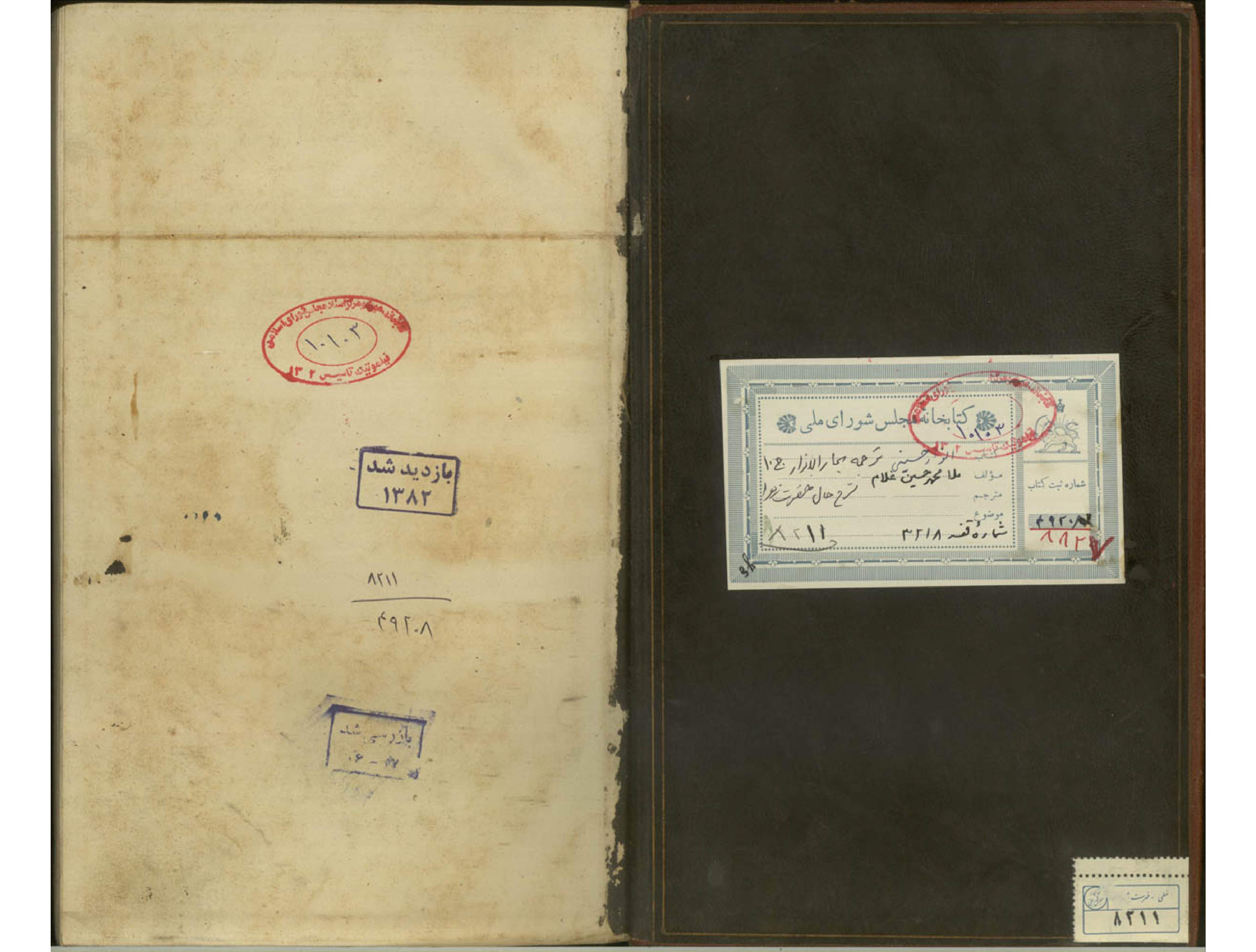
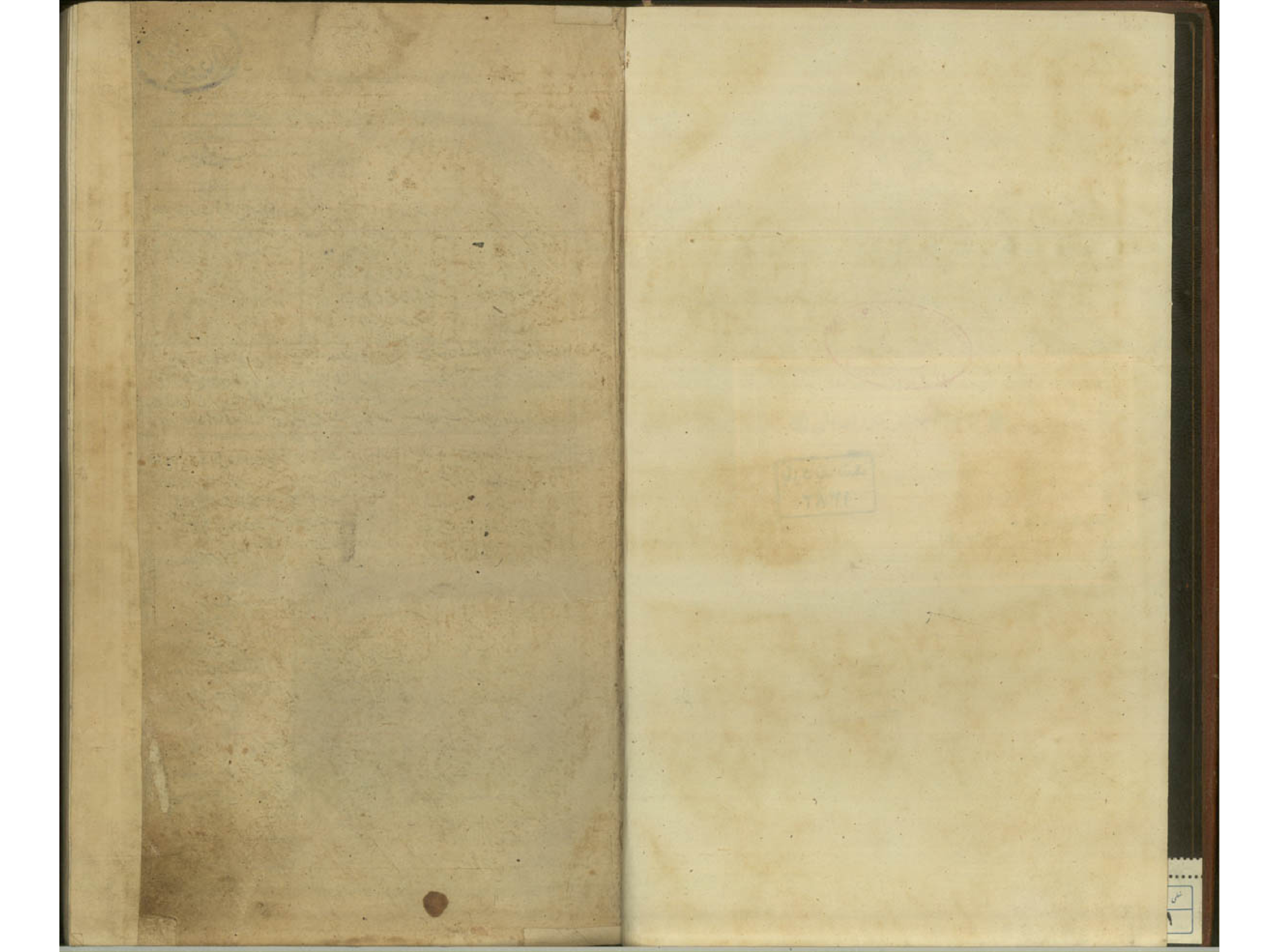


بازدید شد
۱۳۸۲
۸۲۱۱
۶۹۲۰۸
کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤلف
ملا محمد حسین علام
مترجم
موضوع
شماره قفسه ۳۲۱۸
۸۲۱۱
شماره ثبت کتاب
۸۲۱۱



فهرست

مجلد اول انوار حسینی در احوال حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

۱ اول در بیان کیفیت ولادت با سعادت ... و جمله تواریخ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و احادیث کثیر آن در ضمن شانزده فقره حدیث شرح و بیان شده

۱ در شرح فقره حدیث اول تحقیق معنی جبرئیل ... و نزول او بر پیغمبر و لغت نبل و ملك و ازرق و بسط مذکور و در شرح فقره حدیث دوم تحقیق لغت نطفه و حور و حوراء و الیتی و ... و فواید دیگر بیان

۳ در شرح فقره حدیث سیم ... اهل روم بعد از مغلوب شدن و گرفتن بیت المقدس از اهل فارس و رفتن پادشاه روم پیاده در بالای ... به زیارت بیت المقدس بجهت شکرگزاری و بنای شهر رومیه از ظالم آن فتح و تحقیق لغت حجه و حجه و حجه بیان شده

۷ در شرح فقره حدیث هفتم تحقیق لغت کفر و تیغ افشه و لفه و ... و اعاطه و حجته و قشعه و بتحقیق ... صحیحه و وندان ... کلام صاحب مناقب و تاریخ وفات حضرت پیغمبر و وصیه ذکر شده

۸ در شرح فقره حدیث هشتم تحقیق ذرع یقع ذال العقب ... و احمد که از جمله علمای اهل سنت اند بیان شده

۱۳ در شرح فقره حدیث سیزدهم تحقیق لغت جمادی الاول و جمادی الاخره و جمادی ... بیان شده

در شرح فقره حدیث شانزدهم احوال سوده زوجه دوم حضرت پیغمبر و ام سلمه زوجه ... حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان شده

۲ دوم در بیان نامهای مبارک و بعضی از فضایل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و احادیث آن در ضمن نوزده فقره حدیث شرح و بیان شده

۱ در شرح فقره حدیث اول عدد پیغمبران و پیغمبر اولو العزم که صاحب شریعت و ... جمیع پیغمبران اند و استدلال بر فضیلت حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر جمیع پیغمبر اولو العزم صاحب شریعت غیر از حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بیان شده

۲ در شرح فقره حدیث دوم فرق میان نعوذ و جلوس و فواید دیگر مذکور و در شرح فقره حدیث چهارم تحقیق لغت فرمیین که معرب کرمان شاهان و وجه تسمیه قهر نهاوند که در قرب همدان است با فواید دیگر بیان شده

۶ در شرح فقره حدیث ششم وجه تسمیه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بهتر از آنچه مؤلف کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب بیان فرموده و اینکه اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در تیه سه فاطمه نام اند و دختر کسری پادشاه عظیم الشان عجم فاطمه نام داشته است بیان شده

۹ در شرح فقره حدیث نهم بیان اینکه قطم لازم و متعدی در لغت آمده و فواید و تحقیقات دیگر نیز ذکر شده

۱۲ در شرح فقره حدیث دوازدهم تحقیق لغت نبل و بتول و معنی اشتقاق و اقسام آن از صغیر و کبیر و اکبر و اشتقاق مرکب مفصلا و معنی سیناء و العلوی بیان شده

۱۳ در شرح فقره حدیث سیزدهم تحقیق لفظ و معنی کوکب دری که در سوره مبارکه نور نیز واقع است با فواید دیگر ذکر شده

۱۴ در شرح فقره حدیث چهاردهم تحقیق لغت حانیه و حاینه و ... و جهت نام نامی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مذکور و یکی از جمله نامهای مبارک آنحضرت که نقل احادیث مستند به آیه قرآنی مذکور است مؤلف کتاب ... شیخ صاحب مناقب ذکر نموده و این غلام ... ذکر نموده و جهت نام مبارک آنحضرت را موافق قول شیخ ابن بابویه علیه الرحمه تمام کرده و دو نام دیگر نیز در ضمن آن بیان و ذکر شده

۱۵ در شرح فقره حدیث پانزدهم تحقیق لغت فرط و ... و فضل بیان و در شرح فقره حدیث شانزدهم لغت زحف و تحقیقات دیگر بیان شده

۱۷ در شرح فقره حدیث هفدهم تحقیق معنی ایمان و مؤمن و فرق در میان ایمان و اسلام مفصلا با فواید دیگر ذکر شده

۱۹ در شرح حدیث نوزدهم تحقیق لغت ... و ... و فواید دیگر ذکر شده



۳ سوم در بیان مناقب و فضایل و بعضی از احوالات و معجزات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و احادیث کثیره آن در ضمن ... فقره حدیث شرح و بیان شده

۱ در شرح فقره حدیث اول تحقیق ناقه عضبا و سواری روز قیامت و فواید دیگر بیان شده

۳ در شرح فقره حدیث سیوم تحقیق لفظ و معنی بیت المقدس و فاوسته که در حوالی نجف اشرف است و حد زمین ... و زمین عراق با تحقیقات دیگر بیان شده

۵ در شرح فقره حدیث ... تحقیق معنی ... و ... و فواید دیگر ذکر و بیان شده

۶ در شرح فقره حدیث ششم تحقیق لغت مسکه و ورق و قلاده و ... و تحقیقات دیگر بیان شده

۹ در شرح فقره حدیث یازدهم تحقیق شهر نصری و شهر صنعا و لغت ... و نصب و ... و فرخ و فرخه و فواید دیگر بیان شده

۱۲ در شرح فقره حدیث دوازدهم تحقیق اهراق و حمل و اعلال آن و تحقیق عترت موافق لغت و احادیث و فواید دیگر ذکر شده

۱۴ در شرح فقره حدیث چهاردهم تحقیق لغت تحریم و ... و معنی ... و فواید دیگر ذکر شده

۱۵ در شرح فقره حدیث پانزدهم تحقیق روح القدس و معانی آن و ذکر آیات و احادیث در آن و تایید حضرت عیسی و حضرت پیغمبر و ائمه معصومین به آن مفصلا ذکر شده

۱۷ در شرح فقره حدیث شانزدهم احوال ساره زوجه حضرت ابراهیم و توجیه لطیف حدیث روضه کافی مفصلا و تعبیر ... و در شرح فقره حدیث هفدهم تحقیق لغت ... و فواید دیگر ذکر شده

۱۹ در شرح فقره حدیث نوزدهم تحقیق معنی اعراف و اقلاع و وجه تسمیه دنیا ... بموجب حدیث ... و استدلال بر فضیلت حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین بر جمیع انبیا و مرسلین و پیغمبران اولو العزم صاحب شریعت غیر از حضرت پیغمبر ما و فواید دیگر بیان شده

۲۰ ۲۱ در شرح فقره حدیث بیستم تحقیق لغت تحفه و معنی حدیث نبوی الرحم شجنة من الرحمن و توجیه لطیف بیان و در شرح فقره حدیث بیست و یکم احوال اسماء بنت عمیس زوجه جعفر طیار و والده محمد بن ابی بکر و خواهر ... سلمی زوجه حمزه سید الشهدا با فواید دیگر ذکر شده

۲۲ ۲۳ در شرح فقره حدیث بیست و دوم تحقیق لغت ... و در شرح حدیث بیست و سیوم تحقیق لغت کعب و کعوب و ... و ذکر عبارات لغویین در تحقیق معنی حدیث شریف نبوی ... مفصلا بیان و در شرح ... احوال و فضایل و کیفیت عروسی و ... حضرت خدیجه کبری علیها السلام بتفصیل تمام بیان شده

۲۴ ۲۵ در شرح فقره حدیث بیست و چهارم احوال ام ایمن دایه حضرت پیغمبر و توجیه لطیف حدیث بعد از آن معلوم گشته که حضرت ام ایمن قریب نود سال بوده است و در شرح فقره حدیث بیست و پنجم تحقیق لغت ... و دیگر فواید دیگر ذکر شده

۲۶ ۲۷ در شرح فقره حدیث بیست و ششم تحقیق لغت جهد و جهد و عیال و عیله و جوع و جوعه و جیاع بیان و بعد از آن نقل از ابی السعود و بیضاوی ... که ذکر کرده است از زمخشری مذکور و در شرح فقره حدیث بیست و هفتم تحقیق لغت علاوه ربطه و مناسب بودن آن با آنکه مؤلف کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب نموده با فواید دیگر بیان شده

۲۸ ۲۹ در شرح فقره حدیث بیست و هشتم تحقیق لغت ... و ... و حواز و حواز و ... بیان شده و در فقره آن خوب فرجی که معجزه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ... بوده ذکر شده و در شرح حدیث بیست و نهم احوال حسنین تا تولد ایشان و حضرت مریم و آبستن شدن او و ... و تحقیق حضرت زکریا که ... اولاد او و وعد و اخبار و فواید دیگر ذکر و بیان شده

۳۰ در شرح فقره حدیث سیام تحقیق لغت ... و شرح ... و ... و شرح مذکور و در بین آن احوال زنان ... و سایر زنان پیغمبران و اثبات فضیلت ... عائشه و جنگ کردن او با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مثل جنگ کردن زن حضرت موسی با ... حضرت موسی در سوانح ... با فواید و تحقیقات دیگر بیان شده

۳۱ در شرح فقره حدیث سی و یکم تحقیق لغت ... و احوال ... ناحیه مقدسه ... و تاریخ وقوع ... و مضمون ... و تاریخ تولد حضرت صاحب الزمان و مدت عمر آنحضرت الی الآن مفصلا با فواید دیگر ذکر شده

٣٢
در شرح فقره حدیث سی و دوم تحقیق لغت شغف و شغب و اریکه و سندس و استبرق و فنق و مفرش و فتنه و قب و تحفه و قرة العین و فواید دیگر بیان و شمه از احوال عمر بن عبدالعزیز و رد او فدک را بحضرت امام محمد باقر علیه السلم و ترک نمودن سب حضرت امیرالمؤمنین و مدت خلافت بنوامیه و فواید دیگر [illegible] مذکور شده

٣٣
در شرح فقره حدیث سی و سوم تحقیق لغت ذعر و تنهی و شدده و وجه [illegible] و ارتفاع [illegible] و [illegible] و شمه از احوال مهدی خلیفه عباسی و عدد خلفای بنی عباس و مدت سلطنت ایشان [illegible] و فواید دیگر بیان شده

٣٤ ٣٥
در شرح فقره سی و چهارم تحقیق لغت معنی وکیل و تکلان و لقس و فواید دیگر مفصلا مذکور و در شرح فقره حدیث سی و پنجم تحقیق لغت خوانی و ترانی و تشاش [illegible] و تحقیق اسم و نسب و احوال شعبی که از اعاظم اهل سنت است با فواید دیگر بیان شده

٣٦ ٣٧
در شرح فقره حدیث سی و ششم تحقیق لغت [illegible] و جمجمه و دراغ و فواید دیگر مذکور و در شرح فقره حدیث سی و هفتم تحقیق لغت نکوص و خذل و قنفاء و تنقب [illegible] و سقط و سقوط و سطح و سطوح و تجرئه و نظار و جشوم و جثیم و دحض و دجی و ترصیانی و شمه از احوال ابن [illegible] و حسان بن ثابت که شاعر حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] است با فواید دیگر مذکور شده

٣٨ ٣٩
در شرح فقره حدیث سی و هشتم تحقیق لغت [illegible] با فواید دیگر مذکور و در شرح فقره حدیث سی و نهم تحقیق لغت [illegible] و بعل [illegible] حضرت الیاس نبی بوده و احوال الیاس نبی الله و نقل [illegible] بحث [illegible] و لغت [illegible] و شدده و شعر و شعره و [illegible] و اسوده و احوال و فضایل محمد ابن ابی بکر علیه الرحمه و فواید دیگر بیان شده

٤٠ ٤١
در شرح فقره حدیث چهلم تحقیق لغت هلال و قمر و غره و غرر و مفتتح و وجه تسمیه هلال ذکر و بعد از آن توجیه لطیف حدیث مذکور و در شرح فقره حدیث چهل و یکم تحقیق لغت [illegible] و [illegible] و [illegible] در آن و لغت [illegible] و نقل و انتقال [illegible] و هجرت و مهاجرت [illegible] و تشیع [illegible] و شیعه [illegible] و فلوت و دینار و درهم و نقل و شمه از احوال و فضایل عمار بن یاسر علیه الرحمه بیان شده

٤٢
در شرح فقره حدیث چهل و دوم تحقیق لغت [illegible] النفس و ضنق و ضباح [illegible] و اهمال [illegible] و تحقیق سخن طبرسی در معنی [illegible] و توجیه لطیف حدیث شریف بهتر از آنچه توجیه نموده است مؤلف کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب و احوال و فضایل مقداد علیه الرحمه و الرضوان با فواید دیگر بیان شده

٤٣ ٤٤
در شرح فقره حدیث چهل و سوم تحقیق لغت کرب و [illegible] و مقنوع [illegible] و احوال جابر بن عبدالله انصاری مذکور و در شرح فقره حدیث چهل و چهارم تحقیق لغت ربط و اطلال [illegible] و بودن حضرت ابراهیم [illegible] از شیعه حضرت امیرالمؤمنین با فواید دیگر بیان شده

٤٥ ٤٦
در شرح فقره حدیث چهل و پنجم تحقیق لغت عرق و عراق [illegible] و تحقیق مولانا خلیل قزوینی در باب ام ایمن [illegible] حضرت پیغمبر [illegible] امیرالمؤمنین با احوالش مذکور و در شرح فقره حدیث چهل و ششم تحقیق لغت [illegible] و تحقیق [illegible] و مرجان و التفات و فواید دیگر بیان شده

٤٧ ٤٨
در شرح فقره حدیث چهل و هفتم تحقیق لغت [illegible] آنچه نقل نموده است مؤلف [illegible] و لغت [illegible] و فواید [illegible] مذکور و در شرح حدیث چهل و هشتم احوال [illegible] حضرت پیغمبر [illegible] با فواید دیگر ذکر شده

٤٩ ٥٠
در شرح فقره حدیث چهل و نهم تحقیق لغت [illegible] و احوال [illegible] و فواید دیگر بیان شده

٥١
در شرح فقره پنجاهم تحقیق لغت خلق الثوب و اخلق و [illegible] و ذکر فضایل [illegible] مذکور و در شرح فقره حدیث پنجاه و یکم تحقیق لغت [illegible] حظیرة القدس و توجیه [illegible] که دلالت میکند بر افضلیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بر حضرت مریم [illegible] با احادیثی که دلالت میکند بر [illegible] و فواید دیگر بیان شده

در شرح

٥٢ ٥٣
در شرح فقره حدیث پنجاه و دوم تحقیق لغت [illegible] و [illegible] و [illegible] و توجیه [illegible] بیان افضلیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بر حضرت مریم با فواید دیگر مذکور و در شرح فقره حدیث پنجاه و سوم تحقیق لغت [illegible] و [illegible] و [illegible] و بودن آن لازم و متعدی و [illegible] و فواید دیگر بیان شده

٥٤ ٥٥
در شرح فقره پنجاه و چهارم تحقیق معانی قنوت و اصل معنی آن و اصطفا و وجه تقدیم سجود بر رکوع در آیه مبارکه و معنی [illegible] و اصطفا [illegible] و فواید [illegible] دیگر مذکور و در شرح فقره حدیث پنجاه و پنجم تحقیق معنی محدث و محدثون و استدلال شیخ ابن بابویه در آن و فواید دیگر بیان شده

٥٦
در شرح فقره حدیث پنجاه و ششم تحقیق لغت جفر و جامعه و نقل احادیث در آن و ذکر محمد بن عبدالله الحسنی ملقب بنفس زکیه و لغت ادیم و آدم [illegible] در [illegible] و مصحف و بحث و اطلال و معنی اراده و قول مولانا خلیل قزوینی در باب سؤال شیعیان از مصحف حضرت فاطمه زهرا و جواب آن و لغت [illegible] لازم و متعدی [illegible] و اسقاط کاتبان [illegible] نقل حدیث را از کتب کافی و فواید و نکات دیگر بیان شده

٥٧ ٥٨
در شرح فقره حدیث پنجاه و هفتم تاریخ ولادت باسعادت و مدت عمر و امامت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم و تحقیق معنی [illegible] و لغت زندیق و زنادقه و ظهور مزدک در زمان قباد و پدر انوشیروان و تاریخ ظهور دولت عباسی و خروج ابومسلم مروزی و لشکرکشی سنباد مجوسی و [illegible] ابوالحسن تدبیر سردار عظیم الشان منصور دوانیقی و تحقیق لفظ و معنی [illegible] و افاده مولانا خلیل قزوینی در تحقیق کلمه [illegible] که واقع است در آن حدیث و آنکه نوشته است در مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بخط مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم اسم سامی هر پادشاهی بنام نامی خود و نام پدرش که پادشاهی نمایند در زمین الی یوم الدین با فواید دیگر مذکور و در شرح فقره حدیث پنجاه و هشتم تحقیق لغت [illegible] و [illegible] و [illegible] با فواید و نکات دیگر ذکر و بیان شده

باب چهارم در بیان طریقه و آداب و حالات حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و مکارم اخلاق آنحضرت و احوال بعضی از خدمتکاران آنحضرت است و احادیث آن در ضمن چهارده فقره حدیث شرح و بیان شده

١ ٣
در شرح فقره حدیث اول معنی لطیف و توجیه [illegible] حدیث شریف محاکمه آمدن حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه زهرا [illegible] و اسقاط [illegible] فرموده است مؤلف کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب مذکور و تحقیق لغت [illegible] مذکور و در شرح فقره حدیث سوم اسم ابن مغیره و [illegible] و ثواب [illegible] با فواید و نکات دیگر بیان شده

٤ ٥
در شرح فقره حدیث چهارم تحقیق لغت [illegible] و [illegible] ابن اثیر و تحقیق [illegible] و [illegible] و ضبط و نقل حدیث بلفظ [illegible] و لغت [illegible] و [illegible] دیگر مذکور و در شرح فقره حدیث پنجم تحقیق معنی سلام و وجه [illegible] و تحقیق لغت [illegible] و فواید دیگر بیان شده

٦ ٧
در شرح فقره حدیث ششم تحقیق لغت [illegible] و معنی دقیق لطیف و توجیه حدیث [illegible] حدیث و تحقیق [illegible] و تحقیق [illegible] و در شرح فقره حدیث هفتم تحقیق [illegible] و [illegible] و معنی حدیث شریف [illegible] که از اهل سنت اند [illegible] و فواید دیگر نقل معنی حدیث شریف [illegible] بترتیب بیان شده

٨
در شرح فقره حدیث هشتم تحقیق لغت النعاف و لفافه و شمله و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] مذکور و احوال هر قل پادشاه روم که ملقب بوده است بقیصر و خسرو پرویز [illegible] انوشیروان عادل و پادشاهان قدیم عجم [illegible] از اکاسره و ساسانیان و عدد پادشاهان ایشان و بودن شهربانو خاتون والده ماجده حضرت امام زین العابدین علیه السلم نواده کسری انوشیروان و نام [illegible] پادشاهان

جدول

الهی الامر من حضرت رحمه ربه توفیقه
[illegible] العبد [illegible] محمد ابراهیم [illegible] مجلس [illegible]

کتاب انوار حسینیه ۱۴ [illegible] سلطانی
بتاریخ ۲۰ شهر جمادی الاول سنه ۱۲۳۶ [illegible]
که عبارت از هفت ثلث و پنجهزار دینار [illegible]
دیوان [illegible] شده هر کس طمع نماید بلعنت
خدا [illegible] گرفتار شود

کتاب انوار حسینی در سال یکهزار و دویست و
چهل و پنج هجری و اصل کتابخانهٔ نواب
مستطاب شاهزادهٔ اعظم بهمن میرزا بهین فرزند
کامکار نواب مستطاب مالک رقاب نایب السلطنة
العلیه عباس میرزا دام شوکته گردید تحریراً [illegible]





بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای از حد فزون و سپاس و ستایش از عد دافزون لایق درگاه
حضرت مالک الملکیت جل جلاله و عم نواله که سحاب الانوار علوم قطره
از سحاب فیض دانش وست و عین الحیوة وجود ذره از رشحات سحاب جود او حق
الیقین معرفتش جلاء العیون عارفان و جوه القلوب محبتش زاد المعاد سالکان
مقربان بارگاه کبریائش بزیور حلیة المتقین مزین گشته و معتکفان صوامع جلالش
در زاویه اربعین نشسته برگزیدگان درگاه قدسش محبت بیتی امی مجلسی
و ممتاز محارم سرادق عزش بمتابعت اهل البیت متقی و سرافراز فی مثنوی که
اطفال دبستان راحت خواندن خطوط آثار خویش سواد مردمک داده و پیر
خرد دور اندیش را برای شناساندن نهج خویش کتب اربعه چهار فصل درش
نهاده و دل دانشمند را در مدرس سینه بر مسند تدریس جای نموده و تکامل دین

چگانه را با شعشعه خورشید اخبار بهجت آثار محمدی صلی الله علیه و آله از ظلمت
هر شک و شبهه پرداخته و صراط المستقیم بندگی را بنور ارشاد آن مهر سپهر
فرخندگی و وزنیه اظهار او بر عالمیان روشن و مبرهن ساخته انامل اقلام را به
وقوف که هر حروف بر خیوط خطوط کشیدن الهام او فرموده و نقد مردارید
غلطان سخن را بر روی بر خط و خال و زلف مشاطه حسن تدبیر او فرموده آب بندگانی
ذکر فضایل و مناقب مقربان بارگاه را از انهار اقلام بوستان جان
دوستان میراب دانش او میرسانند و سرچشمه آگاهی را در دیده دلهای از
نگاه گاه و بیگاه بورق گردانی کتب سماوی علم گشت بینش او میگشایند بیاض روز
بر لوح آفتاب عالمتاب از کلک مذهب صنع او مزین گردیده و آیت شام را
سرخی شفق کاتب قدرت کامله او بر سر کشیده تعالی چه شان و جلالت این
تقدس چه قدر و کمال است له الحمد و له الشکر له المن و له الملک و هو علی کل
شیء قدیر سلام و صلوات غیر محدود و درود و تسلیمات غیر معدود بر
روضه منوره حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین اشرف اهل آسمان و زمین
برگزیده حضرت رب العالمین شیرازه بند قواعد شرع مبین گل
دسته بند شقایق ایمان و یقین طبیب مرض جهل و گناه شفیع عصیان روسیاه
حبیب حضرت خالق باعث ایجاد کل خلایق سحاب باران فیوضات ربانی
خورشید انوار الطاف سبحانی چهره پرداز صور احکام الهی چمن آرای گلشن ماه
تا ماهی سروری که آفتاب و ماه در سجده درگهش آیه سیماهم فی وجوههم من
اثر السجود خوانند و چرخ فلک به طواف کعبه کویش لولاک لما خلقت الافلاک
بر زبان رانند امین خزانه راز مفتاح گنج نیاز شهباز لی مع الله خازن راز
قل هو الله طیار هوای انوار ستار بحار اسرار الکریم ابن الکریم محی کتب

وَاِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیم • اطلس پوش وَالضُّحی • طیلسان دار وَاللَّیلِ اِذا سَجی •
مسندنشین بارگاه وَلَسَوفَ یُعطیکَ رَبُّکَ فَتَرضی • مجلس‌نشین مجلس دَنی
فَتَدَلّی فَکانَ قابَ قَوسَینِ اَو اَدنی • اعنی سیدنا و شفیع ذنوبنا ابو القاسم
محمد المصطفی صلی الله علیه و آله النجبا و بر آل اطهار و ذریت جانب بعد از آنحضرت
که کتاب آداب و دستور حق پرستی • در کتاب خانه هستی همیشه برشته گفتار
بدیهت آثار ایشان شیرازه • و گلهای حقایق معارف در نرگس ان اوراق صحایف
تا انقراض جهان آب بحار فیض رشاد ایشان تازه هست • و بی سفینه محبت
و موالات ایشان از غرقاب هلاکت و ضلال نتوان رست • و بی دستیاری
متابعت و فرمان برداری ایشان در دو جهان بر مسند کامکاری و فرمان فرمایی
نتوان نشست • سیما بر آن شهنشاه عالی نسب خلافت منصبی که علم فتح و ظفر
علم و حکمت جنود جهل و ضلال بر فرق فرقدان سای شهریار دلایت و دلایت
او برافرشته • و تخم شقایق حقایق در حدایق قلوب کافه خلایق اعیان تعلیم او کاشته •
بلبل زبان بنغمه مدحش هر زنده گوی نفرده • و گلشن جان بی آب رنگ محبتش بی رنگ
و بی پژمرده • در درگاه جهان پناهش اجابت گوش بر زنگ مطلب خواهی • دور
شاه راه دین مبین به رقه هدایتش حیثیم براه گمراهی • زنجیر فرمانش زیور گردن انقیاد
هیکل محبتش تعویذ بازوی جمعیت اعتقاد • خانه زاد خداوند عظیم • صعود کننده
بدوش رسول کریم • شکننده بتان • کشنده ملحدان • پاک کننده کعبه دل • صفا دهنده
کعبه دل • قسیم الجنة و النار • کرار غیر فرار • صاحب ذوالفقار آتش بار • قالع باب خیبر •
برادر با جان برابر حضرت پیغمبر • حامی روز محشر • داماد گرامی خیر البشر • ساقی حوض کوثر •
شوهر زهرای ازهر • وارث محراب و منبر • والد شبیر و شبر • اعنی سید اوصیاء و سند
اصفیاء • مسندنشین بارگاه انما • شهسوار میدان لافتی • تاج دار گلشن هل اتی •

معلم ساکنان علما علی • اخی الرسول • زوج البتول • سیف الله المسلول • اسد الله الغالب
غالب کل غالب • مطلوب کل طالب • مظهر العجائب • مظهر الغرائب • امام المشارق
والمغارب • ابوالحسنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه • نه عقل بسر حد جلال
تو رسد • نه وهم بسر حد کمال تو رسد • و بر روضه مطهره سیده مظلومه معصومه جلیله نبیله نو
نهال چمن آفرینش • نو گل حدایق اهل بینش • گلدسته چمن احمدی • غنچه دلپسند گلشن
محمدی • مردمک دیده خیر البشر • فریادرس روز محشر • فانوس خیال عالم • مشکوة مصباح ایجاد
بنی آدم • قندیل محراب سوز و گداز • شمع معبد راز و نیاز • ابروی محراب عبادتش از بار کمینه
اجابت خم • عرفه مخزن مناجاتش با معراج حضرت پیغمبر توام • در قصر ایوان طهارتش هزاران
حور مثل مریم دست بسته • و در سرادق مجلس عصمتش صد چه ساره در کنج خجالت نشسته • طوطی
ثنا مدحش بتسبیح مسبحان سر مهر شهی • زلف کمند نو عروس عبارت از کنگره قصر رفیع
فضائلش قاصر و کوتاه • و بلبل خوش‌خوان زبان نوجوان مبالغه در ادای مناقبش شرمنده
و عذرخواه • برگزیده خداوند جلیل • مخدومه حضرت جبرئیل • یگانه گوهر هفت صدف • معدن
یازده گوهر عز و شرف • صاحبة الفضائل و المناقب • زوجه اسد الله الغالب • اعنی مخلوقه من النور
منور • خاتون کل حور النساء • بضعة الرسول • العذراء البتول • سیدة النساء • ام الائمة النجباء الاتقیاء الجواد
فاطمة الزهراء صلوات الله و سلامه علیها و ابیها و بعلها و بنیها الی یوم الدین • اللهم انی اتولی بحبی
صاحبتهم اولی و ولی من اعادیهم ابتر الطرح لمن تنبیت بذیل محبتهم و تقبل منی تحلف عن
سفینه حبهم • بعد از حمد و ثنای خداوند کریم اکبر • و درود و صلوات حضرت پیغمبر • و حضرت
امیر المؤمنین حیدر • و حضرت فاطمه زهرای ازهر • و باقی ائمه اثنی عشر صلوات الله و سلامه علیهم الی یوم
المحشر • بر ذمت همت جمیع امت • و پیروان طریقت آنحضرت واجب و لازم است دعا و ثنا
و طلب رحمت و مغفرت پادشاهان و نشاندن سلاطین جنت مکین صفویه که جان مذهب مصطفویه
خصوصا دعای دوام دولت و بقای سلطنت اعلیحضرت ظل اللهی که حرف اول نام نامی

مبارکش فاتحهٔ سلطنت و خاتمهٔ قرآن مجید است و ثانیش اثر لطف عام برکافهٔ عباد و ثالثش نزع
طه و طول عمر و دولت رابع و خامس رمزیست از آیهٔ وافی هدایهٔ نور الله نور السموات والارض
سادس آن اشاره بحمد و شکر برین نعمت عظمی بامت برگزیدهٔ احمد مختار و حیدر کرار است در
علو نسب آباواتش حرف سابع مختوم الکلام سند و از آل یس بودنش حرف ثامن قلب قرآن
یقین مستند خاتمهٔ اسم اشرفش که نشانهٔ نور نبوت خاتم الانبیاست تاج و تاج ولایت را که
علم توحید از میان جهان افراخته چون زرهٔ داودی محیط و نگه دار است ن والقلم وما یسطرون
خاقان سکندر شان ظل اللهی زینت بخش تاج و تخت شاهنشاهی و جمجاهی که تشریف شریف انی
جاعل فی الارض خلیفة بر قامت قابلیتش لایق است ملایک سپاهی که خطاب مستطاب
انا فتحنا لک فتحا مبینا بر احوال همایون فالش مطابق زایل کنندهٔ ظلم و عدوان مستعد فرمان قضا
جریان ان الله یأمر بالعدل والاحسان حافظ بیضهٔ اسلام مالک رقاب انام بخشندهٔ ملک ظل
رحمت حضرت ذو الجلال سید سلاطین زمان سرور خواقین دوران سرو بوستان مصطفوی غنچهٔ
گلستان مرتضوی [illegible] جم خدم خاقان فرشته حشم وارث تاج و تخت حضرت سلیمان پادشاه
کل ممالک ایران تاسع سلاطین صفویه ثامن مروجان مذهب اثنی عشریه شاهنشهی که قطرهٔ
از بحار عطایش آبروی پادشاهان جهان شده و همین ذرهٔ از سحاب فیضش بیان احادیث مشکله در زبان
عالمین مثل آب روان گشته الحق من لدن حکیم علیم لطف جسیم و فضل عمیم جگرگوشهٔ صفوة سید
المرسلین خلاصهٔ ذریهٔ حضرت امیر المؤمنین اعنی مجدد در رأس مائهٔ احدی عشر مروج مذهب حق اثنی عشر
فرزند دلبند حضرت خیر البشر السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
ابو المظفر ابو المنصور شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان که اسم
[۵۸۴] اشرفش بعینه زینت ظل الله الکافی بریته ظاهر و هویداست جانم فدا که نامه و نامش مبارک است
اللهم اقرن ایام دولته بظهور صاحب هذه الامر و طول اعوام عمره الی قیام القائم
و انصر اعوانه بالنصرة و الغلبة و اشدد ارکان ملکه لا تزول و هب للمخلصین الی جنابه

سلما علینا ولا تجعل للمعرضین من بابه ولیا ولا نصیرا و هذا دعاء لا یرد فانه صلاح
لاصناف البریه شامل لا زال ایام دولته عالیة و قیمة العلم من آثار تربیته غالیة
من قال آمین ابقی الله مهجته فان هذا دعاء یشمل البریه اما بعد عرض جواهر ثنا
دُرر دریای معرفت و سفینهٔ صدف آن لآلی بحار شریعت مرید ماندن کمینهٔ بی بضاعت
بنده باخلاص نمک بدنام ملا محمد حسین غلام که چون حسب الرقم قدر توأم آن اعلیحضرت پادشاه
دین پناه ظل الله فی العالمین بحضرتین غلام زادگان باخلاص تو امان این آستان خلافت
نشان مقرر شده که جلد عاشر بحار الانوار را که مشتمل است بر احادیث غریبه و اخبار مشکله در احوال
حضرت فاطمه زهرا و احوال حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام بعبارات فصیح ترجمه
بفارسی نماید و باین شفقت نمایان و نوازش بی پایان این غلام داعی بمقدار لایق دا
بین الاقران و الامثال مفتخر و سرافراز فرموده اند الحمد لله با وجود عدم قوت و استطاعت و کثرت
موانع و عوایق و قلت اعوان موافق باستعجال تمام متوکلا علی الملک العلام و متوسلا بحضرت
سید الانام و الائمة علیهم السلام شروع بشرح و بیان احادیث صحیحهٔ مذکوره حسب الامر الاعلی
نمود امید از رب رحیم آنکه توفیق رفیق نموده با حسن وجهی که لایق بارگاه خلایق پناه گردد
بتحت نظر کیمیا اثر آن اعلیحضرت نواب خاقان سلیمان جاه دین پرور رسانیده مقبول طبع
شریف علمای فحول شرع گستر بوده باشد مستنیر و مرزوق فرماید و کافهٔ ناس از عوام
و خواص از فواید آن منتفع گشته ثواب آن الی یوم النشور بروح کثیر الفتوح نواب خاقان
طوبی آشیان قدس مکان و بروزگار فرخنده آثار نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف
اقدس ارفع همایون اعلی خلد الله ملکه و اصل و عاید گردد بحق محمد و آله الطاهرین آمین
یا رب العالمین و آنرا بنام نامی اعلیحضرت ظل اللهی زیبندهٔ تاج و تخت شاهی بانوار الحسینیه
موسوم و مزین نمود و بعضی از برادران دینی و دوستان حقیقی سید فاضل ابن فطود را
بجهت تاریخ آن گفته الحمد لله اللطیف شیخ خورشید الکلام و ال اعجاب از ین ترجمه شد چون گلشن

تازه شد خاطر ارباب صفا از تاریخ ٭ دیده عالم از انوار حسینی روشن ٭ ملتمس از خدمت
اصحاب دانش و هوش آنکه بنظر انصاف در آن نظر نموده لغزش فقیر حقیر را بکرم عمیم عفو فرمایند
و بمضمون بلاغت مشحون إن الله عفو يحب العفو عمل نموده بحکم المأمور معذور
معذور دارند شروع شد بمقصود ٭ بعون الله الملك المعبود ٭ مولف کتاب علیه الرحمة
الی یوم الحساب در ابواب تاریخ حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها ده باب ذکر نموده
باب اول در بیان ولادت سراسر سعادت و خلقت و صفت و اخلاق پسندیده
و جمله تواریخ حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها باب دوم در بیان اسماء گرامی
و بعضی از فضائل حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها باب سوم در بیان
مناقب و فضائل و بعضی از احوال و معجزات حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها
باب چهارم در بیان طریقه و آداب و حالات و مکارم اخلاق حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله علیها و احوال بعضی از خدمتکاران آنحضرت باب پنجم در بیان
عروسی حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها باب ششم در بیان کیفیت
معاشرت حضرت فاطمه زهرا با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما
باب هفتم در بیان ظلمها و کربها و حزنها و شکایتهای حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله علیهاست تا وقت شهادت آنحضرت و غسل و دفن و جهت پنهان
دفن نمودن آنحضرت است باب هشتم در بیان تظلم حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله [illegible] روز قیامت و کیفیت آمدن آنحضرت بصحرای محشر
باب [illegible] بیان اولاد کرام و ذریه عظام حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و احوال و فضائل
اولاد امجاد آنحضرت باب دهم در بیان اوقاف و صدقات حضرت فاطمه
زهرا صلوات الله علیها و تفصیل ابواب حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
علیهما السلام در اول مجلد احوال ایشان مفصلا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

باب ۷۸

باب اول در ولادتها و حلیتها و شمائلها و جمل من أخبارها صلوات الله علیها شرح حلیه بکسر حاء
مهمله و سکون لام و فتح باء دو نقطه در زیر متصله بها در لغت بمعنی خلقت و صورت و صفت آمده
در قاموس مسطور است الحلية بالكسر الخلقة والصورة والصفة و بمعنی خلقت در اینجا انسب است
یعنی این باب در بیان کیفیت ولادت با سعادت و خلقت و اوصاف پسندیده و جمله تواریخ
حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و این باب اول است لی أحمد بن محمد الخليلي عن محمد بن
أبي بكر الفقيه عن أحمد بن محمد النوفلي عن إسحاق بن يزيد عن حماد بن عيسى عن زرعة بن محمد
عن المفضل قال قلت لأبي عبد الله الصادق ع كيف كان ولادة فاطمة عليها السلام فقال نعم إن
خديجة لما تزوج بها رسول الله ص هجرتها نسوة مكة فكن لا يدخلن عليها ولا يسلمن عليها
ولا يتركن امرأة تدخل عليها فاستوحشت خديجة لذلك وكان جزعها وغمها حذرا عليه فلما
حملت بفاطمة ع كانت فاطمة ع تحدثها من بطنها وتصبرها وكانت تكتم ذلك من رسول الله ص
فدخل رسول الله ص يوما فسمع خديجة تحدث فاطمة ع فقال لها يا خديجة من تحدثين قالت
الجنين الذي في بطني يحدثني ويؤنسني قال يا خديجة هذا جبرئيل يبشرني أنها أنثى وأنها النسلة
الطاهرة الميمونة وأن الله تبارك وتعالى سيجعل نسلي منها وسيجعل من نسلها أئمة ويجعلهم خلفاءه
في أرضه بعد انقضاء وحيه فلم تزل خديجة عليها السلام على ذلك إلى أن حضرت ولادتها فوجهت
إلى نساء قريش وبني هاشم أن تعالين لتلين مني ما تلي النساء من النساء فأرسلن إليها
أنت عصيتنا ولم تقبلي قولنا وتزوجت محمدا يتيم أبي طالب فقيرا لا مال له فلسنا نجيء ولا
نلي من أمرك شيئا فاغتمت خديجة لذلك فبينا هي كذلك إذ دخل عليها أربع نسوة سمر طوال
كأنهن من نساء بني هاشم ففزعت منهن لما رأتهن فقالت إحداهن لا تحزني يا
خديجة فإنا رسل ربك إليك ونحن أخواتك أنا سارة وهذه آسية بنت مزاحم وهي
رفيقتك في الجنة وهذه مريم بنت عمران وهذه كلثم أخت موسى بن عمران بعثنا الله إليك
لنلي منك ما تلي النساء من النساء فجلست واحدة عن يمينها وأخرى عن يسارها والثالثة

نسوان اليها
اليها
لمن
يخبرني
وحيه

بَيْنَ يَدَيْهَا وَالرَّابِعَةُ مِنْ خَلْفِهَا فَوَضَعَتْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً فَلَمَّا سَقَطَتْ
إِلَى الْأَرْضِ أَشْرَقَ مِنْهَا النُّورُ حَتَّى دَخَلَ بُيُوتَاتِ مَكَّةَ وَلَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ وَلَا غَرْبِهَا
مَوْضِعٌ إِلَّا أَشْرَقَ فِيهِ ذَلِكَ النُّورُ وَدَخَلَ عَشْرٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ مَعَهَا
طَسْتٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَإِبْرِيقٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَفِي الْإِبْرِيقِ مَاءٌ مِنَ الْكَوْثَرِ فَتَنَاوَلَتْهَا
الْمَرْأَةُ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهَا فَغَسَلَتْهَا بِمَاءِ الْكَوْثَرِ وَأَخْرَجَتْ خِرْقَتَيْنِ بَيْضَاوَيْنِ
أَشَدَّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ وَأَطْيَبَ رِيحًا مِنَ الْمِسْكِ وَالْعَنْبَرِ فَلَفَّتْهَا بِوَاحِدَةٍ وَقَنَّعَتْهَا
بِالثَّانِيَةِ ثُمَّ اسْتَنْطَقَتْهَا فَنَطَقَتْ فَاطِمَةُ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَقَالَتْ أَشْهَدُ أَنْ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنَّ بَعْلِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ
وَوُلْدِي سَادَةُ الْأَسْبَاطِ ثُمَّ سَلَّمَتْ عَلَيْهِنَّ وَسَمَّتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ بِاسْمِهَا وَأَقْبَلْنَ
يَضْحَكْنَ إِلَيْهَا وَتَبَاشَرَتِ الْحُورُ الْعِينُ وَبَشَّرَ أَهْلُ السَّمَاءِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِوِلَادَةِ فَاطِمَةَ
وَحَدَثَ فِي السَّمَاءِ نُورٌ زَاهِرٌ لَمْ تَرَهُ الْمَلَائِكَةُ قَبْلَ ذَلِكَ وَقَالَتِ النِّسْوَةُ
خُذِيهَا يَا خَدِيجَةُ طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً زَكِيَّةً مَيْمُونَةً بُورِكَ فِيهَا وَفِي نَسْلِهَا فَتَنَاوَلَتْهَا
فَرِحَةً مُسْتَبْشِرَةً وَأَلْقَمَتْهَا ثَدْيَهَا فَكَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَنْمِي فِي الْيَوْمِ كَمَا
يَنْمِي الصَّبِيُّ فِي الشَّهْرِ وَتَنْمِي فِي الشَّهْرِ كَمَا يَنْمِي الصَّبِيُّ فِي السَّنَةِ مصباح الانوار عَنْ أَبِي
الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ ابْنِ أُخْتِ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ
بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ أَبِي الشَّوَارِبِ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَشْيَمَ عَنْ
يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادٍ مِثْلَهُ شرح نصبة بضم نون منقوطه و سکون صاد مهمله و کسر با موحده
صیغه مفرد مؤنث غایبه از باب افعال و یا بفتح صاد مهمله و تشدید با مکسوره از باب تفعیل است
که مراد ام بعثت صاحب قاموس گفته است اضبعه امره بالقبض [illegible] جبرئیل بمعنی عبد الله است
و جبر بمعنی عبد و ئیل اسمیست از اسماء الله بغیر عربی و آن اسم ملکی مقربست که آثار اشد بر
حضرت ابراهیم علیه السلام شصت بار و بحضرت موسی علیه السلام چهار صد بار و بحضرت عیسی علیه السلم ده بار و

شرقها

منهن

فتناولتها

از جمله گرامی وحی اینست و او را روح الامین نیز گویند منه

بحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بیست و چهار هزار بار و در بعضی از لغات دیگر نیز آمده و در قاموس
تا یازده اسم مذکور شده نسل بفتح نون و سکون سین مهمله بمعنی فرزند است و ذریه را نیز نسل گویند
طشت بفتح طاء مهمله و سکون شین منقوطه است و بکسر طاء مهمله نیز آمده و بعضی قایل شده اند که شین
منقوطه نیز در کلام عرب آمده و بعضی گفته اند که طشت لفظ عجمیست و معرب آن طس است و تثنیه
سین است لیس مبدل کرده اند یکی سین را با منقوطه و طست گفته اند و جمع آن طساس است
شش شمس و سهام و طسوس نیز آمده جهت اصل و طسات نیز آمده باعتبار لفظ و بعضی از لغویین نقل
کرده اند که ابریق معرب آب ریز و آب ریز است و جمع آن اباریق است و اسباط جمع سبط بکسر
سین مهمله و سکون باء بمعنی فرزند فرزند و قبیله و طایفه و قطعه و درختی که اصل آن یکی و شاخ
بسیار باشد آمده است و در شان حسنین علیهما السلام جمیع این معانی مناسبست یعنی شیخ فقیه
ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند معتبر روایت
کرده است از مفضل بن عمر که او گفت که من عرض کردم بخدمت حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که چگونه بود ولادت باسعادت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها
پس آنحضرت صلوات الله علیه در جواب فرمودند که چون حضرت خدیجه کبری علیها السلام را چون
تزویج فرمود با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله زنان مکه معظمه ترک خدمت فیض موهبت حضرت
خدیجه کبری علیها السلام نمودند پس داخل نمیشدند نسوان او و بخانه آنحضرت نمی آمدند و بخدیجه کبری علیها السلام
سلام نمیکردند و نمیگذاشتند که زنی بخانه حضرت خدیجه کبری علیها السلام آید و بخدمت او مشرف
شود پس از این سبب حضرت خدیجه علیها السلام متوحش گردیده و بود غم و حزن حضرت خدیجه کبری علیها السلام
بجهت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که مبادا از شدت عداوت ایشان آسیبی بآنحضرت رسانند پس
چون حامله شد خدیجه کبری بحضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در شکم او
با او حرف میزد و سخن میگفت و مونس و همدم مادر خود بود و او را امر بصبر می نمود و
دلداری میداد و خدیجه کبری علیها السلام این امر را از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اظهار نموده از

تعیین فضائل و مناقب حضرت خدیجه کبری علیها السلام در اوراق سوم مذکور خواهد شد هر که خواهد بآنجا رجوع نماید

آنحضرت پنهان می‌نمود پس روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله داخل شد شنید حرف
زدن خدیجه کبری را با فاطمه زهرا علیها السلم و کسی را در نزد خدیجه ندید پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
بخدیجه کبری علیها السلم گفت که ای خدیجه با که حرف میزنی و سخن میگوئی حضرت خدیجه کبری علیها السلم
عرض نمود که این طفلی که در شکم منست با من حرف میزند و مونس و همدم منست پس حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که ای خدیجه اینست حضرت جبرئیل خبر و بشارت میدهد مرا
بآنکه او دختر است و بدرستیکه او فرزند پاک و پاکیزه با میمنت است و بدرستیکه زود باشد
که بگرداند حق تعالی نسل مرا از آن دختر و میگرداند حق تعالی از نسل او امامان و پیشوایان دین و میگرداند
ایشانرا بعد از انقطاع وحی جانشینان خود در زمین پس همیشه خدیجه کبری علیها السلم بر این حالت
بود و آن طفل در شکم متکلم و مونس او بود تا اینکه وقت ولادت سراسر سعادت آنحضرت شد
پس چون حضرت خدیجه را درد زائیدن گرفت فرستاد بسوی زنان قریش و بنی هاشم و ایشانرا
طلبید که بیایید برای اینکه مرتکب شوید از برای من آنچه را که مرتکب میشوند زنان از برای زنان
پس زنان قریش و بنی هاشم جواب فرستادند بحضرت خدیجه کبری علیها السلم که تو نافرمانی ما کردی
و حرف ما را قبول نکردی و شوهر کردی محمد صلی الله علیه و آله را که یتیم ابوطالب بود و فقیر و
بی چیز بود و مالی از برای او نبود پس نمی‌آییم ما نزد تو و متوجه هیچ کار تو نمیشویم پس چون حضرت
خدیجه کبری علیها السلم جواب ایشانرا شنید از آنجهت غمگین و اندوهناک گردید پس در این بین که
حضرت خدیجه غمگین و اندوهناک بود داخل شدند با او چهار زن گندم گون بلند بالا که
گویا از زنان بنی هاشم بودند پس چون حضرت خدیجه کبری علیها السلم ایشانرا دید از ایشان ترسید پس
یکی از ایشان گفت که ای خدیجه مترس و محزون مشو بدرستیکه ما فرستادهای خداوندیم بسوی
تو و ما خواهران توایم منم ساره زوجه ابراهیم خلیل الله و این آسیه بنت مزاحم است
و این رفیق تو خواهد بود در بهشت عنبر سرشت یعنی زوجه شوهر تو خواهد شد در بهشت و این دیگری
مریم بنت عمران مادر حضرت عیسی روح الله است و این یکی دیگر کلثوم خاتون همشیره

پس درین حال بود که

حضرت موسی کلیم الله است فرستاده است ما را حق سبحانه و تعالی بسوی تو که یاری و معاونت تو
نماییم و مرتکب شویم از برای تو آنچه را که مرتکب میشوند زنان از برای زنان پس یکی از ایشان
در جانب راست حضرت خدیجه کبری علیها السلم و دیگری در جانب چپ او نشست و سوم ایشان در
پیش روی او و چهارم آن زنان مقدسه در جانب پشت حضرت خدیجه نشست پس حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم متولد شد پاک و پاکیزه پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بر زمین رسید درخشان شد
از او نوری که داخل خانهای مکه معظمه شد و آنها را روشن گردانید و باقی نماند موضعی در مشرق و
در مغرب مگر اینکه تابید در آن از این نور و آن موضع را منور و روشن گردانید و داخل شدند در
آن وقت ده نفر از حور العین که با هر یک از ایشان بود طشتی از بهشت و ابریقی از بهشت و در آن
ابریق بود از آب کوثر پس آن زنی که در پیش روی خدیجه کبری علیها السلم نشسته بود حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله علیها را برداشت و در آب کوثر شست و دو پارچه سفید بیرون آورد که سفیدتر از شیر
و خوشبوتر از مشک و عنبر بود پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها را بیکی از آن دو پارچه پیچید
و یکی دیگر را مقنعه آنحضرت نمود پس طلب سخن گفتن از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم نمود پس بقدرت
کامله الهی آن مخدره از رسول بکلمه طیبه شهادتین گویا شده گفت اشهد ان لا اله الا الله
و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ولدی سادة
الاسباط یعنی شهادت میدهم بآنکه نیست خدائی مگر خداوند یگانه تنها و بدرستیکه پدر من حضرت
رسول الله سید و بزرگ پیغمبران است و بدرستیکه شوهر من سید و بزرگ اوصیای پیغمبران است
و فرزندان من سادات و بزرگان نوادها و فرزندزادگان پیغمبرانند پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها بعد از تکلم بکلمه طیبه شهادتین و منتهی آن بقدرت الله تعالی آن زنان بزرگوار سلام کرد و
هر یک را باسمش نام برد پس آن زنان مقدسه رو آوردند شادان و خندان بسوی حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم و خوشنودی نمودند و حور العین شادی کردند و یکدیگر را بشارت دادند و اهل
آسمان یکدیگر را بشارت دادند بولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و پیدا شد

زبان معجز بیان او

آنحضرت

در آسمان نور تابان روشن که هرگز ملائکه قبل از آن چنان نوری مشاهده نکرده بودند پس گفتند
آن زنان بزرگوار بحضرت خدیجه کبری علیها السلام که ای خدیجه بگیر طفل خود را که پاک و پاکیزه و پارسا
و با میمنت و برکت و قرار داده است حق تعالی برکت را در او و در نسل او پس حضرت خدیجه
علیها السلام شادان و خندان فرزند دلبند خود را گرفت و پستان خود را در دهان مبارک او
گذاشت و شیر بر او روان شد پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در روزی آنقدر بزرگ میشد که طفل
در ماهی بزرگ شود و در ماهی آنقدر نمو میفرمود که طفل در سالی نمو نماید ایضا و در کتاب مصباح الانوار که
مؤلف آن شیخ هاشم بن محمد که از بزرگان فضلا بوده و از کتب اصول معتبره خاصه و عامه روایت مینماید بسند
معتبر مذکور است که از راویان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است مثل این حدیث را روایت
کرده است لی ن الهمدانی عن علی عن ابیه عن الهروی عن الرضا علیه السلم
قال قال النبی صلی الله علیه وآله لما عرج بی الی السماء اخذ بیدی جبرئیل علیه السلم
فادخلنی الجنة فناولنی من رطبها فاکلته فتحول ذلک نطفة فی صلبی فلما
هبطت الارض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة علیها السلم ففاطمة حوراء انسیة
فکلما اشتقت الی رائحة الجنة شممت رائحة ابنتی فاطمة ع [illegible] شرح
نطفه در لغت بمعنی آب قلیل است وگاهی در آب کثیر نیز استعمال مینمایند حوراء بفتح حاء مهمله والف
ممدوده مفرد حور است و در لغت نیز گویند که سیاهی و سفیدی چشمش در نهایت کمال باشد و بعضی
گفته اند که بمعنی سیاه بودن کل چشم است مثل چشم آهو و گاو و در بنی نوع انسان باین نحو
نمی باشد و بعضی گفته اند که نیز گویند که چشمش بسیار سیاه و پوست بدنش در نهایت سفیدی و
نازکی باشد و در حدیث واقع شده است که حوریان بهشت را حق تعالی از خاک بهشت نورانی آفریده
و لطافت و نزاکت ایشان بمرتبه ایست که مغز ساق پای ایشان مینماید از عقب هفتاد جامه و انسی
بکسر همزه و سکون نون و کسر سین و تشدید یاء منقوط و انسی بفتح همزه و نون ایضا مفرد انس
گویند و مؤنث آن انسیه و انسیه است و جمع انسی و انسی اناسی است چنانچه حق تعالی در سوره مبارکه

فرقان

فرقان فرموده ونسقیه مما خلقنا انعاما واناسی کثیرا و بعضی گفته اند که جایز است
که بوده باشد اناسی جمع انسان پس خواهد بود یاء بدل از نون برای آنکه اصل آن اناسین بنون
بوده مثل سراحین که جمع سرحان است پس چون انداختند نون را از آخر آن عوض نون یا را آوردند
و در یای سابق ادغام نمودند و انسان اسم جنس است اطلاق آن بر مذکر و مؤنث و واحد و
جمع بلفظ انسان میشود و وزن انسان میگویند و وزن انسان نزد بعضی فعلیان است و اختلاف کرده اند
در اشتقاق انسان با وجود آنکه متفق اند در زیادتی الف و نون آخر مذهب بصریین آنست که انسان
مشتق از انس است پس همزه آن اصلی و وزن آن فعلان است الف و نون در آخرش زیاد شده
مذهب کوفیین آنست که انسان مشتق از نسیان است پس همزه زاید و وزن آن افعان که افعلان
آن انسیان بر وزن افعلان بوده یاء که لام الفعل بوده انداختند باقی ماند انسان بر وزن افعان یعنی شیخ
فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب امالی و کتاب عیون
اخبار الرضا بسند معتبر روایت کرده است از حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا که آن
حضرت فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که چون در معراج بآسمان رسیدم
حضرت جبرئیل علیه السلم دست مرا گرفت و مرا داخل بهشت عنبر سرشت نمود پس حضرت جبرئیل علیه السلم
از برای من آورد از رطب بهشت عنبر سرشت و من آنرا خوردم پس گردید آن رطب نطفه در پشت
من پس چون فرود آمدم بزمین با حضرت خدیجه کبری علیها السلم نزدیکی نمودم پس او آبستن شد بحضرت
فاطمه زهرا صلوات الله علیها پس حضرت فاطمه علیها السلم حوریه انسیه است یعنی در اخلاق و اوصاف مثل
حوریان و در ظاهر بصورت انسان است پس هر وقت که مشتاق میشوم من بوی بهشت میبویم دختر
خود فاطمه را یعنی بوی بهشت را از او استشمام مینمایم و شیخ جلیل القدر ابو منصور احمد بن علی بن
ابی طالب الطبرسی علیه الرحمه نیز در کتاب احتجاج بسند [illegible] مثل این حدیث را روایت کرده است مع
ابن المتوکل عن الحمیری عن ابن یزید عن ابن فضال عن عبد الرحمن بن
الحجاج عن سدیر الصیرفی عن ابی عبد الله علیه السلم عن آبائه علیهم السلم

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله خلق نور فاطمة عليها السلم قبل ان يخلق
الارض والسماء فقال بعض الناس يا نبي الله فليست هي انسية فقال عليه السلم
فاطمة حوراء انسية قالوا يا نبي الله وكيف هي حوراء انسية قال خلقها الله عز
وجل من نوره قبل ان يخلق ادم عليه السلم اذ كانت الارواح فلما خلق الله عز وجل
ادم عرضت على ادم قيل يا نبي الله واين كانت فاطمة قال كانت في حقة تحت
ساق العرش قالوا يا نبي الله فما كان طعامها قال التسبيح والتهليل والتحميد فلما
خلق الله عز وجل ادم واخرجني من صلبه واحب الله عز وجل ان يخرجها من صلبي
جعلها تفاحة في الجنة واتاني بها جبرئيل عليه السلم فقال لي السلم عليك ورحمة الله
وبركاته يا محمد قلت وعليك السلم ورحمة الله حبيبي جبرئيل فقال يا محمد ان ربك
يقرئك السلم قلت منه السلم واليه يعود السلم قال يا محمد ان هذه تفاحة اهداها
الله عز وجل اليك من الجنة فاخذتها وضممتها الى صدري وقال يا محمد يقول
الله جل جلاله كلها ففلقتها فرأيت نورا ساطعا وفزعت منه فقال يا محمد
ما لك لا تأكل كلها ولا تخف فان ذلك النور المنصورة في السماء وهي في الارض
فاطمة قلت حبيبي جبرئيل ولم سميت في السماء المنصورة وفي الارض فاطمة قال
لانها فطمت شيعتها من النار وفطم اعداؤها عن حبها وهي في السماء المنصورة
وذلك قول الله عز وجل ويومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله ينصر من يشاء يعني
بنصر فاطمة لمحبيها انتهى مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث
گفته که شاید بوده باشد بنای این تأویل بر اینکه قول حق تعالی در آیه مبارکه که من بعد غلبهم سیغلبون واقع
شده است اشاره بسوی روز قیامت باشد این فقیر داعی معروض میدارد که چون در قرآن مجید
ومن بعد از این کلام شریف مذکور شده و آن در اول سوره روم است الم غلبت الروم فی ادنی الارض
وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح

بیانه لعل هذا التأویل مبني على ان قوله من بعد قبل قوله ويومئذ اشارة الى القيمة
انتهى

ذکر فتح اهل روم و رفتن پادشاه ایشان بزیارت بیت المقدس پیاده و در پای او گیاه

المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم من بعد اول مراد است من بعد ما که
قبل از یومئذ واقع شده مراد و اشاره است ظاهر آیه مبارکه چنانچه مفسرین تفسیر نموده اند من بعد اشاره
بروز فتح اهل روم که اهل کتاب و معتقد بیت المقدس بودند مثل مسلمانان که اهل کتاب و معتقد
کعبه معظمه اند بر اهل فارس و در آن روز خوشحال میشوند مومنان بنصرت و اعانت خداوند عالمیان اهل روم
بر اهل فارس که مثل مشرکین قریش کافر بوده اند و در روایت واقع شده که چون اهل فارس بر روم
غالب شدند کفار قریش از فتح اهل فارس خوشحال و مسلمانان غمگین شدند حق تعالی اخبار بغیب
آینده فرمود که اهل روم بعد از مغلوب شدن غالب خواهند شد بر اهل فارس در کمتر از ده سال و
در آن روز مومنان خوشحال شوند پس بعد از هفت سال رومیان غالب گشته اهل فارس را از بیت
المقدس دفع و مغلوب نموده اسبان خود را در مداین بسته از غنایم فارس بنای شهر رومیه را
گذاشتند و پادشاه روم بجهة شکرگزاری این فتح و ظفر بزیارت بیت المقدس پیاده روانه شد
گل و گیاه در راه او میریختند و پادشاه بر روی آن میرفت و گفته اند که این فتح در سال حدیبیه که سال ششم
هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود واقع شده و نیز روایت شده که چون در روز بدر که در سال دوم هجرت
بود مقاتله میان مسلمانان و کفار قریش واقع شد و حق تعالی فتح و ظفر نصیب ایشان عطا فرمود و کفار
قریش مغلوب و منکوب شدند و در همان روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر داد که بدرستیکه
اهل روم نیز بر اهل فارس غالب گشتند پس مسلمانان خوشحال شدند در آن روز بفتح اهل اسلام و بفتح
اهل روم و بغمگینی کفار قریش بهر دو جهت و باطن آیه مبارکه بنابر تأویلی که حضرت در این حدیث
فرموده اند خوشحالی مؤمنان روز قیامت است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دوستان خود را
از آتش جهنم نجات بخشند و بهشت عنبرسرشت ببرند و بسبب ظهور فضل و شرف و رتبه حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم بر کافه عالمیان مؤمنان اولین و آخرین و انبیا و مرسلین خوشحال میشوند و مؤید این تأویل
حضرت است تتمه آیه مبارکه که فرموده وعد الله لا یخلف الله وعده ولکن اکثر الناس
لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الاخرة هم غافلون و ظاهر آنست

که اضافه نصر فاطمه اضافه مصدر بمفعول باشد و لام لمحبیها لام تعلیل و تا لام انتفاع باشد یعنی نصرت دادن
حق تعالی فاطمه علیها السلام را از برای انتفاع دوستان او و منصوره نامیدن حضرت فاطمه علیها السلام
نیز مناسبت ندارد با نصرت فاطمه دوستانش را و خوشحالی مومنان بجهة ظهور فضل و شرف
حضرت فاطمه علیها السلام است که حق تعالی چنین عطایی باو فرموده که هر که را خواهد در چنین روزی که پیغمبران
بکمال خود حیران مانده باشند یاری و شفاعت نماید به نجات یافتن محبین بعد از قتل محبین کثیره این
معنی و عموم مومنین سابقین و لاحقین و انبیا و مرسلین و سلاطین صحبت و آیه وافی بود ایه معلوم شود
و عدول از انتظام در تقدیم وجه تسمیه فاطمه بمنصوره بعد از تقدیم منصوره بر فاطمه در اخبار حضرت جبرئیل علیه السلام
و سوال حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اشعار بجهة عدم اشتباه است چون در فاطمه یاری و نصرت
دادن حضرت فاطمه زهرا دوستانش را از آتش معلوم شد پس باید که هر دو وجه متحد باشد و ممکن است
که مراد از نصرت اذن شفاعت حضرت فاطمه و قبول شفاعت آنحضرت باشد چنانچه در احادیث آینده مذکور
و معلوم خواهد شد حقه بضم حا مهمله و تشدید قاف مفتوحه متصله بها ظرفیت مشهور و بفتح
حا مهمله بمعنی حق و واجب و حقیقت آمده است و بکسر حا مهمله شتر ماده سه ساله یا در چهار را گویند و حق
واجب را نیز گویند چنانچه گفته اند هو حقیقی و هذا حقی با تا مکسوره ولی تا مفتوح است یعنی
شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمة در کتاب
معانی الاخبار روایت کرده بسند معتبر از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
و آنحضرت از پدران بزرگوار خود روایت فرموده اند که فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که حق تعالی
آفرید نور حضرت فاطمه علیها السلام را قبل از آفریدن زمین و آسمان پس عرض کردند بعضی از صحابه
که یا رسول الله پس حضرت فاطمه علیها السلام از نوع انسان نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند
که حضرت فاطمه علیها السلام حوریه است و در ظاهر بصورت انسان است پس صحابه عرض کردند که یا رسول الله
چگونه حضرت فاطمه حوریه و در ظاهر بصورت انسان است آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه
و تعالی آفرید حضرت فاطمه علیها السلام را از نور خود پیش قبل از آنکه بیافریند آدم علی نبینا و علیه السلام را در وقتی

که ارواح را

که ارواح را آفرید پس چون خداوند عالمیان آدم علی نبینا و علیه السلام را آفرید حضرت فاطمه علیها السلام را
با آدم علیه السلام نمود و صحابه عرض کردند که یا رسول الله در کجا بود حضرت فاطمه علیها السلام آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمودند که در حقه بود در زیر ساق عرش حق تعالی صحابه عرض کردند که یا رسول الله پس چه چیز بود
خوراک و طعام حضرت فاطمه علیها السلام آنحضرت فرمودند که طعام او تسبیح و تهلیل و تحمید حق تعالی بود
پس چون حق تعالی آدم علیه السلام را آفرید مرا از صلب حضرت آدم علیه السلام بیرون آورد و دوست داشت
حق تعالی آنکه بیرون آورد حضرت فاطمه زهرا را از صلب من گردانید او را سیبی در بهشت و حضرت
و حضرت جبرئیل علیه السلام بامر خداوند جلیل آن سیب را بجهة من آورد و پس گفت جبرئیل علیه السلام از برای من
السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا محمد من گفتم و علیک السلام و رحمة الله ای حبیب من
جبرئیل پس حضرت جبرئیل علیه السلام گفت یا محمد صلی الله علیه و آله به درستیکه پروردگارت ترا سلام میرساند
من گفتم که از حق تعالی است سلام و بسوی او بر میگردد سلامها و تحیتها حضرت جبرئیل علیه السلام گفت یا محمد
صلی الله علیه و آله به درستیکه این سیبی است که حق جل و علا هدیه فرستاده است بسوی تو از بهشت
عنبر سرشت پس من از حضرت جبرئیل علیه السلام آن سیب را گرفتم و به سینه خود چسبانیدم حضرت جبرئیل علیه السلام گفت
یا محمد صلی الله علیه و آله خداوند عالمیان جل و علا میفرماید که این سیب را بخور پس بامر الهی پاره کردم
من آن سیب را دیدم که نوری از آن ساطع شد و من ترسناک از آن شدم پس حضرت جبرئیل علیه السلام
گفت یا محمد صلی الله علیه و آله چه میشود ترا که نمیخوری از آن بخور و مترس پس به درستیکه این نور را از
کیست که در آسمانها نام او منصوره است و در زمین اسم مبارکش فاطمه است من گفتم که ای دوست من
جبرئیل چرا او را در آسمانها منصوره میخوانند و در زمین فاطمه میگویند حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که
نامیده شده است در زمین فاطمه برای آنکه به درستیکه بریده است شیعه خود را از آتش جهنم و بریده
شده است دشمنان آنحضرت از محبت او و در آسمانها او را منصوره میگویند بجهة نصرت و یاری حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام در روز قیامت و هست قول حق تعالی که فرموده است و یومئذ یفرح المؤمنون
بنصر الله ینصر من یشاء یعنی نصرت دادن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از برای دوستانش

ع القطان عن السكري عن الجوهري عن ابن عمارة عن ابيه عن جابر عن
ابي جعفر عليه السلام عن جابر بن عبد الله قال قيل يا رسول الله انك تلثم فاطمة
وتلتزمها وتدنيها منك وتفعل بها ما لا تفعله باحد من بناتك فقال ان
جبرئيل عليه السلام اتاني بتفاحة من تفاح الجنة فاكلتها فتحولت ماء في صلبي
ثم واقعت خديجة فحملت بفاطمة عليها السلام فانا اشم منها رائحة الجنة يعنى شيخ
فقيه ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي عليه الرحمة در كتاب علل الشرائع بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر عليه السلام روايت نموده كه آنحضرت فرمودند كه جابر بن عبد الله انصارى گفت كه
عرض كردند بخدمت حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله كه بدرستيكه شما مى بوسيد حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله عليها را واو را در بر مبارك خود ميگيريد و بسيار آنحضرت را نزديك خود ميطلبيد و نسبت
باو الطافى چند ميفرماييد كه با ساير دختران خود نمى نماييد منظور و مقصود و قائل استعلام جهت و سبب
آن بود پس آنحضرت صلى الله عليه وآله فرمودند كه بدرستيكه حضرت جبرئيل عليه السلام آورد از براى من
سيبى از سيبهاى بهشت عنبر سرشت پس خوردم من آن سيب پس گرديد آن سيب آبى در پشت من
و بعد از آن نزديكى كردم با حضرت خديجه كبرى عليها السلام پس حامله شد او بحضرت فاطمه عليها السلام پس من
ميابم و مى شنوم ميكنم از او بوى بهشت عنبر سرشت را ع القطان عن السكري عن
الجوهري عن عمر بن عمران عن عبيد الله بن موسى العبسي عن جبلة المكي عن
طاوس اليماني عن ابن عباس قال دخلت عائشة على رسول الله صلى الله عليه
واله وهو يقبل فاطمة فقالت له اتحبها يا رسول الله قال اما والله لو علمت حبي
لها لازددت لها حبا لما عرج بي الى السماء الرابعة اذن جبرئيل واقام ميكائيل ثم
قيل لي ادن يا محمد فقلت اتقدم وانت بحضرتي يا جبرئيل قال نعم ان الله عز وجل
فضل انبياءه المرسلين على ملائكته المقربين وفضلك انت خاصة فدنوت
فصليت باهل السماء الرابعة ثم التفت عن يميني فاذا انا بابراهيم عليه السلام في روضة

من رياض الجنة وقد اكتنفها جماعة من الملائكة ثم اني صرت الى السماء الخامسة
ومنها الى السادسة فنوديت يا محمد نعم الاب ابوك ابراهيم ونعم الاخ اخوك علي
فلما صرت الى الحجب اخذ جبرئيل عليه السلام بيدي فادخلني الجنة فاذا انا بشجرة من نور
في اصلها ملكان يطويان الحلل والحلي فقلت حبيبي جبرئيل لمن هذه الشجرة فقال
هذه لاخيك علي بن ابي طالب عليه السلام وهذان الملكان يطويان له الحلي والحلل
الى يوم القيمة ثم تقدمت امامي فاذا انا برطب الين من الزبد واطيب رائحة
من المسك واحلى من العسل فاخذت رطبة فاكلتها فتحولت الرطبة نطفة في
صلبي فلما ان هبطت الى الارض واقعت خديجة فحملت بفاطمة ففاطمة حوراء
انسية فاذا اشتقت الى الجنة شممت رائحة فاطمة عليها السلام يعنى شيخ فقيه
ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي عليه الرحمة در كتاب علل الشرائع از عبد الله بن
عباس روايت كرده است كه او گفت كه داخل شد روزى عائشه بخدمت حضرت رسول الله
صلى الله عليه وآله در حالتى كه آنحضرت مى بوسيد حضرت فاطمه زهرا عليها السلام را پس گفت عائشه كه آيا
دوست ميدارى او را يا رسول الله آنحضرت صلى الله عليه وآله فرمودند كه قسم بخدا اوند عالميان
كه اگر بدانى تو دوستى مرا باو يعنى چه مقدار او را دوست ميدارم البته بايد كه زياده كنى تو دوستى را
از براى او بدرستيكه چون در شب معراج مرا بآسمان چهارم بردند حضرت جبرئيل عليه السلام اذان
گفت و حضرت ميكائيل اقامه گفت پس حضرت جبرئيل عليه السلام گفت از براى من كه پيش بايست يا محمد
صلى الله عليه وآله تا با تو نماز جماعت گزاريم من گفتم كه من پيش بايستم و حال آنكه تو در نزد من حاضر
باشى اى جبرئيل يعنى من تقدم جويم و امامت نمايم با وجود تو و در حالتى كه تو ماموم باشى حضرت
جبرئيل عليه السلام گفت كه بلى بدرستيكه حضرت حق سبحانه وتعالى فضيلت داده است انبيا و مرسلين را
بر ملائكه مقربين و تفضيل داده است تو را بخصوصه بر جميع عالميان پس من پيش ايستادم و نماز
گزاردم با جميع اهل آسمان چهارم پس ملتفت شدم بجانب راست خود دوم حضرت ابراهيم عليه السلام را ديدم

در باغی از باغهای بهشت عنبر سرشت و در آن باغ جمعی از ملائکه فرا گرفته بودند پس بدستی که
از آنجا بالا رفتم بسوی آسمان پنجم و از آنجا بالا رفتم تا آنکه باسمان ششم رسیدم پس از آنجا ندای
حق سبحانه و تعالی بمن رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله نیکو پدریست پدر تو حضرت ابرهیم
و نیکو برادریست برادر تو حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم پس چون بحجب آلهی رسیدم
حضرت جبرئیل علیه السلم دست مرا گرفت و داخل گردانید مرا ببهشت عنبر سرشت پس ناگاه
مشاهده کردم در بهشت درختی که از نور بود و در پای آن درخت دو ملک دیدم که برهم
می پیچیدند حلها و زیورها را پس گفتم که ای حبیب من جبرئیل این درخت نورانی از آن کیست
حضرت جبرئیل علیه السلم گفت که این از برای برادر تو حضرت علی بن ابی طالب است و این
دو ملک پیوسته می پیچیدند و جمع میکنند از برای او زیورها و حلها را تا روز قیامت پس پیشتر
رفتم رطبی مشاهده کردم از مسکه نرم تر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر پس یکدانه از آن
رطب برداشتم و خوردم پس گردید آن دانه رطب نطفه در پشت من و بعد از آنکه فرود
آمدم بزمین با حضرت خدیجه علیها السلم مقاربت کردم و او حامله شد بحضرت فاطمه علیها السلم
پس حضرت فاطمه حوریه انسیه است که در صفات و اخلاق حوری و در ظاهر بصورت
انسان است پس هر وقت که مشتاق میشوم من بسوی بهشت عنبر سرشت استشمام میکنم
بوی حضرت فاطمه زهرا را و از او بوی بهشت را می یابم فس ابی عن ابن محبوب عن ابن
رئاب عن ابی عبیدة عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله
علیه و آله یکثر تقبیل فاطمة علیها السلم فانکرت ذلک عائشة فقال رسول الله
صلی الله علیه و آله یا عائشة انی لما اسری بی الی السماء دخلت الجنة فادنانی
جبرئیل من شجرة طوبی وناولنی من ثمارها فاکلته فحول الله ذلک ماء فی ظهری
فلما هبطت الی الارض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة فما قبلتها قط الا وجدت
رائحة شجرة طوبی منها یعنی شیخ جلیل القدر علی بن ابراهیم بن هاشم القمی رحمه الله در کتاب

تفسیر

تفسیر بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم
که آنحضرت فرمود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار می بوسید حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را
و بعضی بر طبع عایشه بسیار گران و ناگوار بود تا آنکه آن ملعونه اظهار انکار و ناخوشی آن نمود پس
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در رد انکار او فرمودند که ای عایشه چون در شب معراج
بردند مرا بسوی آسمان و داخل بهشت عنبر سرشت شدم پس حضرت جبرئیل علیه السلم مرا نزد درخت طوبی
برد و نزد من آورد از میوه های درخت طوبی پس خوردم من میوه از او و حق تعالی گردانید آنرا آبی
در پشت من پس چون فرود آمدم بسوی زمین با حضرت خدیجه کبری علیها السلم مقاربت کردم
و او حامله شد بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس من هرگز حضرت فاطمه علیها السلم را نبوسیدم مگر آنکه
یافتم بوی درخت طوبی را از او یعنی همیشه در وقت بوسیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بوی
درخت طوبی از او بمشام من میرسد قب انس بن مالک قال سألت امی عن صفة
فاطمة علیها السلم فقالت کانت کانها القمر لیلة البدر او الشمس کفرت غماما
او خرجت من السحاب وکانت بیضاء بضة عطاء عن ابن رباح قال کانت فاطمة
بنت رسول الله صلی الله علیه و آله تعجن وان قصتها تضرب الجفنة وروی
انها کانت مشرفة الرباعیة جابر بن عبد الله ما رایت فاطمة تمشی الا ذکرت
رسول الله صلی الله علیه و آله تمیل علی جانبها الایمن مرة وعلی جانبها الایسر
مرة ولدت فاطمة بمکة بعد النبوة بخمس سنین وبعد الاسراء بثلث سنین
فی العشرین من جمادی الآخرة واقامت مع ابیها بمکة ثمانی سنین ثم هاجرت معه
الی المدینة فزوجها من علی بعد مقدمها المدینة بسنتین اول یوم من ذی الحجة
وروی انه کان یوم السادس ودخل بها یوم الثلثاء لست خلون من ذی الحجة بعد بدر
وقبض النبی صلی الله علیه و آله ولها یومئذ ثمانی عشرة سنة وسبعة اشهر
وولدت الحسن ولها اثنتی عشرة سنة شرح مؤلف کتاب لما اسعد الله ثراه و جعل الجنة مثواه

در بیان این اخبار منقوله از کتاب مناقب کفته که کهرت بر بنا میت که از برای مجهولست یعنی اگر خواهی
تشبیه کنی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بآفتاب پوشیده شده با بر از جهة ستر وعفت آنحضرت ویا
از جهة امکان نگاه کردن بسوی آنحضرت واگر خواهی تشبیه کنی آنحضرت را بآفتاب بیرون آینده از
زیر ابر از جهة نور ودرخشیدن روی مبارک آنحضرت واحتمال دارد اینکه غرض از تشبیه بآفتاب در حالت
ابتدای داخل شدن در ابر وبیرون آمدن از آن بوده باشد تشبیه آنحضرت بآفتاب ودخول آنحضرت
بابر آنجنانی که احاطه کند بعض شمس ویا اینکه گفته شود که تشبیه بآفتاب در این دو حالت از برای جمع
کردن آفتابست در این دو وقت میان ستر وتمکن از نظر وعدم محو کردن ضو وشعاع آن وبر هر
تقدیر ماخوذ است از کفر که بمعنی پوشانیدن است میگویند کفرت الشی اکفره بالکسر کفرا یعنی پوشانیدم
من آنرا و مضاضه نازکی رنگ وصفای آنست چنانچه از نهایه و در آن اندک چیزی این غلام داعی
معروض میدارد که کهرت مجهول بضم کاف وکسر فا وفتح را مهمله مبنی از برای مفعولست ومعنی
تقدیر آخر آنست که آفتاب در وقت داخل شدن بابر ودر وقت بیرون آمدن از ابر چون اول وآخر
ابر اغلب آنست که تنک ونازکست متصف بدو صفتست که آن دو صفت را در وقت دیگر ندارد
وآن دو صفت مستور بودن ودیده شدن آنست وهر گاه در وسط ابر باشد باعتبار غلظت ابر
غالبا دیده نشود پس مستور غیر مشاهد است وهر گاه ابری نباشد هر چند قرص آفتاب ظاهر است اما
ضو وشعاع آن روشنی دیده را محو وچشم را خیره وتاریک دارد که نگاه بر آن متعذر است بض
بفتح با موحده وفتح وتشدید ضاد معجمه مرد نازک پوست وبضّه زن نازک پوست را گویند ولغویین
آنرا ذکر کرده اند بحسب لفظ ومعنی انسب باین حدیثست قصّة بفتح قاف وتشدید صاد مهمله موی
پیشانی وموی سر زنان ضربت یعنی احاطه نیز آمده است چنانچه لغویین ذکر کرده اند که ضربت
علیهم الذلّة والمسکنة محیطة بهم احاطة البیت المضروب علی اهله جفنه بفتح جیم وسکون
فا وفتح نون کاسه بهین چوبین است که باصطلاح اهل این عصر آنرا طبق خمیر گویند لغویین نقل کرده اند
که جفنه بزرگترین کاسه های چوبین است بعد از آن در بزرگی قصعه است که ده نفر را سیر میکند بعد از آن

صحفه

بیان [illegible]

صحفه است که پنج نفر را سیر میکند بعد از آن مکیله که دو نفر را سیر میکند بعد از آن صحیفه است که یکنفر را
سیر میکند رباعیه بفتح را مهمله وتخفیف یا دو نقطه در زیر مثل ثمانیه دندانیست که مابین دو دندان
پیش ودندان نابست که دندان بلندیست واقع است ودر هر شخص چهار دندان رباعیه است دو در بالا
ودو در پایین از جمله چهار دندان پیش بالا وپایین دو دندانی که هر یک بناب یکطرف متصل است
آنرا رباعیه گویند وجمع آن رباعیاتست بتخفیف یا دو نقطه در زیر است وعبارت بعضی از لغویین بهم
آنست که چهار دندان پیش را رباعیات گویند بر فرض ثبوت آنمعنی انسب باین حدیث است مقصود
از روایت اول وصف رخساره آفتاب طلعت ورنگ ونزاکت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است
واز روایت دوم ذکر زلف وگیسوی عنبر بوی آنحضرت واز روایت سوم کیفیت دندانهای منور
مروارید نمای آنحضرت واز روایت چهارم رفتار کبک خرام خوشنمای آنحضرت ونقل شیخ صاحب مناقب
علیه الرحمة که گفت در وقت وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله عمر شریف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
هیجده سال وهفت ماه بوده [illegible] دارد وجهه آنکه رحلت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
از دار فانی موافق مشهور در روز دوشنبه بیست وهشتم شهر صفر بوده وهر گاه تولد حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام در بیستم شهر جمادی الآخر بوده باشد چنانچه شیخ مذکور نیز ذکر نموده پس عمر شریف حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام در وقت وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله هیجده سال وهشت ماه
وهشت روز خواهد بود اما چون شیخ علیه الرحمه در کتاب مناقب وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله را در روز دوشنبه دوم شهر صفر نقل نموده بنابراین هیجده سال هفت ماه ودوازده روز میشود
وچون مقصود شیخ تحقیق سال وماه بوده دوازده روز را منظور نداشته سال وماه را ذکر نموده
یعنی شیخ [illegible] رشید الدین ابی جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی رحمه الله در کتاب
مناقب روایت کرده است از انس بن مالک که او گفت که پرسیدم مادرم را از صفت رنگ
وروی مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس گفت او که مادرم گفت بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
مثل ماه شب چهارده یا مثل آفتابی که ابر نازکی آنرا پوشیده باشد ویا مثل آفتاب درخشنده

که از زیر ابر بیرون آمده باشد و بود آنحضرت سفید رنگ و نازک پوست ایضاً ابن رباح
روایت کرده است که بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
در وقتی که خمیر میکرد زلف مشکین شمیم آنحضرت میخورد در طبق خمیر و یا آنکه گیسوی مبارک عنبر بوی آنحضرت
احاطه میکرد طبق خمیر را و ایضاً روایت کرده است که در شب تاریک روشن و تابنده نور بود جبا
و دندان پیشین حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و ایضاً از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است
که او گفت که من هرگز ندیدم که حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها راه رود مگر آنکه بیاد آوردم
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را که میل میشود بجانب راست یکبار و بجانب چپ یکبار یعنی رفتار
آنحضرت چون شبیه برفتار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود هر وقت که رفتار آنحضرت را میدیدم حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بخاطرم میرسید و این رفتارش رفتار کبک است چنانچه وصف میکنند و کبک
رفتار میگویند بعد از ذکر روایات شیخ صاحب مناقب گفته که ولادت باسعادت حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم در مکه معظمه پنج سال بعد از رسالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در سال
بعد از معراج در بیستم ماه جمادی الآخر واقع شد پس آنحضرت با پدر بزرگوارش هشت سال در مکه
معظمه بود و بعد از آن هجرت نمود با پدر عالیقدرش بسوی مدینه مشرفه پس تزویج کرد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بآنحضرت امیر المؤمنین علیه السلم بعد از آن بمدینه مشرفه بدو سال در روز
اول ماه ذی الحجة الحرام و در [illegible] ششم شهر ذی الحجة الحرام و عروسی حضرت امیر المؤمنین ع
با فاطمه زهرا علیها السلم در روز سه شنبه ششم ماه ذی الحجة الحرام بود بعد از جنگ بدر و در وقت
وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عمر شریف حضرت فاطمه علیها السلم هجده سال و هفت ماه
بود و در وقت ولادت باسعادت حضرت امام حسن علیه السلم آن بضعة الرسول دوازده ساله بود
کشف ۸ ذکر ابن الخشاب عن شیوخه یرفعه عن ابی جعفر محمد بن علی علیهما
السلم قال ولدت فاطمة ع بعد ما اظهر الله نبوة نبيه وانزل عليه الوحي بخمس
سنين وقريش تبنى البيت وتوفيت ولها ثماني عشرة سنة وخمسة وسبعون

سبعين

يوماً وفي رواية صدقة ثمانية عشر سنة وشهر وخمسة عشر يوماً وكان عمرها
مع ابيها عليهما السلم بمكة ثمانية سنين وهاجرت الى المدينة مع رسول الله صلى الله
عليه وآله فاقامت معه عشر سنين وكان عمرها ثمانية عشرة سنة فاقامت
مع علي عليه السلم بعد وفات ابيها خمسة وسبعين يوماً وفي رواية اخرى اربعين
يوماً وقال الذارع انا اقول عمرها على هذه الرواية ثمانية عشر سنة وشهر وعشرة
ايام وولدت الحسن ولها احد عشر سنة بعد الهجرة بثلث سنين شرح فتح ذال المنقوطه
لقب اسمعيل بن صديق محدث و احمد بن نصر است و هر دو از علمای اهل سنت و موثقین ایشانند
یعنی شیخ الثقة الزکی علی بن عیسی الاربلی رحمه الله در کتاب کشف الغمه نقل کرده که ذکر
کرده است ابن الخشاب که از علمای اهل سنت است از مشایخ خودش که ایشان روایت کرده اند
از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمود که متولد شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بعد از آنکه
ظاهر کرد حق تعالی نبوت پیغمبر خود را و فرستاد بر او وحی را به پنج سال و قریش بنای
کعبه معظمه را میکردند پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم چون وفات نمود عمر شریف آنحضرت هجده
سال و هفتاد و پنج روز بود و در روایت صدقه هجده سال و یکماه یازده روز واقع شده
بود عمر شریف آنحضرت با پدر بزرگوارش در مکه معظمه هشت سال و هجرت نمود بسوی مدینه طیبه با
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس بود با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه طیبه ده سال
و بود عمر شریف حضرت فاطمه زهرا علیها السلم هجده سال یعنی در وقت وفات حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله پس بود آنحضرت با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بعد از وفات پدر بزرگوارش
هفتاد و پنج روز و در روایت دیگر واقع شده که چهل روز بعد از وفات پدرش باقی بود و
گفته است ذراع که از محدثین اهل سنت است بعد از نقل این روایت که من میگویم که پس بوده است
عمر حضرت فاطمه علیها السلم بنابراین روایت هجده سال و یکماه و ده روز و آنحضرت یازده ساله
بوده که حضرت امام حسن علیه السلم از او متولد شد بعد از هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به سه سال

سنین
امیر المو

تا اینجا کلام ابن الخشاب است که در کتاب تاریخ موالید و وفات اهل البیت علیهم السلم ذکر کرده است و
شیخ [illegible] در کتاب کشف الغمة از او نقل نموده و فی الحقیقة افاده فرزاع در بیان چهل روز بیکاه و ده روز
افاده است بسیار غریب و تحقیقیست بسیار عجیب و فی کتاب مولد فاطمة علیها السلم
لابن بابویه رفعه الی اسماء بنت عمیس قالت قال لی رسول الله صلی الله علیه
وآله وقد کنت شهدت فاطمة علیها السلم وقد ولدت بعض ولدها فلم ار لها
دما فقال صلی الله علیه وآله ان فاطمة خلقت حوریة فی صورة انسیة یعنی شیخ فقیه
ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمة در کتاب مولد فاطمه علیها السلم روایت
کرده است باسناد خود از اسماء بنت عمیس که او گفت که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
از برای من و تحقیق که من حاضر شده بودم در نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در وقت ولادت بعضی از
اولاد آنحضرت پس ندیدم من از آنحضرت خونی یعنی خون نفاس که البته از زنان در وقت ولادت
می آید از آنحضرت نیامد پس حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم حوریه است در صورت انسان یعنی در اخلاق و اوصاف مثل حوریان است و در صورت
شبیه بانسان است مصنف ولدت علیها السلم بعد النبوة بخمس سنین وبعد الاسراء
بثلث سنین واقامت مع رسول الله صلی الله علیه وآله بمکة ثمان سنین ثم
هاجرت مع رسول الله صلی الله علیه وآله الی المدینة فزوجها من علی علیه السلم
بعد مقدمهم المدینة بسنة وقبض النبی صلی الله علیه وآله ولفاطمة علیها السلم
یومئذ ثمانیة عشر سنة وعاشت بعده اثنین وسبعین یوما یعنی شیخ محمد بن
علی بن احمد الفارسی علیه الرحمه در کتاب روضة الواعظین گفته که متولد شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
بعد از نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله به پنج سال و بعد از معراج به سه سال و بود با حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله در مکه معظمه هشت سال پس هجرت فرمود با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بمدینه
مشرفه پس تزویج فرمود او را حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم

شرح شمه از احوال اسماء بنت عمیس زوجه جعفر طیار علیه السلم بعد از این در شرح حدیث [illegible] باب [illegible] مذکور خواهد شد هر کاه خواهند که مطلع شوند باحوال او بعد از این رجوع بانجا فرمایند

بعد از

بعد از ورود بمدینه طیبه بیکسال و در روز وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم هجده ساله بود و بعد از فوت پدر عالیقدرش هفتاد و دو روز در دار فانی باقی و
بعد از آن بدار باقی رحلت فرمود کا ولدت فاطمة علیها السلم بعد مبعث النبی صلی الله
علیه وآله بخمس سنین وتوفیت علیها السلم ولها ثمانی عشرة سنة وخمسة وسبعون
یوما بقیت بعد ابیها خمسة وسبعین یوما یعنی ثقة الاسلام ابوجعفر محمد بن یعقوب الکلینی رحمه الله
در کتاب کافی ذکر کرده است که ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بعد از بعثت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله به پنج سال بود و چون بجوار رحمت ایزدی رحلت نمود عمر شریفش هجده سال
و هفتاد و پنج روز بود و باقی ماند در سرای فانی بعد از پدر گرامیش هفتاد و پنج روز عیون المعجزات
روی عن حارثة بن قدامة قال حدثنی سلمان قال حدثنی عمار وقال اخبرک
عجبا قلت حدثنی یا عمار قال نعم شهدت علی بن ابی طالب علیه السلم وقد ولج
علی فاطمة علیها السلم فلما ابصرت به نادت ادن لاحدثک بما کان وبما هو
کائن وبما لم یکن الی یوم القیمة حین تقوم الساعة قال عمار فرأیت امیر المؤمنین
علیه السلم یرجع القهقری فرجعت برجوعه اذ دخل علی النبی صلی الله علیه وآله
فقال له ادن یا ابا الحسن فدنا فلما اطمأن به المجلس قال له تحدثنی ام احدثک
قال الحدیث منک احسن یا رسول الله فقال کانی بک وقد دخلت علی فاطمة
علیها السلم وقالت لک کیت وکیت فرجعت فقال علی علیه السلم نور فاطمة
من نورنا فقال صلی الله علیه وآله اولا تعلم فسجد علی علیه السلم شکرا لله تعالی
قال عمار فخرج امیر المؤمنین علیه السلم وخرجت بخروجه فولج علی فاطمة علیها
السلم وولجت معه فقالت کانک رجعت الی ابی صلی الله علیه وآله فاخبرته
بما قلته لک قال کان کذلک یا فاطمة فقالت اعلم یا ابا الحسن ان الله تعالی
خلق نوری وکان یسبح الله جل جلاله ثم اودعه شجرة من شجر الجنة فاضائت

فلما دخل ابی الجنة اوحی الله تعالی الیه الهاما ان اقتطف الثمرة من تلک الشجرة
وادرها فی لهواتک ففعل فاودعنی الله سبحانه صلب ابی صلی الله علیه وآله ثم
اودعنی خدیجة بنت خویلد علیهما السلام فوضعتنی وانا من ذلک النور اعلم ما کان
وما یکون وما لم یکن یا ابا الحسن المؤمن ینظر بنور الله تعالی شرح کتاب عیون المعجزات
منسوبست بسید مرتضی علم الهدی ابو القاسم علی بن الحسین نور الله ضریحه اما مؤلف کتاب طاب الله
ثراه وجعل الجنة مثواه در تحقیقات اول کتاب بحار الانوار فرموده که بودن آن کتاب از سید
مرتضی علم الهدی در نزد من ثابت نیست شاید که از مصنفات بعضی از محدثین متقدمین باشد
یعنی در کتاب عیون المعجزات که منسوبست بسید مرتضی علم الهدی روایت شده بوساطت
حارثة بن قدامه از سلمان که او گفت که حدیث کرد مرا عمار و گفت آیا خبر دهم ترا بخبر عجیبی من
گفتم که حدیث کن مرا ای عمار آنرا عمار گفت که بلی حاضر بودم من [illegible]
المؤمنین علیه السلام و تحقیق که داخل شد آنحضرت بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس چون نظر مبارک
حضرت فاطمه علیها السلام بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام افتاد ندا کرد که یا علی نزدیک من بیا تا اینکه
خبر دهم ترا بآنچه واقع شده و بآنچه واقع خواهد شد و بآنچه واقع نخواهد شد یعنی از گذشته و
آینده و شدنی و نشدنی تا روز قیامت وقتی که قیامت قایم شود عمار گفت که چون حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام این سخن غریب را از حضرت فاطمه علیها السلام شنید دیدم من که آنحضرت علیه السلام
برگشت پس برگشت و من نیز برگشتم بسبب برگشتن آنحضرت و بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله آمد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله گفت از برای آنحضرت که نزدیک بیا ای ابو الحسن
چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نزدیک آنحضرت نشست حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
فرمودند که خبر میدهی تو من یا اینکه میخواهی خبر دهم من ترا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض
کرد که حدیث و خبر از شما بهتر است یا رسول الله صلی الله علیه وآله پس آنحضرت فرمودند که
[illegible] میدانم حال و مطلب ترا تحقیق که داخل شدی بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام و گفت

اوحی
وادردها

تتمه از احوال سلمان و عمار [illegible]

آنحضرت

آنحضرت از برای تو چنین و چنین یعنی آنچه در میان ایشان گذشته بود حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله بزبان معجز بیان نقل فرمود پس برگشتی تو حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد
که بدرستی آنحضرت که نور حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از نور ماست پس آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند
آیا نمیدانی که نور حضرت فاطمه زهرا از نور ماست پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سر بسجده گذاشته
شکر حق تعالی را بجا آورد گفت عمار که پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیرون آمد پس
من نیز با آنحضرت بیرون آمدم و داخل شد بحضرت فاطمه علیها السلام و من نیز با آنحضرت داخل شدم پس حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام گفت میدانم که برگشتی و رفتی تو بسوی پدر عالیمقدارم و خبر دادی آنحضرت را بآنچه
گفته بودم من از برای تو حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که بلی چنین است که میگوئی ای فاطمه
پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها گفت بدان ای ابو الحسن بدرستیکه حق تعالی آفرید
نور مرا و نور من تسبیح حق تعالی میکرد پس امانت سپرد نور مرا بدرختی از درختهای بهشت
پس آن درخت بنور من روشن شد پس چون پدرم در شب معراج داخل بهشت شد حق تعالی
بسوی او الهام کرد اینکه بچیند میوه آن درخت را و تناول نماید پس پدر عالیمقدارم بامر الهی
آن درخت را تناول نمود پس حق سبحانه و تعالی نور مرا در پشت پدرم امانت سپرد بعد از آن
منتقل شد برحم خدیجه کبری دختر خویلد علیها السلام پس زائید او مرا و من چون از آن نور بوجود آمدم
و متولد شدم میدانم هر چیزی را که شده و هر چیزی را که خواهد شد و هر چیزی را که نخواهد شد که گذشته
و آینده شدنی و نشدنی همه را میدانم یا ابا الحسن مؤمن بنور حق تعالی نظر میکند و کل
اشیا را می بیند و میدانند قوله ۱۳ قال الشیخ المفید فی کتاب حدائق الریاض یوم العشرین
من جمادی الآخرة کان مولد السیدة الزهراء علیها السلام سنة اثنتین من المبعث
شرح جمادی بضم جیم و فتح دال مهمله مثل حباری نامیست از اسامی ماهها و آن فعالی از جمد است
چون در وقت تسمیه در فصل زمستان بوده و آن معرفه و مؤنثه است و جمع آن جمادیات است
موافق لفظش و اولی و اخری و آخره صفت آنست میگویند جمادی الاولی و جمادی الاخری

وجمادی الآخره لو نوشتن ذکر کرده‌اند که اسامی جمیع ماهها مذکرست مگر دو جمادی که مونث است
و آن غیر منصرفست بجهة تانیث وعلمیة و هرگاه در ضرورت شعر بعنوان تذکیر مذکور شود باعتبار
شهر خواهد بود و میگویند جمادی الاولی را جمادی خمسه و جمادی الاخری را جمادی ستة
باعتبار اینکه چون اول سال محرم است جمادی الاولی پنجم و جمادی الاخری ششم میشود ولهذا خمسه و ستة
صفت می‌آرند بعوض اولی و اخری از برای جمادی **متنی** سید نقیب ثقه جمال العارفین ابی القسم
علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس الحسینی رحمه الله در کتاب اقبال الاعمال نقل کرده است
که شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب حدائق الریاض گفته است که در روز بیستم شهر جمادی الاخر
ولادت باسعادت حضرت سیدة النساء فاطمة الزهرا علیها السلام واقع شد در سال دوم از بعثت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله **من بعض کتب المخالفین** [14] باسناده عن عبدالله بن محمد بن
سلیمان الهاشمی عن ابیه عن جده قال ولدت فاطمة سنة احدی واربعین
من مولد رسول الله صلی الله علیه وآله وزعم محمد بن اسحق ان فاطمة علیها السلام
ولدت قبل ان یوحی الی النبی صلی الله علیه وآله وکذلک سایر اولاده من
خدیجة وفی روایة عن الحافظ ابی منصور الدیلمی بروایته عن ابی علی الحداد
عن ابی نعیم الحافظ فی کتاب معرفة الصحابة ان فاطمة علیها السلام کانت اصغر
بنات رسول الله صلی الله علیه وآله سنا ولدت وقریش تبنی الکعبة وکانت
بنها قبل تکنی ام ابیها وقال ابو الفرج فی کتاب مقاتل الطالبیین کان مولد
فاطمة علیها السلام قبل النبوة وقریش حینئذ تبنی الکعبة وکان تزویج علی بن
ابی طالب علیه السلام ایاها فی صفر بعد مقدم رسول الله صلی الله علیه وآله
المدینة وبنا بها بعد رجوعه من غزاة بدر ولها یومئذ ثمانی عشرة سنة حدثنی بذلک
الحسن بن علی عن الحارث عن ابن سعد عن الواقدی عن ابی بکر بن عبدالله
بن ابی سبرة عن اسحق بن عبدالله ابی فروة عن جعفر بن محمد بن علی علیه السلام

شرح

شرح بنا بها یعنی زفاف کرد با او صاحب قاموس گفته که بنی الرجل علی اهله وبها زفها کابتنی **یعنی**
در بعضی از کتب اهل سنت مسطور است که بسند مذکور روایت کرده‌اند از سلیمان هاشمی که او
گفت که ولادت باسعادت حضرت فاطمة زهرا علیها السلام در سال چهل و یکم بود از تاریخ تولد حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی یکسال بعد از بعثت که عمر شریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله چهل
یکسال بوده است در وقت ولادت حضرت فاطمة زهرا علیها السلام و گمان محمد بن اسحق آنست که
بدرستیکه حضرت فاطمة زهرا علیها السلام متولد شد قبل از بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و همچنین سایر
اولاد آنحضرت که از خدیجه کبری علیها السلام بود و گفته است که در روایت من حیث است از ابی نعیم
حافظ در کتاب معرفة الصحابه که بدرستیکه حضرت فاطمة زهرا علیها السلام بود کوچکترین دختران حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله در سن و متولد شد آنحضرت در وقتی که قریش میساختند خانه کعبه معظما را
و بود کنیه حضرت فاطمة زهرا اولا ام ابیها و ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین گفته که
تولد حضرت فاطمة زهرا علیها السلام قبل از بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بود و قریش در آنوقت
بنا میکردند خانه مبارکه کعبه را و تزویج حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بحضرت فاطمة زهرا
علیها السلام در شهر صفر بود بعد از تشریف آوردن حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله بمدینه طیبه و
زفاف آنحضرت بعد از مراجعت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله بود از جنگ بدر و حضرت
فاطمة زهرا علیها السلام در آنوقت هجده ساله بود و خبر داده مرا حسن بن علی بسند مذکور از ابی
فروه و ابی فروه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام **کا** [15] عبدالله بن جعفر وسعد بن عبدالله
جمیعا عن ابراهیم بن مهزیار عن اخیه علی بن مهزیار عن الحسن بن محبوب عن
هشام بن سالم عن حبیب السجستانی قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ولدت
فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وآله بعد مبعث رسول الله صلی الله علیه وآله
بخمس سنین وتوفیت ولها ثمانیة عشر سنة وخمسة وسبعون یوما **کف** ولدت
فاطمة علیها السلام فی العشرین من جمادی الآخرة یوم الجمعة سنة اثنتین من المبعث

وقیل سنة خمس من المبعث وکان نقش خاتمها امن المتوکلون وتوفیت بعد ابیها بخمسة وسبعین یوما
معا فی یوم العشرین من جمادی الآخرة سنة اثنتین من المبعث کان مولد فاطمة علیها السلام
فی بعض الروایات وفی روایة اخری سنة خمس من المبعث والعامة تروی ان مولدها
قبل المبعث بخمس سنین یعنی ثقة الاسلام ابوجعفر محمد بن یعقوب الکلینی طاب ثراه در کافی بسند
صحیح روایت کرده از حبیب سجستانی که او گفت که من شنیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که آنحضرت می‌فرمود که ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله بعد از بعثت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود به پنج سال و چون آن خاتون روز وفات
از دار فانی رحلت فرمود عمر شریفش هجده سال و هفتاد و پنج روز بود و فاضل کامل ابراهیم بن علی
بن الحسن بن محمد الکفعمی رحمه الله در کتاب مصباح کفعمی نقل کرده است که تولد حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام در بیستم شهر جمادی الآخر بود و در روز جمعه در سال دوم از بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و بعضی دیگر گفته اند که در سال پنجم بود از بعثت و نقش خاتم آنحضرت امن المتوکلون بود
و در بیان آنحضرت فضه کنیز آنحضرت بود و شیخ الطایفه محمد بن الحسن الطوسی قدس سره در کتاب
مصباح ذکر کرده است که در روز بیستم شهر جمادی الآخر سال دوم از بعثت حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام واقع شد بنا بر بعضی از روایات و در
روایت دیگر واقع شده است که در سال پنجم از بعثت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و
سنیان روایت کرده اند که پیشتر از ولادت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها قبل
از بعثت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود به پنج سال کتاب دلائل الامامة لمحمد بن
جریر الطبری الامامی عن ابی المفضل الشیبانی عن محمد بن همام عن احمد بن محمد
البرقی عن احمد بن محمد بن عیسی عن عبد الرحمن بن ابی نجران عن ابن سنان
عن ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال ولدت فاطمة
فی جمادی الآخرة یوم العشرین منه سنة خمس واربعین من مولد النبی صلی الله

علیه و آله فاقامت بمکة ثمان سنین وبالمدینة عشر سنین وبعد وفاة ابیها
خمسا وسبعین یوما وقبضت فی جمادی الآخرة یوم الثلثاء لثلث خلون منه سنة
احدی عشرة من الهجرة صلوات الله علیهما وعنه عن محمد بن هارون بن موسی
التلعکبری عن احمد بن محمد القمی عن محمد بن زکریا الغلابی عن شعیب بن
واقد عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده عن ابن عباس قال لم تزل فاطمة
تشب فی الیوم کالجمعة وفی الجمعة کالشهر وفی الشهر کالسنة فلما هاجر رسول
الله صلی الله علیه و آله من مکة الی المدینة وابتنی بها مسجدا وانس اهل المدینة
وعلت کلمته وعرف الناس برکته وسار الیه الرکبان وظهر الایمان و
درس القرآن وتحدثت الملوک والاشراف وخاف سیف نقمته الاکابر والاشراف
هاجرت فاطمة مع امیر المؤمنین علیهما السلام ونساء المهاجرین وکانت عایشة
فیمن هاجر معها فقدمت المدینة فانزلت النبی صلی الله علیه و آله علی ام ابی
ایوب الانصاری وخطب رسول الله صلی الله علیه و آله النساء وتزوج سودة
اول دخوله المدینة ونقل فاطمة الیها ثم تزوج ام سلمة تزوجنی رسول الله
صلی الله علیه و آله وفوض امر ابنته الی فکنت اؤدبها وکانت والله ادب
منی واعرف بالاشیاء کلها شرح ترجمه در اینجا بمعنی ترفع مناسب است صاحب قاموس ذکر
کرده است که الشب الارتفاع والشبوب والارتفاع کل شیء سوده بفتح سین مهمله و سکون واو و فتح
دال مهمله منقصله بنا بر تانیث نام زنی است که بعد از خدیجه کبری علیها السلام اولا حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله او را تزویج فرمود و در وقتی که تشریف شریف بمدینه مشرفه آورد و او دوم زنان حضرت
پیغمبر است و بیوه بود قبل از تزویج حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زن سکران بن عمرو بود و سکران بعد از
اسلام در حبشه فوت شد و بعد از او حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زوجه او را که سوده باشد تزویج
فرمود و ام سلمه زن هشتم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است و او بهترین زنان آنحضرت بعد از

فآثرها

فقالت ام سلمة

احوال سوده زوجه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

احوال ام سلمه زوجه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

علیه

خدیجه کبری علیها السلام است و اسم او هند است بدر ام سلمه ابی امیة بن المغیرة بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم است
پس ام سلمه از جانب پدر دختر عموی ابو جهل بود و مادر ام سلمه عاتکه دختر عبد المطلب بود که
عمه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله باشد و بعضی عاتکه بنت عامر نقل کرده اند قبل از تزویج
آنحضرت زوجه ابو سلمه بن عبد الاسد بود و مادر ابو سلمه برّه دختر عبد المطلب بود که عمه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بوده باشد و ام سلمه از شوهر اولش عمر نام پسری و زینب نام دختری داشت عمر در
جنگ جمل در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و آنحضرت او را والی بحرین نمود و ام سلمه
بعد از فوت جمیع زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برحمت ایزدی پیوست و همیشه در حیوة و
وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دوستدار با اخلاص حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسنین
علیهم السلام بود رحمة الله علیها الی یوم الدین یعنی شیخ محمد بن جریر طبری امامی علیه الرحمة بسند معتبر در کتاب
دلائل الامامة روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
که آنحضرت فرمودند که ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در بیستم ماه جمادی
الآخر سال چهل و پنجم از ولادت پر اسرار سعادت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله واقع شد
پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها هشت سال در مکه معظمه اقامت فرمود و ده سال
در مدینه مشرفه بود و بعد از وفات پدر عالی مقدار خود هفتاد و پنج روز در دار فانی باقی ماند و در
روز سه شنبه سوم شهر جمادی الآخر سال یازدهم هجرت از دار فانی بدار باقی رحلت نمود صلوات الله
علیها ایضا شیخ مذکور در آن کتاب بسند خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و آنحضرت
از پدر بزرگوارش و از جد عالی مقدارش از ابن عباس رضی الله عنه که ابن عباس گفت که حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام را قد مبارکش بلند میشد در هر روز مثل هفته و در هفته مثل ماهی و در هر ماه مثل سالی
پس چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هجرت فرمودند از مکه معظمه بسوی مدینه مشرفه و
بنای مسجد در مدینه طیبه کردند انس گرفتند و انس با اهل مدینه گرفتند و بلند شد کلمه توحید آنحضرت و
شناختند مردمان برکت آنحضرت را و سواران بسوی آنحضرت شتافتند و ایمان در میان مردمان

ظاهر شد و درس قرآن شایع گشت و حدیث او مذکور شد در السنه پادشاهان و شرفا و رسید خبر
از تشیر انتقام او اکابر و اشراف هجرت فرمود از مکه معظمه بمدینه طیبه حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و زنان مهاجرین و عایشه نیز در میان زنان مهاجرین بود
که در خدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هجرت نمودند پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
وارد مدینه طیبه شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرر فرمودند که آنحضرت نزد مادر ابی ایوب
انصاری فرود آید و مادر ابی ایوب نجیبه بود که داری آن ضعیفه الرسول اشتغال نماید و چون
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستگاری زنان فرمود سوده را در اول زن شدن آنحضرت
بمدینه طیبه تزویج نمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بسوی سوده زوجه خود نقل فرمود پس
بعد از آن ام سلمه را تزویج فرمود پس گفت ام سلمه که تزویج کرد مرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و تفویض فرمود امر دخترش فاطمه زهرا علیها السلام را بمن پس تعلیم حضرت فاطمه صلوات الله علیها ادب
می آموختم و بود حضرت فاطمه علیها السلام بخدا قسم ادب دان تر از من بجمیع چیزها از احادیث مذکوره
معلوم شد که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در آن وقت هشت ساله بود و بحال اینکه ادب دان تر بود
از ام سلمه که بزرگ زاده و نجیب القرشیین بزرگان قریش بود و بوده صلوات الله علیها

باب اسماءها و بعض فضائلها صلوات الله علیها یعنی این باب
در بیان نامهای مبارک حضرت فاطمه زهرا و بعضی از فضائل آنحضرت صلوات الله علیها و این باب
دو قسم است اول ابن المتوکل عن السعدآبادی عن البرقی عن عبد العظیم الحسنی
عن الحسن بن عبد الله بن یونس عن یونس بن ظبیان قال قال ابو عبد الله علیه
السلام لفاطمة علیها السلام تسعة اسماء عند الله عز و جل فاطمة و الصدیقة و
المبارکة و الطاهرة و الزکیة و الراضیة و المرضیة و المحدثة و الزهراء ثم قال
علیه السلام اتدری ای شیء تفسیر فاطمة قلت اخبرنی یا سیدی قال فطمت من
الشر قال ثم قال لولا ان امیر المؤمنین علیه السلام تزوجها لما کان لها کفو الی یوم

الفِقْهِ عَلى وَجْهِ الأرضِ آدمُ فَمَنْ دُونَه دلایل الامامة للطبرى عن الحسن بن احمد
العلوى عن الصدوق مثله شرح مؤلف کتاب لباب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان این
حدیث گفته که حکمت استدلال کردن باین حدیث بر بودن حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا صلوات الله
علیهما اشرف از جمیع پیغمبران اولوا العزم غیر از حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله کسی گوید که این حدیث
دلالت میکند بر فضیلت حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام بر نوح و ابراهیم علیهما السلام بجهة
آنکه محتمل است که بوده باشد کفو نبودن حضرت نوح و ابراهیم از برای فاطمه زهرا علیها السلام از جهة آنکه از
اجداد حضرت فاطمه اند نه از آنجهة که در شرف و رتبه از حضرت فاطمه زهرا کمتر اند بجهة آنکه میگوییم
ما در جواب آن کس که ذکر آدم علیه السلام در حدیث دلالت میکند بر اینکه مراد نبودن ایشان است کفو در
شرف و رتبه با قطع نظر از موانع دیگر بنابر امکان دست زد نمودن بر عدم قول بفصل بی حکمت
منافقه کردن در دلالت حدیث بر فضیلت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر پیغمبران اولوا العزم بجهة
آنکه ممکن است که شرط باشد در کفو بودن زوج افضل از زوجه دوم جهت که آنچنی در عرف
مفهوم شود والله اعلم اینکلام درذکر معروض میدارد که عدد پیغمبران بنابر مشهور صد و بیست و چهار
هزار است و عدد اوصیای پیغمبر صد و بیست و چهار هزار هر نبی و صیی داشته افضل جمیع صد و
بیست و چهار هزار پیغمبر پنج پیغمبر است و آن پنج پیغمبر سید پیغمبران و صاحب شریعت اند و ایشان را
اولوا العزم گویند و آن نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت پیغمبر ما محمد مصطفی صلوات الله
علیهم اجمعین است و شک نیست در اینکه حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله اشرف و افضل و سید
پیغمبران اولوا العزم است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز افضل و اشرف و سید جمیع اوصیا است
اما در فضیلت حضرت امیر المؤمنین ع بر پیغمبران مرسلین و صاحبان شریعت که اولوا العزم و سید
پیغمبران بوده اند تأمل و محل خلاف است مؤلف کتاب رحمه الله از ظاهر این حدیث امکان استدلال
بر این مدعا نموده که هرگاه غیر حضرت امیر المؤمنین ع که کفو حضرت فاطمه علیها السلام بود کفوی برای حضرت
فاطمه علیها السلام از آدم تا خاتم نباشد دلالت میکند بر اینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه علیهما السلام

ذکر عدد پیغمبران و پنج پیغمبر صاحب شریعت اولوا العزم علیهم السلام

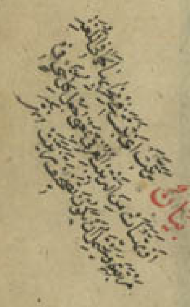
صاحب شریعت صح

افضل از پیغمبران اولوا العزم باشند بجهة آنکه ایشان کفو حضرت فاطمه علیها السلام نبوده اند پس حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام افضلست از ایشان و چون حضرت امیر المؤمنین ع کفو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود پس
آنحضرت نیز افضل است از ایشان خلاصه قول قایل آنست که نوح و ابراهیم علیهما السلام چون از
اجداد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بوده اند ممکنست که باین اعتبار کفو نباشند نه از آنجهة که
در شرف و رتبه مثل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نبوده اند مؤلف رحمه الله در جواب این قول فرموده
که ذکر آدم علیه السلام دلالت میکند بر اینکه مقصود آنست که قطع نظر از جمیع موانع شرعیه ایشان
کفو حضرت فاطمه علیها السلام نبوده اند و ممکنست اینکه دست رد نماییم بجهة رد قول قایل باینکه کسی قایل بتفصیل
نشده یعنی کسی نگفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افضل از بعض اولوا العزم است و از
بعضی دیگر افضل نیست هرگاه افضل از حضرت موسی و عیسی علیهما السلام باشد البته افضل از حضرت نوح و ابراهیم علیهما السلام
نیز خواهد بود بجهة آنکه آنحضرت علیه السلام یا افضل از پیغمبران اولوا العزم است و یا افضل از ایشان نیست
قول بتفصیل واقع نشده پس کفو نبودن ایشان باعتبار اجداد او بودن نفع بر مدعا نمی نماید
و مناقشه در دلیل بر فضیلت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر اولوا العزم ممکنست بجهة آنکه احتمال
دارد که شرط باشد در کفو اینکه زوج افضل از زوجه باشد و هرگاه چنین باشد ممکنست که بوده
باشند پیغمبران اولوا العزم در شرف و رتبه مثل و مساوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و چون
افضل از آنحضرت نبوده اند کفو او نشدند پس از این حدیث افضلیت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها بر پیغمبران اولوا العزم علیهم السلام معلوم نمیشود بجهة احتمال تساوی شرف و رتبه اما افضلیت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معلوم میشود بجهة آنکه هرگاه شرف و رتبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
مساوی رتبه پیغمبران اولوا العزم باشد و شرط باشد در کفو افضلیت زوج بر زوجه پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افضل خواهد بود از پیغمبران اولوا العزم چنانچه افضل است از فاطمه
زهرا علیها السلام که در شرف و رتبه مساوی پیغمبران اولوا العزم است والله تعالی اعلم یعنی شیخ فقیه
ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی رحمه الله در کتاب امالی و در کتاب

علل الشرایع و در کتاب خصال بسند معتبر از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت
کرده است که آنحضرت فرمودند که بود از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در نزد خداوند عالمیان
نه نام نامی اول فاطمه معنی آن در احادیث گذشته و آینده معلوم و مذکور است دوم صدیقه
یعنی تصدیق کننده بخدا و رسول از روی حق و یقین و بعضی تفسیر نموده اند صدیقه را بمعصومه
یعنی هرگز نافرمانی حق تعالی نکرده و گناه صغیره و کبیره از آنحضرت صادر نشده سوم مبارکه یعنی صاحب
برکت در علم و فضل و کمالات و معجزات و اولاد کرام چهارم طاهره یعنی پاکیزه و منزه از
صفات نقص پنجم زکیه یعنی نمو کننده در خیرات و عبادات ششم راضیه یعنی راضی بقضای
حق تعالی هفتم مرضیه یعنی پسندیده خدا و دوستان خداوند عالمیان هشتم محدثه یعنی
سخن گفته شده با معنی که حضرت جبرئیل و ملائکه مقربین با او سخن میگفتند نهم زهرا یعنی نورانی بنور
صوری و معنوی پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بیونس بن ظبیان که راوی حدیث است
فرمودند که آیا میدانی که چه چیز است تفسیر فاطمه راوی عرض کرد که شما خبر بدهید و بفرمایید ای
سید و آقای من آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که بریده شده است حضرت فاطمه سلام الله
علیها السلام از شر یعنی شر از او دور است پس آنحضرت علیه السلام فرمودند که بدرستیکه هرگاه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام تزویج نمی نمود حضرت فاطمه صلوات الله علیها السلام را از برای حضرت فاطمه علیها السلام کفوی
بهم نمیرسید تا روز قیامت در روی زمین از حضرت آدم علیه السلام تا هر که بعد از او است
ایضا شیخ محمد بن جریر الطبری علیه الرحمة نیز در کتاب دلائل الامامة مثل این حدیث را روایت کرده است
٢ ابی عن سعد عن جعفر بن سهل الصیقل عن محمد بن اسمعیل الدارمی عمن
حدثه عن محمد بن جعفر الهرمزانی عن ابان بن تغلب قال قلت لابی عبد الله ع
یا ابن رسول الله لم سمیت الزهراء علیها السلام زهراء فقال لانها تزهر لامیر المؤمنین
علیه السلام فی النهار ثلث مرات بالنور کان یزهر نور وجهها صلوة الغداة والناس
فی فرشهم فیدخل بیاض ذلک النور الی حجراتهم بالمدینة فتبیض حیطانهم

فیعجبون

فیعجبون من ذلک فیأتون النبی صلی الله علیه و آله فیسئلونه عما رأوا
فیرسلهم الی منزل فاطمة علیها السلام فیأتون منزلها فیرونها قاعدة فی محرابها
تصلی و النور یسطع من محرابها من وجهها فیعلمون ان الذی رأوه کان من نور
فاطمة علیها السلام فاذا انتصف النهار و ترتبت للصلوة زهر وجهها علیها السلام
بالصفرة فتدخل الصفرة فی حجرات الناس فتصفر ثیابهم و الوانهم فیأتون النبی
صلی الله علیه و آله فیسئلونه عما رأوا فیرسلهم الی منزل فاطمة علیها السلام فیرونها
قائمة فی محرابها و قد زهر نور وجهها علیها السلام بالصفرة فیعلمون ان الذی رأوا
کان من نور وجهها فاذا کان آخر النهار و غربت الشمس احمر وجه فاطمة علیها
السلام فاشرقت وجهها بالحمرة فرحا و شکرا لله عز و جل فکان تدخل حمرة وجهها
حجرات القوم و تحمر حیطانهم فیعجبون من ذلک و یأتون النبی صلی الله علیه
و آله و یسئلونه عن ذلک فیرسلهم الی منزل فاطمة فیرونها جالسة تسبح الله
و تمجده و نور وجهها یزهر بالحمرة فیعلمون ان الذی رأوا کان من نور وجه
فاطمة علیها السلام فلم یزل ذلک النور فی وجهها حتی ولد الحسین علیه السلام
و هو یتقلب فی وجوهنا الی یوم القیمة فی الائمة منا اهل البیت امام بعد امام



شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که ترتبت فی
محرابها بمعنی ثبتت فی محرابها است چنانچه در لغت آمده است و یا بمعنی تهیأت است که مهیا
شدن باشد از ترتب عرفی معنی کرده اند هر چیز در مرتبه خود و احتمال دارد که بوده باشد تصحیف
تزینت یعنی که از زینت و آراسته نمودن باشد این غلام داعی معروض میدارد که هرگاه
گویند که چون است که آن نور تا تولد حضرت امام حسین علیه السلام بود و با آنحضرت منتقل شد و بحضرت امام حسن
علیه السلام منتقل نشد جوابش آنست که چون امامت علم آلهی در صلب حضرت امام حسین علیه السلام مقرر شده
بود نه در صلب حضرت امام حسن علیه السلام لهذا آن نور تا تولد حضرت امام حسین علیه السلام در حضرت فاطمه زهرا

علیهم السلام باقی و بعد از تولد امام حسین علیه السلم بآنحضرت منتقل شد و هرگاه احدی گوید که چون است که
حضرت در وقت صبح قاعدة و در مغرب جالسة و در ظهر قائمة فرموده و در صبح و ظهر فی محرابها در
لفظ حدیث هست و در مغرب فی محرابها نفرموده جواب آنکه الف و لام در القعود عوض مضاف الیه است که قعود و
جلوس بیک معنی نباشد بلکه قعود نشستن بعد از قیام و جلوس نشستن بعد از سجده باشد و در اول قعود
بعد از قیام بنماز و در ثانی جلوس قبل از نماز و بعد از سجده شکر است و شکر اثر که در اینجا واقع شده
مؤید این معنی است و در لغة نیز باین معنی آمده چنانچه صاحب قاموس ذکر کرده است که القعود الجلوس
او هو من القیام والجلوس من الضجعة و من السجدة و محتمل است که در وقت هر نماز فریضه حالات ثلثه را
آنحضرت هم بجا نیاورده اند که قبل از نماز نور روی مبارک آنحضرت سرخ و در اثنای نماز زرد و بعد از
نماز سفید میگشته اما هر یک از حالات ثلثه بقدرت الله تعالی در وقتی ظاهر و معلوم ناس میشده که وقت
ظهور سفیدی نور روی مبارک آنحضرت بعد از ادای فریضه صبح چون سفیدی صبح صادق طالع
و در وقت نماز ظهر که وقت قیام آفتاب است و آن شمس فلک عصمت و طهارت سجده شکرگزاری
بندگی خداوند جلیل قیام مینموده زردی نور جبین آنحضرت در حالت قیام مشاهده و سرخی قبل
از ادای فریضه مغرب بوده لهذا در اول قاعدة و در ثانی قائمة و در ثالث جالسة واقع شده
و در اول که بعد از نماز صبح آنحضرت در مصلای خود مشغول تعقیب بوده چنانچه مستحب است قاعدة
فی محرابها واقع شده و در ثانی نیز مشغول نماز بوده قائمة فی محرابها واقع شده اما در ثالث
چون قیام بنماز هنوز نفرموده و محراب عبادت بوجود آنحضرت مزین نگشته لهذا فی محرابها را
نفرموده اند والله اعلم یعنی شیخ فقیه محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمة
در کتاب علل الشرایع بسند معتبر روایت کرده است از ابان بن تغلب که او گفت که عرض کردم من
بخدمت حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که یا ابن رسول الله بچه سبب نامیده شد
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بزهرا پس آنحضرت علیه السلم فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
زهرا نامیده اند بجهت آنکه روشن و درخشان میشد حضرت فاطمه علیها السلم بنور جمال همیشه اش

ازبرا

از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در هر روز سه مرتبه روشن و تابان میشد نور روی حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم هر روز در وقت نماز صبح که آنحضرت بنماز صبح اشتغال مینمود و مردم در میان
رخت خواب خود بودند نور سفیدی از آن ماه فلک عصمت ساطع میگشت که سفیدی آن نور
داخل جمیع خانهای مدینه طیبه میشد و دیوارهای ایشان از آن نور سفید میشد پس مردمان از دیدن
آن تعجب مینمودند پس بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میشتافتند و از سبب آنچه دیده
بودند سؤال مینمودند آنحضرت صلی الله علیه و آله با ایشان میفرمود که بروند بخانه حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم تا سبب آن معلوم شود پس می آمدند بخانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس میدیدند
آنحضرت را که در محراب عبادت نشسته و بنماز مشغولست و یا آنکه در محرابی که آنحضرت در آن نماز
میکرد نشسته است و نور روی منور آنحضرت از محراب عبادت ساطع گشته پس میدانستند
که بدرستیکه آن نور و روشنی که دیده اند بوده است از اثر نور حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس
چون نصف روز میشد و آنحضرت بنماز می ایستاد و یا مهیا و یا مزین از برای نماز میشد نور زرد
رنگی از روی مبارک آنحضرت ساطع میگشت که زردی آن نور داخل خانهای جمیع اهل مدینه میشد
پس زرد میشد جامههای ایشان و رنگهای ایشان از زردی آن نور پس می آمدند مردمان
بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و از سبب آنچه دیده بودند سؤال مینمودند آنحضرت ص
ایشانرا میفرستاد بخانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم چون ایشان بخانه منوره حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم می آمدند میدیدند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم ایستاده است در محرابش و بتحقیق که
روشن شده نور روی مبارک آنحضرت بزردی و میدانستند که بدرستیکه آنچه دیده اند بوده است
از اثر نور روی منور حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس چون روز باخر میرسید و آفتاب غروب
میکرد رنگ روی مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم سرخ میشد پس میدرخشید روی آنحضرت
بسرخی از روی خوشنودی و شکرگزاری خداوند عالمیان و سرخی روی مبارک آنحضرت
بمرتبه بود که داخل خانهای مردم میشد و دیوارهای ایشان از آن سرخ میشد پس مردمان از

مشاهده آن متعجب میشدند و بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میشتافتند و از سبب آنچه دیده بودند
سؤال مینمودند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را بخانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم میفرستاد
چون ایشان بخانه منوره آنحضرت میآمدند میدیدند که آن نور چشم حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله سر مبارک از سجده شکر الهی برداشته بتسبیح و تمجید الهی اشتغال دارد و از رخسار
آفتاب طلعتش نور سرخ ساطع است پس میدانستند که بدرستیکه آنچه را که دیده اند کوده آن
از اثر نور روی مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بوده پیوسته این نور روشن و ساطع بود در روی
مبارک منور حضرت فاطمه زهرا علیها السلم تا اینکه حضرت امام حسین علیه السلم متولد شد یعنی بعد از
تولد آنحضرت بجبین مبین او منتقل شد پس آن نور میگردد در رویهای ما تا روز قیامت
در روی امامان از ما اهل البیت علیهم السلم امامی بعد از امامی منتقل میشود **ن** بالاسناد الی
دارم قال حدثنا علی بن موسی الرضا علیهما السلم و محمد بن علی قال سمعنا المامون
یحدث عن الرشید عن المهدی عن المنصور عن ابیه عن جده قال قال ابن عباس
لمعویة اتدری لم سمیت فاطمة فاطمة قال لا قال لانها فطمت هی و شیعتها
من النار سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقوله **ن** بالاسانید الثلثة
عن الرضا عن ابائه علیهم السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی
سمیت ابنتی فاطمة لان الله عز و جل فطمها و فطم من احبها من النار **صح**
عن الرضا عن ابائه علیهم السلم مثله **یعنی** شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین
بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمة در کتاب عیون اخبار الرضا بسند موثق روایت کرده است
از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثناء و حضرت امام محمد تقی علیه السلم که آنحضرت فرمود که شنیدیم
ما از مامون ملعون که روایت حدیث مینمود از هرون الرشید از پدران و جدش که او گفت
که گفت ابن عباس از برای معویه ملعون که آیا میدانی که بچه جهت نامیده شد حضرت فاطمه علیها السلم فاطمه
معویه ملعون گفت که نمیدانم ابن عباس گفت بجهت آنکه بریده شده است او و شیعیان او از آتش

دوزخ شنیدم من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمودند این را ایضا شیخ فقیه مذکور در
کتاب مزبور روایت کرده است باسانید سه گانه از حضرت امام رضا علیه السلم و آنحضرت از
پدران عالیقدر ارش صلوات الله علیهم اجمعین روایت فرمودند که فرمود حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله که بدرستیکه نامیدم من دخترم را فاطمه از برای اینکه حق تعالی بریده است او را
و بریده است کسی را که دوست دارد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را از آتش جهنم ایضا شیخ جلیل القدر
امین الدین ابوعلی فضل بن حسن بن فضل الطبرسی رحمه الله نیز در کتاب صحیفة الرضا از حضرت امام رضا
علیه التحیة و الثنا مثل این حدیث را روایت کرده است **ع** ابی عن محمد بن معقل القرمیسینی
عن محمد بن زید الجزری عن ابرهیم بن اسحق النهاوندی عن عبد الله بن حماد
عن عمرو بن شمر عن جابر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت لم سمیت فاطمة
الزهراء زهراء فقال لان الله عز و جل خلقها من نور عظمته فلما اشرقت
اضاءت السموات و الارض بنورها و غشیت ابصار الملائکة و خرت الملائکة
لله ساجدین و قالوا الهنا و سیدنا ما هذا النور فاوحی الله الیهم هذا نور من
نوری اسکنته فی سمائی خلقته من عظمتی اخرجه من صلب نبی من انبیائی
افضله علی جمیع الانبیاء و اخرج من ذلک النور ائمة یقومون بامری یهدون
الی حقی و اجعلهم خلفائی فی ارضی بعد انقضاء وحیی **مصباح الانوار** عن
ابی جعفر علیه السلم مثله **شرح** مولف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان
این حدیث گوید که صاحب قاموس ذکر کرده است که قرمیسین بکسر قاف شهریست در نزدیکی دینور
قرمیسین معرب کرمانشاهان است **این غلام داعی** معروض میدارد که ایضا صاحب قاموس
نقل کرده است که نهاوند بفتح و کسر و ضم نون شهریست از شهرهای کوه یعنی در کوهستان
واقع است در جانب جنوب شهر همدان و اصل آن نوح آوند است چون بنای آن شهر را
نوح علیه السلم گذاشته است و یا اینکه اصل آن این نهاوند است **یعنی** شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن

سموات

علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع بسند معتبر روایت کرده از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که از آنحضرت پرسیدند که بچه سبب نامیده شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم زهرا آنحضرت فرمودند از جهة آنکه حق تعالی آفرید حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را از نور عظمت و جلال خودش پس چون درخشان و تابان شد روشن شد آسمانها و زمین بنور حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و چشمهای ملایکه خیره و تار گشت و جمیع ملایکه سجده افتادند از برای تعظیم خداوند عالمیان و گفتند که ای خداوند ما و ای سید ما چیست این نور و آن از برای کیست پس وحی کرد حق تعالی بسوی ملایکه که این نوریست از نور من ساکن کردانیده ام من آنرا در آسمانهای خودم و آفریده ام من آنرا از نور عظمت و جلال خودم بیرون خواهم آورد او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خودم که تفضیل داده ام من آن پیغمبر را بر جمیع پیغمبران و بیرون خواهم آورد از این نور امامان و پیشوایانی را که قیام نمایند بامر من و هدایت کنند بسوی من خلقی را که من ایشانرا آفریده ام بجهة بندگی خودم و یا اینکه راهنما باشند مردمانرا بسوی حق من و خواهم گردانید ایشانرا خلیفهای خودم در زمین من بعد از آنکه منقطع شود از زمین وحی من ایضا شیخ هاشم بن محمد علیه الرحمه نیز در کتاب مصباح الانوار از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مثل این حدیث را روایت نموده مع ۵ الطالقانی عن الجلودی عن الجوهری عن ابن عمارة عن ابیه قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن فاطمة لم سمیت زهراء فقال لانها کانت اذا قامت فی محرابها زهر نورها لاهل السماء کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب معانی الاخبار و در کتاب علل الشرایع بسند معتبر روایت کرده است از عماره که او گفت که پرسیدم من از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که بچه سبب آنحضرت را زهرا نامیده اند آنحضرت صلوات الله علیه در جواب فرمودند از جهة آنکه

چون

چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در محراب عبادت قیام بنماز میفرمود ظاهر و درخشنده میشد نور آنحضرت ع از برای اهل آسمان چنانچه میدرخشد و روشنی میبخشد نور ستارگان از برای اهل زمین ع ابی عن علی بن ابراهیم عن الیقطینی عن محمد بن زیاد مولی بنی هاشم قال حدثنا شیخ لنا ثقة یقال له نجیة بن اسحق الفزاری قال حدثنا عبد الله بن الحسن بن الحسن قال قال ابو الحسن علیه السلم لم سمیت فاطمة فاطمة قلت فرقا بینه وبین الاسماء قال ان ذلک لمن الاسماء ولکن الاسم الذی سمیت به ان الله تبارک وتعالی علم ما کان قبل کونه فعلم ان رسول الله صلی الله علیه وآله یتزوج فی الاحیاء وانهم یطمعون فی وراثة هذا الامر من قبله فلما ولدت فاطمة سماها الله تبارک وتعالی فاطمة لما اخرج منها وجعل فی ولدها فقطعهم عما طمعوا فبهذا سمیت فاطمة لانها فطمت طمعهم ومعنی فطمت قطعت شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث شریف گفته که قول راوی که عبد الله بن الحسن است که گفته فرقا بینه وبین الاسماء یعنی از برای فرق کردن میان آن و میان نامها شاید که راوی توهم آن نموده باشد که باین اسم قبل از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دیگری نامیده نشده باشد پس آنحضرت ع نامیده شده باشد باین اسم از جهة اینکه مشارکت اسمی با آن حضرت نداشته باشند زنی از زنان پیشین پس آنحضرت علیه السلم در جواب فرمودند که این اسم مبارک از جمله اسمائی است که قبل از آن نیز نام بآن اسم میگذاشته اند و قول حضرت بعد از این که ان الله فرموده بتقدیر لان الله است یعنی بتقدیر لام تعلیل است که جهة و سبب بعد از آن بیان میشود این کلام ع معترض میدارد که بعضی از اسماء چنان است که قبل از آن دیگری بآن نامیده نشده مثل حسن و حسین بعد از این مذکور خواهد شد که حسن و حسین دو اسمند از اسامی اهل بهشت و نبود آن دو اسم در دنیا و حق تعالی پوشیده بود این دو اسم را از خلق تا اینکه نامید باین

دو اسم دو لیبر حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را و همچنین از عرب و عجم از مشرق تا مغرب از قدیم الایام
تا عصر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باین دو نام بزرگوار مسمی نگشته مراد مؤلف طاب ثراه از نخست
که شاید بنای قول عبد الله بن الحسن بر توهم این باشد که باسم فاطمه نیز قبل از حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام احدی مسمی نگشته و این نام نامی اولاً با آنحضرت گرامی گذاشته شده باشد
مثل اسم سامی دو فرزند برگزیده آنحضرت حسن و حسین علیهما السلام لهذا حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
در جواب او فرمودند که انّ ذلک لکثیر فی الاسماء یعنی بدرستیکه این نام نامی از جملهٔ نامهای
معمولیست که قبل از آنحضرت نیز مسمی آن بوده اما اینکه عبد الله نوادهٔ حضرت امام حسن علیه السلام اینقدر
نادان بوده باشد استبعاد تمام دارد و بجهة آنکه او از اولاد حضرت فاطمهٔ زهرا و ذریه و سبط سه فاطمه است
یکی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام دوم فاطمه بنت اسد که والدهٔ حضرت امیر المؤمنین و مربیهٔ حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله بوده قدر و منزلت و تولد او حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در خانهٔ مبارکه
کعبهٔ معظمه مشهور و معروف در میان عرب و اهل مکهٔ معظمه و مدینهٔ طیبه بوده سوم فاطمه بنت عمرو بن
عائذ بن عمران بن عبد مناف که والدهٔ عبد الله پدر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و والدهٔ ابو طالب
پدر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است عبد المطلب جد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دو پسر داشت
عبد الله و ابو طالب از یک مادر بوده اند که اسم او فاطمه بوده هرگاه عبد الله راوی این حدیث فاطمه
نامی دیگر را نمیدانسته فاطمه‌هائی که جده‌های او بوده اند البته باید که دانسته باشد ممکن است که اسم
فاطمه قبل از تسمیهٔ حضرت فاطمه نیز اسم بزرگ محترم در بزرگان و نجبا مستعمل بوده و بعضی از اسماء
در هر یک از اعصار چنین میباشد که در اشراف معمول و در اراذل متروک است و بعد از آنچه مذکور شد
معنی قول راوی که عبد الله بن الحسن است آن باشد که فاطمه را فاطمه نامیدند بجهة فرقی که است
میان این اسم سامی و اسامی دیگر چون این نام نامی بزرگانه و اشراف و اعزاز معمول است
آنحضرت در جواب فرمودند که بدرستیکه آن اسم نامی از جملهٔ اسمهاست و بودن فاطمه اسم و بزرگانه
بودن آن اصل در تسمیهٔ حضرت فاطمه زهرا منظور و محفوظ و جهة و سبب نبوده بلکه جهت و سبب دیگر منظور

شد بعد از این در باب سوم این کتاب
که دختر کسری پادشاه عجم که قبل از
حضرت فاطمهٔ زهرا بوده است
فاطمه نام داشته
الامام المشهور
...
سح

و محفوظ

و محفوظ بوده و آن سبب آنحضرت مسمی بفاطمه شده و فاطمه که اسم و از جملهٔ اسمهای معموله بود و مثل و موافقت
با فاطمه انتخابی که آنحضرت با آن نامیده شده پس آنحضرت جهة آن را بشروع بیان فرمودند
بنا علیه انّ ابتدای کلام و تقدیر لام در اول آن ضرور نیست و الاسم اسم لکن و الذی تمیزت به
تقدیر مثل الذی تمیزت به خبر لکن است والله اعلم یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن
الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب علل الشرائع بسند معتبر روایت کرده است
از عبد الله بن الحسن بن الحسن علیه السلام که او گفت که فرمود حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که
چرا نامیده شد حضرت فاطمه بنام فاطمه من گفتم از جهت فرقی که هست میانهٔ آن نام نامی
و نامهای دیگر که همیشه معزز و محترم بوده و هست آنحضرت فرمودند که بدرستیکه آنچه تو میگوئی
فاطمه است که از جملهٔ نامهاست بودن آن نام و اعزاز و احترام آن در تسمیهٔ حضرت فاطمه منظور و محفوظ نبود
بلکه بجهة امر دیگر آنحضرت مسمی بفاطمه شد و فاطمه که اسم بود مثل و موافق آمد با آن چیز
که نامیده شد آنحضرت با آن بدرستیکه خداوند عالمیان میدانست آنچه را که خواهد شد قبل از
آنکه بشود و پس دانست حق تعالی که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله خواستگاری
خواهد نمود از قبایل عرب و میدانست که ایشان طمع در وراثت این امر یعنی امر خلافت از جانب آنحضرت
بآن سبب از خویشی و قرابت خواهند کرد و با آنکه طمع اینکه بشود از دختران ایشان فرزندی که وارث
خلافت باشند بجهة حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حاصل شود دختران خود را بآنحضرت خواهند
داد و پس چون حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام متولد شد حق سبحانه و تعالی آنحضرت را فاطمه نام
گذاشت از جهة آنکه اولاد و ذریهٔ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را از آنحضرت و خلافت
و وصایت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در اولاد آنحضرت قرار داد و پس بریده شد از آنچه
طمع کرده بودند و قطع طمع ایشان بولادت باسعادت حضرت فاطمه علیها السلام فرمود و پس
باین سبب نامیده شد آنحضرت فاطمه از برای اینکه حضرت فاطمه بریده طمع ایشان را یعنی فطمت
قطعت یعنی سبب فاطمه نامیدن آنحضرت این بود نه اینکه چون فاطمه اسم معزز و محترم بود

و یا اینکه از اسماء و صفات آنحضرت بود هیچیک از اینها سبب و جهت منظور و ملحوظ نبود مع ٧ ع

القطان عن السکری عن الجوهری عن محدج بن عمیر الحنفی عن بشر بن ابرهیم

الانصاری عن الاوزاعی عن یحیی بن ابی کثیر عن ابیه عن ابی هریرة قال انما سمیت

فاطمة فاطمة لان الله عز و جل فطم من احبها من النار یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن

علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب معانی الاخبار و علل الشرایع بسند مذکور

از ابی هریره روایت کرده است که او گفت که امیت و جز این نیست نامیده شد حضرت فاطمه زهرا فاطمه

از جهت اینکه خداوند عالمیان بریده است از آتش دوزخ هر کرا که دوست دارد حضرت فاطمه زهرا

علیها السلم باشد ٨ ع ماجیلویه عن محمد العطار عن محمد بن الحسین عن محمد بن صالح بن

عقبة عن یزید بن عبد الملک عن ابی جعفر علیه السلم قال لما ولدت فاطمة علیها السلم

اوحی الله عز و جل الی ملک فانطلق به لسان محمد صلی الله علیه و آله فسماها

فاطمة ثم قال انی فطمتک بالعلم و فطمتک عن الطمث ثم قال ابوجعفر

علیه السلم والله لقد فطمها الله تبارک و تعالی بالعلم و عن الطمث بالمیثاق

مصباح الانوار عنه علیه السلم مثله شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه

در بیان این حدیث گفته که قول حضرت فطمتک بالعلم یعنی شیر دادم تو را علم تا اینکه مستغنی گشتی

و بریده شدی از جهل بسبب علم و یا معنی این باشد که گردانیدم من بریدن ترا از شیر مقرون

بعلم که کنایه باشد از بودن حضرت فاطمه علیها السلم در ابتدای خلقتش عالمه بعلوم ربانیه و بر هر تقدیر

مبنا باشد اسم فاعل بمعنی اسم مفعول همچنانکه دافق بمعنی مدفوق است و یا اینکه خوانده شود در بنای

تفعیل یعنی گردانیدم من تو را فاطمه ناس از جهل و معنیش این است که چون برنده گردانیده ترا

از جهل پس او نیز میبرد مردمان را از جهل و شکلت اجرای این دو وجه آخر در قول آنحضرت

فطمتک عن الطمث مگر تکلف باین نحو که طمث بوده باشد کنایه از اخلاق و افعال

ذمیمه یا اینکه گفته شود بنا بر تقدیر ثالث که چون بریدم من تو را از کثافتهای روحانی و جسمانی

پس تو میبری ناس را از کثافتهای معنوی پس غلام داعی معروض میدارد که قول مؤلف رحمه الله

که بر هر تقدیر اسم فاعل بمعنی اسم مفعولست یعنی بنا بر این تقدیرات فاطمه بمعنی مفطومه است یعنی

بریده شده نه برنده مثل دافق که بمعنی مدفوق است و قول مؤلف رحمه الله که یا اینکه خوانده شود در

بنای تفعیل یعنی فطمتک در عبارت حدیث بفتح فاء و تشدید طاء مهمله و سکون میم و ضم تاء

دو نقطه خوانده شود که صیغه متکلم وحده ماضی از باب تفعیل باشد و ممکن است که باء بالمیثاق در

عبارت حدیث باء سببیت باشد نه باء بمعنی فی یعنی بسبب فطم حق تعالی آنحضرت را میثاق آنحضرت

بود که قبل از جمیع زنان اولین و آخرین اقرار بوحدانیت حضرت رب العالمین کرد و طمث

در لغه بمعنی خون حیض و مطلق خون نیز آمده است یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین

بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع بسند معتبر روایت کرده است از

حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرموده اند که چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلم متولد شد

حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بملکی که جاری کن تو آن و یا گویا گردان تو آن را بزبان حضرت محمد

صلی الله علیه و آله را پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نام گذاشت آنحضرت را فاطمه و بعد از آن فرمود

که بدرستیکه بریدم من ترا بعلم و دانش و بریدم من ترا از خون زنان پس حضرت امام محمد باقر

علیه السلم فرموده اند که بخدا قسم که بتحقیق که بریده بود حق سبحانه و تعالی فاطمه زهرا را بعلم و از خون زنان

در روز میثاق و یا بسبب میثاق آنحضرت که قبل از جمیع زنان اولین و آخرین اقرار بوحدانیت

حضرت رب العالمین نمود و آنحضرت را حق تعالی علوم ربانی مخصوص و از کثافت حیض و آلودگیهای زنان

مطهر و پاکیزه گردانید ایضا شیخ هاشم بن محمد رحمه الله نیز در کتاب مصباح الانوار از حضرت امام محمد

باقر علیه السلم مثل این حدیث شریف روایت کرده است ٩ ع ابن الولید عن احمد بن علویه

الاصفهانی عن ابرهیم بن محمد الثقفی عن جندل بن والق عن محمد بن عمر

البصری عن جعفر بن محمد بن علی عن ابیه علیهم السلم قال قال رسول الله

صلی الله علیه و آله یا فاطمة أتدرین لم سمیت فاطمة فقال علی علیه السلم

يا رسول الله صلى الله عليه وآله لم سميت قال لانها فطمت هي وشيعتها من النار

مصباح الانوار عنه عليه السلم مثله شرح مؤلف كتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بيان اين حديث گفته كه كسى نگويد كه بنابر آنچه در وجه تسميهٔ آنحضرت مذكور شد مناسب آن بود كه نامیده شود آنحضرت مفطومه بجهة آنكه فطم بمعنى قطع است ميگويند فطمت الام صبيها وفطمت الرجل عن عادته وفطمت الحبل يعنى بريد مادر طفلش را از شير ومن بريدم مرد را از عادتش وبريدم من ريسمان را پس فعل ورود در ريسمان هر يك مفطوم شدند نه فاطم از جهة آنكه ميگوييم ما در جواب قائل كه بسيار است كه آمده است اسم فاعل بمعنى اسم مفعول مثل قول ايشان سر كاتم ومكان عامر وچنانچه گفته اند در قول حق تعالى كه در قرآن مجيد فرموده عيشة راضية وماء دافق يعنى جميع اينها بر وزن اسم فاعل آمده اما بمعنى اسم مفعولست سر مكتوم است يعنى پوشيده شده نه كاتم كه بمعنى پوشاننده باشد ومكان معمور است يعنى آباد شده نه عامر كه بمعنى آباد كننده باشد وعيشة مرضية است وماء مدفوق است نه راضية ودافق واحتمال دارد كه فطم لازم نيز آمده باشد صاحب قاموس گفته است افطم السخلة حان ان تفطم فاذا فطمت فهي فاطم ومفطومة وفطيم انتهى يعنى افطم السخلة در لغت بمعنى آنست كه وقت بريدن بره از شير شد پس چون بريده شود از شير آن بره را فاطم ومفطومه وفطيم ميگويند تمام شد كلام صاحب قاموس وممكنست اينكه گفته شود كه بدرستيكه حضرت فاطمه زهرا عليها السلم بريده است نفس نفيس خودش را وشيعيانش را از آتش جهنم واز شر نيز بريده است نفس خودش را از خوف زنان بجهة اينكه بود سبب آن انحرافى كه مبدأ است از راه حق سبحانه وتعالى از محاسن افعال ومكارم خصال آنحضرت پس اسناد اسناد مجازيست اين غلام داعى معروض ميدارد كه تسميت اول كه منقول از حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله است در حديث ممكن است كه بوده باشد بفتح سين وضم تاء صيغهٔ متكلم وحده از فعل ماضى معلوم چنانچه تسميت ثانى كه منقول از حضرت امير المؤمنين عليه السلام است بفتح سين وفتح تاء صيغهٔ مفرد مذكر مخاطب از فعل ماضى معلوم وممكن است كه بوده باشد بضم سين وكسر تاء صيغهٔ مفرد مؤنث مخاطبه از فعل ماضى مجهول چنانچه تسميت ثانى بضم سين وسكون تاء صيغهٔ مفرد مؤنث مغايبه است از فعل ماضى مجهول وچون صاحب قاموس فطم لازم وتعدى ذكر نمود پس متفرع نمود بر لازم

بیان

فاطم وبر متعدى مفطومه وبر هر دو فطيم را وقول مؤلف طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه كه پس اسناد اسناد مجازيست يعنى بنابرين تقدير اسناد فعل بفاعل نشده بلكه اسناد فعل بسبب فعل شده وبعد علم يعنى شيخ فقيه ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى عليه الرحمه در كتاب علل الشرايع بسند معتبر روايت كرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق عليهما السلم كه آنحضرت روايت فرموده از پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر عليه السلم كه آنحضرت فرمودند كه حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله بحضرت فاطمه زهرا عليها السلم فرمود كه اى فاطمه آيا ميدانى كه بچه جهة ناميده شدهٔ تو فاطمه يا بچه جهة من نام ترا فاطمه گذاشتم پس حضرت امير المؤمنين عليه السلم عرض كرد كه يا رسول الله بچه جهت ناميده آنحضرت باين نام نامى وباين اسم گذاشتيد شما او را باين اسم سامى حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله فرمودند بجهة آنكه حضرت فاطمه عليها السلم بريده شده است او وشيعيانش از آتش دوزخ ايضا شيخ ابو هاشم بن محمد رحمه الله نيز در كتاب مصباح الانوار از حضرت امام جعفر صادق عليه السلم مثل اين حديث روايت نموده ع ابن المتوكل عن سعد عن ابن عيسى عن محمد بن سنان عن ابن مسكان عن محمد بن مسلم الثقفي قال سمعت ابا جعفر عليه السلم يقول لفاطمة عليها السلم وقفة على باب جهنم فاذا كان يوم القيمة كتب بين عينى كل رجل مؤمن او كافر فيؤمر بمحب قد كثرت ذنوبه الى النار فتقرء فاطمة بين عينيه محبا فتقول الهى وسيدى سميتنى فاطمة وفطمت بى من تولانى وتولى ذريتى من النار ووعدك الحق وانت لا تخلف الميعاد فيقول الله عز وجل صدقت يا فاطمة انى سميتك فاطمة وفطمت بك من احبك وتولاك واحب ذريتك وتولاهم من النار ووعدى الحق وانا لا اخلف الميعاد وانما امرت بعبدى هذا الى النار لتشفعى فيه فاشفعك ليتبين ملائكتى وانبيائى ورسلى واهل الموقف موقفك منى ومكانتك عندى فمن قرأت بين عينيه مؤمنا فخذى بيده وادخليه الجنة

يعنى شيخ فقيه ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى عليه الرحمه در كتاب علل الشرايع

بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند که بجهة حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
ایستادنی است بر در جهنم پس چون روز قیامت شود و مردمان در صحرای محشر حاضر شوند
نوشته باشند در میان دو چشم هر کس که مؤمن است یا کافر پس امر شود در آن روز بیکی از محبان اهل بیت علیهم السلام
که بسیار باشد گناهان او که او را بجهنم برند چون او را بجانب جهنم آورند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
که در در جهنم بجهة محافظت محبین اهل البیت علیهم السلام و نجات دادن ایشان ایستاده است در
بیشانی آنشخص بخواند که او محب آنحضرت و ذریه آنحضرت است که بجانب جهنم میبرند پس آنحضرت علیها السلام
گوید که ای خداوند من تو مرا فاطمه نامیدی و بریدی بسبب من هر که را که دوست دارد مرا و ذریه
مرا از آتش جهنم و وعده تو حق و صدق است و تو مخالفت وعدهٔ خود نمیکنی پس خداوند عالمیان
جل جلاله فرماید که راست گفتی یا فاطمه بدرستیکه نامیدم من ترا فاطمه و بریدم من بسبب تو
کسی را که محب و موالی تو باشد و دوست دارد و موالی ذریهٔ تو باشد از آتش جهنم و وعدهٔ من حق
و صدق است و من خلف وعده نمیکنم و بدرستیکه امر فرمودم من باین بنده بر گناه که او را بآتش
جهنم برند از برای اینکه شفاعت کنی تو او را با وجود بسیاری گناهان او من شفاعت ترا در باب او
قبول نمایم و ردّ ننمایم بجهت آنکه ظاهر شود بملائکهٔ من و پیغمبران من و رسولان من و بجمیع اهل محشر
قدر تو از برای من و منزلت تو در نزد من پس هر کرا که بخوانی تو و نوشته است در میان
دو چشمش که مؤمن است یعنی محب و موالی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و امامان از ذریه آنحضرت است
پس بگیر دست او را و داخل کن او را بهشت عنبرسرشت **ما** الفحام عن المنصوری
عن عمّ ابیه عن ابی الحسن الثالث عن ابائه علیهم السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله انما سمیت ابنتی فاطمة لان الله عزّ و جلّ فطمها و فطم من
احبّها من النار **یعنی** شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی علیه الرحمه در کتاب امالی
بسند مذکور روایت کرده است از حضرت امام علی نقی علیه السلام که آنحضرت روایت نمود از
پدران عالیمقدار خود علیهم السلام که ایشان فرمودند که فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله

که دختر این نسبت نامیدم من دخترم را فاطمه بجهة آنکه حق سبحانه و تعالی بریده است
او را و بریده است کسی را که دوست دارد او را از آتش دوزخ **مع ٣ ع** باسناد العلوی
عن علی علیه السلام ان النبی صلی الله علیه وآله سئل ما البتول فانا سمعناک یا
رسول الله تقول ان مریم بتول و فاطمة بتول فقال صلی الله علیه وآله البتول
التی لم تر حمرة قط ای لم تحض فان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء **مصباح الانوار**
عن علی علیه السلام مثله **شرح** مؤلف کتاب طاب الله ثراه در حل الجنة مثواه در بیان حدیث
گفته که بتل بمعنی قطع است یعنی بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بریده شده است از زنان اهل
زمانش بجهة آنکه بخون صاحب نهایه در کتاب نهایه گفته است امرأة بتول یعنی منقطعه است از
مردان و خواهش بمردان ندارد و نامیده شده مریم مادر حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بتول و نامیده شد
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بتول از جهة انقطاع آنحضرت از زنان اهل زمانش از روی فضل و دین
و حسب و بعضی گفته اند که از جهة انقطاع آنحضرت از دنیا و میل بسوی خداوند عالمیان و مثل این
معنی گفته است صاحب قاموس مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه میگوید که تحقیق که
گذشت و خواهد آمد احادیث در اینکه بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند از برای
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که بیرون آورد حق تعالی از برای تو ای فاطمه نامی از نامهای حسنای خود پس او
خداوند فاطر است و تو ای فاطمه و شاید این خبر **انیغلام دادی** معروض میدارد که چون لفظ
شق در حدیث واقع شده هر قبین نقل کرده اند که اشتقاق انتزاع لفظ است از لفظ
دیگر بسبب مناسبتی که در میان دو لفظ باشد و میگویند مشتق منه را اصل و مشتق را فرع و اشتقاق
بر دو قسم است اول اشتقاق مفرد از مفرد دوم اشتقاق مفرد از مرکب اما اشتقاق اول که مفرد
از مفرد است سه قسم است قسم اول اشتقاق صغیر میگویند و این نحو اشتقاق مشروط بچهار
شرط است شرط اول مشارکت در معنی شرط دوم مشارکت در ترکیب که حروف مشتق منه
بترتیب در مشتق باشد سوم مغایرت در صیغه شرط چهارم زیادتی یکی از مشتقین بر آن دیگری

تحقیق اشتقاق و اقسام آن

بیان [illegible]

در معنی اینست اشتقاق مشهور بین الناس که ده چیز از مصدر اشتقاق مینمایند ماضی مضارع
امر نهی اسم فاعل اسم مفعول افعل تفضیل اسم زمان اسم مکان اسم آله و بعضی مصدر را اصل و بعضی فعل
ماضی را اصل گرفته اند قسم دوم را اشتقاق کبیر گویند و اشتقاق کبیر آنست که مشتق و مشتق
منه در جمیع حروف مشترک اند اما بایکدیگر ترتیب نداشته باشند مثل جبذ که اشتقاق آن از جذب است قسم
سوم را اشتقاق اکبر گویند که در بعضی حروف مشتق و مشتق منه باهم موافق باشند و در
باقی مناسبتی در میان ایشان باشد مثل نعق که اشتقاق نموده اند آنرا از نهق و مثل قدّ و قطّ
که در سنگینی هر دو لفظ بمعنی قطع است اما قدّ قطع در طول و قطّ قطع در عرض و مثل ثلب
و ثلم و فصم و قصم نعاف و نقط و اما اشتقاق از مرکب مثل سبحل از سبحان الله
و بسمل از بسم الله و حوقل از لا حول و لا قوة الا بالله است پس اشتقاق فاطمه از فاطم اشتقاق
اکبر خواهد بود و اما نقل مؤلف طاب الله ثراه در این بیان که تحقیق تبتّل و بتول مقصود و حدیث
مذکور نیز در بیان معنی بتول بود باین نحو که قال فی النهایة کذا و قال الجزری کذا که تو ذوالّ
قد مضت همگی در بیان بتول و از او در بیان تشقق فاطمه از فاطم مناسب نمینماید بلکه محتمل که اشتباه
از کاتب شده در غیر موضعی که مؤلف رحمه الله نشان نموده نوشته باشد قبل از احادیث
در ضمن احادیث سبب تسمیه فاطمه زهرا بود و باسناد العلوی که در اول حدیث گفته مراد احمد بن
محمد بن عیسی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلم است که بسند خود بواسطه احمد بن
جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلم روایت کرده است که او از
پدرانش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت نموده و بسند در کتاب معانی الاخبار
و علل الشرایع مذکور است یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه
القمی علیه الرحمه در کتاب معانی الاخبار و کتاب علل الشرایع باسناد احمد بن محمد العلوی از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم روایت نموده که آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که بدرستیکه از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند از معنی بتول و عرض کردند بخدمت آنحضرت که بدرستی که ما

و اشتقاق اکبر است

شنیده ایم

شنیده ایم از شما یا رسول الله که میفرمایید که بدرستیکه مریم علیها السلم بتول بود و حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم بتول است پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در جواب فرمودند که بتول زنیست که خون
نبیند هرگز یعنی حایض نشود و پس بدرستیکه حیض مکروه و ناخوش است در دختران پیغمبران و حق تعالی
ایضا شیخ هاشم بن محمد علیه الرحمه نیز در کتاب مصباح الانوار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
مثل این حدیث را روایت نموده قب ۱۳ ابن بابویه فی کتاب مولد فاطمة و الحرکوشی
فی شرف النبی و ابن بطة فی الابانة عن الکلبی عن جعفر بن محمد علیه السلم قال
رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلم هل تدری لم سمیت فاطمة قال علی
علیه السلم لم سمیت فاطمة یا رسول الله قال لانها فطمت هی و شیعتها من النار ابو علی
السلامی فی تاریخه باسناده عن الاوزاعی عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی هریرة قال علی
علیه السلم انما سمیت فاطمة لان الله فطم من احبها عن النار شیرویه فی الفردوس
عن جابر الانصاری قال النبی صلی الله علیه و آله انما سمیت ابنتی فاطمة لان الله
فطمها و فطم محبیها عن النار الصادق علیه السلم تدری ای شیء تفسیر
فاطمة قال فطمت من الشر و یقال انما سمیت فاطمة لانها فطمت عن الطمث
ابو صالح المؤذن فی الاربعین سئل رسول الله صلی الله علیه و آله ما البتول
قال التی لم تر حمرة قط و لم تحض فان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء و قال
صلی الله علیه و آله لعایشة یا حمیراء ان فاطمة لیست کنساء الآدمیین لا
تعتل کما تعتلن ابو عبد الله علیه السلم قال حرم الله النساء علی علی علیه السلم
ما دامت فاطمة علیها السلم حیة لانها طاهرة لا تحیض و قال ابو عبید
الهروی فی الغریبین سمیت مریم بتولا لانها بتلت عن الرجال و سمیت فاطمة
بتولا لانها بتلت عن النظیر ابو هاشم العسکری علیه السلم لم سمیت فاطمة
علیها السلم الزهراء فقال کان وجهها یزهر لامیر المؤمنین علیه السلم من اول

العسکری سئلت صاحب

العروب

النهار كالشمس الضاحية وعند الزوال كالقمر المنير وعند غروب الشمس كالكوكب
الدري. الحسن بن يزيد قال قلت لابي عبد الله عليه السلم لم سميت فاطمة
عليها السلم الزهراء قال لان لها في الجنة قبة من ياقوتة حمراء ارتفاعها في
الهواء مسيرة سنة معلقة بقدرة الجبار لا علاقة لها من فوقها فتمسكها ولا
دعامة لها من تحتها فتلزمها لها مائة الف باب على كل باب الف من الملائكة
يراها اهل الجنة كما يرى احدكم الكوكب الدري الزاهر في افق السماء فيقولون
هذه الزهراء لفاطمة عليها السلم شرح کوکب دری بضم وکسر دال مهمله وتشدید راء مهمله
مثل تخری وتخری ولجی ولجی ودر قرآن مجید نیز که در سوره مبارکه نور کوکب دری واقع شده
بضم دال وکسر دال قرائت نموده اند واز عبارت قاموس فتح دال نیز ظاهر میشود ستاره درخشنده
روشن را گویند از فراء نقل شده که او گفته است که کوکب دری در نزد عرب ستاره عظیم
المقدار است وبعضی گفته اند که کوکب دری یکی از پنج ستاره سیاره است که عطارد و زهره و مریخ
و مشتری و زحل باشد یعنی شیخ رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی
علیه الرحمة در کتاب مناقب بطرق مخالف و موالف روایت کرده و گفته که شیخ ابن بابویه علیه الرحمة
در کتاب مولد فاطمه و خرگوشی در کتاب شرف النبی و ابن بطه در کتاب ابانه همگی از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت کرده اند که آنحضرت فرمودند که فرمود
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که آیا میدانی که چرا
نامیدم من که فاطمه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم عرض کرد که بچه جهة نامیدید فاطمه یا رسول الله آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند از جهة آنکه قطع و بریده شده است او و شیعیان او از آتش
دوزخ ابو علی السلامی در کتاب تاریخش بسند مذکور روایت کرده است از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم که آنحضرت ع فرمودند که امت و خزان بهشت نامیده شد آنحضرت فاطمه
از برای آنکه حق تعالی بریده است هر که را که دوست دارد حضرت فاطمه زهرا باشد از آتش جهنم شیعه

در کتاب فردوس از جابر انصاری روایت کرده است که او گفت که فرمود حضرت رسول خدا محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله که ملائکه و خزان بهشت نامیدم من دخترم را فاطمه از برای اینکه
حق سبحانه و تعالی بریده است او را و بریده است محبین او را از آتش جهنم و از حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که میدانی که
چه چیز است تفسیر فاطمه فرمودند که بریده شده از شر و گفته میشود که بدرستیکه نامیده شده است
آنحضرت فاطمه از برای اینکه بریده شده بود آنحضرت ع از خون زنان ابو صالح موذن در کتاب
اربعین روایت کرده است که پرسیدند از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که چه چیز است
بتول آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بتول زنیست که خون نه بیند هرگز و حایض نشود پس بدرستی
که حیض مکروه و ناخوش است در دختران پیغمبران خداوند عالمیان و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم فرمودند بعایشه که ای حمیرا بدرستیکه حضرت فاطمه نیست مثل زنان آدمی علت
نمی بیند او چنانچه شما علت می بینید یعنی حایض نمیشود مثل شما و از امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلم روایت کرده است که آنحضرت ع فرمودند که حرام گردانیده بود خدای
زنان را بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلم تا حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در قید حیات و در دار
فانی باقی بود از جهة آنکه آنحضرت پاک و پاکیزه بوده همیشه و حایض نمیشد ابو عبید هروی در کتاب
غریبین نقل کرده است که نامیده شد مریم بتول از جهة اینکه حضرت مریم علیها السلم بریده
شده بود از مردان و نامیده شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بتول از برای اینکه آنحضرت
بریده شده بود از نظیر یعنی مثل و نظیری از برای آنحضرت نبوده و نیست ٭ روایت شده
از ابو هاشم عسکری که او گفت که پرسیدم من از صاحب عسکر یعنی از حضرت امام حسن عسکری
علیه السلم که بچه جهة نامیده شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بزهرا پس آنحضرت صلوات الله علیه
فرمودند بجهة آنکه روی منور آن آفتاب فلک عصمت و طهارت روشن و درخشنده میشد
از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در اول روز مثل آفتاب روشن و وقت زوال و در وقت

زوال مثل ماه نورانی روشن و در وقت غروب آفتاب مثل ستاره روشن درخشنده و روایت
کرده است از حسن بن یزید که او گفت که من عرض کردم بخدمت حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلام که بچه جهة نامیده شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زهرا آنحضرت علیه السلام
فرمودند از جهة آنکه در بهشت قبه از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هست در بهشت عنبر سرشت
قبه از یاقوت سرخ که ارتفاع آن در هوا یکساله راه هست و آن قبه با آن رفعت معلق در هوا ایستاده
بقدرت کامله خداوند جبار نه علاقه در بالا دارد که آنرا نگه دارد و نه ستونی در زیر دارد که بر آن
قرار گیرد و از برای آن قبه صد هزار در و بر هر در هزار ملک ایستاده است می بینند آن قبه را
اهل بهشت عنبر سرشت مثل آنکه می بینند یکی از شما کوکب دری را یعنی ستاره روشن درخشنده را
در افق آسمان پس اهل بهشت میگویند که این روشنی از برای حضرت فاطمه علیها السلام است قب ۱۴
كنيتها ام الحسن وام الحسين وام المحسن وام الائمة وام ابيها واسماؤها على
ما ذكره ابو جعفر القمي فاطمة البتول الحصان الحرة السيدة العذراء الزهراء
الحوراء المباركة الطاهرة الزكية الراضية المرضية المحدثة مريم الكبرى الصديقة
الكبرى وتقال لها في السماء النورية السماوية الحانية شرح مؤلف کتاب
طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که حانیه یعنی شفقه بر شوهرش و بر اولادش
صاحب نهایه گفته است که حانیه زنیست که می ایستد بر فرزندش و شوهر نمیکند از راه محبت
و مهربانی با فرزند و از همین است حدیثی که در باب زنان قریش واقع شده احناه علی ولد
وارعاه علی زوج انعلام داعی معروض میدارد که بنابر این تحقیق حانیه بحا مهمله و الف
و نون و یا دو نقطه در تحت متصله بتا تانیث است و آنچه مؤلف کتاب طاب الله ثراه ذکر
کرده است بعینه عبارت صاحب نهایه است و در کتاب نهایه بعد از این عبارت گفته که انما
وحد الضمير وامثاله ذهابا الى المعنى تقديره احنى من وجد او خلق او من هناك ومثله قوله احسن الناس
وجها واحسنه خلقا يريد احسنهم خلقا وهو كثير في العربية ومن افصح الكلام و معلوم است

بیان [illegible]

بوا

که مراد ضمیر احناه و ارعاه است و عبارت جوهری در صحاح در همین مقام اینست امراة حانیة
اذا اقامت على ولدها ولم تتزوج بعد ابيهم و در لغت حانه مثل قائمه یعنی نازله مهلکه آمده ممکن است
که در کتاب شیخ فقیه حانه بوده باشد یعنی آنحضرت چنانچه منصوره است بجهة دوستان خاصه
بجهة دشمنان و خونخواهی نمودن آنحضرت و با کفن خونین حضرت امام حسین علیه السلام بمحشر آمدن
آنحضرت مناسب نیست و از همین کتاب مناقب در باب آینده که باب سوم در بیان مناقب
و فضایل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بیست نام است که هر نامی دلالت میکند بر فضیلتی از فضایل آنحضرت
فاطمه زهرا علیها السلام ذکر کرده است آن نامها را ابن بابویه علیه الرحمة در کتاب مولد فاطمه علیها السلام
و آنچه در اینجا از شیخ ابن بابویه نقل کرده است نوزده نام میشود و ممکن است که یکی دیگر منصوره باشد
چنانچه در احادیث مذکور و واقع شده که در آسمانها آنحضرت را منصوره میگویند و در اول باب
اول این کتاب حدیث آن بستانها و آیه مبارکه مذکور شده و آن حدیث نیز از روایات شیخ ابن بابویه
در کتاب معانی الاخبار بود و بعد از این نیز در همین باب حدیثی که از تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی
روایت شده مذکور خواهد شد که آنحضرت را در آسمان منصوره میگویند پس اسم بیستمی را که شیخ
ابن بابویه علیه الرحمة حدیث آنرا روایت نموده و آن نام را ذکر نموده باشد مستبعد است
و بیست نام نقل کردن شیخ ابن شهرآشوب از شیخ ابن بابویه دلالت میکند که شیخ ابن بابویه
یک نام دیگر با این نوزده نام ذکر کرده است تا بیست درست شود و آن از قلم کاتبان
کتاب مناقب افتاده است بجهة آنکه در کتاب مناقب نیز چنین است که مؤلف کتاب طاب الله
ثراه نقل کرده است نهایت اینکه مؤلف کتاب [illegible] الرحمة بیست نام شمرده این و آن نقل ابن
شهرآشوب و نبودن منصوره در احادیث در بیان [illegible] با وجود ضرورت تمام بیان آن
نفرموده است و در کتاب مولد فاطمه ابن بابویه بیست نام بوده که شیخ ابن شهرآشوب
ذکر کرده است والله اعلم یعنی شیخ علامه فاضل رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهرآشوب
مازندرانی علیه الرحمة در کتاب مناقب پنج کنیه بجهة حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نقل کرده ۱ ام

زهرا علیها السلام نقل شده
که در احادیث بصحت رسیده
که از برای حضرت
فاطمه
م

الحسن ٢ ام الحسين ٣ ام المحسن ٤ ام الائمه ٥ ام ابيها و نامهای مبارک آنحضرت بنابر آنچه ذکر کرده
از شیخ ابو جعفر قمی علیه الرحمه ١ فاطمه ٢ بتول ٣ حصان ٤ حره ٥ سیده ٦ عذرا ٧ زهرا ٨
حورا ٩ مبارکه ١٠ طاهره ١١ زکیه ١٢ راضیه ١٣ مرضیه ١٤ محدثه ١٥ مریم الکبری ١٦ صدیقة الکبری
و میگویند آنحضرت را در آسمان ١ نوریه ٢ سماویه ٣ حانیه ظاهرا که یکی هم منصوره باشد چنانچه
در شرح همین حدیث مذکور شد پس در زمین شانزده نام و در آسمان چهار نام دارد که مجموع
بیست نام باشد ارشاد القلوب مرفوعا الى سلمان الفارسى رضى الله عنه قال
كنت جالسا عند النبى صلى الله عليه وآله فى المسجد اذ دخل العباس بن عبد المطلب
فسلم فرد النبى صلى الله عليه وآله ورحب به فقال يا رسول الله بما فضل علينا
على بن ابى طالب عليه السلام اهل البيت والمعادن واحدة فقال النبى صلى الله عليه
وآله اذن اخبرك يا عم ان الله خلقنى وخلق عليا ولا سماء ولا ارض ولا جنة ولا
نار ولا لوح ولا قلم فلما اراد الله عز وجل بدء خلقنا تكلم بكلمة فكانت نورا
ثم تكلم بكلمة ثانية فكانت روحا فمزج فيما بينهما واعتدلا فخلقنى وعليا منهما
ثم فتق من نورى نور العرش فانا اجل من العرش ثم فتق من نور على نور
السموات فعلى اجل من السموات ثم فتق من نور الحسن نور الشمس ومن نور الحسين
نور القمر فهما اجل من الشمس والقمر وكانت الملائكة تسبح الله تعالى وتقول
فى تسبيحها سبوح قدوس من انوار ما اكرمها على الله تعالى فلما اراد الله تعالى
ان يبلو الملائكة ارسل عليهم سحابا من ظلمة وكانت الملائكة لا تنظر اولها
من آخرها ولا آخرها من اولها فقالت الملائكة الهنا وسيدنا منذ خلقتنا ما
رأينا مثل ما نحن فيه فنسألك بحق هذه الانوار الا ما كشفت عنا فقال الله
عز وجل وعزتى وجلالى لافعلن فخلق نور فاطمة الزهراء عليها السلام يومئذ
كالقنديل وعلقه فى قرط العرش فزهرت السموات السبع والارضون السبع

بیان …

من اجل ذلك سميت فاطمة عليها السلام الزهراء وكانت الملائكة تسبح الله وتقدسه
فقال الله وعزتى وجلالى لاجعلن ثواب تسبيحكم وتقديسكم الى يوم القيمة لمحبى
هذه المرأة وابيها وبعلها وبنيها قال سلمان فخرج العباس فلقيه على بن ابى طالب
عليه السلام فضمه الى صدره وقبل ما بين عينيه وقال بابى عترة المصطفى من اهل
بيت ما اكرمكم على الله تعالى شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان
این حدیث گفته که قرط بضم قاف آن چیزیست که آویخته میشود در نرمه گوش استعلام داعی موجب
سیداره که در نسخ بحار الانوار که در آن وقت در نظر بود قرطا بصیغه تثنیه است و در ارشاد القلوب
که در نظر است قرط است که مفرد باشد و قرطا درست و انسب مینماید بجهة آنکه هرگاه قندیل و چیزی
بدو گوشواره آویخته شود در وسط آویخته شده خواهد بود مثل آنکه قندیلی در گنبدی بدو زنجیر آویزند
که یکی بگوشه راست گنبد و یکی بگوشه چپ متصل باشند و سر دیگر هر دو زنجیر متصل بقندیل باشد البته
قندیل در وسط حقیقی گنبد آویخته شده بشرط تساوی هر دو زنجیر و هرگاه قرط باشد در یک
گوشه خواهد بود و مکان قندیل قدرت در روشنی بخش عالم وسط حقیقی است نه گوشه و کنار
رحب در عبارت حدیث بفتح را مهمله و تشدید حا مهمله و فتح با بخط صیغه مفرد مذکر غایب است
از باب تفعیل یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله تحیه او دعا کرد بوسعت یعنی مرحبا وسهلا و با
رحمک الله وسهلک و با مرحبا بک یا عم و سهلا فرمود قندیل بکسر قاف و سکون نون بر وزن
فعلیل است و معنی آن معروفست چیزیست که طلب کرده شود در روشنی و نور بسبب آن
یعنی شیخ العارف الکامل ابو محمد حسن بن محمد الدیلمی رحمه الله در کتاب ارشاد القلوب
روایت کرده است از سلمان فارسی رضی الله عنه که او گفت که من نشسته بودم در خدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در مسجد آنحضرت که ناگاه عباس بن عبد المطلب عموی آنحضرت صلی
علیه وآله داخل مسجد شد پس سلام کرد بر آنحضرت و آنحضرت صلی الله علیه وآله باو جواب سلام فرمود
و مرحبا یا رحمک الله باو گفت پس عباس عرض کرد که یا رسول الله بچه چیز فضیلت یافته است

بر ما علی ابن ابی طالب علیه السلم و حال آنکه خانه داده و وصل ما نکبت پس حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله در جواب او فرمودند که حال خبر دهم من تو را ای عم یعنی از فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
بدرستیکه خداوند عالمیان آفرید مرا و آفرید علی بن ابی طالب علیه السلام را و حال آنکه نه آسمان
بود و نه زمین و نه بهشت و نه دوزخ و نه لوح بود و نه قلم پس چون حق تعالی خواست که ما را
بیافریند تکلم فرمود بکلمه پس آن نوری شد پس تکلم فرمود بکلمه دوم پس آن روحی شد پس
حق سبحانه و تعالی ممزوج کرد هر دو را با یکدیگر آن نور و روح را و معتدل شد آن هر دو پس آفرید
مرا و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم از آن نور و روح پس بیرون آورد از نور من نور عرش را
پس من از عرش بزرگ مرتبه ترم و بیرون آورد از نور حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم نور
آسمانها را پس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم جلیل القدر تر است از آسمانها پس بیرون آورد
از نور حضرت امام حسن علیه السلم نور آفتاب را و از نور حضرت امام حسین علیه السلم نور ماه را پس این دو
بلند مرتبه تر از آفتاب و ماه اند پس ملائکه تسبیح و تقدیس حق تعالی میکردند و میگفتند در تسبیحات سبوح
قدوس تسبیح و تقدیس نور است از خلق این انوار چه بسیار گرامی اند این نورها در نزد خداوند
عالمیان پس چون خواست خداوند عالمیان که امتحان و آزمایش نماید ملائکه را که منعقد و فرمی این انوار
گشته اند فرستاد بر ایشان ابری از ظلمت و تاریک شد بنحوی که ملائکه یکدیگر را نمیدیدند
اول ملائکه آخر خود را نمیدید و آخرین اولین را نمیدید پس گفتند ملائکه که ای خداوند ما و ای سید ما
از ابتدای آفرینش ما تا حال ندیده ایم مثل آنچه حالا در آنیم و چنین حالتی هرگز مشاهده ننموده
بودیم پس از درگاه تو سؤال میکنیم بحق این نورها که زایل گردانی از ما این ظلمت را پس
حق سبحانه و تعالی فرمود که قسم بعزت و جلال خودم که دعای شما را مستجاب و سؤال شما را
مقرون باجابت میفرمایم پس حق سبحانه و تعالی نور حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را در آن وقت
آفرید مثل قندیل و در دو گوشواره عرش آویخت که قندیل نور حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
در وسط حقیقی عرش آویخته شد پس از آن نور روشن شد آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه

از اینجهت

از اینجهت نامیده شد حضرت فاطمه علیها السلم بزهرا که آنحضرت زهرا گشتند و ملائکه تسبیح و تقدیس حق تعالی
میکردند پس فرمود خداوند عالمیان که بعزت و جلال خودم قسم یاد میفرمایم که میگردانم ثواب تسبیح
و تقدیس شما را تا روز قیامت از برای دوستداران این زن و پدر او و شوهر او و فرزندان
او پس عباس بعد از شنیدن این حدیث از خدمت سراسر سعادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بیرون آمد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم باو برخورد و عباس آنحضرت را بسینه خود چسبانید و بوسید میان
دو چشم حق بین آنحضرت را بوسید و گفت پدرم فدای شما باد ای عترت حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله از اهل بیت آنحضرت چه گرامی و بلند قدر بوده اید شما در نزد خداوند عالمیان عن موسی
بن علی بن موسی بن عبد الرحمن الحارثی معنعنا عن ابی عبد الله جعفر بن محمد
علیهما السلم عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله معاشر
الناس تدرون لما خلقت فاطمة قالوا الله و رسوله اعلم قال خلقت فاطمة حوراء
انسیة لا انسیة قال صلی الله علیه و آله خلقت من عرق جبرئیل و من زغبه
فقالوا یا رسول الله استشکل ذلک علینا تقول حوراء انسیة لا انسیة ثم تقول
من عرق جبرئیل و من زغبه قال اذا انبئکم اهدی الی ربی تفاحة من الجنة من ع
اتانی بها جبرئیل علیه السلم فضمها الی صدره فعرق جبرئیل علیه السلم و عرقت
التفاحة فصار عرقهما شیئا واحدا ثم قال السلم علیک یا رسول الله و رحمة الله
و برکاته قلت و علیک السلم یا جبرئیل فقال ان الله اهدی الیک تفاحة من
الجنة فاخذتها و قبلتها و وضعتها علی عینی و ضممتها الی صدری ثم قال
یا محمد کلها قلت یا حبیبی جبرئیل هدیة ربی تؤکل قال نعم قد امرت باکلها
ففلقتها فرأیت منها نورا ساطعا ففزعت من ذلک النور قال کل فان ذلک
نور المنصورة فاطمة قلت یا جبرئیل و من المنصورة قال الجاریة تخرج من صلبک
و اسمها فی السماء منصورة و فی الارض فاطمة فقلت یا جبرئیل و لم سمیت

فِي السَّمَاءِ مَنْصُورَةٌ وَفِي الْأَرْضِ فَاطِمَةُ قَالَ بِمَ سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ فِي الْأَرْضِ فَطَمَتْ شِيعَتَهَا عَنِ
النَّارِ وَفُطِمُوا أَعْدَاؤُهَا عَنْ حُبِّهَا وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ
بِنَصْرِ اللَّهِ بِنَصْرِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ **شرح** مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان
این حدیث گفته که زغب موهای زردیست که در بر جوجه پیدا شد و بودن آنحضرت از زغب جبرئیل یا
از برای بودن سیب است در میان پرهای جبرئیل و عرق کردن سیب در میان آنها یا از جهت آنست
که چسبیده بوده است بآن سیب بعضی از آن پرهای حضرت جبرئیل پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
خورده باشد آنرا **ینظام واعی** معروض میدارد که زغب بفتح زاء معجمه وفتح غین معجمه است
در لغت بمعنی مو و پر صغیر نرم است و انچه او لا میر دید آنرا نیز باعتبار کوچکی و نرمی زغب میگویند
و موی پیر انرا نیز در وقتی که نازک و ضعیف میشود زغب میگویند آنچه از مو و پر نازک و ضعیف و صغیر
باشد زغب است وقید زردی که مؤلف نموده از کلام جوهری ظاهر میشود و در قاموس و
نهایه قید زردی نشده وممکن است که مراد این باشد که از عرق جبرئیل علیه السلام واز عرق بال
و پر نرم و نازک حضرت جبرئیل علیه السلام آنحضرت مخلوق شده ومؤید اینست کلمه عرق که در نسخه در فقره
ثانی با جبرئیل واقع شده والله اعلم **یعنی** شیخ فاضل فرات بن ابرهیم الکوفی در کتاب تفسیرش
روایت کرده است از موسی بن علی مذکور که او معنعنا روایت کرده است از حضرت امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت از پدر بزرگوار و جد عالی مقدارش روایت
کرده است که آنحضرت فرمود که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که ای گروه مردمان
میدانید که از چه چیز آفریده شده است حضرت فاطمه علیها السلام عرض کردند آنجماعت که خدا و
عالمیان و پیغمبر برگزیده او اعلم بجمیع امورند آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که آفریده شده
حضرت فاطمه حوری در صورت انسان نه آنکه از بنی نوع انسان باشد باز آنحضرت صلی الله
علیه وآله فرمودند که آفریده شد حضرت فاطمه علیها السلام از عرق حضرت جبرئیل علیه السلام واز پر و بال
نرم و نازک او آنجماعت عرض رسانیدند که یا رسول الله مشکل و نفهمیده شد این بر ما میفرمایید

بیان [illegible]

که حضرت فاطمه علیها السلام حوریه واانسیه است واز نوع انسان نیست باز میفرمایید که آفریده
شده است از عرق حضرت جبرئیل علیه السلام واز پر و بال نازک حضرت جبرئیل علیه السلام آنحضرت صلی الله
علیه وآله فرمودند که حالا خبر میدهم من شما را آنرا هدیه فرستاده بود بجهة من پروردگار من سیبی
از بهشت عنبر سرشت آورد بجهة من آن سیب را حضرت جبرئیل علیه السلام پس چسبانیده بود آن سیب را
حضرت جبرئیل علیه السلام بسینه مبارکش پس حضرت جبرئیل ع در وقت آوردن آن سیب عرق افتاد
و آن سیب نیز عرق کرده بود و پس گردیده بود عرق حضرت جبرئیل علیه السلام و آن سیب بهمدیگر خود
واحد پس گفت حضرت جبرئیل علیه السلام من که السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
من در جواب او گفتم وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا جَبْرَئِيلُ پس حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که بدرستیکه
حق سبحانه وتعالی هدیه فرستاده است بسوی تو سیبی از بهشت عنبر سرشت من گرفتم آن سیب را
و بوسیدم آنرا و بر چشم گذاشتم و بر سینه ام چسبانیدم پس حضرت جبرئیل علیه السلام گفت یا محمد صلی الله
علیه وآله بخور آن سیب را من گفتم که ای دوست من جبرئیل هدیه پروردگار مرا بخورم و یا آنکه خورده
میشود هدیه پروردگار عالمیان که هر دو بر سبیل استفهام انکاری باشد حضرت جبرئیل علیه السلام
گفت بلی بتحقیق که حق تعالی فرموده و امر کرده است ترا بخوردن آن پس پاره کردم من آن
سیب را پس دیدم که نوری از آن ساطع شد و من از آن نور ترسان شدم حضرت جبرئیل علیه السلام
گفت بخور پس بدرستیکه این نور نور منصوره فاطمه است من گفتم که ای جبرئیل کیست منصوره
حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که منصوره دختریست که بیرون خواهد آمد از پشت تو واسم او
در آسمان منصوره و در زمین فاطمه است پس گفتم من که یا جبرئیل بچه جهت نامیده شده است
در آسمان منصوره و در زمین فاطمه حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که نامیده شده است در
زمین فاطمه بجهة آنکه بریده است شیعیان خود را از آتش جهنم و بریده شده اند دشمنان
او از دوستی آنحضرت و محبت معنی قول خدا و علی علیه السلام در کتاب الهی که قرآن مجید است و
يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ یعنی نصرت دادن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

چون تفسیر ظاهر این آیه مبارکه و تاویل باطنی آن با نکات دقیقه در ضمن حدیث منقول از کتاب
معانی الاخبار که حدیث سوم باب اول این کتاب بود مذکور شد اجتناب از تکرار نمود هر که
خواهد رجوع بآنجا فرماید ما ۱۷ جامع عن ابی المفضل عن جعفر بن محمد العلوی عن
محمد بن علی بن الحسین بن زید عن الرضا علیه السلم عن ابائه علیهم السلم عن علی
علیه السلم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله سمیت فاطمة لان الله
فطمها و ذریتها من النار من لقی الله منهم بالتوحید و الایمان بما جئت به
شرح ایمان در لغت بمعنی تصدیق است و ماخوذ است از امن چون تصدیق کننده ایمن میکرداند
تصدیق کرده شده را از تکذیب و مخالفت او و گاه است که اطلاق میکنند آنرا بمعنی وثوق
بجهت آنکه واثق میکرداند ایمن و خاطر جمع شیخ طبرسی علیه الرحمة در تفسیر مجمع البیان بیان کرده است
که ازهری گفته است که اتفاق علماست بر اینکه ایمان تصدیق است چنانچه حق تعالی در سوره یوسف
میفرماید از زبان برادران یوسف قالوا یا ابانا انا ذهبنا نستبق و ترکنا یوسف عند
متاعنا فاکله الذئب و ما انت بمؤمن لنا و لو کنا صادقین یعنی تو تصدیق و
اعتماد بقول ما نمیکنی و مصدق از برای ما نیستی پس ایمان بمعنی وثوق و تصدیق است اما در اصطلاح
شرع مبین اعتقاد بعضی آنست که ایمان عبارتست از تصدیق قلبی بکل آنچه لازم است تصدیق
بآن که ضروری دین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بوده باشد مثل توحید و نبوت انبیا
و کتب الهی و اوصاف ملائکه و بهشت و دوزخ و بعث و ثواب و عقاب و بکل ما جاء
به النبی اما تمام آنها را بدلیل دانستن ضرور نیست فاضل محقق شیخ علی رحمه الله در بعضی
از تحقیقات خود گفته که مؤمن کسیست که معتقد اعتقادات مذهب امامیه باشد هر چند
که دلیل آنها را نداند و قریب باینست قول محقق طوسی علیه الرحمه و بعضی از علما گفته اند که
مؤمن باید که دلیل اصول و ضروریات دین را داند هر چند که بعنوان اجمال باشد پس ایمان
اعتقاد و حتمی قلبیست بکل ما جاء به النبی و عمل بفرایض شرط کمال ایمان است و از آیات

در خصوص معنی ایمان و فرق میان
ایمان و اسلام

و ترکنا

کثره

کثره استدلال نموده اند بر اینکه ایمان تصدیق و توثیق قلبی است تنها بیست مثل آیه وافی
هدایه که حق تعالی در سوره مجادله فرموده لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر
یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا اباهم او ابناهم او اخوانهم او عشیرتهم
اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من
تحتها الانهار خالدین فیها اولئک رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئک حزب الله
الا ان حزب الله هم المفلحون و در سوره نحل فرموده و قلبه مطمئن بالایمان و در
سوره حجرات فرموده و لما یدخل الایمان فی قلوبکم و مکرر در قرآن مجید عطف اعمال صالحه
بر آن فرموده و در حدیث واقع شده است از انس که او روایت کرده از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده که اسلام در ظاهر است و ایمان در دل و اشاره فرموده آنحضرت
صلی الله علیه و آله بسینه پر نور خود بنا علیه مقرون بعمل در آیات و احادیث واقع شده ایمان
کامل خواهد بود مثل حدیث صحیح لا ایمان لمن لا امانة له یعنی هر که امانت ندارد ایمان کامل
ندارد و مثال آن و اعتقاد بعضی آنست که ایمان عبارتست از اقرار بلسان و اعتقاد بجنان
و عمل بارکان تا این هر سه جمع در یککس نباشند مؤمن نخواهد بود و بیضاوی نقل کرده است که این
مذهب جمهور محدثین و معتزله و خوارج است پس هر گاه اقرار بلسان نکند کافر است و هر گاه
اعتقاد بجنان نداشته باشد منافق و هر گاه خلل در اعمال نماید فاسق است در نزد اکثر اما
خوارج که مذهب ایشان آنست که هر که خلل با ایمان رساند کافر است و مذهب معتزله آنست
که او از ایمان بیرون میرود اما داخل در کفر بسبب آن نمیشود و ایمان بر هر تقدیر اشرف است
از اسلام ظاهری هر مؤمنی مسلم اما هر مسلم مؤمن نخواهد بود و پس میان ایمان و اسلام
عموم و خصوص مطلق خواهد بود و حق تعالی در سوره حجرات فرموده که قالت الاعراب امنا
قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم پس بنا بر نص آیه
وافی هدایه اعراب مسلم بودند اما مؤمن نبودند و بنا بر مذهب اول که ایمان عبارتست از

شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب خصال ابن بابویه
نقل چند حدیث از حضرات معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله روایت کرده
که فرموده ایمان اقرار
بلسان و معرفت بقلب
و عمل بارکانست
شرح

تصدیق بقلب باشد اختلاف نموده اند علما در اینکه تصدیق قلبی آیا بتنهایی کافیست چون
آن مقصود است یا اینکه شرط است در آن که اقرار بلسان نیز نماید بیضاوی در تفسیرش گفته است
که شاید بوده باشد حق ثانی بجهة اینکه ذم عالم معاند بیشتر است از ذم جاهل مقصر و از برای
مانع است اینکه بگوید که ذم از برای انکار است نه از برای عدم اقرار و ظاهر شرع است که بنا بر قول
اول هرگاه کسی معتقد حق و تصدیق بقلب نماید مؤمن است هر چند که اقرار بلسان ننماید
بشرط آنکه انکار نیز ننماید بلکه انکار جبری و گفتن غیر حق بجبر نیز مضر نخواهد بود چنانچه در شان عمار
و پدر او در سورهٔ مبارکهٔ نحل نازل شده مَن کَفَرَ بِاللهِ مِن بَعدِ ایمانِهِ اِلّا مَن اُکرِهَ وَقَلبُهُ
مُطمَئِنٌّ بِالایمانِ بنا بر این میان ایمان و اسلام عموم و خصوص من وجه خواهد بود و ظاهر
آنست که ایمان کامل و اسلام تمام مترادفین باشند چنانچه از بعضی احادیث معلوم میشود و دلالت
میکند بر آن آیهٔ وافی هدایهٔ سورهٔ والذاریات فَاَخرَجنا مَن کانَ فیها مِنَ المُؤمِنینَ فَما
وَجَدنا فیها غَیرَ بَیتٍ مِنَ المُسلِمینَ و در حدیث واقع شده است که پرسیدند از حضرت
از ادنی مرتبهٔ ایمان آنحضرت فرمودند که مرتبهٔ ادنای ایمان آنست که بگوید اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا
اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَرَسولُهُ و اقرار باطاعت خدا و رسول خدا نماید و بشناسد امام زمان
پس چون بجا آورد این را پس او مؤمن است و احادیث بسیار واقع شده که هر که بمیرد و امام
زمانش را نشناسد او کافر مرده است شناختن امام زمان از جملهٔ فرایض و سنن نیست که کمال
ایمان باشد بلکه اصل ایمان است و بدون آن هیچ ایمان نمیماند البته فایده بیضاوی
در تفسیرش ذکر کرده است که در هر جا که کلمهٔ ایمان متعدی بباء شود مراد از آن تصدیق است
باتفاق جمیع علما یعنی جمعی نیز که قائلند بر اینکه ایمان مرکب از سه جزء است آمن و یؤمن و امثال
آنها که در قرآن مجید و حدیث متعدی بباء باشد معنی آنرا التصدیق میدانند انتهی چون معلوم
شد که معنی مؤمن یا معتقد بقلبست بنا بر مذهب اول و یا معتقد بقلب و مقر بلسان و عامل
بارکانست بنا بر مذهب ثانی و علی ای التقدیر یکی از نامهای خداوند عالم مؤمن است

تطبیق

تطبیق این معانی در جناب آلهی مشکل است شیخ طبرسی علیه الرحمه در کتاب مجمع البیان گفته که
اطلاق اسم مؤمن بر خداوند عالمیان احتمال دو تاویل دارد یکی آنکه بوده باشد از امنت
متعدی بمفعول واحد بعد از آن نقل شده باشد بباب افعال پس متعدی بدو مفعول شود از قبیل
اَمِنَ زَیدٌ العَذابَ و آمَنتُهُ العَذابَ باشد پس معنی مؤمن جبار این المُؤمِن عَذابَهُ مَن لا یَستَحِقُّ
مِن اَولیائِهِ خواهد بود و دیگر آنست که وصف شده است حق تعالی بعدل مثل قول حق تعالی که
فرموده قائِماً بِالقِسطِ و از این وجه در احادیث از حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام روایت شده
وجه دیگر آنکه بوده باشد معنی مؤمن مصدق یعنی تصدیق کننده موحدین را بیگانگی خود چنانکه دلالت
میکند بر این قول حق تعالی که در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران فرموده شَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لا اِلهَ اِلّا هُوَ
بجهة اینکه شاید چنانچه مصدق است از برای آنکه شهادت میدهد بر آن همچنان مصدق کسی است
که شهادت میدهد از برای او پس هرگاه حق تعالی شهادت داده بیگانگی خود پس تحقیق تصدیق
موحدین نموده و هر که حق تعالی او را بیگانگی پرستش نماید حق سبحانه و تعالی مصدق اوست انتهی
ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه در اصول کافی در حدیث طولانی روایت کرده است
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند که خلق نکرده است خداوند عز و جل خلقی را که
گرامیتر باشد نزد خداوند عز و جل از مؤمن از جهة اینکه بدرستیکه ملائکه مقربین خدمه مؤمنان اند
و بدرستیکه قرب جوار آلهی از برای مؤمنان است و بدرستیکه بهشت عنبر سرشت از برای
مؤمنان است و بدرستیکه حور العین از برای مؤمنان است انتهی و در حدیث واقع شده که دو نهر مؤمنانند
نیل و فرات و دو نهر کافرند دجله و نهر بلخ علما گفته اند که مراد از آن تشبیه بحال مؤمن و کافرست
در ایمان بکفر واقعی چون نیل و فرات بزراعات میرسند و مردم از آن منتفع میشوند تشبیه
بمؤمنان شده و آن دو دیگر را چون نفعش بمردم نمیرسد تشبیه بکافر یعنی خیر و برکت نشده است
والله اعلم یعنی شیخ الطایفه ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی قدس الله مرقده در کتاب امالی
بسند مذکور روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا که آنحضرت از پدران

بزرگوارش از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت نموده‌اند که آنحضرت فرمودند که
شنیدم من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که آنحضرت فرمود که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
نامیده شد فاطمه از جهت آنکه حق سبحانه و تعالی بریده است او را و دوستان او را از آتش دوزخ
کسی که ملاقات کند خداوند عالمیان را از ایشان با اقرار بیگانگی حق تعالی و ایمان بآنچه
منزل شده یعنی ایمان بخدا و رسول خدا و بائمه هدی و بکل ما جاء به النبی داشته باشند اقول [18]
روی فی مقاتل الطالبیین باسناده الی جعفر بن محمد عن ابیه علیهما السلم ان فاطمة
تکنی ام ابیها یعنی مؤلف کتاب طاب الله ثراه در جلاء الجنة مسواد گفته که روایت کرده است
ابو الفرج اصفهانی که یکی از علماء اهل سنت است در کتاب مقاتل الطالبیین باسناد خود از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم که آنحضرت از پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت نموده
که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را بود کنیت ام ابیها و ابن غلام دعی معروف سید ارد
که ابو نعیم حافظ نیز که یکی از علمای اهل سنت است در کتاب معرفة الصحابه ذکر کرده است که کنیت
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بشیرا ام ابیها بوده یعنی قبل از ولادت اولاد کرامش که مکنی بام
الحسن و ام الحسین و ام المحسن و ام الائمه شده مصباح الانوار [19] عن ابی جعفر عن آبائه
علیهم السلم قال انما سمیت فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله الطاهرة لطهارتها
من کل دنس و طهارتها من کل رفث و ما رأت قط یوما حمرة و لا نفاسا شرح
دنس بفتح دال مهمله و فتح نون چرک و کثافت و چرکینی رفث بفتح راء مهمله و فتح فاء جماع
کردن و در حالت جماع سخن گفتن و سخن زشت و فحش گفتن است یعنی شیخ فاضل کامل
هاشم بن محمد علیه الرحمه در کتاب مصباح الانوار روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
که آنحضرت روایت فرموده از پدران بزرگوارش که فرموده‌اند که بدرستیکه نامیده شد حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله طاهره از جهت پاکیزه بودن آنحضرت از
هر چرک و کثافت و پاک بودن آنحضرت از هر زشتی و پلیدی و ندید هرگز آن حضرت علیها السلم

روزی حیض و نه نفاس یعنی در مدت العمر آنحضرت خون حیض و نفاس که مستلزم کثافت و
ناخوشی است از آنحضرت صادر نشد باب مناقبها و فضائلها و بعض احوالها
و معجزاتها صلوات الله علیها یعنی این باب است در بیان مناقب و فضائل حضرت فاطمه زهرا
و بعضی از احوال و معجزات آنحضرت صلوات الله علیها و این باب سوم است اقول قد مر فی باب
الرکبان یوم القیمة عن النبی صلی الله علیه و آله بروایة ابن عباس انه قال لن یرکب
یومئذ الا اربعة انا و علی و فاطمة و صالح نبی الله فاما انا فعلی البراق و اما فاطمة
ابنتی فعلی ناقتی العضباء تمام الخبر شرح عضباء بفتح عین مهمله و سکون ضاد معجمه و باء بخط و
الف ممدوده شتر و گوسفندی را گویند که گوشش مشقوق باشد در نهایه گفته که اسم ناقه حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله عضباء بود و منقول از قول ایشان که میگویند ناقه عضباء یعنی مشقوق الاذن بود و ناقه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشقوق الاذن نبود و بعضی گفته‌اند که مشقوق الاذن بود و اول اکثر است
زمخشری گفته که این منقول از قول ایشان است که میگویند ناقه العضباء و آن ناقه ایست که دستش
کوتاه است جوهری گفته که عضباء لقب ناقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و مشقوقة الاذن نبود
در قاموس نیز مثل این مذکور است و بعضی دیگر نقل کرده‌اند که ناقه آنحضرت نامیده شد
عضباء از جهت سبقتش نه از برای شق گوشش انتهی در کتاب خصال شیخ ابن بابویه علیه الرحمه
و ابن غلام و دعی تمام حدیث را و ترجمه نقل مینمایم تا فایده آن تمام باشد یعنی مؤلف
کتاب طاب الله ثراه در جلاء الجنة مسواد میگوید که گذشت در باب سواران روز قیامت روایت
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بروایت ابن عباس و آن حدیثی است که روایت کرده است
آنرا شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب خصال
از ابن عباس که او گفت که روزی از روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و دست
مبارک خود دست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم را گرفته بود و آنحضرت میفرمود که ای گروه انصار ای
و ای گروه بنی هاشم و ای گروه بنی عبدالمطلب منم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله منم رسول خدا آگاه

آگاه باشید بدرستیکه من آفریده شده‌ام از طینت مرحومه در چهار کس از اهل بیت من من و علی بن
ابی طالب و حمزه و جعفر پس گفت گوینده که یا رسول الله اینها اند که سواره خواهند بود با تو در روز
قیامت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که مادرت بر تو گریه کند سواره نیست در آن روز
مگر چهار کس من و علی و فاطمه و صالح نبی الله اما من پس سوار خواهم شد بر براق و اما حضرت
فاطمه دختر من سوار خواهد شد بر ناقه عضبا من و اما صالح نبی الله پس او سوار خواهد شد بر ناقه که او را
پی کردند و اما علی بن ابی طالب پس او سوار خواهد شد بر ناقه از نور که افسار آن از یاقوت سرخ باشد
و بر آن دو حله سبز انداخته باشند پس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بر آن ناقه در میان سوار بیاید و در میان
بهشت عنبر سرشت و دوزخ بایستد و مردمان در آن روز تا بن بعرق فرو رفته باشند چون آنحضرت
با فضل و برکت در صحرای محشر بایستد نسیمی از جانب عرش خداوند رحیم بحرکت آید که عرق مردم را
خشک نماید و ایشان را از آن مشقت خلاص فرماید پس بگویند ملائکه و پیغمبران و صدیقان
که نیست این مرد با عزت و برکت مگر ملک مقرب و یا پیغمبر مرسل پس منادی ندا کند که نیست او
ملک مقرب و نه نبی مرسل بلکه ابن علی ابن ابی طالب علیه السلام است برادر با جان برابر حضرت
رسول الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت جا۲ عمر بن محمد الصیرفی عن
محمد بن همام عن محمد بن القسم عن اسمعیل بن اسحق عن محمد بن علی عن محمد
بن الفضیل عن الثمالی عن الباقر عن ابیه عن جده علیهم السلم قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ان الله لیغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها یعنی شیخ
جلیل القدر مفید الحق محمد بن محمد بن النعمان علیه الرحمة و الرضوان در کتاب مجالس بسند معتبر روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت روایت فرمود از پدر بزرگوارش از جد
عالیقدرش حضرت امام حسین علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله که بدرستیکه خداوند عالمیان جل جلاله غضب میکند از برای غضب حضرت فاطمه و
خشنود میشود از برای خشنودی حضرت فاطمه علیها السلم ل۳ ابن ادریس عن ابیه عن

الاشعری عن ابی عبدالله الرازی عن ابن ابی عثمان عن موسی بن بکر عن ابی الحسن
الاول علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی اختار
من النساء اربعا مریم و آسیة و خدیجة و فاطمة الخبر شرح چون نقل حدیث را ناقص
مناسب ندانست این غلام داعی ترجمه تمام آنرا از کتاب خصال ذکر نمود تا باعث انتفاع مستمعین
گردد و بیت المقدس قدس بضم قاف و دال و سکون دال مهمله یعنی پاکست و قول حق تعالی انک
بالواد المقدس یعنی مطهر طوی اسم وادیست و ارض مقدسه بیت المقدس است بجهة آنکه مستقر
انبیا علیهم السلم و مسکن مؤمنین بود و بعضی گفته اند که ارض مقدسه طور و حوالی آنست و بعضی
گفته اند که دمشق است و بعضی دیگر شام و فلسطین گفته اند و بیت المقدس بتشدید بتخفیف
دال مهمله مثل معظم و مجلس مسجد مشهوریست که بنای آنرا حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلم گذاشته
و هر گاه نسبت دهند میگویند مقدسی مثل معظمی و مقدسی مثل مجلسی و آن مسجد را بیت
المقدس نامیدند بجهة آنکه بدرستیکه آن مکانیست که پاک میشوند در آنجا از گناهان صاحب
نهایه گفته لانه الموضع الذی یتقدس من الذنوب و قادسیه دهیست در پنج فرسخی کوفه
در جانب بادیه مشرف است بر آن نجف اشرف و آن آخر زمین عرب و حد زمین عراقست نوشته اند
ذکر کرده اند که حضرت ابراهیم علیه السلم بر آنجا وارد شد پیر زالی در آنجا دید آن پیر زال سر حضرت
علیه السلم را شست حضرت ابراهیم علیه السلم او را دعا کرد و فرمود قدست من ارض یعنی پاکیزه شدی
تو از زمین و از برای آن زمین نیز دعا کرد با اینکه محل فرود آمدن حاجیان باشد لهذا نامیده
شد بقادسیه بعضی پانزده فرسخی کوفه نقل کرده اند و در حدیث واقع شده که نیست هیچ
که در آن اسم محمد صلی الله علیه و آله گفته شود و یا اینکه محمد نامی در آن باشد مگر اینکه آن زمین
میشود مقدس یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه
در کتاب خصال بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم که آنحضرت
فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستیکه حق سبحانه و تعالی برگزیده از

هر چیز چهار چیز را برگزید از ملائکه حضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت علیهم السلام و برگزید از پیغمبران
چهار پیغمبر با شمشیر را که در راه خدا با دشمنان دین جهاد نمایند حضرت ابراهیم و داود و موسی
و من و برگزید از خانه و اوها چهار خانه واده را پس فرمود حق تعالی در قرآن مجید که در سوره
مبارکه آل عمران است إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ
و برگزید از شهرها چهار شهر را پس فرمود در قرآن مجید که در سوره مبارکه تین است وَالتِّينِ
وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ آنحضرت صلعم فرمود که تین مدینه طیبه و زیتون
بیت المقدس و طور سینین کوفه و هذا البلد الامین مکه معظمه است و برگزید از زنان عالمیان
چهار نفر را مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه زهرا علیها و علیهن السلام
و برگزید از افعال حج چهار چیز را قربانی و صدای حاجیان از تلبیه و بستن احرام و طواف خانه مبارکه
و برگزید از ماهها چهار ماه را ماه رجب و شوال و ذی القعده و ذی الحجه یعنی آنها را ماه احرام
گردانید و مراد او از اشهر حرم نیز که در آیه مبارکه وارد شده ظاهرش آنکه این چهار ماه احرام است
و برگزید از روزها چهار روز را روز جمعه و روز ترویه و روز عرفه و روز نحر که روز هشتم و نهم و دهم
ذی الحجة الحرام باشد و در آن ایام حاجیان بیت الله الحرام مشغول افعال حج و عمره و طواف
و صلوة عند المقام اند ن بِالْأَسَانِيدِ الثَّلَاثَةِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا
صح عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِثْلَهُ یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین
بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمة در کتاب عیون اخبار الرضا باسناد ثلثه روایت کرده است
از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا که آنحضرت صلوات الله علیه روایت فرمود از پدران
بزرگوارش از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند بدرستیکه خداوند عالمیان
غضب میکند از برای غضب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و خشنود میشود از برای خشنودی حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم و ایضا شیخ فاضل کامل امین الدین ابو علی

فضل بن الحسن بن الفضل الطبرسی علیه الرحمة
نیز در کتاب صحیفة الرضا مثل این حدیث را از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده است ن
بِإِسْنَادِ التَّمِيمِيِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ بَعْدِي وَبَعْدَ أَبِيهِمَا وَأُمُّهُمَا أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْأَرْضِ
ن بِإِسْنَادِ التَّمِيمِيِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ لمرح احصان در لغت
بمعنی منع است و محصن بکسر و فتح صاد مردی را گویند که زن داشته باشد بکسر صاد موافق قیاس
و بفتح صاد بغیر قیاس است و محصنه زنی را گویند که شوهر داشته باشد و زن عفیفه را نیز محصنه
گویند و در تفسیر علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول خداوند عالمیان که در سوره انبیا
فرموده وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ
آنحضرت علیه السلم فرمودند که مریم علیها السلم را ندیده بود کسی یعنی عفت آنحضرت بمرتبه بود که هرگز
جای محرم نمود از گشته در چشم نامحرم با وجود آنکه محرر و معتکف در مسجد بود و دایم یعنی
نهایت عفت و عذارت است یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه
القمی علیه الرحمة در کتاب عیون اخبار الرضا بسند معتبر تمیمی روایت کرده است از حضرت
امام رضا علیه السلم و آنحضرت از پدران بزرگوارش از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
نموده که آنحضرت صلعم فرمودند که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم بهترین اهل زمینند
بعد از من و بعد از پدر خود و فاطمه مادر ایشان و مادر عالیشان ایشان افضل و بهترین زنان روی زمین است
ایضا شیخ فقیه مذکور در کتاب مزبور بسند معتبر تمیمی روایت کرده است از حضرت
امام رضا علیه السلم و آنحضرت از پدران بزرگوارش روایت فرموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم عفت و عذارت ورزید بمرتبه که
هرگز نامحرمی آنحضرت را ندید پس حرام کردانید حق تعالی ذریه آنحضرت را بر آتش دوزخ لی

وزن عامه را نیز محصنه گویند صح

الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي عن جعفر بن محمد العلوي عن محمد بن علي بن خلف
عن حسن بن صالح عن ابي جعفر عن محمد بن قيس قال كان النبي صلى الله عليه
وآله اذا قدم من سفر بدأ بفاطمة عليها السلام فدخل عليها فاطال عندها المكث
فخرج مرة في سفر فصنعت فاطمة عليها السلام مسكتين من ورق وقلادة وقرطين
وسترا لباب البيت لقدوم ابيها وزوجها صلوات الله عليهما فلما قدم رسول الله
صلى الله عليه وآله دخل عليها فوقف اصحابه على الباب لا يدرون يقفون او
ينصرفون لطول مكثه عندها فخرج عليهم رسول الله صلى الله عليه وآله وقد عرف
الغضب في وجهه حتى جلس عند المنبر فظنت فاطمة عليها السلام انه انما فعل ذلك
رسول الله صلى الله عليه وآله لما راى من المسكتين والقلادة والقرطين والستر
فنزعت قلادتيها وقرطيها ومسكتيها ثم نزعت الستر فبعثت به الى رسول الله صلى الله
عليه وآله وقالت للرسول قل له تقرأ عليك ابنتك السلام وتقول اجعل هذا في
سبيل الله فلما اتاه قال فعلت فداها ابوها ثلاث مرات ليست الدنيا من محمد
ولا من آل محمد ولو كانت الدنيا تعدل عند الله من الخير جناح بعوضة ما اسقى
فيها كافرا شربة ماء ثم قام فدخل عليها **شرح** مسکه بفتح میم و فتح سین مهمله خلخال
و دست برنجن و ورق بفتح واو و کسر و سکون را مهمله نقره را گویند صاحب قاموس گفته است
که ورق مثلثه و مثل کتف و جبل یعنی بفتح و ضم و کسر واو و با سکون را مهمله و بفتح واو و کسر را
مهمله مثل کتف و بفتح واو و فتح را مهمله مثل جبل بمعنی درهم سکه زده شده است جمع آن اوراق
و وراق است قلاده بکسر قاف گردن بند و قرط بضم قاف و سکون را مهمله گوشواره را گویند **یعنی**
شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند
معتبر روایت کرده است که دأب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آن بود که چون از سفری
مراجعت می‌نمود اول آنجا که حضرت فاطمه علیها السلام تشریف شریف ارزانی می‌فرمود و مدتی در نزد

منها

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مکث می‌نمود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله تشریف بردند یکبار بسفری حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام بجهت دست برنجن نقره و گردن بندی و دو گوشواره بجهت خود ساخته و
پرده بجهت در خانه درست و مهیا نموده از برای آمدن پدر بزرگوار و شوهر عالیمقدار خود پس چون
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مراجعت از آن سفر نمودند بدستور معمول اول آنجا که حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام تشریف شریف ارزانی فرموده و اصحاب آنحضرت در در خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
ایستاده بودند نمیدانستند که بایستند یا برگردند بجهت آنکه دستور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
طول مکث بود در نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس بیرون تشریف آوردند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در اصحاب قبل از آنکه متفرق شدن ایشان و اثر غضب از روی مبارک آنحضرت معلوم بود
آنحضرت صلی الله علیه و آله تشریف آوردند بمسجد و در نزد منبر مبارک نشستند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
دانست که مکث و توقف نفرمودن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در نزد او بسبب دیدن
دست برنجن و گردن بند و گوشواره و پرده است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را آنها خوش
نیامده پس آنحضرت علیها السلام در همان دم گردن بند را از گردن مبارکش گشوده و گوشوارها و دست
برنجها را در آورده و پرده را برداشته و مجموع را بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاده
و شخصی که آنها را برد او بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرستاد گفت که بخدمت حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کن که دخترت بتو سلام میرساند و میگوید که اینها را در
راه رضای خداوند عالمیان بهر که خواهی بده پس چون اینها را بخدمت آنحضرت آوردند
و پیغام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بعرض آنجناب رسید بزبان معجز بیان سه مرتبه فرمود که
کرد آنچه را که من میخواستم پدرش فدای او باد بعد از آن فرمود که نیست دنیا از برای محمد
و نه از برای آل محمد و اگر در نزد حق تعالی دنیا در خوبی برابری میکرد با پر پشه حق تعالی در دنیا
هیچ کافری را شربت از آب نمیداد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله برخاستند و بحجره منوره
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تشریف شریف ارزانی فرمودند **ح** عن الحسين بن زيد عن

جعفر الصادق علیه السلم ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لفاطمة یا فاطمة
ان الله عز وجل یغضب لغضبك ویرضی لرضاك قال فقال المحدثون بها قال فاتا
ابن جریج فقال یا ابا عبد الله حدثنا الیوم حدیثا استهره الناس قال وما هو
قال حدثت ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لفاطمة ان الله یغضب
لغضبك ویرضی لرضاك قال فقال علیه السلم ان الله لیغضب فیما تروون لعبده
المؤمن ویرضی لرضاه فقال نعم فقال علیه السلم فما تنکرون ان تکون ابنة
رسول الله صلعم مؤمنة یرضی الله لها ویغضب لها قال صدقت الله اعلم حیث یجعل
رسالته شرح تحقیق معنی مؤمن در اواخر باب سابق که باب دوم است مذکور شد هرگاه
خواهند رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ الثقة الکامل ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی علیه
الرحمه در کتاب احتجاج روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم
که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند از برای حضرت فاطمه
زهرا صلوات الله علیها که ای فاطمه بدرستیکه خداوند عالمیان جل جلاله غضبناک میشود از برای
غضب تو وخشنود میشود از جهة خشنودی تو راوی حدیث میگوید که چون روایت شد
این خبر مشهور شد اثر را شنیدند و آنرا نقل نمودند ابن جریج بخدمت آنحضرت آمد وگفت یا ابا عبد الله
امروز حدیثی شنیده ام که شهرت داده اند آنرا مردمان آنحضرت فرمودند که چه چیز است آنچه شنیده
ابن جریج گفت که شنیده ام که شما فرموده اید که بدرستیکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند
از برای حضرت فاطمه زهرا که بدرستیکه حق تعالی بغضب می آید از برای غضب تو و خشنود میشود از جهة
خشنودی تو پس آنحضرت فرمودند که آیا نیست در احادیثی که شما روایت کرده اید اینکه بدرستیکه
که حق تعالی غضبناک میشود از غضب بنده مؤمنش و خشنود میشود از خشنودی بنده مؤمنش
ابن جریج گفت که بلی هست این حدیث پس آنحضرت علیه السلم فرمودند که پس از چه چیز انکار میکنید
از اینکه بوده باشد دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله مؤمنه که خشنود شود حق تعالی از خشنودی او

وغضب

وغضب آورد و شود از غضب او پس ابن جریج بآنحضرت گفت که راست میگویی و این آیه مبارکه را
تلاوت نمود الله اعلم حیث یجعل رسالته یعنی خداوند عالمیان دانا تر است و بهتر
که در کجا بگذارد پیغمبری را لی القطان عن السکری عن الجوهری عن العباس بن بکار
عن عبد الله بن المثنی عن عمه ثمامة بن عبد الله عن انس بن مالك عن امه
قالت ما رأت فاطمة علیها السلم دما فی حیض ولا نفاس لی ابن الولید عن
الصفار عن ابن معروف عن ابی اسحق عن الحسن بن زیاد العطار قال قلت
لابی عبد الله علیه السلم قول رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمة سیدة نساء
اهل الجنة اسیدة نساء عالمها قال ذاك مریم وفاطمة سیدة نساء اهل الجنة
من الاولین والآخرین فقلت فقول رسول الله صلی الله علیه وآله الحسن والحسین
سیدا شباب اهل الجنة قال هما والله سیدا شباب اهل الجنة من الاولین و
الآخرین یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب
امالی روایت کرده است بسند معتبر از مادر انس بن مالک که او گفت که هرگز حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم ندید خونی که زنان می بینند در حیض و نه نفاس ایضا شیخ فقیه مذکور در
کتاب مزبور بسند معتبر مسطور روایت کرده است از حسن بن زیاد که او گفت که من عرض کردم
بخدمت حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که فرمان واجب الاذعان حضرت رسول خدا
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله که فرمودند که حضرت فاطمه زهرا سیده زنان اهل بهشت است
آیا سیده و بزرگ زنان عالم خود است آنحضرت فرمودند که آنچه تو میگویی مریم بنت عمران است
که سیده زنان اهل عصر خود است و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها سیده زنان
اهل بهشت است از اولین و آخرین پس عرض کردم که فرمایش حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
که فرموده است حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت اند آنحضرت فرمودند که بخدا قسم که حضرت
امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم هر دو سید و بزرگ جوانان اهل بهشت اند از اولین

وآخرين لي ٩ الطالقاني عن أحمد بن إسحاق المادرائي عن أبي قلابة عن غانم بن
الحسن السعدي عن مسلم بن خالد المكي عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر بن
عبد الله الأنصاري عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال قالت فاطمة عليها السلام
لرسول الله صلى الله عليه وآله يا أبتاه أين ألقاك يوم الموقف الأعظم ويوم
الأهوال ويوم الفزع الأكبر قال يا فاطمة عند باب الجنة ومعي لواء الحمد وأنا الشفيع
لأمتي إلى ربي قالت يا أبتاه فإن لم ألقك هناك قال القيني على الحوض وأنا أسقي
أمتي قالت يا أبتاه إن لم ألقك هناك قال القيني وأنا عند الميزان أقول رب سلم
أمتي قالت فإن لم ألقك هناك قال القيني على شفير جهنم أمنع شررها ولهبها
عن أمتي فاستبشرت فاطمة بذلك صلى الله عليها وعلى أبيها وبعلها وبنيها يعني
شيخ ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند معتبر
روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت روایت نمود
از پدر بزرگوار خود آنحضرت از جابر بن عبد الله انصاری و جابر از حضرت امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرمودند که عرض کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخدمت حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله که ای پدر بزرگوار در کجا بملاقات گرامیت مشرف شوم در روز
ایستادن عظیم و روز ترس و بیم و روز فزع بزرگ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای
فاطمه در در بهشت خیر سرشت و با من باشد علم حمد حق تعالی و شفاعت کننده باشم از برای
امتم بسوی خداوند عالمیان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که ای پدر عالیمقدار اگر
در آنجا ملاقات نشود بخدمت مشرف نشوم در کجا طلب خدمت نمایم و فیض ملاقات
شریف را جویم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که طلب ملاقات من کن در نزد حوض کوثر
در حالتی که آب میدهم من امت خودم را از آن حوض حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض نمود که ای
پدر عالیشان اگر در آنجا نیز شرف ملاقات مشرف نشوم در کجا طلب ملازمت سراسر سعادت

على الصراط وأنا قائم أقول رب سلم
أمتي قالت فإن لم ألقك هناك قال
[illegible]

نمایم

نمایم و فیض موهبت وجود کثیر الجود را جویم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که خود را بملاقات
من برسان در نزد پل صراط در وقتی که ایستاده باشم من در پیش آن پل و بگویم خداوندا
سلامت بگذران از پل صراط امت مرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که اگر در آنجا
نیابم چکنم و درد خود را از کجا دوا جویم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ملاقات کن مرا
در نزد میزان در حالتی که ایستاده باشم در نزد میزان اعمال و گویم که خداوندا سالم گردان
امت مرا از عذاب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که اگر در آنجا نیز نیابم در کجا طلب نمایم
وصال شریف را جویم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که برسان خود را بکنار جهنم که من
در آنجا ایستاده باشم و منع نمایم شرارها و زبانهای آتش جهنم را از امت خودم پس حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام از استماع این خبر مژده اثر خوشنود و شاد و فرحناک شد صلوات حق تعالی
بر آنحضرت و بر پدر آنحضرت و بر شوهر آنحضرت و بر پسران آنحضرت باد لي ١٠ يحيى بن زيد بن
العباس عن عمه علي بن العباس عن علي بن المنذر عن عبد الله بن سالم عن حسين
بن زيد عن علي بن عمر بن علي عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن علي بن
الحسين عن الحسين بن علي عن علي بن أبي طالب عليهم السلام عن رسول الله صلى
الله عليه وآله أنه قال يا فاطمة إن الله تبارك وتعالى ليغضب لغضبك و
يرضى لرضاك قال فجاء صندل فقال لجعفر بن محمد عليهما السلام يا أبا عبد الله
إن هؤلاء الشباب يجيئونا عنك بأحاديث منكرة فقال له جعفر ع وما ذاك
يا صندل قال جاؤونا عنك أنك حدثتهم أن الله يغضب لغضب فاطمة ويرضى
لرضاها قال فقال جعفر عليه السلام يا صندل ألستم رويتم فيما تروون أن الله
تبارك وتعالى ليغضب لغضب عبده المؤمن ويرضى لرضاه قال بلى قال فما
تنكرون أن تكون فاطمة عليها السلام مؤمنة يغضب الله لغضبها ويرضى لرضاها
قال فقال الله أعلم حيث يجعل رسالاته ما الغضائري عن الصدوق عن يحيى مثله

شرح و این حدیث آخر آیه مبارکه رسالاته است و در حدیث سابق رسالته بود هر دو قرائت
شده رسالته قرائت ابن کثیر و حفص است بر افراد که قرائت سبعه است قرائت باقی قرّا تمام رسالات
بر جمع است تحقیق معنی مؤمن در اواخر باب سابق که باب دوم است مذکور شد هرگاه خواهند رجوع
بآنجا نمایند یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در
کتاب امالی بسند متصل مذکور روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلم که آنحضرت روایت نمود از پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر علیه السلم و آنحضرت از
پدر عالی مقدارش حضرت امام زین العابدین علیه السلم و آنحضرت از پدر رفیع القدرش حضرت امام حسین
علیه السلم و آنحضرت از پدر عالیشانش حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و آنحضرت از حضرت رسول خدا
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله روایت نموده اند که بدرستیکه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که
یا فاطمه بدرستیکه حق سبحانه و تعالی هر آینه غضبناک میشود از غضب کردن تو و خشنود میشود از
خشنود شدن تو راوی گوید که پس آمد سندل بخدمت آنحضرت و گفت از برای حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم که یا ابا عبد الله بدرستیکه این جوانان می آیند نزد ما و از تو احادیثی که ناخوش
دانیم نقل میکنند آنحضرت علیه السلم فرمود که چه خبر است آنچه نقل میکنند ای سندل عرض
کرد سندل که خبر آورده اند بما از جانب تو که بدرستیکه شما حدیث فرموده اید بجماعه ایشان
اینکه بدرستیکه خداوند عالمیان غضبناک میشود از برای غضب حضرت فاطمه و خشنود میشود
از جهة خشنودی حضرت فاطمه راوی گفت پس حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم
فرمود که یا سندل آیا نه شنیده اید شما که روایت کرده اید در آنچه روایت نموده اید که بدرستی
که خداوند عالمیان غضبناک میشود از برای غضب بنده مؤمن و خشنود میشود از برای خشنودی
بنده مؤمن سندل گفت بلی چنین است آنحضرت علیه السلم فرمودند که پس از چه خبر انکار میکنید شما
این حدیث را انکار مینمایید از اینکه بوده باشد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم مؤمنه غضبناک شود خداوند
عالمیان از برای غضب آنحضرت و خوشنود شود از برای خشنودی آنحضرت راوی گفته که

پس خواند

پس خواند سندل این آیه مبارکه را که الله اعلم حیث یجعل رسالاته یعنی خداوند عالمیان
دانا تر است بجایی که میگذارد در آنجا پیغامهای خود را که آنجاست قابل رسالات و علوم مخزونه
و نیز ایضا شیخ الطایفه ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی علیه الرحمه نیز در کتاب امالی بسند
مذکور مثل این حدیث روایت نموده لی ابن موسی عن الاسدی عن البرمکی عن جعفر بن
احمد التمیمی عن ابیه عن عبد الملک بن عمیر عن ابیه عن جده عن ابن عباس
عن النبی صلی الله علیه و آله قال ابنتی فاطمة سیدة نساء العالمین الخبر
لی الطالقانی عن الجلودی عن هشام بن جعفر عن حماد عن عبد الله بن سلیمان
قال قرأت فی الانجیل فی وصف النبی صلی الله علیه و آله نکاح النساء ذو النسل
القلیل انما نسله من مبارکة لها بیت فی الجنة لا صخب فیه و لا نصب یکفلها
فی آخر الزمان کما کفل زکریا امک لها فرخان مستشهدان و قد مر الخبر بتمامه
فی احوال النبی صلی الله علیه و آله شرح ترجمه حدیث اول بتمامه چنانچه در کتاب امالی
روایت شده ذکر میشود و خبر ثانی را چون مؤلف کتاب طاب ثراه و جعل الجنة مثواه حواله بمکان
معین نموده و منقول از ائمه اطهار علیهم السلم نیز بوده و بعد آنچه مؤلف رحمه الله در اینجا ذکر نموده ترجمه
مینماید بصری بضم با بخط و سکون صاد مهمله مثل حبلی اسم شهریست در شام و اسم دهیست
در بغداد و نزدیک عکبرا و صنعا بفتح صاد مهمله و سکون نون و فتح عین مهمله و الف ممدوده
اسم شهریست در یمن و در کتاب مجمع البحرین ذکر کرده است که بدرستیکه آن اول شهریست که
بنا کرده شد بعد از طوفان حضرت نوح علیه السلم صخب بفتح صاد مهمله و فتح خاء معجمه صدای
بلند و اضطراب صدای خصمها و سخن بیجا و هرزه را گویند نصب بفتح نون و فتح صاد مهمله
و بضم نون و سکون صاد و بضم نون و ضم صاد بمعنی تعب و رنج و ملامت نصب بکسر صاد مثل
کتف بیمار و درد ناک را گویند یکفلها کفالة طفل و یتیم قیام کننده بامور او و تربیت کننده او را گویند فرخ
بفتح فا و سکون را و حاء مهمله جوجه هر مرغ را گویند و ماده آنرا فرخه گویند و بچه کوچک هر حیوان و گیاه را نیز

فرج کوید یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب
امالی بسند معتبر روایت کرده است از ابن عباس که او گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمودند که من بزرگ و سید انبیا و مرسلینم و من افضلم از ملائکه مقربین و اوصیای من
سید و بزرگ اوصیاء انبیا و مرسلین اند و ذریه من افضل ذریهای انبیا و مرسلین اند
و اصحاب من آنچنان اصحابی که بطریقه من عمل نمایند افضل اصحاب پیغمبران و مرسلین اند و دختر
من فاطمه سیده زنان عالمین است و پاکان از زنان من مادران مومنان اند و امت
من بهترین امتهاست که بیرون آمده شده است از برای مردمان و در روز قیامت
متابعان من بیش از متابعان پیغمبران است و از برای منست حوضی که عرض و پهنای
آن بصری و صنعاست در آن حوض باشد از ظروف بعدد ستارهای آسمانها و جانشین من
بر آن حوض در آن روز کیست که جانشین منست در دار دنیا بعضی از صحابه عرض کردند
که جانشین دنیا و آخرت شما کیست یا رسول الله آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که
امام مسلمانان و امیر مومنان و مولی و صاحب اختیار ایشان بعد از من حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلام است و او آب خواهد داد از آن حوض دوستانش را و منع خواهد کرد از آن حوض دشمنانش را
چنانچه منع و طرد مینماید یکی از شما شتر غریب بیگانه را از آب پس آنحضرت فرمودند
کسی که دوست دارد علی بن ابیطالب علیه السلام را و اطاعت او کند در دار دنیا فردا در سر
حوض کوثر در نزد من باشد و خواهد بود با من در درجه من در بهشت عنبرسرشت و کسی که دشمن
دارد علی بن ابیطالب علیه السلام را در دار دنیا و نافرمانی او کند در روز قیامت من او را
نه بینم و او هم مرا نه بیند بمن نرسیده ملائکه عذاب او را گرفته باتش جهنم برند ایضا
شیخ فقیه مذکور در کتاب امالی بسند معتبر از عبدالله بن سلیمان که از اصحاب
حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهما السلام است و کتب آسمانی را خوانده بود
روایت کرده است که او گفت که خوانده ام من در انجیل در وصف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

که حق تعالی اوصاف پسندیده آنحضرت را بجهة حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بیان فرموده که
پیغمبر آخر الزمان بسیار تزویج کننده زنان خواهد بود و صاحب نسل کم است منحصر است نسل او
از دختر با یمن و برکت که از برای او باشد خانه در بهشت که بنا شده در آنجا نه صخب و تعب
و بلا خاتم پیغمبران تکفل و تربیت آن دختر نماید در آخر الزمان چنانچه تکفل و تربیت
نمود زکریا مادر تو را و از برای آن دختر او خواهد بود دو پسر که هر دو شهید گشته برتبه عظمای
شهادت فائز شوند مولف کتاب طاب الله ثراه در جلاء العیون فرموده گفته که تمام این خبر یعنی
آنچه عبدالله در انجیل حضرت عیسی اوصاف حضرت پیغمبر را خوانده و شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب
امالی روایت نموده در کتاب احوال حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از این مذکور شد لی ابن
ادریس عن ابیه عن ابن عیسی عن محمد بن یحیی الخزاز عن موسی بن اسمعیل عن
ابیه عن موسی بن جعفر عن آبائه علیهم السلام قال قال علی علیه السلام ان
رسول الله صلی الله علیه و آله دخل علی ابنته فاطمة علیها السلام و اذا فی
عنقها قلادة فاعرض عنها فقطعتها و رمت بها فقال لها رسول الله صلی الله
علیه و آله انت منی یا فاطمة ثم جاء سائل فناولته القلادة ثم قال رسول
الله صلی الله علیه و آله اشتد غضب الله و غضبی علی من اهرق دمی
و آذانی فی عترتی کشف عن موسی بن جعفر علیه السلام مثله شح اهرق فعل
ماضی و مصدر آن اهراق بمعنی ریختن است و اصل اهراق اراق و اصل آن اریق بود یا را
قلب کردند بالف اراق شد همزه را بدل کردند بها هراق شد میگویند اراق الماء یریقه و
هراق الماء یهریقه سیبویه گفته است که پس ها لازم کلمه شد که گویا از حروف اصلی کلمه است
پس داخل کردند الف را بعد از این رها و اکنون شده را عوض از حذف عین الفعل بدل
هر دو را جمع کردند اهراق شد پس اهرق بر وزن افعل خواهد بود بجهة آنکه اصل اهرق ارق
عترت مرد نسل و خویشان نزدیک گویند و ابن اثیر که از علمای اهل سنت است در نهایه

صدای بلند و قال و قیل کردن بوق و مانند آن
و نموده باشد
در آنجا نه

گفته است که قرنه مردم و خویشانند که خود میتشان بیشتر باشند و عترت پیغمبر پسران عبد المطلب اند
و بعضی گفته اند که اهل بیت قریبین آنحضرت اند که اولاد آنحضرت و علی بن ابی طالب و اولاد
او باشد و بعد از آن گفته است که مشهور و معروف آنست که عترت آنحضرت اهل بیت آنحضرت اند
همچنین که حرام بود بر ایشان زکوة از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت
شده که آنحضرت روایت فرمودند از پدران بزرگوار خود از حضرت امام حسن علیه السلام که آنحضرت
فرمودند که پرسیدند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از معنی قول حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله که فرمودند که بدرستیکه من میگذارم در میان شما دو چیز عظیم القدر را کتاب الهی و
عترت من کیستند آن عترت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند آنحضرت فرمودند که
عترت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منم و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و نه امام از اولاد
حضرت امام حسین علیهم السلام که نهم ایشان مهدی و قائم آل محمد است جدا نمیشوند ایشان از کتاب
الهی و کتاب الهی نیز از ایشان جدا نمیشود تا آنکه هر دو باهم در سر حوض کوثر بر حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وارد شوند و در حدیث دیگر وارد شده است که از آنحضرت پرسیدند از عترت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله آل عبا اند که حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین علیهم السلام باشند و از ابن الاعرابی نقل شده است که عترت مرد ذریه اوست که از
پشت او بهم رسند و لهذا نامیده شدند بعترت ذریه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که از حضرت
امیر المؤمنین و حضرت فاطمه علیهما السلام متولد شده باشند و عترت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله البته اولاد
حضرت فاطمه علیها السلام است و در کتاب معانی الاخبار شیخ فقیه نیز چنین روایت شده
و در کتاب مجمع البحرین مذکور است که بعضی از علمای اعلام محققین از ابن الاعرابی نقل کرده اند
که او گفته که عترت بمعنی شهر و بیضه و اصل است و ائمه هدی علیهم السلام شهر اسلام و بیضه
اسلام و اصل اسلام اند و ۲ عترت سنگ عظیمی را گویند که ضب یعنی سوسمار سوراخ خود را
در اطراف آن درست میکند بجهت راه یافتن بمکانش که آنرا بیابد و راه را بسبب آن

پرسیدند آنحضرت فرمودند که عترت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
صح

بلغ

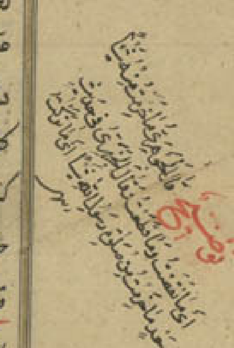
با آن گم نکنند و ائمه هدی علیهم السلام هداة اسلام اند هر که از ایشان انتظار کرد و راه حق را هرگز گم نکند
و ۳ عترت اصل درختی را گویند که بریده شده باشد از ائمه علیهم السلام حق ایشانرا بریدند و ظلمها بر
ایشان کردند و ۴ عترت پارچه مشک را گویند که بزرگ و در نافه باشد و ائمه هدی علیهم السلام
از میان بنی هاشم و بنی عبد المطلب مثل پارچه مشک بزرگ بودند در نافه عبد مناف و ۵ عترت
چشمه جاری خوش طعم گوارا را گویند و علوم ائمه هدی علیهم السلام جاری است در میان مردمان
گوارا و خوش طعم تر از جمیع اشیاست در نزد عالمان و عاقلان و ۶ عترت ذکور اولاد را گویند
و ائمه هدی علیهم السلام در مردی و مردانگی تمام خدا الخواص و العوام بودند و ۷ عترت مادر را گویند
و مادر شکر خداوند عالمیان است حضرات ائمه هدی علیهم السلام نیز شکر خداوند لم یزل و لا یزال
بودند و ۸ عترت گیاهی را گویند مثل مرزنجوش که در زمین میمین و متفرق است ائمه هدی علیهم السلام نیز
صاحبان منابه متفرقه اند و برکات ایشان رونیده است در مشرق و مغرب و ۹ عترت
گردن بندی را گویند که مجمر کرده باشند بمشک مثل عنبر چه ائمه هدی علیهم السلام گردن بند و زینت
علم و دانشمند و ۱۰ عترت مرد اولیا و دوستان او را گویند ایشانند دوستان حقیقی
و مخلصان صمیمی و بندگان واقعی خداوند عالمیان و ۱۱ عترت رهط را گویند و ائمه هدی علیهم السلام
رهط حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اند و رهط مرد قوم و قبیله اوست یعنی شیخ فقیه
ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند معتبر روایت
کرده است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که آنحضرت روایت فرمودند از پدران بزرگوار خود
علیهم السلام که ایشان فرمودند که فرمود حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که بدرستیکه حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله داخل شد روزی بر دخترش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در گردن
مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گردن بندی بود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را
از آن خوش نیامد پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دانست که آن قلاده پسند طبع
مبارک پدر بزرگوارش نیست آن قلاده را در همان لحظه برید و بدور انداخت پس حضرت

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که تو از منی ای فاطمه پس
آمد سائلی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم آن گردن بند را برداشت و بسائل داد و پس حضرت
رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله بعد از مشاهده اطوار و پسند آن گلدسته بوستان
نبوت و رسالت فرمودند که سخت شدید است غضب خداوند قهار و غضب من و کسی
که بریزد خون مرا و آزار کند مرا و عترت من ایضا شیخ ثقه زکی علی بن عیسی الاربلی رحمه الله در کتاب
کشف الغمه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم مثل این حدیث را روایت کرده است **متن ۱۳**
الحسین بن محمد عن المعلی عن الوشاء عن محمد بن الفضیل عن ابی حمزة عن ابی
جعفر علیه السلم فی قوله انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر قال یعنی فاطمة علیها السلم
شرح این آیه مبارکه در سوره مدثر است ماقبل و مابعد آیه مبارکه چنین است کلا والقمر
واللیل اذ ادبر والصبح اذا اسفر انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر لمن شاء منکم ان
یتقدم او یتاخر از قراء نافع و حمزه و حفص و یعقوب و خلف اذ بی الف و ادبر با الف که
از باب افعال باشد خوانده اند و باقی قراء اذا را با الف و دبر را بغیر الف از باب ثلاثی
مجرد خوانده اند کبر بضم کاف و فتح با بحفظ(?) جمع کبری که مونث اکبر است چنانچه جمع فعله
بر وزن فعل آمده جمع فعلی نیز بر فعل آمده و کبری بمعنی عظمی است یعنی امر عظیمی که مثل و نظیر ندارد
معنی(?) و مرجع ضمیر مونث حیران گشته اختلاف نموده اند بعضی خزنه آتش و بعضی نار
و سقر و بعضی آیات قرآنی گفته اند و همچنین اختلاف نموده اند در نصب نذیرا بعضی
گفته اند که منصوب بر حالیت است و نذیر بمعنی منذر است که اسم فاعل باشد و ذوالحال ضمیر است
که در احدی الکبر است که عاید است بسوی آنچه در انها است و آن هم کنایه از نار است
و بعضی گفته اند از قبیل تذکیر طالق است که میگویند امراة طالق یعنی صاحب طلاق است و
همچنین نذیر است یعنی صاحب انذار است و بعضی گفته اند که حال متعلق با اول سوره است
که یا ایها المدثر قم نذیرا للبشر فانذر و بعضی گفته اند که نذیرا بمعنی انذار است

یعنی

یعنی انذارا للبشر پس منصوب است بر مصدریت و غیر ذلک بنابر تاویلی که حضرت فرمودند
آیه مبارکه در نهایت فصاحت و سلاست است و موید مذهب حدیثی که از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلم روایت شده و در تفسیر مابعد این آیه مبارکه لمن شاء منکم ان یتقدم او
یتاخر آنحضرت علیه السلم تفسیر فرموده اند که هر که تقدم جوید بدوستی ما موخر شود از آتش و هر که
تاخیر جوید در دوستی ما مقدم شود در آتش **یعنی** شیخ جلیل الثقه علی بن ابراهیم بن هاشم
رحمه الله بسند مذکور روایت کرده است و تفسیر آن از حضرت امام محمد باقر علیه السلم در تفسیر قول
خدای که فرموده است انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر و ترجمه آن با ماقبلش بحسب ظاهر
است که حاشا چنین نیست که شما توهم کرده اید قسم بخداوند ماه و قسم بخداوند شب در وقتی
که بپایان برود و قسم بخداوند صبح وقتی که روشن شود که بدرستیکه آن یکی از چیزهای بسیار بزرگ
است که مثل و مانند ندارد و نذیر است از برای بشر آنحضرت فرمودند اراده کرده است حق تعالی حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم را **جا ما ۱۴** المفید عن المراغی عن الحسن بن علی الکوفی عن جعفر بن محمد بن
مروان عن ابیه عن عبد الله بن الحسن الاحمسی عن خالد بن عبد الله عن یزید بن
ابی زیاد عن عبد الله بن الحارث عن سعد بن مالک یعنی ابن ابی وقاص قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فاطمة بضعة منی من سرها
فقد سرنی و من ساءها فقد ساءنی فاطمة اعز الناس علی **ما** ابن الصلت
عن ابن عقدة عن یعقوب بن یوسف الضبی عن عبد الله بن موسی عن جعفر
الاحمری عن جمیع بن عمیر قال قالت عمتی لعایشة و انا اسمع له انت مسیرک
الی علی ما کان قالت دعنا منک انه ما کان من الرجال احب الی رسول الله
صلی الله علیه و آله من علی و لا من النساء احب الیه من فاطمة علیها السلم **ما**
بالاسناد الی عبید الله بن موسی عن زکریا عن فراس عن مسروق عن عائشة قالت
اقبلت فاطمة علیها السلم تمشی لا و الله الذی لا اله الا هو ما تخرم مشیتها من مشیة

رسول الله صلى الله عليه وآله فلما رآها قال مرحبا يا بنية مرتين قالت فاطمة
عليها السلام فقال لي ما ترضين ان تأتي يوم القيمة سيدة نساء المؤمنين او سيدة
نساء هذه الامة شیخ مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در توضیح این حدیث
گفته که جوهری گفته است که ما خرمت منه شیئا یعنی کم نکردم و نه بریدم و صاحب نهایه
که در روایت است در حدیث سعد ما خرمت من صلوة رسول الله شیئا یعنی ترک نکردم من از نماز



حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله چیزی را ابن غلام داعی معروض میدارد که بضعه یعنی قطعه است صاحب
قاموس گفته که بضعه بفتح باء بالحفظ و کسر آن بمعنی قطعه از گوشت است جاء علیه بضعة منی و
بضعة منی بفتح و کسر باء هر دو صحیح است و ابن اثیر نیز در نهایه بفتح و کسر را ذکر کرده است اما
ظاهر کلام جوهری در صحاح و غیره لغویین بضعه بفتح باء است والله اعلم یعنی شیخ جلیل القدر
سعید الحق محمد بن محمد بن النعمان علیه الرحمة والرضوان در کتاب مجالس و شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن
الحسن الطوسی علیه الرحمة در کتاب امالی بسند مخالفین روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص
که او گفت که من شنیدم از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله که آنحضرت میفرمود که فاطمه پاره است
از گوشت من هر که او را خوشحال و خوشنود کند پس تحقیق که مرا خوشحال و خوشنود نموده است
و هر که او را برنجاند و آزرده کند پس تحقیق که مرا آزرده و رنجانیده است فاطمه عزیزترین مردمان است
در نزد من ایضا شیخ الطائفه رحمه الله در کتاب امالی بسند مخالفین روایت کرده است
از جمیع بن عمیر که او گفت که گفت عمه من بعایشه و من گفتگوی ایشان را می شنیدم آیا چه چیز
باعث این شد که تو خروج کردی بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام عایشه در جواب گفت واگذار ما را
از خود و در این سؤال یعنی دست از این سؤال بردار بدرستیکه نبود از مردان محبوبتر در
نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله از علی بن ابیطالب علیه السلام و نه از زنان محبوبتر در نزد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله از فاطمه زهرا علیها السلام ایضا شیخ الطائفه در کتاب امالی مذکور
بطریق مخالفین روایت کرده است از عایشه که او گفت که آمد حضرت فاطمه علیها السلام بخدمت

حضر

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و راه میرفت حضرت فاطمه علیها السلام قسم بخداوند آنچنانی که
نیست خدائی بجز او که نبود راه رفتن حضرت فاطمه علیها السلام کمتر از رفتار حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله یعنی رفتار آنحضرت علیها السلام مثل و مانند رفتار حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بود
پس چون نظر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام افتاد دو مرتبه فرمود
که مرحبا ای دختر من یا مرحبا بدختر من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود که فرمود از برای من
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که آیا راضی نیستی که بیائی تو در روز قیامت و حال آنکه بوده باشی
سیده زنان مؤمنان یا سیده زنان این امت تردید از راوی خواهد بود ۱۵ لی الهمدانی
عن علي بن ابرهيم عن جعفر بن سلمة الاهوازي عن ابرهيم بن محمد الثقفي عن ابرهيم
بن موسى عن ابي قتادة عن عبد الرحمن بن العلاء الحضرمي عن سعيد بن المسيب
عن ابن عباس قال ان رسول الله صلى الله عليه واله كان جالسا ذات يوم و
عنده علي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام فقال اللهم انك تعلم ان
هؤلاء اهل بيتي واكرم الناس علي فاحبب من احبهم وابغض من ابغضهم ووال
من والاهم وعاد من عاداهم واعن من اعانهم واجعلهم مطهرين من كل رجس
معصومين من كل ذنب وايدهم بروح القدس منك ثم قال يا علي انت امام امتي
وخليفتي عليها بعدي وانت قائد المؤمنين الى الجنة وكاني انظر الى ابنتي فاطمة
قد اقبلت يوم القيمة على نجيب من نور عن يمينها سبعون الف ملك وعن
يسارها سبعون الف ملك وبين يديها سبعون الف ملك ومن خلفها سبعون
الف ملك تقود مؤمنات امتي الى الجنة فايما امراة صلت في اليوم والليلة
خمس صلوات وصامت شهر رمضان وحجت بيت الله الحرام وزكت مالها
واطاعت زوجها ووالت عليا بعدي دخلت الجنة بشفاعة ابنتي فاطمة
وانها لسيدة نساء العالمين فقيل يا رسول الله اهي سيدة نساء عالمها فقا

صلی الله علیه و آله ذلک لمریم بنت عمران فاما ابنتی فاطمة فهی سیدة نساء
العالمین من الاولین و الآخرین و انها لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف
ملک من الملائکة المقربین و ینادونها بما نادت به الملائکة مریم فیقولون یا
فاطمة ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین ثم التفت
الی علی علیه السلام فقال یا علی ان فاطمة بضعة منی و هی نور عینی و ثمرة فؤادی
یسوؤنی ما ساءها و یسرنی ما سرها و انها اول من یلحقنی من اهل بیتی فاحسن
الیها بعدی و اما الحسن و الحسین فهما ابنای و ریحانتای و هما سیدا شباب
اهل الجنة فلیکرما علیک کسمعک و بصرک ثم رفع صلی الله علیه و آله یدیه
الی السماء فقال اللهم انی اشهدک انی محب لمن احبهم و مبغض لمن ابغضهم و
سلم لمن سالمهم و حرب لمن حاربهم و عدو لمن عاداهم و ولی لمن والاهم

تحقیق معانی روح القدس

شرح روح القدس که در حدیث واقع شده است محتمل است که مراد حضرت جبرئیل علیه السلام
باشد چنانچه حق تعالی تایید حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام را باو اخبار فرموده در سوره مبارکه
البقره و لقد آتینا موسی الکتاب و قفینا من بعده بالرسل و آتینا عیسی بن مریم
البینات و ایدناه بروح القدس ایضا در سوره مبارکه البقره فرموده تلک الرسل
فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی بن
مریم البینات و ایدناه بروح القدس و در سوره مبارکه مائده فرموده است اذ
قال الله یا عیسی ابن مریم اذکر نعمتی علیک و علی والدتک اذ ایدتک بروح
القدس تکلم الناس فی المهد و کهلا و در نزول قرآن مجید بحضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله در سوره مبارکه نحل اخبار فرموده قل نزله روح القدس من ربک بالحق
لیثبت الذین آمنوا و هدی و بشری للمسلمین شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان
گفته که ابن کثیر قدس را بسکون دال در جمیع قرآن قرائت نموده و باقی قرا بضم قاف و دال قرائت

نموده اند و ایدناه بروح القدس یعنی تقویت کردیم و یاری فرمودیم ما عیسی بن مریم علیه السلام را
بحضرت جبرئیل علیه السلام و بچند وجه که در وجه تسمیه حضرت جبرئیل علیه السلام بروح القدس ذکر کرده اند
آنست که چون حضرت جبرئیل علیه السلام امین وحی خداوند عالمیان و فرود آورنده آیات و
احکام و شرایع است پس زنده میشود بسبب آنچه او می آورد ادیان چنانچه زنده میشود بسبب
ارواح ابدان لهذا نامیده شده است بروح و قدس بضم قاف و ضم دال و سکون آن بمعنی طهر و تقدیس
بمعنی تطهیر است و بعضی گفته اند که مراد از قدس خداوند عالمیان است و گفته اند که

و بعضی گفته اند که قدس بمعنی برکت است

قدوس که از اسماء الله است و قدس هر دو بیک معنی است بنا بر این روح القدس یعنی روح الله
و نسبت بحق تعالی از راه اختصاص بسبب زیادتی شرافت است مثل بیت الله و غیره و شیخ
طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مذکور گفته که وجه تخصیص حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از میان پیغمبران بتایید او
باوجود آنکه هر پیغمبری مؤید است بحضرت جبرئیل علیه السلام آنست که چون حضرت جبرئیل علیه السلام
با حضرت عیسی علیه السلام از صغر سن تا کبر آن بود و میگردید با او بهر جا که او میگردید و چون جماعت
یهود قصد قتل حضرت عیسی علیه السلام نمودند حضرت جبرئیل علیه السلام از او جدا نشد تا آنکه با او باسمان
بلند شد و حضرت جبرئیل علیه السلام متمثل شد بامر خداوند عالمیان بجهت مریم علیها السلام در وقت
آبستن شدن او و روح را بامر الهی جبرئیل علیه السلام باو دمید و او را بشارت داد بولادت
عیسی علیه السلام و در تفسیر علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده است در تفسیر آیه مبارکه سوره
نحل قل نزله روح القدس من ربک بالحق آنحضرت فرموده اند که او حضرت جبرئیل علیه السلام است
و قدس بمعنی طاهر است و در حدیث ابی الجارود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده
در تفسیر قول حق تعالی روح القدس آنحضرت فرموده اند که آن حضرت جبرئیل علیه السلام است و قدس بمعنی طاهر است
لیثبت الذین آمنوا ایشان آل محمد صلی الله علیه و آله اند و هدی و بشارت از برای
مسلمانان است و در تفسیر قمی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که آنحضرت
فرموده اند که حق تعالی روح القدس را آفرید و بجناب احدیت نزدیکتر از او مخلوقی نیافریده

وحال آنکه کرا تبیر از او آفریده است پس چون اراده کند حق تعالی امری را اولا باو القا میفرماید
واو بایمانها وستارهٔ القا واخبار میکند ومحتمل است که مراد از روح القدس روحی باشد
از ارواح خمسه که انبیا واوصیا بآن مؤید ومتحمل نبوت وخلافت میشوند وبسبب
آن علوم اولین وآخرین را میدانند ومی بینند ما تحت عرش را تا مرکز خاک چنانچه در احادیث
مستفیضه وارد شده که در انبیا واوصیا که سابقین وخواص درگاه احدیت اند
پنج روح است روح القدس وروح ایمان وروح قوت وروح شهوت وروح حیوة و
بسبب روح القدس متحمل نبوت وخلافت میشوند وجمیع چیزها را نخوانده ونشنیده وندیده میدانند
ومیشناسند ومی بینند وبروح ایمان بعبادات وطاعات مصروف میشوند وبه قیام واز
محرمات اجتناب مینمایند وبروح قوت جنگ وجهاد در راه حق تعالی مینمایند وبروح شهوت
خواهش اطعمه واشربه ومقاربت زنان میکنند وبروح حیوة زندگی وتردد وآمد ورفت در
زمین بعمل می آورند ودر مؤمنان حق تعالی چهار روح قرار داده است روح ایمان وروح
قوت وروح شهوت وروح حیوة لهذا در احادیث واقع شده که از زانی در وقت زنا
روح ایمان مفارقت مینماید وکسی که افطار کند یک روز از ماه رمضان را روح ایمان
از او بیرون میرود و واقع شده که بعد از توبه عود مینماید وقول حق تعالی که در سورهٔ مبارکهٔ
مجادله فرموده لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي
قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ بنا بر احادیث ایدهم بروح منه مراد روح ایمان است که مؤمنان را
بآن مؤید فرموده ودر غیر مؤمنان سه روح است روح قوت وروح شهوت وروح حیوة
واین سه روح در حیوانات نیز بعینها موجود است لهذا حق تعالی تشبیه فرموده است کافر را

چون

چون روح ایمان را ندارند بحیوانات چنانچه در سوره مبارکه فرقان فرموده إِنْ هُمْ إِلَّا
كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ودر سورهٔ مبارکهٔ اعراف فرموده أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ
بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ واین چهار روح بعضی از بعضی جمع میشود وزیاده
ونقصان میباید ومتغیر میگردد مثل ایام جوانی وپیری که قوت عبادات وطاعات وقوت
دفع اعدا وتحصیل معاش وقوت خواهش زنان وقوت تردد وآمد ورفت بامر دمان در این
دو وقت تفاوت تمام مینماید اما روح القدس متغیر نمیشود وفریفته بدنیا نمیگردد وبلهو ولعب
آن بازی نمیخورد لهذا عصمت وطهارت مخصوص صاحبان روح القدس است وممکنست که مراد
از تایید بروح القدس روحی باشد که با حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله بود وبعد از آنحضرت
با حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بوده وهست ودر شب قدر اخبار مینماید
بامام زمان علیه السلم کل امور سالیانه را چنانچه در احادیث معتبره واقع شده از آنجمله حدیثی است
که روایت کرده است ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی رحمه الله از حضرت امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم در تفسیر قول خداوند عالمیان که فرموده است يَسْأَلُونَكَ
عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي آنحضرت فرمودند که روح مخلوقیست عظیمتر از حضرت
جبرئیل ومیکائیل علیهما السلم واو نبود با هیچیک از گذشتگان غیر از حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه وآله واو با ائمه معصومین علیهم السلم میباشد ونگهداری ایشان میکند ونیست اینکه هر چیز
که طلب کرده شود یافته شود وممکن است که مراد ازین عبارت آن باشد که استنباط امور
از او در شبهای قدر ومانند آن در اوقات متبرکه میشود ونه در جمیع اوقات ویا اینکه
امامت باختیار رعیت وخواهش ایشان نیست که چنین کرامات را ادراک توانند نمود
ودر حدیث دیگر روایت نموده که روح مخلوقیست عظیمتر از حضرت جبرئیل ومیکائیل علیهما السلم
بود وبعد از آنحضرت با حضرات ائمه معصومین علیهم السلام است ودر حدیث دیگر روایت
نموده که روح غیر ملائکه است ودر حدیث دیگر از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق

او با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وبعد از آنحضرت
خبر میداد وآنحضرت را
نگهداری مینمود
مع

علیهم السلم در تفسیر قول خداوند عالمیان که فرموده وَیَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ
رَبِّی روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که آن مخلوقیست اعظم از حضرت جبرئیل و میکائیل
علیهما السلم و او بود با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و او میباشد با حضرات ائمه معصومین علیهم السلم
و او از ملکوتست یعنی ناشی از غایت پادشاهی و کمال قدرت الهیست اشاره است
بآنکه از کمال عظمت از قدرت مخلوقین بیرون است شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان
در سوره مبارکه نبا بیان نموده که قولی آنست که روح مخلوقیست از مخلوقین حق تعالی بصورت
بنی آدم از نوع انسان و از نوع ملائکه نیست در روز قیامت اینها صفی و ملائکه صفی خواهند
ایستاد و قول دیگر آنست که بدرستیکه روح ملکیست از ملائکه که حق سبحانه و تعالی بزرگتر
از او خلقی مخلوق نکرده در روز قیامت او تنها یک صف و جمیع ملائکه یک صف باشند پس او
بسبب عظمت خلقت مثل صف جمیع ملائکه باشد و در سوره بنی اسرائیل گفته که بسند صحیحی که از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت شده روح ملکیست از ملائکه که هفتاد هزار رو دارد
و در هر روئی هفتاد هزار زبان دارد که بجمیع این زبانها به تسبیح خداوند عالمیان اشتغال
دارد و در کتاب مجمع البحرین نقل شده است که بنا بر آنچه ذکر کرده اند بعضی مفسرین روح ملک
عظیمیست از ملائکه خداوند عالمیان از برای اوست هزار روی و در هر روئی هزار زبان
دارد و تسبیح حق تعالی مینماید بهفتاد هزار زبان که هر زبان بلغتی باشد هر گاه بشنوند
اهل زمین صدای تسبیح او را البته بیرون میرود جانهای ایشان از بیم و خوف صدای او
و هر گاه مسلط کند حق تعالی او را بر آسمانها و زمینها فرو میبرد جمیع آسمانها و زمینها را از یک
لب خود که بلب دیگر نمیرسد و هر گاه بذکر حق تعالی اشتغال نماید در وقت ذکر بیرون
می آید از دهن او پارچه های نور مثل کوههای عظیم جای پای او هفتاد هزار ساله راهست
و از برای اوست هزار بال در روز قیامت او جدا خواهد ایستاد و جمیع ملائکه علیحده
خواهند ایستاد و اینست قول حق تعالی که فرموده است یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِکَةُ صَفًّا

لَا یَتَکَلَّمُونَ هرسه معنی در این حدیث محتمل و مناسبت والله عالم یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن
علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند معتبر روایت کرده است
از ابن عباس که او گفت که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود روزی
و در نزد آنحضرت بود حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین علیهم السلم پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که ای خداوند من بدرستی
که تو میدانی که بتحقیق اینها اهل بیت من اند و گرامیترین مردمانند در نزد من پس خداوندا تو
دوست دار هر که اینها را دوست دارد و دشمن دار هر که اینها را دشمن دارد و دوستی کن
با هر که با اینها دوستی کند و دشمنی کن با هر که با اینها دشمنی کند و یاری کن با هر که با اینها
یاری کند و بگردان ایشانرا پاک و پاکیزه از هر شک و شبهه و پلیدی و بگردان ایشانرا
معصوم از هر نقص و گناه و تقویت کن ایشانرا بروح القدس از جانب خود پس آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم که یا علی تو پیشوا و امام امت منی
و خلیفه و جانشین منی بر امت من بعد از من تو ئی کشاننده مؤمنان بسوی بهشت عنبر
سرشت و گویا که می بینم و نظر میکنم من بسوی دخترم حضرت فاطمه علیها السلم که می آید بصحرای
محشر در روز قیامت سوار شده باشد بر شتری از نور در جانب راست او هفتاد هزار
ملک باشند و در جانب چپ او نیز هفتاد هزار ملک باشند و در پیش روی او هفتاد هزار
ملک باشند و در عقب سر او هفتاد هزار ملک باشند آنحضرت پیشاپیش زنان مؤمنه امت
من همه در عقب آنحضرت میکشند ایشانرا بسوی بهشت عنبر سرشت پس هر زنی که در
شبانه روزی نماز پنجگانه را بجای آورد و روزه ماه مبارک رمضان را بگیرد و حج بیت الله
الحرام را بعمل آورد و زکات مال خود را عطا نموده باشد و اطاعت شوهر کرده باشد و
اقرار بامامت علی بن ابیطالب علیه السلم بعد از من نماید و دوستدار آنحضرت باشد داخل
بهشت عنبر سرشت میشود و شفاعت دختر من حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و بدرستیکه فاطمه



دختر من سیده و بزرگ زنان عالمیان است عرض کردند یا رسول الله آیا او سیده
و بهترین زنان عالم خودش است آنحضرت فرمودند که آنکه سیده زنان عالم خودش است
مریم بنت عمران علیهما السلام است امّا دختر من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بهترین و بزرگ زنان
عالمیان است از زنان اولین و آخرین یعنی سیده و بهترین زنان گذشته و آینده است
و بدرستیکه او هر وقت که در محراب عبادت حق سبحانه می ایستد سلام آنحضرت می آیند
هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین درگاه احدیت و بآنحضرت سلام میدهند و ندا میکنند او را
بآنچه ندا میکردند ملائکه مریم بنت عمران را پس میگویند یا فاطمةُ اِنَّ اللهَ اصْطَفٰكِ وَطَهَّرَكِ
وَاصْطَفٰكِ عَلٰى نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ یعنی ای فاطمه بدرستیکه خداوند عالمیان برگزید تو را
و پاک و پاکیزه گردانید و اختیار کرد تو را به برگزیدن بر زنان جمیع عالمیان پس آنحضرت متوجه
بجانب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شد و فرمود که یا علی بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام پاره ایست از گوشت و جان من و او نور چشم منست و او میوه دل منست
آزرده میکند مرا آنچه او را آزرده میکند و خوشنود میگرداند مرا آنچه او را خوشنود
میگرداند و بدرستیکه حضرت فاطمه اول کسی است که از اهل بیت من بمن ملحق شود بعد از من پس نیکوئی
کن بسوی او بعد از من و امّا حسن و حسین علیهما السلام پس ایشان هر دو پسران منند و ایشان
هر دو سید جوانان اهل بهشت عنبر سرشت اند پس باید ایشان را عزیز و گرامی داری مثل گوشت
و چشمت معزز و مکرم باشند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بجانب
آسمان بلند کرده گفت ای پروردگار من گواه میگیرم من ترا باینکه من دوست میدارم هر که
ایشان را دوست دارد و دشمن میدارم هر که ایشان را دشمن دارد و صلحم با هر که با ایشان
صلح و آشتی نماید و جنگم با هر که با ایشان جنگ نماید و دشمنی میکنم با هر که با ایشان دشمنی
کند و دوستی میکنم با هر که با ایشان دوستی کند ع اَبِيْ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيْسٰى عَنْ
عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ اَبِيْ جَمِيْلَةَ عَنْ اَبِيْ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ بَنَاتِ الْاَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللهِ

و دو گل بوستان منند صح

ذکر احوال سارة زوجه حضرت ابراهیم علیه السلام

عَلَيْهِمْ لَا يَطْمِثْنَ اِنَّمَا الطَّمْثُ عُقُوْبَةٌ وَاَوَّلُ مَنْ طَمِثَتْ سَارَةُ ش سارة همشیره حضرت
لوط علیه السلام بود و دختر خاله حضرت ابراهیم علیه السلام بود چنانچه در حدیثی که شیخ ابن بابویه رحمه الله در کتاب
علل الشرایع از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده و در غیر آن نیز واقع شده اما ظاهر
این حدیث مذکور در متن مشعر است براینکه بوده باشد ساره دختر پیغمبر و احدی از راه حق نموده
و حدیثی که در روضه کافی روایت شده آخوند ملا محمد محسن کاشی علیه الرحمه از آن بنحوی توجیه
نموده که ساره نواده نبی بوده باشد و حمل حدیث مذکور بنحوی که دختر نبی بودن نفی
شود ممکن و اقرب از توجیهیست که آخوند مرحوم مذکور نموده و بنابر حمل ادعای جمع قول
اکثر مفسرین و مورخین که حضرت لوط برادرزاده حضرت ابراهیم علیه السلام بود با اینکه برادر
ساره و خاله زاده حضرت ابراهیم نیز بوده و ساره خاله زاده حضرت ابراهیم علیه السلام باشد
ممکن بلکه عبارت حدیث نیز مشعر بآن میشود و آن باثبات واوی است بعد از لوط که
در بعض نسخ نیز هست چون نقل آن حدیث در این مقام بچندین جهت مناسب و ضرورت
لهذا مجمل ترجمه حدیث روضه کافی بنابر فهمیده این علام داخلی مذکور میشود روایت شده از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه محل ولادت
حضرت ابراهیم علیه السلام کوثی ربا که از محال کوفه است بوده و پدر حضرت ابراهیم از اهل آن بوده
و مادر حضرت ابراهیم و مادر حضرت لوط و ساره و ورقه خواهر هم بودند و ساره و ورقه دختران
لاحج اند و لاحج پیغمبر هم دهنده بود و پیغمبر مرسل نبود و بدرستیکه حضرت ابراهیم علیه السلام تزویج
نمود ساره دختر لاحج را و او دختر خاله حضرت ابراهیم علیه السلام بود و ساره صاحب گله بسیار
و اراضی وسیع و احوال نیک بود و آنچه داشت بآنحضرت ابراهیم علیه السلام داد و حضرت ابراهیم علیه السلام
به نگهداری و اصلاح آنها قیام نمود و گوسفند و زراعت و احوال حضرت ابراهیم علیه السلام بمرتبه
رسید که در آنجا کسی باحوال و سامان او نبود پس چون حضرت ابراهیم علیه السلام بتهای
نمرود و نمرودیان را شکست ایشان او را گرفتند و هیمه جمع نموده افروختند و او را بمنجنیق

گذاشته بآتش انداختند بعد از خاموش شدن آتش دیدند که حضرت ابراهیم علیه السلم صحیح و سالم
مانده است چون این خبر بنمرود رسید امر کرد که گوسفندان و جمیع اموال و آنچه بود او را
از مملکت او بیرون کنند پس حضرت ابراهیم علیه السلم حجت گرفت بر نمرود و بیان در این وقت و
گفت که هرگاه شما گوسفندان و مال مرا که در مملکت شما بهم رسانیده ام میگیرید پس آنچه
از عمر من صرف در این مملکت شده بمن دهید و محاکمه ایشان بقاضی نمرود رسید قاضی
نمرود حکم کرد بر ابراهیم که آنچه در مملکت ایشان بهم رسانیده است با ایشان تسلیم نماید و بر
نمرودیان نیز حکم کرد که برگردانند بحضرت ابراهیم علیه السلم آنچه از عمر او در مملکت ایشان گذشته است
چون این خبر بنمرود رسید امر کرد که دست از گوسفندان و مال او بردارید و او را از مملکت
من بیرون کنید که اگر او در مملکت شما بماند دین شما را فاسد میکند و بخداهای شما ضرر میرساند
پس حضرت ابراهیم را با حضرت لوط از ولایت خود بیرون کردند بسوی ولایت شام
حضرت ابراهیم علیه السلم با لوط و ساره روانه شد و گفت انی ذاهب الی ربی سیهدین
حضرت ابراهیم اراده بیت المقدس نمود گوسفندان و مالش را برداشته و ساره را در میان
صندوقی گذاشته از نهایت غیرتی که داشت بر ساره قفل و بند آن صندوق را محکم نموده
آمد تا آنکه از مملکت نمرود بیرون آمده داخل مملکت پادشاهی که از قبط و نام او عراره بود
شد پس گذشت عاشر آن پادشاه عاشر آمد که از ابراهیم عشور را بازیافت نماید چون عاشر
بصندوق رسید با براهیم گفت که بگشا این صندوق را تا آنکه عشور کنم آنچه در آنست حضرت
ابراهیم علیه السلم گفت که آنرا هر چه خواهی تخمین کن از طلا و نقره و عشر آن بگیر و آنرا وا مکن عاشر
راضی نشد و جبر کرد بر حضرت ابراهیم علیه السلم بر گشودن آن پس چون گشود و ساره را با آن
حسن و جمال مشاهده نمود بحضرت ابراهیم علیه السلم گفت که این چه چیز تو است حضرت ابراهیم
علیه السلم گفت که این زن من و دختر خاله منست عاشر گفت که پس چرا او را درین صندوق
پنهان کرده بودی حضرت ابراهیم علیه السلم گفت که از نهایت غیرتم او را که کسی او را نبیند

چنین کرده ام

چنین کرده ام عاشر گفت که من نمیگذارم که تو از اینجا حرکت کنی تا حال او را و ترا بعرض
پادشاه برسانم پس عاشر رسولی بنزد پادشاه فرستاد و کیفیت حال را عرض نمود و پادشاه
جمعی را فرستاد که آن صندوق را بنزد او برند پس چون ایشان آمدند که آن صندوق را
با ساره ببرند حضرت ابراهیم علیه السلم گفت که من از این صندوق تا جان دارم جدا نمیشوم
ایشان به پادشاه جدا نشدن حضرت ابراهیم را عرض کردند پادشاه فرمود که حضرت ابراهیم را
نیز با صندوق بیاورند پس ایشان حضرت ابراهیم و صندوق و جمیع آنچه با حضرت ابراهیم علیه السلم
بود برداشته بنزد پادشاه بردند و چون بنزد پادشاه رسیدند پادشاه بحضرت ابراهیم علیه السلم
گفت که صندوق را بگشا حضرت ابراهیم علیه السلم گفت ای پادشاه در صندوق زوجه من و دختر
خاله منست و آنچه من دارم بگیر از من و آنرا مگشا پس جبر کرد پادشاه بر حضرت ابراهیم علیه السلم و
صندوق را گشود پس چون ساره را با آن حسن و جمال مشاهده نمود ضبط خود نتوانست نمود دست
بسوی ساره دراز کرد حضرت ابراهیم علیه السلم از راه غیرت روی مبارک گردانیده بدرگاه
رب العزه عرض نمود که خداوندا حبس کن دست او را از حرمت من و از دختر خاله من پس
دست پادشاه خشک شد دستش بساره نرسید و بخود نیز بر نگردید پس گفت پادشاه بحضرت
ابراهیم علیه السلم که بدرستیکه خدای تو دست مرا خشک کرد حضرت ابراهیم علیه السلم گفت که بلی بدرستی
که خداوند من بسیار با غیرت است و ناخوش دارد حرام را و او مانع شد ترا از آن اراده حرام پادشاه
بحضرت ابراهیم علیه السلم گفت که دعا کن از خداوند تا آنکه دست مرا درست کند هرگاه دعای
تو مستجاب شود من دیگر متعرض حرمت تو نمیشوم پس حضرت ابراهیم علیه السلم دعا کرد دست او
درست شد و پادشاه نظر کرد بسوی ساره از کثرت حسن و جمال ساره باز بی تاب گشته دست
بسوی ساره ناپاک دراز کرد حضرت ابراهیم علیه السلم از راه غیرت رو از ایشان گردانیده از درگاه
الهی طلب نمود که خداوندا حبس کن دست او را از ساره پس دست او باز خشک شد و بساره
نرسید پادشاه بحضرت ابراهیم علیه السلم گفت که بدرستیکه خداوند تو صاحب غیرت بسیار و تو نیز

مرد لب بیا بغیرت بوده دعا کن از خداوند که دست مرا بمن برگرداند هرگاه دعای تو
مستجاب شود من دیگر عود بر آن عمل که دست درازی بساره باشد نخواهم کرد حضرت ابراهیم
علیه السلم گفت باین شرط دعا میکنیم که اگر تو باز عود بآن عمل نمایی دیگر از من طلب دعا کردن ننمایی
پادشاه گفت که چنین باشد پس حضرت ابراهیم علیه السلم دعا کرد و گفت که خداوندا اگر میدانی که
او راست میگوید دست او را درست کن پس حق تعالی بدعای حضرت ابراهیم علیه السلم دست
پادشاه را درست فرمود چون پادشاه غیرت حضرت ابراهیم و استجابت دعوات او را ملاحظه
نمود تعظیم و تکریم حضرت ابراهیم علیه السلم نمود و گفت که من متعرض حرمت تو و مال تو نمیشوم بهر جا
که خواهی برو اما مرا التماسی بتو و حاجتی هست حضرت ابراهیم علیه السلم گفت که حاجت تو چیست پادشاه
گفت که دوست میدارم اینکه رخصت بدهی مرا که ببخشم بساره کنیزی قبطی که در نزد من است
و در نهایت جمال و عقل بوده باشد خدمتکار ساره پس حضرت ابراهیم علیه السلم او را رخصت
داد و او کنیز را طلب نموده بساره بخشید و این کنیز هاجر مادر حضرت اسمعیل ذبیح الله است
پس حضرت ابراهیم علیه السلم با جمیع اموال و اسباب خود روانه شد و پادشاه نیز بمتابعت او آمده
از راه تعظیم و هیبتی که از حضرت ابراهیم علیه السلم در دل او افتاده بود از عقب حضرت ابراهیم علیه السلم
راه میرفت پس خداوند عالمیان بحضرت ابراهیم علیه السلم وحی فرمود که بایست و راه مرو در پیش
پادشاه و او از عقب تو راه رود و بگو که او را تقدم دارد و تو از عقب او برو و تعظیم و تکریم او کن
بدرستیکه او پادشاه مسلط است و ناچار است از اجرای امر پادشاه در زمین نیکوکار باشد
یا بدکار پس حضرت ابراهیم علیه السلم ایستاد و بپادشاه گفت که پیش برو بدرستیکه خداوند من
وحی فرموده بمن در این ساعت که تعظیم و تکریم تو نمایم و ترا مقدم دارم و من از عقب تو راه روم
برای اجلال و بزرگی تو پادشاه گفت که خداوند تو بتو چنین وحی فرمود حضرت ابراهیم علیه السلم گفت
که بلی پادشاه گفت که شهادت میدهم باینکه خداوند تو صاحب رفق و مدارا و حلیم و کریم است
و بدرستیکه رغبت گردانیدی تو مرا بدین خود پس پادشاه با حضرت ابراهیم علیه السلم وداع نمود

و برگشت

و برگشت و حضرت ابراهیم علیه السلم روانه شد تا آنکه رسید باعلای شامات حضرت ابراهیم علیه السلم
در آنجا فرود آمد و حضرت لوط علیه السلم را در ادنای شامات گذاشت چون فرزند بهم رسانیدن
حضرت ابراهیم علیه السلم از ساره دیر شد حضرت ابراهیم علیه السلم بساره گفت هرگاه خواهی بفروش بمن
هاجر را شاید که حق تعالی روزی کند ما را از او فرزندی که بوده باشد از برای ما جانشین پس
خرید حضرت ابراهیم علیه السلم هاجر را از ساره و مقاربت کرد با او پس حضرت اسمعیل علیه السلم از او
متولد شد و در حدیثی که شیخ علی بن ابراهیم علیه الرحمه در تفسیرش روایت نموده مذکور است
که بدعای حضرت ساره دست دراز که یکی از عمال نمرود بود خشک گشته و بسینه اش چسبید
و بدعای او باز صحیح شد و او هاجر را بساره بخشید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت
شده که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه ساره از اولاد پیغمبران بود و حضرت ابراهیم علیه السلم او را
خواسته بود بشرط آنکه مخالفت او نکند و هر چه او تکلیف کند که مخالف حق نباشد حضرت ابراهیم
علیه السلم قبول کند این غلام داعی معروض میدارد که در خوبی ساره و کمال ایمان و بزرگی قدر
و شرف و جمال و کمال او شکی نیست از بزرگان و بهترین زنان گذشته است هرگز بد و
ناشایستی از او صادر نگشته که مستوجب عقوبت واقعی باشد اما چون فرزندی از او بجهة
حضرت ابراهیم علیه السلم بهم نرسیده و از هاجر که کنیز او بود حضرت اسمعیل علیه السلم متولد شد ساره
از عدم فوز باین سعادت مغموم و محزون گشته رشکی از او نسبت بهاجر از احادیث معلوم
میشود و عقوبتی که در این حدیث و غیر آن مذکور شده عقوبت رشک و سرزنش غیر محترم بهاجر
و اسمعیل است از قبیل ترک اولی النسبة بانبیاء علیهم السلم مثل آنچه در حدیث معتبر روایت شده است
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که انبیاء علیهم السلم را
غلاف بناف ایشان می افتاد چون حضرت اسمعیل علیه السلم متولد شد غلاف او با نافش در
روز هفتم افتاد و بعد از آن روزی ساره سرزنش کرد هاجر را بآنچه کنیز را سرزنش میکنند هاجر
گریان شد چون حضرت اسمعیل دید که مادرش میگرید او نیز گریان شد پس حضرت ابراهیم علیه السلم داخل شد

وازحضرت اسمعیل سبب گریستن او پرسید حضرت اسمعیل گفت که ساره مادرم را بحضور من سرزنش کرد واو
گریست ومن نیز بسبب گریه او گریان شدم پس حضرت ابراهیم علیه السلام بمحراب عبادت خود
رفت واز حق تعالی سؤال کرد که اسمعیل را ازهاجر دور گرداند ودعای او مستجاب شد چون
ازساره حضرت اسحق متولد شد در روز هفتم نافش افتاد وغلافش نیفتاد وساره از مشاهده
اینحال بجزع آمد وچون حضرت ابراهیم علیه السلام داخل شد گفت ای ابراهیم این چه امریست که در آل ابراهیم
وآل پیغمبران حادث شده اینکه پسرت اسحق را نافش افتاده وغلافش نیفتاده حضرت ابراهیم
علیه السلام بمحراب عبادت خود رفته با پروردگار خود مناجات کرده ازاین نوا شکایت نمود
حق تعالی باو وحی کرد که ای ابراهیم این بسبب آن سرزنشست که ساره هاجررا کرد ولیکن من قسم
خوردم که این غلاف را ازاحدی از فرزندان پیغمبران بعد از آن سرزنش که ساره هاجررا نمود
نیندازم پس ختنه کن اسحق را باهن وگرمی آهن را باو بچشان پس ابراهیم اسحق را باهن ختنه
کرد وبعد ازآن سنت جاری شد که هر کس اولاد خودرا باهن ختنه کند ودر احادیث
واقع شده که حضرت اسمعیل سیزده سال بزرگتر از حضرت اسحق علیه السلام بود وبشارت حضرت ابراهیم باسمعیل و
بشارت حضرت ابراهیم باسحق بفاصله سیزده سال شد ودر بشارت اسحق که در قرآن مجید واقع شده که و
امرأته قائمة فضحکت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده‌اند که مراد از ضحک در اینجا خندیدن
نیست بلکه حیض است یعنی زنش ایستاده بود وچون این بشارت را شنید حایض شد واز عمر
او نود سال گذشته بود واز عمر حضرت ابراهیم علیه السلام صد وبیست سال گذشته بود وممکنست
که این اول حیض ساره باشد که بعد از سرزنش بعقوبت واقع شده باشد والله تعالی اعلم
یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب
علل الشرایع بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده
که در سنتیکه دختران پیغمبران علیهم السلام حایض نمیشوند وتحقیق که حیض عقوبتست واول
کسی که از دختران انبیاء وزنان نیک حایض شد ساره زوجه ابراهیم خلیل الله علیه السلام بوده

حمویه عن ابی الحسین عن ابی خلیفة عن العباس بن الفضل عن عثمان بن عمر عن اسرائیل
عن میسرة بن حبیب عن المنهال بن عمرو عن عائشة بنت طلحة عن عائشة قالت
ما رأیت من الناس احدا اشبه کلاما وحدیثا برسول الله صلی الله علیه وآله من
فاطمة کانت اذا دخلت علیه رحب بها وقبل یدیها واجلسها فی مجلسه فاذا دخل
علیها قامت الیه فرحبت به وقبلت یدیه ودخلت علیه فی مرضه فسارها فبکت
ثم سارها فضحکت فقلت کنت ارى لهذه فضلا على النساء فاذا هی امرأة من النساء
بینما هی تبکی اذ ضحکت فسألتها فقالت انی اذا لبذرة فلما توفی رسول الله صلی الله علیه
وآله سألتها فقالت انه اخبرنی انه یموت فبکیت ثم اخبرنی انک اول اهلی لحوقا بی
فضحکت شرح مولف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که
صاحب نهایه ذکر کرده است که در حدیث حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در وقت وفات حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وارد شده که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرموده‌اند برای عائشه که انی اذا
لبذرة یعنی بذر کسی است که افشای سر کند واظهار نماید آنچه را که میشنود واینکلام داعی معروض
میدارد که بذر بفتح با وکسر ذال معجمه افشا کننده سر واظهار کننده آنچه را که شنیده باشد
ومعلوم میشود که رجل بذر وجاریة بذرة میگویند چنانچه لفظ حدیثست وبذر بسکون ذال معجمه
آنچیزیست که جدا کنند بجهت زراعت از حبوبات وبعضی از لغویین ذکر کرده‌اند که تخم جو
وگندم وکل حبوبات را بذر بذال معجمه گویند وتخم گل وریاحین وسبزیها را بزر بزای معجمه گویند
وبذور وبذیر سخن چین وهرزه گو را گویند ونسل وولد را نیز بذر بفتح با وسکون ذال میگویند
یعنی شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی علیه الرحمه در کتاب امالی بسند
مخالفین روایت کرده است از عائشه که او گفت که من ندیدم از مردمان کسی را که شبیه‌تر
باشد در گفتار وسخن بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
ودستور سلوک حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آن بود که

بیان [illegible]

هرگاه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بحجره منوره حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله می آمد آنحضرت
او مرحبا بک ابنتی و سهلک و یا مرحبا بک ابنتی و سهلک میفرمود و دستهای حضرت فاطمه زهرا را
می بوسید و او را در جای شریف خود می نشانید پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بحجره منوره
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تشریف تشریف ارزانی میفرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
باستقبال پدر بزرگوار بر میخواست و بآنحضرت رحبک ابنه و سهلک میگفت و دستهای
مبارک آنحضرت را می بوسید در بیماری حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
بر آنحضرت داخل شد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله با او سر گوشی فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
گریان شد پس باز حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله با آن جگر گوشه خود سر گوشی دیگر فرمود حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام خندان شد عایشه ملعونه میگوید که من در پیش خود گفتم که من گمان میکردم
از برای او که فضیلت بر زنان دارد پس معلوم شد که او زنی بوده است از زنان دیگر
آنچه میکرد ناگاه میخندد پس سؤال کردم از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از سر گوشی حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله و گریه و خنده او پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها فرمودند که
بدرستیکه من افشا کننده نیستم که بر سبیل انکار باشد و یا هرگاه تو خبر دهم افشا کننده
سر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله خواهم بود پس چون حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله از
دار فانی بدار باقی رحلت فرمودند پرسیدم از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سر گوشی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله و گریه و خنده او را آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله خبر داده بمن که بدرستیکه آنحضرت از دار دنیا رحلت خواهند فرمود پس من
گریان شدم بعد از آن خبر داد که بدرستیکه من اول کسی خواهم بود از اهل آنحضرت که ملحق
شوم بآنحضرت پس من باین مژده خندان شدم فس ۱۸ انّ الذین یؤذون الله و
رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعدّ لهم عذابا مهینا قال نزلت فیمن
غصب امیر المؤمنین علیه السلام حقه واخذ حق فاطمة وقد قال النبی صلی الله علیه

وآله

وآله من آذاها فی حیوتی کمن آذاها بعد موتی ومن آذاها بعد موتی کمن آذاها
فی حیوتی ومن آذاها فقد آذانی ومن آذانی کمن آذی الله وهو قول الله انّ الذین
یؤذون الله ورسوله الآیة شرح این آیه موافی هدایه در سوره مبارکه احزاب است و با آیه وافی
هدایه سابق ولاحق مبین است انّ الله وملائکته یصلّون علی النبی یا ایها
الذین آمنوا صلّوا علیه وسلّموا تسلیما انّ الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله
فی الدنیا والآخرة واعدّ لهم عذابا مهینا والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات
بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان
بسند صحیح روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمودند که حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله حدیث کرد بمن و حال آنکه آنحضرت ریش مبارک خود را گرفته
بود پس فرمود که کسیکه یکمو آزار کند ترا ای علی پس بتحقیق که آزار کرده است مرا و کسی که
آزار من کند پس بتحقیق که آزار کرده است خداوند عالمیان را و کسی که آزار خداوند عالمیان
نماید پس بر او است لعنت خداوند عالمیان یعنی شیخ جلیل ثقة علی بن ابراهیم بن هاشم
القمی علیه الرحمه در تفسیرش ذکر نموده آیه وافی هدایه انّ الذین یؤذون الله ورسوله
لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعدّ لهم عذابا مهینا در تفسیر این آیه مبارکه که ترجمه‌اش
بحسب ظاهر این است که بدرستیکه آنجماعتی که آزار مینمایند خداوند عالمیان را و پیغمبر حق تعالی را
لعنت کرده است ایشان را حق تعالی در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذاب
خوار کننده گفته که نازل شده است این آیه مبارکه در باره کسی که غصب حق حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام نمود و گرفت حق حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را یعنی فدک را و آزار حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام نمود و بتحقیق که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که هر که آزار کند حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام را در ایام حیات من مثل کسی است که آزار کند او را بعد از وفات من و هر که آزار کند
او را بعد از وفات من مثل کسی است که آزار کند او را در زمان حیات من و کسی که او را آزار کند

بس بتحقیق که مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند پس بتحقیق که خداوند عالمیان را آزار کرده است
و هست قول خداوند عالمیان که فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یعنی
بدرستیکه آنجماعتی که آزار میکنند خداوند عالمیان و پیغمبر او را ل ۱۹ فِيمَا أَوْصَى بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَشْرَفَ عَلَى الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي
مِنْهَا عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ بَعْدِي
ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّالِثَةَ فَاخْتَارَ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ بَعْدَكَ ثُمَّ اطَّلَعَ
الرَّابِعَةَ فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ **شرح** اشراف و اطلاع نظر با تأمل کردن است
با علو مکان نظر کننده و مراد در اینجا علو قدر و منزلت است چنانچه در شریف نیز لغویین نقل کرده اند که
بسبب علو قدر و منزلت شخص را شریف گویند دنیا بضم دال مهمله معروف است و آن مقابل
آخرت است و اصل آن دُنْیٰ بمعنی نزدیکیست بسبب نزدیک بودنش نامیده شده است به دنیا
و در حدیث واقع شده که دنیا دو قسم است دنیای بلاغ و دنیای ملعونه دنیای بلاغ آنست
که بگیرند و بدست آورند بسبب آن آخرت را و دنیای ملعونه بخلاف آنست یعنی آنست که آنرا
بگیرند و آخرت را از دست دهند و استدلال باین حدیث بر افضلیت حضرت امیر المؤمنین
و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بر جمیع انبیاء و مرسلین و اولوا العزم سوای پیغمبر ما
حضرت خیر النبیین علیه و علیهم السلام الی یوم الدین در کمال وضوح است **یعنی** شیخ فقیه
ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب خصال روایت
کرده است که در آنچه وصیت فرمود آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که یا علی بدرستیکه خداوند عز و جل با علو قدر و منزلت نظر با تأمل فرمود بر اهل دنیا
پس برگزید مرا از اهل دنیا بر مردان عالمیان پس باز با علو قدر و منزلت ثانیا نظر با تأمل
فرمود پس برگزید ترا بر مردان عالمیان بعد از من و بعد از آن باز با علو قدر و منزلت ثالثا
نظر با تأمل فرمود پس برگزید امامان از اولاد ترا بر مردان عالمیان بعد از تو پس با علو

قدر

قدر و منزلت رابعا نظر با تأمل فرمود پس برگزید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بر زنان عالمیان
مع ۲ الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي فَاطِمَةَ أَنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ
الْعَالَمِينَ أَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا فَقَالَ ذَاكَ لِمَرْيَمَ كَانَتْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَفَاطِمَةُ
سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ **مع** الْقَطَّانُ عَنْ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الْمُنْذِرِ بْنِ (و ابوه)
مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ جَابِرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ شُجْنَةٌ مِنِّي يُؤْذِينِي مَنْ آذَاهَا وَيَسُرُّنِي مَا سَرَّهَا
وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا **مع** مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ
الزِّنْجَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ سَمِعْتُ الْقَاسِمَ بْنَ سَلَّامٍ يَقُولُ فِي مَعْنَى قَوْلِ
النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الرَّحِمُ شُجْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَعْنِي قَرَابَةً مُشْتَبِكَةً كَاشْتِبَاكِ
الْعُرُوقِ وَقَوْلُ الْقَائِلِ الْحَدِيثُ ذُو شُجُونٍ إِنَّمَا هُوَ تَمَسُّكُ بَعْضِهِ بِبَعْضٍ وَقَالَ بَعْضُ أَهْلِ
الْعِلْمِ يُقَالُ شَجَرٌ مُتَشَجِّنٌ إِذَا الْتَفَّ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيُقَالُ الشِّجْنَةُ وَالشَّجْنَةُ وَالشُّجْنَةُ كَالْغُصْنِ يَكُونُ (متشجن)
مِنَ الشَّجَرَةِ **شرح** شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب معانی الاخبار از قاسم بن سلام نقل کرده که او
گفته است در معنی قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده اند که الرحم شجنة من الله عز و جل
یعنی نزدیکی مخلوط شده مثل مخلوط شدن رگها بهم و قول قایل که گفته است الحدیث ذو شجون
یعنی متمسک است بعضی از آن ببعض دیگر گفته اند بعض اهل علم که گفته میشود درخت متشجن هرگاه
پیچیده شده باشد بعض آن ببعض دیگر میگویند شِجنة و شَجنة و شُجنة مثل شاخ است که میباشد از درخت
این غلام داعی معروض میدارد که با وجود ذکر شیخ فقیه لغت شجنه را معلوم نشد که کلمه مذکوره
در لغت بضم یا بفتح یا بکسر شین است و جیم ساکن است یا متحرک از کلام قاسم بن سلام مفهوم
شد که هر سه قسم بلغت شین آمده اما هیچیک از آن دو قسم معلوم نشد و مولف کتاب طاب الله ثراه
در جل الجنة بغوا نیز متوجه نگشته و تحقیق آن بجهت تصحیح لفظ حدیث ضرور است لهذا معروض میدارد

کر شجنه بضم و کسر شین و سکون جیم است بنا بر تصریح صاحب نهایه و ظاهر کلام جوهری در صحاح اما
صاحب قاموس گفته است الشجن محرکة الهم والحزن والغصن المشتبک والشعبة من کل شیء کالشجنة مثلثة
بنا علیه شجنه بفتح شین معجمه و سکون جیم و شجنه بضم شین و سکون جیم و شجنه بکسر شین و سکون
جیم آمده است و آن بمعنی ریشه پیچیده بدرخت و شاخ داخل متصل بدرخت و شعبه است
و درختی که شاخهای او جمع و متصل بود و پراکنده و افشان نباشد آنرا شجن گویند و شتری که
چهار دست و پای او جمع و پراکنده نباشد آنرا شجن گویند و بمعنی ریشه و شاخ و شعبه هر
در حدیث فاطمه زهرا علیها السلم مناسبت و بجمیع معانی مذکور حمل میتوان نمود قول قائل را که
الحدیث ذو شجون یعنی حدیث صاحب شعبها و با شاخها و بسیار شبهاست که پیچیده است
بعضی ببعضی و در حدیث رحم نیز هر معنی مناسبت اما اینکه در نسخ بحار الانوار که در این وقت
در نظر است از کتاب معانی الاخبار شیخ فقیه از قاسم بن سلام حدیث نبوی صلی الله علیه و آله را
در رحم الرحم شجنة من الله عز و جل نقل شده و در کتاب معانی الاخبار شیخ فقیه نیز که در نزد فقیر است [illegible]
مسطور است و ابن اثیر در نهایه حدیث که در آن الرحم شجنة من الرحمن ذکر کرده معلوم و محقق نیست که نقل صاحب
نهایة النسب یعنی رحم رشته پیچیده و با شاخ مایل و داخل متصل ممکن است که اشتباه از کاتبان باشد
بجهة اینکه رحم و رحمن چسبان و پیچان است والله اعلم یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن
الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب معانی الاخبار بسند معتبر کالصحیح روایت
کرده است از مفضل که او گفت که من عرض کردم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که خبر دهید
مرا از حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده اند در شان حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
که بدرستیکه حضرت فاطمه سیده زنان عالمیان است آیا مراد آنست که آنحضرت سیده زنان
عالم خود است پس حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم در جواب فرمودند که
آنچه تو میگوئی صفت مریم است او بود سیده زنان عالم خود و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها سیده زنان عالمیان است از اولین و آخرین ایضا شیخ فقیه مذکور در کتاب معانی الاخبار

و با شعبه است از رحمن که نام خداوند عالمیان است
و مؤید قول اوست قول حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام در حدیثیکه
روایت کرده است آنرا شیخ فقیه مزبور در
کتاب مذکور که آنحضرت علیه السلم فرموده
فیقول الله تبارک و تعالی انا الرحمن و
انت الرحم شققت اسمک من اسمی فمن
وصلک وصلته ومن قطعک قطعته
و لذلک قال رسول الله صلی الله
علیه و آله الرحم شجنة من
الله عز و جل
صح

بسند

بسند مزبور روایت کرده است از ابن عباس که او گفت که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده اند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم رشته پیچیده و با شاخ متصل است از من
آزار میکند مرا آنچه آزار میکند او را و خشنود میگرداند مرا آنچه خشنود میکند او را و بدرستیکه خداوند
عالمیان البته غضبناک میشود از برای غضب کردن حضرت فاطمه و خشنود میشود از برای خشنودی
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم ۲۱ صح عن الرضا عن ابائه عن علی بن الحسین علیهم السلم قال
حدثتنی اسماء بنت عمیس قالت کنت عند فاطمة جدتک اذ دخل رسول الله صلی الله
علیه و آله وفی عنقها قلادة من ذهب کان علی بن ابی طالب علیه السلم اشتراها لها
من فیء له فقال لها النبی صلی الله علیه و آله لا یغرنک الناس ان یقولوا بنت محمد و علیک
لباس الجبابرة فقطعتها و باعتها و اشترت بها رقبة فاعتقتها فسر رسول الله صلی الله
علیه و آله بذلک شرح اسماء بنت عمیس زن جعفر طیار بود و بعد از شرف اسلام با شوهرش
جعفر بجانب حبشه هجرت نمود و محمد و عبدالله و عون پسران جعفر طیار از او متولد شدند و از حبشه هجرت
بمدینه طیبه نمود و بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مشرف شد و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در عروسی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که او در خدمتگزاری حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بنا
بر عهدی که با حضرت خدیجه کبری علیها السلم نموده بود قیام داشت بشارت داد او را که تو نیز از
جمله زنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم خواهی شد و از برای او پسری از تو متولد خواهد شد
و بعد از شهادت جعفر ابوبکر او را تزویج نمود و محمد بن ابی بکر از او متولد شد و بود او در خانه ابوبکر
مثل آسیه در خانه فرعون و نجابت و بزرگی محمد بن ابی بکر بسبب مادرش اسماء بنت عمیس است
و از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت شده است که آنحضرت فرموده اند
که بود نجابت محمد بن ابی بکر از جانب مادر نه از جانب پدر و بعد از فوت ابوبکر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم او را تزویج فرمود چنانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بود و یحیی بن علی بن
ابی طالب از او متولد شد غرض اینکه اسماء بنت عمیس از زنان نیک بزرگ قدر مؤمنه دوستدار

ذکر احوال اسماء بنت عمیس
زوجه جعفر طیار علیهم

ذکر احوال سلمی بنت عمیس زوجه سید الشهدا حمزه بن عبد المطلب علیه السلام

واقعی حضرت اهل البیت علیهم السلام بوده و همشیره او سلمی بنت عمیس زوجه سید الشهدا حمزة بن
عبد المطلب عم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و او نیز از زنان مومنه نیکوکار و دوستدار اهل
البیت علیهم السلام بوده و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب خصال در باب سبعه از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که رحمت کند حق تعالی همشیرهای که از اهل بهشت اند
پس آنحضرت تمام بر ایشان را اول فرمودند اسما بنت عمیس الخثعمیه که زوجه جعفر طیار بود و سلمی بنت عمیس
الخثعمیه که زوجه حمزه سید الشهدا بود و پنج نفر دیگر از بنی هلال الخ و در کتاب طرائف منقولست که
در وقت غصب فدک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند که قسم میدهم بشما اینکه نشنیده اید از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که اسما بنت عمیس و ام ایمن از اهل بهشت اند پس
بچگونه رد شهادت ایشان مینمایید یعنی شیخ جلیل القدر ابو علی امین الدین حسن بن فضل
بن حسن الطبرسی علیه الرحمه در کتاب صحیفة الرضا روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه التحیة
والثنا که آنحضرت روایت فرمودند از پدران بزرگوار خویش از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
که آنحضرت فرمودند که حدیث کرد بمن جده من اسما بنت عمیس که او گفت که بودم من در خدمت
بسعادت جده تو فاطمه زهرا علیها السلام که داخل شد بخانه آنحضرت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و در گردن مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گردن بند طلایی بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از حصه خود از غنایم آنرا از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خریده بود پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که مغرور نگرداند ترا مردمان اینکه بگویند تو دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حال
آنکه بر تو باشد لباس ستمکاران پس حضرت فاطمه علیها السلام آن گردن بند را برید و فروخت
و از قیمت آن بنده خرید و آن بنده را در راه رضای حق تعالی آزاد نمود پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله از کرده او پسندیده نور چشم خود خوشحال گردید بج ٣٢ روی عن عمران بن الحصین
قال کنت عند النبی صلی الله علیه و آله جالسا اذ اقبلت فاطمة علیها السلام وقد
تغیر وجهها من الجوع فقال لها ادنی فدنت منه فرفع یده حتی وضعها علی صدرها

پس معلوم شد که علو شان اسما بمرتبه ایست که لیاقت روایت حدیث معصوم از او دارد

فی موضع القلادة وهی صفرة ثم قال اللهم مشبع الجاعة ورافع الوضعة لا تجع فاطمة
قال فرأیت الدم علی وجهها کما کانت الصفرة فقالت ما جعت بعد ذلک بج روی
عن جابر بن عبد الله قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله اقام ایاما ولم یطعم
طعاما حتی شق ذلک علیه فطاف فی دیار ازواجه فلم یصب عند احدیهن شیئا فاتی فاطمة
فقال یا بنیة هل عندک شیء آکله فانی جائع قالت لا والله بنفسی وامی فلما
خرج منها بعثت جاریة لها رغیفین وبضعة لحم فاخذته ووضعته تحت جفنة
وغطت علیها وقالت والله لاوثرن بها رسول الله صلی الله علیه و آله علی نفسی و
غیری وکانوا محتاجین الی شبعة طعام فبعثت حسنا او حسینا الی رسول الله صلی الله
علیه و آله فرجع الیها فقالت قد اتانا الله بشیء فخبأته لک فقال هلمی یا بنیة
فکشفت الجفنة فاذا هی مملوة خبزا ولحما فلما نظرت الیه بهتت وعرفت انه من عند الله فحمدت الله
وصلت علی نبیه ابیها وقدمته الیه فلما رآه حمد الله وقال من این لک هذا
قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فبعث رسول الله صلی الله
علیه و آله الی علی فدعاه فاحضره واکل رسول الله صلی الله علیه و آله وعلی وفاطمة
والحسن والحسین صلوات الله علیهم اجمعین وجمیع ازواج النبی صلی الله علیه و آله
حتی شبعوا قالت فاطمة وبقیت الجفنة کما هی فاوسعت منها الی جمیع جیرانی
جعل الله فیها برکة وخیرا کثیرا شرح قلاده گردن بند و جبر قافست و بار بجرد ال
مهمله شش خیار جمع و دراست و در منزل گویند بضعة اللحم قبل ازین نیز مذکور شد که بفتح و
کسر با بخط است بنابر تحقیق صاحب قاموس و صاحب نهایه اما جوهری و صاحب مجمع البحرین
بفتح با نقل کرده اند جفنه بفتح جیم و سکون فا کاسه چوبین بزرگ که باصطلاح اهل
این عصر طبق خمیر گویند و ممکن است که مراد از اخی که حضرت فاطمه گفت حضرت امیر المومنین
علیه السلام باشد اراده کرده باشد حضرت فاطمه برادر دینی را چنانچه وارد شده است در حدیثی که علی

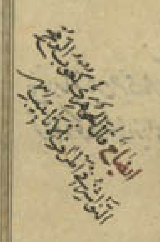
ابراهیم علیه الرحمه در تفسیرش روایت کرده است که چون عشاء خود و جیره اکنون دهند وقتی را که تا
در آن بود از حضرت ابراهیم علیه السلام پرسید که این زن توجه بسبب ورود حضرت ابراهیم علیه السلام
گفت که او خواهر منست و غرضش آن بود که خواهر منست در دین یعنی شیخ امام قطب الدین
ابوالحسن سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی علیه الرحمه در کتاب خرائج الجرائح روایت کرده است
از عمران بن الحصین که او گفت که من نشسته بودم در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که
آمد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و بتحقیق که متغیر شده بود رنگ و روی مبارک آنحضرت از گرسنگی
پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت از برای فاطمه زهرا علیها السلام که نزدیک من بیا آنحضرت
نزدیک پدر عالی مقدار خود آمدند پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بالا
برد و بر سینه مبارک حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها در موضع گردن بند گذاشت و حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام در آنوقت که چنگ بود بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که اللهم
من توئی سیر کننده گرسنگان و بلند کننده زیر دستان گرسنه مدار فاطمه را راوی
گفت که پس دیدم که گلگونه مبارک حضرت فاطمه زهرا بسرخی مایل شد که گویا خون بر روی مبارکش جاری
شد چنانچه قبل از آن زردی گرسنگی ظاهر بود و پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها
فرمودند که گرسنه نشدم من بعد از دعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله الی یوم الحشر و ایضا شیخ
امام قطب الدین مزبور در کتاب خرائج مذکور روایت کرده است از جابر بن عبد الله انصاری
که او گفت که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله چند روز ماندند که طعام و هیچ طعامی
تناول نفرمودند تا اینکه گرسنگی بر آنحضرت سخت غالب شد پس آنحضرت گردید در خانهای زنان
خود و نیافت در نزد هیچیک از ایشان چیزی که تناول نماید پس آنحضرت بجانب خانه حضرت فاطمه زهرا
آمد و فرمود که ای دختر گرامی من آیا در نزد تو طعامی هست که تناول نمایم پس بدرستیکه
من گرسنه ام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که نه بخدا قسم که طعام در نزد من نیست
جان من و برادر من فدای تو باد پس چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از خانه مبارک آنحضرت

فاطمه زهرا

فاطمه زهرا علیها السلام بیرون رفتند یکی از کنیزان حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها دو گرده نان
و پارچه گوشتی از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بهدیه فرستاد پس آنحضرت آنرا گرفت و
در زیر طبقی چوبین گذاشت و پارچه بر روی آن کشید و آنرا پنهان نمود و گفت بخداوند
قسم که البته برگزینم با آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را بر جانم و بر شوهر و فرزندانم و حال آنکه
ایشان همه گرسنه و محتاج بیک لقمه طعام بودند پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت امام حسن و یا حضرت
امام حسین علیهما السلام را بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد و آنحضرت را تکلیف نمود و
چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مراجعت نموده تشریف شریف بسوی او ارزانی فرمود حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام عرض نمود که ای پدر بزرگوار بعد از تشریف بردن شما پس آنحضرت فرمودند که بیا
آنرا نزد من ای دختر گرامی من پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سر آنرا گشود ناگاه دید که آن
طبق پر از نان و گوشت شده چون نظر مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر آن افتاد متحیر شد
و دانست که آن از جانب خداوند عالمیان است پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شکر حق تعالی را
بجای آورد و صلوات فرستاد بر پدر خود پیغمبر برگزیده حق تعالی و آنرا برداشته بخدمت حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله آورد و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن طعام را دید حمد حق تعالی بتقدیم
رسانید و گفت بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که از کجا آمده است این طعام از برای تو حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام گفت که آمده است آن از جانب حق تعالی بدرستیکه خداوند عالمیان روزی
میدهد هر که را میخواهد زیاده از حد حساب پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد پی
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و او را طلب نمود و حاضر گردانید پس حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله
علیهم اجمعین و جمیع زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله همگی از آن طعام تناول کردند تا اینکه همه
سیر شدند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند که آن کاسه بعد از سیر شدن همه همچنان بر حالت
خود باقی بود که گویا هیچ از آن کم نشده بود پس وسیع گردانیدم من از آن کاسه روزی را بر جمیع

حق تعالی رسانیده بمن چیزی و من آنرا پنهان کردم و نگاه داشتم از برای شما

همسایگان ذکر و شنیده بود حق تعالی در آن کاسه برکت و خیر بسیار ۲۳ح رُوِیَ اَنَّ اَبَا عَبْدِ اللّهِ عَلَیْهِ
السَّلَمْ قَالَ اِنَّ خَدِیْجَةَ لَمَّا تُوُفِّیَتْ جَعَلَتْ فَاطِمَةُ تَلُوْذُ بِرَسُوْلِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
وَتَدُوْرُ حَوْلَهُ وَتَسْاَلُهُ یَا رَسُوْلَ اللّهِ اَیْنَ اُمِّیْ فَجَعَلَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَا یُجِیْبُهَا
فَجَعَلَتْ تَدُوْرُ عَلٰی اَنْ تَسْاَلَهُ وَرَسُوْلُ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَا یَدْرِیْ مَا یَقُوْلُ فَنَزَلَ
جَبْرَئِیْلُ عَلَیْهِ السَّلَمْ فَقَالَ اِنَّ رَبَّکَ یَاْمُرُکَ اَنْ تَقْرَءَ عَلٰی فَاطِمَةَ السَّلَمْ وَتَقُوْلُ لَهَا اُمُّکِ
فِیْ بَیْتٍ مِنْ قَصَبٍ کِعَابُهُ مِنْ ذَهَبٍ وَعُمُدُهُ مِنْ یَاقُوْتٍ اَحْمَرَ بَیْنَ آسِیَةَ امْرَاَةِ فِرْعَوْنَ
وَمَرْیَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَیْهَا السَّلَمْ اِنَّ اللّهَ هُوَ السَّلَمُ وَمِنْهُ السَّلَمُ وَاِلَیْهِ السَّلَمُ
شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در ایضاح الحدیث گفته که جوهری گفته است
که کعوب الرمح النواشز فی اطراف الانابیب یعنی کعوب نیزه آن بر آمده گیها است که در اطراف
انابیب است این علام داعی معروض میدارد که جوهری گفته است که الانبوبة ما بین کل عقدتین
من القصب وسمی افوفة والجمع انبوب وانابیب یعنی انبوبه آنچیزیست که ما بین دو گره نی
و آن بر وزن افعوله است و جمع آن انبوب و انابیب است پس از کلام جوهری معلوم شد که کعب
بر آمدگی گره نی و انبوبه قلم ما بین دو گره نی را گویند و جمع آن انبوب و انابیب است اما صاحب
نهایه گفته است که کعب القناة هو انبوبها وما بین کل عقدتین منها کعب وکل شیء علا
وارتفع فهو کعب وصاحب مجمع البحرین گفته الکعب یقال للانبوبة بین کل عقدتین وکل
شیء علا وارتفع فهو کعب پس معلوم شد که ایشان کعب انبوبه را که قلم میان دو گره است
میدانند مع هذا که در آن نه علامت دنه وارتفع صاحب قاموس گفته الکعب کل مفصل
للعظام والعظم الناشز فوق القدم والناشزان من جانبیها وما بین الانبوبین من القصب
ازین کلام صاحب قاموس معلوم میشود که کعب نی بند و گره میست که میان دو قلم نی
واقع است چنانچه جوهری گفته است اما در تحقیق انبوبه گفته که والانبوب من القصب والرمح
کعبها کالانبوبة والانبب ازین کلام صاحب قاموس معلوم میشود که انبوبه و کعب یکی باشد



واین قول با قول اول که کعب ما بین دو انبوبه از نی است منافی یکدیگرند پس اشتباه
او ظاهر و معلوم شد و مع ذلک گفته است که مقالم الرمح کعوبه پس کعوب مقالم رمح است
و مقالم جمع مقلم است که جا و مکان قلم باشد پس کعب جا و مکان قلم است نه قلم بناء علیکه کعب
بند و گره است و انبوبه که قلم است ما بین دو کعب است و ظاهر آنست که صاحب نهایه و مجمع
البحرین نیز اشتباه نموده باشند بجهة آنکه کعب بمعنی مفصل و علا وارتفع جمیعا مناسب بند
و گره است و هیچ مناسبت با انبوبه که قلم ما بین دو گره است ندارند و صاحب مجمع البحرین در قصب
گفته که قصبة بالتحریک واحدة القصب بفتحتین ایضا وهو کل نبات یکون ساقه انابیب
و کعوبا پس قلمها انابیب و گرهها کعوب است و کلام جوهری صحیح تر از همه است
و عبارتش منافی هم نیست و او نیز در قلم گفته که مقالم الرمح کعوبه و هر سه عبارتش با هم
درست می آید و موافق او در دستور اللغة نقل شده الکعب لواحد الکعوب وهو
عقد الرمح و کنایه کالکعوب قصب النیر و غیر او نیز از لغویین موافق جوهری نقل کرده و نیز
وایضا از کلام جوهری معلوم شد که انبوب جمع است مثل انابیب و از کلام صاحب
قاموس و نهایه و مجمع البحرین ظاهر میشود که انابیب جمع و انبوب مثل انبوبه واحد است
ظاهرش نیست که تحقیق جوهری در این مقام معتبر باشد تلوذ بلواذ بکسر لام و فتح و ضم نیز
نقل کرده اند بمعنی التجا و طلب فریادرسی کردن است چنانچه در ادعیه ماثوره وارد
شده است که اللهم بک اعوذ و بک الوذ مناسب مقام است و تلوذ بلسان ابیک را
تغییر نموده اند به تتضرع بسان ابیک تجیء کما یس معنی تضرع در این حدیث انسب است
یعنی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تضرع و زاری مینمود بحضرت پیغمبر و احوال مادرش را میپرسید
و معنی تحریک نیز مناسبت یعنی حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بحضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله چسبیده بود و در آنحضرت را حرکت میداد و احوال مادر ما بعدازین را
میپرسید چنانچه دأب اطفال است که هرگاه در امری مضطر باشند با کسی میچسبند

وحرکت میدهند قصب بفتح قاف وصاد مهمله جمع قصبه بفتح قاف وفتح صاد مهمله
وفتح بای یکنقطه مشدد بها است وقصبه نباتی را گویند که بوده باشد در ساق آن
قلمها وبندها مثل نی صاحب نهایه گفته است وفی حدیث خدیجة بشر خدیجة ببیت من
من قصب فی الجنة القصب فی هذا الحدیث لؤلؤ مجوف واسع کالقصر المنیف والقصب
من الجوهر ما استطال منه فی تجویف یعنی در حدیث حضرت خدیجه علیها السلام واقع شده است که
بشارت بده خدیجه را بخانه از قصب در بهشت عنبر سرشت قصب در این حدیث مروارید
مجوف واسع است مثل قصر بلند وقصب از جواهر جوهریست که مستطیل ومجوف باشد ودر جوهری
گفته والقصب انابیب من جوهر وفی الحدیث بشر خدیجة ببیت فی الجنة من قصب یعنی
قصب در لغت عرب بمعنی قلمهای از جواهر آمده است ودر حدیث واقع شده که بشارت
بده خدیجه را بخانه در بهشت عنبر سرشت از قصب وصاحب قاموس گفته است والقصب
محرکة الفضة ما کان مستطیلا من الجوهر والدر الرطب والزبرجد الرطب المرصع بالیاقوت ومنه
بشر خدیجة ببیت فی الجنة من قصب یعنی قصب بفتح صاد مهمله تر آنچیزیست که بوده باشد
مستطیل از جواهر ودر تر وزبرجد تر که مرصع بیاقوت باشد واز این است معنی حدیثی که
واقع شده است که بشارت بده خدیجه را بخانه در بهشت عنبر سرشت از قصب مقام آنست
که کسی بپرسد از این بنده عالم متبحر که از اعاظم علمای اهل تسنن اند که این خدیجه صاحب قصر عالی
از جواهر که بیان نمودید در کتب لغت آیا جده امامان ما شیعیان است یا جده خلفای
ظلم وستم سنیان وصاحب این قصر منیف ومنزل شریف والده خاتون ما شیعیان حیدر
کرار فاطمه عالیمقدار است یا والده خاتون شما سنیان کج رفتار عایشه فتنه سوار است
قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون عمد بفتح عین مهمله ومیم وعمد بضم عین مهمله ومیم جمع
عمود بفتح عین وعماد بکسر عین است وبعضی از لغویین ذکر کرده اند که جمع قلت عمود اعمده
وجمع کثرت آن عمد بفتحتین وعمد بضمتین است وقرا نیز فی عمد ممددة را که در قرآن مجید

نازل شده بفتحتین وبضمتین قرائت نموده اند شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان در سوره
رعد بیان نموده که عمد وعمد هر دو بیک معنی وجمع عمود وعماد است فرقی که هست آنست که
عمد جمع عمود وعماد است وعمد اسم جمع است یعنی شیخ امام قطب الدین سعید بن هبة الله
بن الحسن الراوندی علیه الرحمه در کتاب خرائج الجرائح روایت کرده است از امام بحق ناطق حضرت
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرموده اند که چون حضرت خدیجه کبری علیها السلام وداع باقی حیات
نمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که طفل بود از غم وحزن پناه بحضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله آورده ودور دور آنحضرت میگردید وتضرع وزاری از حضرت رسالتپناه صلی الله علیه
وآله سؤال مینمود ومیگفت که یا رسول الله کجاست مادر مهربان من وحضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله جوابی بآن قرة العین خود نمیفرمود وحضرت فاطمه زهرا علیها السلام باز میگردید بر آن
سؤال واز آنحضرت آن سؤال را مینمود وبدون استماع جواب شافی ساکت نمیشدند ودست
از دامن پدر بزرگوار بر نمیداشت وحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که ما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی بود قبل از نزول وحی الهی نمیدانست که چه خبر دهد آن
فرزند گرامی خود را که ناگاه پس حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد وگفت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
که پروردگار تو بزرگوار است امر میکند ترا باینکه سلام خداوند عالمیان را برسانی بحضرت
فاطمه زهرا علیها السلام وبگویی از برای او که مادر تو در خانه ایست از جواهر مجوف مثل لگن که بندهای آن از طلا
وقلمهای آن که مابین دو بند باشد از یاقوت سرخ است ودر این قصر رفیع از جواهر که مادر
عالیمقدار تو در آن است میان قصر آسیه زن فرعون وقصر مریم بنت عمران است
پس آن بضعة الرسول چون سلام وپیغام خداوند عالمیان را از زبان معجز بیان پدر
عالیمقدار خود استماع نمود با وجود صغر سن در جواب گفت که پروردگار خداوند
عالمیان است سالم از جمیع معایب ونقایص واز او است سلامتی جمیع عالم وعالمیان
وبسوی او برمیگردد تحیتها وسلامها این غلام داعی معروض میدارد که چون بعض احادیث

ذکر احوال و مناقب و فضائل و اولاد حضرت خدیجه کبری صلوات الله علیها

کنیزه آسیه و مریم هر دو مثل خدیجه کبری علیهاالسلام زوجه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و در بهشت
عنبر سرشت خواهند بود ممکن است که بآن اعتبار قصر ایشان بشرف قرب و جوار قصر خدیجه
کبری علیهاالسلام مشرف گشته و وقوع در طرفین قصر باعتبار اعلی اشرفیت قصر حضرت خدیجه
کبری علیهاالسلام که خیر الامور اوسطها و شرف المکان بالمکین است والله اعلم تبصره کما ثبت
کما هو مبین ذهنت این غلام داعی معروض میدارد که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانچه
سابقاً مذکور شد نکاح النساء بوده و زنان بسیار خواستگاری نمودند احدی توهم آن
ننماید که سایر زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نسبتی بحضرت خدیجه بوده و یا احدی از زنان
عالمیان را توانند بود بلکه حضرت خدیجه کبری علیهاالسلام سیده و بزرگترین سابقین و لاحقین است
هیچیک از زنان گذشته و آینده در شرف و رتبه او نبوده اند مگر فرزند برگزیده او حضرت
فاطمه زهرا علیهاالسلام که فضیلت هر یک از ایشان باز موجب زیادتی فضیلت آن دیگر است
شیخ طبرسی علیه الرحمة و الغفران در تفسیر مجمع البیان و در زبده نقل مریم بنت عمران در سوره مبارکه
آل عمران بیان نموده که روایت شده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت
فرموده اند که فضیلت داده است حق تعالی خدیجه را بر زنان امت من چنانچه فضیلت داده
بود مریم را بر زنان عالمیان و در کتب اهل سنت نیز احادیث شریف مسطور است لهذا واجب
دانست که مجملی از احوال حضرت خدیجه کبری علیهاالسلام را از احادیث متفرقه جمع و بعنوان ایجاز
و اختصار بحذف زواید مشهوره ذکر نماید حضرت خدیجه کبری علیهاالسلام دختر خویلد بن نوفل از
اکابر قریش بود و در کمال عقل و ایمان و نهایت ثروت و سامان و از سکنه بیت الله الحرام
بوده و پادشاهان عظام و اشراف کرام و بزرگان عالیمقام را که مالک چهار صد غلام بودند
بشوهری خود قبول ننموده و هر وقت که وصفی از اوصاف حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله
علیه و آله را استماع مینمود چیزی بخاطر او خطور میکرد روزی از روزها بطواف بیت الله الحرام
با جمعی از زنان اشتغال داشت عالمی از احبار بر ایشان گذشت و گفت ای زنان

مکرمه

مکرمه قریش وقت ظهور پیغمبر آخر الزمان شده خوشا حال آنکه خود را بشرف خدمت او سرافراز نماید
این سخن در دل خدیجه مؤثر و کارگر گشت و حضرت خدیجه علیهاالسلام بعقل و کمال و عفت و جمال
مشهور آفاق و مالکه ملک عظیم بود و مالکه اموال بسیار و مواشی بیشمار و در هر ناحیه غلامان و
مواشی او بود حتی آنکه نقل نموده اند که عدد شتران او زیاده از هشتاد هزار بوده و در هر طرف
در شهر مثل مصر و حبشه و غیره تجار مال او بود و حضرت خدیجه را عموئی بود ورقه نام که از جمله قسیسین و
احبار و عالم بجمیع کتب بود صاحب نهایه در حدیث مبعث نقل کرده است که عرض کرد
ورقه بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که اگر ادراک ایام نبوت تو نمایم هر آینه یاری نمایم
تو را یاری کردنی نیک و بلیغ و ورقه در کتب خوانده بود که زوجه حضرت پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه و آله زنی باشد سیده قریش و بزرگ اقوام خود و صاحب عقل و کمال و عفت و جمال
و انفاق خواهد کرد تمامی اموال خود را در راه رضای آنحضرت و در جمیع امور یار و یاور حضرت
سید المرسلین و وزیر و غمخوار آنحضرت خواهد بود پس چون ورقه در میان قریش بحضرت
عقل و جمال و وفور مال برادرزاده خود دیگری را گمان نداشت همیشه امیدوار آن بود که شاید
باین شرف سعادت برادرزاده او مشرف شود و بحضرت خدیجه اوصاف حضرت پیغمبر را
نقل مینمود روزی از راه امتحان بحضرت خدیجه گفت که ای خدیجه پادشاهان جهان و بزرگان
و اشراف زمان بخواستگاری تو آمدند رغبت هیچیک ننمودی مگر ترا رغبت شوهر
نیست حضرت خدیجه گفت که ای عمو شنیده ام که بکه شوهر کنم و بزرگان که بخواستگاری
من آمده اند دلم ایشان را قبول ننموده و رغبت بایشان نکرده ورقه گفت که ای جان عمو
در نزد من است خبر عجیبی کتابی از عهد حضرت عیسی علیه السلام دارم که در آن نوشته است
عزایم و طلسمات من از آن عزایم و طلسمات بر آب میخوانم تو از آن آب غسل کن و کلمات
چند نیز از انجیل در نور مینویسم آنرا بزیر سرت بگذار و بخواب هر که شوهر تو باشد در خواب
خواهی دید پس حضرت خدیجه علیهاالسلام چنان کرد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بجاه و جلال

وصفات کمال در خواب دید که از خانهٔ ابوطالب بیرون آمد و داخل خانهٔ او شد فردا ورقه را
طلبید و خواب خود را باو نقل کرد ورقه گفت که ای خدیجه هرگاه راست گویی آنچه تو دیده صفت
پیغمبر آخر الزمان است بشارت باد ترا که تو زوجهٔ محترمهٔ آنحضرت خواهی بود و من نیز در کتب
خوانده‌ام که مثل تو زن بحسن و جمال و شرافت و مال زوجهٔ او خواهد بود و نقل خدیجه باتمامش
ورقه تمام گشته بود که بخدیجه خبر رسید که بزرگان و سادات بنی هاشم حضرت ابوطالب و
برادرانش بجهة حاجتی آمده‌اند حضرت خدیجه بمیسره نام غلام خود که سرکردهٔ غلامان او بود
امر فرمود که ایشان را باعزاز تمام داخل خانه کن و غلامان زاده را امر کن که در خدمت گزاری ایشان
اهتمام تمام نمایند و خانه را بفرشهای نیک مفروش و کرسیهای زرنگار مزین نمایند پس
حضرت خدیجه بحضرت ابوطالب و برادران او اعزاز و احترام تمام نمود و ایشان را بانواع فواکه
و حلواها و اطعمه و اشربه ضیافت نمود ابوطالب گفت که ما را بتو ای خدیجه حاجتی هست حضرت
خدیجه گفت که ای بزرگ قریش حاجت خود را بیان فرما ابوطالب گفت که در میان ما و تو
قرابت هست و بجهة تو جمعی کثیر در تجارت اند و احوال ما بمرتبهٔ عسرت رسیده است برادرزادهٔ ما
حضرت محمد صلی الله علیه و آله در کمال امانت و دیانت و صداقت است میخواهیم که قدری
از مال خود ترا باو سرمایه دهی و بجهة او نیز مثل سایر تاجران حصه‌ای قرار فرمایی و تجارت بهر طرف
که خواهی ارسال نمایی حضرت خدیجه علیها السلام گفت که سمعاً و طاعةً هر قدر که خواهید و بهر طرف که او
خود اراده نماید مختار است و بجهت او دو اضعاف آنچه بتاجران خود میدهم پس ابوطالب علیه السلام
شاد و خوشحال گشته احدی از برادران خود را بطلب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد
چون آن آفتاب فلک [illegible] رسالت داخل خانهٔ حضرت خدیجه شد اشعهٔ نور جمالش در آن
خانه تابان گشت حضرت خدیجه علیها السلام از عقب حجاب مثل نور آفتاب را در خانهٔ خود تابان دید
میسره را طلبید و باو گفت که ترا امر نمودم که با غلامان در خدمت ابوطالب و برادران او
اهتمام تمام نمایید پرده‌های زرنگار قصر را چرا نکشیده اید که آفتاب بمجلس ایشان تابیده است

میسره گفت که ای سیدهٔ من بخدا قسم که آنچه تو ملاحظه نموده آن نور آفتاب نیست بلکه نور جمال
باکمال حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است حضرت خدیجه علیها السلام را از استماع این سخن
محبتی که از صمیم قلب با آنحضرت داشت زیاده شد و در دل خود عشق محبت را پنهان نمود
پس حضرت خدیجه علیها السلام از عقب پردهٔ زرنگار حجاب بآنحضرت گفت که ای سید من خوش
آمدی و کلبهٔ مرا بنور قدوم شریف منور فرمودی آیا میخواهی که امین باشی باموال من و بهر جا
که خواهی حرکت فرمایی آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که میل خواهش سفر شام دارم حضرت
خدیجه گفت که امر و اختیار با شماست پس حضرت خدیجه قدر خطیری سرمایه بآنحضرت داده و
تهیهٔ سفر او را آماده نموده با میسره و جمعی از غلامان خود روانه نمود و بمیسره سفارش تمام
در خدمت گزاری و اطاعت امر عالی آنحضرت فرمود و گفت ای میسره اختیار تو و جمیع غلامان
و همگی مال من با حضرت محمد است باید که مطیع و منقاد آنحضرت باشید و دقیقه‌ای از مراسم خدمتگزاری
فروگذاشت ننمایید و آنچه درین سفر از آن آفتاب از او مشاهده شود ضبط کنی تا اینکه بجهة من تمامی
آنرا بیان نمایی میسره گفت که ای سیدهٔ من آنچه فرمودی بجان منت دارم و بخدا قسم که
من قبل از این نیز آنحضرت را دوست میداشتم اکنون دوستی تو که سیدهٔ منی باعث
فزونی محبت و اخلاص من در خدمت آنحضرت شد پس چون آنحضرت صلعم ارادهٔ سفر ضرور نمود و بخانهٔ
حضرت خدیجه آمد که با او وداع نماید حضرت خدیجه گفت که ای سید من وای نور چشم من آنچه
پوشیده مناسب شما و در خور شأن شما نیست استدعای آن دارم که این جامه‌ها را بپوشی اما این
جامه‌ها بقدر رعنای شما دراز است اندکی توقف فرمایید تا آنها را موافق قد مبارک نمایم
آنحضرت صلعم فرمودند که ای خدیجه جامه هر قدر که باشد بقد من درست می‌آید یکی از معجزات آنحضرت
آن بود که هر جامه که می‌پوشید موافق قد مبارکش می‌آمد اگر جامه دراز بود بقدرت الله
کوتاه میشد و اگر کوتاه بود دراز میشد پس حضرت جامه‌های فاخره را که حضرت خدیجه بهدیه آورده
بود پوشیده و بقد آنحضرت موافق و درست آمد حضرت خدیجه از دیدن آن جمال نیز عشق و محبتش

فروتر شدند و ناقه صهبای خود را که در کمر مصطفی بحسن رفتار مشهور بود طلبید و جهت سواری آنحضرت
بکجبید پس حضرت صلعم روانه سفر شد و از اعمام آنحضرت حمزه و عباس با آنحضرت روانه شدند و
جمعی کثیر از قریش و قبائل دیگر همراه بودند و ابوجهل لعین نیز با اموال و غلامان خود همراه آن
کاروان بود و چون آنحضرت صلعم در گرمی آفتاب روانه سفر شد و از حرارت شمس عرق بر جبین
انورش نشست حق تعالی بجبرئیل امین وحی فرمود که برو نزد رضوان خازن جنان و بگو باو که
بیرون آورد ابری که آفریده ام من آنرا از برای حبیب خودم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
قبل از آنکه بیافرینم حضرت آدم علیه السلام را بده هزار سال و ببر آنرا و بر سر دوست من محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله باز دار پس چون آن ابر را دیدند مردمان که آمده بر سر آنحضرت صلعم سایه افکند
همگی متحیر شدند و در هر روز و هر منزل معجزه از آنحضرت ظاهر میشد که باعث سرور دوستان
و غضب و حسد دشمنان میگشت میسره جمیع آنها را ضبط مینمود تا اینکه بعقبه ایله رسیدند و در آن
عقبه دیری بود که راهبان بسیار در آن بودند و داناترین ایشان راهبی بود که نام او
فلیق بن یونان بن عبد الصلیب بود و او صفات حضرت پیغمبر را در جمیع کتب خوانده و
دانسته بود و هر وقت که در تلاوت انجیل بصفات پیغمبر آخر الزمان میرسید میگریست و
میگفت که ای فرزندان من کی باشد که بشارت دهید مرا بآمدن بشیر نذیر که مبعوث شود
از تهامه و متوج باشد بتاج الکرامه و سایه افکند بر او غمامه و شفاعت کند عاصیان را یوم القیمه
رهبانان باو میگفتند که تو از گریه خود را هلاک مینمودی مگر ظهور او نزدیک است او میگفت بلی
میباید که ظاهر شده باشد ظهور او از بیت الله الحرام است و دین او در نزد خداوند عالمیان
اسلام است و از زمین حجاز باین سرزمین خواهد رسید آنقدر براه نگریست و ذکر اوصاف آن
حضرت صلعم نمود و گریست که چشمش ضعیف شد پس روزی رهبانان نظر کردند ناگاه قافله
دیدند از جانب مکه معظمه می آید و در پیش پیش آن قافله آفتابی در زیر ابر میخرامد فریاد
کردند که ای پدر عقلانی اینک قافله حجاز پیدا شد و نور حضرت خیر البشر هویدا شد

راهب

راهب گفت که ای فرزندان روحانی من بسی قوافل آن راه نظر کردم و یوسف خود را
در آن قافله ندیدم گفتند که ای پدر نوری از این قافله ساطع و بر تو آن لامع است راهب گفت
که گویا وقت وصل رسیده باشد پس آن راهب رو بجانب آسمان کرد و گفت ای خداوند
و سید و مولای من بجاه و منزلت آن برگزیده است که همیشه در آرزوی پابوس او
بوده ام دیده ام الیوم بسوی من باز گردان تا خورشید جمال او را نظاره نمایم هنوز دعایش باخر
نرسیده بود که دیده اش روشن شد پس برهبانان گفت که ای فرزندان گرامی اگر
آن پیغمبر موعود در میان این گروه است در زیر آن درخت که از زمان حضرت عیسی علی
نبینا و علیه السلام خشک شده و بسیاری از پیغمبران در زیر آن درخت نشسته اند خواهد
نشست و آن درخت خشک از برکت قدوم او سبز خواهد شد و از آن چاه که مدتهاست
که آب در آن دیده نشده آب خواهد آشامید چون قافله رسید و در دور چاه فرود آمد
و بارها از شتران گشوده شد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که همیشه اختیار خلوت
بجهت ذکر خداوند عالمیان مینمود میل بجانب آن درخت فرمود و چون آنحضرت در زیر آن درخت
قرار گرفت بقدرت الله تعالی در ساعت آن درخت سبز و خرم و میوه دار شد پس آنحضرت
صلی الله بسر آن چاه خشک رفت آب دهن مبارک خود را در آن انداخت در همان
لحظه چشمهای آب زلال شیرین از اطراف آن جوشید چون راهب آن احوال را مشاهده
نمود گفت ای فرزندان من مقصود من همین بود پس زود طعامهای نیک مهیا نمائید
که بخدمت سید بنی هاشم که سید انام است مشرف شویم و از او امان بطلبیم کافه رهبانان
بحکم او پس ایشان طعامهای نیک مهیا کردند بعد از آن گفت بایشان که بروید و بگرد
اینقوم بگوئید که پدر ما شما را سلام میرساند و ولیمه از برای شما مهیا نموده است التماس
آن دارد که بولیمه او حاضر شوید چون آن مرد میان قافله رسید نظرش بر ابوجهل لعین
افتاد او را بزرگ قوم دانسته رسالت راهب را باو رسانید ابوجهل لعین در میان قافله

نداکرد که راهب این دیر برای من طعامی مهیا کرده است والتماس نموده که همه بمهمانی او حاضر
شوید بیایید تا بنزد او رویم اهل قافله گفتند که گذاردن مالهای خود کذاریم ابوجهل لعین گفت
محمد را بگذارید که او امین در اسکوت است پس اهل قافله بخدمت آنحضرت رفته احوال خود را
بآن حضرت سپردند ابوجهل لعین پیش افتاده با اهل قافله بصومعه رفت چون داخل دیر
شدند راهب ایشان را اعزاز و احترام تمام نمود و بجهت ایشان طعام حاضر کردانید چون ایشان
مشغول طعام خوردن شدند راهب کلاه از سر برداشت و کتابی بدست گرفت و بر
روهای ایشان یکیک نظر میکرد و کتاب را ملاحظه مینمود در هیچیک صفات پیغمبر آخر
الزمان ندید پس کلاه خود را انداخت و فریاد کشید که واویلاه نا امید شدم و
بمطلب دیرین خود نرسیدم و بآرزوی خود فایز نگشتم پس گفت راهب که ای بزرگان
قریش آیا کسی از شما در قافله مانده است که حاضر نگشته ابوجهل لعین که بزرگی قوم
خود را بر خود بسته بود گفت که بلی پسر خورد سالی هست که اجیر زنی شده که برای او
تجارت نماید هنوز سخن آن ملعون تمام نگشته بود که شیر بطحا و شیر رب حمزة بن عبد
المطلب عموی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشتی بر دهن آن ملعون زد که بر پشت افتاد
و گفت ای بدترین مردمان چرا نگفتی که در قافله مانده است بشیر نذیر و سراج منیر در
نگذاشته ایم او را در نزد متاع خود مگر از جهة راستی و امانت و جلالت و دیانت او
و در میان ما نیست بهتر از او پس حمزه متوجه راهب شد و گفت بنما بمن آن کتاب را
که در دست داری و خبر ده بمن که چه چیز در آن نوشته شده است تا من عقده تو را کشایم
و ترا بمطلب اصلیت رسانم راهب گفت که ای سید من این پیغمبریست که در آن
صفات پیغمبر آخر الزمان نوشته شده و صفت آنحضرت آنست که بوده باشد معتدل القامه و
بیفکند ابر بر او سایه و بوده باشد میان دو کتفش علامت و شفاعت نماید بسیار از
در روز قیامت عباس گفت ای راهب اگر ببینی او را میشناسی راهب گفت که بلی عباس گفت

که محمد

که همراه من بیا تا بنمایم بتو در زیر آن درخت صاحب این صفات را پس راهب بعزت تمام
بشرف خدمت آن سید انام روانه شد چون نزدیک رسید آنحضرت صلعم او را تعظیم نمود و راهب
بر آنحضرت سلام کرد آنحضرت صلعم در جواب فرمود که وعلیک السلام ای عالم رهبانان ادیب
دای فلیق بن یونان بن عبد الصلیب راهب عرض کرد که شما نام مرا چه دانستید و که آموخت
بشما نام پدر و بابای مرا آنحضرت صلعم فرمودند که اخبار کرد بمن کسیکه خبر داده است بتو که من در
آخر الزمان مبعوث خواهم شد پس راهب سر بر قدم مبارک آنحضرت صلعم گذاشت و قدم مبارک
آنحضرت را بوسید و بر روی خود مالید و عرض کرد که ای سید بشر امید دارم که دیر مرا بقدوم
شریف منور کردانی آنحضرت صلعم فرمود که اهل قافله اموال خود را بمن سپرده اند راهب عرض
کرد که من ضامنم که اگر ریسمانی از آن مال کم شود مشتری در عوض دهم پس آنحضرت صلعم با راهب
بجانب دیر روانه شد و این دیر دو درگاه داشت یکی بزرگ و یکی کوچک و در پیش درگاه
کوچک کلیسایی ساخته بودند و در آنجا صور تها نصب نموده بودند و درگاه آنرا دانسته
کوچک ساخته بودند که هر که از آن درگاه داخل شود بضرورت پشت دوتا نموده بتعظیم
آن صور قیام نموده باشد راهب دانسته آنحضرت را از آن راه آورد که معجزات آنحضرت را
مشاهده نموده باعث ازدیاد یقینش شود چون راهب کج گشته داخل شد بقدرت الهی
آن درگاه بلند شد و آنحضرت راست و درست داخل شد چون آنحضرت صلعم داخل مجلس شد جمیع
اهل مجلس برخواستند و آنحضرت را در صدر مجلس جا دادند و راهب مثل غلامان در برابر
آن حضرت ایستاده کمر خدمت کزاری بر میان جان بسته و رهبانان دیگر هم دست
بسته در برابر ایستادند و از میوه های لطیف شام نزد آنحضرت آوردند پس راهب رو
بجانب آسمان کرد و گفت پروردگارا خاتم نبوت را میخواهم ملاحظه نمایم پس حضرت جبرئیل
بامر ملک جلیل آمده ردای مبارک آنحضرت را از دوش مبارکش برداشته مهر نبوت از
میان دو کتف مبارک آنحضرت ظاهر و نوری از آن ساطع شد که دیر راهب روشن گردید

پس راهب از دهشت آن نور بسجده افتاد چون سر از سجده برداشت گفت که توئی آنکه من
میطلبیدم و آرزوی حضور شریفت را میکشیدم پس قوم متفرق شدند و ابوجهل لعین با هزاران
غیظ و کین خوار و ذلیل برگشت آنحضرت صلعم با میسره در نزد راهب ماندند راهب گفت
که ای سید من بشارت باد ترا که حق تعالی گردنهای گردنکشان عرب را برای تو ذلیل
خواهد کرد و مالک سایر بلاد خواهی شد و قرآن مجید بر تو نازل خواهد گشت توئی سید
انام و دین پشت اسلام و جمیع بتها را خواهی شکست و دینها را باطل و برطرف خواهی کرد
و نام تو باقی خواهد بود تا آخر الزمان ای سید من التماس آن دارم که تصدق کنی بر جمیع
رهبانان و راضی نشوی از ایشان بگرفتن جزیه در زمان خود پس راهب رو بمیسره کرد
و گفت که بجا آور خدمت او را و از من سلام برسان و بشارت بده او را که رستگاری یافته است
سید انام و حق تعالی نسل این پیغمبر برگزیده خود را از فرزندان او خواهد گردانید و نام خیر
او تا آخر الزمان باقی خواهد ماند و همه کس برو حسد خواهند نمود و بکوچکی تو نتند که داخل
بهشت نشود مگر کسی که باو ایمان آورد و تصدیق رسالت او نماید و بدرستیکه او
اشرف پیغمبران و افضل ایشان است ای میسره احتیاط کن در شام برو از یهود که اعدای
اویند تا برگردد بسوی بیت الله الحرام پس آنحضرت صلعم راهب را وداع نمود و با قافله بجانب شام
روانه شد و چون بشام رسیدند امتعه خود را بقیمت اعلا فروختند و نفعهای عظیم بجهت
ایشان ببرکت وجود آنحضرت صلعم بهم رسید که هرگز ندیده بودند و آنحضرت بر هر سنگ و درخت
که میگذشت آنها بر آنحضرت سلام میکردند و میگفتند السلام علیک یا رسول الله و معجزات بسیار
روی نمود تا آنکه آنحضرت صلعم با قافله مراجعت کرده نزدیک مکه رسیدند میسره بخدمت آنحضرت صلعم
عرض کرد که نفع و خیر کثیر در این سفر خیر اثر به برکت تو واقع شد که در مدت چهل سال
واقع نشده پس مصلحت چنان میدانم که شما پیشتر بروید و مژده سلامتی مال کثیر و نفع
عظیم را بخدیجه رسانید که دأب او آنست که هر که مژده برد خلعت وی نیک عطا مینماید

پس آنحضرت صلعم سبقت بر قافله گرفته بجانب مکه معظمه روانه شد اتفاقا حضرت خدیجه ع در آن وقت
با بعضی از زنان در قصر بلند که بر راه مشرف بود نشسته بود ناگاه نظرش بر سواری افتاد
که از دور می آید و ابری بر سر او سایه افکنده و بسرعت تمام می آید و ملکی از جانب راست
و ملکی دیگر از جانب چپ او بر روی هوا می آیند و هر یک شمشیر برهنه در دست دارند حضرت
خدیجه ع از مشاهده این احوال متحیر شده و گفت خداوندا چنین کن که این مقرب درگاه تو بکاشانه
محقر من آید چون آنحضرت صلعم نزدیک رسید و معلوم شد که او حضرت محمد است و بخانه خدیجه
می آید حضرت خدیجه علیها السلام با پای برهنه تا لب در باستقبال آنحضرت دوان شد و وقار و
تمکین و جلالت حضرت خدیجه علیها السلام بمرتبه بود که چون اراده مینمود که از مکانی بمکانی و
یا از خانه بخانه رود در روی کرسی زرین خود قرار و آرام گرفته کنیزان او را با کرسی
زرینش نقل و حرکت میدادند آنحضرت صلعم او را بشارت برسیدن مال و نفعهای کثیره نمود
حضرت خدیجه گفت که ای نور چشم من میسره چرا در رکاب تو نیست آنحضرت صلعم فرمود که میسره از
عقب می آید حضرت خدیجه گفت که ای سید من برگرد و با میسره داخل شو مقصود حضرت خدیجه ع
آن بود که بار دیگر آنچه دیده بود بعین الیقین مشاهده نماید چون آنحضرت برگشت آن ابر
نیز با او برگشت و باز در مراجعت با آنحضرت معاودت نمود یقین خدیجه بجلالت قدر
آنحضرت زیاده شد و در روایت دیگر واقع شده که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بجهت بشارت از قافله سبقت گرفته بجانب مکه معظمه روانه شد زمین در زیر پای ناقه آنحضرت
پیچیده شد تا آنکه بزودی بکوههای مکه معظمه رسید در آنوقت خواب بر آنحضرت مستولی
شد حق تعالی امر کرد جبرئیل علیه السلام که برو بسوی جنات عدن و بیرون آر قبه را که برای برگزیده
خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خلق کرده ام قبل از آفریدن آدم بدو هزار سال
و آن قبه را ببر و بر سر آنحضرت بکش و آن قبه بود از یاقوت سرخ که آویخته بود بر آن
حلقهای مروارید سفید و از بیرون اندرونش مینمود و از اندرون بیرونش پیدا بود

چهار رکن و چهار در داشت یک رکن او از زبرجد و یکی دیگر از یاقوت و یکی از عقیق و یکی
از مروارید بود چون حضرت جبرئیل علیه السلام آن قبه را بیرون آورد حوریان بهشت شادیها
کردند و از قصرهای خود مشرف شدند و گفتند ای خداوند بخشنده حمد و ثنا بدرگاه تو و درود بهشت
گویا نزدیک شده بعثت صاحب این قبه و نسیم رحمت از جانب عرش وزیدن و در تمامی
بهشت بصدا آمد پس حضرت جبرئیل علیه السلام آن قبه را بر زمین آورد و بر سر مبارک
آنحضرت صلعم افراخت و ملائکه مقربین ارکان آن را گرفته و صدای تسبیح و تقدیس بلند کردند
حضرت جبرئیل علیه السلام علم در پیش آنحضرت کشود و کوهها از شادی بلند شدند و درختان دم زدن
و ملائکه همه آواز بلند کردند و گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله گوارا باد بتو ای بنده پسندیده
چه بسیار گرامی تو در نزد پروردگارت در اینوقت حضرت خدیجه در غرفه بلندی در قصر خود
نشسته بود با جمعی از زنان قریش ناگاه نظرش بر شعب مکه افتاد و حق تعالی پرده حجاب را
از پیش دیده او برداشت نور ساطع و قبه لامع و آنحضرت را مشاهده نمود و حیرت عظیم
او را عارض شد زنان گفتند که ای سیده عرب این چه حالست که در تو مشاهده میکنیم خدا
نخواهد که تو چنین حالت روی دهد حضرت خدیجه علیها السلام با ایشان گفت که ای خواتین
مکرمه بگوئید که من در خوابم یا بیدار همه گفتند که تو بیداری حضرت خدیجه گفت که شما نظر
کنید بسوی معلی و خبر دهید بمن آنچه ببینید چون ایشان نظر بسوی معلی کردند گفتند
نوری می بینیم که ساطع است بسوی آسمان حضرت خدیجه گفت که آن قبه نورانی و آنکه در میان
قبه است و آنها که بر دور قبه اند بنظر شما می آید گفتند نه گفت من سواری می بینیم از
آفتاب نورانی تر و بر ناقه دونده سوار است و قبه منوری بنور لامع در بالای سر او
روان است و مرغان سبز آن قبه را احاطه نموده اند و گمان میکنم که آن سوار حضرت محمد
صلی الله علیه و آله و آن ناقه ناقه صهبای من باشد آن زنان گفتند که آن جاه و جلال
که تو نقل میکنی بجهت پادشاهان روم و عجم میسر نیست از برای حضرت محمد کی میسر میشود حضرت خدیجه

گفت که فضل حضرت محمد صلی الله علیه و آله زیاده بر زینت حضرت خدیجه چشم بر آن راه انداخته
بود تا آنکه آنحضرت صلعم میان کوههای مکه از جانب معلی داخل شد و ملائکه با آن قبه تا میان
رفتند حضرت خدیجه از محبت آنحضرت بیطاقت گشته برمیخاست و می نشست و میگفت که کی
باشد که بیائی ای حضرت محمد و چشم ما از دیدن جمال بیمثالت روشن شود در اینوقت آنحضرت
بخانه حضرت خدیجه رسید و دست بر حلقه در زد کنیزان گفتند که کیست آنحضرت فرمود که منم محمد
آمده ام بجهت دادن بشارت بجهت بجا رسیدن مالش پس چون حضرت خدیجه صدای آنحضرت را شنید
از قصر رفیع پای برهنه تا وسط حیاط دوید و در پشت پرده حجاب ایستاد کنیزان در را
گشودند پس آنحضرت صلعم داخل شد و فرمود که السلام علیکم یا اهل البیت حضرت خدیجه در جواب گفت
که گوارا باد بتو سلام ای نور چشم من آنحضرت صلعم فرمود که گوارا باد بتو رسیدن مال بسلامتی
حضرت خدیجه علیها السلام در جواب گفت که گوارا است بر من سلامتی تو ای نور چشم من قسم بخداوند
عالمیان که تو بهتری در نزد من از جمیع مال من و اهل من پس حضرت خدیجه چند شعر در صفت
آنحضرت صلعم خواند بعد از آن گفت که ای محبوب من قافله را در کجا گذاشتی آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمود که در جحفه گذاشتم حضرت خدیجه پرسید که کی از ایشان جدا شدی آنحضرت صلعم
فرمود که در همین ساعت چون خدیجه این سخن را شنید بر خود لرزید و گفت که قسم میدهم تو را
بخداوند عالمیان که در این ساعت از جحفه از ایشان جدا شدی آنحضرت فرمود که بلی حق تعالی
بجهت از برای من زمین را نزدیک گردانید دور را حضرت خدیجه گفت که من میخواستم
که تو چنین تنها داخل نشوی دلم میخواست که تو با قافله آئی و پیشاپیش قوم مثل آفتاب منور
باشی و من خدم و حشم خود را باستقبال تو فرستم و غلامان من قربانیها بر سر راه
تو آورند و کنیزانم مجمرهای عود و بخور در دست بجهت تو نشانند آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمودند که کسی از اهل مکه از آمدن من مطلع نیست هر که میخواهی همین ساعت
بر میگردم و آنچه مدعای تو است چنان میکنم پس حضرت خدیجه علیها السلام بجهت آنحضرت تو زراه

گرمی آورده نان و توشه خدیجه از راه خوبی و پاکیزگی در میان عرب معلوم و ممتاز بود و گفت
بآنحضرت که سپردم ترا بکسی که دوری را برای تو نزدیک میکند برگردای نور چشم من بقافله
پس آنحضرت صلی الله علیه و آله چون مراجعت نمود حضرت خدیجه علیها السلام باز بآن غرفه رفت
و ملاحظه مینمود که آیا آن قبه با آن جاه و جلال عود خواهد کرد یا نه که نظرش باز بآن قبه
و ملائکه چنانچه دیده بود افتاد که آمدند و بآنحضرت احاطه نمودند و یقین حضرت خدیجه علیها السلام
زیاده شد و خشنودی عظیم باو روی نمود شعری چند در شان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بر زبان راند و چون آنحضرت ص بقافله رسید میسره گفت یا محمد از تشریف بردن بمکه معظمه پشیمان
شدید آنحضرت فرمود که بمکه رفتم و آمدم میسره حمل بر مزاح نمود گفت که ای سید من بپای کوه
رفتی و آمدی آنحضرت ص نان گرم خاتون او را و آب زمزم را باو نمود میسره بطاقت گشته
بر خواست و فریاد زد و باهل قافله معجزه آنحضرت را اظهار نمود روز دیگر آنحضرت ص با قافله
داخل شد و آنحضرت مثل آفتاب انور پیشاپیش قافله می آمد و حضرت خدیجه ع از غرفه عالی
نظاره آن نور جمال مینمود و خدم و حشم خود را باستقبال آنحضرت فرستاده بود و کنیزان او
با مجمرهای بخور بخدمت آنحضرت شتافتند و هر یک از غلامان حضرت خدیجه ع با شتر قربانی
در سر راه آنحضرت ایستاده مجلس عالیه گسترانیده و جمیع اهل مکه باستقبال بیرون آمده
آنحضرت بر آن مجالس میگذشت و هر یک از غلامان حضرت خدیجه که میرسید قربانی بجهت آنحضرت
قربان میکردند تا اینکه با عزاز و احترام تمام آنحضرت ص بخانه حضرت خدیجه رسید و جمیع اموال او را
بخانه او رسانیده و آنحضرت در میان خانه ایستاده و حضرت خدیجه ع در پشت پرده زر تار حجاب
بود و میسره آن اموال کثیره را عرض مینمود و حضرت خدیجه ع از آن متعجب و حیران بود تا اینکه
حضرت خدیجه ع از میسره پرسید که آنچه در راه از آنحضرت دیده بجهت من نقل کن میسره گفت
ای خاتون گرامی طاقت آن نیست که هزار یک اوصاف حمیده او را و آنچه از او دیده ام بیان
توانم کرد و لیکن شمه از آن را عرض خواهم پس نقل کرد بجهت او حکایت آمدن سیل و جاه و ماه

عظیم

عظیم بر سر راه و نخلستان و درخت بعمل آمدن معجزه آنحضرت تا اینکه بحدیث راهب و پیغام
او رسید پس چون نقل دیر و راهب را نمود و پیغام راهب را بحضرت خدیجه رسانید حضرت خدیجه
گفت که بس است ای میسره که آتش شوق مرا افروختی و مرا طاقت نمودی ترا بجایزه آن
با زن و فرزندانت در راه رضای الهی آزاد کردم و مبلغی نقد و چندین شتر و خلعت
فاخره نیکو بمیسره داده او شاد و خشنود شدند پس حضرت خدیجه علیها السلام پدر خود خویلد را طلب نمود
که این اموال و منافع را باو بنماید و او را بآنحضرت رغبت گرداند پس خویلد جامه فاخر نیکو پوشید
و شمشیر خود را بسته بخانه دختر خود آمد حضرت خدیجه ع او را اعزاز و احترام تمام نمود و اموال و اسباب
کثیره و غیر متناهیه را باو مینمود و گفت ای پدر اینها همه از برکت حضرت محمد است بخدا قسم
ای پدر بمن بدرستیکه او با برکت و سعادت و عزیز دنیا و آخرت است من هرگز چنین با نفعی ندیده
بودم و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بخانه عم خود ابوطالب آمد بحضرت ابوطالب گفت
که من حصه خود را از منافع این سفر بتو بخشیدم ابوطالب آنحضرت را در بغل گرفت و روی مبارک
آنحضرت را بوسید و گفت ای جان عم آرزوی من آنست که آنچه خدیجه بتو داده صرف عروسی
تو نمایم و زنی از برای تو خواستگاری نمایم و دیگر اگر مرگ من رسد آرزوی ندارم پس چون
روز دیگر شد آنحضرت ص غسل کرد و سر را شسته و جامههای نیکو پوشیده زینت نمود و بخانه
حضرت خدیجه تشریف آورد و حضرت خدیجه ع آنحضرت را اعزاز و احترام تمام نمود و بعد از آن عرض
کرد که ای سید من هرگاه حاجتی داری بخواه که حاجت تو روا است آنحضرت ص از روی حیا سر در
پیش افکند و عرق در پیشانی آنحضرت نشست پس حضرت خدیجه گفت که ای سید من هرگاه
از تو چیزی بپرسم خبر میدهی مرا آنحضرت ص فرمودند که بلی حضرت خدیجه گفت که چون مال و شتر
بتو دهم بچه مصرف صرف خواهی کرد آنحضرت ص فرمودند که عموی من ابوطالب میخواهد که
بجهت من عروسی نماید و خواستگاری نماید بجهت من زنی از اقوام من که قناعت نماید بقلیل
و تکلیف ننماید مرا بکثیر که طاقت آن نداشته باشم پس حضرت خدیجه علیها السلام تبسم نمود

وگفت که ای سید من آیا میخواهی که من از برای تو زنی پیدا کنم که دلخواه تو و من باشد آنحضرت صلعم
فرمودند که بلی میخواهم خدیجه گفت که ای سید من من از برای تو زنی پیدا کرده‌ام از اهل
مکه معظمه از اقوام تو که مالش از همه زیاده تر و جمالش از همه بیشتر و کمالش نهایت عظیم و عقلش از
همه افزونتر و دستش سخیتر از همه کس ده بار پاک و پاکیزه و عاقل و دانا یاری دهد الهی
تو نماید در جمیع امور و قابل باشد از تو قبول و راضی نباشد از غیر تو بجز او و خویش است
در نسب و حسب برتر نمود و بر تیز و نیز او پادشاهان و بزرگان عرب آنحضرت صلعم فرمودند که
زن باین صفت و کمال و جمال کیست نام او را از برای من بگو حضرت خدیجه عرض کرد که آن
کنیزک تو خدیجه است پس آنحضرت صلعم از شرم و حیا سر مبارک بزیر انداخت و عرق در پیشانی نورانی
آنحضرت نشست پس حضرت خدیجه گفت ای سید من چرا حرف نمیزنی و جواب من نمیگویی
بخدا قسم که من ترا دوست میدارم و مخالفت امر تو نمیکنم و شعری چند خواند و با آنحضرت الحاح
تمام نمود پس آنحضرت صلعم فرمودند که ای دختر عم من تو زن صاحب مال بسیاری و من مرد فقیر محتاجم
مالک نیستم مگر آنچه تو بمن دهی کی مثل تو زنی بمثل من فقیری رغبت مینماید و من زنی میخواهم
که احوال او مثل احوال من و مال او مثل مال من باشد و تو ملکه آفاقی قابل تو نیست مگر پادشاهان
عظیم الشان پس حضرت خدیجه علیها السلام در جواب آنحضرت گفت که بخدا قسم ای محمد صلعم اگر مال
تو کم است مال من بسیار است و کسی که جان خود را فدای تو نماید البته مال را نیز میتواند من
و مال من و جمیع غلامان و کنیزان من و کل آنچه من مالک آنم همه در راه رضای تو و در
حکم و فرمان تو است من مضایقه نمیکنم از تو چیزی را قسم بحق کعبه و صفا که گمان نیک من
بتو آنست که مرا ناامید و دور نگردانی و دست رد بر سینه من نگذاری چون حضرت خدیجه
این سخن را فرمود گریان شد و قطرات اشک حسرت از دو دیده حضرت خدیجه علیها السلام
فرو ریخت و شعری چند خواند و گفت بخداوند عالمیان قسم که آنچه میگویم حق و صدق است
برو و نزد عموهای گرامت بگو که بروند نزد پدرم و خواستگاری من نمایند و آنچه از مهر و

واخراجات

و اخراجات ضرور باشد من از مال خود میدهم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله از خانه حضرت خدیجه
شاد و خندان بیرون آمده آثار سرور از روی منورش ظاهر بود و چون بخانه ابوطالب داخل
شد جمیع اعمام آنحضرت در آنجا حاضر بودند چون آنحضرت صلعم را شادان و خندان دیدند سبب
آنرا از عطایای کثیره حضرت خدیجه علیها السلام دانسته از آنحضرت صلعم پرسیدند که چه چیز داد بتو حضرت
خدیجه آنحضرت صلعم بحضرت ابوطالب گفت که ای عم بزرگوار مرا حاجتی بسوی تو است ابوطالب گفت
که چه حاجت داری ای نور چشم من آنحضرت صلعم فرمود که تو و عموهای من همگی بروید در همین ساعت حاجت من آنست که
بخانه خویلد و خواستگاری نمایید از او بجهت من حضرت خدیجه را پس عموهای آنحضرت از شنیدن
این سخن ساکت شدند حضرت ابوطالب گفت ای جان من تو اهل ما یی و ما در کارهای خود
برای شریف تو عمل میکنیم و نمیدانی که حضرت خدیجه ملکه کامله و سعادتمند فاضله است
و از عار و سرزنش احتراز تمام مینماید و ناموس زیاده از حساب دارد و بخواستگاری او
آمدند پادشاهان و بزرگان و اشراف قریش و سادات بنی هاشم و پادشاهان یمن و
اکابر ذوی الاقتدار طایف و مال بسیار در راه او صرف نمودند و او بهیچیک رغبت
ننموده قبول نکرده و فضل و شرف خود را زیاده از ایشان دانست آنحضرت صلعم اظهار رضای
حضرت خدیجه را اظهار نمود باز ابوطالب در جواب گفت که ای نور چشم من حضرت خدیجه
زنیست خوش خلق و خوش طبع هرگاه استشمام امری از او کرده آنرا بخوش طبعی حمل
کن و بر خود آنرا قرار مده و این سخن را بگوش قریش مرسان که باعث سرزنش ما خواهد شد
بعد از آن ابولهب گفت که ای پسر برادر حجت ما را بدهنهای عرب میندازی چنین طمعهای خام
مکن تو قابلیت خدیجه را نداری پس حمزه و عباس از سخن ابولهب ناخوش آمده در مقام جواب
او بر آمدند آنحضرت صلعم فرمودند که ای عموهای گرامی من طول مدهید کلام را در آنچه نفع و فایده
ندارد برخیزید و بخانه خویلد بجهت خواستگاری حضرت خدیجه رضی روید بدرستیکه من میدانم آنچه را
که شما نمیدانید صفیه دختر عبدالمطلب که عمه آنحضرت بود گفت که برادرزاده من را سکوت

دانچه میگوید حق و صدقست اما گمان خوش طبعی بحضرت خدیجه نیز میرود من بخانه حضرت
خدیجه میروم و آنرا بجهت شما معلوم مینمایم پس صفیه جامهای نیک خود را پوشید
و بجانب خانه حضرت خدیجه روان شد چون بخانه حضرت خدیجه رسید وقتی بود که حضرت خدیجه
بخلوتخانه بجهت خواب رفته بود چون بمیان رخت خواب رفت گفت که رستگاری نمی یابد
هر که با تو دشمنی کند یا محمد صفیه چون این سخن را شنید اقتید و ارشد و در نزد خود گفت
که این دلیل بر صدق مدعاست پس کنیزان حضرت خدیجه را اعلام کردند بآمدن صفیه خدیجه
او را اعزاز و احترام تمام نمود و امر کرد که از برای او طعام آورند صفیه گفت که ای خدیجه
من بخانه تو نیامده ام بجهت خوردن طعام بلکه آمده ام ای دختر عمو بجهت تحقیق امری که آیا آن
راستست یا دروغ حضرت خدیجه مطلب او را دانست گفت که بلی آنچه شنیده حق و راستست
اگر خواهی پنهان دار و اگر خواهی آشکار کن من بحضرت محمد شوهر میکنم و مهر و اخراجات را
از مال خود میدهم هرگاه او بشما حرفی گفته باشد انکار مکنید و تکذیب او منمایید من میدانم
که او میگوید از جانب پروردگار عالمیان است پس صفیه خندان و خشنود شد چون صفیه
خواست که از خانه خدیجه علیها السلام روانه شود حضرت خدیجه خلعت گرانمایه بصفیه داد و باو
گفت که ای صفیه قسم میدهم ترا بخداوند عالمیان که یاری من کنی و مرا بزودی بوصال
جمال آنحضرت رسانی پس چون صفیه نزد برادران خود آمد ایشان باو گفتند که چه کردی
ای صفیه ای دختر پاکان و پاکیزگان صفیه گفت که ای برادران عالیقدر از جا برخیزید
بخواستگاری حضرت خدیجه اگر شما برخیزید بخداوند عالمیان قسم که رغبت خدیجه علیها السلام
به برادرزاده شما بمرتبه ایست که شرح توانم نمود ایشان همه از شنیدن این خبر مسرت اثر
خشنود و خندان شدند مگر ابولهب که بسبب شقاوت بغض و حسد او زیاده شد پس
ایشان همگی برخواسته شد و حضرت ابوطالب حضرت پیغمبر را لباسهای فاخر پوشانید و شمشیر
بآنحضرت بست و او را بر اسب عجیبی از اسبهای خود سوار کرد و عموهای عالیقدر او

آن سید

آن سید ابرار را احاطه نموده بخانه خویلد آمدند چون خویلد ایشانرا دید اعزاز و احترام تمام نمود
و گفت خوش آمدید ای پسران پدران ما و ای عزیزترین مردمان در نزد ما ابوطالب گفت که
ما را بتو حاجتیست تو میدانی خویشی ما را بخود و ما درین حرم محترم پسران یک پدریم آمده ایم
ما بجهت خواستگاری دختر تو خدیجه از برای سید ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و بدرستی که ما را
رغبت تمام است بحضرت خدیجه خویلد گفت که کیست خواستگار از شما و کیست خواستگاری شده
از من ابوطالب گفت که خواستگار از ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خواستگاری شده از تو
خدیجه دختر تو چون خویلد آنرا شنید بر او بسیار ناگوار آمد و مسخ و زرد شد گفت شما کفو و
عزیزترین خلقید اما خدیجه مالک نفس خود است و او عاقله ترین زنست پادشاهان زمان
او را خواستند راضی نشد با این یتیم فقیر کی راضی خواهد شد حمزه بن عبد المطلب را از حقیر شمردن او
آنحضرت را ناخوش آمده بانگ بر او زد و مکالمه در میان ایشان بطول کشید تا اینکه عموهای
آنحضرت دامنهای خود را افشاندند و آنحضرت را برداشته از خانه خویلد ناامید برگشتند چون
کنیزان بحضرت خدیجه این خبر را رسانیدند او مکدر و محزون و مضطرب گشته ورقه عم خود را
طلب نمود چون ورقه نزد حضرت خدیجه آمد حضرت خدیجه او را استقبال و اعزاز و احترام نمود
بعد از آن با آثار حزن و کدورت تمام در نزد ورقه نشست ورقه گفت که ای خدیجه چرا اینقدر
مهموم و محزونی ظاهرا که اراده شوهر کرده حضرت خدیجه گفت که بلی ورقه گفت که پادشاهان زمان
بخواستگاری تو آمدند راضی نشدی حضرت خدیجه گفت که نمیخواستم که از حرم خداوند
از مکه معظمه بیرون روم ورقه گفت بخدا قسم که جمیع اکابر و اشراف مکه نیز بخواستگاری تو
آمدند حضرت خدیجه گفت که ایشان هر یک عیبی داشتند قبول نکردم ای عمو مگر حالا خبر
داری که شخصی غیر از ایشان بخواستگاری من آمده است ورقه گفت که بلی شنیده ام
که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بخواستگاری تو آمده است حضرت خدیجه گفت که اگر
عیبی از او گمان داری بگو ورقه عالم بکتب و از احبار علما بود ساعتی سر بزیر افکنده گفت که بلی

ای خدیجه اصل او عین نجابت و کرامت و فرع او شاخ عزت و مکرمت است و خلق
او جلیل و فضل او عمیم و وجود او عظیم است بخدا قسم که آنچه گفتم دروغ نگفتم حضرت خدیجه علیها السلام گفت
که ای عموی گرامی مدحش را بیان کردی اگر عیبی دارد بگو ورقه گفت که ای خدیجه روی او
مثل ماه بدر است و پیشانی مبارکش منورتر است از مهر جهان آفتاب زمین و آسمان است
حضرت خدیجه گفت که ای عموی من اگر عیبی دارد بیان کن ورقه گفت که بلی خوب است
مخلوق از حسن شامخ و نسب باذخ نیکوترین عالمیان در صورت و بهترین انسان در سیرت
گلگونه مبارکش چون گل سرخ و بویش خوشبوتر از مشک اذفر و کلامش شیرین تر از شهد
شکر است ای خدیجه بدان و آگاه باش که من بدستگیری محبت او ایستاده ام حضرت خدیجه گفت
که ای عموی مهربان من هر چند از عیب او می‌پرسم تو مدح او را بیان می‌نمایی ورقه گفت
که ای خدیجه من کی قادرم بر ذکر وصف یک آنحضرت پس حضرت خدیجه گفت که ای عموی من
مردم میگویند که او فقیر است اگر او فقیر است من صاحب مال کثیرم بدرستیکه من دوستدار
اویم و با او شوهر میکنم و من او را از تکلیف خواستگاری خودم کرده ام ورقه گفت که ای خدیجه بدان
که بدرستیکه سعادتمند دنیا و آخرت شده و بکرامت ابدی فائز گشته و به پیغمبر کریم رغبت
نموده پس حضرت خدیجه التماس نمود از ورقه که برادر او را راضی کند ورقه گفت که من هرگاه ترا
بوصل او رسانم بمن چه خواهی داد حضرت خدیجه علیها السلام گفت که کل مال من حاضر است
هرچه و هر قدر که دل تو خواهد بردار ورقه گفت مرا طمع بمال دنیا نیست بلکه توقع من
آنست که شفاعت مرا در خدمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله در روز قیامت نمایی زیرا که
ای خدیجه که بدرستیکه در پیش روی ما حساب و کتاب بسیار و عقاب و عذاب بیشمار است
و نجات نمی‌باید از آن مگر کسی که تابع حضرت محمد صلی الله علیه و آله باشد و تصدیق نبوت
آنحضرت نموده باشد پس وای بحال کسی که از بهشت عنبر سرشت دور و با آتش جهنم داخل شود
پس حضرت خدیجه حجت او را قبول و تعهد شفاعت او از خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

نموده

نموده پس ورقه بخانه خویلد برادرش داخل شد خشمناک و مکدر و محزون در نزد برادرش
نشست خویلد گفت که ای ورقه چه میشود ترا ورقه گفت ترا چه میشود که اینقدر غافل گشته
و اراده قتل خود نموده خویلد گفت که من چه کرده ام ورقه گفت زیاده براین چه میشواند
شد که حضرت محمد صلی الله علیه و آله سرزنش نموده و دلهای پسران عبد المطلب را بجوش آورده
نیز شنیدی که ناگاه هژبر بیشه بطحا و شیر بیشه حمزه بن عبد المطلب با شمشیر برهنه بر سر تو آمده و ترا ریزه
ریزه نماید خویلد گفت که ای برادر من بدی با ایشان نگفتم و چه چیز میتوانم گفت در شان ایشان
و با برادرزاده ایشان که همه عالم بزرگی او شهادت میدهند و لیکن ایشان آمده بودند نزد
من بجهت خواستگاری خدیجه و تو میدانی که او عاقله و ملکه زنان است و پادشاهان
جهان رغبت نموده و تزویج او بجهت رنجش بزرگان و اشراف زمن میشود ورقه گفت که
هیچکس نیست که صفت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را نداند و آرزو می‌آید که با او دختر دهد
بدان که چون دختر تو خدیجه از او کرامات تمام ملاحظه نموده با او راضی و رغبت تمام دارد و
وعده بسیار خویلد را نموده او را راضی کرده با خود برداشته بجانب خانه عبد المطلب روانه
شد در آن وقت عموهای آنحضرت در نزد آنحضرت در خانه ابوطالب بودند چون خویلد و
ورقه بدر خانه رسیدند اتفاقا صدای شیر بیشه بطحا و شیر رب حمزه بن عبد المطلب را
شنیدند که با آنحضرت میگوید که ای نور چشم من مکدر و محزون مباش بخدا قسم که اگر
بفرمایی دمار نمایی درهمین ساعت سر خویلد را بجهت تو بیارم خویلد این را که شنید بورقه
گفت که بشنو ورقه با او گفت که تو بشنو خویلد بورقه گفت که بگذار من برگردم ورقه گفت
که نه باش آنچه من میگویم تو قبول کن ورقه دست بر حلقه در زد آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که بخدا قسم ورقه و خویلد اند که در را میزنند و بعذرخواهی بخانه شما آمده اند
بگشایید در را بجهة ایشان پس حمزه آمده در را گشود و ایشان را داخل نمود و ورقه دست
خویلد را گرفته بود ورقه از زبان برادرش عذرخواهی تمام بجا آورد حمزه گفت ای خویلد

تو در نزد ما عزیز و کریمی لایق تو نبود که امثال ما را نا امید از خانه خود برگردانی ورقه گفت ای
بنی هاشم بدرستیکه من نیز حضرت محمد را دوست میدارم میخواهم که این خطبه مبارکه میمونه فردا
در حضور عام و خاص واقع شود تا اینکه حاضران و غایبان آنرا بشنوند حمزه گفت که خوبست
چنین باشد ورقه گفت که چون برادرم طلاقت لسان ندارد و من عالم بکتب و ادیانم اراده
کرده ام که من وکیل او باشم و در نزد فصحاء عرب صیغه ایجاب را با شما گویم حمزه گفت که بسیار
خوبست ای خویلد او را وکیل کن پس خویلد ورقه را وکیل خود نمود و ورقه گفت که دل من میخواهد
که این وکالت در نزد کعبه معظمه محقق شود پس ایشان همگی برخواستند و باتفاق نزد خانه مبارکه
کعبه آمدند اتفاقا در آنوقت جمعی کثیر از بزرگان قریش و اکابر عرب در آنجا حاضر بودند ورقه
صدای بلند گفت که ای معاشر قریش و ای بزرگان عرب و ای جمعی که حاضرید در این مجمع
من سوالی میکنم از شما که چه میگویید در حق خدیجه بنت خویلد همه ایشان گفتند بخ بخ والله
که نام بردی تو زنیرا که صاحب شرف اوفی و نسب اعلی و رای ازکی و عقل اکمل است بخدا قسم
که مثل و مانندی از برای او نیست در میان عرب و عجم پس گفت ورقه که ای معاشر قریش
آیا خوبست اینکه مثل او زنی بی شوهر باشد همگی گفتند که نه و لیکن ما بهم میدانیم از برای او
شوهران خوب بزرگ قدر او راضی نشد بآن ورقه گفت که ای سادات عرب بدرستیکه
او در اینوقت راضی شده است به سیدی از سادات قریش اما هنوز نام او را من نگفته است
و برادرم خویلد مرا وکیل کرده است در تزویج او و من میخواهم که شما همه شاهد وکالت شوید
و فردا همه بخانه حضرت خدیجه حاضر شوید حضرت خدیجه را خانه وسیع بود که کل اهل مکه معظمه در آن
میگنجیدند چون اکابر و اشراف قریش این سخن را از ورقه شنیدند هر کس گمان بخود میبرد
که آن سید که خدیجه باو راضی شده من خواهم بود همه گفتند که خوب وکیل و کفیل هستی تو
ای ورقه تویی عالم و دانا پس گفت ورقه بخویلد که حرف بزن در حضور سادات و بزرگان
خویلد گفت که همه شما بشنوید ای سادات عرب که من جمیع اختیار دخترم خدیجه را بورقه

برادرم

برادرم دادم و او را وکیل و کفیل خود گردانیدم و ورقه گفت که شما همه شاهد باشید ای گروه حاضرین بدرستیکه
من تزویج خواهم کرد او را بهر که خواهم همه گفتند که بلی شنیدیم و شاهد شدیم پس ورقه خویلد را از نزد
نموده خود خوشحال و خندان بخانه حضرت خدیجه آمد چون حضرت خدیجه ورقه عم خود را شاد و
خندان دید خوشحال و فرحناک گشته گفت که رحمت خداوند عالمیان بر تو باد ای عم بزرگوار
گویا که حاجت مرا روا کرده و مرا بمطلب اصلی رسانیده ورقه گفت بلی ای خدیجه مبارک و
گوارا باد ترا اختیار ترا بدرستیکه بمن گذاشت و مرا وکیل مطلق خود گردانید فردا انشاء الله تعالی
در اول روز عقد ترا با حضرت محمد مصطفی صلی الله و آله خواهم بست و ترا باین سعادت عظمی
مشرف خواهم نمود پس حضرت خدیجه علیها سلام از فرط خوشحالی تمام روی نمود خلاع فاخره که بهای آنرا
تقبره و رشام به پانصد اشرفی خریده بود بجهة عمویی خود آورد ورقه گفت که ای خدیجه مرا رغبت مال
و دنیا نیست رغبت و خواهش من بخدمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است حضرت خدیجه
گفت که آن از برای تو هست پس ورقه بحضرت خدیجه گفت بر خیز و در تهیه مهمانداری باش
و آنچه توانی سعی بیار که مال دنیا بجهة چنین روز است بدرستیکه فردا جمیع اهل مکه معظمه مهمان تو
خواهند بود چون حضرت خدیجه علیها سلام آنرا از ورقه شنید غلامان و کنیزان خود را امر فرمود
که خانه را مزین نمایند و فروش و مسندها و نشیمنها و پردههای زرنگار رنگارنگ بیرون آورند
و آنچه اسباب زینت باشد مجلس بیارایند و رایات جلال افراشتند و زیورهای قیمتی
و قلاید نیکو خود را آراسته نمایند و گاو و گوسفند و شتر بسیار ذبح نمود و حلواهای رنگارنگ
در آن شب ترتیب داده میوههای گوناگون مهیا گردانید کل آن شب حضرت خدیجه علیها سلام
با غلامان و کنیزان خود بتهیه ولیمه باشتغال داشتند روایت نموده اند که در آن شب هشتاد
نفر از غلامان حضرت خدیجه بحمل و نقل تهیه ظروف بجهة ولیمه مشغول بودند که بخدمت دیگر
مرجوع نبودند پس ورقه از خانه حضرت خدیجه بخانه ابوطالب آمد و عموهای آنحضرت همه در آنجا
حاضر بودند پس گفت بایشان که حق تعالی بر شما مبارک گرداناد و دانسته باشید شاهد شدید

که اختیار حضرت خدیجه با من شد و من فردا صبح انشاء الله تعالی عقد خواهم کرد او را با حضرت محمد
صلی الله علیه و آله پس این خبر بورقه رسید بتهنیه خود بدر رفت نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود ورقه گفت که
ای ورقه حق تعالی فراموشش نخواهد کرد آنچه را که تو با من کردی و تو نیکوئی تو را نیکو خواهد رسید
حضرت ابوطالب گفت که حال خاطر من جمع شد و دانستم که بدرستیکه حق تعالی می رساند
برادر زاده مرا بهر آرزو ولی که نماید پس ابوطالب و اعمام با تمام آنحضرت مشغول تهیه عقد و نکاح
گردیدند چون حضرت خدیجه خود و حضرت ابوطالب تهیه عروسی آنحضرت ص قیام نمودند عرش و کرسی
بجنبش آمدند و جمیع ملائکه بسجده افتادند و حق تعالی بجبرئیل امین وحی نمود که علم حمد را بر بام کعبه
معظمه نصب نماید و شقههای رحمت افزا گشاید و کوهها سر مفاخرت تا سر بر فلک کشیدند و
زبان بحمد و ثنای ملک جلیل گشودند و زمین از فرح بر خود بالید و مکه معظمه از خشنودی بخروشید
پس چون صبح شد اکابر و ذوی الاقتدار و اشراف و صنادید قریش و طوایف قبایل چون
ستارگان در بیت الشرف حضرت خدیجه جمع گردیدند پس هر فرقه که داخل میشد بخانه حضرت
خدیجه میدیدند که مهیا شده است از برای ایشان مسندها و بالشتها و کرسیهای زرین و
مرتبههای دلنشین و گردانیده بود حضرت خدیجه علیها السلام بجهت هر قبیله مجلسی مناسب مرتبه و
قدر آن قبیله پس ابوجهل لعین که خود را بزرگترین قریش میدانست زینت تمام نموده و خنجر
خود را بر دوش گرفته و جمعی از بنی مخزوم دور او را احاطه کرده با کبر و نخوت تمام داخل شد
و نظر بصدر مجلس نموده کرسی بزرگ زرنگاری در آنجا گذاشته بودند و در تحت آن کرسی
بزرگ یازده کرسی زرنگار دیگر در مکان بلند گذاشته اند بهتر از آنجائی در مجلس بنظرش
افتاده اراده آنجا نمود میسره که سرکرده غلامان حضرت خدیجه بود بانگ بر او زد که ای شیخ
من اندکی صبر کن و تعجیل منمای جای تو را نزد قبیله است بنی مخزوم انداخته ایم پس ابوجهل خوار
و خجل برگشت و در جای خود نشست ناگاه صدای غلغله برخواست و هلهله شادی
عرب بلند شد و دیدند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریف می آورند و حضرت ابوطالب ع در پیش

و حمزه و عباس در پهلو و باقی اعمام آنحضرت در عقب حمزه شمشیر خود را برهنه نموده و آواز بلند
ندا مینماید که ای اهل مکه و حرم و ای قوم صفا و زمزم و ای طوایف قبایل عرب بوده باشید
با ادب کلامهای خود را کم و کوتاه نمایید و باستقبال سید عرب و عجم بشتابید که آمد کوکب فلک
حضرت احمد مختار برگزیده خداوند جلیل جبار متوج بتاج انوار صاحب هیبت و وقار پس
چون اهل مجلس نظر کردند دیدند که آنحضرت ص می آید و عمامه سیاهی در سر مبارک آنحضرت است
و نور جبین منور آنحضرت از زیر آن ساطع گشته پیراهن جدش عبدالمطلب را پوشیده و برد حضرت
الیاس نبی را بر دوش افکنده و نعلین جدش عبدالمطلب در پا و عصای حضرت ابراهیم خلیل الله در دست
انگشتر عقیق سرخ در انگشت و قبیلهاش بنی هاشم دور آنحضرت را احاطه نموده و جمعی کثیر
دور ایشان را گرفته تماشای خورشید جمال با کمال آنحضرت مینمایند و حمزه بن عبدالمطلب مردم را
دور مینماید و راه بجهت ایشان میگشاید جمیع بزرگان طوایف عرب باستقبال آنحضرت
شتافتند و با عزاز و اکرام تمام آنحضرت را داخل نمودند و در صدر مجلس در آن کرسی بزرگ زرنگار
که ابوجهل را منع از آن نمودند قرار گرفت و عموهای آنحضرت ص در کرسیهای جنب آن قرار گرفتند
چون ابوجهل لعین آن حالت را مشاهده نمود از آمدن پشیمان شد گمان آن ملعون آن بود
که او بزرگ قوم است خدیجه او را اختیار خواهد کرد پس در نزد خود گفت که هرگاه اختیار
با خدیجه است بتحقیق که او محمد را قبول خواهد کرد و آمدن من عبث بود و لهذا از حسد از جای خود
حرکت نکرد و استقبال و تعظیم آنحضرت ننمود شیر بطحا و هژبر بیشه حمزه بن عبدالمطلب در
نهایت جرات و جلادت بآن معدن حسد و عداوت دوید و کمربند او را کشید و
گفت نجات نیابی هرگز از بلای مصیبت چرا استقبال و تعظیم نکردی بحضرت محمد و ابی طالب
آن ملعون خود را نگاهداشته دست بر قبضه شمشیر خود زد و شیر بیشه شجاعت حمزه با غرور و سعادت
پیش دستی نمود و سر پنجه آن لعین را گرفته چنان فشرد که خون از زیر ناخنهای او روان
شد پس حارث حمله بر آن لعین کرد و گفت وای بر تو ای پسر هشام تو هرگز عدیل نشوی

با کو چسپیده است تو و تو خود را از دیگران ایشان میدانی بخدا قسم که اگر حرمت مجلس ایشان
نمیشد گردنت را میزدم پس آن ملعون از خوف فتنه و آشوب خار و لال شد و ورقه و
خویلد و جنب بنی هاشم بر کرسیها نشستند پس چون مردمان بر جایهای خود قرار گرفتند و
مجلس آراسته شد ابو طالب بر سر پا بجهة خواندن خطبه ایستاد و اشاره کرد بمردمان که خاموش شدند
و گفت الحمد لله الذی جعلنا من نسل ابرهیم الخلیل و اخرجنا من سلالة اسمعیل
و فضّلنا بالعلم و الادب و شرّفنا علی جمیع العرب و جعلنا فی حرمه و اسبغ علینا
من نعمه و صرف عنا شرّ نقمه و ساق الینا الرزق من کل فجّ عمیق و مکان سحیق
و الحمد لله علی ما اولانا و له الشکر علی ما اعطانا و ما به حبانا و فضّلنا علی الانام
و عصمنا عن الحرام و امرنا بالمقاربة و الوصل و ذلک لیکثر منا النسل و بعد فاعلموا
یا معاشر من حضر ان ابن اخینا محمد بن عبد الله خاطب کریمتکم الموصوفة بالسخاء
و العفة و هی فتاتکم المعروفة المذکور فضلها الشائع خطبها و هو قد خطبها
من ابیها خویلد علی ما یحب من المال پس ورقه برخواست و گفت الحمد لله الذی جعلنا
کما ذکرت و فضّلنا علی ما عددت فنحن سادة العرب و قادتها و انتم اهل ذلک
کله لا تنکر العشیرة فضلکم و لا یرد احد من الناس فخرکم و شرفکم و قد رغبنا
بالاتصال بحبلکم و شرفکم فاشهدوا علی یا معاشر قریش انی قد انکحت بنت
خویلد من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب علی اربعمائة دینار و در روایت دیگر
آنست که ورقه گفت میخواهم مهر او را نقد نسیه چهار صد یا چهار هزار اشرفی طلا و صد
شتر یا صد هزار اشتر سیاه چشم لاله پشم و ده جامه دیبا و بیست و هشت غلام و کنیز و هشت
این مهر کثیر حضرت ابو طالب گفت که راضی شدیم بمهری که گفتی پس آن مهر صیغه خوانده شد
و در آنوقت شیر طلا و شیر رب حمزة بن عبد المطلب برخواست و کیسه زری بیرون آورد و نثار
نمود آن زر را بر حاضران پس هر یک از بنی هاشم برخواستند و زرها نثار نمودند ابو جهل لعین از آنجا

التزویج العقد

از کثرت

از کثرت بغض و حسد عمانه شروع کرد که هرزه گوئی نماید حضرت ابو طالب او را نهیب کرد و باز لال
و خاموش شد پس حجاب برداشته شد و کنیزان حضرت خدیجه بیرون آمدند و در دست ایشان
بود طبقهای نثار پس نثار کردند بر مردمان و حق تعالی امر کرد بحضرت جبرئیل اینکه پر از طیب
بهشت و نثار کن بر اهل مجلس بر نیکو کاران و بدکاران بجهة اعزاز حضرت محمد صلی الله علیه و آله
پس مردم متفرق شدند و آنحضرت مثل آفتاب انور با عموها و خویشان خود برخواستند بخانه
شریف بخانه ابو طالب بردند پس حجیت کردند زنان قریش و زنان اولاد عبد المطلب و
بنی هاشم در خانه حضرت خدیجه و زنان دف میخواختند و شادی و خرمی مینمودند حضرت خدیجه
در همان روز مهر خود را با یک دست خلعت بسیار ارزنده بخدمت آنحضرت فرستاد و پیغام کرد
که این زر و خلعت را برای پدر من بفرست پس حضرت ابو طالب و عباس آن زر و خلعت را
برداشته بخانه خویلد رفتند و مهر خدیجه را باو شمردند و آن خلعت را باو پوشانیدند در همان
ساعت خویلد برخواسته بخانه حضرت خدیجه آمد و بخدیجه گفت که ای دختر من سبب انتظار چیست
بر و وی جهاز خود را درست کن بدرستیکه این وجه صداق تو است که نزد من آورده اند
و این خلعت گرانمایه که پوشیده ام خلعتیست که ایشان بجهة من آورده اند بخدا قسم
که هیچ دختری مثل شوهر تو شوهر ندارد نه در حسن و نه در جمال پس ابو جهل لعین و اصحابش از غضب
و حسد زبان بهرزه گوئی گشودند حضرت ابو طالب در مجمع عرب ایشان را منع بلیغ و نصایح نمود
حضرت خدیجه نیز جمیع زنان دوست و دشمن را اطعام نمود و با ایشان نصیحتها فرمود و بعد
از آن حضرت خدیجه عم خود ورقه را طلبید و گفت باو که ببر این اموال را بسوی محمد و بگو باو
که اینها همه هدیه است از برای تو و اینها مال تو است هر جا که خواهی خرج کن و از زبان
من عرض کن که بدرستیکه مال من و غلامان من و کنیزان من و جمیع آنچه را که من مالک
آنم همه را بآنحضرت بخشیدم از جهت اجلال و بزرگی شان آنحضرت پس ورقه آمد و در میان
زمزم و مقام ایستاد و باواز بلند ندا کرد که ای معشر عرب بدانید و بشنید براستیکه حضرت خدیجه

خودش را و مالش را و جمیع آنچه را که مالک است و مهرش را همه را بآنحضرت محمد صلی الله علیه و آله هبه
نمود بجهت اجلال و اعظام آنحضرت پس بوده باشید شما بر آن از جمله شاهدان بعد از خوردن غذا
آمد ورقه بخانه ابی طالب و حضرت خدیجه بدست خلعت بسیار سنگین با یکی از کنیزان خود
خفیه نزد آنحضرت فرستاده و پیغام نموده بود بآنحضرت که چون عم تو ورقه نزد شما آید
این خلعت را باو دهید تا باعث زیادتی دوستی او با شما شود پس چون ورقه بخدمت
آنحضرت آمد و آن مال آورد و پیغام حضرت خدیجه را بعرض آنحضرت رسانید آنحضرت برخواست
و آن خلعت خدیجه را بر دوش ورقه انداخت و خلعتی دیگر نیز آنحضرت باو داد پس چون ورقه
از خدمت آنحضرت بیرون آمد حسن و جمالی بهم رسانیده بود که مردم تعجب مینمودند پس چون
روز سوم شد عمه های آنحضرت با زنان بزرگان قریش و بنی هاشم آمدند بخانه حضرت خدیجه و اشراف
و اکابر و سادات در خانه حضرت خدیجه جمعیت نمودند چنانچه و ادب ایشان بود حضرت خدیجه آنچه لوازم
مهمانداری بود بعمل آورده و نثارها بر ایشان کرد پس حضرت خدیجه شروع باسباب عروسی نمود
ظروف طلا و نقره درست کرد و در میان آنها مشک و عبیر و عنبر بود و از طایف و غیر آن اهل
صنایع را طلب نمود و در منزل خود نشانیده از زیور و حلی آنچه خواست درست کرد و جامها
دوزانید و شمعی از عنبر درست نمود که مثل درخت عظیمی بود و آنرا از طلا ظرف و صورتها از مشک
و عنبر در آن قرار داد و آنچه شاهانه در تهیه عروسی بود تا اینکه جمیع ما یحتاج خود را درست کرد
و پردهای دیبای مطرز که نقش کرده بودند در آن صورت آفتاب و ماه را آویخت و
فرشهای نیکو گسترد و مسندها و پشتیهای دیبا و خز مهیا نمود و بجهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
کرسی زرنگاری که از عاج و آبنوس بود و آنرا از تنگه طلا گرفته بودند مفروش نمود و کنیزان
و خدمتکاران خود را جامهای حریر و دیبای رنگارنگ پوشانیده و در گوشهای ایشان رشته‌ها
مروارید و مرجان آویخت و طوقهای طلا و دستبندها بجهت ایشان درست نمود و گردن بندهای
طلا در گردن ایشان گذرانید و مقرر نمود که کنیزان بایستند و در دست هر یک باشد مجمره از طلا

کودرآن

که در آن باشد خوشبو و عنبر و بخور از عود و مشک اذفر و در دست هر یک از خدمه‌ها
بادزنی که بافته بودند آنرا از نقره و نقشها نموده بودند باطلا و بایستند اینها در مجلسی که نشیمن
آنحضرت است و بعضی دیگر دف و شمع در دست داشته باشند و نصب کرده بود در وسط
خانه شمع بسیار و رختهای خرما پس چون فارغ شد از اینها زنان اهل مکه را بعروسی
طلب نمود همگی حاضر شدند و بجهت زنان هر قبیله مجلسی آراسته بود و گردانیده بود [illegible]
مجلس عمه های حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و زنان بنی هاشم را پس فرستاد حضرت خدیجه
بسوی ابوطالب گوسفندان بسیار و زر سرخ و سفید بیشمار و جامها و رختهای کثیره و
بویهای خوش از عبیر و عنبر و مشک و اعلام کرد او را که وقت زفاف نزدیک شد پس
ابوطالب مردم را بولیمه آنحضرت طلب نمود و آنحضرت کمر مهمانداری بر میان جان بسته
و عموهای آنحضرت همگی با آنحضرت بخدمتگزاری قیام نمودند ولیمه عظیمی ابوطالب بعمل آورد و
تا سه روز جمیع اهل مکه را اطعام نمود پس چون شب زفاف شد ابوطالب و عموهای آنحضرت
آنحضرت را برداشته بخانه خدیجه علیها السلام آوردند و آنحضرت صلی الله جامه قباطی مصری
پوشیده و عمامه سرخی بر سر مبارک گذاشته و جمیع غلامان بنی هاشم شمعها و چراغها در دست
و کافه ناس از اطراف و شعب مکه منتظر تماشا و نظاره جمال بیمثال آنحضرت حیران گشته و میدیدند
که نور از دهن مبارک آنحضرت و از دو طرف آنحضرت و از زیر جامهای آنحضرت صلی الله علیه و آله
بلند میشود پس چون آنحضرت بخانه خدیجه رسید داخل خانه او شد مثل ماه شب چهارده که از افق
مشرق طلوع نماید و عموهای آنحضرت دور آنحضرت را احاطه نموده بودند مثل ستارگان درخشنده
در نهایت زینت و خوشحالی بحجره و خیمه گویان آنحضرت را آورده و در تختی که حضرت خدیجه
علیها السلام بجهت آنحضرت صلی الله مهیا نموده بود نشانیدند پس نور روی مبارک آنحضرت زیاده گردید
بر نور شمعها و چراغهای آنخانه زنان از اطراف از حسن آن جمال بیمثال حیران شدند پس [illegible]
آن شدند که حضرت خدیجه علیها السلام را بجلوه در آورند آوردند او را بمجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

در جلوه اول با جامهای زرتار و بر سر او بود تاجی از طلای سرخ مرصع بمروارید و جواهر و در پای
او بود خلخال طلای سرخ منقش بفیروزه که هیچ چشمی مثل آنرا ندیده بود و بود بر او گردن
بندهای بیشمار از زمرد و یاقوت پس چون او را بمجلس آوردند زنان و جواری دفها
نواختند و باشعار عربی خوانندگی نمودند پس زنان بنی هاشم حضرت خدیجه علیها السلام را بردند و زینت
[illegible] بجلوه دوم بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله آوردند چون حضرت خدیجه علیها السلام را
داخل مجلس نمودند نوری از روی سر او تابان شد که زیادتی بر نور جمیع شمعها و چراغها
نمود تا اینکه نور روی حضرت خدیجه علیها السلام بمرتبه رسید که هرگز کسی چنین نوری ندیده بود
جمیع زنان و دختران عبدالمطلب حیران شدند و آن نور از فضل حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله عطیه بود از جانب الهی بحضرت خدیجه علیها السلام و مدهوش شدند زنان از رؤیت
آن نور جمال و در این جلوه پوشیده بود حضرت خدیجه جامه سفید طلا باف مرصع بجواهر
سرخ و سبز و زرد و از هر رنگ و بود حضرت خدیجه علیها السلام زن بلند قد خوش اندام شا
دار سفید پوست که در عصر او بحسن و جمال و نزاکت و لطافت او کسی نبود و در این جلوه صفیه
بنت عبدالمطلب که عمه آنحضرت بود اشعار عربی که مدح آنحضرت و وصف حضرت خدیجه بود
میخواند پس آوردند حضرت خدیجه را و تکیه دادند او را در پیش روی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بعد از آن تاج را از سر مطهر خدیجه علیها السلام برداشتند و بر سر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
گذاشتند پس حضرت خدیجه را بردند که بجلوه سیوم آورند و مینواختند دفها و میخواندند از برای او
آنچه را که مضمونش اینست که ای خدیجه بتحقیق که مخصوص تو شد در این شب چیزی که مخصوص غیر تو نشد
و سوای تو کسی از قبایل عرب و عجم باین رتبه سرافراز نگشت پس گوارا باد ترا آنچه رسید بتو
از آن و مبارک باد ترا شرف و عزت در دنیا و آخرت پس بیرون آوردند حضرت
خدیجه را در جلوه سیوم که پوشیده بود جامه زردی از طلا و بر او بود زینتها و جواهرها و روشن
شد آنخانه از درخشیدن جواهر او و در وسط جبه او جواهری بود که هرگز کسی مثل آن ندیده
بود

بود و در آخر آن یاقوت سرخی بود که روشنی آن خانه را فرو گرفته و اهل مجلس از زینت
آن جواهر و از نور و حسن و جمال حضرت خدیجه حیران و مدهوش گشته بودند و صفیه بنت عبدالمطلب
عمه آنحضرت پیش پیش حضرت خدیجه افتاده و ابیات عربی که مشتمل بر مدح و ثنای حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و اوصاف حسنه حضرت خدیجه علیها السلام بود میخواند پس حضرت خدیجه را آوردند
در پهلوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشانیدند و همگی بیرون رفتند در اینوقت حق تعالی امر
فرمود بحضرت جبرئیل علیه السلام که برو بهشت عنبر سرشت و بردار بمشت از مشک بهشت و بمشت
از عنبر آن و بمشت از کافور آن و بپاش بر کوههای مکه معظمه پس حضرت جبرئیل علیه السلام بامر
ملک جلیل چنان نمود پس کوه و دشت و طرق و منازل مکه معظمه جمیعا خوشبو و معطر
از طیب بهشت شد بمرتبه که مردان مکه در خانهای خود از زنانشان میپرسیدند که چه بوی
خوش است در خانه ما که هرگز چنین عطری بمشام ما نرسیده است زنان در جواب مردان
میگفتند که این بوی خوش بوی حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله است
که بخانهای ما داخل شده است اکثر آنچه ذکر شد مختصریست از آنچه ابوالحسن البکری در کتاب
انوار ذکر کرده است پس حضرت خدیجه علیها السلام در نهایت خوبی با حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله سلوک مینمود و هرگز حرفی که آنحضرت را ناخوش آید از او صادر نشده و یار و یاور
و معین و غمخوار آنحضرت و وزیر بر حق و صدق آنحضرت بود و هر وقت که آنحضرت از اعمال
و افعال و اقوال شنیعه اهل کفر و حسد مکه دلگیر و محزون میشد نزد حضرت خدیجه علیها السلام می آمد
بغمگساری او حزن و کدورت آنحضرت مبدل بفرح و سرور میگشت در احادیث وارد شده
که چون خداوند عالمیان حضرت آدم علیه السلام را برگزید و ملائکه را بسجده او مامور فرمود و انواع
کرامتها باو نمود و او را تفضیل بر جمیع ملائکه داد [illegible] حضرت آدم ابوالبشر گفت که بدرستیکه
من سید و بزرگ بشر خواهم بود در روز قیامت مگر یک نفر از ذریه من که پیغمبر برگزیده حق تعالی
و نام او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است حق تعالی تفضیل داده است او را بمن بسبب دو چیز

یکی آنکه زنی باو عطا خواهد کرد که یار و یاور و معین و غمخوار او باشد و اعانت او بر نفع آنحضرت
باشد و اعانت زنان بمن بر ضرر من است و مرا بفتنه اندازد و یکی دیگر آنکه حق تعالی یاری او کند
بر شیطانش پس شیطان او مسلمان شود و شیطان من کافر است و از حضرت فاطمه دختر
حضرت امام حسین علیه السلم روایت شده که او گفت که چون ابتداء قبل از بعثت حضرت جبرئیل
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمودار شد و نزد آنحضرت آمد و رفت مینمود و در آن وقت کهانت
شایع بود و شیاطین بر بعض ناس نمودار میشدند حضرت خدیجه علیها السلم بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله عرض کرد که ای پسر عموی من آیا میتوانی خبر دار کنی مرا در وقتی که مصاحبت نزد تو
می آید فرمودند آنحضرت که بلی حضرت خدیجه علیها السلم عرض کرد که هر وقت که می آید مرا خبر کن پس
چون حضرت جبرئیل علیه السلم نزد آنحضرت آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو گفت که ای خدیجه
اینست مصاحب من آمد پس عرض کرد حضرت خدیجه بآنحضرت که ای پسر عمو برخیز و بر بالای
زانوی چپ من بنشین آنحضرت همچنان کرد حضرت خدیجه پرسید از آنحضرت که می بینی
او را آنحضرت فرمودند که بلی می بینم حضرت خدیجه علیها السلم عرض کرد که بر بالای زانوی راست
من بنشین آنحضرت همچنان کرد حضرت خدیجه پرسید که آیا می بینی او را آنحضرت فرمودند که
بلی می بینم پس حضرت خدیجه آنحضرت را داخل پیراهن خود نمود و ببدن خود چسبانید و پرسید
که حالا می بینی او را آنحضرت فرمودند که نه حالا نمی بینم پس حضرت خدیجه علیها السلم گفت
بآنحضرت که ای پسر عم من خاطر شریف جمع باشد بشارت باد ترا بخداوند عالمیان قسم
که آن مصاحب تو ملک است نه شیطان و بود حضرت خدیجه وزیر راست بر دین اسلام و
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تسکین می یافتند باو و محرم اسرار و جهت دلخوشی حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله بود و در کتاب کشف الغمه که از اعاظم علمای اهل تسنن است
نقل نموده که او روایت کرده است که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در ابتدای حال
خوابی دیده بود ترسناک و آنحضرت از آن خواب هراسان شد پس ذکر کرد آنرا از برای صاحبه اش

حضرت

حضرت خدیجه عرض کرد حضرت خدیجه بخدمت آنحضرت که بشارت باد ترا بدرستیکه حق تعالی
نمیکند باتو مگر آنچه خیر تو در آن باشد پس ذکر کرد آنحضرت بخدیجه که در خواب دیدم که شکم مرا
شکافتند و احشای مرا بیرون آوردند و شستند و پاک نمودند و باز بجایش گذاشتند
حضرت خدیجه علیها السلم گفت که این خیر است از برای تو بشارت باد ترا پس بعد از آنکه
حضرت جبرئیل علیه السلم نازل شد بآنحضرت برسالت و آنحضرت را بامر الهی بر مسند عالی
رسالت نشانید و بشارت داد آنحضرت را برسالت خداوند عالمیان گفت بآنحضرت که بخوان
آنحضرت گفت که چگونه بخوانم حضرت جبرئیل گفت که بخوان اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنسَانَ
مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ پس آنحضرت قبول رسالت نمود و متابعت کرد آنچه را
که آورده بود حضرت جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند عالمیان و برگشت بسوی اهلش پس
چون نزد حضرت خدیجه علیها السلم رسید گفت آنحضرت بخدیجه که دیدی که من بتو نقل خواب میکردم
قبل از این بدرستیکه حضرت جبرئیل علیه السلم بر من ظاهر شد و آنچه حضرت جبرئیل از جانب
خداوند جلیل بآنحضرت گفته بود بخدیجه نقل نمود پس گفت حضرت خدیجه علیها السلم که بشارت
باد ترا یا رسول الله بخداوند عالمیان قسم که نمیکند حق تعالی بتو مگر آنچه خیر باشد پس
قبول کن آنچه را که حق تعالی بتو عطا کرده است بدرستیکه تو رسول خداوند عالمیانی بحق و صدق
و روایت شده است که روزی ابو جهل ملعون بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که بیا با تو کشتی
بگیریم اگر تو مرا بر زمین زدی در دعوی نبوت صادقی و اگر من ترا بر زمین زدم کاذبی
آنحضرت فرمودند که خوبست و فرستاد نزد حضرت خدیجه که فرشی بفرست که زمین را
مفروش نمود کشتی با ابو جهل لعین بگیرد حضرت خدیجه علیها السلم قالیچه ارسال نمود چون قالیچه را
گشودند و در آن صورت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابو جهل لعین منقوش بود که باهم کشتی
گرفته و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ابو جهل لعین را بر زمین زده است محمد بن مسعود السلمی
معروف بعیاشی علیه الرحمه در تفسیرش روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم

که آنحضرت فرمود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که چون من در آن شب که مرا
حضرت جبرئیل علیه السلام بمعراج بردند برگشتم در وقتی که از حضرت جبرئیل جدا میشدم باو گفتم ای
جبرئیل هرگاه حاجتی داری که از من آید بگو حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که حاجت من آنست
که برسانی بخدیجه از جانب خداوند عزوجل و از من سلام آنحضرت صلعم فرمودند که چون حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله بآنحضرت خدیجه علیها السلام ملاقات نمود آنچه حضرت جبرئیل بآنحضرت گفته بود بخدیجه
گفت پس حضرت خدیجه علیها السلام گفت که خداوند عالمیان است سالم از جمیع معایب و نقایص
و از اوست سلامتی عالم و عالمیان و بر او برمیگردد سلامها و تحیتها و بر حضرت جبرئیل باد
سلام و در کتاب کشف الغمه از کتب مخالفین روایت کرده است که بدرستیکه حضرت
جبرئیل علیه السلام نازل شد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت جبرئیل بآنحضرت که برسان بخدیجه
از جانب پروردگارش سلام پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که ای خدیجه
جبرئیل علیه السلام میرساند بتو از جانب خداوند عالمیان سلام حضرت خدیجه علیها السلام گفت که
بدرستیکه خداوند عالمیان است سالم از جمیع عیبها و نقصها و از اوست جمیع سلامها
و بر حضرت جبرئیل باد سلام و ایضا روایت کرده است که حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت خدیجه علیها السلام در خانه حاضر بود و حضرت جبرئیل علیه السلام احوال او را
پرسید پس گفت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که وقتی که بیاید خدیجه پس خبر ده او را بآنکه
بدرستیکه پروردگارش باو سلام میرساند و احادیث دیگر بسیار قریب باین از طرق مخالف
و مؤالف روایت شده و ایضا در کتاب کشف الغمه از کتب اهل سنت روایت شده است
از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمودند که روزی از روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در نزد زنانش یاد کرد حضرت خدیجه علیها السلام را و آنحضرت گریان شد پس عایشه ملعونه گفت
بآنحضرت که چرا گریه میکنی بر زن پیر سرخ رنگی از زنان بنی اسد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که او تصدیق رسالت من کرد در وقتی که شما تکذیب من کردید و ایمان آورد

بمن

بمن در وقتیکه شما کافر شدید و فرزند زایید از برای من در وقتی که حق تعالی شما را عقیم
گردانید عایشه گفت که چون من دانستم که آنحضرت صلعم حضرت او را بسیار دوست میدارد بعد از آن
همیشه تقرب میجستم در خدمت آنحضرت بذکر خیر حضرت خدیجه ع و ایضا روایت کرده است از
عایشه ملعونه که او گفت که داب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آن بود که هر وقت که
نام حضرت خدیجه مذکور میشد آنحضرت وصف و ثنای بسیار باو مینمود و طلب آمرزش از برای
او میکرد پس روزی از روزها آنحضرت یاد حضرت خدیجه کرد و شروع بمدح و ثنای او نمود
غیرت من بحرکت آمد بآنحضرت گفتم که حق تعالی عوض داد ترا از زن پیری که فوت شد جوان زنی
این کلمه را گفتم دیدم که آنحضرت را غضب گرفت غضب بسیار سخت مرتبه که من خود را از
دست دادم پس گفتم که خداوندا بدرستیکه تو هرگاه فرو نشانی از پیغمبرت غضب را من
دیگر هرگز تا زنده باشم یاد نکنم حضرت خدیجه را بناخوشی پس چون آنحضرت صلعم این سخن را از من
شنید از شدت غضب فرو نشست و فرمود که آن چه سخن بود که گفتی بخدا قسم که خدیجه
ایمان آورد بمن در وقتی که جمیع مردمان کافر بودند و مرا در نزد خود جای داد در وقتیکه جمیع
مردمان مرا از خود دور کردند و تصدیق رسالت من کرد در وقتیکه جمیع مردمان تکذیب
من کردند و حق تعالی روزی او گردانید از من چیزی که بعد شما را از آن محروم گردانید گفت
عایشه که مکرر این سخن را آنحضرت بمن میفرمود صبح و شام تا آنکه مراد او از فقره آخر آنست که
فرزند و عاقبت را حق تعالی روزی او گردانید و در رحم طیبه او قرار داد و ائمه علیهم السلام
از نسل او بیرون آورد و همه شما را از آن محروم گردانید و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب خصال
روایت کرده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار خط کشیدند بر زمین و فرمودند
که میدانید که این چیست صحابه عرض کردند که خداوند عالمیان و رسولش بهتر میدانند آنحضرت
فرمودند که افضل زنان بهشت چهار نفرند خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله
و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و قریب باین مضمون احادیث کثیره از طرق

ایغلام داعی سرودی
میدارد
صح

عامه و خاصه روایت شده است در کتاب کشف الغمه از مسند احمد بن حنبل نقل کرده است
حدیثی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که آنحضرت فرمودند که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمودند که بهترین زنان بهشت حضرت خدیجه علیها السلام است و بهترین زنان
بهشت از سابقین مریم بنت عمران است و اول کسیکه ایمان آورد از زنان حضرت خدیجه
کبری علیها السلام بود احادیث بسیار درین باب وارد شده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در کتاب خصال روایت شده است که آنحضرت فرمودند در حدیث طویلی که من اول کسی
هستم که ایمان آوردم بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بودیم ما تا سه سال که نبود در روی
زمین مخلوقی که نماز کند و شهادت دهد برسالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر از من و
غیر از دختر خویلد که خدا او را رحمت کند و تحقیق که کرده است و در کتاب نهج البلاغه مذکور است
که آنحضرت علیه السلام در خطبه فرمودند که نبود یکجا نه و یکنفر در آن روز مسلمان غیر از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و خدیجه و من سوم ایشان بودم از طرق عامه و خاصه روایات کثیره
واقع شده که تا مدت مدید حضرت امیر المؤمنین و خدیجه کبری علیهما السلام با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
نماز میکردند و دیگر مسلمانی بر روی زمین نبود و بعضی بنا بر بعضی روایات گفته اند که
حضرت خدیجه علیها السلام اول مسلمانان بود کافه و بعد از او حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایمان
آورد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بعثت ده ساله بود و چون حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد
حضرت خدیجه علیها السلام که در آن خانه حاضر بود او را مطلع گشته شک نیست که او قبل از
نزول وحی معتقد بود البته در حین نزول بلا تامل ایمان آورده خواهد بود تقدم ایمان
او بر کافه ناس باین اعتبار که اطلاع او البته قبل بوده استبعادی ندارد و بعضی بنا
بر بعضی روایات گفته اند که اول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایمان آورد و بعد از او حضرت
خدیجه و بعضی گفته اند که هر دو یکبار ایمان آوردند والله اعلم و در کتاب دار النعیم و غیر آن
نیز روایت شده که روزی از روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با جمعی که از جمله ایشان بود

عمار بن یاسر

عمار بن یاسر و ابو بکر و عمر در ابطح نشسته بود که حضرت جبرئیل علیه السلام بآنحضرت نازل شد
و از فرح و خوشنودی بزرگ گشته و پر و بال خود را گشوده از مشرق تا مغرب گرفت و ندا
کرد بآنحضرت که یا محمد صلی الله علیه و آله خداوند علی اعلی بر تو سلام میرساند و میفرماید که تا چهل روز
از خدیجه دوری بگزین و بنزد او مرو و بود این تکلیف بر آنحضرت بسیار شاق بجهة آنکه بود
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار دوست دار خدیجه و حضرت خدیجه غمگسار و یاور او بود پس
آنحضرت چهل شبانه روز بخانه حضرت خدیجه نرفت روزها روزه میگرفت و شبها بنماز مشغول
میبود و عمار بن یاسر را نزد حضرت خدیجه فرستاد و باو پیغام داد که ای خدیجه گمان مکنی که من
از تو کناره گرفته ام بلکه خداوند عالمیان جل جلاله مرا امر کرده است بآن و تقدیرات الهی باید
جاری شود و گمان مکن تو ای خدیجه از درگاه خداوند عالمیان از برای خود مگر خیر بدرستیکه
خداوند عالمیان مباهات میکند بتو بر ملائکه مقربین هر روز چند مرتبه پس چون شب شود
در خانه را ببند و بتنهائی در موضع خواب بخواب بدرستیکه من در خانه فاطمه بنت اسد
خواهم ماند پس حضرت خدیجه علیها السلام هر روز بغم و حزن تمام از مفارقت حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله میگذرانید پس چون روز چهلم شد حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت ای محمد
بدرستیکه خداوند علی اعلی بتو سلام میرساند و میفرماید که مهیا شو از برای تحیت و تحفه من حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت چه چیز است تحفه و تحیه خداوند عالمیان حضرت جبرئیل علیه السلام
گفت که نمیدانم در این وقت حضرت میکائیل علیه السلام نازل شد و در دستش طبقی که پوشیده
شده بود بدستمالی از سندس و یا استبرق و حضرت میکائیل علیه السلام گذاشت آنرا در پیش
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که یا رسول الله حق تعالی میفرماید
که امشب با این طعام افطار کنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که هر شب در وقت
افطار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن میفرمود که در را بگشا تا هر که خواهد بافطار من حاضر شود
امشب فرمود که یا علی بر در خانه بنشین و مگذار کسی نزد من آید که این طعام بر غیر من حرام است

پس آنحضرت صلعم در خلوت نشستند و پرده سندس و استبرق را از روی طبق برداشتند که
از خرما و خوشه از انگور و جامی از آب بهشت در آن بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
خوردند از آنها خوردن کاملی و آشامیدند از آن آب آشامیدن وافی پس دست
مبارک خود را دراز کردند که بشستن حضرت جبرئیل علیه السلام آب از ابریق بهشت بر دست آنحضرت
ریخت و حضرت میکائیل علیه السلام دست آنحضرت را شست و حضرت اسرافیل علیه السلام با دستمال
بهشت خشک کرد و بقیه طعام با ظرفش به آسمان بلند شد پس آنحضرت برخواستند که مشغول
نماز شوند حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که حرام است بر تو نماز در این وقت تا اینکه بروی بخانه
حضرت خدیجه و با او مقاربت نمائی پس بدرستیکه خداوند عز و جل قسم بذات مقدس
خود یاد فرموده است اینکه مخلوق کند از صلب تو در این شب ذریه طیبه را پس آنحضرت صلی الله
علیه و آله بجانب خانه حضرت خدیجه روانه شد حضرت خدیجه علیها السلام گفت که من الفت گرفته
بودم با وحدت و چون شب میشد در را می بستم و پرده را می آویختم و نمازهای خود را
میگزاردم و بجامه خواب خود میرفتم در این شب من در میانه خواب و بیداری بودم که آنحضرت صلعم
دست بر حلقه در زد چون من صدای در را شنیدم ندا کردم که کیست اینکه حلقه
بدر میزند سزاوار نیست بر کسی که بکوبد آنرا غیر از آنحضرت محمد صلی الله علیه و آله آنحضرت صلعم
بکلام نازک شیرین فرمودند که بگشا در را ای خدیجه بدرستیکه منم محمد صلی الله علیه و آله حضرت
خدیجه گفت که چون صدای آنحضرت را شنیدم خوشحال و خندان از جای خود جستم و
در را گشودم آنحضرت داخل خانه شدند و دأب آنحضرت صلعم آن بود که چون بخانه تشریف شریف
می آوردند اول آب وضو میطلبیدند و تجدید وضو میفرمودند و دو رکعت نماز میگزاردند
بعد از آن به بستر استراحت داخل میشدند و در این شب آب طلب نفرمودند و مهیای
نماز نگشتند چون داخل خانه شدند ابتدا از بازوی من چسبیدند و مرا در رخت خواب
خود نشاندند و شروع ببازی و خوش طبعی با من فرمودند تا اینکه مواقعه واقع شد

و چراغ را خاموش میکردم

قسم بخدا اینکه بلند کرده آسمانها را و جاری گردانیده آنهارا که هنوز آنحضرت از من یکبار نرفته
بود که من نور و ظلمت حضرت فاطمه علیها السلام را در شکم خود احساس نمودم شیخ فقیه علیه الرحمه
در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است که داخل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بر حضرت خدیجه علیها السلام در وقتی که از دار فانی بدار باقی رحلت مینمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
چون حضرت خدیجه را در حالت احتضار ملاحظه نمود فرمود که بتحقیق میبالد بسیار بر ما آنچه می بینیم
از حالت تو ای خدیجه پس چون هووسینهای خود برسی سلام مرا بایشان برسان
حضرت خدیجه عرض کرد که کیستند هووسینهای من یا رسول الله آنحضرت صلعم فرمودند که مریم
بنت عمران و کلثوم همشیره حضرت موسی علیه السلام و آسیه زن فرعون حضرت خدیجه علیها السلام
گفت بمبارکی باد بر تو یا رسول الله صلعم و کازرونی نیز در کتاب منتقی ذکر کرده است
که چون آزار خدیجه در بیماریکه فوت شد در آن شدید شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
نزد او آمده و فرمود که بسیار گران و ناخوش است بمن حالتی که می بینم تو را در آن ای
خدیجه و حق تعالی مقرر فرموده است در ناخوشی خیر بسیار آیا میدانی که بدرستیکه حق تعالی
زوجه من خواهد گردانید با تو در بهشت جنت مریم بنت عمران و کلثوم همشیره
حضرت موسی و آسیه زن فرعون را حضرت خدیجه علیها السلام در این حالت گفت که بتحقیق که
چنین میکند خداوند عالمیان یا رسول الله آنحضرت صلعم فرمودند که بلی چنین خواهد کرد حضرت
خدیجه گفت که بالرفاء و البنین یعنی بمبارکی و پسران این قول مبارک باد در میان عرب
معمول ایشان بود و مناقب و فضائل حضرت خدیجه علیها السلام زیاده از آنست که گنجایش
این مختصر داشته باشد چه منقبت و فضیلت ذکر میتوان نمود بجهت کسیکه زوجه جلیله حضرت
محمد مصطفی صلعم و محرم علی مرتضی و والده حضرت فاطمه زهرا و جده حضرات ائمه هدی صلوات الله
علیهم اجمعین و اول کافه اهل اسلام و بلکه اول زنان مسلمانان چنانچه ذکر شد بوده باشد
سن شریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت تزویج حضرت خدیجه صلعم بیست و پنج سال بود

در مصباح کفعمی مذکور است که عروسی حضرت پیغمبر صلعم با حضرت خدیجه علیها السلام در روز دهم شهر ربیع الاول واقع شده

و حضرت خدیجه علیها السلام در آن وقت بیست و هشت ساله بود بنا بر روایت ابن عباس و باکره بود
چنانچه شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تلخیص و علم الهدی سید مرتضی در کتاب شافی
و احمد بلاذری و ابوالقاسم الکوفی در کتاب خود و بعضی دیگر از علمای خاصه و عامه ذکر
کرده اند و بعضی چهل ساله و ثیبه نقل نموده اند و از صحبت آنحضرت فرزندی از غیر او از زنان
دیگر متولد نشد چنانچه مذکور شد حق تعالی رحمهای زنان دیگر آنحضرت را عقیم نموده بود
مگر از کنیز آنحضرت که اسم او ماریه قبطیه بود و ابراهیم متولد شد و در صغر سن فوت شد
دو ساله و حضرت خدیجه علیها السلام بیست و پنج سال زوجه محترمه آنحضرت بود و حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله در آن مدت مدید که او در حیات بود بزن دیگر رغبت ننمود و نکاح
زوجه دیگر نفرمود و یا بامر الهی و یا بجهت اعزاز و احترام حضرت خدیجه علیها السلام و وفات حضرت
خدیجه در سال دهم بعثت واقع شد و در آن سال حضرت ابوطالب نیز بدار باقی
رحلت نمود چون این دو مصیبت عظمی در آن سال بآنحضرت واقع شد آنحضرت
آن سال را عام الحزن نامیدند اول حضرت ابوطالب بجوار رحمت ایزدی پیوست و
بعد از سه روز و یا بعد از یکماه و پنج روز حضرت خدیجه علیها السلام فوت شد و بعضی فاصله را
زیاده بر این نیز باقوال مختلفه ذکر نموده اند در کتاب کشف الغمه مذکور است که وفات
حضرت خدیجه علیها السلام در ماه مبارک رمضان واقع شده و شیخ طوسی علیه الرحمه در
کتاب مصباح ذکر کرده است که وفات حضرت ابوطالب در بیست و ششم شهر رجب
المرجب بوده پس هرگاه بعد از سه روز وفات حضرت خدیجه واقع شده باشد
بیست و نهم شهر رجب روز وفات حضرت خدیجه است و هرگاه فاصله یکماه و پنج روز
باشد غره شهر رمضان روز وفات حضرت خدیجه کبری علیها السلام خواهد بود و حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله خود بدست مبارکش او را دفن نمود و بقبر او نزول فرمود
و او را در حجون دفن نمود و در آن وقت نماز میت مقرر نگشته بود و حجون بفتح حا مهمله

در مصباح کفعمی مسطور است که حضرت خدیجه علیها السلام در روز دهم ماه مبارک رمضان فوت شد و سه روز قبل از آنحضرت ابوطالب علیه السلام فوت شده در سال دهم بعثت سه سال قبل از هجرت صح

کلثوم است

اسم کوهی است در معلاة مکه بالفعل آن را معلی میگویند و قبر حضرت ابوطالب نیز در آنجاست
و مدت عمر حضرت خدیجه بنا بر قول اول پنجاه و سه سال بوده و بنا بر قول ثانی شصت و پنج
سال بوده است و اولاد کرام حضرت خدیجه علیها السلام از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بنا
بر تقریر اینموجب محقق است اولا قاسم متولد شد که آنحضرت مکنی بابوالقاسم شدند و قاسم
در صغر سن قبل از بعثت فوت شد دو ساله یا یکساله بوده و هفت روزه نیز ذکر شده
عبدالله که ملقب بطیب یا بطاهر و یا بطیب و طاهر بود او نیز در صغر سن در مکه معظمه فوت شد
قبل از بعثت و ام کلثوم شیخ صدوق در کتاب خصال در باب سبعه روایت کرده است از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که تزویج نمود عثمان ام کلثوم را قبل
از زفاف ام کلثوم فوت شد بعد از آن رقیه را حضرت باو داد و آخر اولاد حضرت خدیجه
از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود که در سال پنجم از بعثت
متولد شد پس آنحضرت در وقت وفات والده ماجده اش پنجساله بوده و اما دو دختر
دیگر که بعضی نقل نموده اند زینب که زن ابوالعاص قاسم بن ربیع بود و رقیه که زوجه عثمان
لعین بود محل تامل است شیخ ابوالحسن البکری که استاد شهید ثانی علیهما الرحمه است
در کتاب انوار و غیر او نیز گفته که زینب و رقیه دختران هاله بنت خویلد بودند که همشیره
زادگان حضرت خدیجه کبری علیها السلام بوده باشند و بعضی دیگر دختران حضرت خدیجه
علیها السلام از شوهر اول نقل کرده اند بنا بر این قول ربیبه بودن حضرت خدیجه است والله اعلم
حدیث رُوِیَ اَنَّ اُمَّ اَیْمَنَ لَمَّا تُوُفِّیَتْ فَاطِمَةُ حَلَفَتْ اَنْ لَا تَکُونَ بِالْمَدِینَةِ اِذْ لَا
تُطِیقُ اَنْ تَنْظُرَ اِلَی مَوَاضِعَ کَانَتْ بِهَا فَخَرَجَتْ اِلَی مَکَّةَ فَلَمَّا کَانَتْ فِی بَعْضِ
الطَّرِیقِ عَطِشَتْ عَطَشًا شَدِیدًا فَرَفَعَتْ یَدَیْهَا قَالَتْ یَا رَبِّ اَنَا خَادِمَةُ
فَاطِمَةَ اَتَقْتُلُنِی عَطَشًا فَاَنْزَلَ اللهُ عَلَیْهَا دَلْوًا مِنَ السَّمَاءِ فَشَرِبَتْ فَلَمْ تَحْتَجْ اِلَی الطَّعَامِ
وَالشَّرَابِ سَبْعَ سِنِینَ وَکَانَ النَّاسُ یَبْعَثُونَهَا فِی الْیَوْمِ الشَّدِیدِ الْحَرِّ فَمَا یُصِیبُهَا عَطَشٌ

و یا یکسال بعد از بعثت صح

احوال ام ایمن دایهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

شرح ام ایمن مرتبهٔ دیگر داراندهٔ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود که باصطلاح اهل
عصر دده گویند و او کنیز سیاهی بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مادر عالیقدر اش بمیراث
رسیده بود و نام او برکه بود و آنحضرت او را آزاد نموده و در مکهٔ معظمه بعبید خزرجی تزویج
فرمود و بجهت این شوهر پسری از او متولد شد که نام او ایمن بود لهذا مکنی بام ایمن شد
محتملست که مراد از عبید خزرجی نیز که روایت شده ابو ایمن باشد که از جملهٔ غلامان آزاد
کردهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و او نیز غلام سیاه و نامش رباح بود و خدمت
او طلب اذن و رخصت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت مردمان بود و چون این
شوهر ام ایمن فوت شد حضرت او را بزید پسر خواندهٔ خود بعد از مطلقه نمودن زینب بنت
جحش که عمه زادهٔ آنحضرت بود تزویج نمود و بجهت زید نیز پسری از ام ایمن متولد شد
اسامه نام و رنگ اسامه نیز مثل مادرش سیاه بود پس اسامه و ایمن برادران مادری اند
ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی علیه الرحمه در کتاب کافی روایت کرده است که حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که گواهی میدهیم باینکه بود ام ایمن از اهل بهشت عنبر سرشت
و در کتاب خرایج در حدیث طویلی که در باب بخشیدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فدک را بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام و نوشتن هبه نامهٔ آن روایت شده است مذکور است
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه ام ایمن زنیست از اهل
بهشت عنبر سرشت یعنی شیخ امام قطب الدین سعید بن هبة الله بن الحسن
الراوندی علیه الرحمه در کتاب خرایج الجرایح ذکر کرده است که روایت شده است اینکه ام
ایمن در وقتیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از دار فانی بسرای باقی رحلت نمود قسم
خورد که دیگر نبوده باشد در مدینهٔ مشرفه بجهت آنکه طاقت نداشت باینکه نگاه کند بمواضعی
که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در آنها میبود پس بجانب مکهٔ معظمه بیرون رفت و در عرض راه
تشنگی شدید بر او غالب شد پس ام ایمن علیها الرحمه دستهای خود را بلند کرد بجانب

و در کتاب طرایف نیز مسطور است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از حضرت پیغمبر روایت نموده که آنحضرت فرمودند که ام ایمن از اهل بهشت است

آسمان

آسمان و گفت که ای پروردگار من من خدمتکار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام میکشی مرا
از تشنگی پس فرو فرستاد حق سبحانه و تعالی بر او دلو آبی از آسمان و او آشامید
پس او محتاج نشد بطعام و آب تا هفت سال و بودند مردمان که میفرستادند او را در روز
بسیار گرم و باد بر نمیخورد از تشنگی یعنی تشنه نمیشد این غلام داعی معروض میدارد که ممکن است
که هفت سال در حدیث بجهة آن باشد که ام ایمن بعد از آن تا هفت سال زنده بوده نه اینکه
تا هفت سال بآب و طعام محتاج نشده و بعد از آن تشنه شده باشد بلکه از برکت آنحضرت
اگر هزار سال نیز میماند محتاج بآب و طعام نبود در شرح معروض شد که او دده حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و کنیز والدهٔ عالیقدر آنحضرت بوده پس وقت ولادت
سراسر سعادت آنحضرت قریب به بیست سال داشته و عمر شریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
قریب بشصت و سه سال بود و بعد از حضرت فاطمه نیز که هفت سال زنده بوده باشد قریب
بنود سال عمر ام ایمن میشود والله اعلم ح ٢٥ رُوِیَ اَنَّ سَلْمَانَ قَالَ کَانَتْ فَاطِمَةُ
عَلَیْهَا السَّلَامُ جَالِسَةً قُدَّامَهَا رَحًی تَطْحَنُ بِهَا الشَّعِیرَ وَعَلَی عَمُودِ الرَّحَی دَمٌ سَائِلٌ
وَالْحُسَیْنُ فِی نَاحِیَةِ الدَّارِ یَتَضَوَّرُ مِنَ الْجُوعِ فَقُلْتُ یَا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ دَبِرَتْ کَفَّاکِ
وَهَذِهِ فِضَّةُ فَقَالَتْ اَوْصَانِی رَسُولُ اللهِ ص اَنْ تَکُونَ الْخِدْمَةُ لَهَا یَوْماً فَکَانَ
اَمْسِ یَوْمَ خِدْمَتِهَا قَالَ سَلْمَانُ قُلْتُ اِنِّی مَوْلَی عَتَاقَةٍ اِمَّا اَنَا اَطْحَنُ الشَّعِیرَ اَوْ
اُسَکِّتُ الْحُسَیْنَ لَکِ فَقَالَتْ اَنَا بِتَسْکِینِهِ اَرْفَقُ وَاَنْتَ تَطْحَنُ الشَّعِیرَ فَطَحَنْتُ
شَیْئاً مِنَ الشَّعِیرِ فَاِذَا اَنَا بِالْاِقَامَةِ فَمَضَیْتُ وَصَلَّیْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ فَلَمَّا فَرَغْتُ قُلْتُ لِعَلِیٍّ مَا رَاَیْتُ فَبَکَی وَخَرَجَ ثُمَّ عَادَ فَتَبَسَّمَ فَسَاَلَهُ
عَنْ ذَلِکَ رَسُولُ اللهِ ص قَالَ دَخَلْتُ عَلَی فَاطِمَةَ وَهِیَ مُسْتَلْقِیَةٌ لِقَفَاهَا وَ
الْحُسَیْنُ نَائِمٌ عَلَی صَدْرِهَا وَقُدَّامَهَا رَحًی تَدُورُ مِنْ غَیْرِ یَدٍ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللهِ
وَقَالَ یَا عَلِیُّ اَمَا عَلِمْتَ اَنَّ لِلّٰهِ مَلَائِکَةً سَیَّارَةً فِی الْاَرْضِ یَخْدِمُونَ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ

الی ان تقوم الساعة خ وَرُوِيَ أَنَّ أَبَا ذَرٍّ قَالَ بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلعم أَدْعُو عَلِيًّا
فَأَتَيْتُ بَيْتَهُ فَنَادَيْتُهُ فَلَمْ يُجِبْنِي أَحَدٌ وَالرَّحَى تَطْحَنُ وَلَيْسَ مَعَهَا أَحَدٌ فَنَادَيْتُهُ
فَخَرَجَ وَأَصْغَى إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلعم فَقَالَ لَهُ شَيْئًا لَمْ أَفْهَمْهُ فَقُلْتُ عَجَبًا مِنْ رَحًى فِي بَيْتِ
عَلِيٍّ تَدُورُ وَلَيْسَ مَعَهَا أَحَدٌ قَالَ إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهَا وَجَوَارِحَهَا
إِيمَانًا وَيَقِينًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلِمَ ضَعْفَهَا فَأَعَانَهَا عَلَى دَهْرِهَا وَكَفَاهَا أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِلَّهِ
مَلَائِكَةً مُوَكَّلِينَ بِمَعُونَةِ آلِ مُحَمَّدٍ شرح جوهری گفته است که التضور الصیاح والتلوی
عند الضرب والجوع یعنی تضور فریاد کردن و بر خود پیچیدن است در وقت زدن و گرسنگی
دبرت بفتح دال مهمله و کسر با بالتخفیف و فتح را مهمله متصله بتا دو نقطه صیغه مفرد مونث
غایبه است از فعل ماضی مثل فرح و دبره بتحریک یعنی جراحت صاحب نهایه گفته است
که بعضی گفته اند که آن جراحتی است که در کف پای شتر باشد مجلت یعنی آبله بست عتاقه
بفتح عین مهمله است و آن مصدر عَتَقَ یَعْتِقُ بکسر تا دو نقطه در مضارع مثل ضرب یضرب
جوهری گفته است عَتَقَ الْعَبْدُ یَعْتِقُ بالکسر عِتْقًا وعَتَاقًا وعَتَاقَةً فهو عَتِیقٌ وفلان مولی
عَتَاقَةٍ ومولی عتیق ومولاة عتیقة وموال عُتَقَاءُ صاحب قاموس تصریح نموده که عَتَاقًا
وعَتَاقَةً بفتح عین مهمله است در هر دو و بعضی از لغویین ذکر کرده اند که ثلاثی مجرد آن
لازم و رباعی آن متعدی است جایز نیست گفتن عبد معتوق و گفتن عاتق مثل
عتیق جایز است تحقیق معنی ایمان در اواخر باب اول مذکور شد هر گاه خواهند رجوع
بآنجا فرمایند یعنی شیخ امام قطب الدین سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی علیه الرحمه
ذکر کرده است در کتاب خرایج الجرایح که روایت شده است اینکه سلمان فارسی رحمة الله
گفت که روزی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم نشسته بودند و در پیش روی آنحضرت
دست آسیایی بوده و آنحضرت علیها السلم بآن آسیا جو را آرد مینمود و از جراحت دست
مبارک آنحضرت خون در دسته آن آسیا جاری گشته بود و حضرت امام حسین علیه السلم

در گوشه خانه از درد گرسنگی فریاد میکرد و بر خود می پیچید پس من عرض کردم بخدمت
آنحضرت که ای دختر گرامی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دستهای مبارک شما
زخم شده است و فضه کنیز شما حاضر است یعنی چرا خدمت را باو رجوع نمیفرمایید
و با اینهمه مشقت شما مرتکب میشوید آنحضرت فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
سفارش فرموده است مرا باینکه بوده باشد خدمت خانه یکروز با او و روز گذشته نوبه
او بود یعنی امروز نوبه من است گفت سلمان رضی الله عنه که من عرض کردم بدرستیکه من
غلام آزاد کرده شمایم رخصت فرمایید که من آرد کنم جو را و یا آنکه ساکت گردانم حضرت امام حسین علیه السلم را
از برای تو آنحضرت فرمودند که من بجهت تسکین حضرت امام حسین علیه السلم نرم و مهربانترم و تو
جو را آرد کن پس من قدری از آن جو را آرد نمودم که ناگاه صدای اقامه نماز را شنیدم
پس بجانب مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتم و با آنحضرت نماز گزاردم چون از نماز
فارغ شدم بجهت حضرت امیر المومنین علیه السلم آنچه را که دیده بودم نقل نمودم پس آنحضرت
از شنیدن آن خبر گریان و بجانب دولتسرای خود روان شد بعد از آن برگشتند و تبسم میفرمودند
پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال فرمودند از آنحضرت که تبسم از برای چیست
حضرت امیر المومنین علیه السلم گفت که رفتم نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دیدم که
آنحضرت بر پشت افتاده و حضرت امام حسین علیه السلم بر روی سینه منوره آنحضرت
خوابیده است و در پیش روی مبارک آنحضرت آسیا بدون دستی که او را بگرداند
میگردد پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تبسم نمود و فرمود که یا علی آیا نمیدانی اینکه
از برای خداوند عالمیان است ملائکه گردنده در زمین بجهت اینکه خدمت نمایند محمد
و آل محمد صلی الله علیه و آله را تا روز قیامت ایضا شیخ امام مزبور علیه الرحمه در کتاب مذکور
ذکر کرده است که روایت شده است اینکه ابوذر علیه الرحمه گفت که روزی از روزها
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مرا فرستادند که حضرت امیر المومنین علیه السلم را طلب نمایم

پس آمدم من بخانه آنحضرت و آواز کردم آنحضرت را کسی مرا جواب نداد و دیدم که آسیا میگردد
و در نزد آسیا کسی نیست بار دیگر آنحضرت را آواز کردم آنحضرت بیرون تشریف آوردند
چون نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنحضرت سرگوشی
فرمود که من آنرا نفهمیدم بعد از آن من گفتم که تعجب دارم از آسیائی که در خانه حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام میگردد خود بخود و با آن کسی نیست حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمودند که بدرستیکه دختر گرامی من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مملو فرموده است خداوند
عالم و عالمیان دل او را و اعضای او را بایمان و یقین و بدرستیکه حق تعالی میداند ضعف
و ناتوانی آنحضرت را از کثرت عبادت و ریاضت پس یاری مینماید حق تعالی او را بر نوازل
دهر او و کارهای سخت او و کفایت میکند او را آیا نمیدانی که بدرستیکه از برای خداوند
عالمیان هست ملائکه که موکلند بیاری آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم خبر روی ان علیاً
اصبح یوماً فقال لفاطمة عندک شیء تغذینیه قالت لا فخرج واستقرض دیناراً
لیبتاع ما یصلحهم فاذا المقداد فی جهد وعیاله جیاع فاعطاه الدینار فدخل
المسجد وصلی الظهر والعصر مع رسول الله صلعم ثم اخذ النبی صلی الله علیه و آله بید
علی وانطلقنا الی فاطمة وهی فی مصلاها وخلفها جفنة تفور فلما سمعت کلام
رسول الله صلی الله علیه و آله خرجت فسلمت علیه وکانت اعز الناس علیه
فرد السلام ومسح بیده علی رأسها ثم قال عشینا غفر الله لک وقد فعل فاخذت
الجفنة فوضعتها بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله قال یا فاطمة انی
لک هذا الطعام الذی لم انظر الی مثل لونه قط ولم اشم مثل ریحه قط ولم
آکل اطیب منه ووضع کفه بین کتفی وقال هذا ببدل عن دینارک ان الله
یرزق من یشاء بغیر حساب اقول قال الزمخشری فی الکشاف عند ذکر
قصة زکریا ومریم وعن النبی صلی الله علیه و آله انه جاع فی زمن قحط فاهدت

له فاطمة رغیفین وبضعة لحم آثرته بها فرجع بها الیها فقال هلمی یا بنیة و
کشفت عن الطبق فاذا هو مملو خبزاً ولحماً فبهتت وعلمت انها نزلت من الله تعالی
فقال لها انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب
فقال الحمد لله الذی جعلک شبیهة سیدة نساء بنی اسرائیل ثم جمع رسول الله
علی بن ابی طالب والحسن والحسین علیهم السلام وجمیع اهل بیته حتی شبعوا وبقی
الطعام کما هو واوسعت فاطمة علی جیرانها شرح جهد بفتح جیم و سکون ها بمعنی مشقت
نهایت است و قول حق تعالی که در سوره توبه فرموده والذین لا یجدون الا جهدهم بضم
و فتح جیم قرائت شده جهد بضم جیم بمعنی وسع و طاقت است بعضی از لغویین گفته اند که بمعنی
وسع و طاقت جهد بضم جیم و فتح جیم هر دو آمده است اما بمعنی مشقت و نهایت بفتح
جیم است و در ادعیه ماثوره وارد شده است که اعوذ بک من جهد البلاء بفتح
جیم است لغویین ذکر کرده اند که جهد البلاء حالتیست که اختیار میکند آدمی بر آنحالت مرگ را
و بعضی گفته اند که جهد البلاء قلت مال و کثرت عیال است عیال بکسر عین مهمله جمع
عیل است و جمع عیال عیائل است مثل جید و جیاد و جیاید و اصل عیل عیول بر وزن فیعل
است واو را قلب بیا کردند و یا را در یا ادغام نمودند و عیال هر جمعی اند که لازم است بر آدمی
نفقه ایشان و عیلة بمعنی فقر و فاقه است میگویند عال یعیل عیلة در وقتیکه محتاج و فقیر شود
و حق تعالی در سوره توبه فرموده وان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله
و در ادعیه ماثوره منقول است که اعوذ بک من العیلة یعنی پناه میبرم بتو از فقر و مسکنت
و در حدیث واقع شده که ما عال من اقتصد یعنی فقیر و محتاج نمیشود کسیکه میانه روی
نماید در معیشت که اسراف و اقتار که هر دو مذموم است ننماید و در میان عرب مشهور است
که میگویند ما یدری الفقیر متی غناه و ما یدری الغنی متی یعیل یعنی نمیداند فقیر
که کی میشود غنی و نمیداند غنی که کی میشود فقیر کسائی نقل کرده است که میگویند عال الرجل یعول

در وقتی که بسیار شود عیال آن مرد و بهتر آنست که در انوقت اطفال عیل گویند جیاع بکسر جیم
مثل کتاب جمع جایع است جوع یعنی گرسنگی است جوعه یک گرسنگی را گویند میگویند
رجل جایع و قوم جیاع و جوع بقدری از فضایل و مناقب مقداد بعد از این در همین باب مذکور
خواهد شد هرگاه خواهند رجوع فرمایند یعنی شیخ امام قطب الدین ابو الحسن سعید بن هبة الله
بن الحسن الراوندی علیه الرحمة در کتاب خرایج الجرایح ذکر کرده است که در روایت واقع
شده است که بدرستیکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام صباح کرد روزی پس گفت بحضرت
فاطمه زهرا علیها السلام که در نزد تو چیزی هست که حاجت جهی بما آرزا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
گفتند که نه چیزی نیست پس آنحضرت بیرون تشریف آوردند و یک اشرفی قرض کردند که ما
یحتاج ایشانرا بخرند پس در انوقت مقداد بن الاسود الکندی بخدمت آنحضرت رسید
و مقداد در نهایت مشقت و تعب و کارش بآخر رسیده بود و عیال مقداد همه گرسنه
بودند آنحضرت آن اشرفی را که قرض نموده بود بمقداد بخشید و بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
تشریف آوردند و با آنحضرت نماز ظهر و عصر را ادا فرمود بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
دست امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و هر دو با یکدیگر تشریف آوردند بسوی حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در آنوقت در مصلای خود مشغول عبادت بود
و طبق چوبین در عقب آنحضرت میپوشیده و از سر در میرفت پس چون حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام کلام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را شنید باستقبال آنحضرت بیرون
دوید و بر آنحضرت سلام داد و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عزیزترین مردمان بود در نزد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنحضرت جواب سلام آن فرزند گرامی خود گفت و
دست مبارک خود را بر سر او مالید بعد از آن فرمود با وی که شام بده بما حق تعالی
از برای تو کند خیر آنشب را و بتحقیق که کرده است پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آن کاسه
چوبین مملو از طعام را برداشته آوردند و در پیش روی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

که معرفت باحوال مقداد بهم رسانند ع

کذاشتند

کذاشتند آنحضرت فرمودند که ای فاطمه از کجا آمده است برای تو این طعام آنچنانکه
من ندیده ام مثل رنگ آن هرگز و نبوییده ام مثل بوی آن هرگز و نخورده ام بهتر و
خوشبوتر از آن را و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که آنحضرت دست مبارک خود را
بر میان شانه من گذاشتند و فرمودند که این طعام عوض اشرفی تو است بدرستیکه
حق تعالی روزی میدهد بهر که میخواهد زیاده از حد حساب مؤلف کتاب طاب الله ثراه و
جعل الجنة مثواه گفته است میگویم من که زمخشری که از اعاظم علمای اهل سنت است در
تفسیر کشاف در نزد ذکر قصه حضرت زکریا و مریم علیهما السلام گفته است که روایت شده است
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گرسنه شدند در زمان قحطی پس هدیه کرد از برای آنحضرت
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دو نان گرد و پارچه گوشتی که برگزیده بود آنرا آنحضرت بر خود
و اولاد خود پس برجوع فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن هدیه بسوی حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام و گفت بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که بیار آنرا نزد من ای دختر
گرامی من و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام طبق را گشود ناگاه دید که آن مملو نان و گوشت است
پس حضرت فاطمه علیها السلام حیران شد و دانست که آن نازل شده است از جانب خداوند
عالمیان پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که از کجا
آمده است این برای تو حضرت فاطمه علیها السلام گفت که آن از جانب خداوند عالمیان است
بدرستیکه خداوند عالمیان روزی میدهد بهرکه میخواهد زیاده از حد حساب پس حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که حمد و ثنا خداوند آنچنانی راست که گردانید ترا
شبیه و مانند سیده زنان بنی اسرائیل پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع نمود
حضرت علی بن ابی طالب و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام و جمیع اهل
بیتش را و ایشان جمیعا از آن طعام تناول نمودند تا اینکه سیر شدند و آن طعام
همچنان که بود باقی ماند و حضرت فاطمه علیها السلام وسیع نمود بر همسایگانش روزی ایام

داعی معروض میدارد که ابو السعود بن محمد العمادی نیز که از اعاظم علمای اهل سنت است
در تفسیر کبیری که بنام دهم پادشاهان عثمانیه سلطان سلیمان بن سلطان سلیم نوشته
و مسمی بارشاد العقل السلیم نموده در نزد قصهٔ زکریا و مریم علیهما السلام در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران
مثل همین حدیثی که زمخشری در کشاف نقل نموده روایت کرده است و بیضاوی نیز که از
[illegible] علمای اهل سنت است در تفسیرش در همان مقام ذکر کرده است اما چون روایت
ایشان موافق مضمون [illegible] است که از جابر بن عبد الله انصاری روایت [illegible] آن
قبل ازین بفاصله پنج حدیث از کتاب [illegible] آن بود که نقل زمخشری بعد
از آن روایت مذکور شود و قبل از حدیث بیست و ششم بکتابت [illegible]
ظاهرش آنست که کاتبان اشتباه نموده در غیر موضعی که مؤلف کتاب علیه الرحمة والرضوان
نشان نموده نوشته اند والله اعلم متن ۲۷ روی ان علیاً علیه السلام استقرض من یهودی
شعیراً فاسترهنه شیئاً فدفع الیه ملاءة فاطمة رهناً وکانت من الصوف
فادخلها الیهودی الی داره ووضعها فی بیت فلما کانت اللیلة دخلت زوجته
البیت الذی فیه الملاءة بشغل فرأت نوراً ساطعاً فی البیت اضاء به کله
فانصرفت الی زوجها فاخبرته بانها رأت فی ذلک البیت ضوءاً عظیماً فتعجب
الیهودی زوجها وقد نسی ان فی بیته ملاءة فاطمة فنهض مسرعاً ودخل
البیت فاذا ضیاء الملاءة ینتشر شعاعها کانه یشتعل من بدر منیر یلمع
من قریب فتعجب من ذلک فانعم النظر فی موضع الملاءة فعلم ان ذلک
النور من ملاءة فاطمة فخرج الیهودی یعدو الی اقربائه وزوجته تعدو
الی اقربائها فاجتمع ثمانون من الیهود فرأوا ذلک فاسلموا کلهم شرح
مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که ملاءه بضم و مد
ازار و ریطه است ابن علام داعی معروض میدارد که از لغویین غیر از صاحب نهایه کسی

بیان اللغة [illegible] والملاءة ازار و [illegible]

ملاءه را ازار و ریطه نگفته جوهری و صاحب قاموس و غیرهم همگی ریطه گفته اند و بر فرضی که
بمعنی ازار نیز آمده باشد در این حدیث معنی ازار مناسب نیست ریطه مناسبست و ریطه بفتح
راء مهمله و سکون یاء دو نقطه در زیر و فتح طاء مهمله منفصل بهاء چادرهٔ یکتخته را گویند که دو پارچه
و دو پود ار نباشد و جمع ریطه ریاط مثل کتاب و ریط مثل دریست مثل کلبه و کلاب و تمره
و تمر یعنی شیخ عالم زکی رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمة
در کتاب مناقب و شیخ امام قطب الدین ابو الحسن سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی
علیه الرحمة در کتاب خرایج و الجرایح ذکر نموده اند که در روایت واقع شده است اینکه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام قرض خواستند جوی از یهودی آن یهودی از آنحضرت طلب رهن
نمود پس آنحضرت چادرهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را بگرو به یهودی داد و آن چادر
از صوف بود پس یهودی چادر آنحضرت را گرفت و بمنزل خود برد و در خانه گذاشت پس
چون شب شد زن آن مرد یهودی بجهة کاری که داشت داخل شد بخانه که بود در آن خانه
چادر آنحضرت پس دید آن زن یهودی که نوری در آنخانه ساطع گشته که جمیع آنخانه را
روشن نموده پس برگردید آن زن بسوی شوهرش و خبر داد او را باینکه دیده است در آن
خانه روشنی عظیمی پس تعجب نمود از این معنی یهودی که شوهر آن زن بود و فراموش
نموده بود آن مرد یهودی که در آنخانه چادرهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام است پس برخواست
آن مرد یهودی بسرعت تمام و داخل شد بآنخانه ناگاه دید روشنی چادرهٔ آنحضرت را که منتشر
گشته است شعاع آن گویا که افروخته میشود از ماه بدر منیر که میدرخشد از راه نزدیک
پس تعجب نمود آن مرد یهودی از آن پس نیک نظر کرد موضع چادرهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
پس معلوم او شد که این نور از چادرهٔ آنحضرت است پس بیرون آمد آن مرد یهودی و شتابان شد
بسوی خویشانش و زن آن یهودی بجانب اقربای خود دوان گردید هر یک خویشان
خود را مطلع بآن امر عجیب نمودند و ایشان بنظارهٔ آن معجزه حاضر شدند پس جمع شد

درانوقت شب هشتاد نفر از جماعت یهود وهمگی آن نور را تا آن کیفیت ملاحظه نمودند
و به برکت نور چادر آنحضرت جمیع آن هشتاد نفر به نور اسلام مشرف گشته مسلمان شدند
۲۸ خ روی ان الیهود کان لهم عرس فجاؤا الی رسول الله صلعم وقالوا لنا حق الجوار
فنسألک ان تبعث فاطمة بنتک الی دارنا حتی یزداد عرسنا بها والحوا علیه
فقال انها زوجة علی بن ابی طالب علیه السلم وهی بحکمه وسألوه ان یشفع الی
علی فی ذلک وقد جمع الیهود الطم والرم من الحلی والحلل وظن الیهود ان
فاطمة تدخل فی بذلتها وارادوا استهانة بها فجاء جبرئیل بثیاب من الجنة
وحلی وحلل لم یروا مثلها فلبستها فاطمة وتحلت بها فتعجب الناس من زینتها
والوانها وطیبها فلما دخلت فاطمة علیها السلم دار الیهود سجد لها نساؤهم
یقبلن الارض بین یدیها واسلم بسبب ما راوا خلق کثیر من الیهود شرح
مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در ایضاح الحدیث گفته که جوهری گفته است که
رم بکسر را مهمله خاکست گفته میشود که جاء بالطم والرم هرگاه بیاید با مال بسیار و گفته است که
طم دریاست صاحب قاموس گفته است که جاء بالطم والرم یعنی آمد بدریا و صحرا یا تر و خشک یا
خاک و آب یا مال بسیار و رم بکسر را مهمله آن چیزیست که بر میدارد آنرا آب یا آنچه بر روی
زمین باشد از ریزهای علف و طم بکسر طا مهمله آب است یا آنچه بر روی زمین است یا آنچه
میبرد آنرا آب از خار و خاشاک و دریا و عدد بسیار این عبد سلام داعی معروض میدارد
که عرس بضم عین مهمله و بسکون را مهمله و بنا بر تحقیق صاحب قاموس بضم را مهمله نیز عروسی
و ولیمه عروسی را گویند و جمع آن اعراس است مثل قفل و اقفال و هر یک از مرد و زن را عروس
گویند مثل قبول مادامیکه بوده باشند ایشان در عروسی و عرس بکسر عین مهمله زن مرد و مرد
زن را گویند چنانچه از بضم و کسر جیم همسایگی را گویند جوهری و صاحب مجمع البحرین تصریح نموده اند بر
اینکه کسر جیم فصیح تر است و ایضا بکسر جیم بمعنی دادن امان است بکسی [illegible] امان

درپناه

در پناه آنکس در میآید گویا که همسایه اوست و همچنین نیز در حدیث مذکور مناسبت حلی
بضم حا مهمله و کسر لام و تشدید یا و دو نقطه در زیر جمع حلی بفتح حا و سکون لام و تخفیف یاست
مثل ثدی و ثدی هر زیوری است که از طلا و نقره و جواهر و غیره معدنیات ساخته باشند
حلی بفتح حا مفرد و یا جمع حلیه مثل لحیه است و حلی بضم حا و تشدید یا مانند حلوق بر وزن
فعول است واو را قلب بیا و یا را در یا ادغام نموده اند و حلی بکسر حا مهمله نیز آمده است مثل
عصی بکسر عین بجهت مناسبت یا است و در قرآن مجید من حلیهم عجلا جسدا که در دو موضع
مبارکه اعراف است بضم و کسر حا قرائت نموده اند حلل بضم حا مهمله و فتح لام جمع حله بضم حا و
تشدید لام است مثل قله و قلل لغویین ذکر کرده اند که حله دو جامه یمنی یا غیر یمنی را گویند
مثل ازار و ردا و بجامه واحد حله نمیگویند مگر آنکه بطانه داشته باشد و تجویز آنچه وارد
شده است در حدیث که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دید مردی را که پوشیده
بود حله یکی را ازار الکن و دیگری را ردای خود نموده بود و نیز آنکه بکسر با بخط و سکون
ذال معجمه رخت خدمت در میان خانه و رخت کهنه را گویند و پوشنده آنرا و کسی را که
خود خدمت خود را نماید مبتذل گویند مرجع ضمیر در زینتها و الوانها و طیبها محتمل است که
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و یا حلی و حلل باشد مثل مثلها و لبستها و بها تا انفکاک مغایر
نشود یعنی شیخ امام قطب الدین ابو الحسن سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی علیه الرحمه
در کتاب خرایج و الجرایح ذکر کرده است که روایت شده است که بدرستیکه جماعت یهود
عروسی داشتند پس آمدند بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و عرض کردند بخدمت آنحضرت
که از برای ما است حق همسایگی با شما یا حق امان و پناه و ما شما التماس آن داریم که بفرستید
حضرت فاطمه دختر خود را بخانه ما تا اینکه زیاده شود شرف در عروسی ما به برکت
مقدم شریف آنحضرت و الحاح و التماس زیاده در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند
آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم زوجه حضرت علی بن ابی طالب

صلوات الله وسلامه علیه است و در حکم فرمان آنحضرت است جماعت یهود التماس از حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله نمودند که شما از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم درین باب شفاعت
فرمایید و حاجت ما را روا گردانید و رخصت از آنحضرت بگیرید و بتحقیق که جمع نموده بودند
جماعت یهود مال بسیار از زیورها و جامهای بیشمار و گمان جماعت یهود آن بود که
بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بخانه ایشان خواهد آمد با رخت کثیف و جامه کهنه
اهانت و مقصود و مراد جماعت یهود خست و خواری حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بود
پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلم عازم رفتن بعروسی جماعت یهود بشفاعت حضرت رسول ص
شد حضرت جبرئیل علیه السلم بامر خداوند جلیل آمد و آورد بجهت آنحضرت جامهای نیک از
جنت و زیورها و حلّها که ندیده بودند مثل آنها را پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم جامهای
بهشت را پوشید و زیورهای بهشت خود را زینت نمود پس تعجب نمودند کافه ناس
از زینت آنحضرت و جامهای رنگارنگ آنحضرت و بوی خوش آنحضرت و یا از زینت و بهای
و بوی خوش حلی و حلل بهشت عنبرسرشت پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلم داخل
خانه عروسی آن یهودی شد سجده کردند از برای تعظیم آنحضرت زنان یهودیان و می
بوسیدند زمین را در پیش روی آنحضرت و بشرف اسلام مشرف شدند بسبب آنچه
دیدند خلق کثیر از جماعت یهود ثي ۲۹ عن سيف عن نجم عن ابي جعفر ع قال ان
فاطمة ضمنت لعلي عليه السلام عمل البيت والعجين والخبز وقمّ البيت وضمن لها
علي عليه السلام ما كان خلف الباب نقل الحطب وان يجيء بالطعام فقال لها يوما
يا فاطمة هل عندك شيء قالت والذي عظّم حقك ما كان عندنا منذ ثلث الا
شيء نؤثرك به قال افلا اخبرتني قالت كان رسول الله صلى الله عليه وآله نهاني
ان اسألك شيئا فقال لا تسألين ابن عمك شيئا ان جاءك والا فلا تسأليه قال بشيء
فخرج عليه السلام فلقي رجلا فاستقرض منه دينارا ثم اقبل به وقد امسى فلقي

مقداد بن

المقداد بن الاسود فقال للمقداد ما اخرجك في هذه الساعة قال الجوع والذي عظم
حقك يا امير المؤمنين قال قلت لابي جعفر عليه السلام ورسول الله صلى الله عليه وآله حيّ قال ورسول الله
حيّ قال فهو اخرجني وقد استقرضت دينارا وساؤثرك به فدفعه اليه فاقبل فوجد
رسول الله صلى الله عليه وآله جالسا وفاطمة تصلي وبينهما شيء مغطّى فلما
فرغت احضرت ذلك الشيء فاذا جفنة من خبز ولحم قال يا فاطمة انى لك هذا
قالت هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب فقال رسول الله صلى
الله عليه وآله الا احدثك بمثلك ومثلها قال بلى قال مثل زكريا اذ دخل على
مريم المحراب فوجد عندها رزقا قال يا مريم انى لك هذا قالت هو من عند الله
ان الله يرزق من يشاء بغير حساب فاكلوا منها شهرا فهي الجفنة التي ياكل منها
القائم صلوات الله عليه وهو عندنا شرح حضرت زکریا شوهر خاله حضرت مریم علیها السلم بود
و در روایت واقع شده است که حنه بنت فاقوذ در وقتی که بسن پیری رسیده و از فرزند
ناامید گشته بود روزی بسایه درختی رسید دید که مرغی بچه خود را طعام میدهد و لطف
و محبت با آن مینماید آرزوی فرزند کرده از درگاه الهی مسئلت فرزند نمود و نذر کرد که هرگاه
حق تعالی باو فرزندی کرامت فرماید او را نذر بیت المقدس و از جمله خدمه آنجا که محترم باشند
نموده نذر چنین مشروع در نزد ایشان بجهت پسران پس بقدرت کامله الهی حنه از شوهرش
عمران آبستن شد و عمران فوت شد در وقتی که حنه آبستن بود پس چون مریم علیها السلم
متولد شد مادرش حنه بنت فاقوذ او را به پارچه پیچیده به بیت المقدس آورده و در نزد
احبار که پسران هارون علیه السلم بودند گذاشت و گفت که این نذریه این درگاه است و
اختیارش با شماست پس ایشان هر یک سبقت بنگهداری او نمودند بجهت آنکه بود او
دختر امام ایشان و صاحب قربان ایشان و یا آنکه چون در کتب سماوی خوانده بودند
صفت حضرت عیسی و مریم علیهما السلم را حضرت زکریا علیه السلم گفت که من اولایم بنگهداری او

ذکر حضرت زکریا و نذر حضرت مریم ع و بردن او در بیت المقدس

بجهت آنکه خاله اش زوجه حضرت احبار گفتند که قرعه می اندازیم نام هر یک که قرعه برآید که
داری او نماید بعضی از مفسرین ذکر کرده اند که احبار بیست و نه نفر بودند پس رفتند بر سر
نهری و هر یک قلمی که با آن کتابت توریة مینمودند با آن نهر انداختند قلم حضرت زکریا
علیه السلم بقدرت الله تعالی راست ایستاد که گویا بزمین میخ شده و قلمهای دیگر از آب
برد پس حضرت زکریا علیه السلم نگهداری حضرت مریم علیها السلم مینمود و در بهترین مواضع بیت
المقدس بعبادت الله تعالی اشتغال داشت بعضی از مفسرین ذکر کرده اند که حضرت زکریا
علیه السلم بنا گذاشت بجهت او غرفه در بیت المقدس که با نردبان بآن بالا رفت و مریم در آنجا
بعبادت مشغول بود و بآن غرفه غیر از حضرت زکریا علیه السلم هیچکس داخل نمیشد و چون حضرت
زکریا علیه السلم بیرون می آمد هفت در بند برا او می بست و هر وقت که زکریا علیه السلم داخل میشد بآن غرفه
میدید که حضرت مریم در محراب عبادت ایستاده و در نزد او یک نوع روزی غیر معتاد است
در فصل زمستان میوه های تابستانی و در موسم تابستان فواکه زمستانی مشاهده
مینمود از راه تعجب میپرسید که ای مریم از کجا آمده است این بجهت تو با این درهای تمام
وابسته بودن درها که من خود بسته و گشوده ام مفسرین نقل نموده اند که حضرت مریم علیها السلم
هرگز شیر از پستان نخورد و میوه های بهشت تربیت او شد مریم در جواب حضرت زکریا علیه السلم
میگفت که آن از جانب خداوند عالمیان است پس تعجب منمای و مستعد دان بدرستیکه
که خداوند عالمیان روزی میدهد بهر که میخواهد زیاده از حد حساب قبل ازین نیز مذکور شد
که تحفه بهشتی حمیم است و کاسه مهین چوبین مثل طبق خیر است قدری از فضایل و مناقب
مقداد بعد ازین در همین باب مذکور خواهد شد هر گاه خواهند که معرفت باحوال او بهم رسانند
رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ ثقه زکی محمد بن مسعود السلمی در کتاب تفسیر عیاشی روایت
کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
تعهد نموده بود از برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم خدمت خانه را و کردن خمیر او پختن نان را

و جاروب نمودن بیت را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم ضامن شده بود و بجهت آنحضرت [illegible]
بیرون در بشد از آوردن هیمه و طعام پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم گفت روزی
از روزها بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم که ای فاطمه آیا در نزد تو چیزی هست حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم گفت که قسم بخداوندی که آنجناب را بمرتبه عظیم گردانیده است حق تو را که سه روز است که
نیست در نزد من مگر چیزی که آوردم من آنرا بنزد تو و برگزیدم تو را بر خود و اولاد خود حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلم فرمودند که پس چرا مرا خبر نگردانیدی مرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گفت
بجهت آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نهی فرموده اند مرا از اینکه سؤال کنم از تو
چیزی را و فرمودند که طلب مکن از پسر عموت چیزی را اگر بیاورد او بجهت تو چیزی قبول کن و
هرگاه نیاورد پس طلب از او آنحضرت فرمودند که پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم بیرون
تشریف بردند و بمردی بر خوردند یک اشرفی از او قرض کردند بعد از قرض نمودن رو بجانب
خانه مبارک نمودند که بیایند بتحقیق که شب کرده بودند پس بر خوردند بآنحضرت مقداد بن الاسود
آنحضرت فرمودند بمقداد که چه چیز باعث بیرون آمدن تو شده است در این ساعت مقداد عرض
کرد که گرسنگی قسم بخداوندی که آنجناب را عظیم گردانیده است حق تو را یا امیرالمؤمنین راوی می
گوید که من عرض کردم بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
در آنوقت در قید حیوة بودند آنحضرت فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده بود یعنی
این حکایت در ایام حیوة آنحضرت بود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم فرمودند بمقداد که آن
گرسنگی مرا نیز از خانه بیرون آورده است و بتحقیق که من قرض کرده ام یک اشرفی و بر
میگزینم تو را بآن اشرفی پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم دادند آن اشرفی را بمقداد و دست
خالی بخانه خود تشریف ارزانی فرمودند پس دیدند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را
که نشسته است و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم نماز میگزارد و در مابین ایشان چیزی پوشیده
هست پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلم از نماز فارغ شد پرده را از روی آن چیز کشید

پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ناگاه دید طبقی مملو از نان و گوشت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت که ای فاطمه از کجا آمده است از برای تو این چیز حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام فرمود که آن از جانب پروردگار عالمیان است بدرستیکه حق تعالی روزی
میدهد هر که میخواهد زیاده از حد حساب پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمودند که آیا من حدیث بکنم از برای تو بمثل تو و مثل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که بلی بفرمایید آنحضرت فرمودند که مثل حضرت زکریا علیه السلام است
وقتی که داخل میشد بنزد مریم در حالتی که مریم در محراب عبادت بود پس میدید در نزد او رزقی
پس گفت حضرت زکریا علیه السلام که ای مریم از کجا آمده است از برای تو این رزق پس گفت مریم که آن
رزق از جانب خداوند عالمیان است بدرستیکه خداوند عالمیان روزی میدهد بهر که
میخواهد زیاده از حد حساب پس تناول نمودند ایشان از آن طبق ناگاه و آن طبق غایب شد
که تناول خواهند فرمود از آن طبق قایم آل محمد علیه السلام و آن طبق در نزد ما موجود است
قب ٣٠ الخرکوشی في كتابيه اللوامع وشرف المصطفى باسناده عن سلمان و ابو بكر
الشيرازي في كتابه عن ابي صالح و ابو اسحق الثعلبي وعلي بن احمد الطائي و ابو
محمد الحسن بن العلوية القطان في تفاسيرهم عن سعيد بن جبير و سفيان الثوري
و ابو نعيم الاصفهاني فيما نزل من القرآن في امير المؤمنين عليه السلام عن حماد بن
سلمة عن ثابت عن انس عن ابي مالك عن ابن عباس والقاضي النطنزي عن
سفيان بن عيينة عن جعفر الصادق ع واللفظ له في قوله مرج البحرين يلتقيان
قال علي وفاطمة بحران عميقان لا يبغي احدهما على صاحبه وفي رواية بينهما
برزخ رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان الحسن و
الحسين عليهما السلام عمار بن ياسر في قوله تعالى فاستجاب لهم ربهم اني لا اضيع
عمل عامل منكم من ذكر او انثى قال فالذكر علي والانثى فاطمة عليها السلام وقت

الهجرة

الهجرة الى رسول الله ص في الليلة ؛ الباقر عليه السلام في قوله تعالى وما خلق الذكر
والانثى فالذكر امير المؤمنين والانثى فاطمة ع ان سعيكم لشتى لمختلف واما من
اعطى واتقى وصدق بالحسنى بقوته وصام حتى وفى بنذره وتصدق بخاتمه
وهو راكع واثر المقداد بالدينار على نفسه قال وصدق بالحسنى وهي الجنة
والثواب من الله فسنيسره لذلك بجعله اماما في الخير وقدوة وابا الائمة
يسره الله لليسرى ؛ الباقر عليه السلام في قوله ولقد عهدنا الى آدم من قبل كلمات
في محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والائمة من ذريتهم كذا نزلت على محمد
صلى الله عليه وآله ؛ القاضي ابو محمد الكرخي في كتابه عن الصادق عليه السلام قال قالت
فاطمة لما نزلت لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضا هبت رسول
الله ان اقول له يا ابه فكنت اقول يا رسول الله فاعرض عني مرة او اثنتين او ثلثا
ثم اقبل علي فقال يا فاطمة انها لم تنزل فيك ولا في اهلك ولا في نسلك انت
مني وانا منك انما نزلت في اهل الجفاء والغلظة من قريش اصحاب البذخ و
الكبر قولي يا ابه فانها احيا للقلب وارضى للرب ؛ واعلم ان الله تعالى ذكر
اثنتي عشرة امرأة في القرآن على وجه الكناية اسكن انت وزوجك الجنة
حواء ضرب الله مثلا للذين كفروا امرأت نوح وامرأت لوط اذ قالت رب ابن لي
عندك بيتا في الجنة امرأة فرعون وامرأته قائمة لابراهيم واصلحنا له زوجه
لزكريا الآن حصحص الحق زليخا واتيناه اهله لايوب اني وجدت امرأة
تملكهم بلقيس اني اريد ان انكحك لموسى واذ اسر النبي الى بعض ازواجه
حديثا حفصة وعائشة ووجدك عائلا خديجة مرج البحرين فاطمة ثم ذكرهن
بخصال التوبة من حواء ربنا ظلمنا والشوق من آسية رب ابن لي عندك بيتا
والضيافة من سارة وامرأته قائمة والعقل من بلقيس ان الملوك اذا دخلوا قرية

والحياء من امراة موسى فجاءته احديهما تمشي والاحسان من خديجة وبذلت مالها
النصيحة لعائشة وحفصة يا نساء النبي لستن كاحد الى قوله واطعن الله ورسوله
والعصمة من فاطمة وبناتنا ونساءكم وان الله تعالى اعطى عشرة اشياء لعشرة من
النساء التوبة لحواء زوجة ادم والجمال لسارة زوجة ابرهيم والحفاظ لرحمة زوجة
ايوب والحرمة لاسية زوجة فرعون والحكمة لزليخا زوجة يوسف والعقل لبلقيس
زوجة سليمان والصبر ليوحانذ ام موسى والصفوة لمريم ام عيسى والرضا لخديجة
زوجة المصطفى والعلم لفاطمة زوجة المرتضى والاجابة لعشرة ولقد نادينا نوح فلنعم
المجيبون فاستجاب له ربه فصرف عنه كيدهن يوسف قال قد اجيبت دعوتكما
موسى وهرون فاستجبنا له يونس فاستجبنا له فكشفنا ما به من ضر ايوب فاستجبنا
له ووهبنا له يحيى زكريا ادعوني استجب لكم المخلصين امن يجيب المضطر
المضطرين واذا سالك عبادي الداعين فاستجاب لهم ربهم فاطمة وزوجها
وكان رسول الله صلعم يهتم لعشرة اشياء فامنه الله منها وبشره بها الفراقه
وطنه فانزل الله ان الذي فرض عليك القران لرادك الى معاد ولتبديل القران
بعده كما فعل بساير الكتب فنزل انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون وللامة
من العذاب فنزل وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم ولظهور الدين فنزل ليظهره
على الدين كله وللمؤمنين بعده فنزل يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت
في الحيوة الدنيا وفي الاخرة وللخصماء يوم فنزل يوم لا يخزي الله النبي والذين
امنوا وللشفاعة فنزل ولسوف يعطيك ربك فترضى وللفتنة بعده على
وصيه فنزل فاما نذهبن بك فانا منهم منتقمون يعني بعلي وللثبات الخلافة
في اولاده فنزل ليستخلفنهم في الارض ولا ينبغيه حال الهجرة فنزل الذين يذكرون
الله قياما وقعودا الايات ورأس النحو ابن ان بعد ادم فالابناء ثلثما الفنسا

ويونس قال سبحانك اني كنت من الظالمين وداود وخر راكعا واناب وفاطمة
الذين يذكرون الله قياما وقعودا وبخوف اربعة من الصالحات اسية عذبت
بانواع العذاب فكانت تقول رب ابن لي عندك بيتا في الجنة ومريم خافت من الناس
فهربت فناداها من تحتها الا تحزني وخديجة عذلها النساء في النبي صلعم فهجرتها
فقالت فاطمة لما كانت اتى رسول الله صلعم الا انحط في ذلك اسرع ما احدثتم وهجرا
ما احدثتم
ما كنتم ورأس البكائين ثمانية ادم ونوح ويعقوب ويوسف وشعيب وداود
وفاطمة وزين العابدين عليه السلام قال الصادق ع اما فاطمة فبكت على رسول الله صلعم
حتى تأذى بها اهل المدينة فقالوا لها قد اذيتنا بكثرة بكائك اما ان تبكي بالليل
ليل واما ان تبكي بالنهار فكانت تخرج الى مقابر الشهداء فتبكي وخير نساء العالمين
اربعة كتاب ابي بكر الشيرازي وروى ابو الهذيل عن مقاتل عن محمد الحنفية عن
ابيه ان رسول الله صلعم قرأ ان الله اصطفيك وطهرك الاية فقال لخير نساء
يا علي م
العالمين اربع مريم بنت عمران وخديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد واسية
بنت مزاحم ابو نعيم في الحلية وابن البيع في المسند والخطيب في التاريخ وابن
بطة في الابانة واحمد السمعاني في الفضائل باسانيدهم عن معمر عن قتادة عن
انس وروى الثعلبي في تفسيره والسلومي في تاريخ خراسان وابو صالح المؤذن
في الاربعين باسانيدهم عن ابي هريرة وروى الشعبي عن جابر بن عبد الله و
سعيد بن المسيب وروى كريب عن ابن عباس وروى مقاتل عن سليمان عن
ضحاك عن ابن عباس وقد رواه ابو سعود وعبد الرزاق واحمد واسحق كلهم
عن النبي صلى الله عليه واله واللفظ للخطيب انه قال ص حسبك من نساء العالمين
مريم بنت عمران وخديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد ص واسية امراة فرعون
تفسير مقاتل والضحاك وعكرمة عن ابن عباس وافضلهن فاطمة الفضائل

عن عبد الملك العكبري ومسند احمد باسنادهما عن كريب عن ابن عباس انه قال سيدة نساء اهل الجنة مريم ثم فاطمة ثم خديجة ثم آسية تاريخ بغداد باسناد الخطيب عن حميد الطويل عن انس قال النبي صلعم خير نساء العالمين اربع ثم ان النبي صلعم فضلها على سائر نساء العالمين في الدنيا والآخرة روت عائشة وغيرها عن النبي صلعم انه قال يا فاطمة ابشري فان الله تعالى اصطفاك على نساء العالمين وعلى نساء الاسلام وهو خير دين حذيفة ان النبي صلعم قال اتاني ملك فبشرني ان فاطمة سيدة نساء اهل الجنة او نساء امتي البخاري ومسلم في صحيحيهما وابو السعادات في فضائل العشرة وابو بكر بن شيبة في اماليه والديلمي في فردوسه انه قال فاطمة سيدة نساء اهل الجنة حلية ابي نعيم روى جابر بن سمرة عن النبي صلعم في خبر اما انها سيدة النساء يوم القيمة تاريخ البلاذري ان النبي صلعم قال لفاطمة انت اسرع اهلي لحاقا بي فجهشت فقال لها اما ترضين ان تكوني سيدة نساء اهل الجنة فتبسمت شرح مؤلف كتاب طلب الله تراه وجعل الجنة مثواه در بيان اين حديث گفته كه وجم مثل وعد يعني ساكت شد از روي قهر اين غلام داعي معروض ميدارد كه آنچه مؤلف كتاب عليه الرحمة الى يوم الحساب ذكر نموده مطابق عبارت قاموس است وقهر وغضب در اين مقام مناسب نيست حزن واندوه وغم وناخوشي مناسب است هرگاه حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله حضرت فاطمه زهرا عليها السلام را اخبار نموده باشند برحلت خود ولحوق آنحضرت معلوم كه حزن وامثال آن مناسب است مع هذا كه صاحب قاموس حزن را نيز ذكر نموده وغير او لغويين مطلق قهر وغضبي ذكر كرده اند بلكه سكوت از كثرت غم وحزن نقل نموده اند جوهري گفته الواجم الذي اشتد حزنه حتى امسك عن الكلام واطرق ابن اثير گفته الواجم الذي اسكته الهم وعلته الكابة وقد وجم يجم وجوما وقيل الوجوم الحزن از اين عبارت نهايه معلوم ميشود كه وجوم مطلق حزن را نيز قطع از نظر سكوت ميگويند صاحب مجمع البحرين گفته الواجم الذي اشتد

شمره

ان تكوني

[illegible]

حزنه حتى امسك عن الكلام ودر دعاي استسقا نيز واقع شده ولا تقلبنا واجمين يعني برمگردان ما را از درگاهت مغموم ومحزون ويا ساكت از كثرت غم وحزن هرگاه دعاي ما مستجاب نشود خوشحال وفرحناك ويا خندان وگويان خواهيم برگشت بهيچ وجه قهر ودلگي منظور نيست مرج بعضي گفته اند كه مارج مضطرب متحرك را گويند وبعضي گفته اند كه مرج سر دادن وواگذاشتن را گويند ميگويند مرج الدابة في المرعى يعني سر داد وچار وا را در چراگاه وبعضي گفته اند كه بمعني مخلوط شدن وبرهم خوردن است ميگويند مرج الامر يعني مختلط شد وبرهم خورد وازينمعني است هرج ومرج كه ميگويند بسكون را مرج در اينجا وبجهت سكون را هرج است تا هر دو بيك نظام باشند قد ذكر بضم وفتح وكسر قاف وسكون دال مهمله سير گويند كه نسبت او عمل وبيرون او نمايند صاحب قاموس گفته القد مثلثة وكقعد ما تنشت به وقد تبت به هنئت صيغه متكلم وحده است از فعل ماضي معلوم ثلاثي مجرد غير سالم معتل العين يائي ميگويند هاب يهاب هيبا ومهابة بذخ بفتح با وفتح ذال معجمه ملصقه بخا معجمه بمعني فخر كردن گشتي وبلندي است ابن اثير گفته البذخ بالتحريك الفخر والتطاول والباذخ العالي صاحب مجمع البحرين گفته البذخ بالتحريك الفخر والتطاول وبذخ الجبل بذخا طال صاحب قاموس گفته البذخ محركة الكبر بذخ كفرح تكبر وعلا وتشرف باذخ عال جوهري گفته البذخ الكبر وتشرف باذخ اي عال ودر بعضي از نسخ البذخ با دال مهمله است هر گاه با دال مهمله باشد بمعني كبر وعظمت است آن نيز مناسب مقام است صاحب قاموس گفته البذخ الرجل العظيم التارجحه بذخاء وقد بذخ مثلثة الدال وتبذح تعظم وتكبر خوف صيغه مفرد مذكر مخاطب مجهول است از فعل ماضي باب تفعيل وخوفا بمعني ترسانيدن وترسيدن از دشمن است وجمع خائف خوف وخيف مثل شكر وكتب است چون احاديث مذكوره از كتب اهل سنت نقل شده هرگاه كلمه نسا مباحثي داشته باشد

پس هرگاه مستجاب نشود

که موافق حق نباشد ممکن است که اغماض نموده تحریفی در حدیث واقع شده باشد بسبب تعصب
مذهب یا تقیه از سلاطین اهل ظلم و غضب مثل آنکه تمام جمیع زمان مذکور شود و نام مخالفه نیز سوا
که خاتون بستان کج رفتار است مذکور نشود و مخالف مذهب باطل موجب مخالطه احکام
جایز خواهد بود اما چنانچه علمای ایشان نیز مثل صاحب کشاف و بیضاوی ذکر کرده اند
البته در کلام غیر حق و صواب علامتی ح ق نصب مینمایند که دلالت کند بر بطلان آن و
آنچه از حق و صدق را ایشان در کتب خود ذکر و نقل نموده باشند حجت تمام است بر ایشان
و غیر ایشان یعنی شیخ عالم کامل رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی ابن شهر آشوب المازندرانی
علیه الرحمه در کتاب مناقب ذکر کرده است که خرگوشی که یکی از علمای اهل سنت است در
کتاب لوامع و در کتاب شرف المصطفی باسناد خودش روایت نموده است از سلمان
فارسی و ابوبکر شیرازی در کتاب خودش روایت کرده است از ابی صالح موذن و
ابو اسحق ثعلبی و علی بن احمد الطائی و ابو محمد الحسن بن علویه القطان هر یک در تفاسیر
خود روایت کرده اند از سعید بن جبیر و از سفیان ثوری و ابو نعیم اصفهانی در آنچه نازل
شده است از قرآن در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است بسند مذکور
از ابن عباس و قاضی نطنزی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
در تفسیر قول خداوند عالمیان که در سوره الرحمن فرموده است مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ
آنحضرت فرموده اند بنا بر روایت قاضی نطنزی و باقی سلمان فارسی و ابو صالح موذن
و سعید بن جبیر و سفیان ثوری و ابن عباس بنا بر روایت خبر او که حضرت علی بن ابی طالب
و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام دو بحر عمیق اند که زیادتی نکند هیچیک از ایشان بر آن
دیگری و در روایت دیگر واقع شده که مراد از بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله است و از يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ حضرت امام حسن و امام حسین
علیهما السلام است و از عمار بن یاسر روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی که در سوره

مبارکه

مبارکهٔ آل عمران فرموده فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ
أَوْ أُنْثَى مراد از ذکر در این آیه مبارکه حضرت علی بن ابی طالب و از انثی حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام است
در وقت هجرت از مکه معظمه بمدینه مشرفه بسوی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در آن شب
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند در تفسیر قول خداوند عالمیان که در سوره
مبارکه و اللیل فرموده وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى پس مراد از ذکر حضرت امیر المؤمنین و از
انثی حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام است و معنی إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى یعنی بدرستیکه سعی شما
در راه رضای الهی هر آینه با نواع مختلفه است مثل جهاد و نماز و روزه و تصدقات و غیرها
فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى یعنی وقت خود را تصدق نمود و روزه نذری
خود را گرفت تا آنکه وفا بنذر خود نمود و تصدق نمود بانگشتر خود در حالت رکوع و بر
گزید مقداد را با آن قرص نان بر نفس خودش و فرمود که وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى و دین حسنی
بهشت عنبر سرشت و ثواب از جانب خداوند عالمیان است فَسَنُيَسِّرُهُ پس زود باشد
که میسر کردانیم ما از برای او آنرا و کردانید حق تعالی آنحضرت را امام در خیرات و قدوه آن و
جد امامان و میسر کردانید حق تعالی ورا از برای یسری که موفق نمود او را بیسری که
جمیع اعمال خیر باشد در آنحضرت میسر و آسان شد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده
در قول خداوند عالمیان که در سورهٔ مبارکهٔ طه فرموده وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ
فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا آنحضرت فرموده اند که وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ كَلِمَاتٍ
فِي مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ چنین نازل شده
آیه مبارکه بحضرت محمد صلی الله علیه و آله قاضی ابو عمر کرخی در کتابش روایت کرده است از
حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرموده اند که حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام فرموده اند که چون آیه مبارکه که در سورهٔ نور است نازل شد لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ
الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا اندیشه نمودم من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

از اینکه خطاب عام بر آنحضرت و بگویم با او ای پدر پس بگفتیم بآنحضرت یا رسول الله پس آنحضرت
گذشت از من یکبار یا دو بار یا سه بار بعد از آن روی بمن کرد و فرمود که ای فاطمه بدرستیکه
این آیه مبارکه نازل نشده است در تو و نه در اهل تو و نه در نسل تو تو از منی و من از تو همچنین حضرت
نزول آن آیه مبارکه در اهل جفا و درشتی از جهت قریش صاحبان فخر و بزرگی تو بگو بمن ای
پدر پس بدرستیکه گفتن تو بمن ای پدر زنده میگرداند دل مرا و خوش آینده تر است
در نزد خداوند عالمیان و بعد از آن بدرستیکه خداوند عالمیان ذکر فرموده است دوازده زن را
در قرآن مجید بر وجه کنایه در سوره مبارکه بقره و اعراف فرموده اسکن انت وزوجک الجنة
و مراد از زوج آدم حوا است و در سوره تحریم فرموده ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة
نوح وامرأة لوط این غلام داعی بعرض میرساند که مراد از للذین کفروا خیانه در خیانت
تحقیقاً و بعد از این ظاهر و مبرهن در میان نصیحت خواهد شد و هرگاه زنان نوح و لوط با
عدد زنان مذکوره چهارده میشود نه دوازده و از راه تعصب مذهب و یا تقیه از اهل جور و
غضب اسم آن دو ملعونه را صریحاً ذکر ننموده اما کنایه معلوم و از ذکر دوازده محقق میشود و
ایضاً در سوره مبارکه تحریم فرموده قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة مراد آسیه
زن فرعون است و در سوره مبارکه هود فرموده وامرأته قائمة از برای حضرت ابراهیم
علی نبینا و علیه السلام مراد از آن ساره زوجه حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام است و در سوره مبارکه
انبیا فرموده واصلحنا له زوجه از برای حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلام مراد از آن
زوجه حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلام است و در سوره مبارکه یوسف فرموده الآن
حصحص الحق مراد از آن زلیخا است و ایضاً در سوره مبارکه انبیا فرموده وآتیناه
اهله از برای حضرت ایوب علی نبینا و علیه السلام مراد رحمه زوجه حضرت ایوب است و در سوره
مبارکه نمل فرموده انی وجدت امرأة تملکهم مراد از آن بلقیس است و در سوره مبارکه
قصص فرموده انی ارید ان انکحک از برای حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام مراد از آن

دختر شعیب

دختر شعیب علی نبینا و علیه السلام زوجه حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام است و ایضاً در سوره مبارکه
تحریم فرموده واذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا مراد از بعض زنان حضرت ختمی صلی الله
علیه و آله عائشه و حفصه است و در سوره مبارکه والضحی فرموده ووجدک عائلا فاغنی مراد
از آن حضرت خدیجه کبری علیها السلام است که حق تعالی بعلیه پیغمبر برگزیده من الانبیا و مبدل [illegible]
فرموده و در سوره مبارکه الرحمن فرموده مرج البحرین یلتقیان مراد از یکی حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام است که دریای عمیق علم و فضل و کمالات است پس ذکر کرده است حق تعالی هر یک از آن
زنان از جهت خصلت توبه از برای حوا چنانچه در سوره مبارکه اعراف فرموده است قالا ربنا
ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین و شوق و اشتیاق
از برای آسیه که در سوره تحریم فرموده وضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأت فرعون اذ قالت
رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة و ضیافت و مهمانداری از برای ساره زوجه حضرت ابراهیم
علیه السلام که در سوره مبارکه هود فرموده وامرأته قائمة فضحکت فبشرناها باسحق ومن
وراء اسحق یعقوب در تفاسیر وارد شده است که قائمه یعنی در خدمت مهمانداری ایستاده
بود و عقل از برای بلقیس که در سوره مبارکه نمل فرموده قالت ان الملوک اذا دخلوا قریة
افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة وکذلک یفعلون این غلام داعی بعرض میرساند
که وارد شده است که از قول بلقیس در وقتیکه رسید ندا داو که اینست تخت تو گفت گویا
که تخت من اینست جزم نگفت که اینست کمال عقل بلقیس ظاهر میشود چون با وجود محافظت تمام
و بعد مسافت آوردن آن استبعاد تمام داشت و شباهت بآن داشت لهذا
جزم بآن و انکار آن نیز ننمود چنانچه حق تعالی فرموده فلما جاءت قیل اهکذا عرشک
قالت کانه هو و در تفاسیر مذکور است که بلقیس در وقت آمدن آنرا میان خانه که
هفت در بند بر آن مقفل نموده و کلیدهای آنرا با خود همراه داشت چون دید تعجب نمود و از
کمال عقل نه اقرار نمود و نه انکار و خصلت حیا از برای زن موسی است چنانچه حق تعالی در سوره

مبارکه قصص فرموده فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ و خصلت احسان از برای حضرت
خدیجه کبری علیها السلم که در سوره مبارکه والضحی فرموده وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ که باحسان حضرت
خدیجه علیها السلم حق تعالی فقر و فاقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مبدل بغنا و توانگری نمود و نصیحت از
برای عایشه و حفصه که در سوره مبارکه احزاب فرموده يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ تا قول
حق تعالی فرموده است وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و خصلت عصمت از برای حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم که در سوره مبارکه آل عمران فرموده است وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ این علام
معروض میدارد که نه نفر مذکور شد سه نفر از دوازده نفر مذکور باقی ماند زوجه حضرت زکریا علی
نبینا و علیه السلم و رحمه زوجه حضرت ایوب علی نبینا و علیه السلم و زلیخا ممکن است که از قلم کاتبان
افتاده است یحتمل که صلاح از زوجه حضرت زکریا علیه السلم باشد چنانچه فرموده وَأَصْلَحْنَا
لَهُ زَوْجَهُ مفسرین ذکر کرده اند که حق تعالی بعد از پیری او را ولود نمود و بعضی دیگر گفته اند
که حسن خلق باو عطا نمود و یا خشوع و یا سرعت در خیر و رغبت و رهبت نیز ممکن است چنانچه
از ما بعد آیه مبارکه معلوم میشود که فرموده است إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا
رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ و رحمت و مهربانی از رحمه زوجه حضرت ایوب علیه السلم
باشد چنانچه در آیه واقع هدایه مذکوره در سوره مبارکه انبیاء فرموده وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ
رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ
آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ مفسرین ذکر نموده اند
که در مدت ابتلای حضرت ایوب علی نبینا و علیه السلم که هفت سال و کسری یا هشت سال و کسری بود
هر کس نزد حضرت ایوب نمی آمد و همه از او نفرت میکردند و در آن حضرت با هزاران درد و
مرض افتاده بود الا رحمه زنش که میرفت و کار از برای مردم میکرد و طعام تحصیل نموده
نزد حضرت ایوب می آورد و با او میخورد و نفرت نمیکرد و با حضرت ایوب علی نبینا و علیه السلم
با وجود هلاک مال و اولاد و تمام شکر گزاری حق تعالی اشتغال مینمود شیطان لعین چون

از حضرت

از حضرت ایوب علیه السلم نا امید شد بخاطرش رسید که مثل حضرت آدم علی نبینا و علیه السلم
وسوسه را بزن او نماید او فریفته گشت بحضرت ایوب قصه نقل قول شیطان را نمود حضرت
ایوب باو گفت که چون دشمن خدا نزد تو آمده است من عهد کردم که وقتیکه حق تعالی من
عافیت بخشد صد چوب بر تو بزنم بعد از آنکه حق تعالی دعای ایوب علیه السلم را مستجاب نموده
و رفع بلا فرمود حق تعالی برحمه رحم نموده بحضرت ایوب امر کرد که صد شاخ را بهم بسته و
یکبار برحمه بزن که وفا بعهد خود نموده باشی و حق تعالی رحمه را جوان گردانید بعد از رفع
بلا بیست و شش پسر از او بحضرت ایوب علیه السلم متولد شد و انصاف از زلیخا باشد
که در سوره یوسف فرموده قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ
نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ اسم زوجه حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلم که حضرت یحیی علیه السلم
از او متولد شد اکثر مفسرین و علما الیشاع نقل کرده اند و در حدیثی که بعد از این از تفسیر فرات
بن ابرهیم کوفی نقل و ذکر خواهد شد ام کلثوم مذکور است محتمل است که الیشاع اسم و ام کلثوم
کنیه او باشد و او همشیره حنه مادر مریم علیها السلم است و ایشان هر دو دختران فاقوذ بن قبیل
بودند حنه زوجه عمران و الیشاع زوجه حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلم بود و اسم زوجه حضرت
موسی علیه السلم را صفوره و صفرا و صفیرا و صفورا نقل کرده اند بعضی گفته اند که دختر بزرگ شعیب
بود و اکثر مفسرین نقل کرده اند که دختر کوچک بود و او آن دختر است که بطلب حضرت
موسی علیه السلم آمد و گفت إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا و گفت يَا
أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ بعضی گفته اند که شعیب بعد از زمان
حضرت موسی علیه السلم حضرت شعیب پیغمبر بود و حضرت شعیب پیغمبر در آن وقت فوت شده بود و اقلیم
اما نصیحت که بجهت عایشه و حفصه ذکر شد از آیه مبارکه که نصیحتی که خصلت ایشان شد معلوم
نمیشود و فضیحت ایشان معلوم میشود بجهت آنکه نصیحت خداوند عالمیان را قبول ننمودند مخالفت
آن نمودند آیات مذکوره در سوره مبارکه احزاب است حق تعالی فرموده يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ

قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ
أُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ
أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا
الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ
صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ
النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا
مَعْرُوفًا وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ
آتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مفسرین ذکر نموده اند که زنان حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله طلب مینمودند از آنحضرت نفقه و کسوه زیاد و خواهش مینمودند جمال و زینت دنیا
و باین سبب آزار مینمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را و آنحضرت متحمل اذیت و آزار ایشان
میشد تا اینکه روزی آنحضرت نشسته بود با حفصه ملعونه و حفصه با آنحضرت منازعه و بیحیایی تمام
نمود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله از ایشان دوری اختیار نموده تا یکماه نزد ایشان
تشریف شریف ارزانی نفرمود حق تعالی فرو فرستاد بآنحضرت این آیات را که ترجمه
اینست که ای پیغمبر بگو برای زنانت که اگر میخواهید شما دنیا و زینت دنیا را پس بیایید تا بدهم
من بشما مهرهای گران و روانه کنم شما را روانه کردن نیکو و هرگاه میخواهید شما خدا
و رسول خدا را پس بدرستیکه خداوند عالمیان مهیا کرده است از برای نیکوکاران شما
اجری عظیم بعد از آن خطاب بزنان آنحضرت نموده فرمود که ای زنان پیغمبر کسیکه بکند
از شما نافرمانی ظاهری از برای خدا و رسول مضاعف میشود از برای او عذاب بدو
برابر و یا چهار برابر و عذاب شما بر خداوند عالمیان سهل و آسان است و زنی پیغمبر مطلقا
مانع عذاب و موجب صعوبت آن نیست و هر که از شما اطاعت کند خداوند عالمیان
و رسولش را و عمل صالح بجای آورد میدهیم باو مزد و ثواب آنرا زیاده دو برابر و مهیا نموده ایم

من زوائد مه

ازبرای

از برای او رزقی عظیم القدر سالم از جمیع آفات پس باز رجوع نمود بمخاطبه با زنان آنحضرت
و فرمود که ای زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله نیستید شما مثل زنان دیگر هرگاه متقی و پرهیزکار
باشید پس نرم و نازک حرف نزنید مثل زنان طمع اندازنده پس طمع کند کسیکه در دل
او مرض نفاق و یا فجور باشد و بگویید حرف راست نیک بعید از شک و ریب موافق دین
حق و فرموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرار بگیرید در خانهای خود و با وقار و تمکین
بنشینید در خانهای خود و بیرون مروید از خانهای خود بر عادت زنان ایام جاهلیت
پیش و ظاهر مکنید خود را و زینت خود را چنانچه زنان ایام جاهلیت پیش اظهار کردند و بپا دارید
نماز را و بدهید زکوة را و اطاعت نمایید خداوند عالمیان و رسول او را بعد از این اوامر الهی
و سفارش حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نافرمانی خدا و رسول با این فضیحت و
رسوایی نمودند که عایشه ملعونه بشتر سوار شده لشکر گران جمع نموده بجنگ حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم رفت و مخالفت نمود جمیع اوامر الهی که بنص آیه مبارکه مامور بود و باعث فضیحت و
رسوائی عظیم شد چنانچه واقع شده است در حدیثی که روایت کرده است از شیخ ثقه عظیم الشان
محمد بن الحسن الصفار علیه رحمة الله الملک الغفار در کتاب بصائر الدرجات که در وقتیکه عایشه
ملعونه لشکر عظیم جمع نموده بجنگ حضرت امیر المؤمنین علیه السلم میرفت گفت بیابید از برای
من مردیرا که شدیدتر باشد عداوت او با علی ابن ابی طالب علیه السلم بجهت اینکه میخواهم من
که چنین مردیرا نزد آنحضرت فرستم پس یافتند از برای او مرد چنینی را و نزد او آوردند و
در پیش روی عایشه ملعونه وا داشتند پس عایشه ملعونه سر برداشت و روی خود را بجانب
آن مرد بیگانه کرد و پرسید و گفت باو که چه قدر دشمنی داری با این مرد یعنی با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
آن مرد گفت که بسیار دشمنی با او دارم و دشمنم با او بمرتبه که همیشه آرزو مینمایم از خداوند هم
که بکشم او را و اصحابش را بیک ضربت شمشیر من بکشتن او و اصحابش فرو رود عایشه ملعونه

گفت که من هم مثل تو مردی را میخواستم پس برو نزد او و این نامه مرا بده باو در حالتی که یا نشسته
باشد یا در رفتار باشد اما بدرستیکه تو هرگاه که ببینی او را که بر استر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
سوار و کمان مبارک او را بر دوش افکنده و ترکش در قاش زین او آویخته و اصحاب او
در عقب او مثل طیور صف کشیده اند پس بده باو نامه مرا و سفارشات دیگر نیز نمود پس
آن مرد نامه عایشه ملعونه را برداشته آورد و چون بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید
اتفاقا وقتی بود که آنحضرت بر استر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار بود و کمان مبارک
آنحضرت را بر دوش افکنده و ترکش مبارک بر قاش زین او آویخته اصحاب آنحضرت در
عقب آنحضرت مانند مرغان هوا صف کشیده پس آن مرد چنانچه عایشه گفته بود سواره نزد
آنحضرت آمد و نامه عایشه را بآنحضرت داد و آنحضرت مهر نامه را گشود و خواند و فرمود که
این مشنود بخداوند عالمیان قسم اصحاب آنحضرت همه جمع گشته و چشم بر آن انداختند
آنحضرت بآن مرد گفت که بپرسم از تو آن مرد گفت بلی بپرس هرچه میخواهی آنحضرت
فرمودند که جواب میدهی بمن موافق حق و دروغ آن مرد گفت که بلی آنحضرت فرمودند
که قسم میدهم ترا بخداوند عالمیان که آیا گفت عایشه که پیدا کنید از برای من کسی را
که شدید العداوه باشد با آنحضرت پس آوردند ترا و گفت عایشه بتو که چه قدر است دشمنی
تو با آنحضرت تو گفتی بسیار مرتبه که مکرر آرزو میکنم از خداوندم که بکشم او را و اصحابش را
بیک ضرب و فرو رود شمشیر من بخون او و اصحابش آن مرد گفت بخدا قسم که بلی چنین بوده
آنحضرت فرمودند که قسم میدهم ترا بخداوند عالمیان که آیا گفت عایشه از برای تو
که ببر این نامه را بسوی او پس بده باو در وقت رفتار یا ایستاده اما بدرستیکه هرگاه
ببینی او را که بر استر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار و کمان آنحضرت را بر دوش
مبارک انداخته و ترکش مبارک را از قاش زین او آویخته و اصحاب او در عقبش مثل طیور
صف کشیده باشند پس بده باو نامه مرا آن مرد گفت که بلی بخدا قسم که چنین بوده آنحضرت

ازبوده

فرمودند که قسم میدهم ترا بخداوند عالمیان که آیا گفت عایشه از برای تو که هرگاه بیاورد برای
تو آب و طعامی البته که نخوری از آن بدرستیکه در آب و طعام او سحر و جادو است آن مرد
گفت که بلی بخدا قسم که چنین گفت آنحضرت فرمودند که آیا از من پیغامی بتو بدهم میرسانی آن مرد
گفت بلی بخدا قسم که میرسانم بدرستیکه من چون بخدمت شما آمدم نبود در روی زمین
کسیکه دشمنی من با او زیاده تر از دشمنی با شما باشد و اما در این ساعت نیست در روی زمین
کسیکه دوستی من با او زیاده از شما باشد پس بفرما بمن آنچه میخواهی که من بنده فرمانبردار شمایم
آنحضرت فرمودند که برگرد بسوی او و این نامه مرا باو بده و بگو باو که تو اطاعت خداوند
عالمیان نمودی و اطاعت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را مهمل نهادی و در روی خدای سبحانه و تعالی
و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امر فرمودند بتو بنص آیه وقرن فی بیوتکن که بنشینی در خانه
و بیرون نیائی پس تو بیرون آمدی و لشکر کشیدی و تردد در میان لشکریان نمودی و بگو
بآن جماعتی که همراه او بند که شما با خداوند عالمیان و رسول برگزیده او بی انصافی و بیمروتی
نمودید زنان خود را در خانهای خود و در پرده ستر و عفت گذاشتید و زن حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله را از خانه بیرون آورده بر شتر سوار کرده در میان لشکریان گردانیدید
پس آن مرد جواب نامه را آورده بسوی عایشه ملعونه انداخت و پیغام آنحضرت را بهمگی رسانید
و بعد از آن بخدمت آنحضرت مراجعت نمود و در جنگ صفین برتبه شهادت فائز شد پس
گفتند اصحاب عایشه که ما هر که را نزد علی بن ابی طالب علیه السلام فرستادیم او برگردانید او را
از ما شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه روایت کرده است از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در حدیث طولی که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه یوشع بن نون
وصی حضرت موسی علیه السلام زندگانی نمود بعد از حضرت موسی علیه السلام سی سال و خروج کرد بر او
صفورا دختر شعیب زوجه حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام پس گفت صفورا که من سزاوارترم بامر
خلافت از تو پس جنگ کردند ایشان باهم لشکر صفورا کشته شد و قوم او مستأصل گشت

در بستگی که زود باشد که خروج کند دختر ابی بکر بر وصی من علی بن ابی طالب با چنین و چنین
هزار نفر از امت من پس جنگ خواهند کرد با ایشان و کشته خواهند شد لشکر دختر ابی بکر
و قوم او مستاصل خواهند گردید و فرود فرستاده حق سبحانه و تعالی در این آیه مبارکه و
قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى یعنی صفرا بنت شعیب پس معلوم شد
که از عایشه و حفصه فضیحت بود یا فضیحت و اما عصمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم هر چند که از آیه مبارکه
تطهیر که متصل با آیات مذکوره در باب زنان آنحضرت است ظاهر تر است اما چون فَيَطْمَعَ
الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ است با وجود آنکه در وقت که علاج پذیر نتوانند شد و مناسبت مقام
بعون الله تعالی مذکور خواهد شد استشهاد و آیه نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ نموده که آیه مبارکه مباهله
حق تعالی در سوره آل عمران فرموده است فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ
تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ
لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ باتفاق جمیع مفسرین و روایات خاصه و عامه مراد از اَبْنَاءَنَا
حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلم و از نِسَاءَنَا حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و از اَنْفُسَنَا حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام است و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بمباهله با نصاری بیرون
رفتند این چهار معصوم را با خود برده و بایشان فرمودند که چون من دعا کنم شما آمین گویید
چون نصاری ملاحظه ایشان نمودند ابا از مباهله نموده جزیه قبول کردند رجوع بترجمه متن نمود
گفته است که بدرستیکه حق تعالی عطا فرموده است ده چیز را به ده نفر از زنان توبه را بحوا زوجه
حضرت آدم علیه السلم و جمال را بساره زوجه حضرت ابراهیم علیه السلم و حفظ را برحمه زوجه حضرت
ایوب علیه السلم و حرمت را باسیه زن فرعون و دانش را بزلیخا زوجه حضرت یوسف علیه السلم
و عقل را به بلقیس زوجه حضرت سلیمان علیه السلم و صبر را به برحانه مادر موسی علیه السلم و صفوت را
بمریم مادر عیسی علیه السلم و رضا را بحضرت خدیجه زوجه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علم را
بحضرت فاطمه زهرا زوجه حضرت علی مرتضی علیهما السلم و اجابت دعا در قرآن مجید از برای

ده نفر است

ده نفر است حق تعالی در سوره مبارکه والصافات فرموده است وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ
الْمُجِيبُونَ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ و در سوره مبارکه یوسف فرموده است
فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ از برای حضرت یوسف علیه السلم
و در سوره مبارکه یونس فرموده است قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ
سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ از برای حضرت موسی و هرون علی نبینا و علیهما السلم و در سوره مبارکه
انبیا فرموده است وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى
فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ
نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ از برای حضرت یونس علیه السلم و ایضا در سوره
مبارکه انبیا فرموده وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ از برای حضرت ایوب علیه السلم و ایضا در سوره مبارکه انبیا فرموده
وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا
لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ
رَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ از برای حضرت زکریا علیه السلم و در سوره مبارکه مؤمن فرموده
وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ
جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ از برای مخلصان و در سوره مبارکه نمل فرموده أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ
از برای مضطران و در سوره مبارکه بقره فرموده است وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي
قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ
از برای داعیان و در سوره مبارکه آل عمران فرموده است فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا
أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از برای حضرت فاطمه زهرا و شوهر او حضرت
امیر المؤمنین علیهما السلم و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مهموم و مغموم بود از برای دختر [illegible]

کرده‌اند حق تعالی آنحضرت را از آنها و بشارت داد بآنحضرت با آنها آنحضرت صلی الله علیه و آله مهموم
بود از فراق وطنش مکهٔ معظمه پس حق تعالی فرو فرستاد بآنحضرت در سورهٔ مبارکهٔ قصص
إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ و از برای تبدیل قرآن مجید بعد از وفات
آنحضرت چنانچه سایر کتب سماوی متبدل و متغیر شد پس نازل شد آیهٔ مبارکه که در سورهٔ
حجر است إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و از برای خاطر امت که مبادا نازل
شود بر ایشان عذاب الهی چنانچه بر امم سابقه نازل شد پس نازل شد آیهٔ مبارکه که در سورهٔ
انفال است وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ
و مغموم بود آنحضرت از برای ظهور دین اسلام پس نازل شد آیهٔ مبارکه که در سورهٔ صف است
هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
و از برای مؤمنان بعد از آنحضرت پس نازل شد آیهٔ مبارکه که در سورهٔ ابراهیم است يُثَبِّتُ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ
يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ و از برای خواری مؤمنان از دشمنان پس نازل شد آیهٔ مبارکه که در
سورهٔ تحریم است يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ
أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و از برای شفاعت
گناهکاران امت پس نازل شد آیهٔ مبارکه که در سورهٔ والضحی است وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ
فَتَرْضَىٰ مغموم بود آنحضرت از خوف فتنه و فساد بعد از وفات و بر وصی آنحضرت پس نازل
شد آیهٔ مبارکه که در سورهٔ زخرف است فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ یعنی بسبب
علی بن ابی طالب علیه السلام انتقام میکشیم از ایشان و از برای ثبات خلافت در اولاد
آنحضرت پس نازل شد آیهٔ مبارکه که در سورهٔ نور است وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ
لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا و محزون بود آنحضرت

ازبرای

از برای دخترش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در وقتی که آنحضرت بمدینهٔ مشرفه هجرت نمود و
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با صفورتن در مکهٔ معظمه در میان دشمنان باقی مانده بود پس نازل
شد آیات مبارکات آخر سورهٔ آل عمران الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا
وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا
بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا
لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا
رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ
رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ
عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ
دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ سرکردهٔ
توبه کنندگان و بازگشت نمایندگان بدرگاه الهی چهار نفر اند حضرت آدم علیه السلم
قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا حضرت یونس علیه السلم قَالَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ
و حضرت داود علیه السلم که در سورهٔ مبارکهٔ ص نازل شده وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ
رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که در جمیع احوال بذکر خداوند عالمیان
مشغول بود که در شان آنحضرت نازل شده الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا
تا آخر آیات آل عمران که مذکور شد و بترس و فزع آوردند مردمان چهار نفر از زنان عالمیان
درگاه الهی آسیه را بانواع عذاب تعذیب نمودند و او گفت رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ
بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و حضرت مریم
علیها السلم رسید از مردمان و گریخت از ایشان پس جدا شد و چنانچه حق تعالی در سورهٔ
مبارکهٔ مریم فرموده فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا و حضرت

خدیجه علیها السلام چون زنان دوری کردند از او پس آنحضرت از شدت عداوت ایشان
اندیشه نموده از ایشان کناره گرفت چنانچه در حدیث اول از باب اول این کتاب
مذکور شد و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس فرمود آنحضرت که در وقتی که بر سر جنازه منوره
او بگویند که آیا پدرم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سفارش نمود بشما در محافظت اولاد
آنحضرت زود از دست دادید سفارش و امر آنحضرت را و تعجیل نمودید در نقض عهد با آنحضرت
و سر گریه کنندگان هشت نفرند حضرت آدم و نوح و یعقوب و یوسف و شعیب و داود
و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت امام زین العابدین علیه السلام حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلام فرمودند که اما حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در فراق پدر عالیقدر خود
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آنقدر گریست که اهل مدینه به تنگ آمدند و بخدمت
آنحضرت عرض کردند که از کثرت گریه تو در ما آرام و رفاه نمانده یا شب گریه کن که ما روز
مرفه باشیم و یا روز گریه کن که در شب ما آرام گیریم پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بیرون میرفتند
از مدینه طیبه بسوی قبرستان قریش و در آنجا گریه میکردند و بهترین زنان عالمیان چهار
نفرند در کتاب ابی بکر شیرازی بسند مذکور روایت شده است از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله قرائت نمودند
آیه مبارکه یا مریم ان الله اصطفاک وطهرک واصطفاک علی نساء العالمین را
پس آنحضرت فرمودند یا علی بهترین زنان چهار نفرند مریم بنت عمران و خدیجه
بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و آسیه زن فرعون و ابونعیم در کتاب حلیه و ابن البیع در کتاب
مسند و خطیب در کتاب تاریخ و ابن بطه در کتاب ابانه و احمد سمعانی در کتاب فضایل
بسندهای خود از انس و ثعلبی در تفسیرش و سلامی در کتاب تاریخ خراسان و ابوصالح
مؤذن در کتاب اربعین باسانید خود از ابی هریره و شعبی از جابر بن عبدالله و از سعید بن
مسیب و کریب و مقاتل از ابن عباس و ابو مسعود و عبدالرزاق و احمد و اسحق نیز که همگی

ازعلمای

از علمای اهل تسنن اند روایت کرده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و لفظ مذکور از
کتاب حلیه ابونعیم است که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که کافیست
بحسب تو از زنان عالمیان مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله
علیه و آله و آسیه زن فرعون و در روایت مقاتل و ضحاک و عکرمه در آخر حدیث مذکور
واقع شده که افضل آن چهار زن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و در کتاب فضایل احمد
سمعانی و در کتاب مسند احمد حنبل باسناد خود روایت کرده اند از ابن عباس که آنحضرت
که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که سیده زنان اهل بهشت مریم
بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و آسیه زن فرعون است
و در کتاب تاریخ بغداد بسند خطیب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت
فرمودند که بهترین زنان عالمیان مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد
صلی الله علیه و آله و آسیه زن فرعون است پس بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تفضیل
داد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بر سایر زنان عالمیان در دنیا و آخرت روایت کرده است
عایشه و غیر او نیز از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستیکه آنحضرت فرمودند که ای فاطمه
بشارت باد ترا پس بدرستیکه خداوند عالمیان برگزید ترا بر زنان عالمیان و بر زنان اهل اسلام و آن
بهترین دینهاست و حذیفه روایت کرده است که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که آمد بسوی من ملکی از جانب خداوند عالمیان و بشارت داد مرا که بدرستیکه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام سیده زنان اهل بهشت است و یا سیده زنان امت من است این غلام
داعی معروض میدارد که در صحیح بخاری که بالفعل نسخه صحیح آن در نزد این غلام داعی
موجود است روایت مذکور باین نحو مسطور است که حذیفه روایت کرده است که گفتم من به مادرم
که بگذار مرا که بروم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نماز مغرب با آنحضرت بجای آورم و التماس
کنم از خدمت آنحضرت که طلب آمرزش نماید از درگاه الهی برای من و برای تو پس بخدمت

آنحضرت آمدم و نماز مغرب با آنحضرت گزاردم پس آنحضرت مشغول نماز و دعا گشت تا اینکه
نماز عشا را بجای آوردند پس مشغول سنتها شدند و من متابعت آنحضرت میکردم پس آنحضرت
صدای مرا شنید فرمود که کیست این حذیفه است من عرض کردم که بلی آنحضرت فرمود
که چه حاجت داری حق تعالی بیامرزد ترا و مادر ترا بدرستیکه این ملکیست در نزد من که
فرود نیامده است بر زمین هرگز پیش از این شب طلب رخصت نموده از خداوندش که بسلام
من آید و بشارت دهد مرا باینکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سیده زنان اهل بهشت و
حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام سید جوانان اهل بهشت اند رجوع بترجمه متن نمود
و بخاری و مسلم هر یک در کتاب صحیح خود و ابو السعادات در کتاب فضایل عشره و ابو بکر بن
شیبه در کتاب امالیش و دیلمی در کتاب فردوس روایت کرده اند از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله که بدرستیکه آنحضرت فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سیده زنان
اهل بهشت در کتاب حلیه ابو نعیم روایت کرده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که
آنحضرت در حدیثی فرمودند که آگاه باشید بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها سیده
زنان است و در روضات در کتاب تاریخ بلاذری مسطور است که بدرستیکه حضرت رسول الله
علیه و آله فرمودند از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که تو پیش از جمیع اهل من بمن ملحق خواهی شد
چون این خبر متضمن بقای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در دار فانی بعد از رحلت حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله مدار باقی بود حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها ساکت و حزین
شد پس آنحضرت فرمودند از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که آیا راضی نیستی که بوده باشی
سیده زنان اهل بهشت پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بجهت اظهار رضا و خوشنودی
بعطاهای جلیل خداوند عالمیان تبسم نمودند متن ۳۱ الثعلبی عن مسروق عن عائشة
قالت اسر النبی الی فاطمة علیها السلام شیئا فضحکت فسألتها فقالت قال لی الا
ترضین ان تکونی سیدة نساء اهل الجنة او نساء امتی حلیة الاولیاء وکتاب

الشیرازی رواه عمران بن حصین وجابر بن سمرة ان النبی صلی الله علیه وآله دخل
علی فاطمة فقال کیف تجدینک یا بنیة قالت انی لوجعة وانه لیزیدنی انه ما لی
طعام آکله قال یا بنیة اما ترضین انک سیدة نساء العالمین قالت یا ابة فاین مریم
بنت عمران قال تلک سیدة نساء عالمها وانت سیدة نساء عالمک اما والله زوجتک
سیدا فی الدنیا والآخرة وقیل للصادق علیه السلام قول الرسول صلی الله علیه وآله فاطمة
سیدة نساء اهل الجنة او سیدة نساء عالمها قال ذاک مریم وفاطمة سیدة نساء
اهل الجنة من الاولین والآخرین وفی الحدیث ان آسیة بنت مزاحم ومریم بنت عمران
یعدن بحجر تمشین امام فاطمة کالحجاب لها الی الجنة وسأله ابو المرهی الحسین بن
نوح رضی الله عنه فقال کم بنات رسول الله صلی الله علیه وآله فقال اربع فقال ایهن
افضل فقال فاطمة قال ولم صارت افضل وکانت اصغرهن سنا واقلهن صحبة لرسول الله
صلی الله علیه وآله قال لخصلتین خصها الله بهما انها ورثت رسول الله صلی الله علیه
وآله ونسل رسول الله منها ولم یخصها بذلک الا بفضل اخلاص عرف من نیتها وقال
المرتضی رضی الله عنه التفضیل هو کثرة الثواب بان یقع اخلاص ویقین ونیة صادقة
ولا یمتنع من ان تکون قد فضلت علی اخواتها بذلک ونعتمد علی انها علیها السلام افضل
نساء العالمین باجماع الامامیة وعلی انه قد ظهر من تعظیم الرسول صلی الله علیه وآله
لشأن فاطمة وتخصیصها من بین سائرهن ما ربما لا یحتاج الی الاستدلال علیه
جامع الترمذی وابانة العکبری واخبار فاطمة عن ابی علی الصولی وتاریخ [illegible]
عن السلامی مسندا ان جمیعا التیمی قال دخلت علی عائشة فقالت لها امی ما حملک
علی الخروج علی علی فقالت عائشة دعینا فوالله ما کان احد من الرجال احب الی
رسول الله صلی الله علیه وآله من علی علیه السلام ولا من النساء احب الیه من فاطمة
فضائل العشرة عن ابی السعادات وفضائل الصحابة عن السمعانی وفی روایات

عن شريك والاعمش وكثير النواء وابن الحجام كلهم عن جميع بن عمير عن عائشة وعن
اسامة عن النبي صلى الله عليه وآله وتروي عن عبد الله بن عطاء عن عبد الله بن
بريدة عن ابيه قال سألت رسول الله صلى الله عليه وآله اي النساء احب اليك قال
فاطمة قلت من الرجال قال زوجها جامع الترمذي قال بريدة كان احب النساء الى
رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة ومن الرجال علي قوت القلوب عن ابي خلف المكي
والاربعين عن ابي صالح المؤذن وفضائل الصحابة عن احمد بالاسناد عن سفيان وعن
الاعمش عن ابي الجحاف عن جميع عن عائشة انه قال علي للنبي صلى الله عليه وآله
لما جلس بينه وبين فاطمة وهما مضطجعان اينا احب اليك انا او هي فقال هي
احب الي وانت اعز علي منها وفي خبر عن جابر بن عبد الله انه افتخر علي وفاطمة
بفضائلهما فاخبر جبرئيل النبي صلى الله عليه وآله انهما قد اطالا الخصومة في
محبتك فاحكم بينهما فدخل وقص عليهما مقالتهما ثم اقبل على فاطمة وقال لك
حلاوة الولد وله عز الرجال وهو احب الي منك فقالت فاطمة والذي اصطفاك
واجتباك وهداك وهدى بك الامة لا زلت مقرة له ما عشت عامر الشعبي و
الحسن البصري وسفيان الثوري ومجاهد وابن جبير وجابر الانصاري ومحمد
الباقر وجعفر الصادق عليهما السلم عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال انما
فاطمة بضعة مني فمن اغضبها فقد اغضبني اخرجه البخاري عن المسور بن مخرمة
وفي رواية جابر فمن آذاها فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله وفي مسند والحلية
انما فاطمة ابنتي بضعة مني يريبني ما ارابها ويؤذيني ما آذاها **شرح** مؤلف
كتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بيان اين احاديث گفته كه صاحب نهايه گفته است
كه در حديث فاطمة زهرا عليها السلم واقع شده است كه بضعة مني بفتح با پاره از گوشت است
و بكسر با نيز آمده يعني بدرستيكه حضرت فاطمه زهرا عليها السلم خز(؟)نيست از من چنانچه پاره

از گوشت

از گوشت و ايضا گفته است كه در حديث حضرت فاطمه زهرا عليها السلم واقع شده كه حضرت
پيغمبر صلى الله عليه وآله فرموده كه يريبني ما يريبها يعني ناخوش مي آيد مرا آنچه ناخوش
مي آيد بحضرت فاطمه زهرا عليها السلم و از جا در مي آورد مرا آنچه از جا در مي آورد او را ميگويند
رابني هذا الامر وارابني هرگاه ببيني از او ناخوشي و مكروه را **اين غلام داعي** معروض
ميدارد كه قبل از اين در ضمن حديث چهاردهم باب دوم معروض نمود كه بنا بر نقل
صاحب قاموس و ابن اثير در نهايه بضعه بفتح با بكسر بفتح (؟) با و كسر با هر دو صحيح است اما از ظاهر
كلام جوهري و غيره نوشتن بفتح با است جوهري گفته است رابني فلان اذا رأيت منه
ما يريبك وتكرهه عامر شعبي مذكور بفتح شين معجمه و سكون عين مهمله از علما و محدثين اهل
سنت است چنانچه بعد از اين مذكور خواهد شد حسين بن روح سوم وكلاء و دربانان حضرت
صاحب عليه السلام است كه در زمان غيبت صغرى عرايض و مسائل مردم را بخدمت آنحضرت عرض
و توقيعات و جوابهاي آنحضرت را بايشان ميرسانيدند اول ايشان عثمان بن سعيد عمري
بفتح عين مهمله است عمر بفتح عين و فتح و سكون ميم معنى دين است و بعضي گفته اند چون
از اولاد عمر و بن حريث صيرفي كوفي بود باين سبب او را عمري ميگفتند و كنيه او ابو عمرو بود
خلاصه آنچه در كتاب مجالس المؤمنين در باب سفراء و وكلاي ناحيه مقدسه حضرت علويه مهديه
نقل شده است كه عثمان بن سعيد شيخ ثقه جليل القدر است و از اصحاب امام همام حضرت
امام محمد تقي عليه السلم بود و از يازده سالگي در خدمت آنحضرت نشو و نما نموده آخر بوكالت
امام حسن عسكري عليه السلم فايز گشت و او اول سفرا و نواب حضرت صاحب عليه السلام است
و حضرت امام حسن عسكري عليه السلم او را بجهة وكالت آنحضرت تعيين نموده فرمود كه وكالت آنحضرت
بعد از او با پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان باشد و محمد بن عثمان قريب بپنجاه سال در آن ناحيه مقدسه متصدي
امر وكالت شريفه بود و سؤالات و ملتمسات مخلصان را عرض مينمود و جواب با صواب
از آنحضرت در ضمن توقيعات رفيعه بايشان ميرسانيد و در شهر جمادي الاولى سال سيصد و

بیمار شد و چون حال او متغیر گردید جماعتی از بزرگان و اکابر و اعیان شیعه نزد او آمدند و
از او پرسیدند که هرگاه تو هم از باقی رحلت نمایی بجای تو که منصوب است و امر وکالت
که مفوض خواهد شد او اشاره بابو القسم حسین بن روح نمود و گفت که او قایم مقام
من و وکیل و ثقه و امین حضرت صاحب علیه السلام و سفیر آنحضرت در میان شما خواهد بود
باید که بعد از من باو رجوع کنید و در مهمات باو اعتماد نمایید و من مامور شده بودم از جانب
آنحضرت که برسانم بشما این را اینک تبلیغ رسالت نمودم و او قریب بیست و یکسال در مدت
وکالت آنحضرت بود و در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش که از دار دنیا رحلت مینمود
وصیت نمود شیعیان را که وکالت آنحضرت بعد از من بابو الحسن علی بن محمد السمری است
باو رجوع نمایید و مسائل و مطالب خود را بوساطت او عرض اقدس رسانید و چون او در وقت
رحلت از دار فانی بیمار شد اعیان و اکابر شیعیان بر بالین او حاضر شدند و سؤال
نمودند که بعد از تو وکالت آنحضرت بکدام یک از بزرگان شیعه مفوض و مرجع است
او توقیع رفیع از آنحضرت که مشعر بر منع وصیت بود بیرون آورده بحاضران نمود و نسخه
آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانک فیک
فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد فیقوم
مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد ان شاء الله
تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جورا و سیاتی
من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی
والصیحة فهو کذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حاضران از روی
توقیع رفیع مذکور نسخها برداشتند و از بالین او برخاستند و چون روز ششم بدیدن
او آمدند دیدند که در حالت نزع است در آن اثنا یکی از مردم که مخبر از توقیع رفیع بود
از او پرسید بعد از تو با کیست او در جواب گفت لله امر هو بالغه یعنی از برای

که وکالت با کسی داده

خداوند

خداوند عالمیان است امر حق تعالی است رساننده آن و این آخر سخنی بود که از او شنیدند
و در همان روز که منتصف شهر شعبان سال سیصد و بیست و هشت بود بجوار رحمت
الهی فایز شد و غیبت کبری واقع شد و او آخر وکلای اربعه غیبت صغری بود و از
هر یک از وکلای آنحضرت بر طبق دعوای وکالت معجزات ظاهر شد و مدت غیبت صغری
هفتاد و چهار سال بوده و چون ابتدای آنرا از تاریخ ولادت باسعادت حضرت قائم
آل محمد صلوات الله علیه که پانزدهم شهر شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بود حساب نمودند
و تاریخ فوت علی بن محمد السمری که پانزدهم شهر شعبان سال سیصد و بیست و هشت است
آخر آن و اول غیبت کبری است و حال که سنه ۱۱۲۴ است هفتصد و نود و شش سال است
که غیبت کبری واقع شده و عمر شریف آنحضرت در این وقت هشتصد و شصت و نه سال است
اللهم ارزقنا ظهوره و ولایته و اجعلنا تحت لوائه و عجل فرجه و سهل مخرجه و اوسع منهجه
بحق محمد و آله یعنی شیخ کامل رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی
علیه الرحمه در کتاب مناقب ذکر کرده است که بسند مخالف روایت شده است از عایشه
ملعونه که او گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سرگوشی فرمود با حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خندان شد من پرسیدم از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چه چیز با تو سرگوشی نمود که باعث خنده و خوشحالی تو شد
پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در جواب من گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود از برای من که آیا راضی نیستی با اینکه بوده باشی تو سیده زنان اهل بهشت
یا سیده زنان امت من تا آخر روایت و در کتاب حلیه ابو نعیم و در کتاب ابو بکر
شیرازی روایت کرده اند از عمران بن حصین و جابر بن سمره که ایشان هر دو روایت
کرده اند که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بخانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
تشریف شریف ارزانی فرمودند و احوال شریف فرزند گرامی خود را پرسیدند و فرمودند

که چون می یابی خود را ای دختر گرامی من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض نمود که به درستیکه
من آزار دارم و رو درد آلوده ام و به درستیکه زیاد میکند درد و آزار مرا اینکه نیست از برای
من طعامی که بخورم آنرا آنحضرت فرمود که ای دختر گرامی من آیا راضی نیستی که بوده
باشی سیده زنان عالمیان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که ای پدر بزرگوار
پس چه شد مریم بنت عمران آنحضرت فرمودند که مریم سیده زنان عالم خودش است
و تو سیده زنان عالم خودی قسم بخداوند عالمیان که تزویج نمودم من ترا البته
و بزرگ عالمیان در دنیا و آخرت و پرسیدند از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلام از معنی قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام سیده زنان اهل بهشت است یعنی سیده زنان عالم خودش است
آنحضرت فرمودند که آن مریم است که سیده زنان عالم خودش است و حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام سیده زنان اهل بهشت عنبر سرشت است از اولین و آخرین و در حدیث واقع شده
که به درستیکه آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران و حضرت خدیجه کبری علیهن السلام پیشاپیش
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام افتاده مثل حاجبان و قرقچیان باشند برای حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام بروند تا آنکه برسند به بهشت عنبر سرشت و پرسید نزل هروی از حسین بن روح
رضی الله عنه که سوم وکلا حضرت صاحب علیه السلام بود چنانچه در شرح مشیخه مذکور شده که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله چند دختر داشت حسین بن روح گفت که چهار دختر نزل هروی
گفت که افضل و بهترین دختران آنحضرت کدام بود حسین بن روح گفت که حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام او گفت که چرا گشت او افضل و حال آنکه او در سن کوچکتر از همه بود و مدت صحبت او
با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله کمتر از همه بود حسین بن روح علیه الرحمه گفت که
فضیلت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر سایر دختران آنحضرت بسبب دو خصلت بود که
مخصوص گردانیده بود حق تعالی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بآن دو خصلت به درستیکه حضرت

فاطمه



فاطمه زهرا علیها السلام وارث حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود که بغیر از او وارثی بجهت
آنحضرت نبود و نسل حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را این
دو خصلت مگر بسبب زیادتی اخلاص حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که داشت خداوند عالمیان
آنرا از نیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سید مرتضی علیه الرحمه گفته است که تفضیل کثرت
ثواب است بسبب وقوع اخلاص و یقین و نیت پاک و صاف و ممتنع نیست اینکه
بوده باشد فضیلت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر عشیره خودش بسبب آن و مخفی نیست این
بر آنکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام افضل زنان عالمیان است باجماع علمای امامیه و بر آنکه
تحقیق که ظاهر شده است از تعظیم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله برای شأن حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام آنقدر که محتاج نیست به استدلال بر آن و در کتاب جامع ترمذی و ابانه عکبری
و کتاب اخبار فاطمه از ابی علی صولی و کتاب تاریخ خراسان از سلامی مسند روایت کرده اند
حکایت از جمیع بن عمیر التیمی که او گفت که داخل شدم من با عمه ام بر عائشه پس گفت عمه من به عائشه که
چه چیز باعث شد ترا بر آنکه خروج کردی بر حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام پس در جواب
گفت عائشه که واگذار مرا از این سوال قسم بخداوند عالمیان که نبود احدی از مردان محبوبتر
از علی ابن ابی طالب علیه السلام در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نبود از زنان محبوبتر در نزد
آنحضرت از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در کتاب فضایل العشره از ابی السعادات و در کتاب
فضایل الصحابه از سمعانی و در روایات از شریک و اعمش و کثیر النواء و ابن الحجام جمیعا
از جمیع بن عمیر و او از عائشه و او از اسامه و او از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این حدیث را روایت نموده اند
و روایت شده است بسند مذکور از بریده که او گفت که پرسیدم من از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
که کدام یک از زنان محبوبتر است در نزد شما آنحضرت فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
گفتم که از مردان کدام یک محبوبتر است آنحضرت فرمودند که شوهر فاطمه زهرا علیها السلام حضرت
علی ابن ابی طالب علیه السلام در کتاب جامع ترمذی مسطور است که گفت بریده که بود محبوبترین

حضرت فاطمه زهرا علیها ... صح

زنان در نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و از مردان حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام و در کتاب قوت القلوب از ابی طالب مکی و کتاب اربعین از ابی
صالح مؤذن و در کتاب فضائل الصحابه از احمد بسندهای خود از عائشه هم روایت کرده اند
که هر آینه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در وقتیکه نشست آنحضرت در ما بین حضرت علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا علیهما السلام و ایشان
هر دو خواهنده بودند که کدام یک از ما محبوبتریم در نزد تو من محبوبترم یا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام محبوبتر است در نزد من
و تو عزیزتری برای من و وارد شده است در خبر از جابر بن عبد الله انصاری که او
گفت که هر آینه افتخار نمودند حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهما بفضائل
خودشان پس حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و خبر داد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر آینه
طول داده اند ایشان خصومت را در محبت تو برو و حکم کن در میان ایشان پس آنحضرت
تشریف شریف بخانه ایشان آوردند و نقل فرمودند برایشان آنچه ایشان گفته بودند
بعد از آن روی مبارک بجانب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نموده آنحضرت فرمودند که از
برای تو است در نزد من شیرینی فرزند و از برای او است عزت مردان و او محبوبتر است
در نزد من از تو پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض نمود که قسم بخداوند آنجنابیکه اختیار فرمود
ترا و برگزید ترا از جمیع مخلوقین و هدایت کرد ترا و هدایت نمود بسبب تو امت ترا
که همیشه مقر و معترف خواهم بود از برای علی بن ابی طالب علیه السلام بفضل او مادامیکه زنده باشم
عامر شعبی و حسن بصری و سفیان ثوری و مجاهد و ابن جبیر و جابر انصاری و حضرت امام محمد
باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام جمیعا روایت کرده اند از حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله هر آینه آنحضرت فرمودند که بتحقیق که حضرت فاطمه علیها السلام پاره گوشتی است از من
پس هر که بغضب آورد او را بتحقیق که بغضب آورده است مرا روایت کرده است آنچه بغضب را

شیخ بخاری

شیخ بخاری در صحیح خود از مسور بن مخرمه و در حدیث جابر واقع شده است که هر کسیکه
آزار کند او را بتحقیق که آزار کرده است مرا و کسیکه آزار کند مرا بتحقیق که آزار کرده است
خداوند عالم را و در صحیح مسلم و حلیه ابو نعیم روایت شده است که آنحضرت صلعم فرمودند که
هر آینه فاطمه دختر من پاره گوشتی است از من ناخوش می آید مرا آنچه ناخوش آید
او را و آزار میکند مرا آنچه آزار کند او را این علام درعی معروض میدارد که شیخ بخاری
نیز این حدیث را روایت نموده بعد از حدیث مسور بن مخرمه که مذکور شد ذکر کرده است
و فی روایة یریبنی ما ارابها قب ۳۲ سعد ابن ابی وقاص سمعت النبی صلی الله علیه
و آله یقول فاطمة بضعة منی من سرها فقد سرنی و من ساءها فقد ساءنی
فاطمة اعز البریة علی مستدرک الحاکم عن ابی سهل بن زیاد و عن اسمعیل بن علیة
ابی نعیم عن الزهری و ابن ابی ملیکة و المسور بن مخرمة ان النبی صلعم قال انما فاطمة
بضعة منی یقبضنی ما یقبضها و یبسطنی ما یبسطها و جاء سهل بن عبد الله الی
عمر بن عبد العزیز فقال ان قومک یقولون انک تؤثر علیهم ولد فاطمة فقال
عمر سمعت الثقة من الصحابة ان النبی صلی الله علیه و آله قال فاطمة بضعة
منی یرضینی ما ارضاها و یسخطنی ما اسخطها فو الله انی لحقیق ان اطلب رضی
رسول الله صلعم و رضاه و رضاها فی رضی ولدها و قد علموا ان النبی یسره مسرتهما
جدا و یسوئه اغتمامهما قوله صلی الله علیه و آله هذا یدل علی عصمتها لانها لو
کانت ممن تقارف الذنوب لم یکن مؤذیها مؤذیا له صلعم علی کل حال بل کان
من فعل المستحق من ذمها و اقامة الحد ان کان الفعل یقتضیه سارا له صلعم و مطیعا
ابو ثعلبة الخشنی قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا قدم من سفر یدخل
علی فاطمة فدخل علیها فقامت الیه و اعتنقته و قبلت بین عینیه الاربعین
عن ابن المؤذن باسناده عن النضر بن شمیل عن میسرة عن المنهال عن عائشة

بنت طلحة عن عائشة بنت ابي بكر وفي فضائل السمعاني باسناده عن عكرمة قال كان
النبي صلى الله عليه وآله اذا قدم من مغازيه قبل فاطمة وروي عن عائشة ان فاطمة كانت اذا
دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله قام لها من مجلسه وقبل رأسها واجلسها مجلسه واذا جاء
اليها لقيته وقبل كل واحد منهما صاحبه وجلسا معا ابو السعادات في فضائل
العشرة وابو المؤذن في الاربعين بالاسناد عن عكرمة وعن ابن عباس وعن ابي
ثعلبة الخشني وعن نافع عن ابن عمر قالوا كان النبي صلى الله عليه وآله اذا اراد
سفرا كان آخر الناس عهدا بفاطمة واذا قدم كان اول الناس عهدا بفاطمة ولو لم يكن
لها عند الله تعالى فضل عظيم لم يكن رسول الله صلى الله عليه وآله يفعل معها ذلك اذ كانت ولده
وقد امر الله تعالى بتعظيم الولد للوالد ولا يجوز ان يفعل معها ذلك وهو بضد ما امر به
امته عن الله تعالى ابو سعيد الخدري قال كانت فاطمة اعز الناس على رسول الله
صلى الله عليه وآله فدخل عليها يوما وهي تصلي فسمعت كلام رسول الله صلى الله
عليه وآله في رحلها فقطعت صلوتها وخرجت من المصلى فسلمت عليه فمسح يده
على رأسها وقال يا بنية كيف امسيت رحمك الله عشينا غفر الله لك وقد فعل
اخبار فاطمة عن ابي الصولي قال عبد الله بن الحسن دخل رسول الله صلى الله عليه
وآله على فاطمة فقدمت اليه كسرة يابسة من خبز شعير فافطر عليها ثم قال يا بنية
هذا اول خبز اكل ابوك منذ ثلثة ايام فجعلت فاطمة تبكي ورسول الله صلى الله
عليه وآله يمسح وجهها بيده ابو صالح المؤذن في الاربعين بالاسناد عن شعبة عن
عمرو بن مرة عن ابرهيم عن مسروق عن ابن مسعود قال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وآله يقول ان الله لما امرني ان ازوج فاطمة من علي عليه السلم ففعلت
قال لي جبرئيل ان الله تعالى بنى جنة من لؤلؤة بين كل قصبة الى قصبة
لؤلؤة من ياقوت مشذرة بالذهب وجعل سقوفها زبرجدا اخضر وجعل فيها

طاقات من لؤلؤ مكللة بالياقوت ثم جعل عليها لبنة من ذهب ولبنة من فضة
ولبنة من در ولبنة من ياقوت ولبنة من زبرجد ثم جعل فيها عيونا تنبع من
نواحيها وحفت بالانهار وجعل على الانهار قبابا من در قد شعبت بسلاسل الذهب
وحفت بانواع الشجر فبنى في كل غصن قبة وجعل في كل قبة اريكة من درة بيضاء
غشاؤها السندس والاستبرق وفرش ارضها بالزعفران وفتق بالمسك والعنبر وجعل
في كل قبة حوراء والقبة لها مائة باب على كل باب جاريتان وشجرتان في كل قبة
مفرش وكتاب مكتوب حول القباب آية الكرسي فقلت يا جبرئيل لمن بنى الله هذه
الجنة قال بناها لعلي بن ابي طالب وفاطمة ابنتك عليهما السلم سوى جنانهما تحفة
اتحفهما الله ولتقر بذلك عينك يا رسول الله شرح مؤلف كتاب طاب الله ثراه
وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث گفته که قول حضرت لؤلؤة من ياقوت شاید که بوده باشد
بمعنی که هر سنگی از آن در صفا و جلای مروارید و در رنگ یاقوت است و دور نیست که من زائد
زیاد نموده باشند و یا اینکه بوده باشد ظرف متعلق بقول آنحضرت مشذرة یعنی لؤلؤ مرصع است
از یاقوت باطلا صاحب قاموس گفته است که شذر پارههای طلاست که یافته شود در معدن
طلا یعنی بدون گداز سنگ طلا یا جواهری که فاصله میدهند با آن مروارید را در چیدن و یا مروارید
ریزه است و قول حضرت قد شعبت شعب بمعنی جمع و تفریق است شاید که بوده باشد مراد در
اینجا معنی اول یعنی از لغات اضداد است چنانچه بعضی از لغویین گفتهاند و معنی اول جمع است
و صاحب قاموس گفته است که اریکه مثل سفینه کرسی است در حجله یا هر چیزی است که تکیه
نمایند بر آن از کرسی و چیده شده از متاع و فرش و یا اینکه کرسی زینت داده شده است
که بوده باشد در قبه یا در خانه پس هر گاه نبوده باشد در آن اریکه پس آنخانه حجله است و سندس
حریر نازک و استبرق غلیظ آنست و فتق یعنی گردانید در میان زعفران مشک و عنبر و
یا در میان فرشها مبسوطه از فتق بمعنی شق است و مفرش مثل منبر چیزی است مثل شاذکونه

ابن غلام دعای معروض میدارد که چون در نظم لؤلؤ جواهری دیگر با مروارید ریزه در میان هر دو
مروارید میچینند و چنانچه صاحب قاموس تصریح نموده آنرا شذر میگویند اقرب آنست که
بوده باشد مراد اینکه شذر آن مروارید یاقوتست پس آن مروارید مشذر از یاقوت
یا طلاست و این معنی نزدیک است بمعنی ثالث که مؤلف کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب ذکر
نموده و ظاهر سخن آنست که چون بنای باغ فرموده‌اند وصف اشجار و نخیل و آنچه در آن روییده
باشد باین نحو فرموده اند که ساقهای آن چند بند مثل نی است هر بند آن مروارید بزرگ غلطان
و میان دو بند که قلم آنست و آنرا قصب گویند یاقوت مشلل است و بطلا وصل شده است صاحب
قاموس گفته القَصَبُ محرّکة کل نبات ذی انابیب الواحدة قصبة والقصب محرّکة ایضا
ما کان مستطیلا من الجوهر والدر الرطب والزبرجد الرطب المرصع بالیاقوت ومنه بشر
خدیجة ببیت فی الجنة من قصب قیل ابن اثیر صاحب ... مشهور تصریح بمعنی قصب از جواهر
مفصلا مذکور شده هر که خواهد رجوع بآنجا فرمایند و شعب بمعنی جمع و تفریق چنانچه مؤلف کتاب
علیه الرحمه الی یوم الحساب ذکر فرموده آمده است اما معنی آنچه منشعب شود مثل شاخهای درخت
و چهار دست و پای آدمی و انگشتان نیز آمده ابن اثیر گفته است اذا قعد الرجل من المرأة
بین شعبها وجب علیه الغسل هی الیدان والرجلان و صاحب قاموس گفته است
الشعب کصرد الاصابع بین شعبها الاربع ای یداها ورجلاها درکاه این معانی نیز
راجع بجمع و تفریق شود مراد ثانی و استعمال آن در ثانی شعب کثیر است و ظاهر سخن آنست
که مراد در این حدیث از قبه خیمه و از شعب آن ریسمانهای خیمه باشد بجهت آنکه بنای عمارت
از جنت اولا مذکور شد بعد از آن بیان فرموده‌اند خیمهای از در که بر کنگره‌های طلا بر سر
منارهای آن زده شده قباب بکسر قاف مثل کتاب جمع قبه بضم قاف و تشدید با چنانچه گفته است
صاحب نهایه گفته است القبة من الخیام بیت صغیر مستدیر وهو من بیوت العرب
و در مجمع البحرین مذکور است القبة بالضم والتشدید البناء من شعر ونحوه والجمع قبب

وقباب

وقباب قبب مثل غرف است که جمع غرفه آمده و قباب مثل برام که جمع برمه آمده است
اریکه چنانچه مؤلف کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب از قاموس نقل نموده لغویین دیگر نیز
نزدیک بآن ذکر کرده اند اما معلوم میشود از کلام بعضی که کرسی تنها را اریکه نمیگویند اریکه کرسی
گویند که در حجله باشد و بر او چیزی پوشیده باشند وعلیها قمائا السندس والاستبرق نیز
که در این حدیث مذکور است دلالت بر آن مینماید صاحب نهایه گفته الاریکة السریر فی الحجلة من
دونه ستر ولا یسمی مفرده اریکة وقیل هو کل ما اتکئ علیه من سریر او فراش او منصة
و در مجمع البحرین مذکور است که قیل هو سریر فی حجلة من دونه ستر لا یکون الا کذلک فلا یکون
مفرده الاریکة حجله بفتح حاء مهمله و فتح جیم خانه مزین عروس را گویند و از کلام بعضی لغویین
معلوم میشود که بجهت عروس هر گاه کرسی و تخت مزین نموده در خانه و یا خیمه عروس گذارند آنرا اریکه
گویند و هر گاه اریکه در آن خانه نباشد همان خانه و خیمه را که مزین بجهت عروس نموده اند حجله گویند
کلام صاحب قاموس نیز که مذکور شد دلالت بر آن مینماید جوهری گفته است الاریکة سریر
منجد مزین فی قبة او بیت فاذا لم یکن فیه سریر فهو حجلة والجمع الارائک از این
کلام جوهری نیز معلوم میشود که قبه خیمه است و بعد از تتبع لغت تخیل که ادعای اختصاص بخیمه توان
نمود و در غیر خیمه نادر است سندس بضم سین مهمله و سکون نون و ضم دال مهمله دیبای
نازک نیز گویند صاحب قاموس گفته است السندس بالضم ضرب من البزیون او ضرب
من رقیق الدیباج معرب بلا خلاف در نهایه ابن اثیر مسطور است السندس ما رق من الدیباج
استبرق بکسر همزه و سکون سین مهمله دیبای ستبر است و در دیباجی که از طلا بافته باشند
نیز میگویند صاحب قاموس گفته است الاستبرق الدیباج الغلیظ معرب استروه او دیباج
یعمل بالذهب جوهری نیز نقل نموده که آن معربست ابن اثیر از ازهری نقل کرده است که استبرق
و امثال آن از الفاظ عربیه است که واقع شده است در لغت میان عجمیه و عربیه یعنی از لغات
مشترکه اند مثل تنور و غیره و مؤلف کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب فنق را از فنق بمعنی تنق

العجین فتق م

ذکر نموده هر چند که فتق بمعنی شق در لغت آمده اما بمعنی خمیره که در اصطلاح مایه خمیر گویند نیز
آمده صاحب قاموس گفته الفتاق ککتاب الخمیرة الکثیرة تجعل ادراک العجین بجمله
و جوهری گفته است فتق المسک بغیره استخراج رائحته بشیء تدخله علیه و در حدیث
مذکور بمعنی بسیار انسب و اقرب است صاحب قاموس گفته است مفرش مثل منبر حصیریست مثل شاذ
کونه و مقرمه و بخیر از آن است که بر نشیند مرد و بر بالای آن و گفته است که شاذکونه بفتح ذال
جامه غلیظ مضربه است که در زمین می افکنند تحفه بضم تا و فتح حا در فوق و سکون حاء مهمله و فتح
فاء متصله بها مثل غرفه و بفتح حاء مهمله مثل رطبه خبر غریب و خبر و صله و هدیه را گویند و جمع آن
تحف بضم تا و فتح حاء متصله بها مثل غرف و رطب از هروی و بعضی دیگر از لغویین
ذکر کرده اند که اصل تحفه وحفه است قلب کرده اند واو را بتا جوهری گفته التحفة ما اتحفت به
الرجل من البر و اللطف و کذلک التحفة بفتح الحاء و الجمع تحف در قاموس مسطور است
التحفة بالضم و کهمزة البر و اللطف و الطرفة ج تحف و قد اتحفته تحفة و اصلها
وحفة تقر صیغه مفرد مونث مخاطب است از فعل مضارع معلوم و بفتح قاف و کسر قاف از باب ضرب
و علم آمده چنانچه مصدر آن قرة بفتح و ضم قاف و قرور آمده است و قرة العین آنچیزیست که
بوده باشد مشتاق بسوی آن و یا بمعنی سرد شدن چشم است و ... از آن خوشنودی و سرور
شنفتن و التزام است ذکر کرده اند که میباشد اشک خوشحالی سرد و شیرین و اشک حزن
و اندوه گرم و شور صاحب قاموس گفته و عینه تقر بالفتح و الکسر قرة و یضم و قرورا بردت
و انقطع بکاؤها او رأت ما کانت متشوقة الیه جوهری گفته و قد قررت به عینا تقر و تقر نقیض
سخنت و اقر الله عینه ای اعطاه حتی تقر فلا تطمح الی من هو فوقه و یقال حتی
تبرد و لا تسخن فللسرور دمعة باردة و للحزن دمعة حارة عمر بن عبد العزیز که در
حدیث مذکور است از خلفای بنی امیه بود از جانب پدر نواده مروان و از جانب مادر
نواده عمر بن خطاب علیه اللعنة و العذاب است بعد از سلیمان بن عبد الملک خلیفه شد در سال نود و نه

ذکر سلطنت عمر بن عبد العزیز و رد فدک بر اولاد حضرت فاطمه علیها السلم

هجری

هجری و در شهر رجب صد و یک فوت شد مدت خلافت او دو سال و کسری و مدت عمر
او سی و نه سال ذکر کرده اند و او در زمان حضرت امام محمد باقر علیه السلم بوده و از حضرت امام
محمد باقر علیه السلم روایت شده که آنحضرت فرمودند که در هر قومی مرد صالح نیکوکاری میباشد
بهترین قوم بنی امیه عمر بن عبد العزیز است مورخین ذکر کرده اند که او قبل از خلافت صاحب ثروت و
سامان و بعیش و خوبی میگذرانید و بعد از خلافت فاطمه بنت عبد الملک که زوجه او بود رد
کرده که شبها بعبادت مشغول و در یک پیراهن معاش مینمود و دوست و دشمن بر فضایل
و صلاح او مقر و معترف بودند حتی آنکه چون خلفای بنی عباس مستولی شدند امر نمودند که قبور خلفای
بنی امیه را که در مسجد ... در دمشق بود همگی را شکافتند و جسد و استخوانهای ایشانرا سوزانیدند
سوای قبر عمر بن عبد العزیز که متعرض آن نشدند و احترام آن نمودند و در مدت قلیل خلافت
اعمال نیک بیشمار و افعال حسنه بسیار و اقوال مقرون بحق و صواب زیاده از حد حساب از او
در کتب مسطور است از جمله اعمال نیک او رد فدک است قاضی نور الله مرقده در کتاب مجالس ذکر
کرده است که چون نوبت خلافت بعمر بن عبد العزیز که صالح بنی امیه بود رسید فدک را با غلات
رسیده آن باولاد حضرت فاطمه علیها السلم رد نمود معاندان قریش و منافقان شام که اولیای
دولت و در حوالی او بودند با او گفتند که در رد فدک باولاد حضرت فاطمه علیها السلم افترا و تحقیر
از تو بر فعل ابو بکر و عمر و طعن است بر ایشان و نسبت دادن تو است ایشان را بظلم و جور عمر بن
عبد العزیز در جواب ایشان گفت که در نزد من و شما صحت رسیده است که حضرت فاطمه علیها السلم دختر گرامی
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و دعوی باغ فدک نمود و در دست او بود و شان و مثل
او عظیم از آن است که دروغ بر حضرت پیغمبر بندد با وجود آنکه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم و ام سلمه
و اسماء بنت عمیس و ام ایمن نیز گواهی بحقیت حضرت فاطمه علیها السلم داده اند و حضرت فاطمه علیها السلم
در نزد من صادق القول است در هر چه دعوی کند هر چند که شاهدی نباشد و او سیده زنان
اهل بهشت است و من امروز رد فدک بر وارثان او میکنم و بآن تقرب بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

مسموم و شهید و ارم که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلم در روز قیامت شفاعت من نمایند
و اگر من بجای ابوبکر در آنوقت میبودم و حضرت فاطمه علیها السلم در نزد من ادعای فدک
مینمود البته تصدیق آنحضرت بدون گواه مینمودم و در بعضی روایات واقع شده که چون عمر بن
عبد العزیز فدک را بحضرت امام محمد باقر علیه السلم تسلیم نمود جمعی باو گفتند که طعنت علی الشیخین
یعنی طعن زدی تو بر ابوبکر و عمر و ظلم و غصب ایشانرا اشکار گردانیدی او در جواب گفت هما
طعنا علی انفسهما یعنی ایشان خود ابواب طعن و لعن را در غصب فدک بر روی خود گشودند
و ملعون جن و انس گشتند القصه برغم انف منافقان فدک را بحضرت امام محمد باقر علیه السلم
تفویض نمود و در تصرف آنحضرت بود تا عمر بن عبد العزیز در حیات بود و بعد از فوت او باز
غصب نمودند و از جمله افعال حسنه او ترک سب حضرت امیر المؤمنین ع است در کتب سیر
وغیره مذکور است که از زمان حکومت معویه علیه اللعنه تا ایام پادشاهی عمر بن عبد العزیز در
زمان هر یک از خلفای بنی امیه علیهم اللعنه در جمعات بر روی منابر زبان بریده بناسزا بر
حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلم میگشودند و حکم میفرمودند که خطبای بلاد نیز تا آن امر شنیع قیام
و بر آن سنت ایام در مساجد و منابر ناسزا گویند و ذکر کرده اند که معویة بن ابی سفیان علیه اشد
اللعنة و النیران امر نمود بخطیبی که بر منبر رود و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم ناسزا گوید آن خطیب
بر منبر رفت و گفت بعربی این مضمون را که امیر ستمگر معاویه امر میکند مرا بلعن حضرت علی ابن
ابی طالب علیه السلم لعنت حق بر او باد یعنی بر معاویه باد معویه ملعون از کلام خطیب غضبناک
گشته او را معزول نمود و چون خلافت بعمر بن عبد العزیز رسید شخصی از اعاظم اطبای یهود در
مجلس عظیم که اکابر و اعیان بنی امیه و معارف و مشاهیر شام حاضر بودند بتعلیم عمر بن عبد
العزیز از او خواستگاری دختر عمر بن عبد العزیز نمود عمر بن عبد العزیز در جواب حکیم گفت که این
مواصلت هرگز میسر نشود بجهت آنکه ما مسلمانیم و تو بیگانه از اسلامی حکیم گفت که پس چگونه بود
که پیغمبر شما دختر بعلی بن ابی طالب علیه السلم داد عمر بن عبد العزیز در جواب حکیم گفت که حضرت

علی بن ابی طالب علیه السلم بزرگ و از عظمای ملت محمدی صلی الله علیه و آله بود حکیم گفت
که پس چرا او را در مساجد و منابر لعن میکنید عمر بن عبد العزیز روی بجانب حاضران مجلس
نموده گفت جواب او را گویید همه ساکت شدند پس حکم کرد که دیگر هیچکس و در هیچ شهر حرفی
زبان ناشایست بآنحضرت نگشاید و در خطب بجای آن ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین
سبقونا بالایمان را گویند و در روایتی آنست که آیه کریمه ان الله یأمر بالعدل و الاحسان
خوانند چون این خبر در عالم شایع شد موجب مزید محبت و اعتقاد اهل اسلام گشته زبان مدح
و تحسین او گشودند چون معرفت باو در شرح حدیث مذکور ضرور بود تتمه متضمن مناسب مقام
ذکر شد مدت خلافت بنو امیه هزار ماه بود که هشتاد و دو سال و چهار ماه باشد اول خلفای
بنو امیه معویة بن ابی سفیان علیه اشد اللعنة و العذاب و آخر ایشان مروان حمار است و از کتب
مناقب که در انوقت در نظر است ظاهر میشود که این فقره مذکوره در متن شعری است که در
انوقت عمر بن عبد العزیز انشاء نموده و قد علموا ان النبی خیرهم * مسترهما جدا و بنتی لغنمها
یعنی شیخ عالم کامل رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمه
در کتاب مناقب بسند مخالف ظاهر ش آنکه از صحیح مسلم و حلیه ابو نعیم روایت کرده است
از سعد بن ابی وقاص که او گفت شنیدم من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پاره گوشتی است از من هر که خوشنود کند او را پس تحقیق که
خوشنود کرده است مرا و هر که آزرده کند او را پس تحقیق که آزرده کرده است مرا حضرت فاطمه
عزیزترین خلایق است در نزد من و در کتاب مستدرک حاکم همین روایت و در کتاب حلیه
ابو نعیم بسند روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که بدرستیکه آنحضرت فرمودند که بتحقیق
که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم رشته چیده شده است از من و پاره شاخ اصل من است از
من غمگین میکند مرا آنچه غمگین نماید او را و خوشنود میکند مرا آنچه خوشنود نماید او را و آمد
سهل بن عبد الله بسوی عمر بن عبد العزیز که خلیفه صالح از بنی امیه بود و چنانچه در شرح مذکور شد

پس گفت باو که بدرستیکه قوم تو نمی‌آیند میگویند که بدرستیکه تو بر میگزینی بر ایشان اولاد
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را عمر بن عبد العزیز در جواب او گفت که من شنیده ام از ثقه از صحابه
که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که حضرت فاطمه ع پاره گوشتی است از من
راضی و خوشنود میکند مرا آنچه راضی و خوشنود کرده‌اند او را و بخشم میآورد مرا آنچه
بخشم آورد او را پس قسم بخداوند عالمیان که بدرستیکه من سزاوارست اینکه طلب
نمایم رضا و خوشنودی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را در رضا و خوشنودی آنحضرت
و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در رضا و خوشنودی اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و این
شعر را خواند که مضمونش اینست بتحقیق که میدانند همه که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
خوشنود میکردند بسیار خوشنودی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و بغضب در می‌آورد آنحضرت را
غمگینی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام این حدیث شریف دلالت میکند بر عصمت حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام از جهت آنکه هرگاه بوده باشد آنحضرت از جمله جمعی که آلوده بگناه میشوند نباشد آزار
کننده او آزار کننده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر هر حال بلکه فاعل آن از کردن ذم
و اقامه حد هرگاه فعل گناه تقاضای آن نماید خوشحال کننده حضرت پیغمبر و مطیع آنحضرت خواهد
بود این استدلال از عمر بن عبد العزیز و صاحبان کتاب روایت که حاکم و ابو نعیم باشند و شیخ
شهرآشوب هر سه محتمل است ابو ثعلبه خشنی روایت کرده است که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله هر وقت که از سفر تشریف شریف ارزانی میفرمود بخانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام میرفتند
و آن فرزند گرامی خود را میدیدند پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بخانه حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام میرفت آنحضرت باستقبال پدر بزرگوارش برمیخواست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در بغل میگرفت و میان دو چشم مبارک آنحضرت را میبوسید ابو صالح مؤذن در کتاب
اربعین بسند مذکور روایت کرده است از عایشه ملعونه و سمعانی در کتاب فضایل روایت
کرده از عکرمه که ایشان هر دو گفتند که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر وقتی که

ازجمله

ازجمله سفر مراجعت میفرمودند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را می‌بوسیدند و روایت کرده‌اند
مخالفان از عایشه ملعونه که او گفت که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هر وقت که میآمد
بخدمت پدر بزرگوارش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بجهت اعزاز و احترام آن نور
دیده‌اش از جای خود برمیخواست و دختر فرزند گرامی خود را می‌بوسید و او را در جای شریف
خود می‌نشانید و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بخانه آنحضرت تشریف شریف
ارزانی میفرمود آنحضرت استقبال پدر بزرگوار خود نموده بملاقات کثیر البرکات آنحضرت
مشرف میشد و هر دو یکدیگر را می‌بوسیدند و در یکجا با هم می‌نشستند ابو السعادات در کتاب
فضایل عشره و ابو صالح مؤذن در کتاب اربعین بسندهای خود به پنج روایت روایت
کرده‌اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هرگاه اراده سفر میفرمود بعد از همه حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام را دیدن نموده روانه سفر خیر اثر میشد و هر وقت که از سفر تشریف شریف ارزانی میفرمود
اول مرتبه قبل از همه کس بدیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام میرفت و هرگاه نبود از برای حضرت
فاطمه علیها السلام در نزد خداوند عالمیان فضیلت عظیم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اینهمه اعزاز
و احترام بجهت آنحضرت نمی‌نمود بجهت آنکه آنحضرت فرزند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و بتحقیق
که امر کرده است حق تعالی باینکه تعظیم کند فرزند از برای پدر و جایز نبود اینکه بدون فضیلت عظیم
و امر خداوند کریم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اینهمه اعزاز و احترام آنحضرت نماید و آنچه آنحضرت
مینمود مخالف آنحضرت نیست که امر فرموده است بان آنحضرت خود را از جانب خداوند عالمیان
ابو سعید خدری روایت کرده است که بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عزیزترین مردمان
در نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روزی از روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بخانه
منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تشریف شریف ارزانی فرموده بودند و آنحضرت مشغول نماز و
عبادت حق تعالی بود پس شنید حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها کلام حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله را در محل عبادت خود پس قطع نماز و عبادت خود تعجیل در اتمام و اختصار در آن

نموده از محراب عبادت باستقبال پدر عالیمقدارش بیرون آمد و بآنحضرت سلام کرد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله دست مبارک خود بر سر منور آن فرزند گرامی خود میمالید و سخن نمود که ای
دختر گرامی من چگونه شب داخل شدی و روز را بچه وضع گذرانیدی رحمت حق تعالی بر
تو باد و شاد باش که حق تعالی غفران خود را شامل تو نماید و بتحقیق که نموده است ابو علی الطوسی
در کتاب اخبار فاطمه روایت نموده است از عبد الله بن الحسن که او گفت که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله تشریف شریف نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم آوردند و آنحضرت پارچه نان
خشک جوی به پیش پدر عالیمقدار خود آورد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با آن افطار
نمود و فرمود ای دختر گرامی من این اول نانی است که پدر تو بعد از سه روز تناول نمود
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم از شنیدن این خبر گریان شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دست
مبارک خود را بر روی فرزند گرامی خود میمالید و باستین مرحمت اشک حسرت از رخساره
منوره آنحضرت پاک مینمود ؛ ابو صالح موذن در کتاب اربعین باسناد خود از جماعتی نقل کرده
از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه خداوند
عالمیان در روز فتح امر فرمود مرا بآنکه تزویج کنم حضرت فاطمه زهرا علیها السلم با آنحضرت علی بن
ابی طالب علیه السلم جبرئیل علیه السلم گفت برای من که بدرستیکه حق تعالی بنا گذاشت باغی از مروارید
که میان هر قبه آن تا قبه دیگر مروارید بیست که مشبک است بیاقوت طلا چسپیده یعنی گره های
درختان آن باغ مروارید و قلمهای آن درختان یاقوت طولانیست که بطلا چسپیده است
مروارید و گردانیده است حق تعالی شاخهای بلند آویخته اثمار او را و برگهای آن درختان را
از زبرجد سبز و گردانیده است در آن باغ طاقهای از مروارید که مرصع است بیاقوت
و غرفها در آن باغ بنا گذاشته است که یک خشت آن طلا و یک خشت آن نقره و یک خشت آن مروارید و
یک خشت از یاقوت و یک خشت از زبرجد و حق تعالی چشمهای روان در آن باغ آفریده که بگوشه
آب از اطراف آن باغ و نهرهای جاری میریزد و در اطراف آن باغ میگردد و دوار داده است

حق تعالی بر سر نهرهای آن خیمهای مروارید که ریسمانهای آن زنجیرهای طلاست و در هر قبه
انواع درختهاست و در هر شاخ آن درختها خیمه مزین مثل خانه عروس زده شده و در هر قبه
کرسی از مروارید سفید است که پرده آن زربفت بسیار نازک و زربفت بافته طلا
بافته است و فرش زمین آن باغ زعفرانیست که با مشک و عنبر سرشته شده و در هر قبه
آن حوری مقرر نموده و هر قبه آن صد در دارد و در نزد هر دری دو کنیز ایستاده و دو درخت
نشسته است و در هر قبه فرشی و کتابی هست و در دور قبها آیة الکرسی نوشته شده پس
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که گفتم من که ای جبرئیل حق تعالی این باغ با این وصف
کمال از برای که آفریده است حضرت جبرئیل علیه السلم گفت که آفریده است حق تعالی آنرا از
برای حضرت علی بن ابی طالب ع و حضرت فاطمه علیها السلم دختر تو و این سوای باغهاییست
که از برای ایشان مهیا نموده و این تحفه ایست که حق تعالی تحفه کی هدیه ایشان نموده و در برابر
اینکه خشک در روش نمود و بآن چشم تو و خوشحال و خوشنود گردی تو بدیدن آن باغچه
قب ٣٣ ابن عبد ربه الاندلسی فی العقد عن عبد الله بن الزبیر فی خبر عن معویة بن
ابی سفیان قال دخل الحسن بن علی علی جده وهو یتعثر بذیله فاسر الی النبی صلعم سرا فرایته
وقد تغیر لونه ثم قام النبی صلعم حتی اتی منزل فاطمة فاخذ بیدها فهزها الیه هزا
قویا ثم قال یا فاطمة ایاک وغضب علی فان الله یغضب لغضبه ویرضی لرضاه ثم
جاء علی فاخذ النبی صلعم بیده ثم هزها الیه هزا خفیفا ثم قال یا ابا الحسن ایاک وغضب
فاطمة فان الملائکة تغضب لغضبها وترضی لرضاها فقلت یا رسول الله مضیت
مذعورا وقد رجعت مسرورا فقال یا معویة کیف لا اسر وقد اصلحت بین اثنین هما
اکرم الخلق علی الله ؛ وقد رواه عبد الله بن الحارث وحبیب بن ثابت وعلی بن ابرهیم
احب اثنین فی الارض الی قال ابو تمیر هذا غیر معتمد لانهما منزهان ان یحتاجا ان یصلح
بینهما رسول الله صلعم ؛ الباقر والصادق علیهما السلم انه کان النبی صلعم لا ینام حتی یقبل عرض

وجد فاطمة يضع وجهه بين ثديي فاطمة ويدعو لها وفي رواية حتى يقبّل عرض وجنة
فاطمة او بين ثدييها ابو بكر محمد بن عبد الله الشافعي وابن شهاب الزهري وابن
المسيّب كلهم عن سعد بن ابي وقاص وابو معاذ النحوي المروزي وابو قتادة الحراني
عن سفيان الثوري عن هاشم بن عروة عن ابيه عن عائشة والخركوشي في شرف النبي
والاصفهاني في الاعتقاد والثعالبي في الرسالة وابو صالح المؤذن في الاربعين وابو العلاء
في الفضائل ومن اصحابنا ابو عبيدة الحذاء وغيره عن الصادق عليه السلم انه كان يكثر
كثيرًا تقبيل فاطمة فانكرت عليه بعض نسائه فقال انه لما عرج بي الى السماء اخذ
بيدي جبرئيل فادخلني الجنة فناولني من رطبها فاكلتها وفي رواية فناولني منها
تفاحة فاكلتها فتحول ذلك نطفة في صلبي فلما هبطت الى الارض واقعت خديجة فحملت
بفاطمة ففاطمة حوراء انسية فكلما اشتقت الى الجنة شممت رائحة ابنتي
ودخل النبي على فاطمة فرآها منزعجة فقال لها ما لك فقالت الحميراء افتخرت على
امي انها لم تعرف رجلا قبلك وان امي عرفها مسنة فقال صلى الله عليه وآله ان بطن
امك كان للامامة وعاء ابن عبد ربه في العقد ان المهدي رأى في منامه شريكا القاضي
مصروفا وجهه عنه فلما انتبه قص رؤياه على الربيع فقال ان شريكا مخالف لك
انه فاطمي محضا قال المهدي علي بشريك فاتي به فلما دخل عليه قال بلغني انك
فاطمي قال اعيذك بالله ان تكون غير فاطمي الا ان تعني فاطمة بنت كسرى قال
لا ولكن اعني فاطمة بنت محمد قال افتلعنها قال لا معاذ الله قال فما تقول فيمن يلعنها
قال عليه لعنة الله قال فالعن هذا يعني الربيع قال لا والله ما العنه يا امير المؤمنين
قال له شريك يا ماجن فما ذكرك لسيدة نساء العالمين وابنة سيد المرسلين في مجالس
الرجال قال المهدي فما وجه المنام قال ان رؤياك ليست رؤيا يوسف وان الدماء لا
تحل بالاحلام واتي برجل شتم فاطمة الى الفضل بن الربيع فقال لابن غانم انظر في امره

ما تقول قال يجب عليه الحد قال له الفضل اي فاطمة كان حدثته فامر بان يضرب الفي
سوط ويصلب في الطريق شرح ذُعر بضم ذال معجمه وسكون عين مهمله فزع را گويند جوهری
گفته است ذُعر ذُعرًا وأذعرته ذَعرًا افزعته والاسم الذُّعر بالضم وقد ذُعر فهو مذعور
ثدی بفتح ثاء سه نقطه وسكون دال مهمله وتخفيف ياء دو نقطه در زير وبكسر ثاء سه نقطه نيز جائز
صاحب قاموس تصريح نموده پستان مرد و زن را گويند جمع آن اثدٍ وثُدِيّ مثل حُلِيّ وثِدِيّ
مثل عِصِيّ است وثدياء نيز جمع ثدی را ذكر نموده اند مثل سهم وسهام بعضی از لغويين گفته اند
پستان زن را ثدی وپستان مرد را ثندوه گويند ووجنه بلندی رو را گويند كه در فارسی گونه
میگويند جوهری گفته كه در آن چهار لغت است وجنة بفتح وضم وكسر واو وسكون جيم در هر سه واجنة
بهمزه وصاحب قاموس شش لغت در آن نقل نموده وجَنة بفتح واو وفتح وكسر وسكون جيم مثل كلمة
وكلمة وثمرة بضم واو وبضم وسكون جيم وبكسر واو وسكون جيم واُجنة بضم وفتح وكسر همزه وسكون
جيم در هر سه انزعاج از جا در آمدن وبيقرار وآرام گشتن را گويند صاحب قاموس گفته زعجه
كمنعه اقلقه وقلعه من مكانه كازعجه فانزعج وطرده وصاح به والزعج محركة القلق وانزعاج
المرأة لا تستقر في مكان ابن اثير در نهايه گفته است در حديث انس رأيت عمر يزعج ابا بكر
ازعاجا يوم السقيفة اي يقيمه ولا يدعه يستقر حتى بايعه وعاء بكسر وضم واو ظرفی را گويند كه زاد
ومتاع را در آن محفوظ نمايند وجمع آن اوعية واوعاء است صاحب قاموس گفته الوعاء ويضم
والاعاء الظرف جمعه اوعية واواعٍ ودر سوره مباركه يوسف كه حق تعالی فرموده فبدأ باوعيتهم
قبل وعاء اخيه ثم استخرجها من وعاء اخيه اكثر قراء بكسر واو وبعضی بضم واو واعاء بهمزه
مكسوره مبدله از واو مكسوره قرائت كرده اند ماجن مجون در لغت بمعنی صلابت وغلظت است
وماجن كسی را گويند كه بيباك باشد از گفتن وشنيدن وعارش نيايد از آنچه باو گويند وكنند گويا كه
روی او صلب وغليظ است چنانچه بيعار ميگويند صاحب قاموس گفته است مجن مجونا صلب
وغلظ ومنه الماجن لمن لا يبالي قولا وفعلا كانه صلب الوجه مهدی از خلفای بنی عباس

قاضی نور الله مرقده ذکر کرده است که سی و هفت نفر از ایشان پادشاهی نموده اند مدت پادشاهی
ایشان پانصد و بیست و چهار سال است در روز جمعه چهاردهم شهر ربیع الاول سال صد و سی و دو
از هجرت عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب که ملقب بسفاح و اول
خلفای بنی عباس بود بر تخت سلطنت قرار گرفت و در شب چهارشنبه چهاردهم شهر صفر
سال ششصد و پنجاه و شش مستعصم که خلیفه سی و هفتم بود بحسن تدبیر افضل المحققین و اعلم المتکلمین
نصیر الملة والدین خواجه نصیر الدین الطوسی علیه رحمة الله الی یوم الدین مستاصل و هلاک گردید اکثری
ایشان شیعه و صاحب علم و فضل و کمالات کثیره بوده اند و اهل علم را معزز و مکرم داشته
از اطراف و اکناف عالم جمع نموده بصحبت ایشان اشتغال مینموده اند و قلع و قمع بنی امیه
نموده اند و ممالک و بلاد کثیره و خزاین عظیمه گشتند که شرح شمه از آن ممکن نیست از جمله کلمات
منصور بن محمد که دوم خلفای بنی عباس است ذکر کرده اند که روزی در مجلس گفت که من بار
شوکت و سلطنت بسیار محتاجم بوجود چهار کس که ملازمت درگاه مرا قبول نمایند که قرار و
ثبات مملکت و دولت بوجود ایشان منوط و بدون ایشان دوام نخواهد بود چنانچه قوام
تخت سلطنت بقوایم اربعه است و بنقص قوایم تخت سرنگون میشود اولیای دولت عرض
رسانیدند که یا امیر ایشان چه کسانند که شما را احتیاج بوجود ایشان است فرمود اول قاضی
که در احکام شرع مبین حکم براستی نماید و مطلقا میل و مداهنه جایز ندارد دوم امیر و حاکمی
که داد ضعفا را از اقویا بستاند سوم باج و خراج گیری که بمقتضای عدل و انصاف مال
و خراج از رعیت بازیافت نماید و چون سخن منصور باینجا رسید انگشت سبابه خود را بدندان
گرفت و گفت آه آه عرض کردند که یا امیر چهارم کیست فرمود که چهارم دوست واقعی دین
و دولت خبر دهنده است که اخبار این قوم را بگفتم چنانچه مطابق واقع باشد راست و درست
بمن رساند روزی منصور در قصر رفیع نشسته بود نظرش بمرد پیر منحنی فرتوتی افتاد که حوالی
قصر را آب می پاشید آن پیر را طلب نموده پرسید که چرا ارباب حکم و فرمان کوتاه عمر میباشند

بخلاف مملوکان پیر فرتوتش گفت یا امیر ایشان بیکبار روزی خویش را از خزانه الهی و
مطبخ پادشاهی میخورند و ما بتدریج بکار میبریم منصور پیر را امتحان نموده سه عدد اشرفی
باو بخشید بعد از هفته منصور کودکی را دید که با آن کار اشتغال دارد از کودک پرسید که تو
چه کسی و پیر فرتوت را حال چیست کودک جواب داد که من پسر آن پیرم و او برحمت خدای
پیوست منصور گفت آنچه پدرت گفت راست گفت زیرا که چون نصیب خود بیکبار یافت
بعالم بقا شتافت مهدی که در این حدیث مذکور است پسر منصور بن محمد مزبور و پدر هرون الرشید
ملعون است و او خلیفه سوم بنی عباس بود و اسم او محمد بن منصور و لقبش مهدی بود قاضی
نور الله مرقده او را از جمله شیعیان شمرده و ذکر کرده است که او مردی بسیار عاقل و کریم بود
مورخین نقل کرده اند که مدت سلطنت او یازده سال و عمرش چهل و سه سال بود و او اکثر
و وضیع دوست میداشتند و انعامات او شامل خاص و عام بوده ایام سلطنت او از ذی الحجه
شمه‌ای از احوال شریک قاضی
سال صد و پنجاه و هشت تا سال صد و شصت و نه بوده و بزیارت حج بیت الله الحرام موفق شد
و در آن سفر پانصد شتر برف و یخ در سرکار او حمل میشد و چندین هزار پیاده را زاد و راحله عطا نمود
و بجهت بیت الله الحرام دو دست جامه زربفت ترتیب داده و باهل حرمین از صغیر و کبیر
انعامهای کثیر داد سعید ربیع امیر و وزیر او و پدر او بود شریک برادر زن شریح اعلم علمای عصر او
بود مهدی را رغبت تمام بود که او قبول قضا نماید شریک ابا و امتناع مینمود مورخین ذکر کرده اند
که روزی مهدی شریک را طلبید و با او گفت که باید یکی از سه کار را قبول نمائی شریک پرسید که
آن کدام است مهدی گفت که یا قضا را اختیار باید کرد یا علی پسر مرا بیاموزی یا با ما طعام باید خورد
شریک گفت که طعام خوردن بر من آسانتر است از آن دو کار دیگر مهدی مقرر نمود تا انواع
اطعمه نیکو ترتیب داده حاضر کردند از آنجمله طعامی بود از مغز استخوان ممزوج بشکر طبرزد
احوال فضل بن ربیع
چون طعام خورده شد خوان سالار گفت که این شیخ دیگر تا ابد فلاح نیابد ربیع گوید که
بعد از آن شریک قضا را اختیار نموده معلم پسران نیز شد فضل بن ربیع پسر ربیع مذکور است

که وزیر و امیر مهدی و پدرش بود و بعد از آنکه که قریب هفده سال مدت دولت و وزارت
اعظم ایشان بود منصب وزارت اعظم با ابو العباس فضل بن ربیع قرار یافت و در ایام وزارت
او هرون ملعون در سال صد و نود و سه فوت شد و فضل بن ربیع در ذی القعده سال دویست
و هشت هجری وفات یافت و مدت عمر او شصت و هشت سال بود و در مرتبه فضل و کمال
و دانش یگانه زمان بود و تحقیق انسبه در باب اول این کتاب و بعضی از مناقب حضرت خدیجه
کبری علیها السلام در همین باب سابقا مذکور شد هر که خواهند رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ عالم
کامل رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب
ذکر کرده است که ابن عبد ربه اندلسی در کتاب عقد فرید مذکور روایت کرده است از معویه
ملعون مشهور که او گفت که آمد روزی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بخدمت جد بزرگوارش
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حضرت امام حسن علیه السلام دامن مبارکش را بر زمین میکشید
و بر آن چهید و میغلطید تا آنکه نزد جد بزرگوارش رسید و آهسته با آنحضرت سرگوشی نمود
پس دیدم من که بتحقیق رنگ مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله متغیر شد و برخاسته
متوجه خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گردید و چون بمنزل شریف آنحضرت رسید دست
مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را گرفت و بسوی خود کشید کشیدن قوی و فرمود که ای
فاطمه بپرهیز از غضب علی بن ابی طالب بدرستیکه حق تعالی بغضب می آید از غضب کردن
علی بن ابی طالب و خوشنود میشود خداوند عالمیان از خوشنود شدن علی بن ابی طالب
علیه السلام پس آمد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
دست او را گرفت و بجانب خود کشید گرفتن نرم و آهسته و فرمود که ای ابو الحسن بپرهیز از
غضب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس بدرستیکه ملائکه مقربین بغضب می آیند از غضب
کردن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و خوشنود میشوند از خوشنود شدن آنحضرت پس من گفتم در
وقت مراجعت آنحضرت که یا رسول الله تشریف بردید شما در حالتی که بودید مغموم و فرحناک

وتحقیق

وتحقیق که مراجعت نمودید مسرور و فرحناک آنحضرت فرمودند که ای معویه چگونه خوشحال
نباشم وتحقیق که اصلاح کرده ام در میانه دو نفر که ایشان گرامیترین خلق اند در نزد خداوند
عالمیان و در روایت دیگر که بسند روایت شده فرمودند که ایشان هر دو محبوبترین اهل
زمین اند در نزد من شیخ فقیه ابن بابویه علیه الرحمه گفته است که این خبر غیر معتمد است برای
آنکه حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام منزه اند از اینکه محتاج شوند باینکه اصلاح
کنند در میانه ایشان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این غلام داعی معروض میدارد که
هر گاه بعضی از اجزای خبر موافق واقع نباشد بعضی دیگر که غضب و خشنودی خداوند عالمیان
بسبب غضب و خوشنودی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و همچنین از علائکه بجهت حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام حق و مطابق واقع و موافق احادیث کثیره است و روایت آن از معویه ملعون
بطریق اهل سنت حجت تمام است بر آن لعین و آن ملاعین هر گاه معویه ملعون و باقی محدثین
اهل سنت وضع فاسدی بنام اصلاح در آن نموده باشند مستبعد نیست و موجب رد جمیع
اجزای خبر نخواهد بود از معویه ملعون و محدثین اهل سنت زیاده از این چه توقع توان نمود و
از فقره گرفتن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را و حرکت دادن
وضع معلوم است معویه ملعون کی محرم سرادق عصمت بود که مشاهده چنین امور تواند نمود و هر جزو
موضوع مبرهن و دلیل آن مخفی نیست چنانچه اکثر علمای اهل سنت از جمله صاحب کشاف
و بیضاوی و ابو السعود و ابن مسعود القرآء البغوی در تفاسیر خود و غیرهم روایت کرده اند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که افضل زنان چهار نفر اند حضرت خدیجه و حضرت
فاطمه و مریم و آسیه و در آخر این حدیث وضعی نموده اند که و لکن فضل عائشة
علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام هر عاقل میداند که این فقره موضوع و ترید
هیچ فضیلت بر سائر طعامها ندارد و اما جزو اول حق و مطابق روایات متواتره الطرفین خاصه
و عامه است رجوع بترجمه تتمه متن نمود و از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام

روایت نموده اند که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را داب آن بود که نمیخوابید
آنحضرت تا آنکه میبوسید روی مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را و میگذاشت روی
منور خود را میان دو پستان حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و دعا مینمود از برای حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم و در حدیث دیگر واقع شده است که آنحضرت صلعم نمیخوابیدند تا اینکه میبوسیدند
بلندی گونه مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را یا میان دو پستان مبارک آنحضرت را
و بچندین سند مخالف از عایشه ملعونه و از علمای اهل سنت خرگوشی در کتاب شرف
النبی و اشتهی در کتاب اعتقادات و سمعانی در رساله و ابو صالح موذن در کتاب اربعین
و ابو السعادات در کتاب فضایل و از اصحاب ما ابو عبیده حذاء و غیر او از حضرت امام نجیب
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم روایت کرده اند که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بسیار میبوسید حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را پس اظهار ناخوشی نمود با آنحضرت بعضی از زنان
آنحضرت پس آنحضرت صلعم فرمودند که بدرستیکه چون من در شب معراج باسمان رسیدم حضرت
جبرئیل علیه السلم دست مرا گرفت و مرا داخل بهشت عنبر سرشت نمود و نزد من آورد از رطب
بهشت و من آنرا تناول نمودم و در حدیث دیگر واقع شده است که حضرت جبرئیل علیه السلم
سیبی نزد من آورد و من آنرا تناول نمودم پس گردید آن نطفه در پشت من پس چون
فرود آمدم بزمین با حضرت خدیجه مواقعه نمودم و او آبستن شد بحضرت فاطمه زهرا
علیها السلم پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم حوریست که در ظاهر بصورت انسان است پس
هر وقت که مشتاق میشوم من ببوی بهشت عنبر سرشت استشمام مینمایم بوی
دخترم حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را و داخل شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم پس دید حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را که بیتاب گشته قرار و آرام ندارد پس
آنحضرت فرمودند بفرزند گرامی خود که چه میشود ترا این بیقراری تو چیست حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم بعرض آنحضرت رسانید که حمیرا یعنی عایشه ملعونه افتخار کرد بر مادر من باینکه او

قبل

قبل از شما شوهر دیگر کرده است و بدرستیکه مادر مرا خواسته اید شما در وقتی که او سال
دار بوده پس آنحضرت صلعم فرمودند که بدرستیکه شکم مبارک مادر مهربان تو بود ظرف محفوظ
برای نور امامت و خلافت ؛ ابن عبد ربه در کتاب عقد ذکر کرده است که بدرستیکه مهدی
خلیفه ثالث عباسی چنانچه در شرح مذکور شد در خواب دید که شریک قاضی رو از او گردانیده است
پس چون از خواب بیدار شد خواب خود را بجهة ربیع که وزیر معتمد کامل او بود نقل کرد ربیع در
تعبیر آنخواب گفت که بدرستیکه شریک قاضی مخالف است از برای تو و بدرستیکه او فاطمی
محض است مهدی امر کرد که شریک را حاضر کنند پس چون شریک را آوردند و بمجلس مهدی داخل
شد مهدی گفت باو که رسیده است بمن اینکه هستی تو فاطمی شریک گفت که پناه میجویم
از برای تو بخداوند عالمیان از اینکه بوده باشی تو غیر فاطمی مگر اینکه بوده باشد مقصود تو
فاطمه دختر کسری مهدی گفت نه بلکه مقصود من حضرت فاطمه بتول دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است
شریک گفت پس لعن میکنی تو او را مهدی گفت نه معاذ الله شریک گفت پس چه میگویی در
حق کسیکه لعن کند آنحضرت را مهدی گفت که بر آنکس باد لعنت خداوند عالمیان شریک
گفت که پس لعن کن این را یعنی ربیع را ربیع گفت که نه بخدا قسم من لعن نمیکنم آنحضرت را
یا امیر المؤمنین شریک بربیع گفت که ای بیچاره بی آبرو پس چرا ذکر میکنی تو سیده زنان
عالمیان و دختر گرامی سید پیغمبران را در مجالس مردان مهدی گفت که پس چه چیز است
وجه خواب من شریک گفت که بدرستیکه خواب تو خواب حضرت یوسف صلعم نیست که البته
رؤیای صادقه و حق باشند و بدرستیکه خونها مباح نمیشود بسبب خوابها یعنی بسبب خوابی
که تو دیده ای من از تو رو گردانیده ام ریختن خون من حلال نمیشود ؛ شخصی را آوردند به نزد ابو
العباس فضل بن ربیع که دشنام داده بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را فضل بن ربیع با بن
غانم که عالم و قاضی بود گفت که نظر کن در کار این شخص چه میگویی در حق او ابن غانم گفت
که واجب است بر او حد یعنی حد قذف باید بر او زد فضل گفت با بن غانم که آن کسی که او دشنام

واده است مادر تو میشود و اگر حد نزنم من باو یعنی حد قذف واجب بر کسیکه دشنام دهد
بمادر تو نه باین ملعون که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر گرامی حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
دشنام داده است پس فضل بن ربیع فرمود که او را ببرند و هزار تازیانه بزنند و در سر راه
از گلو آویزند **قب** ۳۴ رُوِیَ اَنَّ فاطِمَةَ تَمَنَّتْ وَکِیلاً عِنْدَ غَزْوِ عَلِیٍّ فَنَزَلَ رَبُّ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَکِیلاً وَصَحَّحَ الدّارَقُطْنِیُّ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ اَمَرَ بِقَطْعِ لِصٍّ فَقالَ اللِّصُّ یا رَسُولَ اللهِ قَدَّمْتُهُ فِی الْاِسْلامِ وَتَأْمُرُهُ بِالْقَطْعِ فَقالَ
لَوْ کانَتْ اِبْنَتِی فاطِمَةُ فَسَمِعَتْ فاطِمَةُ فَحَزِنَتْ فَنَزَلَ جَبْرَئِیلُ بِقَوْلِهِ لَئِنْ اَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ
عَمَلُکَ فَحَزِنَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَنَزَلَ لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ اِلَّا اللهُ لَفَسَدَتا
فَتَعَجَّبَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مِنْ ذٰلِکَ فَنَزَلَ جَبْرَئِیلُ وَقالَ کانَتْ فاطِمَةُ حَزِنَتْ
مِنْ قَوْلِکَ فَهٰذِهِ الْآیاتُ لِمُوافَقَتِها لِتَرْضی **شرح** مولف کتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه
در بیان این آیات مبارکات گفته شاید که بوده باشد معنی اینکه بر کسیکه نازل شد این آیات
برای اینکه معلوم شود بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم که بر کسیکه مثل اینکلام شنود منافی جلالت و عظمت
والسروری بودن او از آنمعنی نیست بجهة آنکه واقع میشود چنین کلام و اسناد نسبت بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله از جانب خداوند عز وجل یا اینکه بوده باشد مراد بیان اینکه بریدن
دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بمنزله شرک است بخداوند عالمیان و یا اینکه این نوع از خطاب
که مراد از آن امت است بتحقیق که صادر شد نسبت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بجهة آنکه صادر
شده بود از آنحضرت این نوع از کلام نسبت بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس نسبت داده شد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم باین نوع کلام خلاف اولی چونکه
بود که از پیغمبران صادر میشود و احتمال اول اصوب و موافق اصول است **ابن غلام**
داعی معروض میدارد که با وجود تعدد و [illegible] احتمال اخیر مطلقا با آیه اخیر مناسبت ندارد و باید
که بوده باشد معنی بنحوی که شامل هر دو آیه شود و وجه اول مناسبت تمام دارد اما باید که

بیان یحتمل المعنی ان هذه الآیات نزلت لتعلم فاطمة ان الشرک هذا الکلام الشنیع لا ینبغی صدوره [illegible] وقوع ذلک [illegible] الاحوال [illegible] عز وجل [illegible] الآیات [illegible] الاول اصوب [illegible]

نسبت بخدا و رسول هر دو منظور و ملحوظ باشند بجهت آنکه تصریح لفظ حدیث باینکه حضرت جبرئیل
علیه السلم گفت که فَهٰذِهِ الْآیاتُ لِمُوافَقَتِها لِتَرْضی پس اینست که بوده باشد عبارت
مولف کتاب علیه الرحمة والرضوان در اول بِالنِّسْبَةِ اِلَی اللهِ وَاِلَی الرَّسُولِ نسخیکه درین وقت در
نظر است همچنین الی الله را ندارد و با وجود آنکه ضرورت تمام دارد والله اعلم وکیل معتمد را
گویند که تفویض نموده باشند باو امر او کرده شده باشند او را نایب و قائم مقام خود در
امور و وکیل بر شئی کسیست که قیام نماید بمحافظت آن شئی و دفع ضرر نماید از آن و توکیل اعتماد
کردن است بر غیر و گردانیدن اوست نایب از جانب خود و نام آن وکالت بفتح و کسر
واو است و توکل اظهار عجز و اعتماد بر غیر است و اسم آن تکلان است و گاه است که اطلاق کنند
لفظ وکیل را بر جمع و زن جوهری گفته وَالْوَکِیلُ مَعْرُوفٌ یُقالُ وَکَّلْتُهُ بِاَمْرِ کَذا تَوْکِیلاً وَالْاِسْمُ
الْوَکالَةُ وَالْوِکالَةُ وَالتَّوَکُّلُ اِظْهارُ الْعَجْزِ وَالْاِعْتِمادُ عَلی غَیْرِکَ وَالْاِسْمُ التُّکْلانُ صاحب قاموس
گفته وَالْوَکِیلُ مَعْرُوفٌ وَقَدْ یَکُونُ لِلْجَمْعِ وَالْاُنْثی وَقَدْ وَکَّلَهُ تَوْکِیلاً وَالْاِسْمُ الْوَکالَةُ وَیُکْسَرُ
و وکیل نامیست از نامهای نیک خداوند عالمیان تفسیر کرده اند بعضی آنرا بکفایت کننده
بر امور و بعضی بکفیل روزی بندگان و خواهش حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بوکیل در وقت
جنگ رفتن حضرت امیر وکیل امر بحسب ظاهر آنست که خواسته باشد آنحضرت در وقت مسافرت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مردی را که قیام نماید بامور آنحضرت و نگهداری آنحضرت نماید چنانچه
معمول است بجهة آنکه زنان محتاج می باشند بوجود مرد معتمد امینی در در خانه در وقت مسافرت
مردان و ممکن است که خواسته باشد آنحضرت توکیلی که بوده باشد نایب آنحضرت در امور
و نگهداری و مراسم خدمتگذاری حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در جنگ و سفر چون حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم در وقت جنگ متعذر بود از آن آرزو کرد که داشته باشد وکیلی که قیام آنها
بنیابت آنحضرت نماید لص بکسر و ضم لام و تشدید صاد مهمله دزد را گویند و جمع آن لصوص است
جوهری گفته اللِّصُّ واحِدُ اللُّصُوصِ وَاللُّصُّ بِالضَّمِّ لُغَةٌ فیهِ از کلام صاحب قاموس معلوم میشود

کولص بفتح لام نیز آمده وجمع آن لصوص نیز آمده است وزن دزد را لصّة گویند وجمع آن
لصات ولصائص است وضمیر منصوب متصل در قدمته تحجبت لما راجع است بلص مذکور وممکن است
که راجع باشد بعضو مقطوع که مفهوم میشود از قطع ومراد آن دزد این معنی است که مقدم بر جمیع اعضاست
در اسلام چون دزد و دستور در زمان آنحضرت آن بود که اول دست راست دست مبارک
آنحضرت را میگرفتند بعد از آن شهادتین گفته بیعت مینمودند وبشرف اسلام مشرف میشدند
بنا علیه فقدمته صیغه متکلم وحده است از فعل ماضی معلوم باب تفعیل وممکن است که بوده باشد
صیغه مفرد مذکر مخاطب از فعل باب مذکور چنانچه در رجوع بلص بوده ودر ترجمه اشاره بهر یک خواهد
نمود والله اعلم معنی شیخ فاضل کامل رشید الدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی
علیه الرحمه در کتاب مناقب ذکر کرده است که روایت شده است که بدرستیکه حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم آرزوی آن کرد که داشته باشد وکیلی که بامور آنحضرت قیام نماید در وقت
جنگ رفتن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم پس این آیه مبارکه که در سوره مزمل است نازل شد
رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا رب در این آیه مبارکه بضم با بخفض وجر
با دو قرائت شده است ترجمه‌اش بحسب ظاهر آن است که خداوند عالمیان مالک مشرق و مغرب است
نیست خداوندی لایق پرستش بجز او پس اخذ کن او را وکیل وقائم بامور خود واعتماد کن بر او
وواگذار کار خود را بسوی او بدرستیکه او بهترین حافظان وکفایت کنندگان است
در کتاب صحیح دارقطنی مذکور است که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود به بریدن
دست دزدی آن دزد گفت که یا رسول الله کسی که مقدم داشته تو او را در اسلام امر
میکنی که ببرند دست او را ویا آنکه عضوی که مقدم داشتم من آنرا ویا اینکه مقدم داشته
تو آنرا در اسلام امر میفرمائی که ببرند آن را مراد اظهار اسلام ویا اعزاز واحترام دست راست است
که بحسب الشرع الاقدس در دزدی باید بریده شود وبجهة آنکه شاید بوسیله آن نجات یابد
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ام مثلکم من تقطع دست دزد هر چند که بوده باشد

دختر

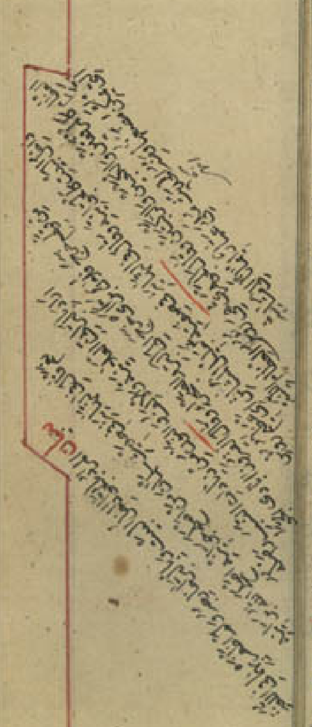
دختر من حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس شنید حضرت فاطمه زهرا علیها السلم این گفتگوی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله را باو رد و پس آنحضرت از شنیدن آن باو محزون ومکدر شد حضرت جبرئیل
علیه السلم این آیه مبارکه که در سوره زمر است نازل شد مفسرین در شأن نزول این آیه مبارکه
ذکر کرده‌اند که جماعت مشرکان بآنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند که تو ببوس وزیارت کن
بعضی از آلهه ما را تا ما ایمان بیاوریم بخدای تو حق تعالی فرمود قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ
أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ
وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ تأمرونی بتخفیف نون وفتح
یا دو نقطه در زیر وتشدید نون وسکون یا وتأمرونّنی بدو نون وسکون یا قرائت شده
لیحبطن بیا دو نقطه در فوق نیز قرائت نموده‌اند ترجمه‌اش بحسب ظاهر آنست که بگو ای محمد
آیا پس غیر خداوند عالمیان امر میکنید مرا بآنکه پرستش نمایم ای جماعت نادانان وتحقیق که وحی
شده است بتو وبآنکسانیکه بوده‌اند پیش از تو از انبیا ورسل که اگر شرک آوری تو هر آینه نیز
ثواب میشود عمل تو بجهت عدم خلوص عمل برای خداوند عز وجل ومیشوی تو از جمله زیان
کاران بلکه خداوند عالمیان را مخصوص به پرستش گردان وبوده باش از جمله شکرگزارندگان
حضرت پیغمبر صلی الله علیه محزون شد پس حضرت جبرئیل علیه السلم نازل شد با آیه مبارکه که در سوره
انبیاست لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ
پس تعجب نمود از این حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت جبرئیل علیه السلم نازل شد وبآنحضرت
اخبار نمود که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم محزون گشته بود از قول تو که مرا دختر بودی هر چند
که بوده باشد دختر من حضرت فاطمه زهراست پس حق تعالی این آیات مبارکات را فرو فرستاد
از برای موافقت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که اسناد شرک بتو وبذات مقدس‌ش نشد
تا اینکه آنحضرت راضی وخوشنود گردد ومعلوم شود که کلام مشروط منافی جلالت و
بزرگی شأن مخاطب ومسند الیه نیست ق ب ۳۵۰ سئل الصادق علیه السلم عن معنی قول علی

تخيّر العمل بر فاطمة وولديها وفي خبر آخر الولاية أبو صالح في الأربعين عن أبي حامد
الاسفرائيني بإسناده عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله أول شخص
يدخل الجنة فاطمة عن النبي ص قال لما خلق الله الجنة خلقها من نور وجهه ثم
أخذ ذلك النور فقذفه فأصابني ثلث النور وأصاب فاطمة ثلث النور وأصاب
عليا وأهل بيته ثلث النور فمن أصابه من ذلك النور اهتدى إلى ولاية آل محمد
ومن لم يصبه من ذلك النور ضل عن ولاية آل محمد الحسين بن زيد بن علي عن
الصادق عليه السلم وجابر الجعفي عن الباقر عليه السلم قال النبي صلى الله عليه وآله
إن الله ليغضب لغضب فاطمة ويرضى لرضاها ابن جريج بإسناده عن الصادق
عليه السلم وأبو سعيد الواعظ في شرف النبي عن أمير المؤمنين عليه السلم وأبو صالح المؤذن
في الفضائل عن ابن عباس وأبو عبد الله العكبري في الإبانة ومحمود الاسفرائيني
في الديانة روت جميعا أن النبي صلى الله عليه وآله قال يا فاطمة إن الله ليغضب
لغضبك ويرضى لرضاك أبو بكر بن مردويه في كتابه بالإسناد عن سنان بن الادي
قال النبي صلى الله عليه وآله حدثني جبرئيل أن الله تعالى لما زوج فاطمة عليا
عليهما السلم أمر رضوان فأمر شجرة طوبى فحملت رقاعا لمحبي آل بيت محمد ثم
أمطرها ملائكة من نور بعدد تلك الرقاع فأخذ تلك الملائكة الرقاع فإذا كان
يوم القيامة واستوت بأهلها أهبط الله الملائكة بتلك الرقاع فإذا لقي ملك من
تلك الملائكة رجلا من محبي آل بيت محمد دفع إليه رقعة براءة من النار وجاء
في كثير من الكتب منها كشف الثعلبي وفضائل أبي السعادات في معنى قوله لا يرون
فيها شمسا ولا زمهريرا أنه قال ابن عباس بينا أهل الجنة في الجنة بعد ما سكنوا
رأوا نورا أضاء الجنان فيقول أهل الجنة يا رب إنك قد قلت في كتابك المنزل على
نبيك المرسل لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا فينادي مناد ليس هذا نور الشمس ولا

الاسفرائيني

نور القمر

نور القمر ولكن عليا وفاطمة تعجبا من شيء فضحكا فأشرقت الجنان من نورهما ه
أبو علي الصولي في أخبار فاطمة وأبو السعادات في فضائل العشرة بالإسناد عن أبي
ذر الغفاري قال بعثني النبي ادعو عليا فأتيت بيته فناديته فلم يجبني فأخبرت
النبي صلى الله عليه وآله فقال عد إليه فإنه في البيت فأتيت ودخلت عليه فرأيت
الرحى تطحن ولا أحد عندها فقلت لعلي إن النبي يدعوك فخرج متوشحا حتى لقي
النبي صلى الله عليه وآله فأخبرت النبي صلى الله عليه وآله بما رأيت فقال يا أبا ذر
لا تعجب فإن لله ملائكة سياحون في الأرض موكلون بمعونة آل محمد الحسن البصري
وابن إسحق عن عمار وميمونة أن كليهما قالا وجدت فاطمة نائمة والرحى تدور ه
فأخبرت رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك فقال إن الله علم ضعف أمته فأوحى
إلى الرحى أن تدور فدارت وقد رواه أبو القاسم البستي في مناقب أمير المؤمنين وأبو
صالح المؤذن في الأربعين عن الثعلبي بإسناده عن ميمونة وابن فياض في شرح الأخبار
فتروي أنها صلوات الله عليها ربما اشتغلت بصلوتها وعبادتها فربما بكى ولدها
فرأى المهد يتحرك وكان ملك يحركه محمد بن علي بن الحسين بن علي عليهم السلم قال
بعث رسول الله صلى الله عليه وآله سلمان قال فوقفت بالباب وقفة حتى سلمت
فسمعت فاطمة تقرأ القرآن من جوا والرحى تدور من برا ما عندها أنيس وقال في آخر
الخبر فتبسم رسول الله صلى الله عليه وآله وقال يا سلمان إن ابنتي فاطمة ملأ الله
قلبها وجوارحها إيمانا إلى مشاشها تفرغت لطاعة الله فبعث الله ملكا اسمه
زوفائيل وفي خبر آخر جبرئيل فأدار لها الرحى وكفاها الله مؤنة الدنيا مع مؤنة
الآخرة شرح مؤلف كتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بيان الحديث گفته كه مراد از جوا
ميان خانه و برا خارج خانه است و ظفر نيافتم من باين دو كلمه در كتب لغت بلى گفته است
ابن اثير در نهايه كه در حديث سلمان واقع شده است كه من أصلح جوانيه أصلح الله برانيه



اراده کرده است از برّانی علانیه را و الف و نون از زیادتهای نسبت است و اصل برّانی از قول
ایشان است که میگویند خرج فلان برّاً یعنی بیرون رفت بسوی برّ و صحرا و صاحب
قاموس گفته است جوّ میان خانه است مثل جوّانیه و ابن اثیر در کتاب نهایه گفته است
که در صفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه واقع شده است جلیل المشاش یعنی بزرگ و سرهای
استخوانهای آنحضرت مثل دو مرفق و دو کعب و دو زانو جوهری گفته است که مشاش
سرهای استخوانهای نرم آنچنانست که ممکن است جاویدن آنها و از همین معنی است حدیثی
که واقع شده است مُلِئَ عمّارٌ ایماناً الی مُشاشه تمام شد کلام جوهری این غلام دعی
معروض میدارد که بنابر آنچه مؤلف کتاب علیه الرحمة و الرضوان در باب تحقیق جوّ او برّا ذکر نموده چنانچه
در نهایه برّانی ذکر شده جوّانی نیز مذکور است و عبارت نهایه چنین است فی حدیث
سلمان انّ لکلّ امرئٍ جوّانیّاً و برّانیّاً ای باطناً و ظاهراً و سرّاً و علانیةً و هو منسوب
الی جوّ البیت و هو داخله و زیادة الالف و النون للتاکید مضمون حدیث سلمان را ابن
اثیر معنا بهم ذکر کرده و در برّانیه گفته که زیادتی الف و نون از برای زیادتی نسبت و در
جوّانیه گفته که زیادتی الف و نون از برای تاکید است و صاحب قاموس نیز برّانیه را باین عبارت
ذکر کرده است من اصلح جوّانیّه اصلح الله برّانیّه بسنّته علی فرقین و در نهایه نیز از
ذکر برّانیه مذکور است که لیس فی قدیم الکلام و فصیحه و در کتاب مجمع البحرین نیز مسطور است
البرّانیة الظاهر و الجوّانیة الباطن و منه خالطوهم یعنی اهل الدین بالبرّانیة و لا
تخالطوهم بالجوّانیة خلاصه اینکه اکثر لغویین ذکر کرده اند و باوجود آنکه غیر فصیح شمرده اند مبنی بر
جوّ و برّ شده است لهذا اکثری در ضبط بالحقیقه بار اهمال نقل نموده اند و برّ بفتح باء و تشدید راء
معلّه شده و مشهور است از آنست که محتاج تحصیل آن از برّانی باشد و جوّ شده و از نیز بمعنی
داخل است نقل نموده اند تحصیل آن از جوّانی ضرور نیست و ظاهر از حدیث آنست که جوّا و برّا
مردمان شده داده و را از معتلّ اللام بوده باشند هر گاه قلب اند واو جوّ بالف شده باشد قلب

معلّ

معلّ بالف شده خواهد بود و پس انسب آنست که مراد از برّا در این حدیث خاک و زمین باشد چنانچه اصل
معنی است و جمیع لغویین آنرا ذکر کرده اند و صاحب نهایه گفته است و فی حدیث علی بن الحسین علیهما السلام
اللّهمّ صلّ علی محمّد عدد الثری و البری و الوری البری التراب و در مجمع البحرین مذکور است
البری التراب و منه صلّ علی محمّد و آل محمّد عدد الثری و البری جوهری ذکر کرده است البری
التراب و در قاموس مسطور است البری التراب و جوّ نیز ناقص و مراد از آن سوز و با حزن و با شدت
وجدان عشق باشد جمیع این معانیرا لغویین ذکر کرده اند و در این حدیث شریف مناسب است
جوهری گفته است الجوی الحرقة و شدّة الوجد من عشق او حزن تقول منه جوی الرجل
بالکسر فهو جوٍ مثل دوٍ و الجوی الحزن و صاحب قاموس ذکر کرده است الجوی الحزن و الحرقة
و شدّة الوجد و در مجمع البحرین مذکور است الجوی الداء فی البطن و فی صحاح الجوی الحرقة و
شدّة الوجد من عشق او حزن و منه رحم الله من داوی الجواه و منه التقوی دواء
الجوایه و در نهایه مسطور است الجوی شدّة الوجد من عشق او حزن بناء علیه معنی حدیث است
که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تلاوت قرآن مینمودند بسوز و گداز و با حزن تمام و با ذوق عشق خداوند
عالمیان و آسیا در زمین خود بخود میگردید و هر گاه جوّ را در این حدیث بوده باشد از جوّ چنانچه
مؤلف کتاب علیه الرحمه ذکر نموده جوّ با معنیش که ما بین آسمان و زمین است چنانچه جمیع
لغویین ذکر کرده اند نیز مناسب است جوهری گفته الجوّ ما بین السماء و الارض صاحب قاموس
ذکر کرده است که الجوّ الهواء و در مجمع البحرین مسطور است که یسبّحون الله فی الجوّ الجوّ بتشدید
الواو ما بین السماء و الارض و در نهایه مذکور است که الاجواء جمع جوّ و هو ما بین السماء و الارض
بناء علیه معنی حدیث چنین میشود که صدای تلاوت قرآن آنحضرت میآمد از میان آسمان و زمین
در هوا و آسیا میگردید خود بخود در زمین والله اعلم مشاش بضم میم مثل غراب جمع مشاشه
بضم میم است شیخ طریحی علیه الرحمه ذکر کرده است که المشاشة بالضم واحد المشاش و هی
و هو رؤوس العظام اللیّنة التی یمکن مضغها کالمرفقین و الکعبین و الرکبتین و منه جلیل

المثانی ای عظیمها وفتنه حدیث شارب الخمر اذا شرب تفتح فی مثانته الفین یوماً بجر
بجر با نقطه در زیر و تشدید را مهمله بمعنی صفة و شکوبی آمده و بعضی ذکر کرده اند که بجر اسم
جامع است از برای کل خیر و خوبی و بجبر که در این حدیث مذکور است مراد از آن روغبت بجهة آنکه
این معنی در ذات مقدس الهی جائز نیست بلکه بمعنی رضا و خوشنودی است و جهت حسن کنایه وجه
رضا و خوشنودی آنست که هرگاه کسی اراده کند کاری را روی می آرد بجانب آن کار و هرگاه
ناخوش آید باو چیزی رو میگرداند از آنچیز پس فعلی که اقبال کند بآن بروی واقع شده است
رضا و خوشنودی سبب اقبال بر آن پس اطلاق وجه بر رضا و خشنودی اطلاق اسم مسبب است
بر سبب قذف بقاف و ذال معجمه بمعنی انداختن است و بقاف و دال مهمله چنانچه در بعض نسخ است
بمعنی پاشیدن است و هر دو مناسب است قوتنح پوشیدن رخت و بستن شمشیر را گویند
جوهری گفته دثنها فاتقح الرجل بثوبه و سیفه در قاموس مذکور است که عکبرا بضم عین
مهمله و سکون کاف و فتح باء بنقطه در زیر و الف ممدوده و مقصوره اسم قریه ایست در حوالی
بغداد و نسبت بآن عکبراوی و عکبری است و عبد الله بن عکبر بر وزن جعفر یکی از جمله محدثین
شعبی بفتح شین و سکون عین مهمله یکی از علما و محدثین سنیان لعین است و اسم او
عامر است چنانچه بفاصله سه فقره از احادیث قبل از این باسمه مذکور شد و نام پدر او شراحیل بود
و تولد او در زمان کفر بنیان عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب واقع شده و او مصاحب بود
با عبد الملک بن مروان که از خلفای بنی امیه است نقل کرده اند از شعبی که او گفت که من از
پانصد محدث کسب حدیث کرده ام و احادیثی که از ایشان شنیده ام همه را حفظ نموده
هیچیک را هرگز فراموش نکرده ام و او مثل ابن عباس بوده در زمانش و هر حدیثی که او روایت
نموده باشد در نزد سنیان لعین در نهایت اعتبار است صاحب قاموس ذکر کرده است
که شعب بر وزن منع قبیله ایست از همدان و شعبی از شعبه همدان است و شعبی بضم شین
موتة بن حفص شعبی است که منسوب است بسوی جدش و شعبی بکسر شین عبد الله بن مطرف شعبی است

از شعب ظ

وایشان را

وایشان در سه بودند از جمله محدثین جوهری نقل کرده است که شعب اسم کوهیست در یمن و آن
کوه دو شعبه دارد و حسان بن عمرو الحمیری و اولادش در آنجا سکنی نمودند پس منسوب گشتند
بسوی آن و هر که از آن قبیله در کوفه میبود میگفتند ایشان را شعبیون از جمله ایشان است
عامر بن شراحیل الشعبی و شمرده منسوبند ایشان از جمله قبیله همدان و هر که از ایشان در شام
می بود میگفتند ایشان را شعبانیون و هر که بود از ایشان در یمن میگفتند ایشان را آل ذی شعبین
و هر که در مصر و مغرب بود میگفتند ایشان را اشعوب یعنی شیخ کامل فاضل رشید الدین ابو
جعفر محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب ذکر کرده است که بسند
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام از معنی حی علی خیر العمل پس آنحضرت فرمودند
که خیر العمل نیکوئی بحضرت فاطمه زهرا و باولاد کرام آنحضرت علیهم السلام است یعنی شتابید بسوی
هر نیکی و خیر با حضرت فاطمه زهرا و اولاد کرام آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین و در حدیث
دیگر واقع شده است که مراد از خیر العمل ولایت اهل البیت علیهم السلام است ابو صالح مؤذن
در کتاب اربعین بسند مذکور روایت کرده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که
آنحضرت فرمودند که اول کسی که داخل میشود بهشت عنبر سرشت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است
و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که آنحضرت فرمودند که چون آفرید خداوند عالمیان بهشت
عنبر سرشت را آفرید آنرا از نور رضا و خوشنودیش پس خداوند عالمیان گرفت آن نور
رضا و خوشنودی خود را و انداخت و پاشید پس رسید و [illegible] ثلث نور و بحضرت
فاطمه زهرا علیها السلام ثلث نور و بحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیتش ثلث نور پس
کسی که رسیده باشد باو از این نور رهیافت میابد بسوی ولایت آل محمد و کسیکه نرسیده
باشد باو از این نور گمراه است از ولایت آل محمد ع روایت کرده است حسین بن زید نواده
حضرت امام زین العابدین علیه السلام از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و جابر جعفی از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند که هر کسیکه خداوند عالمیان

روایت کرده است ابن شیخ
باسناد خود از حضرت
امام جعفر صادق
علیه السلام

بغضب می آید برای غضب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و خوشنود میشود از خوشنودی حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام و ابو سعید واعظ در کتاب شرف النبی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابو
صالح مؤذن در کتاب فضایل از ابن عباس و ابو عبد الله عکبری در کتاب ابانه و محمود
اسفراینی در کتاب دیانه روایت کرده اند همگی ایشان که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمودند بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که ای فاطمه بدرستیکه خداوند عالمیان بغضب
می آید از غضب کردن تو و خوشنود میشود از خوشنود شدن تو روایت کرده است ابو بکر بن
مردویه در کتابش باسناد خود از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که
حدیث کرد برای من حضرت جبرئیل علیه السلام که بدرستیکه خداوند عالمیان چون حضرت فاطمه
زهرا را بحضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام تزویج نمود رضوان خازن جنان امر نمود و رضوان
بامر خداوند عالمیان شجره طوبی را مامور نمود پس درخت طوبی بار آورد شد به بروات
آزادی از آتش دوزخ از برای محبان اهل بیت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس
حق تعالی مثل قطرات باران ریزانید بر آن درخت طوبی ملائکه از نور را بعدد آن بروات
پس هر یک از ملائکه نورانی یکبرات را برداشت پس چون روز قیامت شود اهل محشر
در آن وادی حسرت جمع شوند همگی بر احوال خود حیران و گریان باشند در اینوقت فرو فرستند
خداوند کریم و رحیم آن ملائکه از نور را با آن بروات که برداشته و نگاه داشته اند پس آن
ملائکه بصحرای محشر حاضر شوند و هر یک از آنملائکه در وقتی که برسند بمردی از محبان اهل
بیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بدهند بدست او برات آزادی از آتش دوزخ را
و نقل شده است در کتب بسیار از آنجمله در کتاب کشف ثعلبی و در کتاب فضایل ابو السعادات
در معنی قول خداوند عالمیان که در سوره مبارکه هل اتی فرموده لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا
بدرستیکه گفت ابن عباس که بعد از آنکه اهل بهشت در بهشت عنبر سرشت ساکن شوند در آن بهشت
ببینند نوری که روشن کرده بهشت عنبر سرشت را پس گویند اهل بهشت که ای پروردگار ما

بدرستیکه تو فرموده در کتابت که منزل است بر پیغمبرت که مرسل است لا یرون فیها شمسا
و لا زمهریرا پس منادی از جانب رب العزه ندا کند که ای اهل بهشت عنبر سرشت نوری که دیده‌اید
شما نور آفتاب و ماه نیست بدرستیکه حضرت علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا علیهما السلام خوشحال و
خوشنود شدند از چیزی و خنده کردند پس روشن شد بهشت عنبر سرشت از نور ایشان
ابو علی صولی در کتاب اخبار فاطمه و ابو السعادات در کتاب فضایل عشره روایت کرده اند باسناد
خود از ابی ذر غفاری که او گفت که فرستاد مرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که طلب نمایم حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را پس آمدم من بخانه منوره آنحضرت و ندا کردم آنحضرت را جواب نداد من پس
آمدم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و عرض کردم بخدمت آنحضرت که جوابی نشنیدم
پس آنحضرت فرمودند که برگرد بسوی او بدرستیکه او در خانه است پس آمدم من و داخل شدم
بر آنحضرت پس دیدم که آسیا خود بخود میگردد و آرد میکند و کسی در نزد آسیا نیست پس گفتم من
از برای حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شما را میطلبد پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیرون آمد رخت پوشیده و شمشیر بسته تا اینکه رسیدند بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله پس من عرض کردم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه دیده بودم از
گردیدن و آرد نمودن آسیا خود بخود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که ای ابا ذر تعجب مکن
از آنچه دیده بدرستیکه از برای خداوند عالمیان است ملائکه سیاحت کننده در زمین که
موکلند بیاری آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین حسن بصری و ابن اسحق روایت کرده اند از عمار
و میمونه که هر دو ایشان گفتند که ما دیدیم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را خوابیده بود و آسیا
خود بخود میگردید پس عرض کردیم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن امر غریب را آنحضرت
فرمودند که بدرستیکه خداوند عالمیان دانست ضعف کنیزش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را
از کثرت عبادات و طاعات و قلت ماکولات و مشروبات پس وحی کرد بآسیا که بگردد
بگردانند پس آسیا بفرموده خداوند عالمیان خود بخود بدور افتاد و بتحقیق که روایت

کرده است این حدیث را ابوالقاسم البستی در کتاب مناقب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم و ابوصالح
مؤذن در اربعین از شعبی و شعبی باسناد خود از میمونه و ابن فیاض در کتاب شرح اخبار و
روایت شده است که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بسیار بود که مشغول شده بنماز و
عبادتش و گریان میشد در آنوقت فرزندش پس دیده میشد که گهواره بدون حرکت دهنده
ظاهری و ملک حرکت میداد آنرا روایت شده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت
فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد سلمان را بخانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم
سلمان میگوید که چون من بخانه مبارک آنحضرت رسیدم پس در در خانه آنحضرت ایستادم
ایستادنی تا اینکه سلام دهم پس شنیدم بجهة که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم قرائت قرآن مینمود
و حزن که از رو یا بذوق و نشاط از شدت عشق خداوند عالمیان و آسیا میگردید خود بخود از بیرون
و باز شنیدم صدای قرائت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را از میان زمین و آسمان و آسیا خود
بخود میگردید و در زمین و نبود در نزد آسیا انیسی و کسی و گفت سلمان در آخر حدیث که
چون من این امر غریب را بخدمت حضرت رسول رب العالمین عرض کردم آنحضرت تبسم نموده فرمود
که ای سلمان بدرستیکه دختر من حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را پر کرده است خدا دل او را
و جوارح او را از ایمان تا سر استخوانهایش چون خالص کرده بنده او خود را و خالی نمود دلش را
از جمیع امور برای طاعت و بندگی خداوند عز و جل پس فرستاد خداوند عالمیان ملکی را که
نام او زوفاییل است و در حدیث دیگر واقع شده است که حضرت جبرئیل علیه السلم را فرستاد
و گردانید آن ملک مقرب و یا حضرت جبرئیل علیه السلم از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم آن آسیا را
و کفایت کرد خواطر بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم مؤنت دنیوی او را با مؤنت
اخروی آنحضرت قب ع م علی بن معمر قال خرجت ام ایمن الی مکة لما توفیت فاطمة
علیها السلم وقالت لا اری المدینة بعدها فاصابها عطش شدید فی الجحفة حتی خافت
علی نفسها قال فکسرت عینیها نحو السماء ثم قالت یا رب اتعطشنی و انا خادمة

بنت نبیک قال فنزل الیها دلو من ماء الجنة فشربت ولم تجع ولم تطعم سبع سنین
شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان این حدیث شریف گفته که صاحب
قاموس گفته است که کسر نموده از جنبش یعنی غض کرد ابن غلام درعی معروض میدارد که
صاحب قاموس گفته است غض از چشم بمعنی خفض است و در خفض معنی نرمی و کسر اندن
و کم شنیدن را ذکر کرده است و هر سه بمعنی مناسب است و ابن اثیر در کسر معنی سستی و نرمی و
ضعف را نقل نموده این معانی انسب بمقام است جحفه بضم جیم و سکون حاء مهمله و فتح
فاء منقلبه با مکانیست مابین مکه معظمه و مدینه مشرفه در سه منزلی مکه از آنجا تا مکه معظمه هشتاد و
دو میل که بحسب هفت فرسخ و ثلث فرسخ باشد بوده و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را
میقاتگاه راه شام تعیین فرموده و حال الموضع را آب گرفته و داخل دریا گشته محاذی
ذی الحلیفه است از جانب شام و در نزدیکی منزلیست که آنرا رابغ گویند و رابغ در بیابان
واقع است و در آنجا گنبد سفیدی و قبری در آن هست میگویند که آن قبر یکی از
بزرگان صحابه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است و اسم جحفه اولا مهیعه و
قریه عظیمی در آنجا واقع بوده و سیل آن قریه را بالتمام خراب نموده و اهل آنرا برده چون
سیل جحفی یعنی اجحاف بضم جیم گویند بعد از آن باین جهت آن مکان مسمی بجحفه شد
صاحب قاموس نقل کرده است که فرود آمدند در آن بنو عبید برادران عاد که بیرون
کرده بودند ایشانرا عمالقه از خاک یثرب پس سیل آمد و جحفه ایشانرا برد و از آن تاریخ
نامیده شد بجحفه احوال ام ایمن که دایه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است قبل از این
در شرح حدیث بیست چهارم این باب مفصلا مذکور شده هر که خواهند رجوع بآنجا نمایند
یعنی شیخ فاضل کامل رشید الدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی
علیه الرحمة در کتاب مناقب روایت کرده است از علی بن معمر که او گفت که بیرون آمد ام
ایمن دایه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسوی مکه معظمه چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلم

بیان قوله [illegible]

از دار فانی رحلت نمود ام ایمن گفت که من دیگر بعد از وفات حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
در مدینهٔ طیبه نمیمانم و آنرا نمی‌بینم پس چون بجانب مکهٔ معظمه روانه شد در منزل جحفه تشنگی
عظیم براو عارض شد بمرتبه که ترسید ام ایمن بر خودش از هلاکت پس انداخت چشمهای خود
بجانب آسمان و گفت که ای پروردگار من آیا تشنه میداری مرا و حال آنکه من
خدمتکار دختر پیغمبر تو بودم راوی گفت که بعد از عرض کردن ام ایمن این کلام را نازل
شد از آسمان بسوی او دلوی از آب بهشت عنبر سرشت پس ام ایمن آنرا آشامید
بعد از آن دیگر گرسنه نشد و چیزی نخورد و ام ایمن تا هفت سال قبل از این مذکور شد که
ممکن است واقع شدن هفت سال در حدیث باعتبار آن باشد که ام ایمن تا هفت سال
بعد از آن زنده بود و اگر تا هزار سال نیز زنده میماند از برکت آنحضرت محتاج آب و طعام
نمیشد نهایت عمرش بعد از آن تا هفت سال باقی بود و مدت عمر او از انقراض قریب بنود
سال شود چنانچه مفصلا در ضمن حدیث بیست و چهارم این باب مذکور شد هرگاه خواهند
رجوع بآنجا فرمایند قب ۳۷ مالك بن دينار رأيت في موسم الحج امرأة ضعيفة على
دابة نحيفة والناس ينصحونها لتنكص فلما توسطنا البادية كلّت دابتها فعذلتها
في إتيانها فرفعت رأسها إلى السماء وقالت لا في بيتي تركتني ولا إلى بيتك حملتني فو
عزتك وجلالك لو فعل بي هذا غيرك لما شكوته إلا إليك فإذا شخص أتاها
من الفيفاء وفي يده زمام ناقة فقال لها اركبي فركبت وسارت الناقة كالبرق
الخاطف فلما بلغت المطاف رأيتها تطوف وحلّفتها من أنت فقالت أنا شهرة بنت
مسكة بنت فضة خادمة الزهراء عليها السلام وقد رهنت عليها السلام كسوة لها عند
امرأة زيد اليهودي في المدينة واستقرضت الشعير فلما دخل زيد داره قال
ما هذه الأنوار في دارنا قالت لكسوة فاطمة فأسلم في الحال وأسلمت امرأته
وجيرانه حتى أسلم ثمانون نفسا وسألت رسول الله صلى الله عليه وآله خاتما فقال

ألا أعلّمك ما هو خير من الخاتم إذا صلّيت صلاة الليل فاطلبي من الله عزّ وجلّ خاتما
فإنّك تنالين حاجتك قالت فدعت ربّها تعالى فإذا بهاتف يهتف يا فاطمة
الذي طلبت منّي تحت المصلّى فرفعت المصلّى فإذا الخاتم ياقوت لا قيمة له فجعلته
في إصبعها وفرحت فلمّا نامت من ليلتها رأت في منامها كأنّها في الجنّة فرأت ثلاثة
قصور لم تر في الجنّة مثلها قالت لمن هذه القصور قالوا لفاطمة بنت محمّد قالت
فكأنّها دخلت قصرا من ذلك ودارت فيه فرأت سريرا قد مال على ثلاث قوائم فقالت
ما لهذا السرير قد مالت على ثلاث قالوا لأنّ صاحبته طلبت من الله خاتما فنزع
أحد القوائم وصيغ لها خاتما وبقي السرير على ثلاث قوائم فلمّا أصبحت دخلت على
رسول الله صلّى الله عليه وآله وقصّت القصّة فقال النبيّ صلّى الله عليه وآله معاشر آل
عبد المطّلب ليس لكم الدنيا إنّما لكم الآخرة وميعادكم الجنّة ما تصنعون بالدنيا
فإنّها زائلة غرّارة فأمرها النبيّ أن تردّ الخاتم تحت المصلّى فردّت ثمّ نامت
على المصلّى فرأت في المنام أنّها دخلت الجنّة فدخلت ذلك القصر ورأت السرير
على أربع قوائم فسألت عن حاله فقالوا رددت الخاتم فرجع السرير إلى هيئته أبو
جعفر الطوسي في اختيار الرجال عن أبي عبد الله عليه السلام وعن سلمان الفارسي أنّه
لمّا استخرج أمير المؤمنين عليه السلام من منزله خرجت فاطمة حتّى انتهت إلى القبر
فقالت خلّوا عن ابن عمّي فوالذي بعث محمّدا بالحقّ لئن لم تخلّوا عنه لأنشرنّ
شعري ولأضعنّ قميص رسول الله صلى الله عليه وآله على رأسي ولأصرخنّ إلى الله فما ناقة
صالح بأكرم على الله من ولدي قال سلمان فرأيت والله أساس حيطان المسجد
تقلّعت من أسفلها حتّى لو أراد رجل أن ينفذ من تحتها لنفذ فدنوت منها
وقلت يا سيّدتي ومولاتي إنّ الله تبارك وتعالى بعث أباك رحمة فلا تكوني
نقمة فرجعت الحيطان حتّى سطعت الغبرة من أسفلها فدخلت في خياشيمنا

بنية قال النبي ص ان ملك الموت خيرني فاستنظرته الى ان نزل جبرئيل فتجلى الجنة
الغشي فقال لها يا بنتي احفظي ملبسك فانك تبعثين وابنيك معي في الجنة وبشرت
مريم بولدها ان الله يبشرك بكلمة وبشرت فاطمة بالحسن والحسين في الحديث
ان النبي صلى الله عليه وآله بشرها عند ولادة كل منهما بان يقول لها ليهنئك
انك ولدت اماما يسود اهل الجنة واكمل الله تعالى ذلك في عقبها قوله وجعلها كلمة
باقية في عقبه يعني عليا عليه السلم ابو عبد الله عليه السلم كانت مدة حملها تسع ساعات
وولدت فاطمة الحسن والحسين ومدتهما ستة اشهر على تواتر وقد ذكرت مريم ابنة
عمران وفاطمة بنت محمد وعرف الناس بابائهم ونذرت ام مريم لله محررا
ومحمد ص اكثر الخلق تقربا الى الله في سائر الاحوال وذلك يوجب ان يكون قد انفق عند
ان سال الزهراء عليها السلم باضعاف ما قالت ام مريم بموجب فضله على الخلايق
وكان نذرهما من قبل الام وهو يقتضي ان تضعف منزلته مما نذره الاب قوله
وكفلها زكريا والزهراء كفلها رسول الله صلوات الله عليه وفضل كفالة رسول الله على كل
كفالة وكفالة اليتيم مندوب اليها وكفالة الولد واجبة وولدت مريم بعيسى في ايام
الجاهلية وولدت فاطمة بالحسن والحسين على فطرة الاسلام وكان الله اعلم
مريم بولد منها قبل وقت ما حملته فلا يجوز ان يتطرق اليها خوف والزهراء حملت
بهما وهي لا تعلم ما يكون من حالها في الحمل والوضع من السلامة والعطب فينبغي
ان يكون في ذلك مثوبة زائدة ولذلك فضل السابقون على الملائكة لانهم بذلوا نفوسهم في
القتال لانهم كانوا بين الخوف والرجاء في سلامة منهم والملائكة ليسوا كذلك وقيل
لها لا تحزني وقال النبي ص يا فاطمة ان الله يرضى لرضاك ويغضب لغضبك فنفخنا فيها من
روحنا وفاطمة عليها السلم خامسة اهل العباء وافتخر جبرئيل بكل واحد منهم
قوله من مثلي وانا سادس خمسة ولما انا قاطع عليك بطاجنا فكلي واشربي [illegible]

ان النخلة والتمر كانا موجودين قبل ذلك لانه لم يتوقف الا ارسل ما يجيء لتمرة من الغلام
موضع الشوق والعتلاق في المعجزة والشمس وللزهراء عليها السلم حديث التمر الصيحاني
وتكثير الماء وروي انه تكلم ام ايمن وقالت يا رسول الله فاطمة تزوجتها ولم تنثر
عليها شيئا فقال صلى الله عليه واله يا ام ايمن لم تكذبين فان الله تعالى لما تزوج فاطمة
عليا امر اشجار الجنة ان تنثر عليهم من حليها وحللها وياقوتها ودرها وزمردها وا
استبرقها فاخذوا منها ما لا يعلمون وتكلمت الملائكة مع مريم ان الله اصطفاك و
طهرك واصطفاك على نساء العالمين اراد نساء عالمها اهل زمانها كقوله لبني اسرائيل
واني فضلتكم على العالمين وليسوا بافضل من المسلمين قوله كنتم خير امة لهم ان الصفات
في هذه الامة بيانا لكما عبرها وقوله ان الله اصطفى آدم الى قوله ذرية بعضها من بعض وفاطمة
وذريتها من جملتهم وقال النبي ص فاطمة سيدة نساء العالمين من الاولين والاخرين
وانها لتقوم في محرابها فيسلم عليها سبعون الف ملك من المقربين وينادونها بما
نادت به الملائكة مريم فيقولون يا فاطمة ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك
على نساء العالمين وانه كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها رزقا وليس
في نفس الاخبار ان ذلك كان الله تعالى يخلقه اختراعا او ياتيها به الملك وانما هو
يدل على كثرة شكرها لله تعالى كما تقول رزقني الله اليوم درهما كما قال قل
كل من عند الله وللزهراء من هذا الباب ما لا ينكره مسلم من حديث المقداد وحب
الطائف والرمان والعنب والتفاح والسفرجل وغيرها وذلك مما يقطع على انها
كانت تاكل ما لم يكن بغيرها اخرى جميع الخلق بعد هبوط آدم وحواء وفي الحديث ان
النبي ص دخل على فاطمة وهي في مصلاها وخلفها جفنة يفور دخانها فاخرجت
فاطمة الجفنة فوضعتها بين ايديهما فقال علي عليها السلم انى لك هذا قالت هو
من فضل الله ورزقه ان الله يرزق من يشاء بغير حساب ورزق مريم من الجنة

وخُلِقَ فاطمةُ مِنْ نَبْقِ الجنّةِ • وَفِي الحديثِ فَنَاوَلَنِي جَبْرَئيلُ رُطَبَةً مِن رُطَبِها فَاكَلْتُها

فَتَحَوَّلَتْ ذٰلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي وَقَدْ مَدَحَ اللهُ تَعالىٰ مَرْيَمَ فِي القُرْآنِ بِعِشْرِينَ مَوْضِعًا

وَصَحَّ فِي الأخبارِ لِفاطِمَةَ عِشْرُونَ اسْمًا كُلُّ اسْمٍ يَدُلُّ عَلىٰ فَضِيلَةٍ ذَكَرَها ابنُ بابَوَيه

فِي كِتابِ مَوالِيدِ فاطِمَةَ وَقالَ لَها تَعالىٰ وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها يُرِيدُ

بِذٰلِكَ العَفافَ لا المُلامَسَةَ وَالتَّسَتُّرَ لا السَّتْرَ وَلَمْ يَكُنْ كَذٰلِكَ لِحَمْلِ حَمْلِها الله وَوَضَعَها

وَمَخاضِها بِغَيْرِ ما جَرَتْ بِهِ العادَةُ فَلَمّا لَمْ يَجْرِ عَلىٰ مَجْرَى العادَةِ دَلَّ عَلىٰ مَقالِنا وَيُؤَكِّدُ

ذٰلِكَ الأخبارُ الوارِدَةُ فِي مَدْحِ التَّزْوِيجِ وَطَلَبِ الوَلَدِ وَذَمِّ العُزُوبَةِ وَقالَ تَعالىٰ لِلزَّهْراءِ

وَلِأَوْلادِها إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ • حَسّانُ بْنُ ثابِتٍ رَحِمَهُ

وَإِنَّ مَرْيَمَ أَحْصَنَتْ فَرْجَها • وَجاءَتْ بِعِيسىٰ كَبَدْرِ الدُّجىٰ • وَقَدْ أَحْصَنَتْ فاطِمُ بَعْدَها

وَجاءَتْ بِسِبْطَيْ نَبِيِّ الهُدىٰ • شرح نُکوص بمعنی رجوع است و در قرآن مجید در سوره مبارکه

انفال نَكَصَ عَلىٰ عَقِبَيْهِ و در سوره مبارکه مؤمنین تَنْكِصُونَ که واقع شده بمعنی مذکور است

صاحب قاموس گفته که نُکوص مخصوص است برجوع از امر خیر و جوهری که نُکوص را بمعنی

رجوع مطلق نقل نموده غلط کرده است و استعمال نُکوص در برگشتن از شر نادر است

قول صاحب قاموس موافق معنی آیات مبارکات است عَذَلْتُها صیغه متکلم وحده است از فعل

ماضی باب ضرب ها ضمیر مفعول است که متصل شده است آن عَذْل بمعنی ملامت و سرزنش است

و اسم از آن عَذَل بفتح عین و فتح ذال معجمه است و عُذَلَة مثل هُمَزَة مردی را گویند که بسیار

سرزنش و ملامت مردمان نماید هَیْفاء بیابان بی آب و گیاه را گویند و جمع آن فَیافی است

و بنابر تحقیق صاحب قاموس مقصوره نیز آمده و بیابانی را که در عقیق که احرام گاه اهل عراق است

فیفاء الخبار و بیابانی نیز که در حوالی مکه معظمه است که از آن منزل مینمایند در ابطح فیفاء

الغزال گویند تا آن دو معنی نیز حمل لفظ حدیث ممکن است هَتَفَ بمعنی صدا کردن است

هاتِف یَهْتِفُ یعنی صدا کننده و صدا میکند سَعَطَ از باب منع و نصر آمده سعوط دارویی

و بضم غلط عامه سکوه ... نیز گویند

گویند که در بینی ریزند و میگویند سَعَطَ الدَّواءَ یعنی داخل کرد دارو را در بینی او و بتکلف حمل

معنی حدیث بر آن میتوان نمود و در بعض از نسخ سَطَعَ است و این انسب است سُطُوع

بمعنی بلند شدن است جوهری گفته سَطَعَ الغُبارُ وَالرّائِحَةُ وَالصُّبْحُ يَسْطَعُ سُطُوعًا ارتفع غَبَرَ

بفتح غین و با و بخط در زیر گرد را گویند مثل غُبار بضم غین غُبْرَة و غبار هر دو بیک معنی آمده است و بنا

بر تحقیق صاحب قاموس غُبْرَة بضم غین و فتح با نیز غبار را گویند و غُبْرَة بضم غین و سکون با

رنگ غبار را گویند خیاشیم جمع خیشوم است لغویین در نقل معنی خیشوم اختلاف نموده بعضی

میگویند که انف است و بعضی دیگر منتهای بینی را گفته اند و بعضی ما فوق المنخرین را ذکر نموده اند

و بعضی گفته اند که خیاشیم استخوانهای نرمی است که در منتهای انف ما بین بینی و دماغ

واقع است و بعضی دیگر گفته اند که خیاشیم رگهایی را گویند که در میان انف است بنابر این دو معنی

در هر نفری خیاشیم و بنابر معنی اول خیشوم خواهد بود و در مجمع البحرین مسطور است که تحریح فیه

گفته است که خیشوم حائل بین المنخرین است و وزن آن فیعول است و جمعش خیاشیم است مخاض

بفتح میم و بکسر میم نیز بنابر لغتی درد زاییدن را گویند دُجىٰ بضم دال است و در شعر حسان بمعنی

تمام و قوی مناسب است بمعنی مذکور و قریب بآن در لغت مذکور است بمعنی ظلمت مشهور

در اینجا نامناسب است ابن اثیر در نهایه گفته است دَجَا الإسلامُ أي شاعَ مِنْ دَجَى اللَّيْلُ

إذا تَمَّتْ ظُلْمَتُهُ وَأَلْبَسَ كُلَّ شَيْءٍ و از همین منقول است که دَجَى اللَّيْلُ بهمت آن میگویند که بپوشانند

جمیع اشیا را و نیست دُجىٰ بمعنی ظلمت و از جهت قول ایشان که گفته اند دَجَا الإسلامُ یعنی

قوی شد اسلام و پوشانید جمیع اشیا را تمر صیحانی یک نوع از خرماهای مدینه طیبه است که بار

نیز آنرا تمر صیحانی میگویند و بآن نام مشهور است لغویین در وجه تسمیه آن تمر صیحانی ذکر کرده اند

که منسوب بصیحان گوسفندیست که می بسته اند بدرخت آن و یا اینکه نام آن گوسفند صیحان

بوده و صیحانی گفتن از تغییرات نسبت است مثل صنعانی و در احادیث در وجه تسمیه آن بصیحانی

وارد شده که روزی از روزها حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام میگذشتند

از نخلستانی پس ندا کرد درخت خرمایی به درخت خرمایی دیگر که این حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و آن وصی بحق اوست لهذا این نامیده شد آن صیحانیه و صیحه بمعنی فریاد است و از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقول است که آنحضرت فرمودند که من روزی از روزها با حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله میگذشتیم از نخلستان مدینه طیبه درخت خرمایی از آن نخلستان صدا زد و بدرخت خرمای
دیگر که این پیغمبر برگزیده محمد مصطفی و آن علی مرتضی است چون از آن گذشتیم نخله دوم صدا زد
نخله سوم که این حضرت موسی و برادرش هارون است چون ازین درخت خرما گذشتیم
نخله چهارم نخله پنجم صدا زد که این حضرت نوح نبی الله و حضرت ابراهیم خلیل الله علیهما السلام است
پس چون از آن نخله گذشتیم صدا زد نخله ششم نخله هفتم که این حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله سید جمیع پیغمبران است و علی مرتضی سید جمیع اوصیاست پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
تبسم نموده فرمودند که هر درختی که نامیده شده است نخل مدینه طیبه صیحانی بجهة آنکه صدا
کردند بتفضیل من و فضیلت تو و ممکن است که منسوب بصیحان باشد باعتبار ندای خدا و
عالمیان و ملائکه مقربین و حور العین باشد چون در وقت تناول نمودن حضرات آل عبا علیهم السلام
خرمای بهشت را حق تعالی و جبرئیل و میکائیل و حور العین بگفتن هنیئا مریئا صدا زدند
و چون این هدیه و واقعه در مدینه طیبه واقع شده لهذا این نام و نشان بجهت خرمای مدینه
طیبه از آن باقیمانده و منسوب باین مقام است چنانچه وارد شده است در حدیث که روزی از
روزها حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بخانه مبارکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تشریف
شریف ارزانی نموده بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند که ای دختر گرامی من امروز پدر
بزرگوارت مهمان تو است حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض نمودند که ای پدر عالی مقدار
من پدر بسته که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام از گرسنگی بی طاقت نموده و از من چیزی
میطلبند و من هیچ چیزی نمی یابم که قوت ایشان نمایم پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل خانه
مبارکه آنحضرت شد و با حضرت امیر المؤمنین و حسنین و فاطمه زهرا علیهم السلام نشستند و حضرت فاطمه

زهرا علیها السلام متحیر و متفکر شد و نمیدانست که چگونه نماید بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بجانب آسمان نگاه کرد و دید که حضرت جبرئیل علیه السلام بسرعت تمام می آید پس چون حضرت
جبرئیل علیه السلام نازل شد گفت که ای محمد خداوند علی اعلی میرساند ترا سلام و مخصوص گردانیده
ترا بتحیه و اکرام و میفرماید بگو که بحضرت علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام
که چه چیز میخواهند از میوه های بهشت عنبر سرشت پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که یا
علی و یا فاطمه و یا حسن و یا حسین بدرستیکه خداوند رب العزة دانسته که شما گرسنه اید امر نموده
که هر چه میخواهید از میوه های بهشت عنبر سرشت ایشان همگی سکوت اختیار نمودند و در جواب
بکدیگر سبقت نمودند از راه حیا و حجاب با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس حضرت
امام حسین علیه السلام گفت بحرمت تو ای پدر بزرگوار و یا امیر المؤمنین و بحرمت تو ای مادر عالی مقدار
پسندیده زنان عالمیان و بحرمت تو ای برادر مهربان حسن زکی بگو که من اختیار
کنم از برای شما میوه از میوه های بهشت عنبر سرشت را پس همه ایشان گفتند که بگو ای حسین
آنچه را که میخواهی و تحقیق که ما راضی هستیم بتحفه اختیار کنی تو آنرا از برای ما پس حضرت
امام حسین علیه السلام عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیه و آله بگو بحضرت جبرئیل علیه السلام که ما
میخواهیم رطب تازه بهشت را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که حق تعالی بتحقیق
ابلاغ و مهیا و حاضر گردانیده است آنرا ای فاطمه برخیز و داخل خانه مخزن خود شو و بیاور نزد
ما آنچه را که در آن خانه است پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام داخل آنخانه شد و دید در آنخانه
طبقی از بلور و در سر آن دستمالی از سندس سبز کشیده اند و در آن طبق خرمای تر و
تازه است در غیر موسمش پس آنرا برداشته نزد ایشان آورد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پرسید که ای فاطمه از کجا آمده است این برای تو حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام در جواب آنحضرت عرض نمود که آمده است آن از جانب خداوند عالمیان
بدرستیکه حق تعالی روزی میدهد هر که را میخواهد بیگمان زیاده از حد حساب چنانچه تکلم نموده

بانو مریم بنت عمران پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهة اعزاز و احترام انعام خداوند عالمیان بر
خواست و آن طبق را از دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گرفت و در پیش ایشان بر
زمین گذاشت و آنحضرت نشست و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و یکدانه از آن خرما برداشت
و بدهن مبارک حضرت امام حسین علیه السلام گذاشت و فرمود که گوارا و خوش آینده باد بر تو
ای حسین بعد از آن دانه دیگر برداشت و بر دهن مبارک حضرت امام حسن علیه السلام گذاشت و
فرمود که گوارا و خوش آینده باد بر تو ای حسن بعد از آن دانه سوم را برداشت و بدهن مبارک
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گذاشت و فرمود که گوارا و خوش آینده باد بر تو ای فاطمه بعد از آن
دانه دیگر برداشت و بدهان مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذاشت و فرمود که گوارا و خوش
آینده باد بر تو ای علی بن ابی طالب بعد از آن شروع بخوردن نمودند پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام دانه دیگر برداشت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هنیئاً مریئاً لك یا علی باز
دانه دیگر برداشت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هنیئاً مریئاً لك یا علی پس آنحضرت
برخاست از جای خود و ایستاد و بعد از آن نشست و همگی از آن رطب ترسیل نمودند تا اینکه سیر
شدند و مائده بلند شد باسمان باذن خداوند عالمیان بعد از آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
عرض نمود که ای پدر بزرگوار امروز از تو امر عجیب مشاهده نمودم در بین تناول مائده
از جا جستن نمودید و ایستادید و بعد از آن باز نشستید پس آنحضرت فرمودند که ای فاطمه
بدرستیکه چون من دانه رطب اول را بدهن حضرت امام حسین علیه السلام گذاشتم شنیدم
که حضرت میکائیل و حضرت اسرافیل گفتند هنیئاً مریئاً لك یا حسین پس من موافقت
ایشان گفتم که هنیئاً مریئاً لك یا حسین و چون دانه دوم را بدهن حضرت امام حسن علیه السلام
گذاشتم شنیدم که حضرت جبرئیل و میکائیل علیهما السلام گفتند که هنیئاً مریئاً لك یا حسن
من نیز موافقت ایشان گفتم هنیئاً مریئاً لك یا حسن و چون دانه سوم را بدهن تو
گذاشتم جمیع حور العین خوشحال و مسرور گشته سر از غرفهای بهشت بیرون کرده نظاره

می‌نمودند خوشحال و خندان میگفتند که هنیئاً مریئاً لك یا فاطمه پس من نیز موافقت ایشان
گفتم هنیئاً مریئاً لك یا فاطمه و چون دانه چهارم را برداشتم و بدهن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
گذاشتم ندائی شنیدم از جانب خداوند علی اعلی که میفرمود هنیئاً مریئاً لك یا علی پس
من نیز موافقت خداوند عالمیان گفتم هنیئاً مریئاً لك یا علی پس من بجهت تعظیم و تکریم
خداوند کریم و رحیم از جای خود جستم و بپا ایستادم پس شنیدم که خداوند عالمیان فرمود
که ای محمد قسم ببزرگی و جلال خودم که هرگاه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از این
ساعت تا روز قیامت از این خرما تناول نماید هر دانه که او بر دارد در دهن البته میگویم بجهت
او لاینقطع هنیئاً مریئاً لك یا علی قدس الله مخفی نماند که مذکور شد که قدس بضم قاف و سکون
دال و بضم قاف و سکون دال بمعنی پاکی و پاکیزگیست ممکن است که بوده باشد اشاره
بحدیثی که در اول باب اول این کتاب مذکور شد که در وقت ولادت سراپا سعادت
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ده نفر از حوریان بهشت عنبر سرشت داخل شدند و با هر یک
از ایشان بود طشتی و ابریقی و در آن ابریقها بود آب کوثر پس حضرت ساره و آسیه
بنت مزاحم و مریم بنت عمران و کلثوم همشیره حضرت موسی علیه السلام آنها را از حوریان گرفته
و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را با آب کوثر شستند و بعد جامه خوشبوی بهشت پیچیدند ظاهرا که
مراد مستدل این باشد که پاک و پاکیزه بودن آب و صحابی(?) گفتن بخرمای مدینه طیبه تمام
و تن نیست از آب کوثر و رطبی که با این همه صدا و ندا که هر یک با آوازه تمام بجهت
آن رسیده اند از بهشت جاودان آمده که در روی زمین الی یوم الدین باقی مانده
والله اعلم مالک بن دینار که در اول این فقره مذکور است از کمل شیعه و اتقیاست قاضی
نور الله مرقده ذکر کرده است که او صاحب ایمان و یقین و ورع دقیق و مناقب
جلیله و صفات علیه و فضائل سنیه است چهل سال در بصره اقامت نمود از نهایت زهد
و ورع یکدانه رطب و خرمای آنجا را نخورد و وجه معیشت او از اجرت نوشتن قرآن مجید بود

و چون حضرت ... علی بن ابی طالب علیه السلام ... هنیئاً مریئاً لك یا علی

احوال مالك بن دينار رحمه الله تعالى

و از جمله شیعیان خالص الاعتقاد و کمل اتقیا و ابرار بود و با حسن بصری هم عصر بود و ولادت
او در حال عبودیت پدرش اتفاق افتاد اگرچه بنده زاده است اما صاحب کرامات عظیمه
و ریاضات کثیره است در سنه صد و سی هجری در عهد مروان حمار فوت شد قدری از
فضایل و احوال سلمان علیه الرحمة و الرضوان بعد از این در همین باب مذکور خواهد شد هر گاه
خواهند که معرفتی باحوال سلمان بهم رسانند رجوع بآنجا فرمایند حسان بن ثابت که در متن
مذکور و قایل شعر مزبور در شان حضرت فاطمه بتول و بضعة الرسول صلوات الله علیها است حسان
بفتح حاء مهمله و تشدید سین مهمله است و اشتقاق آن از حس و حسن نقل کرده اند بنابر
اول صیغه فعلان و نون زائده است بالف و غیر منصرف است و بنابر ثانی فعال و نون اصلی
خواهد بود و آن نام یکی از فحول شعرای عرب است که فصیح و بلیغ و از جمله مشاهیر و سرآمد عصر خود بود
بشرف اسلام مشرف گشته از جمله شعرای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل اسلام شد و قصاید
غرا در شان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفته و این چند بیت از جمله اشعار اوست
که در مدح حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته است أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَرْسَلَ عَبْدَهُ • بِبُرْهَانِهِ وَاللهُ
أَعْلَى وَأَمْجَدُ • فَشَقَّ لَهُ مِنِ اسْمِهِ لِيُجِلَّهُ • فَذُو الْعَرْشِ مَحْمُودٌ وَهَذَا مُحَمَّدُ • نَبِيٌّ أَتَانَا بَعْدَ
يَأْسٍ وَفَتْرَةٍ • مِنَ الرُّسْلِ وَالْأَوْثَانُ فِي الْأَرْضِ تُعْبَدُ • تَعَالَيْتَ رَبَّ الْعَرْشِ عَنْ كُلِّ مَا جَنَى
فَإِيَّاكَ نَسْتَهْدِي وَإِيَّاكَ نَعْبُدُ • ابو سفیان آنحضرت را هجو نموده بود و حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله جواب ابو سفیان را بحسان مرجوع نمود و حسان شعری چند در جواب ابی سفیان بفصاحت
و بلاغت تمام گفته است و از آنجمله این بیت است أَتَهْجُوهُ وَلَسْتَ لَهُ بِكُفْوٍ • فَشَرُّكُمَا لِخَيْرِكُمَا
فِدَاءُ یعنی آیا تو هجو میکنی حضرت محمد را و حال آنکه تو کفو و همسر او نیستی پس بد شما فدای
خیر شما باد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از شنیدن این بیت فرمود أَنْصَفُ بَيْتٍ
قَالَتْهُ الْعَرَبُ و در احادیث وارد شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در شان او
فرمودند که لَا تَزَالُ يَا حَسَّانُ مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِكَ یعنی همیشه ای حسان تو

مداح حسان بن ثابت رسول الله صلی الله علیه و آله

مؤیدی بروح القدس که تایید حضرت عیسی و انبیا علیهم السلام باو شده مادامی که یاری کنی
و نصرت دهی ما را بزبانت و علمای اعلام نقل نموده اند که حسان بن ثابت بن منذر الخزرجی
علیه الرحمة مداح حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و او یکی از جمله معمرین و مخضرمین است صد و بیست
سال عمر او بود شصت سال قبل از اسلام در جاهلیت گذرانیده بعد از آن مسلمان گشته و شصت
سال دیگر در اسلام گذرانید مخضرم در لغت عرب شاعری را گویند که ادراک زمان جاهلیت و اسلام
هر دو را نموده باشد چون حسان چنین بود لهذا او را مخضرم میگویند تتمه از احوال ام ایمن دایه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از این در این باب در شرح حدیث بیست و چهارم مذکور شد
هر گاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند یعنی شیخ کامل فاضل رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن
شهرآشوب المازندرانی علیه الرحمة در کتاب مناقب روایت کرده است از مالک بن دینار
که او گفت که در مکان وداع گاه حج که مشایعت کننده گان وداع میکنند حاجیان را دیدم زن
ضعیفی را که سوار شده است بر چاروای لاغر نحیفی باراده حج بیت الله الحرام و مردمان
نصیحت میکنند او را که برگردد و رجوع از اراده خیر سفر حج بیت الله الحرام نماید چون بمیان بیابان
رسیدیم چاروای او خسته و مانده شد پس من ملامت و سرزنش کردم باو در آمدن
باین سفر پس آن زن سر خود را بجانب آسمان بلند کرد و گفت که نه در خانه ام گذاشتی و نه
بخانه ات رسانیدی پس قسم بعزت و جلال تو که هر گاه با من چنین کاری میکرد غیر تو
میکردم شکوه او را نزد درگاه تو ناگاه شخصی آمد بجانب او و از بیابان بی آب و گیاه
و یا از بیابان بی آب و گیاه جنیب عقیق و یاقوت منظمه و در دست آن شخص بود و مهار شتری
پس گفت آن زن را که باین ناقه سوار شو و آن زن چون بر آن ناقه سوار شد آن ناقه مثل
برق جهنده روان شد پس چون بمکه معظمه رسیدم در مطاف آن زن را دیدم که بطواف
بیت الله الحرام اشتغال دارد قسم دادم باو که تو کیستی آن زن گفت منم شهره دختر مسکه
دختر فضه کنیز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در من بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رحمت خود را

ورزد زن زید یهودی در مدینهٔ مشرفه وقدری جو ازاو قرض گرفت پس چون زید شوهر
آن زن داخل خانه شد بزنش گفت که چه چیز است این انوار که حاصل شده است در خانهٔ ما
زنش گفت که انوار رخت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام است پس زید یهودی از مشاهدهٔ انوار
فی الحال بنور اسلام مشرف شد ومسلمان شد زن او وهمسایهای او تا اینکه مسلمان شدند
بسبب آن نور هشتاد نفر از یهود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام طلب نمود انگشتری از حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله آنحضرت فرمودند که تعلیم نمایم ترا چیزی را که آن بهتر از این انگشتر باشد
تو چون نماز شب را بجای آوری طلب کن از خداوند عزوجل انگشتری را پس هر اینکه
خداوند عالمیان میرساند تو را حاجتت گفت راوی که پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله تعلیم نموده بود دعا کرد وخداوند شرح وانگشتری طلب نمود
پس در انوقت صدا کننده صدا کرد که ای فاطمه آنچه را که طلب نمودی از ما در زیر جای
نماز تو است پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام جای نماز را برداشت دید انگشتر یاقوتی که
قیمت ندارد پس آنرا بانگشت خود کرد وخوشحال شد پس چون آنحضرت خوابید دید
که گویا در بهشت عنبر سرشت است ودر بهشت سه قصر دید که مثل آن سه قصر در بهشت نبود
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام پرسید که از کیست این قصرها گفتند که این قصرها از برای حضرت
فاطمهٔ زهرا دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله است پس آنحضرت داخل یکی از این
قصرها شد وسیر کرد دید در آن وسیر فرمود پس دید تختی را که میل کرده است بر سه پایه پس
آنحضرت پرسید که چرا این تخت میل کرده است بسه پایه ویک پایهٔ دیگر را ندارد گفتند
سه پایه بودن آن بجهة آنست که صاحب این قصر طلب کرد از خداوند عالمیان انگشتری
پس یک پایهٔ این تخت را برداشتند وبجهت او انگشتری ساختند تخت بر سه پایه باقی ماند
وچون صبح شد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله آمد
وقصهٔ خود را بعرض اقدس آنحضرت رسانید حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند که ای گروه

عبدالمطلب

عبدالمطلب نیست از برای شما دنیای دنی بدرستیکه از برای شماست آخرت ووعده گاه
شما بهشت عنبر سرشت است چه میکنید شما دنیا را پس بدرستیکه دنیای دنی بر طرف خواهد شد
وبازی دهنده است پس امر کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را که
باز گذارد انگشتر را در زیر جای نمازش پس آنحضرت چنانچه امر نموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله عمل نموده انگشتر را در زیر جای نماز خود گذاشت وبمکان اصلیش بازگردانید پس
آنحضرت را در سر جای نماز خواب ربوده در خواب دید که داخل بهشت عنبر سرشت شده
پس داخل شد بآن قصر ودید آن تخت را که بر چهار پایه درست ایستاده پرسید که چون شده
که این تخت بقوایم اربعهٔ خود قرار گرفت وپایههای او درست شد گفتند که چون صاحبش
انگشتر را بازگردانید تخت بهیئت اصلی خود راجع شد شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب
اختیار الرجال روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
که گفت سلمان فارسی رحمه الله که چون عمر بن الخطاب علیه اللعنه والعذاب با ملاعین
دیگر بر سر خانهٔ منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام ریختند وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بیرون
کشیدند حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام از عقب آنحضرت بیرون آمد تا اینکه نزد قبر منور
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله رسید وگفت دست بردارید از پسر عموی من قسم
بخداوندی آنچنانی که مبعوث کرده است حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله را بحق که اگر چنانچه دست
از پسر عموی من برندارید موی سر مبارک خود را پریشان خواهم نمود وپیراهن مبارک
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله را بر سر خود خواهم گذاشت وفریاد خواهم زد از ظلم شما
بسوی خداوند عالم وعالمیان پس بدرستیکه نیست ناقهٔ صالح نبی الله گرامی تر از فرزند من در
نزد خداوند عالمیان گفت سلمان که پس دیدم من در آنوقت قسم بخداوند عالمیان که پیش
دیوارهای مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله کنده شد از زیر بنا که هر گاه اراده مینمود
که کنده شود از زیر آنها میگذشت پس چون من آن حال را مشاهده نمودم بخدمت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام

آمدم و عرض کردم که ای سید من و ای خاتون من بدرستیکه خداوند عالمیان مبعوث
گردانید پدر ترا محمد را از نور رحمت برای عالمیان اشاره است بآیه وافی هدایه وما
ارسلناك الا رحمة للعالمین پس مباش تو بجهت غضب پس برگردید دیوارهای مسجد و
بجای خود قرار گرفت بنحوی که بلند شد گرد از زیر آنها و داخل شد آن گرد به بینیهای ما و بابا
بینیهای ما معاینی که در شرح مذکور شد و بریده روایت کرده است که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه ملک الموت مخیر گردانید مرا در بقای دنیا و رحلت بعقبا پس
من مهلت طلبیدم از او تا نزول حضرت جبرئیل علیه السلام پس از شنیدن این خبر فاطمه زهرا علیها السلام
غش کرد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که ای دختر گرامی من مخافت
کن بر خود پس بدرستیکه تو و شوهر تو و دو پسر با من خواهید بود در بهشت عنبر سرشت
بشارت داده شد مریم بفرزندش چنانچه حق تعالی در سوره مبارکه آل عمران فرموده اذ قالت الملئکة
یبشرك بکلمة منه اسمه المسیح عیسی بن مریم وجیها فی الدنیا والآخرة ومن المقربین
و بشارت داده شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بحضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و در حدیث
وارد شده است که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بشارت دادند بحضرت فاطمه زهرا
علیها السلام در وقت ولادت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام اینکه فرمودند
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام گوارا باد ترا اینکه زاییدی امامی که سید اهل بهشت خواهد
بود و کامل گردانید خداوند عالمیان ائمه را در عقب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام قول حق تعالی
که در سوره مبارکه زخرف است وجعلها کلمة باقیة فی عقبه یعنی در عقب و ذریه
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
روایت شده که آنحضرت فرمودند که بود مدت حمل او یعنی مدت حمل مریم بنا بر ظاهر
نه ساعت و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زایید حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام
بفاصله ششماه بنا بر روایتی که وارد شده است و مریم دختر عمران بود و حضرت فاطمه زهرا

دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و شرف ناس به بزرگی پدران ایشان است
و نذر کرد مریم را مادرش حنه که بوده باشد از خدمه بیت المقدس و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله پیش از جمیع مردمان نزدیکی میجستند بدرگاه خداوند عالمیان در جمیع احوال
و این موجب آنست که آنحضرت عرض کرده باشد بدرگاه خداوند عالمیان در وقت
سؤال کردن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام باضعاف آنچه گفته بود حنه مادر مریم بعد فضیلت آنحضرت
بر خلایق و بود نذر مریم از جانب مادرش و این مقتضی آنست که بوده باشد منزلت او
نصف منزلت کسی که بوده باشد نذر به پدرش قول حق تعالی که فرموده است وکفلها
زکریا یعنی کفالت مریم نمود حضرت زکریا علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را کفالت
و نگهداری نمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله افضل است از هر کفالت دیگر و حضرت
زکریا علیه السلام که کفالت مریم نمود کفالت یتیم بعنوان سنت بود و کفالت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را کفالت ولد بعنوان واجب بود و مریم زایید حضرت عیسی
علی نبینا و علیه السلام را در زمان جاهلیت کفر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زایید حضرت امام حسن
و امام حسین علیهما السلام را بر فطرت اسلام و حق تعالی اعلام نمود مریم را بسلامتی خودش و سلامتی
آنچه در شکمش بود پس جایز نبود اینکه راه بیابد بمریم بعد از آن اعلام خوف و تفرقه و حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام حامله شد بحضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام و حال آنکه آنحضرت
نمیدانست که حال و چگونه خواهد شد در ایام حمل و وضع حمل از سلامتی و بعد سزاوار
آنست که بوده باشد در این ثواب بسیار زیاد و باین سبب فضیلت یافتند مسلمانان بر
ملائکه در روز بدر در جنگ بجهت اینکه مسلمانان بودند در میانه خوف و در جای که آیا کشته
شوند و یا بسلامت باقی مانند و جزم بر بقا و سلامتی خود داشتند و گفته شد مریم علیها السلام
که الا تحزنی قد جعل ربك تحتك سریا و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت
فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند که ای فاطمه بدرستیکه خداوند عالمیان خوشنود میشود و

و خلافی نیست در اینکه کفالت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله م

و ملائکه در خوف و جان نبودند م

برای خوشنودی تو وگفته شد از برای مریم علیها السلم که در سورهٔ مبارکهٔ انبیاست فنفخنا
فیها من روحنا وحضرت فاطمه زهرا علیها السلم پنجم آل عباست وافتخار کردن حضرت جبرئیل
علیه السلم که روح القدس است از قول حضرت جبرئیل علیه السلم که گفت کیست مثل من وحال آنکه
من ششم آن پنج نفرم که آل عبا اند ثابت وظاهر است واز برای حضرت مریم علیها السلم است قول
خداوند عالمیان که در سورهٔ مبارکهٔ مریم فرموده تساقط علیک رطبا جنیا فکلی واشربی
احتمال دارد آنکه بوده باشد درخت خرما ونهری موجود قبل از آن و باو امر شده باشد که از آن
درخت خرما ونهر موجود اکل وشرب نماید و آن درخت ونهر بوده باشد از بهشت عنبر سرشت
بجهة آنکه باقی نمانده است از آن نهر ودرخت اثری مثل آنچه باقی مانده است برای زمزم و
مقام ابراهیم (نقش قدم) وموضع تنور وانفلاق بحر ورد شمس یعنی از برای هر یک از اینها که معجزه بوده اند
اثری ومکانی است واز درخت خرما ونهری که مریم مامور باکل وشرب از آن شد نام و
نشانی در روی زمین نیست واز برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم است حدیث ام صحانی
وپاکی وپاکیزگی آب که نام ونشان است از طب صحانی که بجهة آنحضرت نازل شده و
شستن وپاکیزه نمودن آنحضرت بآب کوثر در وقت ولادت چنانچه در شرح حدیث
مفصلا مذکور شد ودر روایت واقع شده است که بدرستیکه گریه کرد ام ایمن دده حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وگفت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که یا رسول الله حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
شوهر دادی ونثار نکردی بر آنحضرت چیزی حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند
که ای ام ایمن چرا دروغ میگوئی پس بدرستیکه خداوند عالمیان جل جلاله چون
تزویج فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را بحضرت علی بن ابی طالب علیه السلم امر فرمود درختهای
بهشت عنبر سرشت اینکه نثار کنند بر ایشان از زیورهای بهشت وجامهای بهشت
ویاقوت بهشت وزمرد بهشت وزربفتهای طلا باف بهشت پس گرفتند ایشان از
آنها آنقدر که نمیدانند ایشان حساب آنرا وتکلم نمودند ملائکه مقربین با مریم علیها السلم که

درخت بهشت

گفتند

مثل قول خداوند عالمیان که فرموده است

گفتند یا مریم ان الله اصطفاک وطهرک واصطفاک علی نساء العالمین یعنی ای مریم
بدرستیکه خداوند عالمیان برگزید ترا وپاک گردانید ترا وبرگزید ترا بر زنان عالمیان
ومراد از زنان عالم اهل زمان اوست از برای بنی اسرائیل در سورهٔ مبارکهٔ البقره وانی
فضلتکم علی العالمین ونیستند بنی اسرائیل افضل از مسلمانان بجهة آنکه حق تعالی
فرموده است بجهة مسلمانان در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون
بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله پس بدرستیکه در آن صفات که در این
آیهٔ مبارکه بجهة مریم ذکر شده است شریک است در آن صفات غیر مریم با مریم از برای آنکه فرموده است
حق تعالی در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی
العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم وحضرت فاطمه زهرا علیها السلم وذریهٔ
آنحضرت نیز از جملهٔ ایشان است وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند که حضرت فاطمه زهرا
سیدهٔ زنان عالمیان است از اولین وآخرین وبدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
چون می ایستد در محراب عبادتش سلام میدهند باو هفتاد هزار ملک مقرب درگاه
احدیت وندا میکنند او را بآنچه ندا کردند ملائکه مریم بنت عمران را پس میگویند یا فاطمه
ان الله اصطفاک وطهرک واصطفاک علی نساء العالمین وبدرستیکه هر وقت
که داخل میشد حضرت زکریا علیه السلم بر مریم در محراب عبادتش میدید نزد او روزی ونعمت
در لفظ آیهٔ مبارکه اینکه آن روزی را حق تعالی خلق نموده واختراع بعنوان معجزه ویا اینکه می
آورد آنرا ملک از برای مریم و بدرستیکه دلالت میکند آیهٔ مبارکه بر کثرت شکر مریم علیها السلم
از برای خداوند عالمیان چنانچه میگوئی تو روزی داد مرا حق تعالی ودرام روزی میدهم
وچنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که قل کل من عند الله یعنی بگو که همه
از جانب خداوند عالمیان است واز برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم است از آمدن روزی
از جانب خداوند عالمیان آنقدر که انکار نمیکند آنرا مسلمانی از حدیث مقداد بن اسود

و خرما و انار و انگور و سیب و به و غیر آنها و این از آنجهت است که قطع میکند برانکه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم میخوردند آنچه را که نبود از برای غیر آنحضرت از جمیع خلق بعد از نزول حضرت آدم
و حوا علیهما السلم از بهشت عنبر سرشت و در حدیث واقع شده است که بدرستیکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد بخانه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و آنحضرت در
مصلای خود مشغول عبادت بود و در عقب آنحضرت جفنه بود که فوران مینمود دخان آن
پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم آن جفنه را بیرون آورده و گذاشت آنرا در پیش روی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم پس پرسید حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که از کجا آمده است این از برای تو حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
در جواب گفت که آن از فضل و کرم خداوند عالمیان و روزی اوست بدرستیکه حق تعالی
روزی میدهد بهر که میخواهد زیاده از حد حساب و روزی داد حق تعالی مریم را از بهشت
و آورد حق تعالی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را از رزق بهشت عنبر سرشت و در حدیث
واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بمن داد حضرت جبرئیل علیه السلم
دانه رطبی از رطب بهشت پس خوردم من آنرا و گردید آن نطفه در پشت من و تحقیق
که مدح نموده است حق تعالی مریم را در قرآن مجید به بیست صفت و در احادیث معتبره
رسیده است که از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم است بیست نام که هر نامی از آن
نامها دلالت میکند بر فضیلتی ذکر کرده است آن نامها را شیخ ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب
مولد حضرت فاطمه علیها السلم این غلام داعی معروض میدارد که بیست نام مذکور قبل از این
در باب دوم این کتاب مذکور شده نوزده آنرا مؤلف کتاب [illegible] و علل الحجه منقول
از همین کتاب مناقب که او نقل نموده بود از کتاب مذکور شیخ ابن بابویه علیه الرحمه
ذکر نموده و یکی دیگر را نیز که بیست بنقل احادیث معتبره بدان منضم نموده ذکر نمود هر گاه
خواهند رجوع بآنجا فرمایند و حق تعالی فرموده است در شأن مریم که وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ

الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا اراده کرده است حق تعالی باین عفاف و عصمت را نه ملازمه رجال
حلال و همبستر نشدن زیرا که راجعست آنکه هرگاه نموده باشد چنین بایست که بوده باشد
آبستن شدن او بحضرت عیسی علیه السلم و وضع حمل و درد زاییدن او بغیر آنچه جاری شده است
بر آن عادت پس چون گردانید حق تعالی آنها را بر مجرای عادت دلالت میکند بر نفی ما
و مؤکد آنست اخباریکه وارد شده است در مدح تزویج و طلب کردن فرزند و مذمت عزوبت
و حق تعالی برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و از برای اولاد و کرام آنحضرت فرموده است در سوره مبارکه
احزاب إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و حسان
بن ثابت که از فصحا و بلغاء عرب و از شعراء و اصحاب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل
اسلام بوده گفته است وَإِنَّ مَرْيَمَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا • فَجَاءَتْ بِعِيسَى كَبَدْرِ الدُّجَى • فَقَدْ
أَحْصَنَتْ فَاطِمُ بَعْدَهَا • وَجَاءَتْ بِسِبْطَيْ نَبِيِّ الْهُدَى • یعنی هرگاه مریم عفت ورزید و آورد
حضرت عیسی علیه السلم را مثل ماه تمام پس عفت و طهارت ورزید حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بعد از
مریم و آورد دو نواده پیغمبر هدایت کننده را ۳۸ یغص دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدَهُ هُوَ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ يَطْحَنَانِ فِي الْجَارُوشِ فَقَالَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيُّكُمَا أَعْيَى فَقَالَ عَلِيٌّ فَاطِمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا قُومِي يَا بُنَيَّةُ
فَقَامَتْ وَجَلَسَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوْضِعَهَا مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَاسَاهُ فِي طَحْنِ
الْحَبِّ شرح سه نسخه از کتاب بحار الانوار که در اینوقت در نظر است در هر سه جاروش بجیم
معجمه و الف و راء مهمله و واو و شین معجمه است بر وزن قاموس هر چند که لفظ مذکور بغیر مصحح
و محشی نیست اما اتفاق هر سه نسخه قرینه صحت است سعی بلیغ نمود لفظ مذکور در کتب لغت ظاهر
نشد و محتمل کتبی که حدیث مزبور از آن روایت شده در انجا دو براین غلام داعی معتقد آنست
نهایت اینکه در قاموس مسطور است که جرش بفتح و ضم و کسر و بحرکت و بضم جیم و فتح راء مثل
صرد ثلث اول شب را گویند و جرش بفتح جیم آخر شب را گویند و جارش نشنیده

و باک سبید شده را گویند و مجحش غلیظ الجنب و مجحاشه بفتح میم سنگ چاق شکم بزرگ و جحاوش مثل علابط بزرگ و عظیم هر شئی را گویند در نهایه مسطور است که قاموس معنی دریای بزرگ است و آن منقول است از قس محتمل که مراد از لفظ مذکور اول آیا اخر شب باشد چنانچه داب عربستان هست که در شب آسیا میکنند و یا مراد آسیای بزرگ باشد و آنرا جاروش میگفته اند جاروش که معنی شنیده و جحاوش که بزرگ هر شئی است دلالت بآن دارد و مؤید این است مضمون حدیث که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام هر دو آن آسیا را میگردانیدند بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عوض حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرافقت فرمود معلوم میشود که گردانیدن آنرا دو نفر ضرور و دستور بوده و دین دلیل عظمت و بزرگی آنست و در کتاب مهذب اللغة نیز گفته که مجحش بکسر میم دست آسیا را گویند و ابن اثیر ذکر کرده است در نهایه که جحش صدای را گویند که حاصل میشود از خوردن جز درشت و فی الواقع صدای آسیا چنین است و جحش بمعنی قشر و جحش بنیم کوب آمده و جحاشه چیزی را گویند که خوب کوبیده شده باشد و محتمل است که بوده باشد جاروش اسم خانه و مکانیکه بوده باشد آسیای بزرگ در آن منصوب چون می آید این وزن اسم مکان مثل کانون و از عبارت حدیث منصوب بودن آن نیز مفهوم میشود و هر گاه دنبار تصحیف که اشتباه شود هر چه بخاطر هر کس رسد میتواند خواند مثل جاوس و غیره و اجتناب از تصحیف علی کل حال اولی و احوط است بنای ترجمه حدیث بر معنی مذکور که اصل آن از لغت ظاهر بود و گذاشته شد و الله اعلم معنی شیخ جلیل القدر سدید الدین ابو الفضل شاذان بن جبرئیل القمی علیه الرحمه ساکن مدینه طیبه در کتاب فضائل و بعضی از فضلا و یا شیخ ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب روضه روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تشریف شریف ارزانی فرمودند بخانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پس دیدند آنحضرت علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هر دو آرد میکنند در

آسیای

آسیای بزرگ و با ورشب که داب عرب هست پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که کدام یک از شما خسته و عاجز گشته اید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که حضرت فاطمه زهرا یا رسول الله پس آنحضرت علیه السلام فرمودند فاطمه زهرا صلوات الله علیها که برخیز ای دختر گرامی من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حسب الفرموده پدر بزرگوار خود برخواست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشستند در مکانیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نشسته بود با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس رفاقت و همراهی نمود حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله با حضرت سید الوصیین در آرد کردن آن گندم

کشف ۳۹ من کتاب معالم العترة لعبد العزیز بن الاخضر باسناده مرفوعا الی قتادة عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیر نسائها مریم و خیر نسائها فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله و باسناده الی احمد بن حنبل یرفعه الی انس ان النبی صلی الله علیه و آله قال حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد و آسیة امرأة فرعون و باسناده عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله قال حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله و منه قالت عائشة لفاطمة علیها السلام الا ابشرک انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول سیدات نساء اهل الجنة اربع مریم بنت عمران و فاطمة بنت محمد و خدیجة بنت خویلد و آسیة بنت مزاحم امرأة فرعون و من مسند احمد عن عائشة قالت اقبلت فاطمة علیها السلام تمشی کان مشیتها مشیة رسول الله صلی الله علیه و آله فقال مرحبا یا بنتی ثم اجلسها عن یمینه او عن شماله ثم اسر الیها حدیثا فبکت فقلت استخصک رسول الله بحدیثه ثم تبکین ثم اسر الیها حدیثا فضحکت فقلت ما رأیت کالیوم فرحا اقرب من حزن فسألتها عما قال فقالت ما کنت لافشی سر رسول الله حتی قبض رسول الله صلی الله علیه و آله سألتها

فقالت سرّني فقال لي انّ جبرئيل كان يعارضني بالقرآن في كلّ عام مرّة وانّه عارضني
به العام مرّتين ولا اراه الّا قد حضر اجلي وانّك اوّل اهل بيتي لحوقاً بي ونعم السلف
انا لك فبكيت لذلك فقال الا ترضين ان تكوني سيّدة نساء هذه الامّة او نساء
المؤمنين قالت فضحكت لذلك وروى ابن خالويه في كتاب الآل عن ابي عبد الله الحسين
عن محمّد بن احمد بن قضاعة عن عبد الله بن محمّد عن ابي محمّد العسكري عن آبائه
عليهم السلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لمّا خلق الله آدم وحوّا تبختر في
الجنّة فقال آدم لحوّا ما خلق الله خلقاً هو احسن منّا فاوحى الله الى جبرئيل ائت
بعبدي الفردوس الاعلى فلمّا دخلا الفردوس نظر الى جارية على درنوك من
درانيك الجنّة وعلى رأسها تاج من نور وفي اذنيها قرطان من نور قد اشرقت الجنان
من حسن وجهها فقال آدم حبيبي جبرئيل من هذه الجارية التي قد اشرقت الجنان
من حسن وجهها فقال هذه فاطمة بنت محمّد نبيّ من ولدك يكون في آخر الزمان
قال فما هذا التاج الذي على رأسها قال بعلها علي بن ابي طالب ع قال ابن خالويه
البعل في كلام العرب خمسة اشياء الزوج والصنم من قوله اتدعون بعلاً والبعل
اسم امرأة وبها سمّيت بعلبك والبعل من النخل ما شرب بعروقه من غير سقي
والبعل السماء والعرب تقول السماء بعل الارض قال فما القرطان اللذان في
اذنيها قال ولداها الحسن والحسين ع قال آدم حبيبي جبرئيل اخلقوا قبلي قال هم
موجودون في غامض علم الله قبل ان تخلق باربعة آلاف سنة وعن ابن خالويه
من كتاب الآل يرفعه الى علي بن موسى الرضا عليه السلم عن آبائه عليهم السلم عن علي
عليه السلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا كان يوم القيمة نادى مناد
من بطنان العرش يا معشر الخلايق غضّوا ابصاركم حتى تجوز فاطمة بنت محمّد ص
وروى ابن عمرة عن رجاله يرفعه الى ابي ايّوب الانصاري قال قال رسول الله صلى الله

عليه وآله اذا كان يوم القيمة نادى مناد من بطنان العرش يا اهل الجمع نكّسوا
رؤوسكم وغضّوا ابصاركم حتى تجوز فاطمة عليها السلم على الصراط فتمرّ ومعها سبعون
الف جارية من الحور العين ومنه عن نافع بن ابي الحمراء قال شهدت رسول الله ص ثمانية
اشهر اذا خرج الى صلوة الغداة مرّ بباب فاطمة عليها السلم فقال السلم عليكم اهل البيت
ورحمة الله وبركاته الصلوة انّما يريد الله ليذهب عنكم الرجس ويطهّركم تطهيرا ومنه
عن الحسين بن علي عن ابيه عن النبي ص انّه قال يا فاطمة انّ الله ليغضب لغضبك
ويرضى لرضاك ومن كتاب ابي اسحق الثعلبي عن جميع بن عمير عن عمّته قالت سألت
عائشة من كان احبّ الى رسول الله ص فقالت فاطمة قلت انّما اسألك عن الرجال
قالت زوجها وما يمنعه فوالله ان كان ما علمت صوّاماً قوّاماً جديراً ان يقول بما يحبّ
الله ويرضى وعن جابر قال ما رأيت فاطمة تمشي الّا ذكرت رسول الله ص تميل على
جانبها الايمن مرّة وعلى جانبها الايسر مرّة وعن عائشة وقد ذكرت فاطمة ما رأيت
اصدق منها الّا اباها ومن كتاب مولد فاطمة لابن بابويه روي انّ النبي ص قال
اشتاقت الجنّة الى اربع من النساء مريم بنت عمران وآسية بنت مزاحم زوجة فرعون
وهي زوجة النبي في الجنّة وخديجة بنت خويلد زوجة النبي في الدنيا والآخرة و
فاطمة بنت محمّد ص وروي عن علي عليه السلم قال كنّا جلوساً عند رسول الله ص فقال
اخبروني ايّ شيء خير للنساء فعيينا بذلك كلّنا حتى تفرّقنا فرجعت الى فاطمة ع
فاخبرتها بالذي قال لنا رسول الله ص وليس احد منّا علمه ولا عرفه فقالت ولكنّي
اعرفه خير للنساء ان لا يرين الرجال ولا يراهنّ الرجال فرجعت الى رسول الله ص
فقلت يا رسول الله سألتنا ايّ شيء خير للنساء وخير لهنّ ان لا يرين الرجال ولا
يراهنّ الرجال قال من اخبرك فلم تعلمه وانت عندي قلت فاطمة فاعجب ذلك
رسول الله ص وقال انّ فاطمة بضعة منّي وروى عن مجاهد قال خرج النبي ص وهو

آخذ بيد فاطمة ع فقال من عرف هذه فقد عرفها ومن لم يعرفها فهي فاطمة بنت محمد

وهي بضعة مني وهي قلبي وروحي التي بين جنبي فمن آذاها فقد آذاني ومن آذاني

فقد آذى الله ❊ وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان فاطمة بضعة مني

يسخطني ما اسخطها ويرضيني ما ارضاها ❊ وبالاسناد عنه مثله ❊ ونقلت من كتاب

لابي اسحق الثعلبي عن مجاهد قال خرج رسول الله وقد اخذ بيد فاطمة ع وقال من

عرف هذه فقد عرفها ومن لم يعرفها فهي فاطمة بنت محمد وهي بضعة مني وهي

قلبي الذي بين جنبي فمن آذاها فقد آذاني فقد آذى الله ❊ وعن جابر بن عبد الله

قال قال رسول الله ص ان فاطمة شعرة مني فمن آذى شعرة مني فقد آذاني ومن

آذاني فقد آذى الله ومن آذى الله لعنه الله ملاء السموات والارض

وعن حذيفة كان رسول الله ص لا ينام حتى يقبل عرض وجنة فاطمة او بين ثدييها

وعن جعفر بن محمد عليهما السلم كان النبي ص لا ينام ليلة حتى يضع وجهه بين ثديي

فاطمة عليها السلم ❊ وروي ان محمد بن ابي بكر قرأ وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا

نبي ولا محدث قلت وهل تحدث الملائكة الا الانبياء قال مريم لم تكن نبية وسارة

امرأة ابراهيم قد عاينت الملائكة وبشروها باسحق ومن وراء اسحق يعقوب ولم تكن

نبية وفاطمة بنت محمد ص كانت محدثة ولم تكن نبية ❊ وعن ام سلمة رضي الله عنها

قالت كانت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله اشبه الناس وجها وشبها

برسول الله ❊ وروي عن علي عليه السلم عن فاطمة عليها السلم قالت قال لي رسول الله

يا فاطمة من صلى عليك غفر الله له والحقه بي حيث كنت من الجنة ❊ روي عن

الزهري عن علي بن الحسين قال قال علي بن ابي طالب عليه السلم لفاطمة عليها السلم سلي

اباك عما سألت اين تلقينه يوم القيمة قالت نعم قال لي اطلبيني عند الحوض قلت

ان لم اجدك ههنا قال تجدني اذا استظلوا بعزة ربي ولن تستظل بغيري قالت

ومن آذاني

فاطمه

فاطمة فقلت يا ابه اهل الدنيا يوم القيمة عراة فقال نعم يا بنية فقلت وانا عريانة

قال نعم وانت عريانة وانه لا يلتفت فيه احد الى احد قالت فاطمة عليها السلم فقلت له

واسوأتاه يومئذ من الله عز وجل فما خرجت حتى قال لي هبط علي جبرئيل الروح الامين

عليه السلم فقال لي يا محمد اقرء فاطمة السلم واعلمها انها استحيت من الله تبارك و

تعالى فاستحيى الله منها فقد وعدها ان يكسوها يوم القيمة حلتين من نور قال

علي عليه السلم فقلت لها فهلا سألتيه عن ابن عمك فقالت قد فعلت فقال ان

عليا اكرم على الله عز وجل من ان يعريه يوم القيمة شرح درنوك بضم دال مهمله و

سكون را مهمله وضم نون و سكون واو مثل عصفور بنا بر تحقيق صاحب قاموس فرش را

دار را گويند مثل گليم و بمحمل گويند مشهور است و جمع آن درانيك است و آن را درنيك بكسر دال مهمله

و يا ساكنه و درنيك مثل زبرج نيز گويند چنانچه طنفسه بطا مثلثه و فا مثلثه و فتح طا و

كسر فا و بالعكس نيز آن را گويند در مجمع البحرين مذكور است كه الدرنوك بضم الدال المهملة من

فتحها و نون مضمومة انضاسه له خمل وينقال الضرب من البسط ذات حمل يشبه به فروة البعير

وجمعه درانيك ❊ از كلام او معلوم ميشود كه درنوك بفتح دال نيز در لغت عرب آمده با وجود آنكه

اتفاق نموده اند صرفيين بر آنكه صيغه فعلول نادر است نحو صعفوق وصندوق ومثال آن كه

در ميان عوام بفتح مشهور است حرف اول آنها مضموم است قربوط بضم قاف و سكون را

مهمله قبل از زين نيز مذكور شد كه كوشواره را گويند بعل اسم بت است و قوم الياس عليه السلم عبادت

آن مينموده اند چنانچه حق تعالى در سوره والصافات آن را اخبار فرموده وان الياس لمن

المرسلين اذ قال لقومه الا تتقون اتدعون بعلا وتذرون احسن الخالقين

الله ربكم ورب آبائكم الاولين شيخ طبرسي عليه الرحمه وغير او نيز نقل كرده اند كه خلاف

كرده اند علما در الياس بعضي گفته اند كه او ادريس عليه السلم جد حضرت نوح عليه السلم است و بعضي

گفته اند كه او ذو الكفل است و بعضي گفته اند كه خضر و الياس يكيست و بعضي گفته اند كه او خضر است

[illegible]

واو در بیابانها و صحراها میباشد و خضر در جزایر و دریاها و در هر روز عرفه در عرفات هر دو
حاضر گشته هم را می بینند و بعضی گفته اند که او پیغمبری بود از بنی اسرائیل از اولاد هرون
بعد از حزقیل نبی مبعوث شد و او بر عموی حضرت یسع نبی تقدم است یسع را جانشین خود نمود
و یسع بعد از او برتبه پیغمبری سرافراز شد و این اشهر اقوال است و الیاس حق تعالی پر و بال
داد و لباس نور بر او پوشانید و او را بآسمان بالا برد و او جبای خود را از میان هوا برای
یسع زیر انداخت و از احادیث معلوم میشود که او در زمین زنده است مانند حضرت خضر
علیه السلم تا زمان حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان و یاری آنحضرت خواهد
نمود و با آنحضرت بجهاد در راه خداوند عالمیان اشتغال خواهد نمود شیخ بن محمد شهر آشوب
علیه الرحمه روایت کرده است که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله صدایی از قله کوهی شنید
که شخصی میگوید که خداوندا بگردان مرا از امت مرحومه یعنی امت حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله پس آنحضرت بر بالای آن کوه رفت ناگاه نظر مبارکش بر مرد سفید مویی افتاد که
قامتش سیصد ذراع بود چون آنحضرت را مشاهده کرد از جای خود جست و برخواست و
دست بگردن آنحضرت انداخت و گفت من سالی یکمرتبه چیزی میخورم و اینوقت طعام خوردن
من است در اینوقت خوانی از آسمان فرود آمد که انواع طعامها در آن بود و حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله با او از آن طعامها تناول نمود و او حضرت الیاس علیه السلم بود و بعلبک
هم شهریست در ولایت شام و قول ابن خالویه که بعل اسم زنی بوده است و آن نامیده
شد بعلبک از کتب اهل لغت معلوم نمیشود شارح جامی علیه الرحمه گفته که بعل اسم بتی است و
بک نام صاحب آن شهر است از ترکیب این دو اسم نامیده شد بعلبک و بعل بمعنی آسمان
نیز که او نقل کرده است از لغت فهم نمیشود و پنج معنی بجهت بعل نقل کردن فضل و کمال آنحضرت
علامه ابن غلام داعی چهارده معنی که شنیده هر یک در کتب معتبره مسطور است نقل
مینماید زمینی بلند که سیل بآن نرسد و درخت خرما و میوه و زراعت که بی آب بعل آید آنرا

بعل گویند مثل آنکه دیمه میگویند و درخت خرمائیکه بریشه آب خورد آنرا نیز بعل گویند ابو عمرو
گفته است که آنچه از آب باران بعمل آید بعل گویند مثل عذی اصمعی گفته است که عذی آنست
که با آب باران بعمل آید و بعل آنست که بریشه آب خورد و نه بآب یاری و نه بآب باران و باج
و خرج و عشر که بجهت آب دادن درخت خرما و انگور و غیره آنرا بعل گویند چنانچه در زراعت
وغیره ما او جهات میگویند و درخت نر خرما را بعل میگویند و شوهر را بعل میگویند و از کلام جوهری
معلوم میشود که بعل بر زن نیز اطلاق میشود و گفته است که البعل الزوج و الجمع البعولة
و یقال ایضا للمرأة بعل و بعلة مثل زوج و زوجة و صاحب و مالک را بعل گویند و لغت
یمن بعل رب را گویند و سید و بزرگ را بعل گویند و ثقل و سنگینی را بعل گویند و اسم
پادشاهیست از پادشاهان و اسم کوهیست در راه حاج شام که آنرا اشرف البعل نیز گویند و
اسم بتی است که قوم حضرت الیاس آنرا پرستش مینموده اند شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع
البیان بیان نموده که آن بتی بوده است از طلا غامض در لغت بمعنی مخفی و پنهانست
بخلاف مشهور و در نسخ در حدیث قدسی واقع شده است ان من اغبط اولیائی
عندی من کان غامضا فی الناس بطنان بضم با و سکون طا بر وزن سبحان بمعنی
میان و داخل است جمع بفتح جیم و سکون میم قیامت را گویند و حق تعالی در قرآن مجید
در سوره مبارکه حمعسق فرموده و تنذر یوم الجمع لا ریب فیه فریق فی الجنة و فریق
فی السعیر و در سوره تغابن فرموده یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلک یوم التغابن مراد از
یوم جمع روز قیامت است چون اجتماع جمیع مردمان از اولین و آخرین در آن روز واقع
میشود باین اعتبار آن روز را جمع گویند عیینا صیغه متکلم مع الغیر است از فعل ماضی عیی
مثل رضی رضی یعنی ندانستن و عاجز شدن و حصر لسان را گویند مخالف بیان و قدرت بر
طلاقت لسان و حق تعالی در قرآن مجید فرموده افعیینا بالخلق الاول یعنی افعجزنا
چنانچه فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون قبل از این مذکور شد

که شُجْنَة بفتح و کسر با بنا بر تحقیق صاحب قاموس و نهایه و بفتح با بنا بر تصریح جوهری پارچه است
از درخت شِجْنَة بضم و کسر شین معجمه و سکون جیم در هر دو بنا بر تصریح ابن اثیر در نهایه
و ظاهر کلام جوهری و بضم و کسر و فتح شین و سکون جیم در هر سه بنا بر تحقیق صاحب
قاموس بمعنی ریشه پیچیده بدرخت و شاخ درختهای متصل بدرخت و شعبه در لغت
آمده و هر سه معنی مذکور در حدیث حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مناسب است ثُنْدُوَة بفتح و کسر ثا
سه نقطه و سکون دال مهمله بنا بر نقل صاحب قاموس و فتح ثا سه نقطه و سکون دال مهمله بنا
بر ذکر صاحب مجمع البحرین و ظاهر کلام جوهری و غیره پستان مرد و زن را گویند و بعضی گفته‌اند
که ثَدْی پستان زن و ثَنْدُوَة پستان مرد را گویند شَعْر بفتح شین و سکون عین مهمله
و بفتح عین نیز موی را گویند و جمع آن اَشْعار و شُعُور است و بنا بر تحقیق صاحب قاموس شِعار
بفتح شین نیز جمع آنست صاحب مجمع البحرین ذکر کرده است که شُعُور بضم شین جمع شَعْر
بفتح شین و سکون عین است مثل فَلْس و فُلُوس و اَشْعار جمع شَعَر بفتح شین و فتح عین است
مثل سَبَب و اَسْباب و شَعْرَة بفتح شین و فتح و سکون عین یکی از آنرا گویند و شِعْر بکسر
شین کلام موزون منظوم و شِعْرَة بکسر شین موی ظهار را گویند و از کلام لغویین معلوم
میشود که شَعْرَة بفتح شین در لغت بمعنی بنت و موی سفید معتبر که در احادیث کثیره
اعزاز و احترام آن بسیار واقع شده آمده است و هر یک از این دو معنی در حدیث فاطمه
زهرا علیها السلام مناسب است و تولد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بعد از سایر اولاد کرام آنحضرت
در سن چهل و پنج سالگی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که وقت ظهور شیب اسلام است
مؤید و مقوی آنست صاحب نهایه گفته است وَفِی حَدِیثِ سَعْدٍ شَهِدْتُ بَدْرًا وَمَا لِي
غَيْرُ شَعْرَةٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ أَكْثَرَ اللهُ لِي مِنَ اللِّحَاءِ بَعْدُ قِيلَ أَرَادَ مَا لِي إِلَّا بِنْتٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ أَكْثَرَ
اللهُ مِنَ الْوَلَدِ بَعْدُ هٰكَذَا فُسِّرَ و جوهری گفته است الشَّعْرُ لِلْإِنْسَانِ وَغَيْرِهِ وَالْجَمْعُ
شُعُورٌ وَأَشْعَارٌ وَالْوَاحِدَةُ شَعْرَةٌ وَيُقَالُ رَأَى فُلَانٌ الشَّعْرَةَ إِذَا رَأَى الشَّيْبَ وجنه

گونه رو را

گونه رو را گویند و قبل از این مذکور شد که بضم و کسر و فتح واو و سکون جیم در هر سه آمده و بنا
بر تحقیق صاحب قاموس بفتح واو و جیم و بضم واو و جیم و بفتح واو و کسر جیم مثل کلمه نیز آمده است
شِبْه بکسر شین معجمه و سکون با بخط ضبط در زیر شَبَه بفتح شین و فتح با مثل و مانند را گویند
و جمع آن اَشْباه است و هر رنگی که موافق رنگ صاحبش باشد و مخالف آن نباشد آنرا شبه گویند
و میگویند شَبَّهْتُ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ یعنی وا داشتم آنرا در مقام آن دیگری بسبب بودن صفت جامعه
در میان ایشان و از این جهت بمعنی مشابهت میگویند که زید و عمرو مشابهت دارند با هم یعنی مشارکت
دارند در صفتی از صفات و این صفت یا باشد ذاتی و ظاهری و یا باشد معنوی و باطنی مثل آنکه
میگویند که این درهم مثل آن درهم است و میگویند که زید مثل شیر است بنا علیه معنی حدیث كَانَتْ
فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَشْبَهَ النَّاسِ وَجْهًا وَشَبَهًا بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ یعنی شبیه‌ترین
مردمان بود بحسب روی منور و رنگ مبارک بحضرت پیغمبر صلی الله و یا شبیه‌ترین مردمان بود
در اوصاف ذاتی ظاهری و اوصاف معنوی باطنی بحضرت رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله
و جبین سَوْأَة بفتح سین را گویند که حیا نمایند از ظهور و بروز آن و آنرا نامیده‌اند سوأة بجهت آنکه
کشف و ظهور آن در نزد مردمان بد و ناخوش می‌آید صاحبش را در نهایه مذکور است که
السَّوْأَةُ فِي الْأَصْلِ الْفَرْجُ ثُمَّ نُقِلَ إِلَى كُلِّ مَا يُسْتَحْيَا مِنْهُ إِذَا ظَهَرَ مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ و در مجمع
البحرین مسطور است که السَّوْأَةُ بِالْفَتْحِ وَالتَّاءِ الْعَوْرَةُ مِنَ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ وَالتَّثْنِيَةُ
سَوْأَتَانِ وَالْجَمْعُ سَوْآتٌ قِيلَ سُمِّيَتْ سَوْأَةً لِأَنَّ انْكِشَافَهَا لِلنَّاسِ يَسُوءُ صَاحِبَهَا
قبل از این مذکور شد که حُلَّه بضم حا مهمله و تشدید لام است و جمع آن حُلَل است بضم حا
و یکجامه بطانه دار را گویند یکجامه بی بطانه را حله نمیگویند محمد بن ابی بکر که در آن مفقود است
حدیث از او شده عظیم القدر و جلیل المرتبه است و مدح و توثیق و تعریف او در
احادیث بسیار واقع شده است اگر چه پدر او ابوبکر ملعون بود اما مادرش اسماء بنت عمیس
خثعمیه بود که مجملا قبل از این نیکی او مذکور شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محمد بن ابی بکر را

بسیار دوست میداشت و او را ثنا میفرمود و برا قران و امثال تفضیل میداد و محمد در سال
حجة الوداع بجهت ابوبکر لعین از اسماء بنت عمیس متولد شد و چون ابوبکر بجهنم واصل شد
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اسماء بنت عمیس را خواستگاری نمود و محمد ربیب و پرورده آن
حضرت بود و از صغر سن در خدمت آنحضرت و با وصاف حمیده تربیت یافت در کتاب
مجمع البحرین مذکور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که محمد بن ابی بکر پسر منست از
پشت ابی بکر و روایت شده است از ابن طیار که او گفت که روزی در مجلس شریف حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام محمد بن ابی بکر مذکور شد آنحضرت علیه السلام رحمت و
صلوات فرستادند بر او و فرمودند که محمد بن ابی بکر گفت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام در
روزی از روزها که دست را بده که میخواهم با شما بیعت نمایم آنحضرت فرمودند که آیا بیعت
میکنی تو با من محمد بن ابی بکر گفت که بلی میکنم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست مبارک
خود را بجانب او دراز کرد پس او دست مبارک آنحضرت را گرفت و علانیه و آشکار گفت
که شهادت میدهم بانکه توئی امام مفترض الطاعه و بدرستیکه پدر من در آتش جهنم است
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که بود نجابت او از جانب مادرش اسماء بنت
عمیس نه از جانب پدرش ابوبکر لعین و در حدیث دیگر از آنحضرت روایت شده که آنحضرت
فرمودند که در هر اهل بیتی نجیبی البته میباشد که بذات خود نجیب باشد و انجب نجباء از اهل
محمد بن ابی بکر است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرمودند که محمد بن
ابی بکر بیعت نمود با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر تبرا و بیزاری از پدرش قاضی نور الله
مرقده بر تبرا و بیزاری از شیخین ذکر نموده و بعضی از فضلای اعلام نقل کرده اند که چون
بیعت و دوستداری محمد بن ابی بکر بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و تبرا و بیزاری از
پدر لعینش معلوم و در میان خلایق شایع شد مردم زبان ملامت و سرزنش باو گشودند
و مخاصمها با او نمودند آن نجم محمد از جهت تسکین قلوب و دسته ضمای ایشان شعری چند

ارشان

در شان پدر لعینش گفت تا قطع طمع نفاق در نهاد او بالکلیه از او نمایند و از جمله اشعار او است
یا ابانا قد وجدنا ما صلح • خاب من انت ابوه وافتضح • انما انقذنی منک الذی اخرجنی ل
انقذ الدرّ من الماء الملح • انتجب الله له فی حجّم وبما • قاله المبعوث فیه ومدح اخرج
فیک وصّی احمد فی یومها • اولین انواب خیبر قد فتح • وعلیک الخزی من رب السماء
کلما ناح حمام وصدح • یا بنی الزهراء انتم عدتی • وبکم فی الحشر میزانی رجح
اناقد صحّ ولائی فیکم • لا ابالی اکل کلب قد نبح • و او از جمله جمعی بود که بر خانه عثمان ریخت لکم
ذکر کرده اند که چون عثمان لعین را محاصره نمودند محمد بن ابی بکر او را سبقت نموده خود را باو رسانید
و گفت که ای کفتار پیر تو بی خلیفه بشیره نبی و دست انداخته ریش پلید عثمان لعین گرفت
و گفت بد ضعها کردی در مذهب و کیش چگونه می بینی صنع حق تعالی را در خویش عثمان لعین
گفت که من عثمان بن عفانم خلیفه رسول خداوند عالمیانم و حق تعالی بهشت با من بیکلی کرده
ای برادرزاده من از خداوند عالمیان بترس و دست از ریش من بردار اگر پدر تو ابوبکر
زنده میبود هرگز ریش من نمیچسبید و من خواری و اهانت نمیرسانید و عثمان لعین
قرآن مجید را برداشت و گفت این کتاب حق تعالی است و من بمضمون آن با شما عمل کنم
و هر چه که رضا و خواهش شما باشد چنان میکنم و هر مقصودی که داشته باشید حاجت
مقرون میسازم و با شما در هیچ چیز مضایقه نمیکنم محمد بن ابی بکر آیه مبارکه سوره یونس
خواند و آنچه گفته بود حضرت جبرئیل علیه السلام بفرعون ملعون محمد بن ابی بکر با آن لعین گفت
آلآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین و دشنه که در دست داشت
بگردن عثمان لعین زد که مجروح و خون روان شد پس کنانه بن بشر التجیبی با دو ران
عمودی بر کله پلید عثمان لعین زد و سیدان بن حمران شمشیری بر سر آن ملعون زد
عثمان لعین بر قفا افتاد و مردم از چپ و راست ریخته آن لعین را با شمشیر پاره پاره کردند
و محمد بن ابی بکر در جنگ جمل و صفین در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود

و با آنحضرت یاری و همراهی می‌نمود و بعد از آن آنحضرت او را والی مصر نمود و در امارت مصر
عمرو بن عاص لعین با لشکر عظیم معویهٔ ملعون با او محاربه نموده در سال سی و هشت هجری
او را بدرجهٔ شهادت رسانیدند و بدن شریف او را در شکم حمار میته آغشته کردانیدند و با آتش ظلم
و کین سوزانیدند و چون خبر شهادت او بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید آنحضرت کریان
و متأثر کشته فرمودند کان لله عبداً صالحاً وکنا ولداً صالحاً رحمه الله و رضوانه
علیه ولعنة الله وغضبه علی ابیه وقاتلیه الی یوم الدین سنیان لعین معویهٔ ملعون را
بجهت برادر ام حبیبه زوجهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خال المؤمنین کویند چرا این بزرگوار
که برادر عایشهٔ ملعونه است خال المؤمنین نکویند معویهٔ ملعون دشمن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و محمد بن ابی بکر از جملهٔ حواریین و دوست واقعی آنحضرت بود شیخ محمد بن علی بن احمد الفتال
علیه الرحمه در کتاب روضة الواعظین روایت کرده است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
که آنحضرت فرمودند که چون روز قیامت شود و خلق اولین و آخرین در صحرای محشر
حاضر شوند منادی از جانب رب العزة ندا کند که کجایند حواریون حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله پیغمبر برگزیدهٔ خداوند جل و علا آن چنان جماعتی که نشکستند عهد آنحضرت را
و متابعت نمودند فرمان آنحضرت را پس برخیزد سلمان و مقداد و ابوذر پس ندا کند منادی
از جانب رب العالمین که کجایند حواریون حضرت علی بن ابی طالب وصی حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله و برادر پیغمبر برگزیدهٔ حق جل و علا پس برخیزد عمرو بن حمق الخزاعی
و محمد بن ابی بکر و میثم بن یحیی التمار و اویس قرنی رحمة الله و رضوانه علیهم اجمعین الی یوم الدین
شیخ عالم زکی علی بن عیسی الاربلی علیه الرحمه در کتاب کشف الغمه نقل کرده است
که عبد العزیز بن اخضر در کتاب معالم العترة روایت کرده است باسناد خودش از انس بن
مالک که او گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بهترین زنان اهل جنت
مریم علیها السلام است و بهترین زنان اهل بهشت بعد از مریم فاطمهٔ زهرا علیها السلام دختر حضرت

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ایضاً باسناد خودش روایت کرده است از احمد بن حنبل
که او مرفوعاً روایت نموده است از انس بن مالک که او گفت که بدرستیکه حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بس است ترا از زنان عالمیان مریم بنت عمران
و خدیجه بنت خویلد و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و آسیه زن فرعون و ایضاً باسناد خودش روایت کرده است از انس بن مالک که او
گفت که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که بس است ترا از زنان عالمیان
مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و ایضاً از انس بن مالک روایت کرده است که عایشهٔ ملعونه گفت بحضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام که آیا بشارت ندهم ترا باینکه شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت
میفرمود که سیده و بزرگ زنان اهل بهشت چهار نفرند مریم بنت عمران و حضرت
فاطمه بنت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و خدیجه بنت خویلد و آسیه بنت مزاحم
زن فرعون و نقل نموده است از کتاب مسند احمد از عایشهٔ ملعونه که او گفت که آمد حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام برفتاری که گویا رفتار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود پس آنحضرت
فرمودند که مرحبا ای دختر گرامی من پس نشانید آنحضرت صلی الله علیه و آله حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام را در جانب راست خود و یا در جانب چپ خود تردید از راوی و عایشه هم
در محفل است پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام سرگوشی
نمود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام کریان شد من گفتم که مخصوص کردانید حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله ترا بحدیث خودش پس تو گریه میکنی بعد از آن آنحضرت سرگوشی دیگر
با فرزند دلبند خود فرمود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام خندان شد پس گفتم من که ندیده
بودم من هرگز مثل امروز خوشنودی نزدیکتر بگریه پس پرسیدم از حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام از آنچه گفته بود باو حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام در جواب

گفت که من افشا میکنم سر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را اینکه حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله از دار فانی رحلت بسرای باقی نمود بعد از وفات آنحضرت باز از حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم پرسیدم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن دو سر گوشی بشما چه گفت حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم گفت که سر گوشی نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن و فرمود که بدرستیکه حضرت
جبرئیل علیه السلم را داب آن بود که عرض مینمود بمن قرآن مجید را در هر سال یکبار و بدرستیکه حضرت
جبرئیل علیه السلم عرض نمود بمن در این سال قرآن مجید را دو مرتبه و گمان میکنم جهت آنرا مگر اینکه
بتحقیق حاضر و نزدیک شده است اجل موعود من و بدرستیکه تو اول کسی خواهی بود که از
اهل بیت من بمن ملحق شود و خوب سلفی هستم من از برای تو پس من از شنیدن این خبر
محنت اثر رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و یتیم شدن شبیر و شبر گریان شدم
پس آنحضرت بار دیگر سر گوشی نموده فرمودند که آیا راضی نیستی با اینکه بوده باشی تو سیده و
بزرگ زنان این امت و زنان جمیع مومنان پس من بجهت اظهار رضا و خوشنودی
بعطیه خداوند عالمیان خندان شدم و روایت کرده است ابن خالویه در کتاب آل بسند
مذکور از حضرت امام حسن عسکری علیه السلم که آنحضرت روایت نمود از پدران عالیمقدارش
از جد عالیشانش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله الطاهرین که آنحضرت فرمودند که چون
حق تعالی جل جلاله حضرت آدم و حوا علیهما السلم را آفرید حضرت آدم و حوا علیهما السلم تبختر و بزرگی
اظهار کردند در بهشت عنبر سرشت حضرت آدم بحوا گفت که نیافریده است حق تعالی
مخلوقی را که بوده باشد آن بهتر و نیکوتر از ما پس وحی کرد حق تعالی بسوی حضرت جبرئیل علیه السلم
که ببر آن دو بنده مرا بهشت فردوس اعلی پس چون بامر الهی آدم و حوا داخل شدند بهشت
فردوس اعلی دیدند دختری را که نشسته است بر بالای کرسی از کرسیهای بهشت عنبرسرشت و
بر سر او است تاج و قناچی از نور و در دو گوش او است دو گوشواره از نور و بتحقیق که روشن شده است
بهشت عنبرسرشت از حسن روی منور او پس آدم علیه السلم گفت که ای دوست من جبرئیل

کیست

کیست این دختر با این حسن و جمال که بتحقیق که روشن شده است جنان جاودان از حسن
روی پر نور بی مثل او حضرت جبرئیل علیه السلم گفت که او حضرت فاطمه زهرا دختر حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله است که پیغمبریست از اولاد تو خواهد بود در آخر الزمان حضرت آدم
علیه السلم پرسید که چه چیز است این تاج که بر سر او است حضرت جبرئیل علیه السلم گفت
که آن شوهر او حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم است گفته است ابن خالویه که بعل در کلام عرب پنج چیز است
شوهر را بعل گویند و نام بتی است چنانچه مستفاد میشود از قول خداوند عالمیان که در سوره والصافات
فرموده است اتدعون بعلا و بعل اسم زنیست و باسم آن زن نامیده شد شهر بعلبک و بعل
از درخت خرما آن درختیست که آب نخورد در بیشهای خود بدون آب دادن با آن و بعل
آسمانرا گویند و میگویند عرب که آسمان بعل زمین است در شرح حدیث بتحقیق بعل و نقل چهار
معنی بجهت آن مذکور شد حضرت آدم علیه السلم گفت که پس چه چیز است آن دو گوشواره آنچنانکه
در دو گوش او است حضرت جبرئیل علیه السلم گفت که آن دو گوشواره دو فرزند دلبند او حضرت
امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم اند که زینت زمان و زمین اند حضرت آدم علیه السلم گفت
که ای حبیب من جبرئیل آیا مخلوق شده اند ایشان قبل از من حضرت جبرئیل علیه السلم گفت
که ایشان موجود بودند در علم پوشیده و پنهان خداوند عالمیان پیش از آفرینش تو بچهار
هزار سال و ایضا ابن خالویه در کتاب آل روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلم
که آنحضرت روایت نمود از پدران عالیمقدارش از جد عالیشانش حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیهم اجمعین که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
که چون روز قیامت شود و خلق اولین و آخرین در آن روز حاضر شوند منادی از جانب
رب العزه از بطنان عرش مجید ندا کند که ای گروه خلایق بپوشید چشمهای خود را تا
آنکه بگذرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و در حدیث ابی ایوب انصاری چنین روایت شده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

فرمودند که چون روز قیامت شود منادی از جانب رب العزة از میان عرش مجید ندا کند
که ای اهل جمع زیر اندازید سرهای خود را و بپوشانید چشمهای خود را تا اینکه بگذرد حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام بر پل صراط پس آنحضرت بگذرد از آن و با آن حضرت باشند هفتاد هزار حور
از حور العین و در کتاب آل ابن خالویه روایت کرده است از نافع بن ابی الحمراء که او گفت که
من هشت ماه در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بودم هر وقت که آنحضرت بیرون
آمد برای نماز صبح از در خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گذشت و فرمود السلام علیکم اهل
البیت و رحمة الله و برکاته حاضر شود و رسید وقت نماز و این آیه وافی هدایه را که در شان
عالیشان ایشان در سوره مبارکه احزاب نازل شده تلاوت میفرمود انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و ایضا در کتاب مذکور از حضرت امام حسن علیه السلام
روایت کرده است که آنحضرت از پدر عالیمقدارش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که
آنحضرت فرمودند که بدرستیکه فرمود حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که ای فاطمه
بدرستیکه حق تعالی البته غضب می آید برای غضب تو و خوشنود میشود برای خوشنودی
تو و در کتاب ابی اسحق ثعلبی روایت کرده است از جمیع بن عمیر که او روایت نموده از
عمه اش که او گفت که من پرسیدم از عایشه که محبوبترین خلق که بود در نزد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله عایشه گفت که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود من گفتم که بدرستیکه من میپرسم از تو
از مردان عایشه گفت که محبوبترین خلق در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مردان شوهر
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بود و چه چیز مانع دوست داشتن
او بود و قسم بخداوند عالمیان که بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار روزه گیرنده و در جمیع
عبادات و طاعات و جهاد قیام نماینده و خلیق و حقیق باینکه بگوید آنچه را که دوست دارد
حق تعالی و خوشنود شود بآن خداوند عالمیان و ایضا در کتاب ابی اسحق از جابر انصاری
روایت شده که او گفت که من هرگز ندیدم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در رفتار مگر اینکه

بیادم

بیادم آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که میل میفرمود در رفتار بجانب راست یکبار و بجانب
چپ یکبار و این نحو رفتار را رفتار کبک خوشخرام میگویند و از عایشه ملعونه روایت کرده اند
که عایشه ملعونه مذکوره ساخت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را و گفت که ندیده بودم من راستگوتر
از او مگر پدر او حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و شیخ ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب مولد
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام روایت کرده است که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
که بهشت عنبر سرشت مشتاق است بچهار نفر از زنان مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زوجه
فرعون و او زوجه حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله خواهد بود در بهشت عنبر سرشت و خدیجه بنت
خویلد زوجه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که آنحضرت فرمودند که ما نشسته بودیم در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنحضرت با ما
فرمودند که خبر دهید من که چه چیز بهتر است برای زنان پس ما همه عاجز شدیم از جواب
آنحضرت و ندانستیم جواب آنحضرت را تا اینکه همه متفرق شدیم پس برگردیدم من بسوی
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و خبر دادم باو آنچیز را که فرموده بود از برای ما حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و نبود در نزد هیچیک از ما علم آن و نه شناخت آن پس حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام فرمود که ولکن من میدانم آنرا بهتر است از برای زنان اینکه نه بینند مرد از او
نه بینند ایشان را مردان پس برگردیدم من بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و عرض کردم
بخدمت آنحضرت که یا رسول الله پرسیدید شما از ما که چه چیز بهتر است از برای زنان بهتر است
از برای زنان اینکه نه بینند ایشان مرد را و نه بینند ایشان را مردان آنحضرت فرمودند که
که خبر داد ترا بآن و تو حال در نزد من بودی و آنرا نمیدانستی من عرض کردم که خبر
داد من آنرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تعجب نمودند
از کثرت علم و دانش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا

علیها السلم پاره گوشتیست از من و روایت کرده است از مجاهد که او گفت که بیرون آمد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنحضرت دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را گرفته بود و پس آنحضرت ص
فرمود که هر که شناخته باشد این را پس بتحقیق که شناخته است و هر که نشناخته باشد او را پس
بشناسد که او حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است
و او پاره گوشت منست و او دل پر نور منست و جان منبع ایمان منست آنچنان جائیکه
در میان دو جانب منست پس هر که آزار کند او را پس بتحقیق که آزار کرده است مرا و هر که
آزار کند مرا پس بتحقیق که آزار کرده است خداوند عالمیان را و ایضا از او روایت کرده است
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم ریشه
پیچیده است بمن و یا شاخ درخت مایل است از من بغضب می آرد مرا آنچه بغضب آورد او را
و خوشنود میکند مرا آنچه خوشنود کند او را و مسند نیز از آنحضرت مثل این حدیث را روایت
نموده است و در کتاب ابی اسحق ثعلبی روایت شده است از مجاهد که او گفت که بیرون آمد
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و بتحقیق که گرفته بود دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را و
فرمود که کسیکه شناخته باشد او را پس بتحقیق که شناخته است و کسیکه نشناخته باشد
او را پس بشناسد که اوست فاطمه زهرا علیها السلم دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و او
پاره گوشتیست از من و او دل پر نور منست که در میان دو جانب منست پس هر که آزار
کند او را پس بتحقیق که آزار کرده است مرا و هر که آزار کند مرا پس بتحقیق آزار کرده است خداوند
عالمیان را و از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که او گفت که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرموده اند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر گرامی و با موی سفید
معزز و محترم منست پس کسیکه آزار کند او را پس بتحقیق که آزار کرده است مرا و هر که آزار
کند مرا پس بتحقیق آزار کرده است خداوند عالمیان را و کسیکه آزار کند خداوند عالمیان را
لعنت نموده است خداوند عالمیان باو بقدر پری آسمانها و زمین و از حذیفه روایت شده

که او گفت

که او گفت که دأب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آن بود که نمیخوابید تا اینکه میبوسید
عرض گونه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را و میان دو پستان مبارک آنحضرت را و از
حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت شده که آنحضرت فرموده اند که قاعده
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آن بود که نمیخوابید در هیچ شبی تا اینکه میگذاشت روی
مبارک خود را در میان دو پستان مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و روایت شده است
که بدرستیکه محمد بن ابی بکر تلاوت مینمود این آیه مبارکه را که در سوره حج است باین نحو
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدَّثٍ راوی گوید که من گفتم باو که آیا
حدیث میکنند ملائکه مگر با پیغمبران یعنی با غیر پیغمبران نیز ملائکه مقربین حرف میزنند محمد بن ابی بکر
در جواب گفت که مریم پیغمبر نبود و ملائکه باو ندا کردند و گفتگو نمودند چنانچه حق تعالی در سوره
مبارکه آل عمران میفرماید وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَ
اصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ
و ایضا در سوره مبارکه مذکوره فرموده إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ
بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ
و ساره زن حضرت ابراهیم علیه السلم بتحقیق که نمودار گشتند ملائکه از برای او و بشارت دادند او را
بحضرت اسحق و بعد از اسحق بحضرت یعقوب که از صلب اسحق متولد خواهد شد و حال آنکه ساره
پیغمبر نبود و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله محدثه بود که
ملائکه با او حرف میزدند و حال آنکه پیغمبر نبود و از ام سلمه زوجه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که بهترین زنان آنحضرت بعد از حضرت خدیجه کبری علیها السلم بود روایت شده است که او گفت
بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شبیه ترین ناس بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در صفات شخصی ظاهری و صفات معنوی باطنی و با در رنگ و روی
و روایت شده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که آنحضرت فرموده اند که فرمود حضرت

فاطمه زهرا علیها السلم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند از برای من که ای فاطمه کسیکه
صلوات فرستد بر تو می آمرزد حق تعالی او را و ملحق میگرداند او را بمن در هر جای بهشت که
که بوده باشم من یعنی در قصر رفیع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خدمت سراسر سعادت آنحضرت
خواهد بود او روایت شده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلم که آنحضرت فرمودند که گفت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بحضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها که آیا سؤال کردی از پدر
بزرگوارت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در آنچه سؤال نمودی اینکه در کجا ملاقات کنیم اگر
آنحضرت مشرف شوی در روز قیامت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گفت بلی پرسیدم از آنحضرت
و آنحضرت در جواب فرمودند که طلب وجود فایض الجود من نمای در نزد حوض کوثر من عرض
نمودم که اگر شما را در آنجا نیابم در کجا طلب ملازمت سراسر سعادت شما نمایم آنحضرت فرمودند
که خواهی یافت مرا در وقتیکه در زیر سایه عرش مجید رب العالمین ایستاده باشم و در آن روز
همگی در آفتاب باشند و در سایه نباشد کسی غیر از من حضرت فاطمه زهرا علیها السلم عرض کرد که
ای پدر بزرگوار اهل دنیا همه در آن روز عریان خواهند بود آنحضرت فرمودند که بلی ای دختر گرامی
من همه برهنه خواهند بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم عرض کرد که ای پدر وا فضیحتاه از من نیز
در آن روز عریان خواهم بود آنحضرت فرمودند که بلی ای دختر گرامی من تو نیز عریان و برهنه
خواهی بود و بدرستیکه در آن روز همه بحال خود در مانده اند و بیکدیگر ملتفت نمیشوند و چشمی
نگاه با حدی نمینماید حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گفت از برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که
وای از رسوائی و شرمندگی در آن روز از خداوند عز و جل که عریان و برهنه در نزد او
حاضر شوم پس بیرون نیامده بودم من از خدمت سراسر سعادت آنحضرت یعنی در همان
ساعت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند برای من که نازل شد بر من حضرت جبرئیل
روح الامین علیه السلم و گفت از برای من که یا محمد برسان بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم سلام
از جانب خداوند عالمیان و اعلام کن باو باینکه او چون حیا و حجاب نمود از حق تعالی

که نزد



که نزد او آید عریان در روز قیامت پس حق تعالی جل جلاله نیز حیا و حجاب کرد از او
اینکه او را برهنه محشور فرماید پس تحقیق که وعده نمود باو خداوند عالمیان اینکه بپوشاند باو
در روز قیامت دو حله از نور حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که پس گفتم من بحضرت فاطمه
زهرا صلوات الله علیها که آیا نپرسیدی از آنحضرت از حال پسر عموت کما و چگونه محشور خواهد
شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم گفت که پرسیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند
که بدرستیکه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم گرامی تر است در نزد خداوند عالمیان از اینکه
عریان آورد او را در روز قیامت و او را برهنه در صحرای محشر حاضر گردانند **فضائل شهر**
رمضان للمتعرّف عن محمد بن ابراهیم بن اسحق عن احمد بن محمد الکوفی عن
المنذر بن محمد عن الحسن بن علی الخزاز عن الرضا علیه السلم قال فی حدیث طویل کانت
فاطمة علیها السلم اذا طلع هلال شهر رمضان یغلب نورها الهلال و یخفی فاذا غابت
عنه ظهر **شرح** هلال بکسره ماه نو را گویند و جمع آن اهله است و مشهور در میان
لغویین آنست که ماه نو را تا سه شب اول هلال گویند مثل آنکه اول شهر را تا سه روز غره و سه
شب اول را غرر گویند و بعد از آن تا آخر ماه قمر گویند و بعضی دیگر گفته اند که ماه نو را دو شب
اول هلال گویند چنانچه روز اول شهر را مفتتح گویند و بعد از آن قمر گویند و علامه حلی علیه الرحمه
گفته است که اینست قول صحیح صاحب قاموس گفته است که ماه شب اول و یا دو شب
و یا سه شب و یا تا هفت شب را هلال گویند و دو شب آخر ماه را نیز که شب بیست و ششم
و بیست هفتم باشد هلال گویند و در غیر اینها قمر گویند لغویین ذکر کرده اند که نامیده شده است
ماه نو بهلال بجهت آنکه بلند میکنند مردمان صداهای خود را در وقت دیدن آن بخبر
دادن یکدیگر و گفتن تکبیر مشتق است از اهلال که بمعنی بلند کردن صدا است میگویند
اهل المحرم بالحج وقتیکه محرم احرام حج بسته صدا را بگفتن تلبیه بلند نماید **یعنی** شیخ فقیه
ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب فضائل شهر رمضان

غرة الشهر اوله الی انقضاء ثلثة ایام بخلاف المفتتح فانه الی انقضاء الیوم الاول منه

بسند معتبر مذکور روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا که آنحضرت فرمود که
در حدیث طویلی که بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام وقتیکه طلوع میکرد هلال شهر رمضان
غلبه و زیادتی مینمود نور روی مبارک آنحضرت بماه نو و هلال در زیر نور آنحضرت پوشیده
و پنهان میشد پس هر گاه آنحضرت غایب میشد از ماه یعنی روی مبارک نورانی خود را از آن
میگردانید و یا بمیان خانه میرفت ماه نو شهر رمضان ظاهر و هویدا میشد این غلام دعا
معروض میدارد که ممکن است که جمیع ائمه چنین بوده باشند و ذکر شهر رمضان بسبب آن
که چون اکثر ناس جویا و متفحص آن میباشند بخلاف ائمه و در وقت استهلال گاه ماه
ظاهر و هویدا و گاه پوشیده و پنهان بوده بملاحظه آن مطلع بر سبب آن گشته هلال شهر رمضان
مخصوص مذکور شده باشد و یا اینکه بجهت اعزاز و احترام شهر رمضان و تحقیق قیام بر فرایض و
سنن آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام استهلال در آن ماه مینموده اند و چون در برابر ماه نو
می ایستاده اند این امر غریب را اهل بیت مشاهده مینموده اند و در سایر ایام آنحضرت
استهلال مینموده لهذا هلال شهر رمضان مذکور گشته و هر گاه در هر یک استهلال و
استقبال مینموده البته هلال از غلبه نور روی مبارک آنحضرت مختفی و پنهان میبوده است بشا
بالاسناد الی ابی علی الحسن بن محمد الطوسی عن محمد بن الحسین المعروف بابن الصفار
عن محمد بن معقل العجلی عن محمد بن ابی الصهبان عن ابن فضال عن حمزة بن حمران
عن الصادق عن ابیه علیهما السلام عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه
قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وآله صلوة العصر فلما انفتل جلس فی
قبلته والناس حوله فبیناهم کذلک اذ اقبل علیه شیخ من مهاجرة العرب علیه
سمل قد تهلل واخلق وهو لا یکاد یتمالک کبرا وضعفا فاقبل علیه رسول الله
صلی الله علیه وآله یستحثه الخبر فقال الشیخ یا نبی الله انا جائع الکبد فاطعمنی
وعاری الجسد فاکسنی وفقیر فارشنی فقال ما اجد لک شیئا ولکن الدال علی الخیر

كفاعله

كفاعله انطلق الى منزل من يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله يؤثر الله على نفسه
انطلق الى حجرة فاطمة وكان بيتها ملاصق بيت رسول الله الذي ينفرد به لنفسه
من ازواجه وقال يا بلال قم فقف به على منزل فاطمة فانطلق الاعرابي مع بلال فلما
وقف على باب فاطمة نادى باعلى صوته السلام عليكم يا اهل بيت النبوة ومختلف الملائكة
ومهبط جبرئيل الروح الامين بالتنزيل من عند رب العالمين فقالت فاطمة وعليك السلام
فمن انت يا هذا قال شيخ من العرب اقبلت على ابيك سيد البشر مهاجرا من شقة و
انا يا بنت محمد عاري الجسد جائع الكبد فواسيني يرحمك الله وكان لفاطمة وعلي في تلك
الحال ورسول الله ص ثلثا ما طعموا فيها طعاما وقد علم رسول الله ص ذلك من شانهما
فعمدت فاطمة عليها السلام الى جلد كبش مدبوغ بالقرظ كان ينام عليه الحسن والحسين
فقالت خذ هذا ايها الطارق فعسى الله ان يرتاح لك ما هو خير منه فقال الاعرابي يا
بنت محمد شكوت اليك الجوع فناولتني جلد كبش ما انا صانع به مع ما اجد من السغب
قال فعمدت لما سمعت هذا من قوله الى عقد كان في عنقها اهدته لها فاطمة بنت
عمها حمزة بن عبد المطلب فقطعته من عنقها ونبذته الى الاعرابي فقالت خذه
وبعه فعسى الله ان يعوضك به ما هو خير منه فاخذ الاعرابي العقد وانطلق الى
مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله والنبي جالس في اصحابه فقال يا رسول الله
اعطتني فاطمة بنت محمد هذا العقد فقالت بعه فعسى الله ان يصنع لك قال
فبكى النبي ص وقال وكيف لا يصنع الله لك وقد اعطتكه فاطمة بنت محمد سيدة
بنات آدم فقام عمار بن ياسر رحمة الله عليه فقال يا رسول الله اتاذن لي بشراء
هذا العقد قال اشتره يا عمار فلو اشترك فيه الثقلان ما عذبهم الله بالنار
فقال عمار بكم العقد يا اعرابي قال بشبعة من الخبز واللحم وبردة يمانية استر
بها عورتي واصلي فيها لربي ودينار يبلغني الى اهلي وكان عمار قد باع سهمه

الجلد بالكسر [illegible] من الغنم والبقر
والانسان [illegible]

الذي نفّله رسول الله صلى الله عليه وآله من خيبر ولم يبق منه شيئاً فقال لك عشرون
ديناراً ومائتا درهم هجرية وبردة يمانية وراحلتي تبلغك أهلك وشبعك من خبز
البر واللحم فقال الأعرابي ما أسخاك بالمال أيها الرجل وانطلق به عمار فوفاه
ما ضمن له وعاد الأعرابي إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له رسول الله صلى الله
عليه وآله أشبعت واكتسيت قال الأعرابي نعم واستغنيت بأبي أنت وأمي قال فاجز
فاطمة بصنيعها فقال الأعرابي اللهم إنك إله ما استحدثناك ولا إله لنا نعبده سواك
وأنت رازقنا على كل الجهات اللهم أعط فاطمة ما لا عين رأت ولا أذن سمعت فأمّن
النبي ص على دعائه وأقبل على أصحابه فقال إن الله قد أعطى فاطمة في الدنيا ذلك أنا
أبوها وما أحد من العالمين مثلي وعلي بعلها ولولا علي ما كان لفاطمة كفو أبداً وأعطاها
الحسن والحسين وما للعالمين مثلهما سيدا شباب أسباط الأنبياء وسيدا شباب أهل
الجنة وكان بإزائه مقداد وعمار وسلمان فقال وأزيدكم قالوا نعم يا رسول الله
قال أتاني الروح يعني جبرئيل عليه السلام أنها إذا هي قبضت ودفنت يسألها الملكان
في قبرها من ربك فتقول الله ربي فيقولان فمن نبيك فتقول أبي فيقولان
فمن وليك فتقول هذا القائم على شفير قبري علي بن أبي طالب ألا وأزيدكم من
فضلها إن الله قد وكّل بها رعيلاً من الملائكة يحفظونها من بين يديها ومن
خلفها وعن يمينها وعن شمالها وهم معها في حياتها وعند قبرها عند موتها يكثرون
الصلاة عليها وعلى أبيها وبعلها وبنيها فمن زارني بعد وفاتي فكأنما زارني في
حياتي ومن زار فاطمة فكأنما زارني ومن زار علي بن أبي طالب فكأنما زار فاطمة
ومن زار الحسن والحسين فكأنما زار علياً ومن زار ذريتهما فكأنما زارهما فعمد
عمار إلى العقد فطيّبه بالمسك ولفّه في بردة يمانية وكان له عبد اسمه سهم
ابتاعه من ذلك السهم الذي أصابه بخيبر فدفع العقد إلى المملوك وقال له خذ

هذا العقد

هذا العقد فادفعه إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وأنت له فأخذ المملوك العقد
فأتى به رسول الله صلى الله عليه وآله وأخبره بقول عمار فقال النبي صلى الله عليه
وآله انطلق إلى فاطمة فادفع إليها العقد وأنت لها فجاء المملوك بالعقد وأخبرها
بقول رسول الله صلى الله عليه وآله فأخذت فاطمة عليها السلام العقد وأعتقت المملوك
فضحك الغلام فقالت ما يضحكك يا غلام قال أضحكني عظم بركة هذا العقد أشبع
جائعاً وكسا عرياناً وأغنى فقيراً وأعتق عبداً ورجع إلى ربه شرح مؤلف كتاب لما بنداء
رجل الجنة منسوب و در بيان اين حديث شريف گفته است كه شملل بفتح ميم يعني بر وزن قلم جامه گفته است
و قول جابر راوي حديث كه گفته است قد تهلّل يعني تقرّ و مشتق است از قول ايشان كه ميگويند
تهلّل وجهه وقتيكه منور شود و ظاهر شود در روي او آثار خوشنودي و يا اينكه بوده باشد
مراد از آن جامه و كنايه باشد از انكشاف آن و قول راوي كه گفته است ينحنيه الخبر يعني حضرت
پيغمبر صلى الله عليه وآله خبر پرسيد از آن مرد و سريع بسكر داند و ترغيب منفرمود او را بذكر احوال
قول آمد که گفت أترشني صاحب نهايه گفته است كه واقع ميشود ريش بر وسعت
و معاش و مال مستفاد و از همين است حديث عائشه كه گفته است ويريش مملقها
يعني ميپوشانيد و غني ميگردانيد فقير آزاد او اصل آن از ريش است يعني پر و بال طائر گويا
كه فقير انفاق كننده را قيام و پرواز مي نمايد مثل طائري كه بال و پر او بريده باشد ميگويند
رائشه بريشه وقتيكه نيكوئي كند با او و قرظ برگ سلم است كه دباغت ميكنند با آن و ميگويند
انتاح الله لفلان يعني رحم كند حق تعالى با او و سغب گرسنگي است و صاحب نهايه
گفته است كه ميگويند پاره از سوار را رعلة و چند اسب را رعيل و از اينجاست معني حديث
حضرت علي بن ابي طالب عليه السلام كه سرعت كنندگان بودند بسوي امر او و رعيلو يعني
سوار شوندگان بودند بر اسبان ابن غلام واعي معروض ميدارد كه تهلّل
بمعني مذكور كه مؤلف كتاب عليه الرحمة والغفران گفته در لغت آمده اما با كلمه تهلل كه با قبل

[illegible]

آن و اخلاق که بعد از آن واقعست معنی مذکور مناسب نمی‌نماید انسب آنست که نسبت خلق و خلق
هر دو صفت جامه کهنه آن مرد باشد و در صفت جامه بودن آن کنایه از معنی مذکور ضرور نیست
بلکه تملّک بمعنی مناسب با آن در لغت آمده چنانچه معنی مذکور و غیر آن آمده است صاحب
قاموس گفته است تملّک کمتفعّل اسم للباطل و در اخلاق گفته و خلق محرّکة البالی
للمذکر و المؤنث و ثوب اخلاق اذا کانت الخلوقة فیه کلّه و جوهری گفته است و قد
خلق الثوب بالضمّ خلوقة ای بلی و اخلق الثوب مثله و اخلقته انا یتعدّی و لا یتعدّی
بنا بر این معنی حدیث آنست که بر آن مرد دو جامه کهنه باطل بی حسن صاحب نهایه گفته است
که اخلاق الثوب تقطیعه و قد خلق الثوب و اخلق بنا بر این معنی حدیث آنست که
پوشیده بود آن مرد جامه کهنه باطل پارچه پارچه از کثرت پوشیدنها که بر آن بود و یا پاره پاره بود و اخلاق
همگی با هم ملایم و مناسبست و از تتبّع ظاهر میشود آنست که مشتق باشند از ریش و ریاش که
بمعنی نفع و مال و وسعت حال و نیکی معاش است نه از ریش که بمعنی پر و بال است این ریش
غیر آن ریشست جوهری گفته است الرّیش للطائر الواحدة ریشة و یجمع علی ارياش و الرّیش
و الرّیاش ایضا و هو اللباس الفاخر مثل اللبس و اللباس و یقال الرّیش و الرّیاش المال و
الخصب و المعاش صاحب قاموس گفته الرّیش بالکسر للطائر کالرّیشة ج ارياش و اللباس الفاخر
کالرّیاش کاللبس و اللباس و الخصب و المعاش و اعطاه مائة بریشها ای بلباسها و احلاسها
و رياش الصّدیق اطعمه و سقاه و اصلح حاله و نفعه پس معلوم شد که ریش و ریاش غیر ریش که
بمعنی پر و بال است و واحد این ریش ریشه است و جمع آن ارياش است ابن اثیر نیز در نهایه موافق این
معانی را ذکر کرده است امّا حدیث عایشه ملعونه را که در وصف پدر لعینش بر آنند خواسته
که بال و پری را آنسته به پرواز آورد و تشبیه و استعاره نموده ریش و مقصوص الجناح را ذکر
کرده کلام خود را مشوّش و غیر منتظم نموده در حدیث واقع شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
پیراهنی به سه درهم که قریب بیک عباسی باشد خریدند و فرمودند که الحمد لله الذی هذا من ریاشه

دو در قران

و در قرآن مجید نیز لفظ ریش واقع شده حق سبحانه و تعالی در سوره مبارکه اعراف فرموده است
یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم و ریشا و لباس التقوی ذلک خیر
ذلک من آیات الله لعلهم یذّکّرون بعضی از مفسّرین ریش تفسیر کرده‌اند بآنچه محتاج
الیه باشد و بعضی گفته‌اند که مراد از آن مال است بمعنی مال روایت کرده‌اند از ابن عباس
و بعضی گفته‌اند که وسعت حال و نیکویی معاش است و بعضی گفته‌اند که لباس فاخر و زینت و جمال
و بعضی گفته‌اند که مراد خیر و نفع کثیر است شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بیان نموده
که آنچه ذکر کرده‌اند مفسّرین داخل است در آن و هر یک از ایشان تخصیص داده‌اند بعضی خیر را
بذکر بعضی از مفسّرین ذکر نموده‌اند که حق تعالی حکمت انزال لباس در این آیه وافی هدایه
بیان فرموده است که سه چیز در آن ملحوظ و منظور است یکی ستر عورت دوّم زینت در میان
مردم بدرستیکه حق تعالی دوست میدارد که بندگان اظهار و آشکار نمایند آثار نعمتهای
الهی را و آنها را پوشیده و پنهان ننمایند چنانچه در آیه دیگر فرموده و امّا بنعمة ربّک
فحدّث و در آیه دیگر فرموده قل من حرّم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیّبات
من الرزق و پوشیده و پنهان نمودن آن کفران نعمت الهی است و در حدیث واقع
شده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام دو جامه تابستانی خز میخرید هر یک را بصد درهم
و حضرت امام حسین علیه السلام در روز معرکه کربلای پر بلا جامه خز قیمتی پوشیده بود و حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام جامه‌های خز قیمتی میپوشید و در حدیث
گذاشتن حضرت امام رضا علیه السلام مندیل بسیار قیمت بر سر مبارک و معارضه مأمون
ملعون و جواب آنحضرت مشهور است سوم لباس تقوی که رخت نماز و عبادات باشد
آلوده نباشد آن پشم و مو و درشت و بعضی گفته‌اند که مراد از لباس تقوی رخت جنگ و جهاد
در راه خدای تعالی است پس باید که مؤمن این سه نوع لباس را داشته باشد و در وقت هر یک
آنرا بپوشد و در بعضی اکثر لغویین ذکر کرده‌اند که مشهور است که میگویند اعطاه مائة بریشها

ای بلیا بها و خلاها جنانچه در فارسی نیز میگویند که پادشاه جمشید فلان بنده شخص صد شتر
با جل و جهاز و بعضی گفته اند که سَغَب بفتح سین و سکون غین معجمه گرسنگی با وجود تعب است
و همینی در انحدیث شریف انسب است در مجمع البحرین مذکور است که هو ساغب ای جائع و
سغبان و سغبون جیاع قیل و لا یکون السغب الا الجوع مع التعب و در قاموس مسطور است
سَغِبَ کفرح و نصر سغباً و سَغَباً و سَغابةً و سُغُوباً و مَسغبةً جاع او لا یکون الا مع تعب و در
نهایه در بیان رعلة و رعیل نیز مثل عبارت بیان رباش و ربش در نهایت تشویش است
گفته است که رعلة قطعة فرسان و رعیل جماعت خیل است او لا در اطلاق قطعه و جماعت عکس
انچه گفته انسب بود و بعد از آن در معنی رعیل گفته رکاباً علی الخیل پس رعیل خیل شد سواران خیل
انسب در آن عبارت صاحب مجمع البحرین است جنانچه گفته است الرعیل القطعة من الخیل
و الجماعة من الناس پس معلوم شد که رعیل مثل جندین است و در فارسی جندین اسب و جندین
آدم گویند و در انحدیث شریف نیز مراد جندین ملائکه است انفتل صیغه مفرد مذکر است از فعل
ماضی باب انفعال یعنی جون فارغ شد آنحضرت و برگشت از ادای نماز صبح از جای آوردن
آن مثل انصرف است لفظا و معنی جوهری ذکر کرده است که فتل قلب لفت است مراد که
در آخر کلمه بود و قبل از لام در اول گذاشته و فا را نیز قبل از تا گذاشته لام اول کلمه را آخر کلمه
نموده اند و لفت بمعنی پیچیدن و برگشتن است تمالک استطاعت و خود داری نمودن است
ابن اثیر در نهایه گفته است که در حدیث آدم علیه السلم واقع شده که فلما آتاه الخوف عرفته
خلقه لا یتمالک ای لا یتماسک و هرگاه وصف کنند انسان را به سبکی [illegible] گویند انه لا
یتمالک یعنی مالک نفس خود نیست و خود را نگه داری و خود داری نمیتواند نمود یؤثر الله
علی نفسه یعنی بر میگزیند و مقدم میدارد رضای خداوند عالمیان را بر خواهش خود
بهمین معنی است در آیه مبارکه بل تؤثرون الحیوة الدنیا علی الآخرة یعنی بلکه مقدم
میدارید و تفضیل میدهید زندگی دنیا را بر آخرت مهاجر کسی را گویند که ترک وطن و بلد و

اهل خود نموده بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فایز شود و هجرة در لغت ضد وصلت
و هجرتین که در احادیث واقع شده هجرت بحبشه و الهجرت بمدینه طیبه است و فضیلت
مهاجرین بسیار است و در احادیث واقع شده که هر که بالطوع و الرغبه داخل اسلام شود او مهاجر است
و هر که هجرت نماید از وطن و بلاد دیگر بجهة تحصیل علم و یا ادای فرض حج و یا برای هر غرضی از
اغراض دینی او از جمله مهاجرین بسوی حق تعالی و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد بود
شُقّة بضم و کسر شین معجمه و تشدید قاف دوری و راه سفر دور و مشقت را گویند صاحب
قاموس گفته الشُقّة بالضم و الکسر البعد و الناحیة یقصدها المسافر و السفر البعید
و المشقة ج کصرد و عنب قرظ بفتح قاف و فتح را مهمله برگ درخت سلم است و سلم بفتح
سین و لام مثل قلم درخت نخ احمر را گویند که خار دار و چوب آن صلب تر از چوبهاست
لهذا در آتش آن نیز صلابت و دوام تمام است و واحد آنرا سلمه گویند مثل قلمه و مراد از جلد
کبش مدبوغ در انحدیث شریف نواح و نطع و مثال آن است عِقْد بکسر عین مهمله و سکون قاف گردن
بند را گویند و جمع آن عقود است مثل حمل و حمول صاحب قاموس گفته العقد بالکسر القلادة
ج عقود شبع بفتح شین معجمه و سکون با بالخط و شبع مثل عنب سیری را گویند و شبع بکسر
شین معجمه و سکون با و مثل عنب نیز اسم است از برای آنچه سیر کند الخبز و شبعه بضم شین
و سکون با آن قدر از خوراکی را گویند که یکبار آدمی را سیر کند و در فارسی یکخوراک میگویند جوهری گفته
الشبع بالتسکین اسم ما اشبعک من شیء یقال عندی شبعة من طعام بالضم ای قدر ما یشبع
به مرة و در قاموس مسطور است الشبع بالکسر و کعنب اسم ما اشبعک و شبعة من طعام
بالضم قدر ما یشبع به مرة و الشبع بالفتح و کعنب ضد الجوع بُرد بضم با بالخط و سکون
را مهمله جامه راه راه را گویند و بعضی راه راه نیز که استعمال مینمایند و جمع آن ابراد و برود است
و بردة بضم با و سکون را و فتح دال مهمله ملحفه بهاجا پاسیاه مربع را گویند که خود و باشد
مرنگ و وسیع عربان صحرائی آنرا پوشند و جمع آن بنا بر تحقیق ابن اثیر و جوهری بُرَد بضم با و فتح

را هست جوهری گفته البرد من الثیاب والجمع برود و ابراد والبردة کساء اسود مربع
فیه صغر تلبسه الاعراب وفی حدیث ابن عمر بردة فلوت والجمع برد ایضا جوهری
ذکر کرده است کساء فلوت لا ینضم طرفاه علی لابسه لصغره هرچند که لغویین تصریح بآن
نموده اند اما گاه در یک برد معنی بردة بالحاق تا وحدت استعمال نموده اند در حدیث شریف
اولا و ثانیا بمعنی اصل مذکور و ثالثا بردة واحد بنابر استعمال مزبور است دینار اشرفی را گویند
و جمع آن دنانیر است لغویین ذکر کرده اند که اصل آن دنّار بوده نون اول ساکن را بدل نموده
بیا دینار گویند و وزن آن در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز همین وزن بوده که حال
در اشرفی تنکی شایع است و آن یک مثقال شرعی و چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی است
و از روم اشرفی بعربستان میبرده اند و سکه طلا تا زمان عبد الملک بن مروان زده
نشده بود چون عبد الملک بر تخت سلطنت متمکن شد بسکه اشرفی طلا مسکوک نمود درهم بکسر دال
و فتح ها زر نقره را گویند و درهم بکسر ها نیز در لغت آمده و لغویین ذکر کرده اند که آن فارسی
معرب است و جمع آن دراهم است و درهم را درهام بر وزن مثقال نیز گویند و جمع آن دراهیم است
و وزن آن در زمان جاهلیت مختلف و بعضی سبک بوزن چهار دانگ بوده و آنرا
درهم طبریه میگفته اند و بعضی سنگین و بوزن هشت دانگ بوده و آنرا عبدیه و درهم
بغلیه میگفته اند منسوبست بپادشاهی که او را راس البغل میگفته اند و دراهم معدله اسلام
هر ده عدد آن بوزن هفت اشرفی که هفت مثقال شرعی است بوده و اهل مدینه طیبه آن
دراهم معامله مینموده اند پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریف شریف بمدینه طیبه
آوردند اهل مدینه را بوزن درهم مکه معظمه که شش دانگ بوده ارشاد نمودند و بآن
وزن در مدینه طیبه نیز درهم نقره مسکوک شد ظاهرش آنکه مراد از درهم هجریه در این حدیث
این درهم باشد چون بعد از هجرت آنحضرت صلعم اهل مدینه ارشاد و مسکوک نمودند هجریه
میگفته اند و وزنش نیز زیاده بر درهم طبریه که معمول اهل مدینه طیبه بود بوده است نفل بفتح

نون و فتح فا غنیمت و هبه را گویند و اصل آن بمعنی زیادتی و تفضل است چنانچه از آیه
مبارکه ووهبنا له اسحق ویعقوب نافلة معلوم است بجهة آنکه حضرت ابراهیم علیه السلم
دعا و طلب نمود از حق تعالی حضرت اسحق را خداوند عالمیان دعای او را استجابت فرمود
و حضرت یعقوب را نیز زیاده از طلب تفضل فرمود هرچند که همه تفضل و کرم اوست و
غنیمت را نفل بجهة آن گویند که حق تعالی حلیت آنرا از این امت تفضل فرموده از امم سابقه
زیادتی نمود نفّله که در حدیث شریف واقع است صیغه مفرد مذکر از فعل ماضی است یعنی قسمت
غنیمتی که عطا کرده بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعمار صاحب قاموس گفته است النفل
بالتحریک الغنیمة والهبة ج انفال ونفال ونفّله النفل ونفَلَه وانفله اعطاه ایاه
عمار مذکور در حدیث عمار بن یاسر است که از اقطاب اربعه و خلص صحابه کرام حضرت رسول الله
بوده و کنیه ابو الیقظان است این کتاب گنجایش شرح احوال و مفصلا ندارد اما چون
معرفت باحوال او در ضمن حدیث شریف ضرور است شمه اختصار مینماید عمار علیه رحمة الله
الملک الغفار در اعلی مرتبه ایمان بوده و در راه حق تعالی آزارها و مشقتهای تمام کشیده
و هر دو هجرت هجرت بحبشه و هجرت بمدینه مشرفه قیام نموده و بعد و قبله در خدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز گذارده و در جنگ بدر و غزوات دیگر که بعد از آن واقع شد
در همگی حاضر و در هر یک شجاعتها و دلیریها نموده و در هیچ یک فرار ننموده زخمهای منکر
برداشته شمشیر بر کفار میزد و جهاد در راه خدا مینمود و روایت شده که در یکی از جنگها مسلمانان
فرار نمودند و عمار ایستاده و زخم بسیار برداشته گوشش بریده شده و بر دوشش
افتاده بود و او جنگ میکرد و فریاد میزد و میگفت ای گروه مسلمانان از بهشت
میگریزید منم عمار که ایستاده ام در راه خداوند عالمیان بسوی من آیید و در احادیث
نبوی صلعم واقع شده که آنحضرت فرموده اند که عمار از سر تا پای خود مملو از ایمان است و ایضا
در شان او فرموده اند که هر که دشمن عمار باشد حق سبحانه و تعالی دشمن او باشد و ایضا

ذکر بعضی از احوال و مناقب و فضائل عمار علیه الرحمه

آنحضرت فرمودند که بهشت بچهار کس مشتاق است بلقای علی بن ابی طالب علیه السلم و
ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلم روایت شده
که روزی از روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و مجلس آنحضرت مملو از
اصحاب آنحضرت بود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در آن حین فرمودند که کدام یک
از شما نفع رسانیده است بجاه و جلال خودش ببرادر مؤمنش حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
عرض کرد که من آنرا کرده ام یا رسول الله حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که چگونه
بوده است آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلم عرض کرد که میگذشتم من از راهی دیدم که
چسبیده اند بعضی از یهود بعمار بن یاسر و طلب مینمایند از او سی درهم قرضی که عمار
از ایشان گرفته پس چون نظر عمار بمن افتاد گفت که ای برادر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
اینها گرفته اند مرا مطلب ایشان آزار و خواری منست بجهت دوستداری من شما
اهل بیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را پس خلاص کن مرا از دست ایشان بحق جاه و جلال
خودت پس من اراده کردم که از آن یهود التماس و شفاعت عمار را نمایم عمار گفت
بمن که ای برادر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شما در دل من و در چشم من بزرگ
مرتبه تر از آنید که بچنین کافران التماس و شفاعت مرا نمایید طلب و التماس من از
خدمت شما آنست که التماس و شفاعت نمایید در نزد کسیکه پر میکرد اند سؤال
شما را و هر کار طلب نمایید از او اینکه اطراف عالم را پر از طلا کند البته چنان مینماید پس
طلب فرمایید از درگاه او اینکه یاری کند مرا باداء قرض و مستغنی گرداند از
قرض داری او پس بجهت عمار حسب المسؤول او از درگاه الهی دعا و طلب نمودم و
بعد از آن بعمار گفتم که بردار از پیش روی خودت سنگ و یا کلوخی هر سنگیکه
حق تعالی میگرداند آنرا برای تو طلای گداخته پس عمار دست زد و سنگی که بقدر
چند من بود برداشت پس آن سنگ عظیم بامر خداوند کریم گردید طلا در دست عمار بعد از آن

عمار از یهودی پرسید که چند است طلب تو از من یهودی گفت سی درهم عمار گفت
که آن قیمت چه قدر از طلاست یهودی گفت بقدر سه مثقال پس عمار دست بدعا
برداشت و گفت خداوندا طلب میکنیم از درگاه تو بحق جاه و جلال کسی که بسبب جاه
او گردانیدی سنگ را طلا اینکه نرم گردانی آنرا در دست من تا جدا کنم از آن حق و
طلب او را پس بامر الهی آن سنگ طلا مثل موم در دست عمار نرم شد پس عمار سه مثقال
از آن جدا کرد و بیهودی طلب کار داد و بعد از آن عمار نگاه میکرد بر آن طلا که در دست
او بود و گفت که خداوندا بدرستیکه شنیده ام کلام معجز نظام ترا که در قرآن مجید فرموده
إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ و من نمیخواهم غنایی را که طاغی گرداند مرا خداوندا
سؤال میکنیم از درگاه تو بحق جاه و جلال آن کسیکه گردانیدی تو بحق جاه او سنگ را طلا اینکه
باز بگردانی آنرا سنگ پس عمار این را گفت و آن طلا را بدور انداخت بقدرت الله تعالی
باز سنگ شد چنانچه بود و گفت عمار که بس است از برای من از دنیا و آخرت دوستداری
من از برای تو ای برادر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
عرض خود را در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تمام نمود حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند که بلی تعجب کردند ملائکه هفت آسمان از جانب عمار و از اقوال او
و ملائکه صدا بثنای عمار در درگاه خداوند عالمیان بلند کردند پس درود و صلوات
الهی متعاقب یکدیگر از جانب خداوند عالمیان من فوق العرش بر عمار نازل شد پس
بشارت باد ترا ای ابا الیقظان باینکه تو در دنیا برادر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم
و از افاضل اهل محبت و ولای آنحضرتی و از جمله کشته شدگان در راه دوستی و محبت
آنحضرت خواهی بود تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ و آخر توشه و روزی تو از دار دنیا
یک صاع شیر خواهد بود و ملحق خواهد شد روح تو بارواح طیبه حضرت محمد صلی الله علیه
و آله و آل محمد که افضل عالمیانند و تو از جمله بهترین شیعیان منی و ایضا روایت شده است

که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند بعمار که از بزرگان فقهایی ای عمار پس عمار
عرض کرد که بس است مرا یا رسول الله از علم و دانش معرفتم باینکه تو پیغمبر پروردگار عالمیانی
و سید جمیع خلایقی و بدرستیکه برادرت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام وصی و
خلیفه تو است و بهترین خلق است بعد از تو و بدرستیکه فرمان حق و صدق فرموده تو
وا دوستی و بدرستیکه خداوند عالمیان چون اراده نموده که بگرداند مرا با شما در
دنیا و آخرت توفیق داده است بمن بمددستداری شما و بدشمنی با دشمنان شما حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که چنین است که گفتی تو یا عمار و بدرستیکه حق تعالی
بسبب تو تایید دین مبین خود خواهد نمود و بسبب تو عذر غافلین را قطع خواهد فرمود
و بسبب تو عناد معاندین را واضح و آشکار خواهد کرد در وقتی که بکشند ترا گروه بغی
و طغیان کننده بر اهل حق ای عمار بدرستیکه بسبب علم و دانش رسیدی تو باین مرتبه فضیلت
پس سعی کن در زیادتی علم تا اینکه زیاد شود مراتب فضائل تو ای عمار بدرستیکه چون
بیرون آید بنده از بندگان حق تعالی در طلب علم ندا کند باو خداوند عالمیان از
فوق عرش مجید که رحمت و وسعت حق تعالی بر تو باد ای بنده من آیا میدانی که چه منزلت
عظیم است که طلب میکنی و چه درجه رفیع است آنچه را که اراده نموده میخواهی که بشوی
از جمله ملائکه مقربین و بگردی از برای ایشان قرین البته که میرسانم من ترا بمرادت
و بر می آورم بحجت تو حاجتت را و ایضا آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بهشت
مشتاق است بسوی سه نفر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردند که آن سه نفر کیستند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که تو یا علی از جمله ایشانی و اول ایشانی و دوم سلمان
فارسی است او درک کرده است قدری پیری پس او را نگه دار از برای نفعت
ناصح و سوم عمار بن یاسر است و او در معرکها با تو همراه خواهد بود آگاه باش باینکه بسیار است
خیر او و روشن است نور او و عظیم است مزد او و ایضا روایت شده است که چون حضرت

[illegible]

پیغمبر صلی الله علیه و آله بنای مسجد در مدینه طیبه میکردند خشت بنای مسجد را بدست
مبارک خود گرفت و گفت خداوندا خیر و خوبی نیست مگر خیر آخرت پس بیامرز خداوندا
گروه انصار و مهاجرین را و آنحضرت خشت را از دست عمار بن یاسر میگرفت و میفرمود رحمت
باد بر تو ای پسر سمیه خواهند کشت ترا فئه باغیه پس چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده بود
عمار بن یاسر بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز دست از متابعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بر نداشته شیعه یکرنگ خالص الاعتقاد آنحضرت بود و در راه محبت آنحضرت متحمل مشقتهای
شدید شد از آنجمله آنکه عثمان ملعون آنقدر او را زد که بیهوش گشته بگرد و از خود بیخبر
افتاده بود و بعد از آنکه بهوش آمد عظیم رنجور شد و در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
همیشه میبود و با آنحضرت در راه حق تعالی جهاد مینمود و در جنگ جمل در خدمت آنحضرت
بود و چون آنحضرت بجنگ صفین قیام نمود او نیز در خدمت آنحضرت جهاد مینمود قاضی
نور الله مرقده ذکر کرده است که در حرب صفین عمار بهاشم بن عتبه گفت که ای هاشم امروز
قدم در بهشت عنبر سرشت خواهم گذاشت و بخدمت فیض موهبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله مشرف خواهم شد و حزب آنحضرت را ملاقات خواهم کرد و در آنروز عمار سر بسوی
آسمان کرد و گفت ای خداوند من اگر دانم که رضای تو در آنست که من خود را باین آب
فرات انداخته غرق نمایم چنین کنم و اگر دانم که رضای تو در آنست که شمشیر بر شکم خود نهاده
زور کنم تا از پشت من بیرون آید چنان کنم خداوندا هیچ کاری را برضا و خوشنودی تو
اقرب از محاربه این گروه نمیدانم و بیاران خود گفت که ما سه بار باین رایات و علمها
که در لشکر معویه لعین می بینید با کفار و مشرکان حرب نموده ایم و حال با اصحاب این رایات
جنگ باید کرد و بر شما مخفی و پوشیده نباشد که من امروز شهید خواهم شد و چون من
از عالم فانی بسرای باقی رحلت نمایم کار مرا حواله بلطف ربانی نمایید و خاطر خود را جمع دارید
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امام و مقتدای امت فردای قیامت از جهت اخیار

خصومت با شرار خواهد کرد و چون از گفتن این کلمات فارغ شد تازیانه بر اسب خود
زد و بمیدان کارزار روانه شد قتال آغاز نمود و جمعی را بدرک جحیم ارسال فرمود و علی
التعاقب والتوالی حملها بر لشکر اعدا مینمود و رجزها میخواند و جمعی از تیره دلان شام دور
او را میان گرفته زخمها بر او زدند تا اینکه لعینی که مکنّی بابی الغادیه بود زخم سنگینی بر پهلوی
آن قدوه ابرار زد که او را اضطراب و طاقت نمود و بصف خویش مراجعت نموده آب
طلب نمود و غلام عمار رشید نام قدحی شیر نزد او آورد و چون نظر عمار بر قدح شیر در
دست رشید افتاد گفت صَدَقَ رسول الله صلی الله علیه و آله از حقیقت این سخن استفسار
نمودند جواب گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مرا خبر داده بود که روزی آخر
توشه از دنیا شیر خواهد بود آنگاه قدح شیر را بدست گرفته آشامید و جان شیرین را نثار
قدم مبارک حضرت امیر مؤمنان کرده بعالم بقا خرامید چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
بر احوال او مطلع گردید خود را ببالین عمار رسانید و سر او را بر زانوی مبارک خود گذاشته
شعر دلسوز چند خواند و زبان معجز بیان بکلمهٔ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ گشوده فرمود
که هر که از وفات عمار غمگین و دلتنگ نشود او را از مسلمانی بهره و نصیبی نباشد
حق تعالی بر عمار رحمت کند در ساعتی که نیک و بد اعمال را از او پرسند هر وقت که
در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سه کس را میدیدم چهارم ایشان عمار بود اگر
چهار نفر را میدیدم پنجم ایشان عمار بود نه یکبار و دوبار بهشت عنبر سرشت واجب شد بلکه
چندین بار او باستحقاق بهشت را صاحب شد جنت عدن گوارا باد او را که کشته شد
در راه حق و یاری و یاوری حق چنانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در شان او فرموده
بود که یَدُوْرُ الْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ حَیْثُ دَارَ در اینوقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
فرمودند که کشندهٔ عمار و دشنام دهندهٔ بعمار و ربایندهٔ سلاح عمار در آتش دوزخ
معذب خواهد شد پس آنحضرت قدم مبارک پیش نهاد و بر عمار نماز گزارد و بدست

مبارک خود او را بقبر گذاشت و دفن نمود رَحْمَةُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْهِ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ وَ
غَضَبُهُ عَلٰی قَاتِلِیْهِ مدت عمر شریف عمار نود و یکسال بود و قبل از قتل عمار حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم هرگز ابتدا بقتال اهل بغی نمینمود و چون در روز پنجشنبه آن ملاعین
عمار را شهید کردند آنحضرت علیه السلم بحکم کفار ریختن خون ایشان جاری کرده ابتدا بقتال مینمودند
و در وقت کشتن هر یک تکبیر میگفت و در یک شب آنحضرت علیه السلم پانصد و سی نفر از ایشان را
کشت و در هر یک یک تکبیر گفت چنانچه در قتل کفار میگفت و آنحضرت علیه السلم
فرمودند که مَنْ اَصَابَهُ سَیْفِیْ فَهُوَ فِی النَّارِ منقولست که بعد از شهادت عمار ابن عباس
نزد یک صف لشکر معویه لعین رفت و حدیث تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِیَةُ را که در
شان عمار وارد شده تقریر کرد و معویه لعین را از اصرار بجنگ با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم انذار
و تخویف نمود معویه ملعون در جواب ابن عباس گفت که عمار را کسی کشت که او را بمعرکه
آورد ابن عباس در جواب او گفت که بنا بر آنچه تو میگوئی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حمزه
عم گرامی خود را کشته است بجهت آنکه آنحضرت علیه السلم او را بمعرکهٔ کفار آورد تا کشته شد فَبُهِتَ
الَّذِیْ کَفَرَ کَاَنَّهُ الْقِمَ الْحَجَرَ صاحب کتاب طرائف از محمود خوارزمی نقل کرده که چون
حدیث مذکور در نهایت صحت و شهرت بود معویه ملعون قادر بر انکار آن نبوده بمقتضای
الْغَرِیْقُ یَتَشَبَّثُ بِكُلِّ حَشِیْشٍ بچنین سخن فاسد تمسک جسته وَاللّٰهُ یُحِقُّ الْحَقَّ وَ
یُبْطِلُ الْبَاطِلَ بِبَیِّنَاتِ اٰیَاتِهٖ یعنی شیخ فقیه عالم عماد الدین محمد بن ابی القاسم علی الطبری
علیه الرحمه در کتاب بشارة المصطفی لشیعة علی المرتضی بسند معتبر مذکور روایت کرده است
از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که او گفت که روزی از روزها حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله النجبا نماز عصر را با جماعت گزاردند پس چون آنحضرت علیه السلم از نماز فارغ
شدند رو بقبله نشسته بود و مردمان در دور و حوالی آنحضرت بودند که در اینوقت آمد
بجانب آنحضرت شیخی از صحبت کنندگان عرب و ژنده پوش بود و جامه کهنه با حال خسته مسکین

و بابینه چنیه پاره پاره و آن شیخ از راه ضعف و پیری خود داری و نگهداری خود نمیتوانست
نمود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله روی مبارک بجانب آن شیخ عرب نموده خبر از او
منتقب بیکدیگر رسیده و او را بگفتن احوالش تحریص و ترغیب میفرمود پس آن شیخ
بخدمت آنحضرت عرض نمود که یا نبی الله من جایع الکبد یعنی درد گرسنگی بجگر من رسیده ام
پس اطعام کن بمن و من برهنه هست رخت عطا فرما بمن و بی چیز و فقیرم چیزی بده بمن
پس آنحضرت فرمودند که من نمی یابم از برای تو چیزی ولیکن دلالت کنندهٔ بر خیر مثل کننده
خیر هست برو بسوی خانهٔ کسی که دوست میدارد خداوند عالمیان را و رسولش را و دوست
میدارد او را حق سبحانه و تعالی و رسول خداوند عالمیان بر میگزیند و مقدم میدارد آنکس
رضای خداوند عالمیان را بر جانش برو بسوی خانهٔ منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و بود
خانهٔ مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم متصل حجره بخانهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنجا
که آنحضرت جدا نموده بود آنرا از برای نفس مبارک خودش از زنانش که در آنجا تنهائی
بعبادت الهی اشتغال مینمود و آنحضرت فرمودند که ای بلال برخیز و او را بخانهٔ حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم واقف کردان پس آن شیخ اعرابی با بلال روانه شد پس چون در
خانهٔ مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم رسید در آنجا ایستاد و به بلندترین صدا و آواز خود
ندا کرد که السلم علیکم یا اهل بیت النبوة و مختلف الملائکة و مهبط جبرئیل
الروح الامین بالتنزیل من عند رب العالمین یعنی سلام بر شما باد ای اهل بیت
پیغمبری و محل آمد و رفت ملائکهٔ مقربین و محل نزول جبرئیل روح الامین بقرآن مجید از جانب
رب العالمین پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم فرمود که وعلیک السلم کیستی تو ای کسی
که سلام کردی و این کلمات را بر زبان راندی آن مرد گفت که من مرد پیری ام از عرب
آمده ام بخدمت پدر تو سید البشر هجرت کرده ام از راه دور و دراز و من ای دختر
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بدنم برهنه هست و جگرم بدرد گرسنگی مبتلا گشته پس ای

رحم

رحم الهی من بکن حق تعالی تو را رحمت کند و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم در آنوقت و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سه روز بود که چیزی در آن سه روز میل
نفرموده بودند و بار گرسنگی بعبادت حق تعالی میگذرانیدند و بتحقیق که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله میدانست حال ایشانرا و مطلع بود بر صبر و گرسنگی حضرت فاطمهٔ زهرا و حضرت
امیر المؤمنین علیهما السلم پس چون پیر اعرابی آن سؤال را نمود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم نطعی پوست
گوسفند بود و بار برگ درخت شاخ اخر آنرا دباغی نموده بودند و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
علیهما السلم بر روی آن میخوابیدند برداشت و باو داد و فرمود که بگیر این را ای آینده بسوی ما
امید آنست که حق تعالی تو را خوشنود نماید و رحمت خود را شامل حال تو گرداند و ترا از بلا
نجات فرماید و آنچه بهتر از این باشد بتو رساند پس گفت آن مرد پیر اعرابی که ای دختر گرامی
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله شکوه کردم من بسوی تو از گرسنگی و شما عطا فرمود
بمن پوست گوسفند را چکنم من آنرا با آنچه میابم در خوردم از جوع و درد و بیخ آن راوی گوید
که چون حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم این قول پیر اعرابی را شنید قصد نمود بسوی
گردن بندی که در گردن مبارک آنحضرت بود و آنرا فاطمه بنت حمزه سید الشهدا
عموی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بآنحضرت هدیه نموده بود پس برید آنحضرت آن گردن بند را
از گردن مبارکش و انداخت آنرا بسوی آن مرد پیر اعرابی و فرمود که بگیر آنرا و بفروش
امید هست که عوض عطا فرماید حق تعالی بتو از آنچه را که بوده باشد آن بهتر از
برای تو پس آن مرد پیر اعرابی آن گردن بند مبارک را برداشت و بجانب مسجد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله روانه شد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد میان اصحاب کرام
خود نشسته بود پس آن مرد پیر اعرابی بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رسید
و عرض کرد که یا رسول الله حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله عطا فرمود بمن این گردن بند را و فرمود که بفروش آنرا پس امید آنست که حق تعالی

به تو نیکویی کند و آنچه را که بهتر از آنست به تو عوض کرامت فرماید چون حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله گردن بند دختر گرامی خود را دید و کلام اخلاص آیین او را شنید گریست
و فرمود که چگونه نیکویی و عوض خیر با برکت نمیدهد به تو حق تعالی و بتحقیق که عطا کرده است
آنرا به تو حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله سیده
و بزرگ دختران آدم ابو البشر علیه السلم پس عمار بن یاسر علیه الرحمه برخواست و عرض
کرد که یا رسول الله آیا مرا رخصت میدهید که من بخرم آن گردن بند را آنحضرت فرمود
که بخر آن گردن بند را یا عمار که اگر شریک شوند در خریدن آن گردن بند کل انس و جن
حق تعالی عذاب نخواهد کرد ایشانرا با آتش دوزخ به برکت گردن بند آنحضرت پس گفت
عمار بن یاسر که ای اعرابی بچند میفروشی آن گردن بند را پیر اعرابی گفت که میفروشم
آنرا بقدر یک خوراک از نان و گوشت و بیک عبای سیاه یمانی که بپوشانم با آن عورت
خود را و نماز گزارم در آن بجهت پروردگارم و بیک اشرفی که خرجی راه نموده برسانم
مرا باهل من و عمار در آن وقت فروخته بود سهم خود را از غنایم خیبر که عطا فرموده بود با او
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و چیزی از آن سهم باقی نبود با وجود این حال گفت عمار بمرد پیر
اعرابی که بقیمت آن میدهم به تو بیست اشرفی طلا و دویست درهم هجریه یعنی سکه شده الحال چنانچه
در شرح حدیث مذکور شده و عبای سیاه یمانی و شتر سواری خود را که برساند
ترا باهلت و بقدر آنچه سیر کند ترا از نان گندم و گوشت مرد پیر اعرابی در جواب
بعمار گفت که ای مرد چه بسیار بخشنده بوده تو در مال و روانه شد عمار با آن مرد پیر اعرابی
و بجا آورد عمار با او آنچه را که تعهد نموده و گفته بود بعد از آن مرد پیر اعرابی برگشت
بسوی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و بخدمت آنحضرت رسید حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله با آن مرد پیر اعرابی فرمود که آیا سیر شدی و جامه نو پوشیدی مرد پیر
اعرابی عرض کرد که بلی یا رسول الله سیر شدم و جامه نو پوشیدم و مستغنی و صاحب

چیز نیز شدم

چیز نیز شدم پدر و مادرم فدای تو باد آنحضرت فرمودند که پس بجزای نیکویی حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم دعای خیر کن بجهت آنحضرت پس آن مرد پیر اعرابی گفت خداوندا بدرستیکه
تویی خداوندی که نه چنانی که احداث نموده ایم ما ترا و نیست از برای ما خداوندی که
پرستش نماییم او را غیر تو و تویی خداوند روزی دهنده ما بر جمیع جهات خداوندا عطا
کن بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم چیزی را که نه دیده و نه شنیده و در خوبی مثل آن هیچ چشمی
نشنیده باشد هیچ گوشی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به دعای مرد پیر اعرابی آمین
میگفت و آنحضرت رو بجانب اصحاب کرام خود نموده و فرمود که بدرستیکه عطا کرده است
حق تعالی بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم در دنیا نیز آنچه را که مرد پیر اعرابی بجهة آنحضرت دعا کرد
مثل من پدری باو عطا کرده است و نیست احدی از عالمیان مثل من و حضرت علی
بن ابی طالب علیه السلم را شوهر او نموده و هرگاه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم نمیبود هرگز
کفو و همسری بجهت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بهم نمیرسید و عطا فرموده است با آنحضرت
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم را و نیست از برای عالمیان مثل ایشان و ایشان
هر دو سید و بزرگ جوانان نوادگان پیغمبران و سید و بزرگ جوانان اهل بهشت اند
و در آن وقت مقداد و عمار و سلمان علیهم الرحمه و الرضوان در برابر آنحضرت بودند حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله با ایشان فرمود که زیاده کردهام از برای شما از اخبار
فضایل حضرت فاطمه زهرا علیها السلم سلمان و مقداد و عمار عرض کردند که بلی یا رسول الله
بیان فرمایید آنحضرت فرمودند که آمد بجانب من روح الامین یعنی حضرت جبرئیل علیه السلم
و خبر داد مرا از جانب رب جلیل باینکه چون قبض روح پر نور حضرت فاطمه زهرا علیها السلم شود
و جسد مطهر او در زمین مدفون گردد و سوال کنند از آنحضرت دو فرشته در قبر منورش و بپرسند
از او که کیست پروردگار تو حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در جواب ایشان گوید که خداوند تعالی
پروردگار منست آن دو فرشته از آنحضرت سوال نمایند که کیست پیغمبر تو آنحضرت در جواب

ایشان گوید که پیغمبر من محمد است آن دو فرشته از آنحضرت پرسند که کیست
ولی و امام تو آنحضرت در جواب ایشان گوید که ولی و امام من این شخص است که ایستاده است
در کنار قبر من و اسم او علی بن ابی طالب است آیا دیگر زیاده نکرده‌ام از ذکر فضایل حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام بدرستیکه خداوند عالمیان موکل گردانیده است بجهت آنحضرت
جمعی از ملائکه مقربین را که محافظت او نمایند از پیش و عقب و جانب راست و چپ او
و بوده باشند ایشان با آنحضرت در مدت حیات آنحضرت و در نزد قبر منور آنحضرت باشند
در وقت ممات آنحضرت و بفرستند صلوات بسیار بر حضرت فاطمه زهرا و بر پدر آنحضرت
و بر شوهر آنحضرت و بر پسران آنحضرت پس کسیکه زیارت من کند بعد از وفات من پس
گویا که زیارت من کرده است در زمان حیات من و کسیکه زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
نماید پس گویا که زیارت کرده است مرا و کسیکه زیارت کند علی بن ابی طالب علیه السلام را
پس گویا که زیارت کرده است حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را و کسیکه زیارت کند حضرت امام
حسن و امام حسین علیهما السلام را پس گویا که زیارت کرده است حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را
و کسیکه زیارت کند ذریه ایشان را پس گویا که زیارت کرده است ایشان را پس عمار
علیه الرحمة و الرضوان آن گردن بند مبارک را برداشت و با مشک خوشبو نمود و در جامه
یمانی پیچید و غلامی داشت که اسم او سهم بود و خریده بود او را از سهمی که از غنایم خیبر باو رسیده
بود پس آن گردن بند مبارک را بدست سهم غلام خود داد و گفت باو که این را بردار و بخدمت
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ببر و با آنحضرت بده و تو نیز از بندگان آنحضرت باش پس
آن غلام گردن بند مبارک آنحضرت را برداشت و بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آورد
و قول عمار را بخدمت آنحضرت عرض نمود آنحضرت با آن غلام فرمود که برو بخدمت حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام و گردن بند را با آنحضرت بده و تو نیز مال و غلام آنحضرت باش پس آن غلام گردن
بند مبارک را برداشت و بخدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آمد و بخدمت آنحضرت عرض کرد که

که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بود پس حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها
گردن بند مبارک خود را برداشت و آن غلام را در راه رضای خداوند عالمیان آزاد
نمود آن غلام خندید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با آن غلام گفت که چه چیز باعث خنده
تو شد ای غلام آن غلام عرض کرد که خندانید مرا بزرگی برکت این گردن بند مبارک که
سیر گردانید گرسنه را و رخت پوشانید برهنه را و غنی گردانید فقیر را و آزاد گردانید بنده را
و برگردید بسوی صاحبش این غلام داعی معروض میدارد که از جمله برکت آن گردن
بند مبارک این بود که سواره گردانید پیاده را و اعظم از همه آنکه خانه آخرت عمار را آباد و معمور
و مقرب نمود و او را مستحق بهشت جاودان و نعمتهای بی پایان آن گردانید چون آن غلام
اعظم برکات را ذکر نموده بود آن غلام معروض بعوض او عرض نمود فرع عبید بن کثیر
معنعنا عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال اصبح علی بن ابی طالب علیه السلام
ذات یوم ساغبا فقال یا فاطمة هل عندک شیء تغذینیه قالت لا والذی اکرم ابی
بالنبوة و اکرمک بالوصیة ما اصبح الغداة عندی شیء و ما کان شیء اطعمناه مذ یومین
الا شیء کنت اوثرک به علی نفسی و علی ابنی هذین الحسن و الحسین فقال علی یا فاطمة
الا کنت اعلمتنی فابغیکم شیئا فقالت یا ابا الحسن انی لاستحیی من الهی ان اکلف نفسک
ما لا تقدر علیه فخرج علی بن ابی طالب من عند فاطمة واثقا بالله بحسن الظن
فاستقرض دینارا فبینا الدینار فی ید علی بن ابی طالب یرید ان یبتاع لعیاله ما
یصلحهم فتعرض له المقداد بن الاسود فی یوم شدید الحر قد لوحته الشمس من
فوقه و آذته من تحته فلما رآه علی بن ابی طالب انکر شانه فقال یا مقداد ما
ازعجک هذه الساعة من رحلک فقال یا ابا الحسن خل سبیلی و لا تسئلنی عما ورائی
فقال یا اخی انه لا یسعنی ان تجاوزنی حتی اعلم علمک فقال یا ابا الحسن رغبة الی الله
و الیک ان تخلی سبیلی و لا تکشفنی عن حالی فقال له یا اخی انه لا یسعک ان تکتمنی

حالك فقال يا ابا الحسن اما اذا ابيت فو الذي اكرم محمدا ص بالنبوة واكرمك يا
بالوصية ما ازعجني من منزلي الا الجهد وقد تركت عيالي يتضاغون جوعا فلما سمعت
بكاء العيال لم تحملني الارض فخرجت مهموما راكبا راسي هذه حالي وقصتي فانهملت عينا علي بالبكاء
حتى بلت دمعته لحيته فقال له احلف بالذي حلفت ما ازعجني الا الذي ازعجك
من منزلك فقد استقرضت دينارا فقد آثرتك على نفسي فدفع الدينار اليه ورجع حتى
دخل مسجد النبي ص فصلى فيه الظهر والعصر والمغرب فلما قضى رسول الله ص المغرب
مر بعلي بن ابي طالب ع وهو في الصف الاول فغمزه برجله فقام علي متعقبا خلف
رسول الله ص حتى لحقه على باب من ابواب المسجد فسلم عليه فرد رسول الله ص فقال
يا ابا الحسن هل عندك شيء نتعشاه فنميل معك فمكث مطرقا لا يحير جوابا حياء
من رسول الله ص وهو يعلم ما كان من امر الدينار ومن اين اخذه واين وجهه وقد
كان اوحى الله تعالى الى نبيه محمد ص ان يتعشى الليلة عند علي بن ابي طالب ع فلما
نظر رسول الله ص الى سكوته فقال يا ابا الحسن ما لك لا تقول لا فانصرف او تقول
نعم فامضي معك فقال حياء وتكرما فاذهب بنا فاخذ رسول الله ص يد علي بن
ابي طالب فانطلقا حتى دخلا على فاطمة الزهراء ع وهي في مصلاها قد قضت صلوتها
وخلفها جفنة تفور دخانا فلما سمعت كلام رسول الله ص في رحلها خرجت من مصلاها
فسلمت عليه وكانت اعز الناس عليه فرد السلام عليها ومسح بيده على راسها وقال
لها يا بنتاه كيف امسيت رحمك الله عشينا غفر الله لك وقد فعل فاخذت الجفنة
فوضعتها بين يدي النبي ص وعلي بن ابي طالب ع فلما نظر علي بن ابي طالب الى الطعام
وشم ريحه رمى فاطمة ببصره رميا شحيحا قالت له فاطمة سبحان الله ما اشح
نظرك واشده هل اذنبت فيما بيني وبينك ذنبا استوجبت به السخطة قال
واي ذنب اعظم من ذنب اصبته اليس عهدي اليك اليوم الماضي وانت

لم تحملني الارض

تحلفين

تحلفين بالله مجتهدة ما اطعمت طعاما مذ يومين قال فنظرت الى السماء فقالت الهي
يعلم في سمائه ويعلم في ارضه اني لم اقل الا حقا فقال لها يا فاطمة انى لك هذا
الطعام الذي لم انظر الى مثل لونه قط ولم اشم مثل ريحه قط وما اكل اطيب منه قط
قال فوضع رسول الله ص كفه الطيبة المباركة بين كتفي علي بن ابي طالب فغمزها ثم
قال يا علي هذا بدل دينارك وهذا جزاء دينارك من عند الله ان الله يرزق من
يشاء بغير حساب ثم استعبر النبي ص باكيا ثم قال الحمد لله الذي هو ابى لكم ان تخرجا
من الدنيا حتى يجزيك يا علي مجرى زكريا ويجري فاطمة مجرى مريم بنت عمران كلما
دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها رزقا كشف عن ابي سعيد مثله ما جماعة
عن ابي المفضل عن محمد بن جعفر بن مكان عن عبد الله بن الحسين عن يحيى بن
عبد الحميد الحماني عن قيس بن ربيع عن ابي هرون العبدي عن ابي سعيد مثله
شح مؤلف كتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بيان اين حديث شريف گفته كه گفته است
جوهري لوحته الشمس بالنار يعني گرم كردم من الحجر را بآتش و ابن اثير در نهايه گفته است كه
در حديث واقع شده است كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله فرمودند كه اگر خواسته باشي
دعا و طلب نمايم من از حق تعالى اينكه شنوانند ترا تضاغي ايشانرا در آتش دوزخ يعني صداهاي
ايشانرا و گريه ايشانرا ميگويند ضغا يضغو ضغوا وضغاء وقتيكه صدا كند وازين است
در حديثى كه واقع شده و صبيتي يتضاغون حولي يعني اطفال صغير من صدا ميكنند
در حوالي من قول آنحضرت كه فرمودند رميا شحيحا شحيح در لغت عرب بمعني بخل يا حرص است
و آن مناسبت ندارد باين مقام مگر بتكلفي در آن و احتمال دارد اينكه بوده باشد آن سحيحا
بسين مهمله كه مشتق باشد از سح بمعني سيلان و مراد از آن در اين حديث كنايه باشد
از مبالغه در نظر كردن و شدت نگاه بچشم و بنا بر آنچه در نسخ است يعني شحيحا بشين معجمه
كه بمعني بخل يا حرص بيان نمود احتمال آن دارد كه بوده باشد مراد از حرص كنايه از مبالغه

بيان [illegible]

درنظر و بخل کنایه باشد از نگاه کردن بگوشهٔ چشم از روی قهر و غضب ابن غلام داعی
معروض میدارد که جوهری چنانچه لَوَّحَتْهُ الشَّمْسُ بِالنَّارِ را که مذکور شد ذکر کرده است
لَوَّحَتْهُ الشَّمْسُ غَيَّرَتْهُ وَسَفَعَتْ وَجْهَهُ را نیز ذکر نموده است و در مجمع البحرین نیز مسطور است
که قول حق تعالی که در قرآن مجید فرموده لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ مشتق است از قول عربان که
میگویند لَاحَتْهُ الشَّمْسُ وَلَوَّحَتْهُ یعنی تغییر داد رنگ او را و میگویند الشَّمْسُ لَوَّاحَةٌ
لِلْبَشَرِ یعنی آفتاب سوزاننده است رنگ بشر را سیاه میگرداند آن را انتهی پس این مطابق
لفظ حدیث است آنحضرت قَدْ لَوَّحَتْهُ الشَّمْسُ فرموده نه لَوَّحَتْهُ بِالنَّارِ وَاللهُ اَعْلَمُ
بِالصَّوَابِ البته مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب جهته و سببی منظور داشته که علم
و عقل امثال این غلام از ادراک آن قاصر و عاجز است نهایت آنچه بخاطر ناقص و بنظر قاصر
رسد چنانچه داشت حسن است معروض میدارد و در عبارت نهایه که مؤلف کتاب علیه الرحمة
الی یوم الحساب ذکر نموده بعد از ضالح وَضَبَحَ نیز هست و ضباح صدای شغال را گویند
و جوهری نیز گفته است ضَبَحَ الثَّعْلَبُ وَالسِّنَّوْرُ يَضْبَحُ ضَبْحاً وَضُبَاحاً اِذَا صَاحَ و
كَذٰلِكَ صَوْتُ كُلِّ ذِي كَبِدٍ مَقْهُورٍ و در حدیث حذیفه نیز وارد شده است در قصهٔ قوم حضرت
لوط که ملائکه زمین آن قوم را کنده با ایشان بآسمان بلند کردند حَتّٰى سَمِعَ اَهْلُ السَّمَاءِ ضُغَاءَ
كِلَابِهِمْ و بعد از آن سرنگون نمودند غرض اینکه مطلق صدا مراد نیست بلکه صدای ذلیل
مقهور و فغان و شور مثل زوزهٔ شغال و سنّور در سوز و تعاق منظور است و قول حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام که فرموده اند رَجُلاً شَحِيحاً هر چند که بعضی از لغویین مثل جوهری شح را بمعنی
بخل یا حرص چنانچه مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب در بیان بیان فرموده ذکر
نموده اند اما بعضی دیگر مثل صاحب قاموس بآن معنی ذکر نموده گفته است الشُّحُّ
مُثَلَّثَةً الْبُخْلُ وَالْحِرْصُ اِلَى قَوْلِهِ فَهُوَ شُحَاحٌ كَغُرَابٍ وَشَحِيحٌ وَشَحْشَحٌ وَشَحْشَاحٌ
وَشَحْشَحَانٌ یعنی شح بضم و فتح و کسر شین معجمه بخل و حرص را گویند یعنی هر یک تنها

شح میگویند

شح میگویند نه هر دو را باهم و آن مرد صاحب شح را شحاح بفتح شین و شحیح و
شحشح و شحشاح و شحشحان میگویند و در معنی حرص گفته است که حریص آنست که بگیرد
حصهٔ خود را و طمع نماید در حصهٔ غیر و ابن اثیر در نهایه نقل کرده است که در حدیث ابن مسعود
واقع شده است که گفت باو مردی که من عطا میکنم آنچه را که قادر باشم بر منع و ندادن آن
ابن مسعود در جواب او گفت که این یعنی ندادن مال خود است بخل است شح آنست که
خواهی بگیری مال برادرت را بغیر حق پس معلوم شد از کلام ایشان که شح دوختن و اندوختن
چشم است بمال غیر و منظور از قول آنحضرت سوای اندوختن و دوختن چشم نیست و کافیست
از برای ما تحقیق شیخ طبرسی علیه الرحمة در تفسیر مجمع البیان در سورهٔ مبارکه که بیان نموده که
اَلشُّحُّ اِفْرَاطٌ فِي الْحِرْصِ عَلَى الشَّيْءِ وَيَكُونُ بِالْمَالِ وَبِغَيْرِهِ مِنَ الْاَغْرَاضِ يُقَالُ هُوَ شَحِيحٌ
بِمَوَدَّتِكَ اَيْ حَرِيصٌ عَلَى دَوَامِهَا وَلَا يُقَالُ فِي ذٰلِكَ بَخِيلٌ وَالْبُخْلُ يَكُونُ بِالْمَالِ خَاصَّةً
یعنی شح افراط است در حرص بر چیزی و میباشد آن در مال و غیر مال از اعراض و میگویند
او یعنی زید مثلا شحیح است بدوستی تو یعنی حریص است بر دوام دوستی تو و نمیگویند در
چنین معنی که بخیل است و بخل میباشد در مال و بس و بعد از آن چند شعر در این باب استشهاداً
ذکر کرده است بنا علیه معنی حدیث شریف اینست که افراط مینمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در نگاه کردن بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و حریص بود بر دوام نظر بآنحضرت چنانچه معمول است
در مقام حیرت و دیدن شیئی بیگمان بحمد الله که مستغنی شدیم از تصحیف حدیث و کنایه بودن
حیث مشتملاً بقول سدید وَاللهُ الْمُوَفِّقُ لِمَنْ يُرِيدُ قبل از این مذکور شد که عیابیل
بکسر عین جمع عیّل است و هل عیّل عیول بر وزن فعول است و عیابیل جمع عیال بر وزن
کتاب است مثل جید و جیاد و جیابید ازعاج بمعنی بر کندن از جا و مکان و قرار
و آرام نمودن است جهد بفتح جیم و سکون ها بمعنی مشقت و منتهای مرتبهٔ تعب را گویند
و گفته اند که جَهْدُ الْبَلَاءِ که در ادعیهٔ ماثوره واقع شده حالتیست که برگزیند در خیار مکند

اکنس بر آنحالت مرکب را و بعضی گفته اند که جهد البلاء قلت مال و کثرت عیال است قول مقداد
که گفت فخرجت مهموما راکباً راسی یعنی چون عیال و اطفال خود را باین حال دیدم محزون و مهموم
پس مهموم و مغموم بیرون آمدم و نمیدانستم که بکجا میروم و مقصودم معلوم و مشعور به من نیست
بجهة آنکه گمان بر نیکجایی نبود تا در تحصیل معاش بآنجا شتابد و بجانب مقصود معلوم روان گردد
بیرون آمده حیران و سرگردان در آفتاب سوزان میگشت چنانچه در فارسی میگویند مهر
بر واشته و رفت و در مجمع البحرین مسطور است رکب التعاسیف اذا مشی علی غیر وجهه
من غیر قصد و منه راکب التعاسیف ولیس له مقصد معلوم انتهی الا معنی گرسنگی
جهم است جوهری گفته المحل بالتسکین مصدر قولک محلت عنه محل و تمحلت
مثله و محلت اذا اقامت و انمحلت مثله غمزا یعنی اشاره است و غمز بمعنی خلیدن و فرو رفتن
بیاید است بوجهیکه معلوم باشد از آن اشاره چنانچه در غمز بید است و در حدیث حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله با عایشه ملعونه واقع شده است که وکان اذا اراد ان یسجد غمز رجلیها فجمعتهما
بضم تا و دو نقطه و کسر حاء مهمله صیغه مفرد مذکر مغایب است از فعل مضارع معلوم باب افعال
احار بمعنی داخل در گردانیدن جواب است صاحب قاموس گفته است که ما احار جوابا
ما رده واحار استطعته و در مجمع البحرین مسطور است وفی حدیث تکبیرات الافتتاح
فلم یحر الحسین علیه السلام بالحاء والالف فتمکنین ای لم یرد جوابا لبعاله کلمته فما احار
جوابا باجتهاد در نسخه بذل وسع در فهم و مبالغه است در آن و در مجمع البحرین مذکور است که
اجتهد یمینه ای بذل وسعه فی الیمین و بالغ فیها جفنه بفتح جیم کاسه بزرگ بهمین چیزی
گویند نگاه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در انتقام گریه از خوشنودی و خوشحالی است که بیاشد
اشک آن سرد و شیرین و میریزد از چشم در وقت دیدن محبوب که سرد و روشن شود چشم
از دیدن آن مقداد بکسر میم بروزن محراب است و بعد عمرو و نهر است و چون اسود بن عبد
یغوث زهری تربیت او نموده و با آنکه پسری خود بر داشته بود منسوب باو گشته کنیه او ابو

معبد است و او ثانی اقطاب اربعه و دوم چهار رکن اسلام است مرد بلند قد گندم گون
بوده شهید ثانی علیه الرحمه گفته که بهرانی نسبت است بسوی بهر بن عمرو بن الحاف بن قضاعه
جلالت قدر و بزرگی او زیاده از حد و حساب است و این کتاب گنجایش شرح آن مفصلا
ندارد و ذکر شمه تیمنا اختصار مینماید مسلمان اول قوی و قدیم و از جمله سابقین بود و بعضی از علما ذکر
کرده اند که او در ابتدای نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بشرف اسلام مشرف شد بعد از
ایمان آوردن پنج نفر ششم اهل اسلام او بود و در جنگ بدر و احد و جمیع غزوات در
خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهاد فی سبیل الله قیام نمود و بعضی از علما نقل کرده اند
که در جنگ بدر سواری غیر از او در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود افضل المحققین
علامه حلی علیه رحمة الله الملک الغنی در کتاب خلاصة الرجال در وصف او گفته ثانی
الارکان الاربعة عظیم القدر شریف المنزلة جلیل من خواص علی علیه السلام قدر و منزلت او در نزد
علمای اهل سنت نیز مسلم است و مدح او نموده اند و بعضی از احادیث که در شان او وارد شده ذکر کرده اند
و در بعضی از کتب رجال عامه مذکور است که انه کان قدیم الاسلام شهد بدرا و احدا و
المشاهد کلها و کان من الفضلاء و النجباء الکبار الخیار من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله
شیخ کلینی علیه الرحمه روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
که آنحضرت فرموده اند که بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ضباعه دختر زبیر بن عبد
المطلب را که دختر عموی آنحضرت بود تزویج نمود بمقداد بن اسود بجهت آنکه مردمان پیروی
آنحضرت نموده دختران خود را بشوهر دهند و بدانند که گرامیترین ایشان در درگاه خداوند
عالمیان متقی ترین ایشان است و در تفسیر علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده است
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام در تفسیر قول خداوند عالمیان در
سوره مبارکه کهف ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس
نزلا آنحضرت فرموده اند که این آیه مبارکه نازل شد در شان ابوذر و مقداد و سلمان فارسی

ذکر بعضی از فضائل و مناقب مقداد علیه الرحمة و الرضوان

وعمار بن یاسر گردانیده است حق تعالی از برای ایشان جنات الفردوس را منزل و ماوی
و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی در سوره مبارکه انفال إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ
حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ بدرستیکه نازل شده است این آیات
مبارکات در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و ابی ذر و سلمان و مقداد و سید نقیب
ابن طاوس علیه الرحمه در کتاب کشف الیقین روایت کرده است از انس بن مالک که او
گفت که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستیکه بهشت عنبر سرشت مشتاق است
بچهار نفر از امت من انس گفت که من خواستم اینکه بدانم و بشناسم آن چهار نفر را
پس آمدم نزد ابو بکر و گفتم باو که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که بدرستیکه
بهشت عنبر سرشت مشتاق جمال چهار نفر از امت منست پس تو سؤال کن از آنحضرت که آن
چهار نفر کیست ابو بکر در جواب گفت که من نمیپرسم از آنحضرت بجهة اینکه میترسم که نبوده
باشم من از جمله ایشان و بنو تیم سرزنش کنند مرا آن پس آمدم نزد عمر بن الخطاب و از او
التماس کردم که بپرسد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمر جواب داد بمن که من نمیپرسم از
آنحضرت بجهة اینکه میترسم از اینکه نبوده باشم من از جمله ایشان و بنو عدی سرزنش نمایند
مرا آن پس آمدم نزد عثمان بن عفان و از او التماس کردم که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
سؤال نماید عثمان در جواب گفت که من نمیپرسم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهة
اینکه میترسم از اینکه نبوده باشم من از جمله ایشان و بنو امیه سرزنش نمایند مرا آن پس
آمدم بخدمت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم و دیدم آنحضرت را که آب میکشید
عرض کردم بخدمت آنحضرت که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که بدرستیکه
بهشت عنبر سرشت مشتاق است بسوی چهار نفر از امت من سؤال کن از آنحضرت که آن

چهار نفر کیست حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند که قسم بخداوند عالمیان که البته میپرسم
من ایشان را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس اگر بوده باشم من از جمله آن چهار نفر هر آینه
حمد و ثنا میگویم بشکرانه نعمت خداوند عز و جل را و اگر نبوده باشم از جمله ایشان دعا و
سؤال مینمایم از درگاه خداوند عالمیان اینکه بگرداند مرا از جمله ایشان و بشناسانم مقربان
درگاه احدیت را و دوست دارم ایشان را پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و من نیز با او آمدم چون بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدیم دیدیم که آنحضرت استراحت نموده و سر مبارکش
در زانوی دحیه کلبی است پس چون دحیه کلبی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم را دید بجهة
اعزاز آنحضرت برخواست و سلام بر حضرت امیر المؤمنین کرد و گفت که بگیر سر مبارک
پسر عموی خود یا امیر المؤمنین بدرستیکه تو لایق و سزاوار تری بآن چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بیدار شد سر مبارک آنحضرت در زانوی مبارک حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم بود آنحضرت
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که ای ابا الحسن نیامده تو نزد ما مگر بجهة حاجتی که داری
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چون من
داخل شدم بخدمت شما سر مبارک شما در زانوی دحیه کلبی بود چون
دحیه کلبی مرا دید برخواست و بمن سلام کرد و گفت بگیر سر مبارک پسر عموی خود را
که تو لایق و سزاوار تری باو یا امیر المؤمنین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که
شناختی تو او را حضرت امیر المؤمنین علیه السلم عرض کرد که او دحیه کلبی بود حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمودند بآنحضرت که او حضرت جبرئیل علیه السلم بود که بتو سلام کرد و ترا
امیر المؤمنین گفت و تکریم و تعظیم تو نمود پس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم عرض کرد
بخدمت آنحضرت که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله بدرستیکه انس بن مالک
میگوید که شما فرموده اید که بدرستیکه بهشت عنبر سرشت مشتاق است بسوی چهار نفر

ازاهل من کیستند آن چهار نفر پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره نمود بدست
مبارکش بسوی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمود که تو منجمله ایشم اوّل ایشانی تو منجمله ایشم
اوّل ایشانی تو منجمله ایشم اوّل ایشانی سه بار پس فرمودند حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد آن سه نفر دیگر مقداد و سلمان و ابوذر است و در کتاب
سرایر روایت کرده است از مفضل که او گفت که من عرض کردم بخدمت حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع را نام هر یک را که میبردم آنحضرت میفرمود که
بگذر از او تا اینکه گفتم حذیفة الیمان آنحضرت فرمود که بگذر از او گفتم ابن مسعود آنحضرت فرمود
که بگذر از او بعد از آن آنحضرت فرمودند که اگر میخواهی بشناسی کسانی را که داخل نشد در دل
ایشان هیچ چیز پس بشناس و نگه دار آن سه نفر را ابوذر و سلمان و مقداد ... و در کتاب
خصال روایت شده است که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه
حق تعالی امر کرده است مرا باینکه دوست دارم چهار نفر از اصحابم را و خبر داده است مرا حق تعالی
باینکه بدرستیکه خداوند عالمیان نیز دوست میدارد ایشان را از اصحاب عرض کردند که یا رسول الله
ایشان کیستند ما همه میخواهیم که بوده باشیم از جمله ایشان آنحضرت ص فرمودند که آگاه باشید
بدرستیکه علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله ایشان است پس آنحضرت ص ساکت شدند و باز
فرمودند که آگاه باشید که بدرستیکه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله ایشان است
و آن سه نفر دیگر ابوذر و سلمان فارسی و مقداد بن اسود الکندی است و ایضاً در
کتاب خصال روایت شده است از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمودند که
آفریده شده است زمین بجهة خاطر هفت کس و بسبب وجود ایشان روزی عطا میکند
حق تعالی و ببرکت ایشان باران میبارد و بیمن ایشان نصرت می یابند مردمان و ایشان
هفت نفر ابوذر است و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه و عبدالله بن مسعود و منم امام
ایشان و جماعت موفق شدند بگزاردن نماز بر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در تفسیر

آن سه نفر دیگر کیست آنحضرت ص فرمودند بحضرت امیرالمؤمنین که

حضرت

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی علیه الرحمه روایت شده است
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند بسلمان که ای سلمان بدرستیکه حضرت
جبرئیل امین از جانب خداوند جلیل مبین میگوید بمن که یا محمد سلمان و مقداد دو
برادر در اخلاص برابر اند در دوستی تو و دوستی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام برادر تو
و وصی برگزیده تو و سلمان و مقداد در میان صحابه تو مثل حضرت جبرئیل و میکائیل علیهما السلام اند
در میان ملائکه مقربین و حضرت جبرئیل و میکائیل علیهما السلام دشمن اند با کسیکه دشمن دارد
سلمان را و یا مقداد را و دوستند با کسیکه دوست دارد ایشان را و دوست دارد حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حضرت علی مرتضی ع و دوستداران ایشان را و دوست میدارند
ملائکه آسمانها و حجب و عرش و کرسی سلمان و مقداد را از جهت محض دوستی ایشان حضرت
محمد مصطفی و علی مرتضی و دوستداران ایشان را و دشمنی سلمان و مقداد با دشمنان حضرت
محمد مصطفی ص و حضرت علی مرتضی علیه السلام و هرگاه دوست دارند اهل زمین سلمان و مقداد را
مثل دوست داشتن ملائکه آسمانها و حجب و عرش و کرسی ایشان را البته عذاب
نمیکند حق تعالی احدی از اهل زمین را بهیچ نوع از عذاب شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب
اختصاص روایت کرده است بسند متصل از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام که آنحضرت ع فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بسلمان که ای
سلمان هرگاه عرض شود علم و دانش تو بر مقداد هر آینه کافر میشود مقداد و ای مقداد
اگر عرض شود صبر و حلم تو بر سلمان هر آینه کافر میشود سلمان ایضاً شیخ مذکور در کتاب
مزبور از آنحضرت ع روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که منزلت مقداد بن اسود در
این امت مثل منزلت الف است در قرآن مجید که نمی چسبد بچیزی شیخ محمد بن عمر بن عبدالعزیز
کشی در کتاب رجالش روایت کرده است که بعد از رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که فتنه ابوبکر و عمر قایم شد هیچکس نماند که نگذشته باشد از دل و خطری مگر مقداد بن

سود که بود دل او محکم و قایم مثل پارهٔ آهن که خطور نکرد در خاطر او شک و شبهه در ولایت وصی
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و ایضا در کتاب مذکور روایت کرده است از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله یا سلمان هرگاه عرض شود علم تو بر مقداد هر آینه کافر میشود مقداد
ای مقداد هرگاه عرض شود علم تو بر سلمان هر آینه کافر میشود سلمان و ایضا در کتاب
مذکور روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند که برگشتند
از دین جمیع صحابه بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر سه نفر سلمان و ابوذر و مقداد راوی
عرض کرد که پس عمار یاسر با این دوستی اهل بیت علیهم السلام چه شد آنحضرت فرمودند که
اندک میلی از حق و تردّدی در خاطر او گذشت پس باز رجوع بحق نمود پس آنحضرت فرمودند
که اگر خواهی بشناسی کسی را که مطلقا شک نکرد و چیزی در خاطر او نگذشت مراد آن
که او مقداد بود و اما سلمان پس بسبب آنکه در خاطر او گذشت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
اسم اعظم خداوند عالمیان را میدانند هرگاه تکلم کنند بآن زمین فرو میبرد کل جماعت را
و حال آنکه چنین بود و اما ابوذر پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امر کرد او را بآنکه
ساکت شود و دست از گفتگو بر دارد و دست از ثواب سرزنش سرزنش کنندگان
در راه خدا باز دارد او دست بر نداشت و با دشمنان دین تکلم و معارضه نمود تا
آنکه عثمان ملعون او را اخراج بلد و بربذه مامور نمود و بعد از این آزمایش و فتنه عام مردم
رجوع بحق و توبه از پیروی غیر حق نمودند اول کسیکه برگشت و توبه کرد ابو ساسان
انصاری و ابو عمره و شتیره بود هفت نفر شدند که نبود عارف و معتقد بحق حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در روی زمین در آنوقت مگر این هفت نفر مقداد در سال سی و
سه هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان ظلم بنیان عثمان بن عفان علیه اللعنة
در حوالی مدینه طیبه بجوار رحمت ایزدی واصل شد و جنازه او را مردم دوش بدوش

مدینه طیبه آوردند رحمة الله و رضوانه علیه الی یوم الدین یعنی شیخ جلیل کی فرات بن
ابراهیم کوفی علیه الرحمة در تفسیرش روایت کرده است بسند معنعن مذکور که صبح
نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روزی از روزها و آنحضرت گرسنه بود پس آنحضرت
گفت بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که ای فاطمه آیا در نزد تو چیزی هست که چاشت بدهی
ما را بآن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت که نه قسم بخداوندی آنچنانیکه گرامی گردانیده
است پدر بزرگوار مرا به نبوت و گرامی داشت ترا بوصایت آنحضرت که نیست در این روز
در نزد من چیزی و ما دو روز است که چیزی نخورده ایم و نبود در نزد من چیزی در این دو
روز مگر آنچه برگزیدم و مقدم داشتم بآن ترا بر نفس خودم و بر این دو پسر برگزیده ام
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که
ای فاطمه پس چرا اعلام و اخبار نکردی بمن تا آنکه طلب نمایم و بیاورم از برای
شما چیزی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت که ای ابو الحسن بدرستیکه من حیا میکنم
از خداوندم از آنکه تکلیف نمایم بنفس تو آنچه را که قادر نباشی تو بر آن و نداشته
باشی آنرا پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیرون آمدند از نزد حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام در حالتی که اعتماد تمام داشت بدرگاه الهی بسبب حسن ظن بخداوند
ذو المن پس آنحضرت یک اشرفی قرض کرد و در آنوقت که بود آن اشرفی در دست حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و آنحضرت اراده داشت آنکه بخرد بآن از برای عیال و اطفال خود
آنچه را که صلاح حال ایشان بآن باشد پس برخورد بآنحضرت مقداد بن الاسود در روز
بسیار گرم و تحقیق که سوزانیده و سیاه نموده بود آفتاب مقداد را از بالای
سرش و اذیت و آزار رسانیده بود با او از زیر پایش پس چون حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام مقداد را با آن حال و با آن رنگ و رو مشاهده نمود آن حالت را نالایق و ناپسند
شان رفیع القدر مقداد دانست پس گفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمقداد که ای

مقداد چه خبر بیرون آورده است ترا از جا و مکانت و بیقرار و آرام کرده است
ترا در این ساعت مقداد عرض نمود که یا ابا الحسن باز کن راه مرا و سر راه بر من
تنگ مگیر و از احوال من مپرس پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای برادر من
بدرستیکه گنجایش ندارد از برای من آنکه تو بگذری از من تا آنکه بدانم من علم
و قصد ترا مقداد گفت که ای ابو الحسن رغبت و خواهش من بسوی حق تعالی
و بسوی تو است که بگشایی راه مرا و نگشایی پرده را از حال من حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمودند برای او که ای برادر من بدرستیکه گنجایش ندارد از برای تو آنکه
پنهان و پوشیده گردانی از من حال خود را پس مقداد علیه الرحمة والرضوان عرض
کرد که ای ابو الحسن اما چون ابا مینمایی و ایستادگی میکنی در دانستن احوال من قسم
بخداوند آنچنانی که گرامی داشت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را به نبوت
و گرامی داشت ترا بوصایت آنحضرت که بیرون نیاورده است مرا از جا و مکانم
و بیقرار و آرام ننموده است مرا مگر مشقت تمام و اضطرار از قلت مال و کثرت عیال
و بتحقیق که واگذاشتم عیال و اطفال خود را که از گرسنگی ناله میکشیدند و بعضی فریاد و گریه
و فغان میکردند پس چون شنیدم من گریه عیال و اطفال را برنتافت مرا از جای
بیرون آمدم مکدر و محزون حیران و سرگردان نمیدانم که بکجا روم و درد خود را
دوا از کجا جویم نیست حال من و چنین است قصه من پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از شنیدن حال مقداد گریان شد و اشک از هر دو چشم مبارک آنحضرت فرو
ریخت بمرتبه که محاسن مبارک آنحضرت از اشک چشم مبارکش تر گشت پس آنحضرت
بمقداد گفت که قسم میخورم بخداوند آنچنانکه قسم خوردی تو با او که بیرون نیاورده است
مرا از جا و مکانم مگر آن چیزی که بیرون آورده است ترا از جا و مکانت پس تحقیق
که من قرض کرده ام یک اشرفی و بدرستیکه من بر میگزینم و مقدم میدارم ترا

برجان خودم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن اشرفی را که قرض کرده بود بمقداد
داد و خود بدولت و اقبال برگشت و بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و نماز
ظهر و عصر را در خدمت آنحضرت ادا کرد و در مسجد بعبادت حق تعالی توقف نمود تا آنکه
وقت نماز شام شد و نماز مغرب را با آنحضرت بجا آورد و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
از ادای نماز مغرب فارغ شدند برخواستند از نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در صف
اول بود گذشت و بزدن و فشردن پای مبارک آنحضرت اشاره برخاستن و مرافقت
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمود پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و از
عقب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روان شد و در نزد دری از درهای مسجد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بآنحضرت رسید و بر آنحضرت سلام کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
جواب سلام بآنحضرت داد و فرمود که ای ابو الحسن آیا در نزد تو چیزی است که
شام کنیم آنرا پس میل کنیم با تو حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایستاد و سر مبارک خود را
بزیر انداخته چشم مبارک بر زمین دوخت و جوابی بآنحضرت برنگردانید از کثرت
حیا از حضرت رسول حق تعالی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوحی الهی میدانست
آنچه را که واقع شده بود از امر اشرفی و آنحضرت آن اشرفی را از کجا قرض کرده و بچه جا
و بکی صرف کرده و بکه داده و بتحقیق که وحی فرموده بود حق تعالی بسوی پیغمبر برگزیده خود
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آنکه تعشی نماید و شام میل فرماید در آن شب
در نزد حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پس چون حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله سکوت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را مشاهده نمود فرمود که یا ابا الحسن
چه میشود ترا که حرف نمیزنی و جواب نمیدهی میگویی نه پس برگردم من یا میگویی
بلی پس بیایم با تو حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که از راه حیا و تکریم آنحضرت
که جواب نمیدهم تشریف شریف بیاورید بخانه ما پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

دست مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفتند و آن آفتاب فلک نبوت
با ماه بدر آسمان خلافت هر دو بمرافقت یکدیگر روانه شدند تا اینکه داخل خانهٔ
منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام شدند و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام در آنوقت در مقام
و مکان نمازگاه خود بود و نماز را بجا آورده بود و در عقب آنحضرت کاسهٔ پهن چوبین
بزرگی بود که فوران میشود دود آن پس چون حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام کلام معجز
نظام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را در خانهٔ خود شنید از نمازگاه بیرون آمده
باستقبال آنحضرت دوید و بآنحضرت سلام کرد و بود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام عزیزترین
مردمان در نزد حضرت رسول خداوند عالمیان پس آنحضرت جواب سلام بحضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام داد و دست مبارک خود را بر سر منور فرزند دلبند خود مالید و فرمود برای
او که ای دختر گرامی من چگونه شب آوردی روز را حق تعالی رحمت بغایت خود را
قرین تو گرداند شامه بده بما بگرداند حق تعالی غفرانش را از برای تو و بتحقیق که کرده است
پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام آن کاسهٔ مملو از طعام را برداشته آورده و در پیش روی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت پس چون نظر
مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با وجود آن گمان که داشت بر آن طعام افتاد
و بوی خوش آنرا استشنید از حیرت حال نگاه مبارک خود در آنحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
انداخت و چشم مبارک از روی منور فاطمهٔ زهرا علیها السلام بر نمیداشت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که سبحان الله چه انداخته نظرت را و سخت کرده
آنرا آیا کرده ام من گناهی در میانهٔ من و تو که مستوجب غضب آن سبب باشم و
ظاهرش آن است که گفته باشد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام آنرا بعنوان مطایبه حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که کدام گناهی است بزرگتر از گناهی که بر خورده تو آن
آیا نبود عهد تو بسوی من در روز گذشته و حال آنکه تو قسم میخوردی بخداوند عالمیان

بمبالغه تمام

بمبالغه تمام با اینکه دو روز است که نخورده طعام پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بجانب
آسمان نظر کرد و گفت که خداوند من میداند در آسمانش و میداند در زمینش که
من میگویم هرگز مگر حق و صدق پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بآنحضرت گفت که ای
حضرت فاطمه از کجا آمده است از برای تو این طعام آنچنانیکه ندیده ام من مثل رنگ آن
هرگز و نشنیده ام مثل بوی آن هرگز و نخورده ام پاکیزه تر از آن هرگز راوی گوید که پس
در اینوقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست پاکیزهٔ با برکت خود را میان دو شانهٔ
مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت پس فشرد آنرا و فرمود یا علی این طعام عوض
اشرفی تو است و این مزد جزای دینار تو است از جانب خداوند عالمیان بدرستیکه
حق تعالی روزی میدهد هر که میخواهد زیاده از حد حساب پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
گریان شد و اشک بر شهد خوشنودی از چشمهای آنحضرت فرو ریخت و فرمود که
شکر و سپاس خداوند آنچنانی را سزاوار است که نخواست از برای شما اینکه بیرون برد
شما را از دنیا تا اینکه جاری گردانید تو را یا علی بمجرای حضرت زکریا علیه السلام و جاری
گردانید فاطمهٔ زهرا علیها السلام را بمجرای مریم بنت عمران هر وقت که داخل میشد حضرت
زکریا علیه السلام بر مریم در محراب عبادتش میدید در نزد مریم علیها السلام رزق و روزی حق تعالی را
ایضا شیخ ثقه زکی علی بن عیسی الاربلی علیه الرحمه در کتاب کشف الغمه از ابی سعید
خدری مثل این حدیث را روایت کرده ایضا شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی علیه
الرحمه نیز در کتاب امالی بسند معتبر مذکور مثل این حدیث شریف را روایت نموده است
علی عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن اسحق بن عبد العزیز عن زرارة عن ۳۴
ابی عبد الله قال جاءت فاطمة تشکو الی رسول الله بعض امرها فاعطاها
رسول الله کریسة و قال تعلمی ما فیها فاذا فیها من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر
فلا یؤذی جاره و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه و من کان

بيان [illegible]

يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرا اوليسكت كا العدة عن البرقي عن اسمعيل بن
مهران عن عبيد بن معوية عن معوية بن شريح عن سيف بن عميرة عن عمرو بن شمر
عن جابر عن ابي جعفر ع عن جابر بن عبد الله الانصاري قال خرج رسول الله ص
يريد فاطمة عليها السلم وانا معه فلما انتهينا الى الباب وضع يده عليه فدفعه
ثم قال السلم عليكم فقالت فاطمة ع عليك السلم يا رسول الله قال ادخل قالت ادخل
يا رسول الله قال ادخل انا ومن معي فقالت يا رسول الله ليس علي قناع فقال يا
فاطمة خذي فضل ملحفتك فقنعي به راسك ففعلت ثم قال السلم عليكم فقالت
وعليك السلم يا رسول الله قال ادخل قالت نعم ادخل يا رسول الله قال انا ومن
معي قالت ومن معك قال جابر فدخل رسول الله ص ودخلت انا واذا وجه فاطمة
اصفر كانه بطن جرادة فقال رسول الله ص مالي ارى وجهك اصفر قالت يا رسول
الله الجوع فقال ع اللهم مشبع الجوعة ودافع الضيعة اشبع فاطمة بنت محمد
صلى الله عليه واله فقال جابر فوالله فنظرت الى الدم يتحدر من قصاصها حتى
عاد وجهها احمر فما جاعت بعد ذلك اليوم شرح مولف كتاب لباب الله زاده
وجعل الجنة مثواه در بيان حديث اول گفته كه كرب درخت خرما بيخهاي شاخهاي
آنست امثال شانه اين غلام داعي معروض ميدارد كه آنچه مولف كتاب عليه
الرحمة الى يوم الحساب ذكر كرده است بعينه عبارت جوهريست در صحاح ولغويين ديگر
نيز قريب بآن ذكر كرده اند و بيخ شاخ درخت خرما شباهت باستخوان شانه دارد
وبعضي از لغويين ذكر كرده اند كه مراد از آن اصليست كه بعد از بريدن شاخها در درخت
خرما باقي ميماند و آن اشبه بمطلوبست و در حديث ديگر نيز در وصف درختهاي بهشت
عنبر سرشت واقع شده كه كربها ذهب كربة بفتح كاف وفتح را واحد كرب بفتح
كاف وفتح راست مثل قصبة وقصب صاحب قاموس گفته است الكرب بالتحريك

اصول السعف الغلاظ العراض در نهايه مسطور است كه في صفة نخل الجنة كربها
ذهب هو بالتحريك اصل السعف وقيل ما يبقى من اصوله في النخلة بعد القطع
كالمراقي ومحتمل است كه مراد از آن در اين حديث شريف استخوان شانه باشد وتعبير بكرب از
راه مشابهت بآن وشهرت موقعش در ميان عربان باشد چون در ازمنه ماضيه كتب
در استخوان شانه مينموده اند چنانچه در مجمع البحرين تصريح بآن نموده الكتف عظم عريض
يكون في اصل كتف الحيوان من الناس والدواب كانوا يكتبون فيه لقلة القراطيس
عندهم ومنه ائتوني بكتف ودواة اكتب كتابا قناع بكسر قاف روپاك زنان را
گويند كه ستر سر وموي آن نمايند مثل مقنع ومقنعه وجمع آن قنع بضم قاف ونون است
مثل كتاب وكتب وجمع لغويين تصريح كرده اند كه قناع بزرگتر است از مقنعه ليكن گويا
آنرا بمقنعه و بزرگش را قناع گويند واز بعضي احاديث معلوم ميشود كه قناع مخصوص [illegible]
بزنان آزاد و مقنعه اكثر ان نيز بسر مي انداخته اند ملحفه بكسر ميم وسكون لام وفتح حاء مهمله وفتح فا
[illegible] آنچيزيست كه ميپوشند بآن وجمع آن ملاحف است ولحاف بكسر لام نيز مثل كتاب بهمين معني
آمده است وهر گاه جامه متعدد باشد بالايين را لحاف ولحفه وملحف بكسر ميم گويند
جراده بفتح جيم است وتاء آن تاء وحدت است كه ملخ نر وماده را جراده گويند وجراد
بفتح جيم نيز مطلق ملخ را گويند جراد بجهت مذكر وجراده بجهت مونث نيست بلكه جراد
اسم جنس است وجراده واحد آنست مثل تمر وتمرة وبقر وبقرة وبعضي از علما ذكر كرده اند
كه ملخ را باين سبب جراد ميگويند كه مجرد ميكند زمين را يعني ميخورد آنچه را كه روييده است
در آن وگفته اند كه تولد ملخ از ماهي ميشود وپس مي اندازد دريا آنرا بساحل ودلالت ميكند
بر آن حديث ابن عباس كه گفت جراد نثرة ماهيست نثره بفتح نون وسكون ثاء مثلثه
وفتح را [illegible] متصله بها در لغت عرب از براي حيوانات مثل عطسه است از براي
انسان ضيعه در اين حديث شريف بمعني هلاكت است وبعضي لغويين ذكر كرده اند

در مجمع البحرین مسطور است الضَّبعةُ الضِّباعُ اعنی الهلاک ومنه قوله اخاف علیه
الضَّبعة ضاع یضبع ضبعة وضباعا مال الفجّ هلک دم در لغت عرب خون را گویند
و از کلام بعضی معلوم میشود که سرخی را نیز دم میگویند جوهری گفته است المدمّم الاحمر و در
این حدیث شریف از آن مراد سرخیست باصل لغت و یا غیر آن انحدار یعنی فرود
آمدن است جوهری گفته است الانحدار الانهباط و در مجمع البحرین مسطور است انحدر
الماء من السحاب والدمع من العین یتحدّر تترک قصاص بضم و فتح و کسر قاف رستنگاه
موی سر را گویند جوهری گفته است که قصاص بضم قاف بهتر است از فتح و کسر قاف جابر بن
عبدالله که در حدیث شریف مذکور است ثقه و عظیم الشأن و جلیل القدر است و از جملهٔ نقباء
اصحاب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و در جنگ بدر و هیجده جنگ دیگر در خدمت
آنحضرت در جهاد فی سبیل الله حاضر شده و بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلم رجوع نموده و در جنگ صفین در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
بوده و بخدمت سه نفر معصوم رسیده و استفاده علم و احادیث از ایشان نموده بوده و
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت شده که آنحضرت فرمودند که
او آخر کسی است که باقی مانده از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و منقطع بما اهل بیت
رسالت بود احادیث بسیار در مدح او وارد شده شیخ محمد کشی علیه الرحمه در کتاب
رجال ذکر کرده که جابر بن عبدالله عمامهٔ سیاهی بر سر خود می بست و در مدینهٔ طیبه
در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می نشست و بافاده احادیث نبوی و مسائل دینی
اشتغال می نمود و در اثنای افاده و نشر احادیث ناگاه باواز بلند فریاد میزد که
یا باقر العلوم چون اهل مدینه این کلمه را از او می شنیدند بگمان گفتند که جابر پیر و خرف
شده زبان بهذیان میگشاید چون این سخن بجابر رسید گفت بخدا قسم که خرف
مرا نگرفته و آنچه میگویم هذیان نیست بلکه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده ام

تتمه از فضائل جابر بن عبدالله انصاری رضوان الله علیه

که آنحضرت فرمودند بمن که ای جابر تو خواهی رسید بشرف ملازمت یکی از اهل بیت
من که نام او نام من باشد و شمایل او شمایل من باشد یبقر العلم بقرا یعنی بشکافد
و بیرون آورد و مسائل علم دین را بشکافتن و بیرون آوردنی چون بخدمت او مشرف
شوی سلام مرا باو برسان من از این کلام حضرت سید الانام در آرزوی دیدار آنحضرت
بیتاب و بیطاقت گشته ام و بی اختیار فریاد میزنم و او را می طلبم تا اینکه روزی از روزها
جابر بدر دولتسرای حضرت امام زین العابدین علیه السلم طفل خرد سالی را دید که بسیار بآن
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شباهت تمام دارد جابر او را نزد خود طلبید آنحضرت
پیش جابر آمد بعد از آن گفت باز گرد آنحضرت برگشت جابر گفت که این شمایل و رفتار
همان شمایل و رفتار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است برب کعبه قسم داد باو که چه نام داری
آنحضرت فرمود که نام محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم است
پس جابر پیش دوید و سر و روی مبارک آنحضرت را بوسید و گفت پدر و مادرم فدای
تو باد جدت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بتو سلام رسانید آنحضرت از استماع خبر جابر
متأثر شده بخدمت پدر عالیقدر آمد و صورت حال را عرض نمود حضرت
امام زین العابدین علیه السلم از افشای این خبر اندیشه مند گشت و فرمود که آخر
جابر اظهار این سلام و پیغام را کرد حضرت امام محمد باقر علیه السلم عرض کرد که بلی حضرت
امام زین العابدین علیه السلم فرمود که ای پسر من بعد از این در خانه بنشین و بیرون
مرو که مردم بتو رجوع خواهند کرد و کار بر ما مشکل خواهد شد بعد از آن هر روز جابر
در اول و آخر روز تنها و خلوت بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم میرسید و
استفاده علم و احادیث از آنحضرت مینمود و اهل مدینه از تعلم شیخ کبیر از طفل
صغیر تعجب مینمودند و ایضا روایت نموده که جابر عصا بدست گرفته در کوچه های
مدینهٔ طیبه و مجالس مردم آنجا میگردید و باواز بلند میگفت علیّ خیر البشر فمن ابی

فقد کفر معاشر الانصار ادبوا اولادکم علی حب علی بن ابی طالب فمن ابی
فلینظر فی شان امه یعنی بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله امیر المؤمنین حیدر
از جمیع مردمان بهتر پس هر که ابا نماید از این معنی پس بتحقیق که او است کافر ای گروه
انصار پرورش نمایید اولاد خود را بدوستی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم
و بزیور محبت آنحضرت ایشانرا آراسته سازید پس هر که ابا و امتناع از این معنی نماید
بنظر در تحقیق حال او در خود نماید که البته آن قصور از آلودگی دامن مادر او است شعر
محبت شه مردان مجو ز بی پدری * که دست غیر گرفته است پای مادر او * وبعضی دیگر
از فضلا شرف ملاقات جابر را با حضرت امام محمد باقر علیه السلم باین نحو ذکر کرده اند
که چشم جابر بن عبد الله در آخر عمر پوشیده شد روزی حضرت امام محمد باقر علیه السلم در مبادی
جوانی بنزد او آمد وبجابر سلام کرد جابر گفت تو کیستی آنحضرت فرمود که منم محمد بن علی بن
الحسین علیهم السلم چون جابر آن نامهای عالیمقام را شنید گفت ای سید من پیش بیا
و دست خود را بمن ده آنحضرت بنزد جابر آمد و دست خود را باو داد جابر دست
آنحضرت را گرفت و بوسید و خواست که بپای مبارک آنحضرت افتد و بوسه نماید حضرت
امام محمد باقر علیه السلم مانع شده نگذاشت جابر گفت یا ابن رسول الله ان النبی صلی
الله علیه وآله یقرئك السلم آنحضرت فرمودند که علی رسول الله السلم ورحمة الله
وبرکاته پس آنحضرت فرمودند که این حال و پیام چگونه بود جابر عرض کرد که روزی با حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله بودم آنحضرت فرمودند که ای جابر شاید که تو بمانی تا آنوقت
که ملاقات کنی با یکی از فرزندان من که او را محمد بن علی بن الحسین علیهم السلم گویند حق تعالی
باو نور و حکمت خواهد داد چون بخدمت او مشرف گردی سلام مرا باو برسان افضل
المحققین نصیر الملة والدین خواجه نصیر الحق الطوسی علیه الرحمه در رساله اوصاف الاشراف
ذکر کرده است که جابر بن عبد الله چون در آخر عمر بضعف پیری مبتلا شد حضرت امام

محمد باقر علیه السلم بزیارت او رفت و از حال او پرسید جابر گفت حالی دارم که در آن
حال پیری را بر جوانی ترجیح میدهم وبیماری را بر تندرستی و مردن را بر زندگی آنحضرت
در مقام تنبیه وارشاد جابر فرمودند که اما من اگر حق تعالی مرا پیر سازد پیری را دوست
میدارم واگر جوان گرداند جوانیرا دوست دارم واگر بیمار سازد بیماری را واگر شفا دهد شفا را
واگر بمیراند مردن را واگر زنده دارد زندگی را و چون جابر این کلمات را از آنحضرت شنید
دست مبارک آنحضرت را گرفته بوسید و گفت صدق رسول الله صلی الله علیه
وآله فانه قال لی انك ستدرك ولدا من اولادی محمد اسمی یبقر العلوم بقرا کما یبقر
الثور الارض یعنی راست فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله پس بدرستیکه آنحضرت
فرمودند از برای من اینکه زود باشد که ببینی تو فرزندی از فرزندان مرا که نام او نام
من باشد و بشکافد او مسائل علوم را همچنانکه میشکافد گاو کاری زمین را و باین جهت
فرموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله آنحضرت را باقر علوم الاولین والآخرین گویند
شیخ جلیل القدر شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که من شنیدم از جابر بن عبد الله انصاری
علیه الرحمه که او گفت که من سؤال کردم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله از احوال سلمان
فارسی آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که سلمان دریای علم است که ممکن و مقدور
نیست کشیدن آن مخصوص است سلمان بعلم اولین وآخرین دشمنی کرده است با
حق تعالی هر که دشمنی کند با سلمان و دوستی کرده است با خداوند عالمیان هر که
دوستی کند با سلمان عرض کردم بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وآله که چه میفرمایید در حق
ابوذر آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که او از ماست دشمنی کرده است با حق تعالی
هر که دشمنی کند با ابوذر و دوستی کرده است با حق تعالی هر که دوستی کند با او عرض
کردم بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وآله که چه میفرمایید در باب مقداد آنحضرت صلی الله

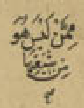
علیه و آله فرمودند که او از ماست دشمنی کرده است با حق تعالی هر که دشمنی کند با مقداد و دوستی
کرده است با حق تعالی هر که دوستی کند با او پس عرض کردم بخدمت آنحضرت صلی الله
علیه و آله که چه میفرمایید در باب عمار آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که او از ماست
دشمنی کرده است با حق تعالی هر که دشمنی کند با عمار و دوستی کرده است با حق تعالی
هر که دوستی کند با او گفت جابر علیه الرحمه که پس خواستم که بیرون بیایم من از خدمت
آنحضرت بجهة اینکه بشارت دهم بسلمان و ابوذر و مقداد و عمار بآنچه فرموده بود آنحضرت
صلی الله علیه و آله پس چون برگشتم از خدمت آنحضرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا
آواز کرد و فرمود که نزد من بیا ای جابر بسوی من بیا ای جابر تو نیز از مایی دشمنی
کرده است با حق تعالی هر که دشمنی کند با تو و دوستی کرده است با حق تعالی هر که
دوستی کند با تو پس من عرض کردم بخدمت آنحضرت که یا رسول الله چه میفرمایید در
شان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلم جان منست پس عرض کردم بخدمت آنحضرت صلی الله
علیه و آله که چه میفرمایید در شان حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم آنحضرت
فرمودند که ایشان هر دو روح من اند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم مادر مهربان ایشان
دختر گرامی من است بدو ناخوش می آید مرا آنچه بدو ناخوش آید بحضرت فاطمه زهرا
و شاد و خوشنود میگرداند مرا آنچه شاد و خوشنود گرداند او را شاهد میگیرم خداوند
عالمیان را باینکه من جنگم با هر که جنگ و خصومت کند با ایشان و صلحم با هر که صلح
و دوستی کند با ایشان ای جابر هر گاه بخواهی که دعا کنی در درگاه الهی و مستجاب
شود از برای تو دعای تو توسل کن در درگاه خداوند عالمیان بنامهای مبارک ایشان
پس بدرستیکه اسامی شریف ایشان محبوبترین جمیع اسماست در نزد خداوند
عالمیان احادیث بسیار دلالت میکند بر اینکه جابر بخدمت حضرت فاطمه زهرا

علیها السلم مشرف میشده از آنجمله حدیث شریف غریب لوح زمرد است که در وقت ولادت
سراسر سعادت حضرت امام حسین علیه السلم در دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
دیده و با آنحضرت مکالمها نموده و اسامی ائمه هدی و اوصاف ایشانرا که در آن لوح
نوشته بود خوانده و نسخه از آن برداشته حدیث شریف مذکور در کتاب حجه کافی
مسطور است و در السنه علمای اعلام نیز مشهور است که جابر بخدمت نه نفر معصوم رسیده
و ده نفر معصوم را خدمت نموده حضرت فاطمه زهرا علیها السلم یکی از آن ده نفر معصوم است
ممکن است که قبل از نزول آیه و فی هذا به حجاب بخدمت آنحضرت مشرف میشده و یا اینکه او را
بمنزله خادمی محرم میدانسته براق عزت بوده است و اول کسیکه از اصحاب کرام حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله احرام زیارت حضرت امام حسین علیه السلم بمیان جان از روی اخلاص
و ایقان بست جابر بن عبد الله انصاری علیه الرحمه و الرضوان بود و چون خبر شهادت
حضرت امام حسین علیه السلم بمدینه منوره رسید جابر بزیارت مرقد منور آنحضرت روان
و بالین سنت فیض موهبت گشت در روز اربعین با جمعی کثیر بزیارت مرقد
منور آنحضرت مشرف شد چنانچه بعون الله تعالی مذکور خواهد شد و جابر در آخر عمر نابینا شده
بود و چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده جابر بعد از جمیع اصحاب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برحمت ایزدی واصل شد مشهور آنست که وفات جابر در
مدینه طیبه در سال هفتاد و هشت هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شد و در سال هشت
هشت و هفتاد و سه و نود و دو هجری نیز بعضی سال وفات جابر را نقل کرده اند چنانچه
علیه معنی ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه در کتاب کافی بسند
معتبر مذکور روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم
که آنحضرت فرمودند که آمد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

که شکوه کند با آنحضرت از بعضی کارهای خود پس عطا فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت
فاطمه زهرا علیها السلم پنج شاخ خرمائی را که مثل استخوان شانه است و یا استخوان شانه را
و فرمود که بیاموز و آموخته شو آنچه را که نوشته شده است در آن پس نوشته بود در آن
اینکه هرکه ایمان آورد بخداوند عالمیان و بروز آخرت پس باید که آزار نکند همسایه خود را
و هرکه ایمان آورد بخداوند عالمیان و بروز آخرت پس باید که گرامی دارد مهمانش را
و هرکه ایمان بخداوند عالمیان و بروز آخرت داشته باشد پس باید که بگوید خیر را و یا
اینکه ساکت باشد یعنی زبان بشر هرگز نگشاید و حالت او در حالت سکوت سکوت
و در حالت تکلم حرف خیر باشد و پس ایضا شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب مزبور
بسند معتبر مسطور روایت کرده است از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت بیرون
تشریف آورد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با اراده دیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
و من در خدمت آنحضرت بودم پس چون بدر دولت سرای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
رسیدیم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر در گذاشت پس گشود
آنرا بعد از آن فرمود السلم علیکم حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در جواب آنحضرت گفت
علیک السلم یا رسول الله آنحضرت فرمودند که داخل شوم بخانه حضرت فاطمه زهرا
عرض کرد که داخل شوید و تشریف ارزانی فرمایید ای رسول برگزیده خداوند
عالمیان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که داخل شوم من و کسیکه همراه منست
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم عرض کرد که یا رسول الله نیست در سر من روپاک
یعنی سر مبارکم بی قناع و مقنعه است آنحضرت فرمودند که ای فاطمه زیادتی جامه
بدنت را بردار و سر مبارکت را با آن بپوشان حضرت فاطمه زهرا علیها السلم چنان کرد
بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که السلم علیکم پس حضرت فاطمه زهرا

علیها السلم در جواب آنحضرت گفت و علیک السلم یا حبیب الله آنحضرت فرمود که داخل
شوم حضرت فاطمه زهرا علیها السلم عرض کرد که بلی داخل شو ای پیغمبر برگزیده خداوند عالمیان
آنحضرت فرمود که داخل شوم من و کسیکه همراه منست حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
عرض کرد که بلی داخل شوید شما و کسیکه همراه شماست جابر انصاری گوید که پس داخل
شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و من نیز در خدمت سرا سر سعادت آنحضرت داخل شدم
ناگاه دیدم روی مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را زرد بمرتبه که گویا بود برنگ شکم
ملخ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که چه میشود مرا که می بینم روی مبارک تو را چنین
زرد حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها عرض کرد که یا رسول الله گرسنگی باعث زردی
رنگ روی من شده پس آنحضرت فرمودند که ای خداوند سیر کننده گرسنه و دفع
کننده هلاکت سیر گردان فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را پس گفت جابر
انصاری که قسم بخداوند عالمیان که دیدم من که پائین می آمد سرخی برنگ خون
از رستنگاه موی پیش سر مبارک آنحضرت تا اینکه گردید روی مبارک حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم سرخ پس دیگر گرسنه نشد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بعد از آن روز
۳۳ الحسین بن سعید معنعنا عن جعفر عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله اذا کان یوم القیمة نادی مناد من بطنان العرش یا معشر الخلائق
غضوا ابصارکم حتی تمر بنت حبیب الله الی قصرها فاطمة ابنتی علیها ریطتان
خضراوان حوالیها سبعون الف حوراء فاذا بلغت الی باب قصرها وجدت
الحسن قائما و الحسین قائما مقطوع الرأس فتقول للحسن من هذا فیقول هذا
اخی ان امة ابیک قتلوه و قطعوا رأسه فیأتیها النداء من عند الله یا بنت
حبیب الله انی انما اریتک ما فعلت به امة ابیک لانی ادخرت لک عندی
تعزیة بمصیبتک فیه انی جعلت تعزیتک الیوم انی لا انظر فی محاسبة العباد حتی

تدخل الجنة انت وذريتك وشيعتك ومن اولاكم معروفا ممن ليس هو من شيعتك
حتى انى انظر فى محاسبة العباد فتدخل فاطمة ابنتى الجنة وذريتها وشيعتها
ومن اولاها معروفا ممن ليس من شيعتها فهو قول الله عز وجل لا يحزنهم الفزع
الاكبر قال هول يوم القيمة وهم فيما اشتهت انفسهم خالدون هى والله فاطمة
وذريتها وشيعتها ومن اولاهم معروفا شرح ريطة بفتح را مهمله و سكون يا
دو نقطه در زير چادره یکپخته را گويند كه درزدار و دو پارچه نباشد ادخرت صيغه متكلم
وحده است از فعل ماضى باب افتعال واصل آن اذتخرت بذال معجمه از ذخيره بمعنى
برگزيدن و ذخيره نمودن است تا را قلب نموده اند بدال مهمله بعد از آن ذال معجمه را
نيز قلب بدال مهمله نموده در دال دوم ادغام نموده اند و در كتاب مجمع البحرين مسطور است
كه گاه است دال مهمله منقلبه از تا را قلب ميكنند بذال معجمه و ذال را در ذال ادغام ميكنند
اذخار بذال معجمه مشدده ميگويند بعكس اول كه ادخار بدال مهمله مشدده بود و بذال
معجمه مشدده كمتر است و اكثر بدال مهمله مشدده است و از همين باب و بهمين اعلال است
قول حق تعالى در سورهٔ مباركهٔ آل عمران كه در وصف حضرت عيسى على نبينا و عليه السلم فرموده
وانبئكم بما تاكلون وما تدخرون فى بيوتكم ان فى ذلك لاية لكم ان كنتم
مؤمنين جميع قرا تدخرون بدال مهمله مشدده قرائت نموده اند شيخ طبرسى عليه الرحمه
در تفسير مجمع البيان بيان نموده كه بعضى تجويز كرده اند تذخرون بذال معجمه مشدده را
تعزيه بمعنى حمل بر صبر و تسلى دادن است و عزا بمعنى صبر است چنانچه واقع شده است
در حديث من عزى مصابا يعنى كسيكه بازدارد مصيبت رسيده را بر صبر و امر
تسلى دهد پس از براى اوست مزد و ثواب چنين و چنين شيعه در لغت عرب
بمعنى پيرو و مطيع و يار و ياور است لغويين ذكر كرده اند كه استعمال ميشود لفظ
شيعه بيكنفر و دو نفر و سه نفر و بيشتر و بر مذكر و مؤنث و جمع آن اشياع و شيع



بروزن

بروزن عنب است و بعد از وضع غالب شده است اين نام نامى بجهت مواليان
حضرت امير المؤمنين عليه السلم و اهل بيت آنحضرت بمرتبه گرديده است اسم مخصوص از
براى ايشان پس هرگاه بگويند فلانى از جمله شيعه است دانسته ميشود به درستيكه او از
مواليان آنحضرت و اهل بيت آنحضرت و در مذهب ايشان است و اصل آن از
مشايعت بمعنى متابعت و مطاوعت است صاحب قاموس نيز قريب باين ذكر
كرده است و در تفسير على بن ابرهيم عليه الرحمه از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق
عليهما السلم روايت كرده است كه آنحضرت فرمودند بابى بصير كه بدرستيكه حق تعالى
مبارك و گوارا گردانيد بشما آن نام را كه فرموده و ان من شيعته لابرهيم و قول
حق تعالى كه فرموده است فاستغاثه الذى من شيعته على الذى من عدوه پس
مبارك و گوارا گردانيد براى شما آن نام نامى را يعنى حق تعالى حضرت ابرهيم عليه السلم را
شيعه ناميد و دوست و پيرو حضرت موسى عليه السلم را شيعه ناميد چنانچه شما را
شيعه ميگويند پس شيعه ناميست كه حضرت ابرهيم عليه السلم و دوست و پيرو حضرت
موسى عليه السلم باين نام ناميده شده اند و اين سبب مباركى و گوارائى آن نام
ناميست براى شما شيخ فخر الدين الطريحى النجفى عليه الرحمه ذكر كرده است كه در روايت
واقع شده است كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله حديث ميفرمود بجمعه اصحاب كرام خويش
در شبى از شبها در مسجد مبارك خود پس آنحضرت فرمودند كه اى قوم چون نام پيغمبران
گذشته را مذكور ميسازيم سلام و صلوات نفرستيد اول بر من و بعد از من بر ايشان
و هرگاه مذكور گردانيد نام حضرت ابرهيم عليه السلم را پس سلام و صلوات نفرستيد اول
بر او و بعد از آن بر من صحابه عرض كردند كه يا رسول الله جهت آن چيست و حضرت
ابرهيم بچه سبب باين رتبه عظيم ارجمند گشته آنحضرت فرمودند كه بدانيد بدرستيكه
در شب معراج چون حق تعالى مرا بآسمان برد پس رسيدم من بآسمان سوم و بامر

و اهل بيت آنحضرت و صحابه [illegible] نيز كه از علماى اهل سنت [illegible] است گفته كه عادت [illegible] لفظ شيعه به مواليان حضرت على [illegible] عليه السلم [illegible]

خداوند عالمیان نصب کردند از برای من در آسمان سوم منبری از نور پس من نشستم
در مرتبه بالای منبر و نشست حضرت ابراهیم علیه السلم در یک پله پایین تر از من
و جمیع پیغمبران اولین نشستند در دور و حوالی آن منبر در انوقت حضرت علی بن
ابی طالب علیه السلم پیدا شد که می آمد بسوی ما سواره بر ناقه از نور و روی او مثل ماه
تابان بود و اصحاب آنحضرت ع مثل ستارگان درخشنده همراه او بودند حضرت
ابراهیم علیه السلم بمن گفت که یا محمد این کدام پیغمبر عظیم الشان است و یا کدام ملک مقرب است
من گفتم بحضرت ابراهیم علیه السلم که او پیغمبر عظیم القدر و ملک مقرب نیست بلکه او برادر من
و پسر عموی من و داماد من و وارث علم من حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است
حضرت ابراهیم علیه السلم گفت که این جماعت آنجنابند که در دور و حوالی او مثل ستارگان
درخشنده اند کیستند من گفتم که اینها شیعیان آنحضرت اند چون حضرت ابراهیم علیه السلم
این کلام را از من شنید از درگاه رب العزه مسئلت نموده گفت خداوندا بگردان
مرا از شیعه علی بن ابی طالب علیه السلم پس حضرت جبرئیل علیه السلم در انوقت نازل شد و این
آیه وافی هدایه را که در سوره مبارکه صافات است آورد وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ
شیخ کلینی علیه الرحمه در کتاب محجه کافی روایت کرده است از حضرت امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم که آنحضرت ع فرمودند که بدرستیکه آفرید حق تعالی
ما را از علیین و آفرید ارواح ما را از بالاتر از علیین و آفرید ارواح شیعیان ما را از
علیین و اجساد شیعیان ما را از پایین تر از علیین پس از اینجهت واقع شده است
نزدیکی و قرابت در میان ما و ایشان و مایل است دلهای ایشان بسوی ما و در حدیث
دیگر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت ع فرمودند که بدرستیکه
حق تعالی آفرید ما را از اعلی علیین و آفرید دلهای شیعیان ما را از آنچه آفریده است ما را
از آن و آفرید بدنهای شیعیان ما را از پایین تر از آن پس مایل است دلهای شیعیان ما

بسوی ما

بسوی ما بجهه اینکه آفریده شده است از آنچه آفریده شده ایم ما از آن پس آنحضرت ع این
آیه مبارکه سوره مطففین را تلاوت فرمود کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا
أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ و آنحضرت ع فرمودند که آفرید حق تعالی
دشمنان ما را از سجین و آفرید دلهای پیروان ایشانرا از آنچه آفریده است ایشانرا
از آن و آفرید ابدان پیروان دشمنان ما را از پایین تر از سجین پس دلهای پیروان
دشمنان ما مایل است بسوی دشمنان ما بجهه اینکه آفریده شده است از آنچه آفریده
شده اند ایشان از آن پس آنحضرت ع این آیه سوره مبارکه مطففین را تلاوت فرمودند
كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ كِتَابٌ مَرْقُومٌ اما شروط
شیعه و صفات شیعه در احادیث کثیره بسیار است شیخ ابن بابویه علیه الرحمه
کتابی در صفات شیعه تالیف نموده ممکن است که مراد از شیعه در حدیث مذکور خلص شیعه
متصف بصفات مذکوره در احادیث باشد و از غیر شیعه محبین و دوستداران غیر
متصف باوصاف مذکوره باشند در احادیث واقع شده که ائمه اطهار علیهم السلم
بعضی از دوستان و محبان منع نموده اند که شما از دوستان و محبان ما نیاید شیعه ما
کسی است که متابعت و پیروی ما کند در قول و فعلش و یا اینکه مراد از شیعه در حدیث
مذکور شیعه اثنی عشری و از غیر شیعه غیر اثنی عشری از فرق محبین اهل البیت علیهم السلم
مثل فرقه زیدیه و واقفیه و غیرهم باشد و یا اینکه اعم از هر دو باشد والله اعلم یعنی
شیخ عالم فاضل فرات بن ابراهیم الکوفی علیه الرحمه در تفسیرش روایت کرده است
از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت ع روایت فرمود از پدر بزرگوارش حضرت
امام زین العابدین علیه السلم آنحضرت فرمود که فرمود حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله که چون روز قیامت شود ندا کند منادی از میان عرش مجید که ای
گروه خلایق بپوشید چشمهای خود را تا اینکه بگذرد دختر گرامی حبیب خدا حضرت

محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و برسد بسوی قصرش پس بیاید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
دختر گرامی من و پوشیده باشد دو چادر از کتان سبز و در دور و حوالی آنحضرت
باشند هفتاد هزار حوری پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بدر قصر رفیع خود
رسد ببیند حضرت امام حسن علیه السلام را که ایستاده است و حضرت امام حسین
علیه السلام ایستاده است سر بریده حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بحضرت امام حسن علیه السلام
گوید که کیست این سر بریده حضرت امام حسن علیه السلام گوید که او برادر با جان برابر
منست بدرستیکه امت ستمکار پدر عالیمقدارت او را کشتند و سر مبارکش را
بظلم و ستم بریدند پس از جانب خداوند عالمیان ندا آید بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام
که ای دختر حبیب خدا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله بدرستیکه من نمودم
بتو آنچه را که کرده بودند امت ستمکار پدر برگزیده تو بجهت آنکه ذخیره کرده ام
و نگه داشته ام از برای تو در نزد خودم تعزیه برای مصیبت تو در فرزند دلبند تو
حضرت امام حسین علیه السلام بدرستیکه گردانیده ام من تسلی خاطر مبارک تو را
و تسکین و صبر تو را در این روز آنکه نگاه نکنم در محاسبه بندگان تا آنکه داخل
شوی تو و ذریه تو و شیعیان تو و کسیکه نیکویی کرده باشد با شما از غیر شیعیان
تو در بهشت عنبر سرشت قبل از آنکه نگاه کنم من در محاسبه بندگان پس
داخل شود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی من در بهشت عنبر سرشت و
ذریه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و شیعه آنحضرت و کسیکه نیکویی کرده باشد
با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از غیر شیعیان آنحضرت پس اینست معنی قول خداوند
عز و جل که فرموده است لا یحزنهم الفزع الاکبر آنحضرت فرمودند یعنی ترس
و بیم روز قیامت وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون بخدا قسم که آنجماعت
که حق تعالی فرموده که باشند در آنچه خواهد نفسهای ایشان دایمی و همیشه حضرت

فاطمه زهرا علیها السلام و ذریه آنحضرت و شیعه آنحضرت و کسیست که نیکویی کرده باشد
با ایشان که نبوده باشد از شیعه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ابن غلام داعی معروض میدارد
که آیه وافی بهدایه مذکوره در حدیث در سوره مبارکه انبیاست و در قرآن
مجید دو آیه متصله بهم باین نحو است لا یسمعون حسیسها وهم فیما اشتهت
انفسهم خالدون لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقیهم الملائکة هذا یومکم الذی
کنتم توعدون ممکنست که تقدیم و تأخیر بسبب مناسبت باشد و یا آنکه در مصحف
اهل بیت علیهم السلام بنحو مذکور در حدیث باشد والله اعلم ۳۵ کا محمد بن یحیی عن محمد بن
الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبة عن عمرو بن شمر عن جابر عن
ابی جعفر علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه وآله لفاطمة علیها السلام یا فاطمة
قومی فاخرجی تلک الصحفة فقامت فاخرجت صحفة فیها ثرید وعراق یفور فاکل
النبی صلی الله علیه وآله وعلی وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام ثلثة عشر
یوما ثم ان ام ایمن رأت الحسین علیه السلام معه شیء فقالت له من این لک
هذا قال انا لناکله منذ ایام فاتت ام ایمن فاطمة علیها السلام فقالت یا فاطمة
اذا کان عند ام ایمن شیء فانما هو لفاطمة وولدها واذا کان عند فاطمة شیء
فلیس لام ایمن منه شیء فاخرجت لها منه فاکلت منه ام ایمن ونفدت الصحفة
فقال لها النبی صلی الله علیه وآله اما لولا انک اطعمتها لاکلت منها انت وذریتک
الی ان تقوم الساعة ثم قال ابو جعفر علیه السلام والصحفة عندنا یخرج بها قائمنا
علیه السلام فی زمانه کا محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن ابن بزیع عن صالح
بن عقبة عن عقبة عن ابی جعفر علیه السلام قال ما عبد الله بشیء من التحمید
افضل من تسبیح فاطمة علیها السلام ولو کان شیء افضل منه لنحله رسول الله
صلی الله علیه وآله فاطمة علیها السلام شرح مؤلف کتاب طاب ثراه وجعل الجنة مثواه

بیان [illegible]

فاطمه زهرا

در بیان حدیث اول گفته که جوهری گفته است که عَرْق استخوان آنچنانیست که گرفته
شده باشد از آن گوشت و جمع آن عُراق بضم عین است تمام شد کلام جوهری و
مراد در این حدیث استخوان باگوشت است چنانچه در لغت نیز آن معنی آمده است صاحب قاموس
گفته است که عَرْق بفتح عین مهمله و سکون را مهمله و عُراق مثل غراب یعنی بضم عین
استخوان آنچنانیست که خورده باشند گوشت آنرا و جمع آن مثل کتاب یعنی بکسر
عین است و مثل غُراب یعنی بضم عین جمع آن نادر است و یا اینکه عَرْق استخوان
باگوشت است پس چون خورده شود گوشت آن آنرا عراق گویند و یا اینکه عَرْق و عُراق
استخوان باگوشت و استخوان بی گوشت هر دو را گویند این غلام داعی معروض
میدارد که از کلام بعضی از لغویین مثل صاحب نهایه معلوم میشود که عَرْق بفتح عین و سکون
را مهمله پارچه گوشت را گویند و عُراق بضم عین مثل غُراب جمع آنست و بمعنی ا
بقوم است صَحْفَة بفتح صاد مهمله و سکون حاء مهمله و فتح فا متصله بهاء کاسه ایست چوبین
گویند که مقرری پنج نفر باشد چنانچه قصعه بجهة ده نفر و مکیله بجهة دو نفر است و در
این حدیث شریف نیز چون پنج نفر آل عبا از آن تناول نموده اند صحفه بوده که پنج نفر را
سیر میکند ثَرِید بفتح ثا سه نقطه و کسر را مهمله و سکون یا دو نقطه در زیر متصله بدال
مهمله نان ریزه شده در شوربا و غیر آنرا گویند و آن صیغه فعیل بمعنی مفعول است
و در حدیث نبوی ص واقع شده که آنحضرت ص فرموده اند که بارک الله لامتی فی الثرید
والثرید بعضی از لغویین ذکر کرده اند که مراد از ثرد بسیار ریزه و از ثرید درشت تر
و بزرگتر است و در فارسی آنرا تریت گویند نَفِدَتْ بفتح نون و کسر فا و فتح دال مهمله
متصله بتاء تانیث صیغه مفرد مونث غایبه معلوم فعل ماضی است از باب علم
و نَفاد بمعنی تمام شدن و فانی گشتن است بنحوی که باقی نماند از آن چیزی و
بهمین معنی است لنفد البحر که در قرآن مجید واقع شده نَحَلَ بفتح نون و فتح حا

مهمله

مهمله صیغه مفرد مذکر غایب معلوم فعل ماضی از باب منع است میگویند نَحَلَه یعنی عطا
و بخشش نمود باو از طیب نفس و خواهش بدون توقع عوض تَمْجید مصدر باب
تفعیل است و معنی آن تعظیم و گزاردن حمد و ثنای حق تعالی است صاحب قاموس
گفته مَجَّدَهُ عَظَّمَهُ و اَثْنی عَلَیْه تتمه از احوال جابر نیز قبل از این مذکور شد ام ایمن دایه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و حاضنه آنحضرت ص و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بوده و شرح احوال او
قبل از این مذکور شد هرگاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند مولانا خلیل قزوینی علیه رحمة الله
الملک الغنی در شرح کافی گفته که ام ایمن کنیزی بود که از پدر حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بآنحضرت میراث رسیده بود و در بعضی از نسخ کافی اسم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مذکور نیست ظاهر آن است که در آن ایام حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنحضرت را بجهادی
فرستاده باشند این غلام داعی معروض میدارد که قبل از این در شرح حدیث بیست و چهارم این
باب مذکور شد که ام ایمن از پدر عالیمقدار آنحضرت بآنحضرت صلی الله علیه و آله بمیراث
رسیده بود و مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب نیز تصریح بآن در مجلد احوال النبی از بحار الانوار نموده
و چون در بعض نسخ کتاب کافی اسم مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مذکور نیست ظاهر این
آنست که در نسخه که مذکور نیست از قلم نساخ افتاده باشد و مؤلف کتاب علیه الرحمة
والرضوان نیز حدیث مذکور را بذکر آن نام نامی ذکر کرده است و صحفه نیز که مقرری
پنج نفر باتفاق جمیع اهل لغت است قرینه حضور آنحضرت است که پنج تن آل عبا علیهم السلام
از آن تناول نموده اند و ظاهر حدیث دلالت میکند بر اینکه بوده است صحفه در
خانه دیگر مثل مخزن و یا اینکه بوده است مخفی در زیر سرپوش و مانند آن والله اعلم یعنی
ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی علیه الرحمة در کتاب حجة کافی بسند معتبر مذکور
روایت کرده است از جابر بن عبد الله انصاری و روایت نموده است جابر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده اند که فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت

آن از کرده بپوشید

فاطمه زهرا علیها السلم که ای فاطمه برخیز و بیرون بیار آن کاسه صحفه را پس برخاست
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و بیرون آورد آن کاسه را و بود در آن کاسه نان ریزه
کرده در شوربا و پارهای گوشت با استخوان که میجوشید مانند چشمه آب که هر چند
از آن بر دارند باز بجوشد و کم و زایل نشود پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت
امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلم
تناول فرمودند از آن تا سیزده روز بعد از آن چنانکه ام ایمن دیده حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و اولاد کرام آنحضرت و به حضرت امام حسین علیه السلم را که بود با آنحضرت
چیزی که تناول مینمود پس گفت ام ایمن بحضرت امام حسین علیه السلم که از کجا آمده است
از برای تو این چیز حضرت امام حسین علیه السلم در جواب او فرمود که مدتیست که ما هر آینه
چند روز است که از این چیز میخوریم و تناول مینماییم پس ام ایمن آمد بخدمت حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم و بعنوان گله عرض نمود و گفت که ای فاطمه هر گاه بوده باشد
در نزد ام ایمن چیزی پس بتحقیق که هست آنچیز از برای حضرت فاطمه و اولاد کرام
حضرت فاطمه علیها السلم و هر گاه بوده باشد در نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم چیزی پس
نیست برای ام ایمن از آن چیزی و بخششی پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بیرون آورد
از برای ام ایمن بخششی و حصه از طعام آن کاسه و ام ایمن خورد از آن و تمام شد
و باخر رسید کاسه و باقی نماند از آن چیزی و نجوشید بعد از آن چنانچه میجوشید
قبل از آن پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم که اگر
تو طعام منع کردی از آن بام ایمن هر آینه میخوردی تو از آن کاسه و ذریه تو تا قیام
قیامت بعد از نقل این حدیث شریف بجابر فرمود حضرت امام محمد باقر علیه السلم
که آن کاسه بعینه که صحفه است بالفعل در نزد ماست بیرون خواهد آورد آنرا قائم ما
علیه السلم در زمان اش ایضاً شیخ نعمة الله مذکور در کتاب مزبور بسند معتبر مسطور روا

کرده است

کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند که پرستش و بندگی
نشده است حق تعالی بچیزی از تعظیم و ثنا که بوده باشد افضل از تسبیح حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم و هر گاه میبود چیزی افضل از آن البته می‌بخشید و عطا مینمود آنرا حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله از طیب خاطر و رضا بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم ق ۳۶ سهل بن احمد
الدینوری مرفوعاً عن ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلم قال قال جابر لابی جعفر
علیه السلم جعلت فداك یا ابن رسول الله حدثنی بحدیث فی فضل جدتك فاطمة
اذا انا حدثت به الشیعة فرحوا بذلك قال ابو جعفر علیه السلم حدثنی ابی عن جدی
عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال اذا كان یوم القیمة نصب للانبیاء و
الرسل منابر من نور فیكون منبری اعلی منابرهم یوم القیمة ثم یقول الله یا
محمد اخطب فاخطب بخطبة لم یسمع احد من الانبیاء و الرسل بمثلها ثم ینصب
للاوصیاء منابر من نور و ینصب لوصیی علی بن ابیطالب علیه السلم فی اوساطهم
منبر من نور فیكون منبره اعلی منابرهم ثم یقول الله یا علی اخطب فیخطب
بخطبة لم یسمع احد من الاوصیاء بمثلها ثم ینصب لاولاد الانبیاء و المرسلین
منابر من نور فیكون لابنی و سبطی و ریحانتی ایام حیوتی منبر من نور ثم یقال
لهما اخطبا فیخطبان بخطبتین لم یسمع احد من اولاد الانبیاء و المرسلین بمثلهما
ثم ینادی المنادی و هو جبرئیل علیه السلم این فاطمة بنت محمد این خدیجة
بنت خویلد این مریم بنت عمران این اسیة بنت مزاحم این ام كلثوم ام یحیی
بن زكریا فیقمن فیقول الله تبارك و تعالی یا اهل الجمع لمن الكرم الیوم
فیقول محمد و علی و الحسن و الحسین لله الواحد القهار فیقول الله تعالی
یا اهل الجمع انی قد جعلت الكرم لمحمد و علی و الحسن و الحسین و فاطمة علیهم السلم
یا اهل الجمع طاطؤا الرؤس و غضوا الابصار فان هذه فاطمة تسیر الی الجنة

فيأتيها جبرئيل بناقة من نوق الجنة مدبجة الجنبين خطامها من اللؤلؤ المحقق
الرطب عليها رحل من المرجان فتناخ بين يديها فتركبها فيبعث اليها مائة الف
ملك فيصيرون على يمينها ويبعث اليها مائة الف ملك فيصيرون على يسارها
ويبعث اليها مائة الف ملك يحملونها على اجنحتهم حتى يصيروها على باب الجنة
فاذا صارت عند باب الجنة تلتفت فيقول الله يا بنت حبيبي ما التفاتك وقد
امرت بك الى جنتي فتقول يا رب احببت ان يعرف قدري في مثل هذا اليوم
فيقول الله يا بنت حبيبي ارجعي فانظري من كان في قلبه حب لك او لاحد من
ذريتك خذي بيده فادخليه الجنة قال ابو جعفر عليه السلم والله يا جابر انها ذلك
اليوم لتلتقط شيعتها ومحبيها كما يلتقط الطير الحب الجيد من الحب الردي فاذا
صار شيعتها معها عند باب الجنة يلقي الله في قلوبهم ان يلتفتوا فاذا التفتوا
فيقول الله يا احبائي ما التفاتكم وقد شفعت فيكم فاطمة بنت حبيبي فيقولون
يا رب احببنا ان يعرف قدرنا في مثل هذا اليوم فيقول الله يا احبائي ارجعوا
وانظروا من احبكم لحب فاطمة انظروا من اطعمكم لحب فاطمة انظروا من كساكم
لحب فاطمة انظروا من سقاكم شربة في حب فاطمة انظروا من رد عنكم غيبة
في حب فاطمة خذوا بيده وادخلوه الجنة قال ابو جعفر عليه السلم والله لا يبقى
في الناس الا شاك او كافر او منافق فاذا صاروا بين الطبقات نادوا كما قال
الله تعالى فما لنا من شافعين ولا صديق حميم فيقولون فلو ان لنا كرة فنكون
من المؤمنين قال ابو جعفر عليه السلم هيهات هيهات منعوا ما طلبوا ولو ردوا
لعادوا لما نهوا عنه وانهم لكاذبون فر محمد بن القاسم بن عبيد معنعنا عن
ابي عبد الله عليه السلم انه قال انا انزلناه في ليلة القدر الليلة فاطمة والقدر
الله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك ليلة القدر وانما سميت

فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها شرح طأطئوا بفتح طاء مهمله و سکون همزه و کسر
طاء ثانیه صیغه جمع مذکر است از فعل امر یعنی بزیر اندازید سرهای خود را وطأطأة
در لغت بمعنی کج کردن وخضوع وتواضع آمده است وبهمین معنی است طأطأ کل
شریف لشرفکم مدبجة بضم میم وفتح دال مهمله وفتح باء بخط مشدده وفتح جیم صیغه
اسم مفعول بمعنی زینت کرده شده بدیباج است صاحب قاموس گفته الدیباج
معروف معرب جمعه دبابیج ودبابیج المدبج المزین به خطام بکسر خاء معجمه و
فتح طاء مهمله بر وزن کتاب افسار شتر را گویند محقق بضم میم وسکون خاء معجمه وکسر
فاء متصل بقاف صیغه اسم فاعل وبمعنی لامع ودرخشنده است در مجمع البحرین مسطور است
که در حدیث واقع شده است که در دوش حضرت امام محمد باقر علیه السلم بود در حالت
احرام برد محقق ومراد از آن لامع است مثل الخفق الرجل بثوبه اذا لمع به وجوهری
نیز گفته اخفق الرجل بثوبه اذا لمع به رحل بفتح راء مهمله وسکون حاء مهمله زین
شتر را گویند چنانچه از اسب راسج گویند مرجان اکثر لغویین ذکر کرده اند که
مروارید ریزه را گویند بعضی گفته اند که مرجان جواهریست سرخ رنگ وبمعنی اول
بالحدیث انسب آیه مبارکه نیز هست ودرمیان ناس نیز اشهر است وظاهرا
که از لغات مشترکه بین العرب والعجم والترک باشد التفات نظر کردن بجیب
وراست وبرگشتن ونگاه بعقب کردن است گویند بعضی از مفسرین در تفسیر قول حق تعالی
که فرموده است در سوره مبارکه هود در حکایت حضرت لوط قالوا یا لوط
انا رسل ربك لن یصلوا الیك فاسر باهلك بقطع من اللیل ولا یلتفت منکم
احد گفته اند که مراد آنست که مشغل کردانند رفتار خود را وقطع نکنند بسبب توقفی
درمیان آن بجهة آنکه کسیکه ملتفت شود در رفتار البته میکند توقف وتعلل
می آورد ایستادن را چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلم وبعد از شیعیان در رفتار

بوده اند توقف و ایستادن در آن بین مناسب مقام است ضمیر الیهما
با ضمایر ستّه بعد از آن محتمل است که راجع بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم باشد و اقرب
آنست که راجع بناقه شل ضمیر ترکبهما باشد و تعظیم این بشتر است و الله اعلم تتمّه
از احوال جابر بن عبد الله انصاری قبل از این بفاصلهٔ دو حدیث مذکور شد هرکاه
خواهند که معرفتی باحوال او حاصل نمایند رجوع بانجا فرمایند یعنی شیخ عالم کامل فرات
بن ابراهیم الکوفی علیه الرحمه در تفسیرش روایت کرده است بسند مذکور از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که عرض کرد جابر بن
عبد الله انصاری بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم که فدای تو شوم ای پسر حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث کن مرا حدیثی در فضیلت جدّهٔ بزرکوارت حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم که هرکاه نقل کنم من آن حدیث را بجهت شیعیان خوشحال و خوشنود
شوند ایشان بآن حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که حدیث کرد مرا پدرم
از جدّ بزرکوارم حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و آنحضرت روایت نمود از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که چون روز قیامت شود نصب نمایند
در آن روز بجهت جمیع انبیاء و مرسلین منبرهای از نور و منبر من بلندتر از جمیع منبرهای
ایشان باشد در روز قیامت بعد از آن حق تعالی جلّ جلاله فرماید که یا محمد خطبه
بخوان پس بخوانم من خطبهٔ که نشنیده باشد هیچیک از انبیاء و مرسلین مثل آنرا
بعد از آن بگذارند از برای اوصیاء و جانشینان پیغمبران منبرهای از نور و بوده
باشد منبر آنحضرت بلندتر از جمیع منابر ایشان بعد از آن حق تعالی جلّ جلاله
فرماید که یا علی خطبه بخوان پس بخواند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم خطبهٔ که نشنیده
باشد هیچیک از اوصیاء و جانشینان مثل آنرا بعد از آن نصب کنند از برای
اولاد انبیاء و مرسلین منبرهای از نور پس بوده باشد از برای دو پسر من و دو

و بگذارند از برای وصی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم در میان آن منبری از نور ۳

فرزند

فرزندزادهٔ من و دو گل بوستان من در ایام زندگانی من منبری از نور پس
حق تعالی فرماید بایشان که خطبه بخوانید پس بخواند حضرت امام حسن علیه السلم خطبهٔ و بخواند
حضرت امام حسین علیه السلم خطبهٔ که نشنیده باشد احدی از اولاد انبیاء و مرسلین
مثل دو خطبهٔ آن دو حضرت را پس ندا کند منادی از جانب خداوند عالمیان
و آن منادی بوده باشد حضرت جبرئیل علیه السلم که کجاست حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و کجاست حضرت خدیجه بنت خویلد
و کجاست مریم بنت عمران و کجاست آسیه دختر مزاحم و کجاست ام کلثوم مادر حضرت
یحیی بن زکریا علی نبینا و علیهما السلم پس ایشان همه برخیزند پس حق تعالی فرماید که ای
اهل قیامت مخصوص کیست کرم و بخشش در این روز پس حضرت محمد مصطفی و حضرت
علی بن ابی طالب و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین
کویند کرم و بخشش مخصوص است بخداوند یگانه قهار پس حق تعالی فرماید که ای اهل قیامت
بدرستیکه من کردانیدم کرم و بخشش را مخصوص حضرت محمد مصطفی و حضرت علی مرتضی
و حضرت حسن مجتبی و حضرت حسین شهید کربلا و حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیهم اجمعین
ای اهل قیامت بزیر اندازید سرهای خود را بخشوع تمام و بپوشانید چشمهای خود را
پس بدرستیکه این حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم است که میکذرد و میرود بسوی
بهشت عنبر سرشت پس بیارد حضرت جبرئیل علیه السلم بجهت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
ناقه از ناقهای بهشت که بوده باشد دو جنب آن مزین بزربفت دیباج و بوده
باشد افسار آن ناقه از مروارید درخشنده و تر و بر آن ناقه زینی باشد از مرجان پس
آن ناقه بخوابد در پیش روی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم پس حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم سوار شود بآن ناقه پس بفرستد حق تعالی بجانب آن ناقه صد هزار
ملک که بکردند در جانب راست آن ناقه که حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بر آن سوار

وفرستند بسوی آن ناقه حق تعالی صد هزار ملک دیگر که بگیرند در جانب چپ
ناقه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم وفرستد حق تعالی بسوی آن صد هزار ملک که بردارند
آن ناقه را که سوار شده بر آن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بر بالای بالهای خود
تا اینکه برسانند بدر بهشت عنبر سرشت پس چون حضرت فاطمهٔ زهرا بدر بهشت عنبر سرشت
رسد توقفی نموده بجانب چپ و راست و عقب خود ملتفت شود حق تعالی ندا کند
بآنحضرت که ای دختر گرامی حبیب من حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله چه چیز است
موجب التفات و توقف تو و تحقیق که مقرر کرده ام من بجهت تو اینکه داخل شوی به
بهشت برین پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم عرض کند که ای پروردگار من دوست میدارم
که معلوم شود قدر و منزلت من در مثل این روز پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب
من برگرد بصحرای قیامت و نظر کن باهل قیامت هر که را که بوده باشد در دل او
دوستی از برای تو و یا از برای یکی از ذریهٔ تو دست او را بگیر و داخل بهشت عنبر
سرشت کن حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که بخدا قسم ای جابر بدرستیکه
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم در آن روز هر آینه برچیند شیعیان خود را و دوستان
خود را چنانچه برمی چیند مرغ دانه نیک از میان دانه بد پس چون شیعیان
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم با آنحضرت بدر بهشت عنبر سرشت رسند حق تعالی
در دل ایشان اندازد اینکه التفات نمایند پس چون ایشان توقف نموده بجانب
چپ و راست و عقب مثل منتظران نظر کنند حق تعالی با ایشان خطاب نموده
فرماید که ای دوستان من چه چیز است جهت توقف شما و نظر کردن بجانب
چپ و راست و عقب مثل منتظران و تحقیق که شفاعت کرده است در حق شما حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم دختر گرامی حبیب من حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس ایشان
عرض نمایند که ای خداوند ما دوست میداریم ما اینکه معلوم شود قدر ما در مثل این

روز پس حق تعالی فرماید که ای دوستان من برگردید بصحرای قیامت و نظر کنید
هر که دوست داشته باشد شما را در دار دنیا از برای دوستداری حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلم و نظر کنید هر که اطعام کرده باشد شما را در دار دنیا از برای دوستی حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم و نظر کنید هر که پوشانیده باشد شما را از برای دوستی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
و نظر کنید هر که آب داده باشد شما را یکشربت آب در دوستی حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلم و نظر کنید هر که برگردانیده باشد از شما غیبت و ملامتی را در دوستی
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم پس بگیرید دست او را و داخل کنید او را به بهشت عنبر سرشت
حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که باقی نماند در میان مردمان مگر شکاک یا کافر یا
منافق که غیر ایشان همگی ببرکت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بدون حساب و انتظار
داخل بهشت عنبر سرشت شوند پس چون شک کنندگان و کافران و منافقان
داخل طبقات جهنم شوند ندا کنند چنانچه حق تعالی در سورهٔ مبارکه شعرا فرموده فَمَا لَنَا
مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ یعنی پس نیست از برای ما در این روز شفاعت کننده
و نه دوست دلسوزی پس گویند فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی
پس هرگاه بوده باشد از برای ما بازگشتنی بسوی دنیا پس میباشیم ما این بار از
جملهٔ مؤمنان حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که هیهات هیهات یعنی دور است
بسیار دورند ایشان از آن آرزوئی که میکنند و ممنوعند از آنچه مطلبند و آنحضرت این
آیهٔ مبارکه را که در سورهٔ انعام است تلاوت فرمودند وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا
نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ یعنی هرگاه برگردانیده شوند بدار دنیا هر آینه باز
برمیگردند ایشان بآنچه نهی شده‌اند ایشان از آن و بدرستیکه ایشان هر آینه
دروغ گویانند یعنی دروغ میگویند در اینکه ما هرگاه برگردیم بدنیا میشویم از جملهٔ
مؤمنان بلکه هرگاه برگردند باز از جملهٔ کافران و منافقان و شکاکان خواهند بود

ایضاً شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب مزبور بسند مسطور روایت کرده است از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام هر بسنیکه آنحضرت فرمودند در تفسیر
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ که مراد از لیله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و قدر
خداوند عالمیان است پس هر کس که بشناسد و بداند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را
حق شناختن آنحضرت را بتحقیق که دریافته است شب قدر را و بتحقیق که نامیده
شد آنحضرت بنام نامی فاطمه بجهة آنکه خلق از شناختن آنحضرت بحق معرفتش محروم اند

مج ۴۷ عَنِ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الْفَقِيهِ أَبِي
الْحَسَنِ عَنْ أَبِي الْبَرَكَاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْجَوْزِيِّ عَنِ الصَّدُوقِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ
مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فُرَاتِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بِشْرَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
إِدْرِيسَ بْنِ سَعِيدٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ رَشِيدٍ وَالْوَلِيدِ بْنِ شُجَاعِ بْنِ مَرْوَانَ
عَنْ عَاصِمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي يَوْماً
بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِعَشَرَةِ أَيَّامٍ فَلَقِيَنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لِي يَا سَلْمَانُ جَفَوْتَنَا بَعْدَ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ حَبِيبِي أَبَا الْحَسَنِ مِثْلُكُمْ لَا يُجْفَى غَيْرَ أَنَّ حُزْنِي
عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص طَالَ فَهُوَ الَّذِي مَنَعَنِي مِنْ زِيَارَتِكُمْ فَقَالَ ع يَا سَلْمَانُ ائْتِ مَنْزِلَ
فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّهَا إِلَيْكَ مُشْتَاقَةٌ تُرِيدُ أَنْ تُتْحِفَكَ
بِتُحْفَةٍ قَدْ أُتْحِفَتْ بِهَا مِنَ الْجَنَّةِ قُلْتُ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أُتْحِفَتْ فَاطِمَةُ
عَلَيْهَا السَّلَامُ بِشَيْءٍ مِنَ الْجَنَّةِ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ نَعَمْ بِالْأَمْسِ قَالَ سَلْمَانُ
الْفَارِسِيُّ فَهَرْوَلْتُ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ ع بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِذَا هِيَ جَالِسَةٌ
وَعَلَيْهَا قِطْعَةُ عَبَاءٍ إِذَا خَمَّرَتْ رَأْسَهَا انْجَلَى سَاقُهَا وَإِذَا غَطَّتْ سَاقَهَا انْكَشَفَ
رَأْسُهَا فَلَمَّا نَظَرَتْ إِلَيَّ اعْتَجَرَتْ ثُمَّ قَالَتْ يَا سَلْمَانُ جَفَوْتَنِي بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي قُلْتُ

پرده شده اند از شناختن قدر
و منزلت حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام بحق
صح

حَبِيبَتِي لَحَاكُمْ قَالَتْ فَمَهْ اجْلِسْ وَاعْقِلْ مَا أَقُولُ لَكَ إِنِّي كُنْتُ جَالِسَةً بِالْأَمْسِ
فِي هَذَا الْمَجْلِسِ وَبَابُ الدَّارِ مُغْلَقٌ وَأَنَا أَتَفَكَّرُ فِي انْقِطَاعِ الْوَحْيِ عَنَّا وَانْصِرَافِ
الْمَلَائِكَةِ عَنْ مَنْزِلِنَا فَإِذَا انْفَتَحَ الْبَابُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتَحَهُ أَحَدٌ فَدَخَلَ عَلَيَّ ثَلَاثُ جَوَارٍ
لَمْ يَرَ الرَّاؤُونَ بِحُسْنِهِنَّ وَلَا كَهَيْئَتِهِنَّ وَلَا نَضَارَةِ وُجُوهِهِنَّ وَلَا أَزْكَى مِنْ رِيحِهِنَّ فَلَمَّا
رَأَيْتُهُنَّ قُمْتُ إِلَيْهِنَّ مُتَنَكِّرَةً لَهُنَّ فَقُلْتُ بِأَبِي أَنْتُنَّ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ أَمْ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ
فَقُلْنَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَسْنَا مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَلَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ
وَلَا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعاً غَيْرَ أَنَّنَا جَوَارٍ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ مِنْ دَارِ السَّلَامِ أَرْسَلَنَا رَبُّ الْعِزَّةِ
إِلَيْكِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّا إِلَيْكِ مُشْتَاقَاتٌ فَقُلْتُ لِلَّتِي أَظُنُّ أَنَّهَا
أَكْبَرُهُنَّ سِنّاً مَا اسْمُكِ قَالَتْ اسْمِي مَقْدُودَةُ قُلْتُ وَلِمَ سُمِّيتِ مَقْدُودَةَ قَالَتْ خُلِقْتُ
لِلْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيِّ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ لِلثَّانِيَةِ مَا اسْمُكِ قَالَتْ
ذَرَّةُ قُلْتُ وَلِمَ سُمِّيتِ ذَرَّةَ وَأَنْتِ فِي عَيْنِي نَبِيلَةٌ قَالَتْ خُلِقْتُ لِأَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ
صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ لِلثَّالِثَةِ مَا اسْمُكِ قَالَتْ سَلْمَى قُلْتُ وَلِمَ سُمِّيتِ سَلْمَى
قَالَتْ أَنَا لِسَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ مَوْلَى أَبِيكِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَتْ فَاطِمَةُ ثُمَّ أَخْرَجْنَ
لِي رُطَباً أَزْرَقَ كَأَمْثَالِ الْخُشْكِنَانَجِ الْكِبَارِ أَبْيَضَ مِنَ الثَّلْجِ وَأَذْكَى رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ
الْأَذْفَرِ فَقَالَتْ لِي يَا سَلْمَانُ أَفْطِرْ عَلَيْهِ عَشِيَّتَكَ فَإِذَا كَانَ غَداً فَجِئْنِي بِنَوَاهُ أَوْ قَالَتْ
عَجَمِهِ قَالَ سَلْمَانُ فَأَخَذْتُ الرُّطَبَ فَمَا مَرَرْتُ بِجَمْعٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَّا
قَالُوا يَا سَلْمَانُ أَمَعَكَ مِسْكٌ قُلْتُ نَعَمْ فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْإِفْطَارِ أَفْطَرْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ
أَجِدْ لَهُ عَجَماً وَلَا نَوًى فَمَضَيْتُ إِلَى بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْيَوْمِ
الثَّانِي فَقُلْتُ لَهَا ع إِنِّي أَفْطَرْتُ عَلَى مَا أَتْحَفْتِنِي بِهِ فَمَا وَجَدْتُ لَهُ عَجَماً وَلَا نَوًى
قَالَتْ يَا سَلْمَانُ وَلَنْ يَكُونَ لَهُ عَجَمٌ وَلَا نَوًى وَإِنَّمَا هُوَ نَخْلٌ غَرَسَهُ اللَّهُ فِي دَارِ
السَّلَامِ بِكَلَامٍ عَلَّمَنِيهِ أَبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُنْتُ أَقُولُهُ غُدْوَةً وَعَشِيَّةً

قال سلمان ثلث عليها الكلام باستيذني فقالت إن شئت أن لا يمسك أذى الحمى
ما عشت في دار الدنيا فواظب عليه ثم قال سلمان علمتني هذا الحرز حرز بسم الله
الرحمن الرحيم بسم الله النور بسم الله نور النور بسم الله نور على نور بسم الله الذي
هو مدبر الامور بسم الله الذي خلق النور من النور الحمد لله الذي خلق النور
من النور وانزل النور على الطور في كتاب مسطور في رق منشور بقدر مقدور
على نبي محبور الحمد لله الذي هو بالعز مذكور وبالفخر مشهور وعلى السراء و
الضراء مشكور وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين قال سلمان فتعلمتهن
فوالله لقد علمتهن اكثر من الف نفس من اهل المدينة ومكة ممن بهم الحمى
فكل برئ من مرضه باذن الله تعالى **شرح** مؤلف کتاب طاب الله ثراه وجعل
الجنة مثواه دربیان این حدیث شریف گفته که اعتجار پیچیدن عمامه است برسر وقول
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که درحدیث مذکور فرمودند بسلمان فمه یعنی پس چه چیز
بود سبب در ترک زیارت ما ویا اینکه معنیش آنست که ساکت شو وتنکر یعنی
متغیر شدن از روی وحشت وناخوشی است وچون ذره موضوع است در لغت
از برای مورچه کوچک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم فرمودند که تو باوجود بزرگی وشرافت
چرا ناامید شده تا بی که دلالت میکند بر حقارت وخشکانج که در حدیث واقع
شده شاید که بوده باشد معرب یعنی نان خشک **این غلام داعی** معروض میدارد
که آنچه مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب در معنی اعتجار فرموده لغویین ذکر
کرده اند اما آن معنی مناسب مردان است وپیچیدن عمامه در زنان مناسب نمی باشد
الیق درین مقام معنی دیگر است که جمیع لغویین آنرا نیز در اعتجار زنان نقل کرده اند
چنانچه پیچیدن عمامه را بسر مختص مردان بیان نموده اند جوهری گفته است
الاعتجار ما تشده المرأة على رأسها يقال اعتجرت المرأة والاعتجار ايضا لف العمامة

نهاية الاعتجار لف العمامة على الرأس [illegible]
[illegible]

على الرأس یعنی معجر آن چیزیرا گویند که می بندد آنرا زن برسرش میگویند اعتجرت المرأة
یعنی بست زن معجر را برسرش وایضا اعتجار پیچیدن عمامه است برسر یعنی آن اعتجار
زنان واین اعتجار مردان است وصاحب قاموس گفته است الاعتجار لف العمامة
دون التلحي ولبسة للمرأة ولغويين ذکر کرده اند که عمامه نشان بزرگی وایالت و
امارت وآن درمیان عرب بمنزله تاج است درمیان عجم والمعجر بکسر میم بروزن منبر
پارچه ایست کوچکتر از ردا که میپوشانند زنان سرش را بآن ودر مجمع البحرین مسطور است المعجر
بوزن مقود ثوب اصغر من الرداء تلبسه المرأة على رأسها يقال اعتجرت المرأة اذا لبست المعجر
وبعضی گفته اند که معجر مثل عصابه ایست که می پیچد زن آنرا بر دور سرش صاحب قاموس
گفته که جامه یمنی رانیز معجر گویند وآنچه را که بافته باشند از لیف خرما آنرا نیز معجر گویند ظاهر
آنست که بوده معجر بدن مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم درمیان خانه پارچه عبائی
که هرگاه برسر مبارکش میپوشید ساقش پیدا میشد وچون ساقش را میپوشید آن سر
مبارکش وامیشد وچون آنحضرت سلمان را دید معجر بر سر مبارک خود کشید یعنی بآن
جامه اول بدن مبارک وساقش را پوشید وبا معجر سر نورش را پوشانید نه اینکه جامه
اول را باوجود نارسائی برسر مبارکش پوشانید باوجود استلزام کشف ساق وقول
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که فرمودند بسلمان فمه اکثر علما نقل کرده اند که مه کلمه ایست
مبنی بر سکون وآن اسم فعل ومعنیش اکفف است یعنی بس کن آنچه را که میخواهی بگوئی
ویا آنچه را که میخواهی بکنی وبعضی گفته اند که آن ما استفهام است ووقف کرده اند در آن
بهاء سکت ولهذا گفته اند فمه وبراین دو قول راجع میشود دو معنی که مؤلف کتاب علیه الرحمة
الی یوم الحساب ذکر نموده وقول حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که فرمودند تنکرتکن
یعنی نشناختم شما را اصل لغت تنکره فهو متنکره است جوهری گفته النکرة ضد
المعرفة وایضا گفته وقد نكره فتنكر اي غيره فتغير الى مجهول ودر مجمع البحرين مسطور است

که وانکر نه انکاراً خلاف عرفه ونکر نه کذلک والنکرة ضد المعرفة والتناکر
التجاهل در تفهیم عدم معرفت انسب از استعجابش و کراهت است و مؤید آنست تفرع
نمودن آنحضرت آن قولش را فقلت بابی انتی من اهل مکة ام من اهل المدینة و با
در بابی انتی بار قسم است نه بار تفدیه ذرة بفتح ذال معجمه و تشدید رای مهمله متصله بها
مورچه کوچک سرخ رنگ را گویند که از کوچکی قریب بآنست که بنظر نیاید و دیده نشود
نوعی دیگر کرده اند که صد عدد آن بوزن یکدانه جو است و بعضی دیگر گفته اند که ذره
آنچیزیست که دیده میشود در شعاع آفتابیکه تابیده باشد از روزنه خانه و علی التقدیرین
آنچیزیست که در نهایت حقارت و کوچکیست و در قرآن مجید نیز واقع شده فمن
یعمل مثقال ذرة خیراً یره ومن یعمل مثقال ذرة شراً یره و جمع آن ذر بفتح ذال و تشدید
راست جوهری گفته الذر جمع ذرة وهی اصغر النمل ومنه سمی الرجل ذراً و گفتن
بابی ذر نبیل در لغت عرب بمعنی بزرگ و عظیم آمده است ظاهرش آنست که حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم از راه مطایبه فرموده باشند که با وجود فضل و بزرگی تو چرا نامیده شده بنام
مورچه بسیار کوچک والا بعد از بیان مقدمه و وجه مقداد معلوم است که ذره از
برای ابی ذر است خصوصا در نزد علم و ذکای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که قبل از بیان
آنحضرت عالمه بما یکون و کان بوده اند و خشکنانج چنانچه مؤلف کتاب علیه الرحمه
الی یوم الحساب بعنوان احتمال گفته که معرب خشکنان است ظاهرش آنست که غیر
آن نباشد و از کتب کثیره لغت تفحص بلیغ نمود در هیچیک چیزی بنظر نرسید مگر در
کتاب مهذب اللغة که در آن مذکور است الخشکنانج معرب نان آلوده بانگبین
و از کتاب دستور اللغة نیز معلوم میشود که خشکنانج معرب است و در کتاب فرهنگ
مسطور است که خشکنان نانی را گویند که بی نانخورش باشد مولوی گفته شعر چون روز گرد
مید وداز بحر کسب بهر که : تا خشک نان او شود از مشتری تر نانه : و در بعضی از نسخ

فرهنگ خشک نانه است در اصل و دستنهاده هر دو و آن اقرب بلفظ خشکنانج است
که عجم خشکنانه میگفته اند معربش خشکنانج بوده و ظاهرش آنست که مراد از خشکنان نان
خشک نیست بلکه نانیست که مسافرین آنرا میپخته اند بنوعیکه محتاج بنانخورش با آن
نبوده و مراد از آلوده بانگبین نیز که در مهذب نقل نموده آنست که آنرا با انگبین
بپزند مثل نان شکری که حال معمول است و بتخیل که مشابهت بخرما نیز داشته چنانچه امثال
بیضه مرغ و بزرگتر از آن بالفعل نیز میپزند و در اسفار با خود میبرند خصوصا در سفر مکه معظمه
و مدینه مشرفه که در بیابان ضرور و اکثر حاج محتاج بآنند و حال نیز کعبات در آن راه شایع است
و مدار علیه حجاج بیت الله الحرام است آنرا آمیزند و دو آنرا میگیند و خشک نموده با خود
همراه میبرند و در فرهنگ مسطور است که کعبات بالاول مفتوح و ثانی زده و سین مفتوح
نوعی از نان باشد که آنرا مربع بریده بپزند و در لیسا نهاک شند و مسافران برو بحر بجهت
توشه بردارند سجاق اطعمه گفته شعر تو ز کعبات و حلوا انجاز ه نه محل که بدین جمازه چو آن
سفر حجاز کردن . و ایضا گفتن الحکمة ولسلمان دلالت میکند برانکه بوده باشد معرب
خشکنان جوهری نقل کرده است که گفته است شاعر عرب یا حبذا الکعک بلحم مثرود
وخشکنان مع سویق مقنود . ظاهر از شعر مذکور آنست که عرب نیز خشکنان بدون جیم
میگویند بنا بر علیه ممکن است که بوده باشد جیم در قول حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که فرموده
خشکنانج بمنزله کاف خطاب علما نقل نموده اند که جیم در لغت قومی از یمن بمنزله کاف
خطاب است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز بآن تکلم فرموده و خطاب بجیم نموده
و چون خشک نان کلمه ایست که اصل آن فارسی است اسناد آن بسلمان علیه الرحمه
والرضوان مناسبت تمام دارد و مقدم و بوده باشد آن در اصل حدیث بی الف و لام
و الله اعلم جفوت صیغه مفرد مذکر مخاطب است از فعل ماضی و مراد از جفا در اینجا ترک
ملازمت و کردن دوریست چنانچه در باب تلاوت قرآن مجید در حدیث واقع شده

که آنحضرت صلی الله علیه وآله فرموده‌اند که اقرؤا القرآن ولا تجفوا عنه یعنی قرائت قرآن نمایید و دوری
از آن منمایید هَرْوَلَه نوعی از دویدن است مابین دویدن تند و رفتار که آنرا
شتر دو نیز گویند اِعْقِلْ صیغه امر و مراد از عقل در اینجا دانستن و ضبط و نگهداری
کردن است در مجمع البحرین مسطور است که العاقل هو الذی یحبس نفسه ویردها
عن هواها و لغویین دیگر نیز بمعنی فهم و ضبط و نگهداری نقل کرده‌اند نضارت بفتح نون
هرگاه با وجه مذکور شود حسن و جمال و خوبی و درخشندگی رو را گویند مثل ناضرة که
در قرآن مجید واقع شده وجوه یومئذ ناضرة صاحب قاموس گفته النضرة النعمة
والعیش والغنی والحسن کالنضور والنضارة جوار بفتح جیم و واو و در اصل جواری است
یا را حذف نموده‌اند جوار شده و جواری جمع جاریه است و جاریه در لغت بمعنی کنیزک است
و سفائن و کشتی و دختر و غیره آمده است و انسب باین مقام معنی زن جوان و دختر است
در مجمع البحرین مسطور است الجاریة من النساء من لم تبلغ الحلم صاحب قاموس
گفته الجاریة الشمس والسفینة وفتیة النساء فتیة بینة الجرایة شیخ طبرسی علیه الرحمه
در تفسیر مجمع البیان بیان نموده که الجاریة المرأة الشابة لانها یجری فیها ماء الشباب
ازرق در این مقام بمعنی شدت صفا و پاکیزگی است صاحب قاموس گفته
الزرق والزرقة لون معروف ونصل ازرق شدید الصفاء جوهری گفته
قال ابن السکیت نصل ازرق بین الزرق اذا کان شدید الصفاء ویقال للماء
الصافی ازرق نوا بفتح نون جمع نواة است و آن دانه خرما است عجم بفتح عین و جیم
جمع عجمه بفتح عین و جیم دانه هر چیز است میگویند که این انار لیست بلا عجم یعنی بیدانه
و در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله واقع شده که آنحضرت فرموده‌اند که هرگاه بگویم که
هر سنگی نازل شده است میوه از بهشت هر آینه میگویم که آن انجیر است بجهت
آنکه میوه بهشت [illegible] بی عجم است یعنی بیدانه است مثل انجیر پس بخورید آنرا

هر سنگی

هر سنگی آن میبرد و بواسیر را جوهری گفته که عجمه مفرد عجم بفتح عین و جیم است در
هر دو مثل قصبه و قصب و عوام میگویند عجم بسکون جیم طور در لغت عرب
کوه را گویند صاحب قاموس گفته است که اسم کوهیست مابین مکه معظمه و مدینه مشرفه
و اسم کوهیست در شام و کوهیست در جانب راست بیت المقدس و کوهی دیگر است
در برابر بیت المقدس که قبر هرون برادر موسی علی نبینا و علیه السلام در آنست رق بفتح را
مهمله و تشدید قاف پوست نازکی را گویند که نوشته شود در آن چیزی و مطلق نازک
و صحیفه سفید را نیز گویند و کسر را نیز لغتی است در آن صاحب مجمع البحرین ذکر کرده است
که بعضی از قرا الحبر را نیز در قرآن مجید قرائت کرده‌اند حبر بکسر و فتح حاء مهمله و سکون
[illegible] بمعنی اکرام و انعام و سرور و جمال و هیئت نیکو لغویین ذکر کرده‌اند و بمعنی علم
و عالم و صالح نیز نقل کرده‌اند و از این معنیست احبار که در قرآن مجید و احادیث
شریف واقع شده یعنی علما و صلحا شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بیان
نموده است که مبرد گفته است میگویند هر کوه را طور و هرگاه الطور با الف و لام
گویند پس مراد از آن کوه معین معلوم است و رق پوستیست که نوشته شود در آن
و اصل آن از لمعان و درخشندگی است و کتاب مسطور یعنی مکتوب و آن کتاب
آنچنانیست که نوشته است آنرا حق تعالی از برای ملائکه در آسمان میخوانند در آن
آنچه را که شده است و آنچه را که خواهد شد تا روز قیامت و بعضی گفته‌اند که کتاب
مسطور که در سوره مبارکه طور واقع شده قرآن مجید است که نوشته شده است
در نزد خداوند عالمیان در لوح محفوظ و مراد از رق منشور لوح محفوظ است و بعضی
گفته‌اند که مراد از آن صحایف اعمال عباد است و بعضی گفته‌اند که مراد توریه حضرت
موسی علی نبینا و علیه السلام است که نوشته بود حق تعالی آنرا در صحایف از برای حضرت موسی
علیه السلام در تفسیر علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده است که طور کوه طور

سینینات و کتاب مسطور یعنی مکتوب در رق منشور و ایضا روایت کرده اند
در تفسیر تخرج من طور سیناء که مراد از شجره درخت زیتون و آن مثل است
از برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المومنین علیه السلام و در کتاب
تهذیب الاحکام روایت شده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت
فرموده اند که بود از جمله وصایای حضرت امیر المومنین علیه السلام اینکه بیرون ببرید مرا بجانب
پشت کوفه چون خسته شود پاهای شما و باستقبال شما آید نسیمی پس دفن کنید
مرا در آنجا پس بدرستیکه آن اول طور سینینات پس کردند چنانچه آنحضرت
وصیت فرموده بود و ایضا روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند در حدیث طویلی که ذکر نموده اند در آن
حدیث احوال حضرت امیر المومنین علیه السلام و اوصاف نجف اشرف را که آن
قطعه ایست از کوه آنجا اینکه حق تعالی در آن کوه با حضرت موسی علیه السلام تکلم نموده و
حضرت عیسی علیه السلام را در آن پاک و پاکیزه کردانید و حضرت ابراهیم علیه السلام را در آن
خلعت خلت پوشانید و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را در آن کوه بتاج
و طوق حب و وداد سرافراز فرموده و آنحضرت را حبیب خود کردانید و
کردانید آنرا مسکن پیغمبران پس بخداوند عالمیان قسم که ساکن نشده است
در آن بعد از پدر پاکیزه اش آدم و نوح علیهما السلام کرامیتر از حضرت امیر المومنین علیه السلم
و در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت امام رضا علیه التحیه و الثنا روایت شده است
در حدیث طویلی که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه خداوند عالمیان چون حضرت
موسی علیه السلام را برسالت مبعوث نمود و او را برگزید و بشرف تکلم سرافراز کردانید
و دریا را شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و توریة و الواح را در کوه طور باو
عطا کرد و حضرت موسی علیه السلام چون آنقدر و منزلت خود را در درگاه الهی مشاهده نمود

عرض کرد که ای پروردگار من بتحقیق که تو گرامی داشتی مرا بکرامتی که اکرام نفرموده
مثل آن احدی را قبل از من پس حق تعالی وحی کرد باو که یا موسی آیا نمیدانی که
بدرستیکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله افضل است در نزد من از جمیع ملائکه
مقربین و جمیع خلق من از انبیا و مرسلین حضرت موسی علیه السلام عرض کرد
که ای خداوند من هرگاه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله گرامیتر باشد در نزد تو از جمیع خلق تو
پس آیا در میان آل پیغمبران گرامیتر از آل من هست خداوند عز و جل فرمود که ای موسی
آیا نمیدانی که بدرستیکه فضیلت آل حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بر جمیع
آل پیغمبران مثل فضیلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است بر جمیع پیغمبران پس عرض
کرد حضرت موسی علیه السلام که ای پروردگار من هرگاه بوده باشد آل آنحضرت چنین
آیا از امتهای پیغمبران امتی افضل است در نزد تو از امت من بدرستیکه تو امر
فرمودی ابر را که سایه افکند بر سر ایشان و فرو فرستادی برای ایشان مائده من و سلوی را
و بگشا فتی از برای ایشان دریا را خداوند عز و جل فرمود که ای موسی آیا نمیدانی که
بدرستیکه فضیلت امت آنحضرت بر جمیع امم مثل فضیلت آنحضرت است بر جمیع
خلق حضرت موسی علیه السلام عرض کرد که ای خداوند من آرزوی من آنست که ببینم
امت آنحضرت را پس حق تعالی وحی کرد باو که ای موسی تو هرگز نخواهی دید ایشان را
بجهت اینکه نیست وقت ظهور ایشان بلکه خواهی دید ایشان را در باغهای بهشت
عنبر سرشت در جنت عدن و جنة الفردوس که بوده باشند در خدمت حضرت محمد
صلی الله علیه و آله و بگردند و تنعم نمایند در بهشت عنبر سرشت آیا میخواهی که بشنوانم
من بتو کلام ایشانرا حضرت موسی علیه السلام عرض کرد که بلی میخواهم ای خداوند من
حق تعالی وحی کرد باو که برخیز و بایست در پیش روی من و به بند کمرت را و
بایست مثل ایستادن بنده ذلیل در پیش روی پادشاه جلیل پس حضرت موسی علیه السلام

جنان کرد بعد از آن خداوند ما جل جلاله ندا فرمود که یا امة محمد پس جواب دادند
جمیع ایشان از پشت پدران و رحم مادران که لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک
لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک لبیک پس گردانید حق تعالی این
جواب شعار حاجیان بعد از آن ندا فرمود پروردگار ما جل جلاله که ای امت
حضرت محمد صلی الله علیه و آله بدرستیکه قضای من بر شما اینست که رحمت خود را
شامل حال شما کرده ام قبل از غضبم و بخشش خود را عطا کنم بشما قبل از عذابم پس
بتحقیق که اجابت میکنم از برای شما پیش از آنکه دعا کنید و بخوانید مرا و میبخشم شما را
قبل از آنکه سؤال کنید از من کسیکه ملاقات من کند بشهادت لا اله الا الله
وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله و راستگو داند آنحضرت را در
اقوالش و محق داند آنحضرت را در افعالش و شهادت دهد باینکه حضرت علی
بن ابی طالب علیه السلام برادر آنحضرت و وصی آنحضرت است بعد
از آن حضرت و ولی آنحضرت است و لازم کرداند بر خودش اطاعت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را مثل لازم بودن اطاعت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و شهادت دهد باینکه دوستان برگزیده پاک و پاکیزه ظاهر کننده آیات خداوند
عالمیان و دلیلان راه خدا بعد از حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی اولیاء اویند
داخل میکنم من او را بهشت عنبر سرشت هرچند که بوده باشد گناه او مانند کف
دریاها آنحضرت فرمودند که چون حق تعالی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را برسالت
مبعوث نمود فرمود که یا محمد وما کنت بجانب الطور یعنی نبودی تو در نزد کوه
طور در آنوقت که ندا کردیم ما امت ترا باین کرامت پس فرمود حق تعالی
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از این اخبار چنانچه در سوره مبارکه قصص واقع
شده بگو الحمد لله رب العالمین بشکرانه آنچه مخصوص گردانیده است مرا حق تعالی بآن

فضیلت

فضیلت و فرمود حق تعالی بامت آنحضرت که بشکرانه این نعمت و فضیلت
بگویید الحمد لله رب العالمین بتحقیق تحفه واذ فروشمه از احوال مقداد قبل از این
در همین باب مذکور شد و احوال ابوذر بعد از این بعون الله تعالی در اواخر
باب چهارم مذکور خواهد شد و احوال سلمان بعد از معنی همین حدیث در تبصره
مذکور میشود هرگاه خواهند که معرفت بحال ایشان بهم رسانند رجوع بمواضع مذکوره
ونمایند یعنی سید عالی نسب جلیل القدر زاهد عابد جمال العارفین ابو القاسم
علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن الطاوس الحسنی علیه رحمة الله الملک الغنی در کتاب
مع الدعوات بسند معتبر مذکور روایت کرده است از عبد الله بن سلمان فارسی
که او روایت کرده است از پدرش سلمان علیه الرحمة والرضوان که او گفت که بیرون
آمدم من از خانه ام روزی بعد از وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بده
روز پس برخورد بمن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پسر عم حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله پس آنحضرت فرمود بمن که ای سلمان ترک زیارت ما کردی بعد از
رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله من عرض کردم که ای محبوب دل من حضرت
ابو الحسن علیه السلام مثل شما را کسی ترک میکند نهایت اینکه بسبب وفات حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله حزن و اندوه مرا گرفته و آن مانع من گشته که از خانه
بیرون نیامده ام و بزیارت شما مشرف نشده ام پس آنحضرت فرمودند که ای
سلمان برو بخانه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله که بدرستیکه آنحضرت مشتاق است بسوی تو و میخواهد که عطا کند بتو
تحفه که آورده اند بجهه آنحضرت از بهشت عنبر سرشت من عرض کردم بخدمت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بتحقیق که تحفه می آورند بجهه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
بجهری از بهشت عنبر سرشت بعد از وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت

فرمودند که بلی در شب گذشته آورده اند بجهت آنحضرت گفت سلمان علیه الرحمة
والرضوان که پس من دوان شدم بسوی منزل منور حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
از قبل دو میدن شتر چون بخانهٔ منورهٔ آنحضرت رسیدم دیدم که آنحضرت نشسته
و پارچه عبایی بر خود گرفته که اگر میپوشید تا آن سر منورش را ساق مبارکش نمودار میشد
و اگر میپوشید ساق مبارکش را سر منورش گشوده میشد پس چون نظر مبارک آنحضرت
بمن افتاد مقنعه بر سر کشید بعد از آن فرمود که ای سلمان ترک آمدن نزد من
کردی بعد از وفات پدر عالیمقدارم من عرض کردم که ای محبوب دل من آیا
من هرگز ترک خدمت و زیارت شما میکنم آنحضرت فرمودند که پس چه خبر مانع
تو بود بنشین و ضبط کن و نگهدار آنچه را که میگویم از برای تو بدرستیکه من نشسته
بودم شب گذشته در این مجلس و مکان و در خانه بسته بود و من متفکر بودم در انقطاع
وحی الهی از ما و برگشتن ملائکهٔ مقربین از منزل ما پس ناگاه دیدم که در گشوده شد
بدون اینکه بگشاید آنرا احدی پس داخل شد نزد من سه دختر که ندیده ام مانند ایشان
بحسن و جمال ایشان و نه مثل شکل ایشان و نه درخشندگی روی ایشان و نه
پاکیزه تر از بوی ایشان پس چون من دیدم ایشانرا برخاستم بسوی ایشان
در حالتیکه نشناسنده بودم مر ایشانرا پس گفتم که قسم میدهم شما را بحق پدر
عالیمقدارم که شما از اهل مکهٔ معظمه اید یا از اهل مدینهٔ مشرفه پس گفتند ایشان در جواب
که ای دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیستیم ما از اهل مکهٔ معظمه و نه
از اهل مدینهٔ مشرفه و نه از اهل کل روی زمین بلکه بدرستیکه هستیم ما دختران از
جملهٔ حور العین از دار السلم فرستاده است ما را خداوند عزت و جلال بسوی تو
ای دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلعم بدرستیکه ما مشتاق بودیم بسوی تو پس گفتم
من بیکی از ایشان که گمان میکردم که او بزرگتر است در سن و سال که چیست

نام تو

نام تو او در جواب گفت که نام من مقدوده است من گفتم که چرا نامیده اند ترا
مقدوده او گفت بجهت آنکه آفریده شده ام من از برای مقداد بن الاسود الکندی
صحابهٔ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفتم بدومین که نام تو چیست او گفت
که نام من ذره است من گفتم که چرا نامیده شدهٔ تو ذره و حال آنکه در نظر من بزرگ است
قدر و شرف تو او گفت که نامیده شدن من بذره بجهت آنست که آفریده شده ام
بجهت ابوذر غفاری صحابهٔ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفتم بسومین که نام
تو چیست او گفت که نام من سلمی است گفتم من که چرا نامیده شدهٔ تو سلمی او گفت
بجهت آنکه مخلوق شده ام من از برای سلمان فارسی غلام آزاد کردهٔ پدر عالیمقدار
تو حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم فرمودند که پس بیرون آوردند
آن حور العین از برای من رطبی در نهایت صفا مانند نانهای شکری بزرگ تو تخته
راه سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک اذفر پس آنحضرت فرمودند از برای من
که ای سلمان افطار کن بر ان رطب امشب پس چون فردا شود دانهٔ خرمای آنرا بجهت
من بیار و یا اینکه فرمودند که دانهٔ آنرا برای من بیار تردید از راوی است گفت سلمان
که پس من گرفتم آن رطب را پس نگذشتم بجمعی از اصحاب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
مگر اینکه گفتند ایشان بمن که ای سلمان آیا همراه تو هست مشک گفتم بلی پس چون
وقت افطار شد افطار کردم من بر آن رطب نیافتم از برای آن دانه و نه
تخم خرمایی پس رفتم بخدمت دختر گرامی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در روز
دوم یعنی فردای آن روز چنانچه آنحضرت فرموده بود و عرض کردم بخدمت آنحضرت
که بدرستیکه افطار کردم من بر آن تحفه که عطا کرده بید شما بمن آنرا نیافتم در آن دانه
مطلق و نه دانهٔ خرما آنحضرت علیها السلم فرمودند که ای سلمان نمیباشد از برای آن
دانه و نه دانهٔ خرمایی و بدرستیکه آن میوه درخت خرماییست که غرس نموده است

آنرا حق تعالی در دار السلم بکلامی که تعلیم کرده است مرا بآن پدر بزرگوارم حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله و من میخوانم آنرا هر صبح و شام گفت سلمان علیه الرحمه و الرضوان
من بخدمت آنحضرت که تعلیم بفرمایید آن کلام را بمن ای سید و بزرگ من پس
آنحضرت علیها السلم فرمودند که اگر خشنود میکند ترا اینکه نرسد بتو آزار تب آنقدر
که زنده در دار دنیا پس مداومت کن بر آن پس گفت سلمان که تعلیم فرمود
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بمن این حرز را بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
ابتدا میکنم بنام خداوند بخشنده مهربان
بِسْمِ اللهِ النُّوْرِ بِسْمِ اللهِ نُوْرِ النُّوْرِ بِسْمِ اللهِ نُوْرٌ عَلٰى نُوْرٍ
بنام خداوندی که نور است بنام خداوندی که نور نور است بنام خداوندی که نور بر نور است
بِسْمِ اللهِ الَّذِيْ هُوَ مُدَبِّرُ الْاُمُوْرِ بِسْمِ اللهِ الَّذِيْ خَلَقَ النُّوْرَ
بنام خداوند آنچنانیکه اوست مدبر جمیع امور بنام خداوند آنچنانی که آفرید نور را
مِنَ النُّوْرِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ خَلَقَ النُّوْرَ مِنَ النُّوْرِ وَاَنْزَلَ النُّوْرَ
از نور شکر و سپاس خداوند آنچنانی راست که آفرید نور را از نور و فرو فرستاد نور را
عَلَى الطُّوْرِ فِيْ كِتَابٍ مَسْطُوْرٍ فِيْ رَقٍّ مَنْشُوْرٍ بِقَدَرٍ مَقْدُوْرٍ
بر کوه طور در کتاب نوشته شده در ورق گشوده شده بقدر تقدیر کرده شده
عَلٰى نَبِيٍّ مَحْبُوْرٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ هُوَ بِالْعِزِّ مَذْكُوْرٌ
بر پیغمبر گرامی داشته شده شکر و سپاس خداوند آنچنانی راست که اوست بعزت و جلال مذکور
وَبِالْفَخْرِ مَشْهُوْرٌ وَعَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ مَشْكُوْرٌ وَ
و اوست بفخر و بزرگی مشهور و اوست بر خشنودی و ناخوشی شکر گزارده شده و
صَلَّى اللهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِيْنَ
رحمت بینهایت خداوند عالمیان برسید ما حضرت محمد مصطفی و آل پاک و پاکیزه او
گفت سلمان که پس آموخته شدم من این کلمات را و بخداوند عالمیان قسم

که البته

نقل نموده از احوال سلمان فارسی علیه الرحمه والرضوان

که البته آموختم من آنرا به بیشتر از هزار کس از اهل مدینه مشرفه و مکه معظمه از جمعی که
در ایشان بود آزار تب پس جمیع ایشان صحت یافتند بسبب خواندن اینده ها
از آن مرضی که داشتند باذن خداوند عالمیان معجزه معرفت احوال سلمان علیه
الرحمه والرضوان جهت ازدیاد ایمان و کمال ایقان مومنان است هر چند که این
کتاب گنجایش ذکر آنرا مفصلا ندارد بعنوان اجمال تیمنا وتبرکا معروض میدارد سلمان
فارسی غلام آزاد کرده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصل و عجم بوده و کنیه او
ابوعبدالله است و جلالت قدر او زیاده از حد و حساب است شیخ طوسی علیه
الرحمه در کتاب رجال ذکر کرده است که او اول ارکان اربعه است و احادیث
کثیره در فضائل او وارد شده از آنجمله حدیثی است که روایت کرده است آنرا شیخ فقیه
علیه الرحمه در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم که آنحضرت
فرمودند که خبر داد بمن پدر بزرگوارم حضرت امام جعفر صادق علیه السلم پدرستیکه
روزی از روزها نشسته بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و سلمان و ابوذر و جماعتی
از قریش در نزد قبر منور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس فرمود حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم سلمان فارسی که یا اباعبدالله آیا خبر نمیدهی ما را باول حالت که چگونه بوده
آن پس گفت سلمان که قسم بخداوند عالمیان یا امیر المؤمنین که اگر غیر از تو
دیگری میپرسید خبر نمیدادم باو بدرستیکه بودم من مردی از اهل شیراز از پسران
دهقانان و بسیار عزیز و گرامی بودم من در نزد پدر و مادرم در روز عیدی
با پدرم میرفتم بصومعه رسیدم شنیدم صدای فردی را که در آن صومعه ندا میکرد
که اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّ عِيْسَى رُوْحُ اللهِ وَاَنَّ مُحَمَّدًا حَبِيْبُ اللهِ
پس چون من نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله را شنیدم حب آنحضرت بر گوشت
و خون من فرو رفت بمرتبه که گوارا نبود بر من آب و طعام مادرم بمن گفت که ای پسر من

چرا سجده نکردی امروز مطلع آفتاب را پس من مکابره کردم با او تا اینکه ساکت شد
پس چون برگشتم بخانه خود دیدم نوشته که آویخته شده است از سقف خانه بمادرم گفتم
که این نوشته چیست مادرم بمن گفت که ای روزبه بدرستیکه چون برگردیدیم ما
از عیدگاه دیدیم این کتاب را که آویخته است در آنجا تو مرو نزد آن و دست
مزن بآن که اگر بروی تو نزدیک آن تحقیق که میکشد بدرستیکه ترا پس صبر کردم
تا اینکه شب شد و پدر و مادرم بخواب رفتند من برخواستم و آن نوشته را بر
داشتم پس دیدم که نوشته است در آن بلغت عربی بسم الله الرحمن الرحیم
این عهدیست از جانب خداوند عالمیان بسوی آدم علیه السلام بدرستیکه من
خواهم آورد از نسل تو پیغمبری که نام او محمد است امر کند مردمان را به بهترین اخلاق
و نهی کند از پرستش بتان ای روزبه برو نزد وصی حضرت عیسی علیه السلام پس ایمان
بیار بخداوند عالمیان و ترک کن مذهب مجوس آتش پرست را پس لرزیدم
من از آن و زیاده شد محبت من و پدر و مادرم بحال من مطلع شدند و مرا گرفته
بچاه عمیقی انداختند و گفتند بمن که هرگاه برنگردی از آنچه اراده کرده میکشیم ما ترا
من گفتم که آنچه خواهید با من بکنید بدرستیکه دوستی حضرت محمد صلی الله علیه و آله
در بر نمیرود از سینه من گفت سلمان که قسم بخداوند عالمیان که من پیش از
خواندن آن نوشته عربی را نمیدانستم و تحقیق که افهام و اعلام نمود حق تعالی
بمن عربیت را از آن روز پس ماندم در آن چاه و هر روز قرص نان کوچکی از برای
من بآن چاه می انداختند پس چون ماندن من در چاه بطول کشید دست خود را بسوی
آسمان برداشتم و بدرگاه قاضی الحاجات عرض کردم که ای خداوند من بدرستیکه
تو دوستی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و وصی او را بدل من انداختی پس
سؤال میکنم از درگاه تو بحق آنحضرت که بزودی فرج بمن کرامت فرمایی و بمن نجات

عطاکنی

عطاکنی هنوز از دعا فارغ نشده بودم که مرد سفید پوشی نزد من آمد و گفت
ای روزبه برخیز و بدست من چسپید و مرا بدر صومعه آورد و من میگفتم که اشهد
ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمدا حبیب الله پس از بالای
آن دیر راهب صاحب دیر بمن نگاه کرد و گفت که تویی روزبه من گفتم که بلی دیرانی
گفت که بیا بیا بالا و برد مرا نزد خودش و من تا دو سال در خدمت او بودم بعد از آن
گفت آن دیرانی بمن که بدرستیکه اجل من رسیده است و من از دنیا رحلت
خواهم کرد من گفتم که مرا بکه میسپاری او گفت نمیدانم کسی را که قایل باشد بآنچه من میگویم
مگر راهبی که در انطاکیه میباشد پس چون بخدمت او رسی سلام مرا باو برسان و این
لوح را باو بده پس چون آن راهب فوت شد من او را غسل دادم و کفن کردم و دفن
نمودم و آن لوح را برداشته بانطاکیه رفتم و خود را بآن صومعه رسانیدم و میگفتم
اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمدا حبیب الله پس چون
آن دیرانی صدای مرا شنید از دیر بمن نگاه کرد و گفت تویی روزبه من گفتم بلی پس
گفت که بالا بیا پس من بآن دیر رفتم و تا دو سال در خدمت او بودم بعد از آن گفت
که بدرستیکه اجل من رسیده است و من از دار فانی رحلت خواهم کرد پس من گفتم
که مرا بکه میسپاری او گفت من نمیدانم احدی را که بگوید آنچه را که من میگویم مگر راهبی
که در اسکندریه است پس چون بخدمت او رسی سلام مرا باو برسان و این لوح را تسلیم
او نمای چون او فوت شد من او را غسل دادم و کفن کردم و دفن نمودم و آن لوح را
برداشته خود را بدر صومعه اسکندریه رسانیدم و میگفتم اشهد ان لا اله الا الله
وان عیسی روح الله وان محمدا حبیب الله پس نگاه کرد بمن دیرانی و گفت که تویی
روزبه من گفتم بلی گفت بالا بیا پس من بالا نزد او رفتم و دو سال در خدمت او
بودم پس چون اجل او نزدیک شد گفت که بدرستیکه من از دنیا رحلت میکنم من

گفتم که بکه بسیاری مرا او گفت که نمیدانم کسی را در دنیا که بگوید آنچه را که من میگویم
و بدرستیکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را اولادت سراسر سعادتش
نزدیکست پس چون بخدمت آنحضرت رسی سلام مرا بخدمت آنحضرت برسان
و این لوح را بآنحضرت بده چون او فوت شد من او را غسل دادم و کفن کردم و
دفن نمودم و آن لوح را برداشتم و روانه شدم و با جمعی رفیق راه شدم و بایشان
گفتم که شما بمن آب و نان دهید و من خدمتگزاری شما کنم ایشان گفتند که چنین
باشد پس چون خواستند که چیزی بخورند گوسفندی را گرفتند و بستند و آنرا آنقدر
زدند که مرد و بعد از آن آنرا پختند و کباب کردند و من از خوردن آن امتناع
نمودم ایشان بمن گفتند که بخور من گفتم که بدرستیکه من مرد راهب دیرانیم و دیرانیان
گوشت نمیخورند پس ایشان مرا زدند آنقدر که نزدیک بود بکشند پس بعضی از
ایشان گفتند که دست از زدن او باز دارید تا اینکه بیاید شراب پس
بدرستیکه او شراب نخواهد خورد پس چون شراب بجهت ایشان آوردند بمن گفتند
که شراب بخور من گفتم که بدرستیکه من مرد دیرانیم و دیرانیان شراب نمیخورند
پس مرا گرفتند و بستند و اراده کشتن من نمودند من گفتم که ای جماعت مزنید مرا
و مکشید مرا پس بدرستیکه من اقرار میکنم به بندگی از برای شما پس بغلامی یکی
از ایشان اقرار کردم و او آورد مرا و فروخت بمرد یهودی بسیصد درهم و آن
مرد یهودی بعد از گرفتن من از من احوال پرسید من گفتم که من گناهی نکرده
بودم مگر اینکه دوست میدارم حضرت محمد صلعم و وصی آنحضرت را پس گفت آنمرد
یهودی که بدرستیکه من بسیار دشمن دارم تو را و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را
پس آنمرد یهودی بیرون آورد مرا از خانه اش و در در خانه او تل عظیم خاکستر
بود و گفت بخدا قسم ای روزبه اگر نکشی تو امشب تمام این تل عظیم خاکستر را از اینجا

البته میکشم من تو را و من تمام آن شب بکشیدن آن خاکستر اشتغال نمودم
و چون بسیار خسته و مانده شدم و عاجز گشتم دست بسوی آسمان برداشتم
و بدرگاه قاضی الحاجات عرض کردم که ای پروردگار من بدرستیکه تو دوستی
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و وصی آنحضرت را بدل من انداختی پس سؤال
میکنم از درگاه تو بحق آنحضرت که بزودی فرج من کرامت فرمایی و مرا نجات خیر
عطا کنی پس حق تعالی بقدرت کامله اش بادی را فرستاد که آن تل عظیم خاکستر را
از مکانش کند بمکانی که یهودی گفته بود گذاشت پس چون صبح شد و نظر یهودی
بآن تل عظیم خاکستر افتاد که جمیع آن نقل گشته بمن گفت که ای روزبه تو ساحر
بوده و من نمیدانستهام پس البته باید که من تو را از این قریه بیرون کنم که مبادا
هلاک و گمراه گردانی اهل آنرا پس مرا از آنجا بیرون آورد و بزن سلیمه فروخت
و آن زن مرا بسیار دوست میداشت و آن زن باغی داشت و بمن گفت که این
باغ از تو باشد بخور از آن هر قدر که خواهی و ببخش و تصدق کن بهر که خواهی و من
در آن باغ آنقدر که حق تعالی خواسته بود ماندم پس روزی من در آن باغ بودم
دیدم که هفت نفر می آیند و ابر بر سر ایشان سایه انداخته است من در پیش خود
گفتم که البته پیغمبر در میان این هفت نفر هست پس آمدند ایشان تا اینکه داخل شدند
بآن باغ و آن ابر میگردید همراه ایشان پس چون داخل باغ شدند بودند ایشان
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و ابوذر و مقداد و عقیل بن
ابی طالب و حمزة بن عبد المطلب و زید بن حارثه پس میخوردند ایشان از خرماهای
ضایع درخت خرما و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمود بایشان که
بخورید از خرماهای نابود ضایع بیکوشت و ضایع مکنید مال مردم را پس من بنزد
خاتونم رفتم و باو گفتم که ای خاتون من ببخش بمن یک طبق از رطب خاتونم

البته

گفت که بخشیدم بتو پس شش طبق از رطب پس من آمدم و یکطبق رطب برداشتم
و در پیش خود گفتم که اگر حضرت پیغمبر محمد میان ایشان است پس بدرستیکه او
نمیخورد تصدق را و میل میفرماید از هدیه پس آن طبق خرما را آوردم در پیش روی
آنحضرت گذاشتم و گفتم که بدرستیکه این صدقه است پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمود بایشان که بخورید و آنحضرت و حضرت امیرالمؤمنین و عقیل و حمزه دست بآن
دراز ننمودند و میل نفرمودند و آنحضرت بزید بن حارثه فرمود که بخور پس خورد غیر از آن
آن سه نفر دیگر و من در پیش خود گفتم که این یک علامت و نشان نبوت است باز
بنزد خاتونم رفتم و باو گفتم که یکطبق رطب دیگر بمن عطا فرما خاتونم گفت که از
برای تو است شش طبق رطب پس من آمدم و یک طبق دیگر رطب برداشتم
و بخدمت آنحضرت آوردم و در پیش روی آنحضرت بر زمین گذاشتم و عرض کردم
که این هدیه است پس آنحضرت دست مبارک خود را بجانب آن طبق دراز کرده و
گفت بسم الله بخورید همه پس جمیع آن هفت نفر دست بآن طبق دراز کردند
و از آن رطب میل فرمودند پس من در پیش خود گفتم که این نیز علامت و نشان
پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله است پس من بجانب پشت آنحضرت آمده میگردیدم
و نظاره میکردم آنحضرت متوجه بجانب من شده و فرمود که ای روزبه مهر نبوت را میجوئی من
عرض کردم که بلی پس آنحضرت ردای مبارک از دوش کشید و مهر نبوت در میان
دو دوش منور آنحضرت نمایان شد و بر آن روییده بود چند مو چون من آنرا مشاهده
کردم بپای مبارک آنحضرت افتادم و قدم مبارکش را بوسیدم پس آنحضرت
بمن فرمود که ای روزبه برو بنزد این زنی که خاتون تو است و بگو باو که حضرت
محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله میگوید که بفروش بما این غلام را پس من بنزد خاتونم رفتم
و باو گفتم که ای خاتون من بدرستیکه حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله

میفرماید

میفرماید بتو که بفروش بما این غلام را خاتونم گفت که بگو باو که نمیفروشم او را مگر
بچهار صد درخت خرما که بوده باشد دویست درخت آن خرمای زرد و دویست
درخت دیگر خرمای سرخ پس من آمدم و آنچه او گفته بود بخدمت آنحضرت عرض
کردم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند که چه سهل و آسان است آنچه خواسته است
او پس فرمودند که برخیز یا علی و جمع کن این دانهای خرما را همه را پس حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلم آن دانها را جمع کرد و آنحضرت آنها را کاشت و حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود که آب بده بآن دانها پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم
آب بر آنها ریخت هنوز باخر نرسیده بود که درختهای خرما سبز و بلند شد و بار
آورد گفت پس آنحضرت فرمود که بنزد آن زن برو و بگو که حضرت محمد بن عبدالله
میگوید که صاحب شو آنچه را که خواسته بودی و تسلیم ما کن آنچه را که ما میخواهیم من بنزد
آن زن رفتم و پیغام آنحضرت را رسانیدم پس آن زن بیرون آمد و بدرختهای رسیده
خرما نظر کرد گفت بخدا قسم که نمیفروشم تو را باو مگر بچهار صد درخت خرما که زرد باشد
جمیع آن پس حضرت جبرئیل علیه السلم نازل شد و پر و بال مبارک خود را بر آن درختها
مالید پس گردید جمیع آنها خرمای زرد پس آنحضرت فرمودند بمن که برو بنزد آن
زن و بگو که بدرستیکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله میفرماید که صاحب شو آنچه را
که خواسته بودی و بده بما آنچه را که میخواهیم ما پس من بنزد آن زن رفتم و آنچه
آنحضرت فرموده بود باو گفتم آن زن در جواب بمن گفت که بخدا قسم که یک درخت
از این درختها بهتر است در نزد من از حضرت محمد صلی الله علیه وآله و از تو پس
من در جواب او گفتم که بخدا قسم که یک روز در خدمت سراسر سعادت
آنحضرت بودن در نزد من بهتر است از تو و از جمیع مال و اسباب تو پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله مرا گرفت و آزاد کرد و نام مرا سلمان گذاشت

شیخ فقیه علیه الرحمه گفته است که نام سلمان روزبه و نام پدرش خشبوذان بود
پدر سلمان بمطلع آفتاب سجده نکرده بود و همیشه بود سجده او بجهت خداوند عالمیان
و قبله که امر شده بود او را آن چون شرقی بود و او سجده میکرد بقبله شرقی خود
پدر و مادرش می پنداشتند که او سجده میکند مطلع آفتاب را مثل ایشان و بود
سلمان وصی وصی حضرت عیسی علیه السلم در رسانیدن آن لوح بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله که منتهی شده بود بآنحضرت وصیت و نام آخر اوصیای حضرت عیسی
علیه السلم آبی بوده او را برده نیز میگفتند و بعضی گفته اند که آخر اوصیای حضرت
عیسی علیه السلم ابوطالب است و جهت اشتباه آنست که پرسیدند از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم از آخر اوصیای حضرت عیسی علیه السلم آنحضرت فرمودند که
آبی بضم همزه و فتح با بخط مردم آنرا بتصحیف آبی بفتح همزه و کسر با خوانده اشتباه
نموده اند در کتاب قصص الانبیا روایت کرده است که سلمان از اهل اصفهان
بوده از قریه که نام آن جی است و پدرش زارع در قریه مذکوره و بر مذهب مجوس
آتش پرست بوده چون سلمان مذهب نصاری را اختیار نمود بعد از زجر
و حبس پدر فرار بشام نمود و در شام نزد افضل نصاری اسقف صاحب کنیسه رفت
و در نزد او بماند و چون اسقف صاحب کنیسه فوت شد و مردمان بتجهیز او حاضر
شدند سلمان بایشان خبر داد که این مرد بسیار بد و بدکار بود نذورات و
تصدقات را که بدیشان مستحقین نمیداد و همه را بجهت خود جمع و ذخیره مینمود و گنج
او را بمردمان نشان داد و چون گشودند هفت خم مملو از زر طلا بود و پس مردم
میت اسقف را از گلو کشیدند و آنرا سنگ باران نمودند و مرد دیگر را
بجای او نصب کردند و این مرد بسیار خوب و فاضل و زاهد بود و سلمان
در نزد او بود و چون وفات آن راهب رسید سلمان را براهبی که در موصل میبود

وصیت نمود سلمان بموصل رفته در نزد آن راهب بود و چون وقت رحلت راهب موصل
رسید سلمان را اشاره براهبی که در نصیبین بود نمود و سلمان نزد او آمده تا وقت وفات
در نزد آن راهب بود و او در حین فوت او را براهبی که در عموریه ارض روم میبود وصیت
نمود و سلمان حسب الوصیه بعموریه آمده در نزد آن راهب میبود و چون وقت وفات
آن راهب شد سلمان باو گفت که مرا بکه میسپاری او گفت که من بکسی گمان ندارم و لیکن
ظهور حضرت پیغمبر آخر الزمان نزدیک شده آثار و علامات آنحضرت را بجهت سلمان بیان
نمود و سلمان را بهجرت بجانب حرمین اشاره نمود و سلمان حسب الوصیه او عازم جانب
مکه معظمه و مدینه مشرفه شد و در آن راه به بند بندگی گرفتار گشته تا اینکه بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله سرافراز شد و جمعی کثیر از علمای خاصه و عامه موافق این حدیث
ذکر کرده اند که سلمان از اهل اصفهان از قریه که آنرا جی گویند بوده و از حدیث طویلی که
در کتاب خرایج الجرایح مذکور است معلوم میشود که در وقتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از
مکه معظمه بمدینه مشرفه هجرت نمود و چون بقبا رسید در آنجا توقف فرمود تا اینکه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم بآنحضرت ملحق شود و باتفاق آنحضرت داخل مدینه مشرفه شوند در
وقت توقف آنحضرت در قبا سلمان بخدمت آنحضرت مشرف شد آنحضرت صلعم
سلمان را خریده آزاد کرد و در کتاب روضة الواعظین روایت شده است از حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که ایمان ده درجه است
مقداد در درجه هشتم و ابوذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم آنست و از عبد الله بن
عباس روایت کرده است که او گفت که من دیدم در خواب سلمان فارسی رضی الله عنه را و
گفتم که توئی سلمان سلمان گفت که بلی منم سلمان پس من گفتم باو که آیا نبودی تو
غلام آزاد کرده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله او گفت که بلی من همان سلمان غلام
آزاد کرده آنحضرتم من دیدم که تاجی از یاقوت سرخ در سر اوست و انواع زیور و حلیهای

رنگارنگ بهشت عنبر سرشت در بر اوست پس گفتم باو که ای سلمان عطا فرموده است
خداوند عزوجل تو این منزلت نیک سلمان گفت که بلی پس من باو گفتم که ای سلمان
چه چیز یافتی در درگاه آلهی و در بهشت عنبر سرشت افضل اعمال بعد از ایمان بخداوند
عالمیان و بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سلمان علیه الرحمة والرضوان گفت که نیست
در درگاه آلهی و نه در بهشت عنبر سرشت بعد از ایمان بخداوند عالمیان
و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی که بوده باشد افضل از دوستی حضرت علی بن
ابی طالب علیه السلام و اقتدا با آنحضرت ع و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه
بهشت عنبر سرشت مشتاق ترست بسوی سلمان از اشتیاق سلمان بسوی آن
و بدرستیکه عشق بهشت عنبر سرشت بدیدار سلمان زیادترست از عشق سلمان
بهشت و شیخ محمد کشی علیه الرحمة روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که سلمان ادراک کرده بود علم اول و علم
آخر را و او دریائی بود که تمام نمیشود و از جمله ما اهل بیت نبوت و رسالت بود و علم او
مرتبه بود که روزی گذشت بر ابی بکر لعین در میان جمعی و گفت باو که بترس از خداوند
عالمیان و توبه کن بدرگاه آلهی از آنچه کردی در میان خانه ات دیشب این الکت
و گذشت و آنجمع با ابی بکر گفتند که سلمان بتو حرف چنینی گفت و تو او را دفع نکردی
آنملعون گفت که خبر داد مرا سلمان بچیزی که مطلع نبود بآن مگر خداوند عالمیان و من
ایضاً در کتاب مذکور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ابوذر
علیه الرحمة روزی بخانه سلمان آمد سلمان دیگی آویخته و طبخی مینمود ابوذر و سلمان
بذکر حدیث مشغول شدند ناگاه دیگ سلمان سرنگون گشته افتاد بنحوی که
سر دیگ بر زمین چسپید و هیچ چیز از گوشت و مرق آن بر زمین نریخت ابوذر
از مشاهده آن امر غریب بسیار متعجب گشته سلمان دیگ را برداشت و بجای اول

در بالای

در بالای آتش گذاشت و با ابوذر مشغول حدیث شد در آن بین باز دیگ سرنگون
شد و هیچ چیز از گوشت و مرق آن بر زمین نریخت ابوذر از مشاهده آن امر عجیب
بنهایت تحیر رسید و برخاسته از خانه سلمان ترسناک و متفکر بیرون آمد در در خانه
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باو رسید پس چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ابوذر را
دید باو گفت که ای ابوذر چه چیز باعث آن شد که بیرون آمدی از خانه سلمان و چه
چیز سبب ترس و فزع تو شد ابوذر بخدمت آنحضرت ع عرض کرد که یا امیرالمؤمنین
دیدم من سلمان را که کرد چنین و چنین پس تعجب کردم من از آن حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود که ای ابوذر بدرستیکه سلمان هرگاه بگوید بتو آنچه را که میداند
البته خواهی گفت که خدا بیامرزد کشنده سلمان را ای ابوذر بدان بدرستیکه سلمان
باب الله است در زمین هر که شناسد او را مؤمن است و هر که نشناسد او را کافر است
و بدرستیکه سلمان از جمله ما اهل بیت رسالت و عصمت است شیخ مفید علیه الرحمة
در کتاب اختصاص روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت
فرمودند که سلمان دیگی آویخته طبخ میکرد ابوذر علیه الرحمة داخل شد بر او در این وقت
دیگ سرنگون افتاد و هیچ چیز از آن نریخت سلمان آنرا باز بر سر آتش گذاشت بار
دیگر آن دیگ سرنگون شد و هیچ چیز از آن نریخت باز سلمان آنرا برداشت و بر سر
آتش گذاشت ابوذر برخاست و بسرعت تمام بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
آمد و سینه ابوذر تنگ شده بود از مشاهده آنچه دیده بود و سلمان نیز از عقب
ابوذر می آمد چون بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند آنحضرت ع رو بسلمان
کرد و فرمود که ای اباعبدالله نرمی و مدارا کن با مصاحبت یعنی آنچه در حوصله او
نمیگنجد باو اظهار و آشکار مکن احادیث بسیار دلالت میکند بر کثرت علم و فضل
سلمان و او عالم بعلوم غریبه بوده و علم بلایا و منایا و جمیع علوم اولین و آخرین را از

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین ع را گرفته ع

وحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را قابل تعلیم علوم مخفیه
میدانسته تعلیم او مینموده اند و شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه سلمان
علیه الرحمه و الرضوان میدانست اسم اعظم حق تعالی را و در کتاب امالی شیخ روایت
شده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام محدث بود و سلمان فارسی محدث بود راوی عرض کرد که محدث
چگونه است آنحضرت فرمودند که محدث آنست که می آید بجانب او ملکی از جانب خداوند
عزوجل و نقش میکند در دل او چنین و چنین و شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع
ذکر کرده است که روایت شده است اینکه بود سلمان فارسی محدث پس پرسیدند
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و عرض کردند باآنحضرت که که حدیث میکرد با سلمان
آنحضرت فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
و بدرستیکه سلمان را محدث میگویند بجهت آنکه حدیث میفرمودند با او حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با آنچه تحمل نمیتوانست نمود غیر سلمان از
مخزون علم خداوند عالمیان و مکنون آن شیخ کلینی در کتاب کافی روایت کرده است
از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که آنحضرت فرمودند که بخدا قسم که هرگاه میدانست
ابوذر آنچه را که در دل سلمان بود هر آینه هلاک میکرد او را و بتحقیق که برادری بسته بود
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میانه سلمان و ابوذر پس چه گمان دارید شما بسایر خلق
بدرستیکه علم علما صعب و مستصعب است نمیتوانند برداشت آنرا مگر پیغمبر مرسل و یا
ملک مقرب و یا بنده مؤمنی که امتحان کرده باشد حق تعالی دل او را از برای ایمان
پس آنحضرت فرمودند که بدرستیکه گردید سلمان از جمله علماء ۷ و ایضا شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب رجال
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که برادری

میگویند و غیر او را

۷ بجهت آنکه او بود مردی از ما اهل بیت [illegible]

حضرت پیغمبر

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان ابوذر و سلمان و شرط فرمود با ابی ذر
اینکه اطاعت سلمان نماید و نافرمانی او نکند و شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص ذکر
کرده است که رسیده است بما در احادیث اینکه بدرستیکه سلمان فارسی داخل
شد بمجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روزی از روزها و تمامی اهل آنمجلس تعظیم و
تکریم سلمان نمودند و او را مقدم بر خود داشتند تا اینکه او را در صدر مجلس آنحضرت علیه السلام
نشانیدند بجهت بزرگی حق او و تعظیم بزرگی سن او و اختصاص او بحضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و آل آنحضرت علیهم السلام پس داخل شد بآن مجلس عمر بن الخطاب علیه اللعنة
والعذاب پس نگاه کرد آن لعین و در صدر مجلس سلمان را دید گفت باین عجم چه
نسبت دارد که در صدر مجلس در میان عرب نشیند پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بجهت اظهار شرف قدر سلمان بر بالای منبر رفتند و خطبه بلیغ در حمد
و ثنای الهی ادا فرمودند و بعد از آن فرمودند که بدرستیکه مردمان جمیعا از
اولاد آدم علیه السلام اند و تا این روز همه ایشان مثل دندانهای شانه اند فضیلت
و زیادتی ندارد عرب بر عجم و نه سرخ بر سیاه مگر بسبب تقوی و پرهیزکاری
خداوند عالمیان بدانید که سلمان دریای علم است که باخر نمیرسد و گنجیست که تمام نمیشود
سلمان از جمله ما اهل بیت نبوت و رسالت است و چشمه خوشگوار جوشان حکمت و هدایت است
که بیرون آید از آن دلیل و برهان خداوند عالمیان و ایضا شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب
مزبور روایت کرده است که عرض کردند بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
حدیث چهار نفر را آنحضرت فرمودند که چه چهار نفر راوی عرض کرد که چهار نفری
که بهشت عنبرسرشت مشتاق است بسوی ایشان آنحضرت فرمودند که بلی آن
سلمان است و ابوذر و مقداد و عمار راوی عرض کرد که کدام یک از این چهار نفر
افضل اند آنحضرت فرمودند که سلمان و آنحضرت لحظه تامل نمود و فرمود که میدانست

سلمان علمی را که اگر میدانست آن علم را ابوذر کافر میشد شیخ محمد کشی علیه الرحمه
روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند که مگویید
سلمان فارسی بلکه بگویید سلمان محمدی بود و سلمان مردی از ما اهل بیت نبوت
و رسالت ایضاً شیخ مذکور روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که بخدا قسم که بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
محدَّث و بود سلمان محدَّث ابو بصیر راوی حدیث عرض کرد که شرح فرمایید از برای
من معنی آنرا آنحضرت فرمودند که یعنی ملک مقرب می آمد و بگوش ایشان میگفت
چنین و چنین در کتاب عیون اخبار الرضا روایت شده که روزی سلمان علیه الرحمه
و الرضوان از ابوذر علیه الرحمه وعده ضیافت گرفت و او را بمهمانی دعوت نمود پس
چون ابوذر بخانه او بمهمانی آمد بیرون آورد سلمان نان خشک شکسته و از مطهره اش
بر آن آب پاشید و آنرا تر و نرم نمود و در پیش ابوذر گذاشت ابوذر علیه الرحمه
گفت که چه خوب و پاکیزه است این نان کاش می بود نمکی با آن پس سلمان علیه الرحمه
و الرضوان برخواست و بیرون رفت و مطهره خود را گرو گذاشت و قدری نمک
گرفته نزد ابوذر آورد پس ابوذر از آن نان برمیداشت و نمک بر آن میپاشید
و میخورد و میگفت شکر و سپاس آنچنان خداوندی را سزاست که روزی ما کرد
این قناعت را سلمان گفت که هرگاه قناعت می بود مطهره من در گرو نمیبود
و در احادیث کثیره واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که
بهشت عنبر سرشت مشتاق است بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم و سلمان و
مقداد و ابوذر و ایضاً بطرق متعدده از آنحضرت روایت شده است که آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند که امر کرده است مرا حق تعالی باینکه دوست دارم
چهار نفر را و خبر داده است بمن باینکه حق تعالی دوست میدارد ایشان را حضرت

امیر المؤمنین علیه السلم و سلمان و مقداد و ابوذر را شیخ محمد بن الحسن الصفار علیه رحمة الله الملک
الغفار در کتاب بصائر الدرجات روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلم که پرسید از آنحضرت عیسی شمنی که آیا صحیح است این حدیث که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که سلمان مردیست از جمله اهل بیت نبوت و رسالت آنحضرت فرمودند که بلی
راوی عرض کرد که یعنی سلمان از اولاد عبد المطلب است آنحضرت فرمودند که از جمله ما اهل بیت
نبوت و رسالت است باز راوی عرض کرد که یعنی از اولاد ابی طالب است آنحضرت فرمودند
که از جمله ما اهل بیت نبوت و رسالت است راوی عرض کرد که من نمی فهمم معنی آنرا
آنحضرت فرمودند که بدان ای عیسی بدرستیکه سلمان از جمله ما اهل بیت نبوت و
رسالت است و آنحضرت اشاره نمودند بدست مبارک خود بسینه پر نورش بعد از آن فرمودند
که گمان نکنی اینکه بدرستیکه حق تعالی آفرید طینت ما را از علیین و آفرید طینت شیعه ما را
از پایین تر از آن پس شیعیان از جمله ما یند و آفرید دشمنان ما را از سجین و بیرون
اینها را پایین تر از سجین و ایشان از جمله دشمنان ما اند که سلمان باین نحو است از ما
است سلمان بهتر از لقمان حکیم بود و ایضاً شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است
در کتاب اختصاص از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که پرسیدند از آنحضرت از احوال
سلمان علیه الرحمة و الرضوان آنحضرت فرمودند که چه گویم من در شأن کسیکه آفریده شده است
از طینت ما و روح او مقرون است بروح ما مخصوص گردانید حق تعالی او را بالعلوم بعلم
اول و آخر و ظاهر علم و باطن علم و علوم پنهانی و علوم آشکارا و تحقیق که در وقتیکه
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود و سلمان در پیش روی آنحضرت مرد اعرابی
بخدمت آنحضرت داخل شد و سلمان را دور کرد و در جای او نشست پس غضب بر آنحضرت
مستولی شد بمرتبه که عرق از میان دو چشم آنحضرت ریخت و چشمهای مبارک آنحضرت
سرخ شد بعد از آن فرمود که ای اعرابی دور میکنی مردی را که دوست میدارد حق تعالی او را

در آسمان دوست میدارد او را رسول خداوند عالمیان و در زمین ای اعرابی دور مکنی
کسی را که نازل نشد بمن حضرت جبرئیل علیه السلم مگر اینکه امر کرد مرا از جانب خداوند عالمیان
باینکه برسانم باو سلام ای اعرابی بدرستیکه سلمان از منست و هر که ترک کند او را پس
تحقیق که ترک کرده است مرا و هر که آزار کند او را پس بتحقیق که آزار کرده است مرا و هر که
دور کند او را پس بتحقیق که دور کرده است مرا و هر که نزدیک گرداند او را پس بتحقیق که نزدیک
گردانیده است مرا ای اعرابی غلط مکن در شان سلمان بدرستیکه حق تعالی امر کرد مرا
باینکه مطلع کنم او را بعلم منایا و بلایا و انساب و فصل الخطاب اعرابی زبان بمعذرت گشود
و گفت یا رسول الله من گمان نداشتم که رسیده باشد سلمان بمرتبه که فرمودید شما آیا
نبود او مجوسی آتش پرست و بعد از آن مسلمان شد آنحضرت صلعم فرمودند که بدرستیکه حق تعالی
بمن اخبار فرمود اینکه سلمان نبوده است مجوسی بلکه در ظاهر باطوار اهل شرک خود را
مینمود و در باطن همیشه مؤمن واقعی بود ای اعرابی آیا نشنیده قول خداوند عالمیان
که فرموده است فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا
فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا آیا نشنیده که حق تعالی میفرماید مَا آتَاكُمُ
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ای اعرابی آنچه من بگویم فرا گیر و از جاهلان م
باش و منکر آن مشو که میگردی از جمله جمعی که بعذاب الهی گرفتار شدند و تسلیم کن فرمودهٔ
رسول خداوند عالمیان را تا اینکه بوده باشی از جمله موقنان ایضا شیخ مفید علیه الرحمه
در کتاب مجالس روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که سلمان علیه الرحمة و الرضوان میگذشت از بازار حدادان
دید که جوانی افتاده و بیهوش شده و مردم دور او را گرفته اند گفتند مردمان بسلمان
که ای ابا عبد الله عارض شده است باین جوان آزار صرع بگوش او دعائی تا
اینکه نجات یابد از آن پس سلمان بنزد آن جوان آمد پس آن جوان چون سلمانرا دید

بهوش آمد و نشست و گفت ای ابا عبد الله عارض نشده است بمن آزار صرعی که میگویند
مردمان بلکه من چون گذشتم از این بازار دیدم که میزنند بقوت تمام چکشهای
آهنین گران بیاد آمد قول خداوند عالمیان که فرموده است وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ
پس از ترس عذاب حق تعالی عقل از سر من در رفت و بیهوش شدم چون
سلمان این سخن دردناک را از آن جوان شنید حلاوت محبت در راه خدا افتاد
از آن جوان در دل سلمان و آن جوان را سلمان ببرادری خود قبول نمود و همیشه آن جوان
با سلمان می بود تا اینکه آن جوان بیمار شد پس سلمان بدیدن او آمد و در بالای سر او
نشست در وقتی که آن جوان در حالت احتضار بود گفت سلمان که ای ملک الموت
نرمی و مدارا کن با برادر من حضرت ملک الموت در جواب او گفت که ای ابا عبد الله
بدرستیکه من با هر مؤمنی نرمی و مدارا میکنم و شیخ محمد کشی علیه الرحمه روایت کرده است
که چون سلمان علیه الرحمة و الرضوان میدید شتری را که نام آن عسکر بود میزد آن شتر را مردم
میگفتند که ای ابا عبد الله چه میخواهی تو از این حیوان بیزبان سلمان علیه الرحمة و الرضوان
میگفت که نیست این بهیمه و نه حیوان بیزبان بلکه این عسکر بن کنعان جنی است و
بصاحب شتر میگفت که ای اعرابی نگه مدار و مفروش این شتر را و از اینجا و ببر آنرا
بجانب دریا و صحرا او بود آن شتر شیطان و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت
کرده است که آنحضرت فرمودند که خریدند مردمان آن شتر عسکر نام را بهفتصد درهم
و در روایات واقع شده است که شتری که عایشهٔ ملعونه در جنگ جمل بر آن سوار بود و
چون سه پای آنرا پی کردند بر سر یک پا ایستاده بود عسکر نام داشت از دو حدیث
سابق معلوم میشود که این همان شتر است که سلمان علیه الرحمة و الرضوان او را میزده
و میگفته که این شیطان عسکر بن کنعان جنی است و میدانسته است سلمان بعلم
بلایا و منایا که بعد از این عایشه بر شتر سوار با آن شتر شیطان سوار و بجنگ سید ابرار خواهد

رفت و قبل از وقوع اخبار بآن نموده شیخ محمد بن احمد الفارسی علیه الرحمه در کتاب روضة الواعظین
روایت کرده است و علمای اهل سنت نیز مثل ابن اثیر و غیره نقل کرده اند که چون
سلمان علیه الرحمه والرضوان بیمار شد در مرض الموت سعد بن ابی وقاص بعیادت او
رفت دید که سلمان گریه میکند سعد باو گفت که ای سلمان چرا گریه میکنی بدرستیکه حضرت
پیغمبر چون از دار فانی رحلت نمود از تو خشنود و راضی بود و بتحقیق که تو در سر حوض
کوثر بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهی رسید سلمان علیه الرحمه والرضوان
در جواب گفت که بدرستیکه گریهٔ من از جزع مرگ و یا از برای خواهش بدنیا نیست بلکه
گریهٔ من بجهت آنست که عهد و پیمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن بود که چون اجل
موعود در رسد از اسباب دنیای دنی دست تهی و مثل سوار [illegible] بدون احمال
و اثقال گران باشیم و اجل من رسیده است و حال آنکه در دور من از اسباب جهان چندین چیز
و نبود در دور او مگر تغار سفالی و کاسهٔ چوبین و مطهره شیخ محمد کشی علیه الرحمه روایت کرده است
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که سلمان علیه الرحمه
والرضوان خواستگاری نمود زنی را از قبیلهٔ کنده پس چون سلمان در روز عروسی داخل
خانهٔ آن زن شد دید کنیزی در خدمت آن زن ایستاده و عبائی در در خانهٔ آن زن
آویخته است سلمان علیه الرحمه والرضوان گفت که چه چیز است در این خانه مگر بیماری
هست که پرده در او کشیده اید و یا اینکه کعبه گردیده است در آن که پرده آویخته اید
بر آن گفتند باو که این زن تو خواسته است که بپوشاند نفس خود را در آن خانه که مبادا
کسی در کند را از در نظرش بر او افتد سلمان علیه الرحمه والرضوان گفت که این کنیز چیست
گفتند که این زن چیزی داشت خواست که کنیزی بگیرد تا خدمت او نماید سلمان علیه الرحمه
والرضوان گفت که بدرستیکه من شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت
فرمودند که هر مردی که بوده باشد در نزد او کنیزی و آن مرد با او نزدیکی نکند و یا اینکه

او را

او را بشوهر ندهد و آن کنیز زنا کند بر آن مرد است مثل گناه زنای او و کسیکه مال خود را
بقرض دهد گویا که تصدق کرده است بعضی آن و هرگاه بار دوم قرض دهد گویا که تصدق
کرده است کل آنرا و آنحضرت فرمودند که ادای حق مصاحبت آنست که بیاری حق او را انجام
و با امکان مصاحبش و نکوئی که بهشت حق تو بگیر آنرا و صاحب نهج ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای
اهل سنت است ذکر کرده است که بود سلمان مردی از اهل فارس از رامهرمز و بعضی گفته اند
که او بوده است از اهل اصفهان از قریه که آنرا جی گویند و او از جملهٔ غلامان آزاد کردهٔ حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و کنیهٔ او ابو عبد الله بود و هرگاه میپرسیدند از او که تو کیستی میگفت
من سلمان بن اسلامم و من از بنی آدمم و در روایت وارد شده است که او را قریب
بیست آقا خریداری نمودند تا اینکه بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و در روایت شده است
که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خرید او را از جمعی یهود بر اینکه بکارد بجهت ایشان
عدد خطیری از درخت خرما و نگه داری آنها کند تا اینکه آن درختها برسند و بار آور شوند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جمیع درختهای قیمت سلمان را بدست مبارک خود غرس نمود
مگر یک درخت را که عمر غرس کرد پس جمیع آن درختها رسید و بار آور شد مگر آن درختی
که عمر کاشته بود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که کاشته است این درخت را
عرض کردند که عمر بن الخطاب کاشته است آنرا پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن
درخت عمر را از ریشه کند و بدور انداخت و در جای آن بدست مبارک خود غرس فرمود
پس آن نیز درخت بار آور شد و سلمان حاکم و امیر مداین شد در ایالت و امارت
زنبیل میبافت و میفروخت و بقیمت آن معاش مینمود و میگفت که دوست نمیدارم اینکه
بخورم مگر آنچه را که بدست خود کسب و بهم رسانیده ام و او عرض کرد بخدمت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله امر خندق را و آنحضرت بحفر و بنای خندق را در مدینه کند [illegible]
و او در جنگ بدر و احد و در جمیع جنگها در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و در هیچ

جنگ از خدمت آنحضرت مفارقت ننمود و مردی خیر فاضل و حبر عالم و زاهد بود و هرگز دنیا
و زینت آن رغبت ننمود و بود عطای سلمان پنج هزار اشرفی و او جمیع آنرا تصدق مینمود
و از کسب ید خود تناول میکرد و داشت او عبایی که بعض آنرا بزیر خود می انداخت و بعض
دیگر را بر خود میپوشید و سلمان خانه نداشت و در سایه دیوار و اشجار میگذرانید مردی
آمد و گفت که من التماس دارم که مرا رخصت کنی تا از جهت تو خانه بسازم سلمان قبول نکرد
و گفت مرا احتیاج بخانه نیست و آن مرد ایستادگی و التماس مینمود و سلمان راضی نمیشد
تا اینکه آن مرد نزد سلمان آمد و گفت که چون من میدانم ساختن خانه موافق طبع عالی
ترا لهذا التماس میکنم تو التماس مرا قبول کن که من موافق طبع شریف تو خانه خواهم ساخت
سلمان گفت که چگونه خانه بجهت من میسازی که موافق طبع من باشد وصف آنرا او لا
برای من بیان کن آنمرد گفت که میسازم از برای تو خانه که چون برخیزی در آن بخورد سرت
بر سقف آن و اگر دراز شوی در آن بخورد پاهای تو بدیوار آن سلمان علیه الرحمة والرضوان
گفت که بلی من چنین خانه راضیم و بطرق متعدده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
شده است که آنحضرت صلعم فرمودند که هرگاه بوده باشد دین در ثریا البته میرساند خود را بآن
سلمان و از عایشه روایت شده که او گفت که بود از برای سلمان مکان معینی که با
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شبها بتنهایی در آن می نشستند و زیادتی میکرد خلوت
او با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر خلوت ما که بودیم زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که امر کرده است خدا وند من مرا بدوست
داشتن چهار نفر و خبر داده است مرا باینکه خداوند عالمیان جل جلاله دوست میدارد
ایشانرا علی بن ابی طالب ع و ابوذر و مقداد و سلمان و از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
مرویست که آنحضرت ع فرمودند که بدرستیکه سلمان میدانست علم اول و علم آخر را
و سلمان دریاییست که تمام نمیشود و او از جمله ما اهل بیت نبوت و رسالت است و

در روایت

در روایت دیگر از آنحضرت ع روایت شده است که فرمودند سلمان فارسی علیه الرحمة
مثل لقمان حکیم است و کعب الاحبار گفته است که سلمان مملو بود از علم و حکمت و روایت
شده است که بدرستیکه ابوسفیان گذشت بر سلمان و صهیب و بلال در میان جمعی
از مسلمانان سلمان و صهیب و بلال گفتند خوب جای شمشیر است گردن دشمن خداوند عالمیان
ابوبکر ایشانرا منع کرد و گفت چنین سخنان میگویید با بی سفیان و او بزرگ و سید قریش است
پس این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید آنحضرت ع با بی بکر گفت ای ابوبکر شاید
که سخن تو موجب ناخوشی و غضب سلمان و صهیب و بلال گشته باشد پس اگر بغضب آورده
باشی تو ایشانرا پس بتحقیق که بغضب آورده خواهی بود خداوند عالمیان را پس ابوبکر
نزد ایشان آمد و عذر خواهی نمود و وفات سلمان در سال سی و پنج هجرت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله واقع شد در اواخر خلافت عثمان و بعضی گفته اند که در اوایل سال
سی و شش هجرت فوت شد و بعضی گفته اند که در زمان خلافت عمر سلمان بدار باقی
رحلت نمود و قول اول اکثر است و بعد از نقل ابن احبار از ابی الحدید نقل کرده است کیفیت
اسلام سلمان را چنانچه از کتب شیعه نقل شد و بعد از آن گفته است که سلمان از شیعه علی
بن ابی طالب علیه السلام و از خواص آنحضرت بود و حقیقت دا امامیه آنست که بود سلمان از جمله
چهار نفر که سرهای خود را تراشیدند و شمشیرها برهنه کرده بیاری علی بن ابی طالب علیه السلام
آمدند و آن خبریست طویل و مقام ذکر آن نیست و بعد از آن گفته است که اصحاب ما
یعنی سنیان نیز مخالفت ننموده اند با امامیه در اینکه بوده است سلمان از شیعه
و بدرستیکه منحصر است مخالفت علمای اهل سنت با علمای شیعه در امری که زیاده تر از
آنست و آن حدیثی است که نقل کرده اند آنرا محدثین از کلام سلمان در روز سقیفه
یعنی آن روزی که در سقیفه بیعت میکردند مردم با بی بکر و بر میگشتند از بیعت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت حضرت امیر المؤمنین حیدر سلمان علیه الرحمة والرضوان

میگفت در آنروز بجهت مردمان این دو کلمه را از زبان فارسی عثمان اگر دیده و
نگرویده در نزد اصحاب ما یعنی اهل سنت مجهولست کلام سلمان بر اینکه مرادش آنست
که کردید شما کاری را و نکردید آنرا یعنی خلیفه تعیین کردید و خوب کردید آنچه کردید
اما اینکه عدول کردید و در گذشتید از اهل بیت نبوت و رسالت پس اگر تعیین
میکردید خلیفه را از اهل بیت آنحضرت ع بود البته اولی و انسب و علمای امامیه میگویند
معنی کلام سلمان علیه الرحمة و الرضوان آنست که مسلمان شدید و مسلمان نشدید
تا اینجا کلام ابن ابی الحدید بود و چون متضمن اتمام حجت بر اهل سنت از ذکر احوال
سلمان و کندن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از رگ و ریشه درختی را که کاشته
بود عمر و اعانت ابی بکر را بر دشمن خداوند اکبر و نهی غلامان حضرت پیغمبر و کلام حق
سلمان در روز سقیفه بود ذکر شد و در کتاب خرایج روایت شده است که در شبی که
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داخل شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در صبح یکروز و فرمود
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و آنحضرت فرمودند بمن که در شبی که
فوت شده است سلمان و امر فرمودند بمن اینکه بروم و او را غسل دهم و کفن کنم و بر
او نماز کنم و دفن کنم و حال میروم من بشهر مداین بجهت این کاری که امر کرده است مرا
بآن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب گفت که کفنی
بجهت او از بیت المال بردار آنحضرت ع فرمودند که محتاج نیست سلمان بکفن
تو از بیت المال پس آنحضرت ع از مدینه طیبه بیرون تشریف بردند و مردمان تا بیرون
شهر بمتابعت آنحضرت همراه بودند پس آنحضرت رفتند و مردمان برگشتند و در آن
روز قبل از ظهر آنحضرت ع بمدینه طیبه مراجعت نمود و فرمود که رفتم و سلمان را دفن کردم
و برگشتم اکثری مردم قبول و تصدیق قول وصی حق حضرت رسول ننمودند تا اینکه بعد از
مدتی مکتوبی از شهر مداین رسید که در شبی که سلمان فوت شد در فلان روز و اعرابی

آمد و او را غسل داد و کفن کرد و نماز کرد و دفن کرد و برگشت پس جمیع مردمان تعجب
تمام کردند ازآن بنای این روایت بر وفات سلمان در زمان ظلم بنیان عمر بن الخطاب
علیه اللعنة و العذاب است و در کتاب مناقب ابن شهرآشوب روایت شده است
از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت که نماز کردیم ما با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم
نماز صبح را در روزی از روزها و بعد از ادای نماز آنحضرت ع روی منور خود را باصحاب
نمود و فرمود که ای گروه مردمان عظیم کرداند حق تعالی مزد شما را در مصیبت برادر شما
سلمان علیه الرحمة و الرضوان پس آنحضرت ع عمامه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را بر
سر مبارک خود گذاشت و زره آنحضرت را پوشید و شمشیر و تازیانه اش را برداشت
و بر شتر عضبا آنحضرت سوار شد و فرمود بقنبر که ده گام بشمار قنبر گفت که من چنین
کردم ناگاه خود را در شهر مداین در در خانه سلمان دیدم زاذان خادم سلمان علیه الرحمة
و الرضوان گوید که چون وقت وفات سلمان شد من باو گفتم که تو را غسل دهد
سلمان علیه الرحمة و الرضوان در جواب گفت که غسل میدهد بمن کسی که غسل داد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله را من گفتم که آنحضرت ع که تو میگویی در مدینه مشرفه است و تو در
شهر مداینی سلمان علیه الرحمة و الرضوان گفت که ای زاذان چون من فوت شوم
تو خواهی شنید صدای آینده را چون سلمان برحمت ایزدی واصل شد من صدای
از در شنیدم و بجانب آن دوان شدم پس ناگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم را دیدم
آنحضرت فرمود که ای زاذان فوت شد ابو عبد الله سلمان من عرض کردم که بلی
ای سید من پس آنحضرت ع داخل شد و ردا از روی سلمان برداشت ناگاه دیدم
که سلمان بروی حضرت امیر [illegible] بخندید آنحضرت ع فرمودند باو که رحمت
حق تعالی بر تو باد ای ابا عبد الله چون بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرف شوی
پس عرض کن بخدمت آنحضرت ع آنچه گذشت بر برادرت از قوم تو پس آنحضرت ع بکفن

وتجهیز سلمان اشتغال نمود پس چون آنحضرت بر سلمان نماز گزارد شنیدیم از آنحضرت
تکبیر بلندی و صیحه دیدیم با آنحضرت دو نفر را آنحضرت فرمودند که یکی جعفر برادر
من و یکی دیگر حضرت خضر علیه السلام بود که با هر یک از ایشان هفتاد صف از ملائکه
بود و در هر صفی هزار هزار ملک بود و در کتاب مشارق الانوار روایت کرده است
از زاذان خادم سلمان علیه الرحمة والرضوان که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجهت
غسل دادن سلمان بمداین تشریف آوردند بتحقیق که فوت شده بود سلمان پس
آنحضرت شمله را از روی سلمان برداشتند پس سلمان علیه الرحمة والرضوان تبسم نمود
قصد کرد اینکه برخیزد و بنشیند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باو فرمود که برگرد بسوی
وفات پس سلمان برگشت بممات قاضی نور الله مرقده و شیخ فخر الدین
الطریحی علیه الرحمة نقل کرده اند که سلمان در سال سی و شش از هجرت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله برحمت ایزدی در شهر مداین واصل شد و در آنجا مدفون است و
مدت عمر او بنا بر قول اقل دویست و پنجاه سال بوده و کسی بکمتر از آن قایل نشده و بنا
بر قول اکثر سیصد و پنجاه سال بوده است و از او پسران و اولاد بسیار باقی ماند
و شهرت یافته بین العوام که سلمان علیه الرحمة والرضوان بوده است خواجه سرا محض غلط
و بی اصلست از جمله احادیث حدیث سابق مذکور متن که از عبد الله بن سلمان
الفارسی روایت شده دلیل بر مدعاست یعنی خواجه محرم سرا و فوق عزت و جلالت
بود بذکر این قدر قلیل از مناقب و فضایل کثیر سلمان علیه الرحمة والرضوان اختصار شد
و بعنوان تفرقه نیز مذکور خواهد شد ٤٨ ومن بعض کتب المناقب ٤١ باسناده عن
اسامة قال مررت بعلی والعباس وهما قاعدان فی المسجد فقالا یا اسامة استأذن
لنا علی رسول الله صلی الله علیه وآله فقلت یا رسول الله هذا علی والعباس
یستأذنان فقال هل تدری ما جاء بهما قلت لا والله ما ادری قال لکنی ادری ما جاء

بهما

بهما فاذنت لهما فدخلا فسلما ثم قعدا فقالا یا رسول الله ای اهلک احب الیک قال
فاطمة وباسناده عن عبد الله بن زبیر عن ابیه عن عائشة انها کانت اذا ذکرت
فاطمة بنت النبی صلی الله علیه وآله قالت ما رایت احدا کان اصدق لهجة منها الا
ان یکون الذی ولدها وباسناده عن احمد بن محمد الثعلبی عن عبد الله بن حامد
عن ابی محمد المزنی عن ابی یعلی الموصلی عن سهل بن زنجلة الرازی عن عبد الله بن
صالح عن ابی لهیعة عن محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد الله ان النبی صلی الله علیه
وآله اقام ایاما لم یطعم طعاما حتی شق ذلک علیه وطاف فی منازل ازواجه فلم یصب
عند واحدة منهن شیئا فاتی فاطمة فقال یا بنیة هل عندک شیء آکله فانی جائع
فقالت لا والله بابی انت وامی فلما خرج من عندها بعثت الیها جارة لها برغیفین وقطعة
لحم فاخذته منها فوضعته فی جفنة لها وغطت علیها وقالت لاوثرن بها رسول الله صلی الله
علیه وآله علی نفسی ومن عندی وکانوا جمیعا محتاجین الی شبعة طعام فبعثت حسنا او
حسینا الی رسول الله صلی الله علیه وآله فرجع الیها فقالت بابی انت وامی قد اتانا الله
بشیء فخبأته لک قال هلمی یا بنیة فکشفت عن الجفنة فاذا هی مملوة خبزا ولحما فلما نظرت
الیها بهتت وعرفت انها برکة من الله عز وجل فحمدت الله وصلت علی نبیه فقال
صلی الله علیه وآله من این لک هذا یا بنیة فقالت هو من عند الله ان الله یرزق
من یشاء بغیر حساب فحمد الله عز وجل وقال الحمد لله الذی جعلک شبیهة بسیدة
نساء العالمین فی نساء بنی اسرائیل فی وقتهم فانها کانت اذا رزقها الله تعالی
فسئلت عنه قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فبعث
رسول الله الی علی ثم اکل رسول الله وعلی وفاطمة والحسن والحسین وجمیع
ازواج النبی واهل بیته جمیعا وشبعوا وبقیت الجفنة کما هی قالت فاطمة فاوسعت
منها علی جمیع جیرانی وجعل الله فیها البرکة والخیر کما فعل الله بمریم علیها السلام

قالت

ق التعلبی فی تفسیره وابن المؤذن فی الاربعین باسنادهما عن محمد بن المنکدر عن جابر
مثله شرح قبل ازین نیز مذکور شد که شبعه بفتح شین معجمه و سکون با در لغت عرب
قدر یکبار خوراک طعام را گویند اسامه خانه زاد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و کنیه او ابو محمد
و ابو زید نیز گفته اند پدر او زید بن حارثة بن شراحیل الکلبی است زید غلام آزاد کرده و پسر
خوانده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و مادر اسامه ام ایمن دایه حضرت پیغمبر است که قبل
ازین شمه از احوال او مذکور شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اسامه را امیر لشکر گران نموده
بجانب شام امر فرموده از جمله جمعی که آنحضرت ص با اسامه مقرر کرده بود ابوبکر ملعون و عمر بن
الخطاب علیهما اللعنة و العذاب بودند و چون آنحضرت صلعم صاحب آزار شد در اثنای آزار
پیغمبر فرمود که هر کسی را که با لشکر اسامه مقرر نموده ام بیرون رود و توقف ننماید و آنحضرت صلعم
تاکید تمام در روانه شدن ایشان میفرمود و منظور اصلی آنحضرت صلعم آن بود که شاید در
آن وقت مدینه مشرفه از لوث وجود منافقان پاک گشته بعد از رحلت آنحضرت صلعم منافقان
لعین رخنه در دین مبین ننمایند لهذا مکرر میفرمود که جهزوا جیش اسامة لعن الله من
تخلف عن جیش اسامة ابوبکر لعین و عمر بن الخطاب علیهما اللعنة و العذاب با جمعی دیگر از
منافقان اطاعت امر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ننموده و اندیشه از لعن آنحضرت ننموده
تخلف و توقف ورزیدند و اسامه و لشکرش را معطل و سرگردان نمودند تا اینکه
آنحضرت صلعم از دار فانی بدار باقی رحلت نمود و آن ملاعین رخنه در دین مبین افکندند چون
ابوبکر لعین بر سریر خلافت متمکن شد امر نمود که اسامه با لشکرش روانه شود اسامه نزد
ابوبکر آمده گفت که جمعی را که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرموده بود که در زیر رایت
من باشند و لعن نمود بر هر که توقف و تخلف نماید همراه من کن تا من بفرموده
آنحضرت صلعم روانه شوم و اول ایشان تو بوده ای و دوم عمر بن خطاب و دین جمیع که امروز
اعوان و انصار تواند از منافقان ابوبکر از سخن او رنجیده او را از امارت لشکر معزول

نمود

نمود و خالد بن ولید لعین را امیر لشکر نموده بجانب شام فرستاد اسامه با ابوبکر گفت که
ای ابوبکر بدرستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گردانیده بود مرا بر تو امیر پس
بچگونه تو خلافت میفرمائی و مالک میگردی بر من ابوبکر و عمر بجهت اسکات او هر دو بخانه او
رفته و با او بنوازشات نموده و بوعده ایالت و امارت او را فریب داده ساکت
نمودند قاضی نور الله مرقده ذکر کرده است که ابوبکر و عمر در تسکین و تسلیه اسامه سعی
بلیغ مینمودند و او را در مدت العمر امیر میگفتند و عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب
بجهت عبدالله پسر خودش دو هزار اشرفی و بجهت اسامة بن زید سه هزار اشرفی از بیت
المال مسلمین مقرر نمود عبدالله به پدر لعینش گفت که اسامة بن زید را بر من برگزیدی
و تفضیل دادی و حال آنکه من دیده و بوده ام در جنگهای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
آنچه را که او ندیده و نبوده عمر ملعون گفت که اسامه را تفضیل دادم بتو بجهت آنکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله او را زیاده از پدر تو دوست میداشت غرض اینکه ابوبکر و عمر
علیهما اللعنة بلطف و تملق او را ساکت نموده رفته در وادی القری ساکن شد و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که آنحضرت ع فرموده اند که اسامه در آخر
رجوع بحق نمود پس مگوئید در حق او مگر خیر و اسامه در وقت وفات حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله قریب بیست ساله بود و در آخر عمر از وادی القری بمدینه طیبه مراجعت نموده
در اواخر خلافت معویه ملعون فوت شد یعنی در بعض کتب مناقب باسناده منقول است
از اسامه که او گفت که گذشتم من بحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس عموی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ایشان هر دو نشسته بودند در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله پس گفتند ایشان که ای اسامه طلب اذن برای ما رخصت از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله پس من بخدمت آنحضرت آمده عرض کردم که حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلام و عباس آمده اند و طلب اذن و رخصت مینمایند آنحضرت ص فرمودند که آیا میدانی

که بچه مطلب آمده اند من عرض کردم که نمیدانم بخدا قسم آنحضرت صلعم فرمودند که بلکه من
میدانم که برای چه آمده اند رخصت بده بایشان که بنزد من آیند پس ایشان هر دو
بخدمت آنحضرت صلعم داخل شدند و سلام بر آنحضرت کردند و بعد از آن نشستند پس ایشان
گفتند یا رسول الله کدام یک از اهل تو محبوبتر است در نزد تو آنحضرت صلعم فرمودند که
محبوبترین اهل من در نزد من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و روایت کرده است
از عایشه ملعونه که بدرستیکه عایشه هر وقت که مذکور مینمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر
گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را میگفت که من ندیده ام کسی را که بوده باشد
راستگوتر از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مگر آنکه بوده باشد کسی که والد اوست یعنی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بسند مخالف مسطور روایت کرده است از جابر بن
عبد الله انصاری که او گفت بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ماند چند روز که
طعامی میل نفرمود تا اینکه سخت شد آن بر آنحضرت و آنحضرت در خانه زنانش گردید
نیافت در نزد هیچیک از ایشان چیزی که میل فرماید پس آنحضرت صلعم نزد حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام آمدند و فرمودند که ای دختر گرامی من آیا در نزد تو چیزی است که من
بخورم پس بدرستیکه من گرسنه ام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که نیست
در نزد من چیزی قسم بخداوند عالمیان پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله پس چون
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از نزد حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها
بیرون رفت فرستاد بسوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زنی که همسایه آنحضرت
بود دو نان گرده و پاره گوشتی بجهت آنحضرت پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
گرفت آنرا از آن زن پس گذاشت آنرا میان طبقچه چوبی که بود از برای آنحضرت و
سر آنرا پوشید و گفت که البته بر میگزینم با آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر جان
خودم و بر کسیکه در نزد منست یعنی شوهرم و فرزندان گرامیم و بودند ایشان همگی گرسنه

بقدر

بقدر یکجو آرد که طعام پس فرستاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین علیهما السلام را بطلب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنحضرت صلعم مراجعت نمودند
بسوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس عرض کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که پدر و مادرم
فدای تو باد بتحقیق که رسانید حق تعالی بما چیزی پس پنهان کرده ام من آنرا از برای
شما آنحضرت صلعم فرمودند که بیار آنرا بنزد من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آنرا آورد بنزد
آنحضرت پس برداشت سرپوشش را از سر آن طبقچه چوبی پس ناگاه آن طبقچه مملو نان و گوشت
گشته بود چون نظر مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بآن افتاد متحیر شد و دانست که آن
کرامتی است از جانب خداوند عالمیان پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شکر و حمد
الهی را بجای آورد و صلوات بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که از کجا آمده است از برای تو این ای دختر گرامی من
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در جواب گفت که آمده است آن از جانب خداوند عالمیان
بدرستیکه حق تعالی روزی میدهد بهر که میخواهد بیکران و زیاده از حد حساب پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بحمد و شکر خداوند عز و جل قیام نمود و فرمود شکر و سپاس
خداوند آنچنانی را سزا است که گردانید ترا شبیه سیده زنان عالمیان در زمان
بنی اسرائیل در زمان ایشان پس بدرستیکه بود مریم سیده زنان عالمیان هر
گاه عطا میکرد حق تعالی باو روزی و می پرسیدند از او از آن او میگفت در جواب
که آمده است آن از جانب خداوند عالمیان بدرستیکه روزی میدهد حق تعالی
بهر که میخواهد بیکران و زیاده از حد حساب پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد
و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را طلب فرمود پس میل فرمودند از آن حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام
حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین و خوردند از آن جمیع زنان حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسیر شدند همگی ایشان وآن طعام چنانچه پر بود همچنان که بود و چیزی
از آن کم نشده بود و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند که پس من وسیع
کردانیدم از آن روز برای جمیع همسایگانم و کردانیده بود حق تعالی در آن خیر و برکت
بسیار چنانچه کرده بود حق تعالی بجهت حضرت مریم علیها السلام و شیخ فاضل رشید الدین ابو
جعفر محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب ذکر کرده است
که ثعلبی در تفسیرش و ابو صالح بن المؤذن در کتاب اربعین بسندهای خود از محمد بن
منکدر و او از جابر بن عبد الله انصاری مثل این حدیث را روایت کرده اند ابن غلام
داعی معروض میدارد که انچه قبل ازین مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب از
صاحب کشاف ذکر نموده و ابن غلام داعی نیز بر طبق آن از تفسیر ابی السعود که بنام
سلطان سلیمان بن سلطان سلیم دهم پادشاهان عثمانیه نوشته و از تفسیر بیضاوی
مشهور نقل نمود و خلاصه حدیث مذکور است پس معلوم و محقق شد که مضمون حدیث
جابر در کتب اهل سنت مشهور و متواتر است ومنه ومن کتاب المناقب المذکور عن
ابی الفرج محمد بن احمد المکی عن المظفر بن احمد بن عبد الواحد عن محمد بن علی
الحلوانی عن کریمة بنت احمد بن محمد المروزی واخبرنی ایضا عالیا قاضی القضاة
محمد بن الحسین البغدادی عن الحسین بن محمد بن علی الزینبی عن الکریمة فاطمة
بنت احمد بن محمد المروزیة بمکة رحمهما الله تعالی عن ابی علی زاهر بن احمد
عن معاذ بن یوسف الجرجانی عن احمد بن محمد بن غالب عن عثمان ابن ابی شیبة
عن معمر عن مجالد عن ابن عباس قال خرج اعرابی من بنی سلیم یتبدی فی البریة
فاذا هو بضب قد نفر من بین یدیه فسعی وراءه حتی اصطاده ثم جعله فی کمه
واقبل یزدلف نحو النبی فلما ان وقف بازائه ناداه یا محمد یا محمد وکان
من اخلاق رسول الله ص اذا قیل له یا محمد قال یا محمد واذا قیل یا احمد قال

یا احمد

یا احمد واذا قیل یا ابا القاسم قال یا ابا القاسم واذا قیل یا رسول الله قال لبیک
وسعدیک ویتهلل وجهه فلما ان ناداه الاعرابی یا محمد یا محمد قال له النبی
صلی الله علیه وآله یا محمد یا محمد قال له انت الساحر الکذاب الذی ما اظلت
الخضراء ولا اقلت الغبراء من ذی لهجة هو اکذب منک انت الذی تزعم ان لک
فی هذه الخضراء الها بعثک الی الاسود والابیض واللات والعزی لولا انی اخاف
ان قومی یسمونی العجول لضربتک بسیفی هذا ضربة اقتلک فیها فاسود بک الاولین
بهذا لضربتک
والآخرین فوثب الیه عمر بن الخطاب لیبطش به فقال النبی صلی الله علیه وآله
اجلس یا ابا حفص فقد کاد الحلیم ان یکون نبیا ثم التفت النبی ص الی الاعرابی
فقال له یا اخا بنی سلیم هکذا تفعل العرب یتهجمون علینا فی مجالسنا یجبهوننا با
لکلام الغلیظ یا اعرابی والذی بعثنی بالحق نبیا ان من ضرنی فی دار الدنیا هو غدا
فی النار یتلظی یا اعرابی والذی بعثنی بالحق نبیا ان اهل السماء السابعة یسموننی
احمد الصادق یا اعرابی اسلم تسلم من النار یکون لک ما لنا وعلیک ما علینا
وتکون اخانا فی الاسلام قال فغضب الاعرابی وقال واللات والعزی لا اؤمن
بک یا محمد او یؤمن هذا الضب ثم رمی بالضب عن کمه فلما ان وقع الضب
علی الارض ولی هاربا فناداه النبی ص ایها الضب اقبل الی فاقبل الضب ینظر
الی النبی ص قال فقال النبی ص ایها الضب من انا فاذا هو ینطق بلسان فصیح ذرب
غیر قطع فقال انت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
فقال له النبی من تعبد فقال اعبد الله عز وجل الذی فلق الحبة وبرأ النسمة
واتخذ ابراهیم خلیله واصطفاک یا محمد حبیبا ثم انشا یقول • الا یا رسول الله
نبیا
انک صادق • فبورکت مهدیا وبورکت هادیا • شرعت لنا دین الحنیفة بعدما •
عبدنا کامثال الحمیر الطواغیا • ویا خیر مدعو ویا خیر مرسل • الی الجن والانس لبیک

داعيا ۞ ونحن اناس من سليم واتينا ۞ اتيناك نرجوا ان ننال العواليا ۞ اتيت ببرهان
من الله واضح ۞ فاصبحت فينا صادق القول زاكيا ۞ فبوركت في الاحوال حيا وميتا ۞
وبوركت مولودا وبوركت ناشيا ۞ قال ثم انطق على فم الضب فلم يحركها فلما ان
نظر الاعرابي الى ذلك قال واعجباه اضب اصطدته من البرية ثم اتيت به في كمي لا
يفقه ولا ينطق ولا يعقل يكلم محمدا بهذا الكلام ويشهد له بهذه الشهادة انا لا
اطلب اثرا بعد عين مد يمينك فانا اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده
ورسوله فاسلم الاعرابي وحسن اسلامه ثم التفت النبي صلى الله عليه واله الى اصحابه
فقال لهم علموا الاعرابي سورا من القران قال فلما علم الاعرابي سورا من القران
قال له النبي ص هل لك شيء من المال قال والذي بعثك بالحق نبيا انا اربعة الاف
رجل من بني سليم ما فيهم افقر مني ولا اقل مالا ثم التفت النبي ص الى اصحابه فقال
لهم من يحمل الاعرابي على ناقة اضمن له على الله ناقة من نوق الجنة قال فوثب
اليه سعد بن عبادة قال فداك ابي وامي عندي ناقة حمراء عشراء وهي للاعرابي
فقال له النبي ص يا سعد تفخر علينا بناقتك الا اصف لك الناقة التي نعطيكها
بدلا من ناقة الاعرابي فقال بلى فداك ابي وامي فقال يا سعد ناقة من ذهب
احمر وقوائمها من العنبر ووبرها من الزعفران وعيناها من ياقوت حمراء وعنقها
من الزبرجد الاخضر وسنامها من الكافور الاشهب وذنبها من الند وخطامها
من اللؤلؤ الرطب عليها قبة من درة بيضاء يرى باطنها من ظاهرها وظاهرها
من باطنها تطير بك في الجنة ثم التفت النبي ص الى اصحابه فقال لهم من يتوج
الاعرابي اضمن له على الله تاج التقى قال فوثب اليه امير المؤمنين علي بن
ابي طالب ع فقال فداك ابي وامي وما تاج التقى فذكر من صفته قال فنزع
علي عمامته فعمم الاعرابي ثم التفت النبي الى اصحابه فقال من يزود الاعرابي

ودقتها

اضمن له

اضمن له على الله عز وجل زاد التقوى قال فوثب اليه سلمان الفارسي فقال
فداك ابي وامي وما زاد التقوى قال يا سلمان اذا كان اخر يوم من الدنيا لقنك
الله عز وجل قول شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فان انت قلتها
لقيتني ولقيتك وان انت لم تقلها لم تلقني ولم القك ابدا قال فمضى سلمان
حتى طاف تسعة ابيات من بيوت رسول الله فلم يجد عندهن شيئا فلما ان
ولى راجعا نظر الى حجرة فاطمة فقال ان يكن خير فمن منزل فاطمة بنت محمد ص
فقرع الباب فاجابته من وراء الباب من بالباب فقال لها انا سلمان الفارسي
فقالت له يا سلمان وما تشاء فشرح قصة الاعرابي والضب مع النبي ص قالت
له يا سلمان والذي بعث محمدا بالحق نبيا ان لنا ثلثا ما طعمنا وان الحسن
والحسين قد اضطربا علي من شدة الجوع ثم رقدا كانهما فرخان منتوفان ولكن
لا ارد الخير بابي اذا نزل الخير ببابي يا سلمان خذ درعي هذا ثم امض به
الى شمعون اليهودي وقل له تقول فاطمة بنت محمد اقرضني عليه صاعا من
تمر وصاعا من الشعير ارده عليك ان شاء الله تعالى قال فاخذ سلمان الدرع
ثم اتى به الى شمعون اليهودي فقال له يا شمعون هذا درع فاطمة بنت
محمد ص تقول لك اقرضني عليه صاعا من تمر وصاعا من شعير ارده عليك
ان شاء الله تعالى قال فاخذ شمعون الدرع ثم جعل يقلبه في كفه وعيناه
تذرفان بالدموع وهو يقول يا سلمان هذا هو الزهد في الدنيا هذا الذي
اخبرنا به موسى بن عمران في التورية انا اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمدا عبده ورسوله فاسلم وحسن اسلامه ثم دفع الى سلمان صاعا من تمر و
صاعا من شعير فاتى به سلمان الى فاطمة فطحنته بيدها واختبزته خبزا
ثم اتت به الى سلمان فقالت له يا سلمان خذه وامض به الى النبي ص قال فقال لها سلمان

يا فاطمة خذي منه قرصا تعللين به الحسن والحسين فقالت يا سلمان هذا امضيناه
لله عز وجل لسنا ناخذ منه شيئا قال فاخذ سلمان فاتى به النبي ص فلما نظر
النبي ص الى سلمان قال له يا سلمان من اين لك هذا فقال من منزل بنتك فاطمة
قال وكان النبي ص لم يطعم طعاما منذ ثلث قال فوثب النبي ص حتى ورد الى حجرة فاطمة
فقرع الباب وكان اذا قرع النبي الباب لا يفتح له الباب الا فاطمة فلما ان فتحت
له الباب نظر النبي الى صفار بوجهها وتغير حدقتيها فقال لها يا بنية ما الذي
اراه من صفار بوجهك وتغير حدقتيك فقالت يا ابتاه لنا ثلثة ما طعمنا طعاما
وان الحسن والحسين قد اضطربا علي من شدة الجوع ثم رقدا كانهما فرخان منتوفان
قال فانبههما النبي ص فاخذ واحدا على فخذه الايمن والاخر على فخذه الايسر واجلس
فاطمة بين يديه واعتنقها النبي ودخل علي بن ابي طالب ع فاعتنق النبي ص من ورائه
ثم رفع النبي ص طرفه نحو السماء فقال الهي وسيدي ومولاي هؤلاء اهل بيتي
اللهم اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا قال ثم وثبت فاطمة بنت محمد صلى الله
عليه واله حتى دخلت الى مخدع لها فصفت قدميها فصلت ركعتين ثم رفعت
باطن كفيها الى السماء وقالت الهي وسيدي هذا محمد نبيك وهذا علي ابن عمه
وهذان الحسن والحسين سبطا نبيك الهي انزل علينا مائدة من السماء كما انزلتها
على بني اسرائيل اكلوا منها وكفروا بها اللهم انزلها علينا فانا بها مؤمنون قال ابن
عباس والله ما استتمت الدعوة فاذا هي بصحفة من ورائها يفور قتارها اذكى
من المسك الاذفر فاحتضنتها ثم اتت بها الى النبي ص وعلي والحسن والحسين ع فلما
ان نظر اليها علي بن ابي طالب ع قال لها يا فاطمة من اين لك هذا ولم يكن عهد
عندها شيئا فقال له النبي كل يا ابا الحسن ولا تسأل الحمد لله الذي لم يمتني حتى
رزقني ولدا مثلها مثل مريم بنت عمران كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها

قتارها وادناها

رزقا قال يا مريم انى لك هذا قالت هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب
قال فاكل النبي ص وعلي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلم وخرج النبي ص وورد
الاعرابي واستوى على راحلته واتى بني سليم وهم يومئذ اربعة الاف رجل فلما ان
وقف في وسطهم ناداهم بعلو صوته قولوا لا اله الا الله محمد رسول الله قال فلما
سمعوا منه هذه المقالة اسرعوا الى سيوفهم فجردوها ثم قالوا له لقد صبوت الى
دين محمد الساحر الكذاب فقال لهم ما هو بساحر ولا كذاب ثم قال يا معاشر بني سليم
ان اله محمد خير اله وان محمدا خير نبي اتيته جائعا فاطعمني وعاريا فكساني وراجلا
فحملني ثم شرح لهم قصة الضب مع النبي ص وانشدهم الشعر الذي انشد في النبي
ثم قال يا معاشر بني سليم اسلموا تسلموا من النار فاسلم في ذلك اليوم اربعة الاف رجل
وهم اصحاب الرايات الخضر وهم حول رسول الله ص **اقول** وجدت هذا الحديث في
كتاب قديم من مؤلفات العامة قال حدثنا ابو بكر احمد بن علي الطريثيثي ببغداد
سنة اربع وثمانين واربعمائة قال حدثتنا كريمة بنت احمد بن محمد بن حاتم المروزية بمكة
حرسها الله تعالى بقرائتها علينا في المسجد الحرام في ذي الحجة سنة احدى وثلثين
واربعمائة قالت اخبرنا ابو علي زاهر بن احمد الفقيه بسرخس قال حدثنا معاذ بن
يوسف الجرجاني قال حدثنا احمد بن محمد بن غالب عن عثمان بن ابي شيبة عن جرير
عن مجاهد عن ابن عباس مثله **شرح** مؤلف كتاب طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه
در بيان اين حديث شريف بيان فرموده كه جوهري گفته است شمل الرجل يعني اقامت
نمود در باديه وارز الف يعني پيش آمد وفقه مثل فرح وكرم يعني بكسر طاء عين الفعل
كه بوده باشد از باب علم وبضم طاء عين الفعل كه بوده باشد از باب كرم يعني فاقد شد
در گفتن كلام ونفقة الحديث مثل فرح يعني بكسر قاف عين الفعل كه بوده باشد از
باب علم يعني فهميد او حديث را وتفقه او ارشر بضم عين وفتح شين بشريت كه

گذشته باشد از آبستن شدن آن ده ماه یا هشت ماه و یا اینکه عُشَراء از شتر قسمی از عشار است
از زنان یعنی شتر تازه زاییده وَدَرَتْ عَیْنُهُ یعنی ریخت اشک چشم او و میگویند
عَلَّلَهُ بِطَعامٍ وَغَیْرِهِ یعنی مشغول کرد او را بطعام و یا بغیر طعام و مَخْدَع خانه کوچک است
که بوده باشد در میان خانه بزرگ و میباشد میم آن مضموم و مفتوح و میگویند ضَبَّأ فلان
وقتی که بیرون رود از زمینی بسوی زمین دیگر و گاه هست که قلب میشود همزهٔ آن بواو این
غلام داعی معروض میدارد که تَزْدَلِفُ صیغهٔ مفرد مذکر غایب است از فعل مضارع باب افتعال
و اصل آن تَزْتَلِفُ است چون فاء الفعل باب افتعال زای معجمه است قلب کرده اند تا
آن را بدال میگویند اِزْدَلَفَ یَزْدَلِفُ اِزْدِلافاً و اصل آن اِزْتَلَفَ یَزْتَلِفُ اِزْتِلافاً است
مثل اِفْتَعَلَ یَفْتَعِلُ اِفْتِعالاً و زُلْفَه بمعنی نزدیکی و تقرب است و نامیده شده است مشعر
الحرام بمُزْدَلِفَه بضم میم و سکون زای معجمه و فتح دال مهمله و کسر لام که بوده باشد صیغه
اسم فاعل بجهت آنکه نزدیکی میجویند مردمان در آن بسوی درگاه خداوند عالمیان
و یا از برای نزدیک شدن مردمان یعنی بعد از کوچ کردن از عرفات چون مشعر الحرام
واقع شده است فیما بین عرفات و منی و در حدیث واقع شده است که مشعر الحرام
نامیده شده بمزدلفه بجهت آنکه گفت حضرت جبرئیل در عرفات بحضرت ابراهیم علیه السلام که برو بعد از
وقوف عرفات بسوی مشعر الحرام پس نامیده شد مُزْدَلِفَه و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقول است که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه نامیده شده است مشعر الحرام
مزدلفه بجهت آنکه میروند مردمان بسوی آن از عرفات و بعضی از علما ذکر کرده اند که
میگویند اِزْدَلَفَ القَوْمُ هرگاه آمده باشند نزد مشعر الحرام را مزدلفه میگویند بجهت
آنکه میآیند حاجیان از آن بجانب منی و یا بجهت آنکه میآیند حاجیان بمشعر الحرام بعد از
وقوف عرفات فی زُلَفٍ مِنَ اللَّیْلِ یعنی از پاره از شب و یا آنکه بوده باشد از
اِزْدِلاف بمعنی اجتماع بجهت اجتماع حاجیان در آن و یا بجهت نزدیک شدن آدم علیه السلام

بسوی حوا و اجتماع آدم با حوا در آن لهذا نامیده اند مشعر الحرام را جَمْع بفتح جیم و سکون میم
و یا بجهت وجوب اجتماع نماز مغرب و عشا در آن این غلام داعی معروض میدارد که ممکن است
که جمیع معانی مذکوره و غیر آن نیز که بخاطر احدی نرسیده صحیح و ملحوظ باشد و
اخبار معصوم بعضی منافی بعض دیگر نیست و چون بمناسبت جمیع معانی زُلْفَة
و زُلَف و ازدلاف وجه تسمیه بجهت آن ذکر نموده اند بخاطر ناقص میرسد که چون
صاحب قاموس گفته است الزُّلْفَةُ القُرْبَةُ وَتَزَلَّفُوا تَقَدَّمُوا وَتَفَرَّقُوا كَازْدَلَفُوا
فِیهِما پس ممکن است که بوده باشد تسمیه آن بمزدلفه بجهت تفرقه مردمان در آن بجهت
برچیدن سنگ جمرات و معنی اسم فاعل نیز در آن باین اعتبار ملحوظ است و هر که باین
توفیق موفق و مشاهده آن تفرقه و برچیدن سنگ جمره و چراغان آن نموده باشد
حسن این معنی و اختصاص آن مکان شریف بآن بر او ظاهر و مبرهن است آنچه مؤلف
کتاب علیه الرحمه الی یوم الحساب در لغت تَبَدّی و از زَدْلَف نقل نموده عبارت جوهری است
و تقطیع تا آخرش کلام صاحب قاموس است و در قاموس باین نحو مسطور است قَطِعَ
كَفَرِحَ وَكَرُمَ قَطاعَةً لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الكَلامِ وَلِسانُهُ ذَهَبَتْ سَلاطَتُهُ وَكَكَتِفٍ مَنْ يَنْقَطِعُ
صَوْتُهُ و انسب بلفظ حدیث فقره اخیر بروزن کَتِف است و انقطاع صدا مثل آنست
که میگویند نفس منقطع شد و گرفت و آنچه در نَقِهَ الحدیث بیان فرموده مطابق آن
از کتب مشهوره لغت بنظر کمترین نرسیده ممکن است که مؤلف کتاب علیه الرحمه
الی یوم الحساب خلاصه عبارت قاموس ذکر نموده باشد صاحب قاموس بعد از
ذکر نَقِهَ مِنَ المَرَضِ كَفَرِحَ وَمَنَعَ نَقْهاً وَالحَدِيثَ فَهِمَهُ كاسْتَنْقَهَهُ فَهُوَ نَقِهٌ وَناقِهٌ
بنا بر علیه کلمه مَنَعَ از قلم کاتبان افتاده در نسخه بحار الانوار که در این موقف در نظر حقیر است
در هیچیک کلمه مَنَعَ نیست و بودن آن ضرور است چنانچه در قاموس مسطور است
و جوهری نیز گفته وَنَقِهْتُ الحَدِيثَ مِثالُ فَهِمْتُ نَقْهاً بِالكَسْرِ وَنَقَهْتُهُ بِالفَتْحِ نَقْهاً ای

تمیمة وفلان لا یفقه ولا ینقه ولا استنقاه الاستفهام لیس مراد جوهری از بالکسر با
فتح واز بالفتح باب منع است وآنچه در عشراء ذکر فرموده بعینه عبارت قاموس است
وده است ماه وشش نفاس ودر غیر آن از کتب مشهوره لغت مذکور نیست در نهایه
مسطور است العُشَرَاءُ بالضم وفتح الشین والمد التی اتی علی حملها عشرة اشهر ثم اتسع
فیه فقیل لکل حامل عشراء واکثر ما یطلق علی الابل والخیل ودر مجمع البحرین
مذکور است قوله تعالی واذا العشار عطلت اراد بالعشار بکسر المهملة الحوامل واحدها
عشراء بالضم وفتح الشین والمد وهی التی اتی علیها فی الحمل عشرة اشهر ولا یزال
ذلک اسمها حتی تضع ثم اتسع فیه فقیل لکل حامل وعبارت جوهری نیز قریب باین
پس معلوم شد که اصل وضع بجهت شتر آبستن ده ماهه است وبعد از آن تعمیم در آن داده
هر آبستن را از اسب وشتر وغیرها ده ماهه وکما به آنچه که بوده باشد عشراء گویند وجمع آن
عشار بکسر عین وعشراوات بضم عین است وآنچه در فرهنگ بیان فرموده مختصر عبارت
قاموس است با قدری قصور و با خلاصه کلام جوهری است جوهری گفته ذرف الدمع یذرف
ذرفا وذرفانا ای سال یقال ذرفت عینه اذا سال منها الدمع ودر مجمع البحرین ذکر نموده
که یقال ذرفت العین تذرف ذرفا بالسکون وذرفا بالتحریک من باب ضرب اذا
سال دمعها وتعلل تا آخرش مطابق عبارت قاموس است وباضافه یقال نقل فرموده
جوهری گفته علله بالشیء ای لهاه به کما یعلل الصبی بشیء من الطعام یتجزأ به
عن اللبن یقال فلان یعلل نفسه بتعلة وتعلل به ای تلهی به وتجزأ ودر نهایه
مسطور است فی حدیث ابی خیثمة فعلل لهم تعلة الصبی وقرب الضیف ای ما
یعلل به الصبی لیسکت وآنچه در مخدع بیان نموده موافق نهایه است وتحقیق جوهری
وصاحب قاموس مخالف آنست ایشان مخدع را بضم وکسر میم ذکر کرده اند جوهری گفته
المخدع مثال المصحف والمصحف الخزانة حکاه یعقوب عن الفراء قال واصله الضم

الاثم

الاثم کسر وع استیفاء لا للقسمة صاحب قاموس گفته الخادعة الباب الصغیر فی الکبیر
والبیت فی جوف البیت وکمنبر ومعظم الخزانة ودر قاموس مسطور است الخزانة ککتابة
مکان الخزن ولا یفتح کالمخزن کمقعد از لطایف بعض لغویین است الخزانة لا تفتح
والقصعة لا تکسر که در فتح وکسر ایهام معنی گشادن وشکستن نموده اند از کلام جوهری و
صاحب قاموس معلوم میشود که مخدع بضم وکسر مخزن را گویند اعم از آنکه بوده باشد داخل در
خانه بزرگ ومتصل آن و یا آنکه بوده باشد خارج از آن ودر کوچک وخانه کوچک
داخل در خانه بزرگ را خادعه گویند بنابر آنچه صاحب قاموس ذکر کرده است وآنچه در
تحقیق صبأ مهموز اللام نقل فرموده خلاصه عبارت ابن اثیر است وغیره لغویین نیز
با او موافق اند اما در نقل قلب همزه بواو ابن اثیر منفرد است واو نیز قلب مطلقا ذکر
نموده بلکه گفته است که مینامیدند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله را صابی بجهت آنکه
بیرون رفت آنحضرت از دین قریش بسوی دین اسلام وهر یک از مسلمانان را که
داخل میشدند در دین اسلام مینامیدند مصبو پس بدل کردند همزه را بواو ونامیدند
مسلمانان را صباة بغیر همزه گویا که جمع صابی بی همزه است مثل قاض وقضاة وغاز
وغزاة واعتراض کرده اند بر او بآنکه نامیدن هر یک از مسلمین مصبو غیر مسموع است
بلکه مینامیده اند هر یک از ایشان را صابی نه مصبوء واز احادیث نیز چنین مفهوم معلوم
وصبأ مهموز اللام فعل لازم است ومبنای مفعول از فعل لازم مخالف عربیت است
ومحتاج است تا تکلف در تتمیم وصابئون جمع صابی است چنانکه آیه وافی هدایه
بر آن ناطق است واحدی غیر از ابن اثیر صباة را جمع آن ذکر نموده وچون صبو
معتل اللام واوی بمعنی میل کردن آمده است ممکن است که لفظ این حدیث نیز لفظ
بوده باشد از آن نه از صبأ مهموز اللام که محتاج شویم بقلب همزه بواو ودر مجمع البحرین
مسطور است صبا صبوا مثل قعد قعودا وصبوة مثل شهوة مال جوهری گفته

صبا یصبو صبوًا و صبوًا ای مال الی الجهل و الفتوة و از عبارت قاموس نیز در حدیث
موضع معنی سیل معلوم میشود والله اعلم بَرِیَّة بفتح با و تشدید را مهمله و فتح یا و دو نقطه
در زیر بیابان بی آب و گیاه را گویند مثل بَرِیَّت صاحب قاموس گفته است
البَرِیَّةُ الصحراءُ کالبَرِیَّتِ جوهری گفته البَرُّ خلافُ البحرِ و البَرِیَّةُ الصحراءُ و الجمعُ البَراری
و البَرِیَّتُ بوزنِ فَعلیتِ البَرِیَّةُ فلما سکنتِ الیاءُ صارتِ الهاءُ تاءً مثلُ عِفریتٍ
و عِفریةٍ و الجمعُ البَرابیتُ و در سوره مبارکه نمل که حق تعالی فرموده قال عِفریتٌ من
الجنِ انا آتیک به قبل ان تقومَ من مقامک و انی علیه لقویٌ امینٌ بعضی از قرا عفریة
قرائت نموده اند پس بریه و بریت مثل هم اند مانند عفریه و عفریت الا آنکه یا در بریه مفتوح و
بعد از یا تا تانیث است و یا در بریت ساکن و تا آن بجهت سکون یا قلب شده است بتاء چنانچه
در عفریه و عفریت شده و در عبارت حدیث فی البریة بنا بر معنی تبدی که مولف کتاب علیه
الرحمه الی یوم الحساب ذکر نموده متعلق به یتبدی نخواهد بود بلکه متعلق بفعل محذوف مثل
یمشی و مانند آنست و یا متعلق است بخرج و هرگاه یتبدی بوده باشد از ابتدا و ظهور
چنانچه لغویین ذکر کرده اند فی البریة متعلق بآن و کلام سلیس خواهد بود صاحب
قاموس گفته بدا بدوًا و بداءةً و بُدُوًّا ظهر و ابدیته و بداءة الشیء اول ما یبدو منه
و در نهایه مسطور است البداءةُ ابتداءُ الغزو و منه حدیثُ الحدیبیة یکون لهم
بداءُ الفجورِ و ثناؤه ای اوله و آخره ضَبّ بفتح ضاد معجمه و تشدید با دو نقطه در زیر
اسم سوسمار است و کنیه او در لغت عرب ابو الحسیل و ابو الحسل است و بچه آنرا وقتی
که بیرون آید از تخم حِسل بکسر حا مهمله و سکون سین مهمله گویند و جمع ضب ضباب و اضب
مثل کف و اکف صاحب قاموس ضُبّان و مَضَبَّة را نیز جمع ضب ذکر نموده
و آن جانوریست بری و صبر آن بر گرسنگی زیاده بر جمیع حیوانات است از غرایب حالات
آن اینست که هرگز آب نمیخورد و دندان آن نمی افتد ابدا و بچه آن نیز مثل بچه سایر حیوانات

دندان عوض نمیکند و در حدیث واقع شده که میمیرد ضب در سوراخش از لاغری
بسبب گناه اولاد آدم یعنی بشومی گناه بنی آدم در روزی برا و نیز مسدود و از
گرسنگی و لاغری هلاک میشود کُمّ بضم کاف و تشدید میم آستین را گویند و جمع آن اکمام
و کِمَمَة بکسر کاف و فتح هر دو میم است مثل حُبّ و حِبَبَة و کُمّه کلاه مدور را گویند و جمع کمم
یتهلّل صیغه مفرد مذکر غایب فعل مضارع است از باب تفعّل و تهلّل وجه درخشیدن و
نورانی شدن روست از کثرت خشنودی و سرور ابن اثیر که از علمای اهل تسنن است
در نهایه ذکر کرده است فی حدیث فاطمة فلما رآها استبشر و تهلّل وجهه ای استنار
و ظهرت علیه امارات السرور این حدیث شریف که ذکر کرده است ابن اثیر مناسب بود
که مذکور شود بخصوصه در همین باب و در قاموس مذکور است تهلّل الوجه و السحاب تلألأ
کاهتلّ و عبارت جوهری نیز قریب بهمین است وَثَبَ صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی مثل
ضَرَبَ و وثب جستن و بر خاستن بعنوان سرعت را گویند و در لغت حِمیَر بمعنی نشستن است
صاحب قاموس گفته الوثب الطفر و القعود بلغة حمیر جوهری ذکر نموده وثب وثبًا و
وثوبًا و وثبانًا طفر و ثب فی لغة حمیر قعد جوهری از اصمعی نقل کرده است که عربی داخل
شد بمجلس یکی از پادشاهان حمیر پادشاه فرمود باو ثب یعنی بنشین آن مرد عرب جست
بعد از آن معلوم شد باو که امر پادشاه بنشستن او بوده نه بجستن یتلظّی صیغه مفرد
مذکر غایب فعل مضارع است از باب تفعّل منقوص و لَظی بفتح لام و فتح ظا معجمه مثل
فتی آتش و زبانه آتش را گویند و ایضا نامیست از نامهای جهنم جوهری گفته اللظی
النار و لظی ایضا اسم من اسماء النار معرفة لا ینصرف و التظاء النار التهابها
و تلظّیها تلهّبها لات و عزی که در سوره مبارکه والنجم نیز واقع شده اسم دو بت است
که تراشیده بودند از سنگ و گذاشته بودند در میان خانه کعبه معظمه و می پرستیدند
آنها را ذکر کرده اند که لات معبود قبیله ثقیف و عزی معبود قریش و بنی کنانه بود

وبعضی گفته اند که لات از قریش و عزی از غطفان بود شیخ عالم کامل بهاء الملة والدین
در کشکول نقل فرموده که اسم ابی بکر لعین عبد العزی و کنیه آن ملعون ابو الفصیل بود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله اسم آن لعین را برگردانید بعبد الله و مکنی فرمود بابی بکر اما
او برنگردید و دست از بندگی و پرستش بت عزی چنانچه مادرش نامیده بود
بر نداشت و قریب پنجاه سال بعبد العزی موسوم بود و در پنجاه سالگی اسمش آنحضرت
تغییر داده خواهد بود بجهت آنکه ولادت آن لعین را سه سال قبل از عام الفیل ذکر کرده
و فصیل بچه شتر را گویند در وقتی که گشوده شود از شیر و او در قول او لا او من بك
یا محمد او یقوّمن هذا القضیب بمعنی الا در است چنانچه علمای نحو و لغت ذکر کرده اند که او
در لغت عرب بمعنی الا آمده مثل آنکه میگویند لاقتلنّك او تسلم و چون باشد فعل مضارع بعد از او
بمعنی الا منصوب باضمار ان ناصبه و بعضی از محققین حمل نموده اند بر آن قول حق تعالی را
که فرموده است لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة
گفته اند که تفرضوا منصوبست بان مضمره که بعد از او بمعنی الا مضمر میباشد نه مجزوم بلم از آنکه
بوده باشد عطف بر تمسوا و ممکن است که بوده باشد بمعنی الی و هرگاه او بمعنی الی باشد
شرط در آن نیز هست که بوده باشد فعل مضارع بعد از آن منصوب باضمار ان ناصبه
که میباشد مضمر بعد از او بمعنی الی میگویند لالزمنّك او تقضینی حقی یعنی الی ان تقضی حقی
و ممکن است که بوده باشد بمعنی حتی میگویند لاضربنّه او یتوب ای حتی یتوب ذرب
در لغت بمعنی تندی و برندگی است و مراد از تندی زبان عدم توقف و کندیست که موجب
سلاست کلام است بخلاف قطع و لفظ حدیث ذرب بفتح ذال معجمه و کسر رای مهمله مثل
کتف است مانند قطع صاحب قاموس گفته ذرب کفرح ذرباً و ذرابة فهو ذرب
حدّ و در نهایه مسطور است ذرب اللسان اذا کان حاد اللسان لا یبالی ما قال و منه الحدیث
قال یا رسول الله انی رجل ذرب اللسان ذلق صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی معلوم

وفلق بمعنی شق و شکافتن است و بمعنی خلق و آفریدن نیز لغویین ذکر کرده اند چنانچه
در سوره مبارکه انعام فرموده فالق الحب والنوی و چون در شق دانه بجهت رویانیدن
گیاه و درخت از آن کمال قدرت صانع ظاهر میشود بنابراین واقع شده است قسم
بآن و اقتضا کمال قدرت و عجب صنعت است رویانیدن گیاه و درخت از حب و نوی
و بیرون آوردن حب و نوی از گیاه و درخت در نهایه مسطور است الفلق بالسکون
الشق و منه الحدیث یا فالق الحب والنوی ای الذی یشق حبة الطعام و نوی التمر للانبات
و منه حدیث علی والذی فلق الحبة و برأ النسمة وکثیرا ما کان یقسم بها و در قاموس مذکور است
فلقه یفلقه شقه کفلّقه فانفلق و تفلّق و فالق الحب خالقه او شاقه باخراج الورق منه
برأ صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی مهموز اللام و برأ بمعنی آفریدن است صاحب قاموس
گفته برأ الله الخلق کجعل برءا و بروءا خلقهم و باری از جمله اسمای حسنای الهیست و تفسیر
نموده اند آنرا بمعنی خالق خلق بدون مثال و بعضی از محققین ذکر کرده اند که مخصوص است
این نام بالنعام بخلق حیوان ذی روح و کم است استعمال آن در غیر جانداران میگویند
برأ الله النسمة و خلق السموات والارض نسمه بفتح نون و فتح سین مهمله و فتح میم
مشدده بمعنی مفرد نسم بفتح نون و سین است مثل قصبه و قصب و نسمه بمعنی جان و جاندار
آمده و اطلاق میشود بر مطلق انسان از سفید و سیاه و بر مطلق مملوک از ذکور و اناث و بمعنی
نفس نیز آمده است در نهایه مسطور است النسمة النفس والروح و کل دابة فیها روح
فهی نسمة و منه حدیث علی والذی فلق الحبة و برأ النسمة ای خلق ذات الروح وکثیرا
ما کان یقولها اذا اجتهد فی یمینه و منه الحدیث تنکبوا الغبار فان منه تکون النسمة
ههنا النفس بالتحریك واحد الانفاس و در مجمع البحرین مذکور است النسیم النفس
والنسمة مثله سمیت بها النفس والجمع نسم مثل قصبة و قصب و منه سبحان الله
بارئ النسم ای خالق النفوس والنسمة الانسان ویطلق علی المملوك ذکرا کان او انثی

ونیز در مقام قسم بمعنی جان و روح است بجهت آنکه صنعت آن عجیب و خلقت
آن بغایت بدیع است چنانچه عبارت نهایه بر آن شهید است فَقِهَ بکسر قاف
از باب عَلِمَ است و فِقه بکسر فا بمعنی فهمیدن و دانستن است جوهری گفته است
الفِقهُ الفَهمُ تقولُ منهُ فَقِهَ الرَّجُلُ بالکسرِ وفلانٌ لا یَفقَهُ ولا یَنقَهُ و در عرف
مخصوص شده است بعلم شریعت و دانستن مسائل فروع و بعضی ذکر کرده اند که میگویند
فَقُهَ الرَّجُلُ بضم قاف از باب کَرُمَ هرگاه بگردد مرد فقیه و دانا صاحب نهایه ذکر کرده است
که سلمان علیه الرحمه و الرضوان فرود آمد بخانه زن نبطیه و گفت بآن زن که آیا هست در
اینجا مکان پاکی و پاکیزه که نماز کنم در آن آن زن نبطیه گفت سلمان که پاک و پاکیزه
کن دلت را و نماز کن در هر جا که خواهی سلمان علیه الرحمه والرضوان در جواب او گفت
فَقِهتُ یعنی فهمیدم و دانستم و ادراک کردم حق را و معنی آنچنانی را که اراده کرده ای تو
آنرا اَثَر بفتح همزه و فتح ثا و سه نقطه نشان و علامت را گویند صاحب قاموس گفته
الاَثَرُ محرّکةً بقیّةُ الشیءِ ج آثارٌ و اُثُورٌ والخَبَرُ والآثارُ الاعلامُ اشهب جزیرا
گویند که رنگ آن سفید باشد عمامه بکسر عین جزیرا گویند که به پیچند آنرا بر سر مثل دستار
و جمع آن عمائم است صاحب قاموس عمام را نیز جمع آن ذکر نموده تُقى بضم تا و دو نقطه
در فوق بمعنی تقوی است جوهری گفته التَّقوى والتُّقى واحدٌ قَرَعَ صیغه مفرد مذکر
غایب است از فعل ماضی باب مَنَعَ و قَرع بمعنی زدن و کوبیدن است راقد اسم فاعل
و بمعنی نائم است مَنتوف اسم مفعول و نَتف بمعنی کندن است در مجمع البحرین مسطور است
نَتَفتُ الشعرَ نَتفاً من باب ضَرَبَ نَزَعتُهُ و ممکن است که بوده باشد لفظ حدیث
متنوفان بتقدیم تا و دو نقطه در فوق بر نون از تنوفه که بمعنی بیابان بی آب و گیاه است
در مجمع البحرین مسطور است التَّنوفَةُ القَفرُ وقیلَ البعیدةُ الماءِ و جمعها تنائف
جوهری و صاحب قاموس نیز تنوفه را بمعنی بیابان بی آب و گیاه و دور از آبادی

دانس ذکر کرده اند چون مرغ و جوجه که در چنین بیابان افتند از آب و دانه ناامید
گشته خسبند دِرع بکسر دال مهمله و سکون را و عین مهمله پیراهن زنان را گویند
چنانچه زره مردان را نیز میگویند دِرع بمعنی پیراهن زنان مذکر و جمع آن اَدرُع است
و دِرع بمعنی زره مؤنث سماعی و جمع قلت آن اَدرُع و اَدراع و جمع کثرت آن دُروع
جوهری گفته دِرعُ الحدیدِ مؤنثةٌ والجمعُ القلیلُ اَدرُعٌ و اَدراعٌ فاذا کَثُرَت فهی الدُّروعُ
و دِرعُ المرأةِ قمیصُها وهو مذکرٌ والجمعُ اَدراعٌ والنبیّ در فاعتنق النبیَّ منصوب
مفعول اعتنق است و فاعل آن ضمیر مستتر است که راجع بعلی بن ابی طالب علیه السلام است و ضمیر
فلاله راجع است بنبی طَرف بفتح طا مهمله و سکون را مهمله چشم را گویند و میباشد
از برای آن صیغه تثنیه و جمع اطلاق بکنند طرف را بر یک چشم و دو چشم و چشمها بجهت آنکه آن
در اصل مصدر است و یا اسم جامع است از برای چشم صاحب قاموس گفته الطَّرفُ العَینُ
لا یُجمَعُ لانّه فی الاصلِ مصدرٌ او اسمٌ جامعٌ للبَصَرِ لا یُثنّى ولا یُجمَعُ و حق تعالی در سوره مبارکه
ابراهیم فرموده لا یَرتَدُّ الیهم طَرفُهم و افئدتهم هواء و در کلام بعضی لغویین معلوم میشود که طرف
بمعنی دست و زبان نیز آمده و آن نیز مناسب است هرگاه طَرَف بفتح را خوانده شود
حمل آن بر سر ممکن و مناسب است اَنبَهَ صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی باب افعال
و اِنباه بمعنی بیدار کردن است چنانچه انتباه بمعنی بیدار شدن است میگویند انبهته
فانتبه صَحفه بفتح صاد کاسه پهن چوبین را گویند که پنج نفر را سیر کند قبل از این نیز مذکور
شد قُتار بضم قاف مثل غُبار بوی دیگ و بوی طعام و امثال آن را گویند صاحب قاموس
گفته القُتار کغُراب ریحُ القِدرِ و القَدیدِ والشِّواءِ والعظمِ المحرَقِ در نهایه مسطور است
در حدیث جابر لا تُؤذِ جارَک بقُتارِ قِدرِک هو ریحُ القِدرِ والشِّواءِ ونحوِهما ذَفِر
بفتح ذال معجمه و فتح فا بسیار خوبی بو را گویند و مسک اذفر مشکی را گویند که در
نهایت خوبی و خوشبوئی باشد در قاموس مسطور است الذَّفَرُ محرّکةً شدّةُ ذکاءِ

البیع کالدقرة و دقر کفرح فهو دقر و ادقر و منه ادقر و دقر جید الی الغایة
صیغه مفرد مونث غایبه است از فعل ماضی باب افتعال و احتضان بمعنی در بغل
گرفتن است جوهری گفته الحضن ما دون الابط الی الکشح و احتضنت الشیء جعلته
فی حضنی در نهایه مسطور است فیه انه خرج محتضنا احد ابنی ابنته ای حاملا له
فی حضنه رایات جمع رایه است و رایه علم را گویند در مجمع البحرین مسطور است الرایة العلم
الکبیر و اللواء دون ذلک و الرایة هی التی یتولاها صاحب الحرب و یقاتل علیها و الیها
تمیل المقاتلة و اللواء علامة کبکبة الامیر تدور معه حیث دار صاحب قاموس گفته
الرایة العلم جمعه رایات مرخس بفتح سین و را اسم شهریست در ولایت خراسان
و مرو بفتح میم و سکون را نیز نام شهریست در خراسان و مروزی نسبت بسوی آن
بر غیر قیاس و طرثیث بطاء مهمله مضمومه سه نقطه و یا دو نقطه در زیر متصله بثا سه نقطه ثانیه
بنا بر تحقیقی که ذکر کرده است صاحب قاموس اسم قریه ایست در حوالی نیشابور سعد بن عباده
از بزرگان انصار و کرام روزگار بوده قاضی نورالله مرقده ذکر کرده است که سعد بن عباده
سید انصار و نقیب رسول مختار بود و در جنگ بدر حاضر بود و در روز فتح مکه معظمه علم
نصرت ظفر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله الی یوم المحشر در دست او بود و علامه حلی علیه
الرحمه او را از زمره مقبولین شمرده و او را اخلاص و اختصاص تمام با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بود و در عروسی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سعد با فرزندان کمر خدمتگذاری بر میان
جان بسته بمراسم ترتیب کدخدائی و شرایط خدمتگاری قیام نموده بسعادت
جاودانی سرافراز شدند شیخ فاضل حسن بن علی بن محمد بن الحسن الطبری علیه الرحمه
در کتاب کامل بهائی که بنام صاحب اعظم خواجه بهاء الدین جوینی نوشته نقل نموده است
که سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج و از نقبای انصار بود چون مردم شروع به بیعت
ابی بکر لعین نمودند انصار گفتند که چون نص خدا و رسول خدا را گذاشتید و پیروی خواهش و

ذکر احوال سعد بن عباده علیه الرحمه

و هوای نفس خود نمودید یکی از دیگر اولی نیست ما که انصاریم سعد بن عباده را نفس
و خلیفه خویش میگردانیم سعد چون این سخن را شنید گفت من دین را بدنیا نفروشم و بعد از
اسلام کافر نشوم و خدا و رسول را خصم خود نگردانم و هرگز قبول این کار نکنم تا میان ما
و دیگران در نزد خداوند عالمیان فرقی باشد چون سعد ابا نمود مردم میل بطرف ابی بکر
لعین کردند و کار آن ملعون قوت گرفت و هر چند از سعد بیعت طلب نمودند ابا کرد
و گفت این دروغ را که خود بستم بدیگری نیز نخواهم بست و از برای خاطر دیگران بدوزخ
نروم و سعد با قوم خود بر ابی بکر بیعت نکردند هر چند که عمر ملعون الحاح نموده او قبول نکرد
و از بزرگی و قوت قوم او اندیشه نموده برو اکراه و جبر نمی توانستند نمود لاجرم
با وی باطن هم میساختند و در تحصیل بیعت او حیلها میپرداختند تا آنکه قیس پسر سعد روزی
عمر ملعون را نصیحت کرده گفت نصیحت مرا قبول کن و از سر شفقت بگذر سعد قسم خورده است
با شما بیعت نکند و شما از او بجبر بیعت نتوانید گرفت مگر آنکه بکشید او را و کشتن
او منوط است بکشتن جمله خزرج و قتل خزرج منوط است بقتل اوس و قتل اوس
منوط است بقتل جمله قبایل یمن و این ممکن و مقدور شما نیست سعد با ابی بکر بیعت
نکرد و چون عمر ملعون خلیفه شد روزی در میان بازار مدینه میگذشت نظرش
بر سعد بن عباده افتاد و گفت ای سعد یا بیعت کن و یا از این شهر بیرون رو سعد
گفت که راست میگویی در شهری که امیر آن مثل تو کسی باشد بودن مثل من در آن
حرامست بنا بر این سعد از مدینه طیبه بجانب شام رفت و او را قبیله بسیار در
حوالی دمشق بود هر هفته در دهی مهمان خویشان خود بود و عمر بن الخطاب خلیفه
والخذاب محمد بن مسلمه و خالد بن ولید لعین را از مدینه بجهت کشتن سعد بن عباده
بجانب شام فرستاده بود و سعد شبی از دهی بدهی میرفت از باغی که رهگذر
او بود محمد بن مسلمه و خالد بن ولید که در کمین او بودند هر یک او را تیری زدند و کشتند

و از خوف اقوام و قبایل و فتنه و آشوب ایشان در جهان فاش کردند که سعد بن عباده
جنیان برای خاطر عمر بن الخطاب کشتند و بر درختی جنیان رفته بودند و دف میزدند
و میگفتند قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عبادة • و رمیناه بسهمین فلم نخط فؤاده • و بسبب
غدر و حیله انتقام امتناع بیعت ابوبکر و عمر او را از او کشیدند و در کتاب رجال شیخ ابوعلی
کشی مسطور است که سعد را شش پسر بود و همگی در نصرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مراسم
مجاهده و اخلاص بجا آورده بودند که یکی از ایشان قیس بن سعد بود و طول قامت یکی
از سعد و پسرش قیس ده شبر بود بشبار ایشان و شبر ایشان برابر ذرع دست ما بوده و سعد
ایام در جاهلیت و اسلام بزرگ و سید قوم خود بود و سفره طعام ایشان بر طوایف
انام عام بود قدری از احوال و مناقب سلمان علیه الرحمة و الرضوان قبل از این مذکور شد
هر کاه خواهند که معرفتی باحوال او بهم رسانند رجوع بآنجا فرمایند یعنی در بعضی از کتب
مناقب مدونه معتبر مذکور منقولست از ابن عباس که او گفت که بیرون آمد
اعرابی از بنی سلیم که میبود در بادیه و بیابان پس در بیابان بر خورد بسوسماری و گریخت
آن سوسمار از پیش روی او پس دوان شد آن اعرابی از عقب آن سوسمار و سعی
نمود تا اینکه گرفت آن سوسمار را و بعد از آن گذاشت آنرا باستین خود و آمد بجانب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس چون بخدمت آنحضرت رسید در برابر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله ایستاد و ندا کرد بآنحضرت که یا محمد یا محمد و بود از اخلاق حمیده حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه هر کاه میگفتند از برای آنحضرت یا محمد آنحضرت نیز در جواب
میفرمود یا محمد و هر کاه میگفتند یا احمد آنحضرت نیز میفرمودند یا احمد و هر کاه میگفتند یا ابا
القاسم آنحضرت نیز در جواب میگفت یا ابا القاسم و هر کاه ندا میکردند آنحضرت را بیا
رسول الله آنحضرت در جواب میفرمود که لبیک و سعدیک و روی منور آنحضرت
شکفته و نورانی میشد و آثار خوشنودی و سرور در روی مبارکش ظاهر میگشت پس چون

ندا کرد اعرابی آنحضرت را بیا محمد یا محمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز در جواب او فرمود
که یا محمد یا محمد گفت آن اعرابی بآنحضرت که توئی ساحر کذاب آنچنانی که بسایه
نینداخته است آسمان و بر نداشته است زمین صاحب لهجه را که او دروغگوتر از تو
باشد کمان تو آنست که هست از برای تو در این آسمان خدا او بدی و فرستاده است
ترا برسالت بسوی جن و انس و یا بجانب هر سفید و سیاه قسم بلات و بت
عزی که اگر نمیترسیدم از اینکه بنامند قوم من مرا عجول البته میزدم ترا باین شمشیرم
ضربتی که بکشم من ترا و از آن فرحت و نگردم بسبب کشتن تو سید و برگزیده از بین
و آزار خلق اولین و آخرین پس جست بجانب او دلیر سابقه مثل کربه در خانه عمر بن الخطاب
علیه اللعنة و العذاب از برای اینکه بگیرد او را و ناخوشی نماید با او حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرمودند که بنشین ای ابوحفص پس تحقیق که نزدیک است حلیم بردبار اینکه بشود پیغمبر
حضرت پروردگار پس بعد از نهی بعمر ملتفت شدند آنحضرت صلی الله علیه و آله بجانب
اعرابی و فرمودند از برای او که ای برادر بنی سلیم چنین میباشند عرب و داخل
میشوند ناگاه و بیخبر بر ما در مجالس ما و بر روی ما میزنند و میگویند کلام ناخوش درشت
ای اعرابی قسم بخداوند آنچنانیکه فرستاده است مرا بحق و صدق به پیغمبری هر که
ضرر برساند بمن در دار دنیا میسوزد او در آتش دوزخ فردا ای اعرابی قسم بخدای
آنچنانیکه فرستاده است مرا بحق و صدق به پیغمبری که اهل هفت آسمان
مینامند مرا احمد راستگفتار ای اعرابی مسلمان شو تا اینکه خلاص شوی از آتش
دوزخ و بوده باشد از برای نفع تو آنچه میباشد از برای ما و بر ضرر تو باشد آنچه بر
ضرر ماست و بوده باشی تو برادر ما در دین اسلام گفت ابن عباس که پس
غضب آلود شد آن اعرابی و گفت قسم بلات و عزی که ایمان نمی آورم بتو ای
محمد صلی الله علیه و آله مگر اینکه ایمان بیاورد این سوسمار پس انداخت آن سوسمار را

از آستینش پس چون سوسمار بر زمین رسید رو بر گریز گردانید حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله ندا کرد بآن که ای سوسمار روی خود را بسوی من گردان پس آن سوسمار
بقدرت کامله الهی روی خود را بجانب حضرت رسالت پناهی نمود و نگاه
خود را بسوی آنحضرت ص انداخته بآنحضرت نظاره مینمود ابن عباس گفت پس
آنحضرت ص فرمودند که ای سوسمار کیستم من پس آن سوسمار بقدرت الله تعالی گویا شد
بزبان فصیح شد سلیس بر آمد و ن گرفت و کبر لسان پس گفت آن سوسمار که توئی
حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
بآن سوسمار گفت که که را می پرستی تو آن سوسمار گفت که می پرستم من خداوند عز و جل
آنچنانی را که شکافته دانه را و آفریده جان و با هر جانی اورا و حضرت ابراهیم علیه السلام را
خلیل خود گردانید و ترا ای محمد صلی الله علیه وآله بدوستداری خود برگزیده حبیب
خود نامید پس انشا نموده میگفت این اشعار عربی را که ترجمه اش بفارسی قریب بمضمون

راست میگوئی تو ای پیغمبر با عز و جاه ؛ هادی و مهدی مبارک گشته ای پادشاه
ما پرستاران امثال خرها بوده ایم ؛ آمدی با دین حق ارشاد بنمودی براه ؛
تو رسول انس و جن و ما گروهیم از سلیم ؛ بهر تحصیل شرف رو کرده بر این بارگاه ؛
واضح البرهان توئی پیغمبر یزدان توئی ؛ همچو صبح صادقی اندر شب کفر سیاه ؛
احوال تو خیر است ولیکن در زندگی و مردگی ؛ از بهر رحمت آمدی گشتی تو امت را پناه ؛

گفت راوی که بعد از آن پوشیده شد بر دهن سوسمار دلبهای او و بهم منطبق شد پس
دیگر اقدام بجواب و کلام ننمود پس چون اعرابی آن معجزه را دید و مکالمه و تخاطب را
شنید گفت در چهار ده سوسمار یک گرفته بودم من آنرا از بیابان بی آب و گیاه
پس آوردم من آنرا در میان آستینم نمیدانند و نمی فهمد و ادراک ندارد و حرف
میزند با حضرت محمد صلی الله علیه وآله مثل این کلام و شهادت میدهد از برای

آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مثل این شهادت من نمی خواهم اسم
نشان و علامتی بر صدق قول آنحضرت بعد از دیدن چنین معجزه دست مبارک
آنحضرت را بجهت کردن بیعت طلب نمود و گفت دست رحمت را دراز کن پس
شهادت میدهم من باینکه نیست خدائی موجود مگر خداوند یگانه بیهمتا و شهادت
میدهم من باینکه حضرت محمد صلی الله علیه وآله بنده برگزیده و رسول و فرستاده شده خداوند
عالمیان است پس مسلمان شد آن اعرابی و خوب و نیکو بود اسلام او یعنی نبود مثل اسلام
منافقان پس آنحضرت ص بسوی اصحاب کرام خود التفات نموده فرمود باایشان که تعلیم نمائید
بآن اعرابی چند سوره از قرآن مجید گفت ابن عباس که چون آموخته شد آن اعرابی
چند سوره از قرآن مجید را گفت از برای او حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که آیا از برای
تو هست چیزی از مال دنیا آن اعرابی عرض کرد که قسم بآن خداوندی که فرستاده است
ترا بحق و صدق بر پیغمبری که در بنی سلیم با چهار هزار مردم از بنی سلیم نیست در میان
ایشان کسی فقیر تر از من و نه کم مال تر از من پس آنحضرت ص بجانب اصحاب کرام خود التفات
نموده فرمود باایشان که هر که سوار کند اعرابی را بر شتری ضامن میشوم من از برای
او از جانب خداوند عالمیان شتری از شترهای بهشت عنبر سرشت گفت ابن عباس
راوی حدیث که پس جست بسوی آنحضرت ص سعد بن عباده و عرض کرد بخدمت آنحضرت
که پدر و مادرم فدای تو باد در نزد من است شتر سرخ لاله رنگم آبستن ده ماهه و میدهم من
آن شتر را باعرابی پس آنحضرت ص بسعد بن عباده فرمود که ای سعد افتخار میکنی بر ما بشتر
که وصف و مدح آن مینمائی آیا وصف کنم من از برای تو شتری آنچنانی را که عطا خواهیم کرد
ما تو آنرا عوض از شتری که دادی تو باعرابی سعد بن عباده عرض کرد بخدمت آنحضرت ص
که ای پدر و مادرم فدای تو باد وصف و بیان فرمائید پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله فرمودند که ای سعد آن شتری است که آفریده شده است از طلای سرخ رنگ

دهار دست و پای آن از عنبر است و پشم آن از زعفران است و چشمهای آن از یاقوت
سرخ است و گردن آن شتر از زبرجد سبز است و کوهان آن شتر از کافور سفید رنگ است
و دم دیباچه آن از در است و افسار آن شتر از مروارید تر است و بر پشت آن شتر
قبه باشد از یکدانه در سفید دیده شود باطن آن قبه از بیرونش و دیده شود ظاهر آن
از درونش بپرواز کند آن شتر با تو در بهشت عنبر سرشت پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله التفات بسوی اصحاب کرام نموده فرمودند که هر که متنعم گرداند آن اعرابی را
ضامن میشوم من از برای او از جانب خداوند عالمیان تاج تقوی را ابن عباس
راوی حدیث گفت که پس جست و ایستاد در خدمت آنحضرت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و عرض کرد که فدای تو شود پدر و مادر من چه چیز است تاج تقوی پس آنحضرت ذکر فرمود
از صفت تاج تقوی گفت راوی که بر داشت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عمامه مبارکش را
و بر سر اعرابی گذاشت و اعرابی را متنعم و خود را با تاج و تاج تقوی سرافراز فرمود پس
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله التفات نمودند بجانب اصحاب کرام و فرمودند که هر که
توشه راه دهد باعرابی ضامن میشوم من از برای او از جانب خداوند عالمیان
توشه تقوی و پرهیزکاری را ابن عباس راوی حدیث گفت که پس جست و ایستاد
در خدمت آنحضرت سلمان علیه الرحمة و الرضوان و عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو
باد چه چیز است توشه تقوی و پرهیزکاری آنحضرت فرمودند که ای سلمان زاد و
تقوی آنست که چون روز آخر زندگی دار دنیا شود تلقین کند ترا حق تعالی شهادت
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس اگر گفتی تو آنرا در آن روز آخر ملاقات
میکنی و می‌بینی تو مرا و می‌بینم من ترا و اگر نگویی آنرا در روز آخر نمی‌بینی تو مرا
و نخواهم دید من ترا هرگز گفت ابن عباس راوی حدیث که چون سلمان علیه
الرحمة و الرضوان غلام آزاد کرده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و امید گاهی

بغیر از درگاه دولت سرای آنحضرت نداشت پس رفت سلمان علیه الرحمة و الرضوان
و تا نه خانه از خانه‌های حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را گردید پس نیافت
در نزد هیچیک از ایشان چیزی پس چون برگردید که بیاید افتاد نظر سلمان علیه
الرحمة و الرضوان بحجره منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس گفت سلمان علیه الرحمة
و الرضوان که اگر بوده باشد خیر و برکت پس خواهد بود در خانه حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس سلمان علیه الرحمة
و الرضوان بدر خانه منوره حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها آمده دست
بر در زد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود از عقب در که کیست در نزد در پس گفت
سلمان علیه الرحمة و الرضوان از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که منم سلمان فارسی
پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرموده باد که ای سلمان چه کار داری و چه چیز میخواهی
پس سلمان علیه الرحمة و الرضوان عرض کرد بخدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
قصه آمدن اعرابی و سوسمار را با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام گفت بسلمان علیه الرحمة و الرضوان که ای سلمان قسم بخداوند آنچنانیکه
فرستاد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بحق بر پیغمبری بدرستیکه ما سه
روز است که چیزی نخورده ایم و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام اضطراب
و بیتابی نمودند بر من از شدت گرسنگی بعد از آن خوابیدند هر دو مانند دو
جوجه بی پر و بال یا مانند دو جوجه پریده و گردیده در بیابان بی آب و گیاه و
ناامید گشته از آب و دانه اما من بر نمیگردانم خیر را وقتی که بیاید و فرود آید
خیر بدر خانه من ای سلمان بگیر این پیراهن مرا و ببر آنرا بسوی شمعون یهودی
و بگو با او که میگوید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله که قرض بده بمن بر امانت این پیراهن یکمن خرما و یکمن جو برمیگردانم

تو دهید هم قرض تو ان شاء الله تعالی ابن عباس راوی حدیث گفت که پس گرفت
از حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم آن پیراهن را سلمان علیه الرحمة والرضوان و برداشته
آورد آنرا بسوی شمعون یهودی پس گفت سلمان علیه الرحمة والرضوان بشمعون
که ای شمعون این پیراهن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دختر گرامی حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله است میفرماید آنحضرت از برای تو که قرض بده بمن برای
این پیراهن یکمن از خرما و یکمن از جو خواهم برگردانید بسوی تو آنرا ان شاء الله تعالی
گفت سلمان علیه الرحمة والرضوان و با ابن عباس راوی حدیث که گرفت شمعون
یهودی آن پیراهن منور را و میگردانید آنرا در دستش و میریخت از چشمهای او
اشک جاری و شمعون میگفت که ای سلمان هست آن زهد تمام و درست در دنیا
هست آن خبری که خبر داده است ما را آن حضرت موسی بن عمران علیه السلم در توریت من
ایمان می آورم و شهادت میدهم بانکه نیست خدایی موجود مگر خداوند یگانه همیشه
و شهادت میدهم بانکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بنده برگزیده و رسول
فرستاده شده خداوند عالمیان است پس بشرف اسلام مشرف شد شمعون و نیکو
بود اسلام او بعد از آن داد شمعون بسلمان یکمن از خرما و یکمن از جو پس سلمان علیه
الرحمة والرضوان آورد آن جو و خرما را بسوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس آنحضرت
آرد نمود آن جو را بدست مبارک خود و پخت آن آرد جو و خرما را نان شیرین
توشه راه بعد از آن آورد تمامی آنرا بسوی سلمان علیه الرحمة والرضوان پس فرمود
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بسلمان که ای سلمان بگیر این را و ببر بخدمت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله گفت ابن عباس راوی حدیث که پس گفت سلمان علیه الرحمة
والرضوان بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که ای فاطمه بردار از این قرصی بجهت
آنکه مشغول کنی و ساکن گردانی تا آن حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم را

حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم در جواب سلمان فرمود که ای سلمان این چیزیست که
داده ایم ما آنرا در راه رضای خداوند عالمیان بر نمیداریم ما از آن چیزی گفت
ابن عباس راوی حدیث که پس گرفت آن نان توشه پاکیزه را سلمان و آورد آن
را بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس چون نگاه کرد حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله بسوی سلمان فرمود از برای او که ای سلمان از کجا آوردی تو
این را پس عرض کرد سلمان علیه الرحمة والرضوان که آورده ام من آنرا از منزل مبارک
دختر گرامی تو حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم گفت ابن عباس راوی حدیث که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله سه روز بود که چیزی نخورده و طعامی میل نفرموده بود پس
برخواست حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بسرعت تمام تا اینکه تشریف شریف
آورد آنحضرت بخانه منوره حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم پس دست مبارک بر در
زد و دأب و دستور آن بود که هر گاه میزد در را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
میگشود از برای آنحضرت در را اگر حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم پس چون حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم گشود در را از برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نظر کرد آنحضرت
بزردی رنگ روی منور حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و تغییر هر دو حدقه چشم مبارک
آنحضرت پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای آنحضرت که ای دختر
گرامی من چه خبر است آنچه می بینم من آنرا از زردی روی منور تو و تغییر هر دو
حدقه چشم مبارک تو پس عرض کرد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که ای پدر بزرگوار
بدرستیکه ما سه روز است که نخورده ایم طعام و بدرستیکه حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین علیهما السلم تحقیق که اضطراب نمودند پیش من از شدت گرسنگی و خواهش
طعام پس خوابیدند ایشان مانند دو جوجه بی پر و بال و یا دو جوجه مرغ چیده و کرده
در بیابان بی آب و گیاه و ناامید گشته از یافتن آب و دان گفت ابن عباس

راوی حدیث که پس بیدار کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم را و نشانید یکی از ایشان را بر بالای ران و زانوی راست خود و آن دیگر را بر بالای ران و زانوی چپ خود و نشانید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام در پیش روی خود و در بغل گرفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را و داخل شد حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم پس در بغل گرفت حضرت امیر المؤمنین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را از عقب آنحضرت پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بلند کرد نظر مبارک خود را بجانب آسمان و گفت ای خداوند من و ای سید و آقای من و ای مولای من اینها یند اهل بیت من ای خداوند من زایل گردان از ایشان پلیدی را و پاک و پاکیزه گردان ایشان را پاک و پاکیزه کردنی گفت راوی که بعد از آن برخاست حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بسرعت تمام و داخل شد بحجرهٔ که بود از برای آنحضرت پس بر بهم گذاشت هر دو قدم مبارک خود را و دو رکعت نماز گزارد و بعد از نماز دست بدرگاه قاضی الحاجات برداشت و کف هر دو دست خود را بجانب آسمان بلند نمود و گفت ای خداوند من و ای سید و آقای من این حضرت محمد پیغمبر برگزیده تو است و این علی بن ابی طالب پسر عم پیغمبر برگزیده تو است و این دو تا نواده گان پیغمبر برگزیده تو اند ای خداوند من فرو فرست بر ما مائده از آسمان چنانچه فرو فرستادی آنرا بر بنی اسرائیل و خوردند بنی اسرائیل آنرا پس کافر شدند بآن و قیام ننمودند بمراسم شکرگزاری آن ای خداوند من فرو فرست بر ما مائده پس بدرستیکه ما ایمان آورنده ایم بنعمتهای تو و قیام نماینده ایم بشکرگزاری آن گفت ابن عباس راوی حدیث که بخدا قسم که تمام نشده بود دعای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که ناگاه دیدم کاسهٔ پهن بزرگی که مغز رنج نقره است و آنرا صحفه گویند نازل شده و در پشت سر آنحضرت

بزمین گذاشته اند

بزمین گذاشته اند و بلند میشود بوی آن و بود بوی خوش آن خوشبوتر از مشک بسیار خوشبوی پاکیزه پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم آنرا برداشته در بغل گرفت و نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلم آورد و چون نظر مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بر آن افتاد بحضرت فاطمهٔ زهرا گفت که ای فاطمه از کجا آمده است این از برای تو و گمان نداشت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بچیزی که بوده باشد در نزد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم که ای ابا الحسن بخور و میل کن و مپرس شکر و سپاس خداوند آنچنانی را سزاست که نمیرانید مرا تا اینکه روزی و عطا کرد بمن فرزندی شایسته که مثل او مثل مریم بنت عمران است هر وقت که داخل میشد حضرت زکریا علیه السلم بر حضرت مریم علیها السلم در محراب عبادتش میدید در نزد او رزق و روزیرا میگفت حضرت زکریا علیه السلم که ای مریم از کجا آمده است این از برای تو حضرت مریم در جواب میگفت که آمده است آن از جانب خداوند عالمیان بدرستیکه حق تعالی روزی میدهد بهر که میخواهد زیاده از حد حساب و بی باکی علم و گمان گفت ابن عباس که پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمهٔ زهرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلم خوردند از آن مائدهٔ بهشت و بیرون تشریف آورد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و برداشت اعرابی توشهٔ راه را و سوار شد بر راحلهٔ خویش یعنی بر شتر که داده بود سعد بن عباده و آمد آن مرد اعرابی بقبیلهٔ بنی سلیم و ایشان بودند در آن روز چهار هزار مرد پس چون رسید اعرابی بقبیلهٔ خود ایستاد در میان ایشان و ندا کرد بصدای بلند خویش که بگوئید لا اله الا الله محمد رسول الله گفت راوی که پس چون شنیدند ایشان از او دین حق برودی برداشتند شمشیرهای خود را و برهنه کردند شمشیرها را بعد از آن گفتند باو که تحقیق که میل کرده تو بسوی دین محمد

ساحر کذاب پس گفت آن مرد اعرابی از برای ایشان که نیست آنحضرت صلعم ساحر و نه کذاب
بعد از آن گفت که ای گروه بنی سلیم بدرستیکه خدای حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهترین
خداهاست و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهترین پیغمبران است من رفتم بنزد آنحضرت
در حالتی که بودم گرسنه پس طعام کرد مرا و بودم برهنه پس رخت پوشانید مرا
و بودم پیاده پس سوار کرد مرا بعد از آن نقل کرد از برای ایشان حکایت سوسمار را
با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خواند از برای ایشان شعر آنچنانچه را که خوانده بود بسیار
در شان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن گفت که ای گروه بنی سلیم اسلام
بیاورید تا بگروید بسلم از آتش دوزخ پس بشرف اسلام مشرف شدند و در آن روز
چهار هزار مرد بودند و بودند ایشان اصحاب حلّهای سبز و بودند ایشان در دور و اطراف
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه گفته است
یافتم من این حدیث صحیح را در کتاب قدیمی از تألیفات اهل سنت که نوشته شده بود در آن
این نحو که گفت حدیث کرد ما را ابو بکر احمد بن علی الطرثیثی در شهر بغداد در سال پانصد و
هشتاد و چهار هجری و او گفت که حدیث کرد مرا کریمه دختر احمد بن محمد بن حاتم
مروزی در مکه معظمه حرسها الله تعالی بخواندن کریمه دختر احمد این حدیث را بر ما در مسجد الحرام
در ماه ذی الحجه سال چهارصد و سی و یک هجری گفت کریمه که خبر داد ما را ابو علی
زاهر بن احمد الفقیه در سرخس و او گفت که حدیث کرد مرا معاذ بن یوسف الجرجانی
او گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن خالد از عثمان بن ابی شیبه از ابن نمیر از
مجالد از ابن عباس مثل این حدیث شریف را که مذکور شد وَمِنَ الْكِتابِ الْمَذْكُورِ
رُوِیَ فِی الْمَراسیلِ اَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ عَلَیْهِمَا السَّلامُ کانَ عَلَیْهِما ثِیابٌ خَلَقٌ وَقَدْ قَرُبَ
الْعیدُ فَقالا لِاُمِّهِما فاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلامُ اِنَّ بَنی فُلانٍ خیطَتْ لَهُمُ الثِّیابُ الْفاخِرَةُ اَفَلا
تَخیطینَ لَنا ثِیاباً لِلْعیدِ یا اُمّاه فَقالَتْ یُخاطُ لَکُما اِنْ شاءَ اللهُ فَلَمّا اَنْ جاءَ الْعیدُ جاءَ

جبرئیل

جَبْرَئیلُ بِقَمیصَیْنِ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ اِلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَقالَ لَهُ
رَسُولُ اللهِ ما هذا یا اَخی جَبْرَئیلُ فَاَخْبَرَهُ قالَ اللهُ تَعالی لَمّا سَمِعَ قَوْلَهُما لا اُحِبُّ
اَنْ تُکَذَّبَ فاطِمَةُ بِقَوْلِها یُخاطُ لَکُما اِنْ شاءَ اللهُ وَعَنِ السَّیِّدِ الْحُفّاظِ الدَّیْلَمی بِاِسْنادِهِ
عَنْ اَنَسٍ قالَ قالَ رَسُولُ اللهِ بَیْنَما اَهْلُ الْجَنَّةِ فِی الْجَنَّةِ یَتَنَعَّمُونَ وَاَهْلُ النّارِ فِی النّارِ یُعَذَّبُونَ
اِذْ لِاَهْلِ الْجَنَّةِ نُورٌ ساطِعٌ فَیَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ما هذَا النُّورُ لَعَلَّ رَبَّ الْعِزَّةِ اِطَّلَعَ
فَنَظَرَ اِلَیْنا فَیَقُولُ لَهُمْ رِضْوانُ لا وَلکِنْ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلامُ مازَحَ فاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلامُ فَتَبَسَّمَتْ
فَاَضاءَ ذلِكَ النُّورُ مِنْ ثَنایاها وَبِالْاِسْنادِ عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ قالَ لَمّا اُسْرِیَ بی وَدَخَلْتُ الْجَنَّةَ بَلَغْتُ الْقَصْرَ فاطِمَةَ فَرَأَیْتُ سَبْعینَ قَصْراً
مِنْ مَرْجانٍ حَمْراءَ مُکَلَّلَةً بِاللُّؤْلُؤِ اَبْوابُها وَحیطانُها وَاَسِرَّتُها مِنْ عِرْقٍ واحِدٍ وَقالَ
الْحَسَنُ ما کانَ فِی الدُّنْیا اَعْبَدُ مِنْ فاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلامُ کانَتْ تَقُومُ حَتّی تَتَوَرَّمَ قَدَماها
شرح خَلَق بفتح خاء معجمه و فتح لام چرکین و پاره را گویند و مذکر و مؤنث در آن مساوی
و در هر دو خلق میگویند و جمع آن خلقان است و فعل آن از باب حسن خلق بضم
لام است و اخلق نیز مثل آنست در مجمع البحرین مسطور است خَلُقَ الثَّوْبُ بِالضَّمِّ اِذا
بَلِیَ فَهُوَ خَلَقٌ بِفَتْحَتَیْنِ وَاَخْلَقَ الثَّوْبُ مِثْلُهُ و در قاموس مسطور است الْخَلَقُ مُحَرَّکَةً
الْبالی لِلْمُذَکَّرِ وَالْمُؤَنَّثِ جَمْعُهُ خُلْقانٌ ابن اثیر گفته وَاَخْلاقُ الثَّوْبِ تَقْطیعُهُ وَقَدْ
خَلَقَ الثَّوْبُ وَاَخْلَقَ عید بکسر عین مهمله روز جمعیت و خوشنودی مردمان است
و بعضی گفته اند معنی آن اینکه روز آنچنانی که عود میکند در آن روز خوشحالی و سرور و جمع آن
اعیاد است و نحویین ذکر کرده اند که چون عید از عود است موافق قاعده و قیاس
آنست که بوده باشد جمع آن اعواد و بدرستیکه آمده است جمع آن اعیاد بخلاف
قاعده و قیاس بجهت اینکه حرف یا لازم واحد آن شده نحوی که منفک نمیشود از آن
و بجهت اینکه فرق باشد در میان آن و میان اعواد که جمع عود بمعنی چوب است و جمعیت

تقول الحسن والحسين لفاطمة ويقول فاطمة يخاط لكما إن شاء الله تعالى فأل جبرئيل

ذکر اعیاد و فضایل عید نوروز

مردمان در منی وعود فرح و سرور بایشان در روز عید اضحی بجوز ادراک وقوف مشعر
و عرفات و توفیق حج بیت الله الحرام معلوم است و در حدیث واقع شده که بدرستیکه
گردیده است اول شهر شوال عید رمضان بجهت اینکه جمع شوند مردمان در آنروز در
عیدگاه و بحمد و ثنای حق تعالی قیام نمایند بجهت توفیقی که عطا کرده است حق تعالی
بایشان از ادراک شهر رمضان و اتمام آن بعبادات و طاعات و بجهت آنکه آنروز
روز اول حالتست که حلال گردانیده است حق تعالی در آنروز اکل و شرب از برای
آنکه اول سال در نزد اهل حق و تحقیق ماه مبارک رمضان است و در حدیث واقع
شده است که روز عید غدیر که هیجدهم شهر ذی الحجة الحرام است افضل و اعظم از عیدین است
و عید بودن هر روز ولادت حضرات و بعثت و خلافت ایشان و ایام جمعه مستغنی
از ذکر و بیان است و حق تعالی در سوره مبارکه مائده از زبان حضرت عیسی علی نبینا
و علیه السلام اخبار فرموده قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء
تکون لنا عیدا لاولنا و آخرنا و آیة منک وارزقنا و انت خیر الرازقین و وارد شده
که چون نزول مائده در روز یکشنبه واقع شد بسبب این گردانیدند نصاری روز یکشنبه را
عید خود و عید نوروز روزیست که بوده باشد آفتاب در نصف النهار آنروز در درجه
اول برج حمل و آن در نزد اهل فرس همیشه معزز و معتبر بوده و اهل فرس این روز را
و روزیرا که بوده باشد آفتاب در نصف النهار آنروز در درجه اول برج میزان عید
میدانسته و آن دو روز را معتبر و معزز میداشته اند اول را نوروز و ثانی را مهرجان
مینامیده اند و هر یک از این دو اسم مرکب از دو اسم است و مهر بمعنی محبت است
یعنی محبت جان و در این دو روز است که شبانه روز در هر بلاد که بوده باشد
مساوی و برابر است و میرسد آفتاب بنقطه اعتدال ربیعی در اول و بنقطه اعتدال
خریفی در ثانی روز اول بهار نوروز و روز اول پائیز مهرجان و نیروز بفتح نون

موبد

معرب نوروز است شیخ جلیل القدر علی بن عبد الحمید النخعی قدس سره که از اکابر
اصحاب ماست در شرح مصباح صغیر روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که روز نوروز روزیست بغایت
شریف و در آنروز در غدیر خم خلافت بخلیفه برحق حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
قرار گرفت و حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان در این روز
فیروز از منصه خفا بجلوه گاه بروز ظهور خواهد کرد و در این روز در زیر عرش مجید میثاق
ارواح معاهده واقع شده و معلی بن خنیس روایت کرده است که من مشرف شدم
بخدمت حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم در صبح روز نوروز
آنحضرت فرمودند که ای معلی آیا میدانی شرف و بزرگی این روز را من عرض
کردم که باعتقاد رسیده ام که عرب و عجم تعظیم این روز را بجا می آورند و این روز را
بر خود مبارک میدانند آنحضرت فرمودند که مجرد همین نیست که میگوئی ای معلی
قسم بخداوند عالمیان که شرح شرافت این روز زیاده از حد و فزون از قد است
از جمله شرافتهای این روز را بجهت تو بیان نمایم در زمان سابق در حوالی واسط
طاعون عام پیدا آمد و بعضی از مردمان از شهر بیرون رفتند و در میان دو کوه ساکن
شدند حق تعالی بر ایشان غضب فرموده بخطاب قهر عتاب موتوا همگی ایشان
فوت شدند چنانچه کلام معجز نظام الهی مضمون آن ناطق است قوله تعالی الم تر
الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم
احیاهم و از ایشان احدی در قید حیات نماند غضب الهی و عتاب پادشاهی در
آن قوم بمرتبه اثر نمود که تمامی حیواناتی که همراه ایشان بود با ایشان جمیع فوت شدند
جمعی از اطراف آمده اراده نمودند که ایشان را دفن کنند عاجز از دفن ایشان گشته
حصاری در دور ایشان کشیدند بعد از مدتی که نمانده بود از ایشان مگر استخوانهای

بان سبب از شهر بیرون رفتند و بعضی که در شهر
ماندند بسبب طاعون فوت شدند
سال دیگر طاعون معاودت
کرد و در این وقت
جمیع مردمان
هم

ایشان مغضوب بود که سوم خلفای حضرت موسی علیه السلام بود بر ایشان عبور نمود و چون
نظرش بر استخوانهای پوسیده ایشان افتاد از درگاه خداوند رحیم و رحمن مسئلت
نمود که چنانچه از غضب بر ایشان نمودند نظر رحمت بر ایشان افکن از جانب
خداوند عالمیان ندای رحمت اثر باو رسید که در روز فلان که امروز همان روز است
دست بدعا بردار و از روی اخلاص و خشوع تمام دعا کن تا خدا بیمن دعای تو
بر ایشان اجابت مقرون گردد پس تمامی آن جماعت که مدتها از رحلت ایشان از دار
دنیا بعالم عقبی گذشته بود درآن روز لباس حیات و خلعت بقا حق تعالی ایشان را
بپوشانید و نیز وجود در این روز فیروز جوهر آفتاب عالمتاب را بر ذرات کاینات جلوه
طلوع داده و در این روز شریف کشتی حضرت نوح علیه السلام از گرداب اضطراب نجات
یافت و در این روز گیاه خرمی از زمین بیرون آورد و بادهای لواقح که اشجار از آن
بار آور میکردند در این روز آفریده است و در این روز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را بر دوش مبارک خود سوار کرد تا بتها را از بام
کعبه معظمه فرود ریخته درهم شکست و در این روز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حسب الامر
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جمعی از جنیان را که از طریق مسلمانی منحرف بودند بشاه
راه اسلام مشرف گردانید و محمد بن ابی بکر علیه الرحمه در این روز عثمان لعین را بدرک جحیم
واصل نمود و خلافت بخلیفه بر حق حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ظاهرا و باطنا قرار و استقرار
گرفت و جمعی از خوارج که در جنگ صفین از دین مبین رو گردان گشته بودند
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این روز بر سر ایشان رفت و در نهروان ایشان را
بقتل رسانید و ذو الثدیه که بزرگ ایشان و مثل زنان پستان داشت در
میان ایشان مقتول گشت و حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک الرحمن
در این روز دجال ملعون را در کوفه مصلوب خواهد فرمود و شیخ احمد بن فهد در

درکتاب

در کتاب مهذب که شرح کتاب نافع است اکثر اینها را ذکر کرده است و مستحب است
غسل و پوشیدن جامه پاکیزه و پاشیدن بوی خوش و نماز مخصوص که همگی دلالت
بر شرافت و تعظیم مینماید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در آن روز روایت شده و
قمیص بمعنی پیراهن معروف است و بمعنی لباس پادشاهی و خلافت نیز آمده
جمع آن قُمُص و اَقْمِصَه و قُمْصان است و بتذکیر و تانیث هر دو مستعمل است در
قاموس مسطور است القَمِیصُ وَقَدْ یُؤَنَّثُ مَعْرُوفٌ وَلا یَکُونُ اِلّا مِنْ قُطْنٍ وَاَمّا مِنَ
الصُّوفِ فَلا جَمْعُهُ قُمُصٌ وَاَقْمِصَةٌ وَقُمْصانٌ وَفِی الْحَدِیثِ اِنَّ اللهَ سَیُقَمِّصُکَ
قَمِیصاً اَیْ سَیُلْبِسُکَ لِباسَ الْخِلافَةِ فِرْ حلل بضم حاء مهمله و فتح لام اول جمع حُلَّه بضم
حا و تشدید لام است مثل قُلَّه و قُلَل و قبل از این نیز مذکور شد که حُلّه دو جامه را گویند
و یا یکجامه که بطانه داشته باشد مثل قبا صاحب قاموس گفته وَلا تَکُونُ حُلَّةً اِلّا مِنْ ثَوْبَیْنِ
اَوْ ثَوْبٍ لَهُ بِطانَةٌ ساطع اسم فاعل از باب منع است میگویند سطع یسطع بفتح طای
مهمله در هر دو یعنی بلند شد و بلند میشود و نور ساطع یعنی بلند درخشنده است در صحاح
الجوهری مسطور است سَطَعَ الصُّبْحُ یَسْطَعُ بِفَتْحَتَیْنِ سُطُوعاً اِذا ارْتَفَعَ وَمِنْهُ النُّورُ السّاطِعُ
وَهُوَ اللّامِعُ الْمُرْتَفِعُ مازح یعنی بازی کردن و خوشطبعی نمودن است و اسم آن
مُزاح و مُزاحه بضم میم است در هر دو و مِزاح بکسر میم مصدر باب مفاعله است جوهری
گفته المَزْحُ الدُّعابَةُ وَقَدْ مَزَحَ یَمْزَحُ وَالاِسْمُ الْمُزاحُ بِالضَّمِّ وَالْمُزاحَةُ اَیْضاً وَاَمّا
الْمِزاحُ بِالْکَسْرِ فَهُوَ مَصْدَرُ مازَحَهُ وَهُما یَتَمازَحانِ و در قاموس مسطور است مَزَحَ
کَمَنَعَ مَزْحاً وَمُزاحَةً وَمُزاحاً بِضَمِّهِما دَعَبَ وَمازَحَهُ مُمازَحَةً وَمِزاحاً بِالْکَسْرِ
ثنایا بفتح ثاء سه نقطه چهار دندان پیش را گویند که دو در بالا و دو در زیر است
و مفرد آن ثَنِیَّه است در قاموس مسطور است الثَّنِیَّةُ مِنَ الاَضْراسِ الاَرْبَعَةُ
الَّتی فی مُقَدَّمِ الْفَمِ ثِنْتانِ مِنْ فَوْقٍ وَثِنْتانِ مِنْ اَسْفَلَ جوهری گفته الثَّنِیَّةُ

مولف کتاب [illegible] مجلسی
در بحار الانوار و در کتاب حیات القلوب ذکر کرده است
که در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقول است که کشتی حضرت
نوح علی نبینا و علیه السلام در روز نوروز
بر کوه جودی قرار
گرفت

[illegible]

والحِکَمُ الثَّنایا مِنَ الثَّنِیِّ أُسْرَة بضم همزه و سکون سین مهمله و فتح را مهمله بند اسیر را
گویند که اسیر را بآن بندند و زره محکمی را که احاطه نماید بجمیع بدن نیز اسره گویند
چنانچه خویشان را نیز میگویند ابن اثیر گفته الأسرة القِدّ وهی ما یُشَدّ به الاسیر و
الاسار بالکسر مصدر وهو ایضا الحبل والقِدّ الذی یُشَدّ به الاسیر و در قاموس
مسطور است الأسرة بالضم الدرع الحصینة ومن الرجل الرهط الادنون بنا
علیه ممکن است که بوده باشد مراد حصار بند آن قصور و ممکن است که بوده باشد
لفظ حدیث أَسِرَّة بفتح همزه و کسر سین مهمله و فتح را مشدده جمع سریر بمعنی تخت
و یا جمع سرار مثل کتاب که بمعنی خط است یعنی کرسیهای آن و یا خطوط و نقشهای
آن در قاموس مسطور است السریر معروف جمعه أسرّة وسُرُر جوهری گفته است السِّرَر
کعنب واحد اسرار الکف والجبهة وهی خطوطها وفی الحدیث تبرق اساریر و
جهه وکذلک السرار لغة فی السرر وجمعه اسرّة مثل حمار واحمرة عَرَق بفتح
عین مهمله و فتح را مهمله بمعنی صف خشت و آجر دیوار و صف آسمان و مرغان و صف
هر صف زده است و عِرْق بکسر عین و سکون را بمعنی رگ جان و رگ درخت و کوه
بلند و مکان مرتفع و عرصه خانه و صحن بهشتی آمده است و جمع عِرْق بسکون عین الفعل
عُروق و أعراق و عِراق است و حمل لفظ حدیث شریف بر هر یک از این معانی ممکن است
در مجمع البحرین مسطور است که حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرمود
که انا ابن اعراق الثری یعنی منم پسر اصول زمین و ارکان آن از ائمه هدی و انبیاء علیهم السلام
مثل حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام و حاصل معنی کلام آنحضرت آنست که من پسر اصول
بهترین اهل زمینم تَفَتَّق صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی باب تفعّل و وَرَم
بفتح واو و فتح را مهمله خیز کردن و آماس نمودن است در قاموس مسطور است
الفَتَق محرکة ... والانتفاخ فَتِق کفرح انتفخ کتفتّق یعنی در کتاب مناقب

مذکور مرسلا روایت شده است که بدرستیکه بود و در بر مبارک حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین علیهما السلام جامههای کهنه و پاره و تحقیق که نزدیک شده بود عید
پس گفتند آن دو حضرت بمادر عالیشان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که بدرستیکه
پسران فلان را دوخته اند از برای ایشان جامههای فاخره آیا پس نمیدوزی تو از
برای ما جامه بجهت عید ای مادر مهربان ما پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت در
جواب ایشان که دوخته میشود از برای شما ان شاء الله تعالی و نور دیدگان خود را
خوشنود و امیدوار نمود پس چون عید رسید حضرت جبرئیل امین بامر ملک
جلیل آمد و دو حله از حلههای بهشت عنبرسرشت نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
آورد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که چه خبر است این ای برادر من حضرت
جبرئیل علیه السلام پس خبر داد حضرت جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه را که
گفته بودند حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام از برای حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام و آنچه گفته بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بجهت دلخوشی ایشان که دوخته
میشود از برای شما ان شاء الله تعالی پس گفت حضرت جبرئیل علیه السلام که فرمود خداوند
عالمیان چون شنید قول حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را که خوب نمیدانیم ما آنکه
دروغگو بر آید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و با آنکه دروغگو بگردانیم ما حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام را در آنچه گفته است که دوخته میشود از برای شما ان شاء الله تعالی و سید
حافظ دیلمی که از علمای اهل تسنن است باسناد خود روایت کرده است از انس
بن مالک که او گفت که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که در آنوقت
که اهل بهشت در بهشت عنبرسرشت تنعم نمایند و اهل آتش در آتش جهنم معذب
باشند در آنوقت ببینند اهل بهشت نور مرتفع درخشنده پس بگویند بعضی از
اهل بهشت ببعض دیگر که چه چیز بود این نور روشن درخشنده شاید که خداوند

رب العزة مطلع بر ما گشته و نظر رحمت بسوی ما افکنده باشد پس گوید بجهت ان
رضوان خازن جنان که چنین نیست که گمان کرده اید شما بلکه حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب بازی و خوشطبعی نموده با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس تبسم نمود
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس تابید و روشن شد این نور که دیدید شما از چهار دندان
پیش دهان منور حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و باسناد متصل روایت کرده است از
ابن عباس و او از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که چون بردند مرا
بسوی آسمان و داخل بهشت عنبر سرشت شدم رسیدم بقصر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
پس دیدم من هفتاد قصر از یکدانه مرجان سرخ رنگ مرصع و مزین بمروارید درهای
آن قصرها و دیوارهای آنها و بندها و حصارهای آنها و پایهای آنها و پاکرسیها و خطوط
آنها همه از صنف واحد و درست هم بود و با همه از یک رگ و یک اصل بود که مرجان
سرخ مرصع و مزین بمروارید باشد و از حضرت امام حسن علیه السلام روایت شده است
که آنحضرت فرمودند که نبود در دار دنیا عابدتر از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام می ایستاد در محراب عبادت بنماز تا اینکه خیره و ورم میکرد پایهای
مبارک آنحضرت نبه بینما النبی صلی الله علیه و آله و الناس فی المسجد ینتظرون
بلالا ان یاتی فیؤذن اذ اتی بعد زمان فقال له النبی صلی الله علیه و آله ما
حبسک یا بلال فقال انی اجتزت بفاطمة علیها السلام و هی تطحن واضعة ابنها الحسن
عند الرحا و هی تبکی فقلت لها ایما احب الیک ان شئت کفیتک ابنک و ان شئت
کفیتک الرحا فقالت انا ارفق بابنی فاخذت الرحا فطحنت فذلک الذی حبسنی فقال
النبی صلی الله علیه و آله رحمتها رحمک الله اقول روی ابن شیرویه فی الفردوس
عن ابن عباس و ابی سعید عن النبی صلی الله علیه و آله قال فاطمة سیدة نساء
العالمین ما خلا مریم بنت عمران و عن المسور بن مخرمة عنه صلی الله علیه و آله

و ما ابکم حسن بصری گفت

قال فاطمة

قال فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی او اذاها فقد اذانی و عن عمر بن الخطاب
عنه صلی الله علیه و آله فاطمة و علی و الحسن و الحسین فی حظیرة القدس فی قبة بیضاء
سقفها عرش الرحمن عز و جل شرح اجتزت صیغه متکلم وحده است از فعل ماضی معلوم
باب افتعال و عین الفعل آن را حذف نموده اند اجتزت یعنی گذشتم و گذر کردم جوهری
گفته الاجتیاز السلوک حظیرة القدس بهشت عنبر سرشت است چنانچه حظیرة القدس حظیره
المحارب گویند و اصل حظیره خانه را گویند که بجهت محافظت مال و اسباب سازند و حظر بمعنی
منع است در قاموس مسطور است حظر الشیء و علیه منع و حجر و الحظیرة المحظر
و المال الجنة فیها حظیرة القدس الجنة در نهایه و مجمع البحرین مسطور است فی الحدیث
ای الحظیرة القدس مدمن الخمر اراد بحظیرة القدس الجنة و بعد بضم قاف و تشدید
با تخفیف در زیر خمیره گویند و گاه استعمال میشود در بنا چنانچه سابقا مذکور شد نسخه بحار
الانوار که در این وقت در نظر فقیر است در هر سه لفظ حدیث و هی تبکی است و ظاهرش
آنست که و هو یبکی باشد که راجع بحضرت امام حسن علیه السلام بوده باشد چنانچه سابقا نیز
مثل آن روایت مذکور شد و اشتباه در نسخ از کاتبان واقع شده خواهد بود و بخوبی
ترجمه نمود که با هر دو مناسب و درست باشد و الله اعلم [illegible] شیخ فقیه زاهد ورام بن
عیسی بن ابی النجم الاشتری علیه الرحمه در کتاب تنبیه الخاطر روایت کرده است که
روزی از روزها در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و مردمان در مسجد منتظر بودند که بیاید بلال موذن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس اذان
بگوید پس آمد بلال بعد از ساعتی و زمانی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند بلال که
چه چیز نگاه داشته بود ترا ای بلال که دیر کردی پس عرض کرد بلال که بدرستیکه
من گذشتم بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام و آنحضرت آرد میکرد و گذاشته بود حضرت
امام حسن علیه السلام را در نزد آسیا و آنحضرت گریه میکرد پس عرض کردم من بحضرت

دفعه هرکس آنست که بوده باشد در حق او ... [illegible]
[illegible]

فاطمه زهرا علیها السلم که کدام یک محبوبتر است در نزد تو اگر میخواهی که دوری کنم من پسر تو را
و اگر مقرر سفیر ما بی من بگردانم از برای شما آسیا را آنحضرت علیها السلم فرمودند که من نرم
تر و مهربانترم بفرزندم پس گرفتم من آسیا را و آرد کردم بجهت آنحضرت پس با آن مشغول
شدم و آنست آن چیزی که گمان داشت مرا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی
که رحم کرده تو بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم رحمت حق تعالی بر تو باد مؤلف کتاب طاب
ثراه و جعل الجنة مثواه گفته که روایت کرده است ابن شیرویه که از علمای اهل السنت است
در کتاب فردوس از ابن عباس و از ابی سعید که ایشان هر دو روایت کرده اند از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم سیده
زنان عالمیان است سوای مریم بنت عمران و از مسور بن مخرمه روایت کرده است
که او گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پاره جگر
گوشت است از من پس هر که بغضب آورد او را بغضب آورده است مرا و یا اینکه آزار
کند او را پس بتحقیق که آزار کرده است مرا و از عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب روایت
کرده است که آن ملعون گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم و حضرت علی بن ابی طالب و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
علیهم السلم در بهشت عنبرسرشت خواهند بود در قبه سفید که بوده باشد سقف آن قبه عرش
خداوند رحمن عز و جل اقول ۵۲ قال السید بن طاوس رحمه الله فی کتاب سعد السعود
قال وجدت فی کتاب ما نزل من القرآن الکریم فی النبی و اهل بیته ع تالیف محمد بن العباس
بن علی بن مروان قال حدثنا محمد بن القاسم بن عبید البخاری عن جعفر بن عبد الله
العلوی عن یحیی بن هاشم عن جعفر بن سلیمان عن ابی هرون العبدی عن ابی
سعید الخدری قال اهدیت الی رسول الله صلی الله علیه و آله قطیفة منسوجة
بالذهب اهداها له ملک الحبشة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لاعطینها

رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله فمد اصحاب رسول الله اعناقهم الیها
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله این علی قال عمار بن یاسر فلما سمعت ذلک
وثبت حتی اتیت علیا علیه السلم فاخبرته فجاء فدفع رسول الله صلی الله علیه و آله
القطیفة الیه فقال انت لها فخرج بها الی سوق اللیل فنقضها سلکا سلکا فقسمها
فی المهاجرین و الانصار ثم رجع الی منزله و ما معه منها دینار فلما کان من غد استقبله
رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا ابا الحسن اخذت امس ثلثة آلاف مثقال
من ذهب فانا و المهاجرون و الانصار نتغدی عندک غدا فقال علی نعم یا رسول
الله فلما کان الغد اقبل رسول الله صلی الله علیه و آله فی المهاجرین و الانصار حتی
قرعوا الباب فخرج الیهم و قد عرق من الحیاء لانه لیس فی منزله قلیل و لا کثیر
فدخل رسول الله صلی الله علیه و آله و دخل المهاجرون و الانصار حتی جلسوا و دخل
علی علی فاطمة علیها السلم فاذا هو بجفنة مملوة ثریدا علیها عراق یفوح منها ریح
المسک الاذفر فضرب علی بیده علیها فلم یقدر علی حملها فعاونته فاطمة علی حملها
حتی اخرجها فوضعها بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله فدخل علی فاطمة فقال
ای بنیة انی لک هذا قالت یا ابة هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی رایت فی ابنتی
ما رای زکریا فی مریم بنت عمران فقالت فاطمة یا ابة انا خیر ام مریم فقال رسول
الله صلی الله علیه و آله انت فی قومک و مریم فی قومها مترجم قطیفه در لغت عرب
بالاپوش را گویند که بوده باشد کرکدار مثل مخمل و جمع آن قطایف و قطف بضم قاف
و طاء مهمله است مثل صحیفه و صحایف و صحف در قاموس مسطور است القطیفة دثار مخمل
ج قطائف و قطف بضمتین ابن اثیر گفته القطیفة هی کساء له خمل جوهری ذکر کرده است
القطیفة دثار مخمل و الجمع قطائف و قطف ایضا مثل صحیفة و صحف کانها جمع قطیف

و تصحیف سوق بضم سین مهمله بازار را گویند بعضی گفته اند که تذکیر و تانیث هر دو
مستعمل میشود و بعضی دیگر گفته اند که لفظ آن مونث است و تذکیر در آن غلط است
بجهت آنکه تصغیر آن سویقة است و میگویند سوق نافقة و جمع آن اسواق است
در حدیث واقع شده است که شر بقاع الارض الاسواق و هی میدان ابلیس و سوق اللیل
بازاری بوده است در مدینه طیبه و ظاهرش آنست که خرید و فروش در وقت شام در آنجا
میشده جوهری گفته است السوق یذکر و یونث نقض صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل
ماضی معلوم یعنی بهم زد و شکافت حضرت امیر المومنین علیه السلام آن قطیفه را در قاموس مسطور است
النقض فی البناء و الحبل و العهد و غیره ضد الابرام کالانتقاض و التناقض صاحب
کشاف گفته است النقض الفسخ و فک الترکیب سلک بکسر سین مهمله و سکون لام
خیط و نخ را گویند و جمع آن سلک بضم سین و ضم لام است و جمع جمع آن اسلاک و سلوک
جوهری گفته است السلک الخیط و السلک بالفتح مصدر قولک سلکت الشیء فی الشیء
فانسلک ای ادخلته فیه فتدخل در قاموس مسطور است السلکة بالکسر الخیط یخاط بها
ج سلک و اسلاک و سلوک ای سلکا سلکا یعنی نخ نخ نمود آنحضرت ع آن قطیفه را و ظاهرش
آنست که نخهای آن و بود آن قطیفه بوده است مفتول طلا چنانچه حال نیز معمولست که میبافند
پرده در مبارکه خانه کعبه معظمه و گویند که جامه خانه مبارکه را از مفتول طلا قبل از این مکرر
مذکور شد که جفنه بفتح جیم کاسه پهن بسیار بزرگ را گویند مثل طشت و طبق خمیر یفور
صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل مضارع معلوم و فوران بوی بهم منتشر شدن آنرا گویند
در قاموس مسطور است فار المسک فوارا بالضم و فؤورا انتشر ضرب در حدیث
شریف بمعنی اخذ چنانچه مفسرین در تفسیر آیه وافی هدایه ضرب لکم من انفسکم ذکر کرده اند
و بمعنی مد که مراد دراز کردن دست و بمعنی حرکت دادن بقوت چنانچه لغویین ذکر
کرده اند مناسبت عراق بضم عین و تحقیق آن و اذ فی و منه یعقوب و تمه از احوال

عمار قبل از این مذکور شد هر گاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند یعنی مولف کتاب طاب الله
ثراه و جعل الجنة مثواه میگوید که گفته است سید نقیب زاهد و فقیه عالم عابد جمال العارفین
ابی القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس الحسنی قدس الله روحه در کتاب
سعد السعود که یافتم من در کتاب مذکور اهل سنن که تالیف نموده است آنرا محمد
بن عباس بن علی بن مروان و او روایت کرده است بسند مزبور از ابی سعید
خدری که او گفت که بهدیه آوردند بسوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بالا پوشیکه
بافته شده بود بطلا هدیه فرستاده بود آنرا پادشاه حبشه بجهت آنحضرت پس حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که هر آینه عطا میکنم آنرا بمردی که دوست میدارد
خداوند عالمیان را و رسول حق تعالی را و دوست میدارند او را حق تعالی و پیغمبر
برگزیده او پس دراز کردند اصحاب کرام آنحضرت گردنهای خود را بسوی آن بالا پوش
پس فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که کجاست حضرت علی بن ابیطالب
علیه السلام گفت عمار بن یاسر علیه الرحمه که پس چون شنیدم من آنرا از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله جستم و بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام بسرعت تمام شتافتم و بآنحضرت خبر دادم
پس حضرت امیر المومنین علیه السلام آمد بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله آن بالا پوش را بآنحضرت امیر المومنین علیه السلام عطا کرد
و فرمود که تو لایق و سزاواری بآن پس حضرت امیر المومنین علیه السلام آن بالا پوش را
برداشت و بیرون آمد بسوی سوق اللیل که بازاری بوده است در مدینه مشرفه
پس شکافت حضرت امیر المومنین علیه السلام آن بالا پوش را نخ نخ و مفتولهای طلای
آنرا بیرون آورد و پس قسمت کرد آنرا بمهاجرین و انصار بعد از آن برگردید آنحضرت
بسوی منزل مبارکش و نبود با آنحضرت از آن دیناری پس چون فردای آن روز
شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روی منور خود را بجانب حضرت امیر المومنین ع

مخفی است اوجه نظره انسب [illegible]
فی [illegible] مذکور شد در [illegible]
مریم بنت عمران در تفسیر [illegible]
و یا اینکه [illegible]
افضل [illegible] فضیلت
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
بر مریم بنت عمران
و جمیع زنان عالمیان
والله اعلم
صح

نموده فرمود که یا ابا الحسن گرفتی تو دیروز سه هزار مثقال طلا پس من و جمیع مهاجرین
و انصار مهمان تو ایم فردا و چاشت میل میکنیم در نزد تو صباح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
عرض کردند که بلی خوبست چنین باشد یا رسول الله پس چون فردای آن روز شد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با جمیع مهاجرین و انصار رو آوردند بجانب خانهٔ
منورهٔ حضرت امیر المؤمنین تا اینکه رسیدند و در را زدند پس بیرون آمد بسوی
ایشان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بتحقیق که عرق کرده بود آنحضرت ع از راه شرم و حیا
بجهت آنکه نبود در خانهٔ مبارکهٔ آنحضرت کم و نه بسیار پس چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در را گشود و استقبال حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب آنحضرت نمود داخل
شدند بخانهٔ مبارکهٔ آنحضرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و داخل شدند جمیع مهاجرین
و انصار تا اینکه نشستند جمیع ایشان باشتهای تمام بجهت خوردن چاشت و طعام در
دولت سرای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد حضرت امیر المؤمنین ع نزد حضرت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام که شاید آن بضعة الرسول تدارکی بجهت رفع خجالت آنحضرت نماید
پس دید ناگاه در نزد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام کاسهٔ چینی بسیار بزرگی مثل
طشت و طبقی مملو از ثرید و در آن بود پارچهای گوشت و منتشر میشود از آن بوی
مشک بسیار خوشبو پس گرفت بدست مبارکش آنرا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و با اینکه دراز کرد آنحضرت دست خود را بر آن و با حرکت داد بدست مبارکش
آنرا پس نتوانست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با آن همه قوت و قدرت که بردارد
آنرا پس یاری و همراهی نمود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
در برداشتن آن تا اینکه بیرون آورد حضرت امیر المؤمنین آنرا و گذاشت بر
زمین در پیش روی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین پس چون
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا مشاهده نمود برخاسته نزد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام

آمد

آمد و فرمود که ای دختر گرامی من از کجا آمده است از برای تو این طعام حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام عرض کرد که ای پدر عالیقدر آمده است آن از جانب خداوند
عالمیان بدرستیکه حق تعالی روزی میدهد هر کرا که میخواهد بیگمان و یا زیاده از حد
حساب پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که شکر و سپاس خداوند
آنچنانی را سزاست که بیرون نبرد مرا از دار دنیا تا اینکه دیدم در دخترم آنچه را که
دیده بود حضرت زکریا علیه السلام در مریم دختر عمران پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
عرض کرد بخدمت آنحضرت که ای پدر بزرگوار من بهترم یا مریم حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود که تو بهتری در میان قوم خودت و او بهتر بود در میان قوم خودش
٥٣ معجز پنجاه و سیم عن ابی جعفر علیه السلام قال اقبلت فاطمة علیها السلام الی
رسول الله صلی الله علیه و آله فعرف فی وجهها الخمص قال یعنی الجوع فقال لها
یا بنیة هاهنا فاجلسها علی فخذه الایمن فقالت یا ابتاه انی جائعة فرفع یدیه
الی السماء فقال اللهم رافع الوضعة ومشبع الجاعة اشبع فاطمة بنت نبیک قال
ابو جعفر علیه السلام فلا والله ما جاعت بعد یومها حتی فارقت الدنیا وعن
امیر المؤمنین علیه السلام قال ان فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله وجدت
علة فاتاها رسول الله صلی الله علیه و آله عائدا فجلس عندها وسألها عن حالها
فقالت انی اشتهی طعاما طیبا فقام النبی ص الی طاق فی البیت فجاء بطبق فیه
زبیب وکعک واقط وقطف عنب فوضعه بین یدی فاطمة فوضع رسول الله
صلی الله علیه و آله یده فی الطبق وسمی الله وقال کلوا بسم الله فاکلت فاطمة ورسول الله
صلی الله علیه و آله وعلی والحسن والحسین علیهم السلام فبینما هم یاکلون اذ وقف
سائل علی الباب فقال السلام علیکم اطعمونا مما رزقکم الله فقال النبی صلی الله
علیه و آله اخسأ فقالت فاطمة یا رسول الله ما هکذا تقول للمسکین فقال النبی

انه النطاع وان جبرئیل جاءکم بهذا الطعام من الجنة فاراد النطاع ان
یصیب منه وما کان ذلک ینبغی له وعن حذیفة قال کان النبی صلی الله علیه
وآله لا ینام حتی یقبل عرض وجنة فاطمة او بین ثدییها وعن جعفر بن محمد
علیهما السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله لا ینام حتی یضع وجهه
الکریم بین ثدیی فاطمة شرح خمص بفتح خاء معجمه وسکون میم متصله بصاد مهمله بمعنی
گرسنگی است چنانچه در لفظ حدیث شریف مذکور است لغویین نیز ذکر کرده اند و قول حق تعالی
که فرموده است ذلک بانه لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة مفسرین تفسیر کرده اند
مخمصه را بمجاعه و گفته اند که مخمصه مصدر است مثل مغضبه در نهایه مسطور است
الخمص والخمیصة والمخمصة الجوع والمجاعة ومنه حدیث جابر رایت النبی مه
خمیصا شدیدا طاق طاق و طاقچه است که در زبان فارسی استعمال میکنند جوهری تصریح
نموده که آن کلمه فارسی معرب است و جمع آن در لغت عرب طاقات و طیقان است
طبق بفتح طاء مهمله و فتح باء نقطه دار در زبر در لغت عرب بچندین معنی آمده و انسب در
این مقام بمعنی آنچیزیست که چیز بخورند از آن مثل خوان و خانچه صاحب قاموس در ضمن
معانی طبق گفته والذی یؤکل علیه و جمع آن اطباق باتفاق است صاحب قاموس
در جمع آن الطبقه را نیز ذکر کرده است صاحب مجمع البحرین طباق مثل جبال را با اطباق
مثل اسباب جمع آنرا نقل نموده زبیب بروزن نصیر مویز را گویند و آن اسم
جمع است و واحد آن زبیبه است و می آید لفظ زبیب بعنوان تذکیر و تانیث
میگویند هو الزبیب و میگویند هی الزبیب و از عبارت قاموس معلوم میشود که
انجیر خشک را نیز زبیب میگویند کعک بفتح کاف و سکون عین است و با تاء وحده
نیز در احادیث بلفظ کعکه واقع شده جمیع لغویین تصریح کرده اند که کعک نان نیست
مشهور و لفظ آن فارسی معرب است در فرهنگ مسطور است که کاک در لغت فارسی

معنی خشک

معنی خشک است و نانیرا که از آرد خشک بپزند کاک گویند و معرب آن کعک است
ظاهر مثل آنست که تخفیف مشهور باشد اقط بفتح همزه و کسر قاف کشک را گویند ممکن است
که بوده باشد مراد از آن پنیر بجهت آنکه ذکر کرده اند در تحقیق آن لغویین نزدیک
بحقیقت پنیر است جوهری گفته است که گاه است ساکن میکنند قاف را و نقل
میکنند حرکت آنرا بهمزه در شعر اما از عبارت قاموس ظاهر میشود که بدون ضرورت
شعر نیز میگویند اقط بفتح و ضم و کسر همزه با سکون قاف در هر سه و بفتح همزه و کسر قاف
مثل کتف چنانچه مشهور و متفق علیه است و بفتح همزه و ضم قاف بروزن رجل و بکسر همزه
و کسر قاف مثل ابل و جمع آن اقطان است قطف بکسر قاف و سکون طاء مهمله
خوشه را گویند و جمع آن قطاف و قطوف است در قرآن مجید در سوره مبارکه الحاقه
واقع شده است قطوفها دانیة جمع قطف مذکور است ابن اثیر در نهایه گفته است
که مکرر واقع شده است لفظ قطف در احادیث و بفتح روایت کرده اند آنرا محدثین
و مناسبت که آن بکسر است جزم و تحقیق لغویین ذکر کرده اند که قطف بفتح قاف مصدر و
بمعنی چیدن است اخسا فعل امر است و ماضی آن خسا از باب منع است و اعلال
فعل آن متعدی و لازم میگویند خسأ الکلب یعنی دور کرد سگ را با ذلت و خواری
و میگویند خسأ الکلب یعنی دور شد سگ با خفت و خواری و ناخوشی و اصل معنی
ابعاد با اکراه است چنانچه دور میکند از خود سگ را با خفت و خواری و ناخوشی
و بهمین معنی است در آیه مبارکه که در سوره مؤمنین واقع شده قال اخسئوا فیها ولا
تکلمون شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بیان نموده که آن بمعنی کردن زجر است
بجهت آنکه دور شود و از این کس یعنی دور شو دور شو و بگوئی آنرا از روی قهر و غضب
وجنه بضم و فتح و کسر واو بلندی رو را گویند که در فارسی گونه نامند و تحقیق لغات
و ذکر لغویین در آن سابقا مذکور شد هرگاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند وانی در حدیث

خدیفة النسب آنست که بوده باشد بمعنی واو جمع چنانچه نقل کرده اند علمای علم نحو
ومفسرین ذکر کرده اند در آیه وافی هدایه سوره مبارکه نور ولا علی انفسکم ان تاکلوا
من بیوتکم او بیوت آبائکم ومؤید آنست روایت بواو در مثل انچه پیشتر مذکور
شد سابقا ومقوی آنست آنچه روایت شده است بعد از آن وممکن است که بوده
باشد بمعنی بل والله اعلم بمعنی شیخ عالم فاضل شیخ هاشم بن محمد علیه الرحمه در کتاب
مصباح الانوار روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند
که آمد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بسوی پدر عالیقدارش حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله پس آنحضرت دانست از رنگ وروی مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
گرسنه بودن آنحضرت را پس فرمودند بآنحضرت که ای دختر گرامی من اینجا یعنی
نزد من بیا ودر برمن بنشین پس نشانید حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله حضرت فاطمه
زهرا را برابر بالای ران وزانوی راست مبارک خود پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
عرض کرد که ای پدر عالیقدار من بدرستیکه من گرسنه ام پس آنحضرت دستهای
مبارک خود را بجانب آسمان برداشت وگفت که ای خداوند من توئی بلند
کننده زیر دستان وسیر کننده گرسنگان سیر گردان حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
دختر پیغمبر برگزیده ات را حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که قسم بخداوند عالمیان
که گرسنه نشد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بعد از آن روز تا اینکه مفارقت از
دار دنیا بسرای عقبی فرمود واز حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده اند که آنحضرت
فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر گرامی حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله صاحب آزار شد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بعیادت
آنحضرت تشریف شریف ارزانی نموده آمد ودر نزد آنحضرت نشست وپرسید از
فرزند دلبند خود احوالش را حضرت فاطمه زهرا علیها السلم عرض کرد که خدمت پدر عالیقدارش

حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که پدر بدرستیکه دلم میخواهد وخواهش میکنم بطعام
پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله برخاست بسوی طاقی در آنخانه واز آن طبقی
آورد خالیکه بود درمیان آن مویز ونان تخمخ وکعک ویا پنیر وخوشه انگور پس
آن خوانچه را آنحضرت گذاشت درپیش حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله دست مبارک خود را در آن طبق گذاشت وگفت
بسم الله وفرمود که بگوئید بسم الله وبخورید پس خوردند از آن نعمتهای بهشت
عنبرسرشت حضرت فاطمه زهرا وحضرت امیر المؤمنین وحضرت امام حسن وحضرت امام
حسین علیهم السلم ودر اثنائی اینکه میخوردند ایشان از آن طعام بهشت عنبرسرشت در
اینوقت ایستاد سائلی در در خانه مبارکه آنحضرت پس گفت السلم علیکم اطعام کنید
وبدهید بما از آنچه روزی کرده است حق تعالی آنرا بشما حضرت پیغمبر از روی غضب فرمود
که دور شو واو را مثل سگ بخواری وذلت دور نمود بعد از آن حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم عرض کرد که یا رسول الله هرگز نفرموده بودید چنین از برای مسکین ونمودید
شما همچنین با سائل وفقیر حزین آنحضرت فرمودند که بدرستیکه بود او شیطان لعین
وبدرستیکه چون آورد حضرت جبرئیل امین از برای شما این طعام را از بهشت
برین اراده کرد شیطان اینکه بخورد از این طعام بهشت جاودان ونبود این سزاوار
از برای شیطان بجهت اینکه دور گردانیده است او را از رحمتش خداوند عالمیان
واز حذیفة الیمانی روایت کرده است که او گفت که قاعده وادب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله آن بود که نمیخوابید تا اینکه میبوسید گونه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را ومیان
دو پستان آنحضرت را و روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که قاعده ودستور حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
آن بود که نمیخوابید آنحضرت تا اینکه میگذاشت روی منور گرامی خود را میان دو پستان

مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ع القطان عن السکری عن الجوهری عن شعیب بن
واقد عن اسحق بن جعفر بن محمد بن عیسی بن زید بن علی قال سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول انما سمیت فاطمة علیها السلام محدثة لان الملائکة کانت تهبط
من السماء فتنادیها کما تنادی مریم بنت عمران فتقول یا فاطمة ان الله اصطفاک
وطهرک واصطفاک علی نساء العالمین یا فاطمة اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع
الراکعین فتحدثهم ویحدثونها فقالت لهم ذات لیلة الیست المفضلة علی نساء
العالمین مریم بنت عمران فقالوا ان مریم کانت سیدة نساء عالمها وان الله عز وجل
جعلک سیدة نساء عالمک وعالمها وسیدة نساء الاولین والآخرین کتاب دلایل
الامامة للطبری عن محمد بن هرون بن موسی التلعکبری عن الصدوق مثله تم
آیه مبارکه که در شان حضرت مریم علیها السلام نازل شده در سوره آل عمران است بعضی از
مفسرین ذکر کرده اند که مراد از ملائکه حضرت جبرئیل است بنا بر این در اینجا نیز با حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام حضرت جبرئیل خواهد بود و قنوت در لغت بمعنی طاعت و خشوع و نماز
و دعا و عبادت و قیام و طول قیام و سکوت و عبودیت و اطاعت و قیام بحقوق ازواج
آمده و در هر جا هر یک از معانی مذکوره مناسب باشد مستعمل میشود و در شان حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام جمیع معانی مذکوره مناسب است حق تعالی در سوره مبارکه البقره فرموده کلٌّ
له قانتون یعنی همه مطیع و منقاد خداوند عالمیان اند و بعضی گفته اند که مقر و معترفند
بر بندگی و عبودیت حق تعالی و در سوره مبارکه احزاب فرموده ومن یقنت منکن
لله ورسوله یعنی قیام بطاعت و فرمانبرداری نماید و در سوره مبارکه تحریم فرموده
عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن مسلمات مؤمنات قانتات
وایضا در سوره مبارکه نسا فرموده فالصالحات قانتات یعنی قیام نمایندگان بحقوق
شوهران و اطاعت کنندگانند بجهت ایشان و در سوره مبارکه البقره فرموده و

قوموا لله قانتین یعنی داعین و با طول دهندگان در قنوت و بعضی گفته اند یعنی ساکتین
و صامتین و روایت کرده اند از زید بن ارقم که او گفت در ابتدای اسلام ما
حرف میزدیم در اثنای نماز تا اینکه نازل شد وقوموا لله قانتین یعنی ساکتین
پس سکوت مینمودیم بعد از آن در نماز و در سوره مبارکه زمر فرموده امّن هو قانت
آناء اللیل ساجدا وقائما یحذر الآخرة ویرجو رحمة ربه قل هل یستوی الذین
یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی نماز گزارنده و عبادت
کننده است در ساعات شب روایت شده است که این آیه مبارکه نازل شد در شان
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جوهری گفته که اصل در معنی قنوت طاعت است بعد از آن
نامیده اند بقیه معانی را بآن شیخ طبرسی علیه الرحمه گفته است که اصل در قنوت دوام است
بعد از آن استعمال شده است که مناسبت بمعنی مذکور دارد و اصطفا بمعنی برگزیدن
و لطف نمودن است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه روایت شده است
که آنحضرت فرمودند بدرستیکه حق تعالی برگزید ترا ای مریم از برای ذریه انبیا یعنی که
ترا از ذریه پیغمبران اولوا العزم خود فرمود و پاک گردانید ترا از عمل ناشایست و برگزید ترا
از برای ولادت حضرت عیسی علیه السلام بدون شوهر شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر
مجمع البیان بعد از ذکر این حدیث شریف بیان نموده که بیرون آمد اصطفا بسبب
نکته که فرموده آنحضرت از تکرار بجهت آنکه میشود بنا بر آنچه حضرت فرموده اصطفا مستعمل
در دو معنی مختلف یعنی در اول استعمال شده است در معنی که مخالف و مغایر است
با معنی که استعمال شده است در آن ثانیا پس بعمل نیامده مطلق تکراری که ناخوش است
در کلام فصحا بنا بر این کمترین نیز در شان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بنحوی ترجمه
خواهد نمود که مبرا باشد از تکرار و موافق باشد با آنچه فرموده است حضرت امام
محمد باقر علیه السلام بجهت مریم بنت عمران و مقدم شده است در آیه مبارکه سجود بر رکوع

در معانی ذکر و بعد از اصطفای مذکوره آیات احادیث واقع شده است ح

بعضی گفته اند که جهت آنست که واو دلالت نمیکند بر ترتیب بلکه از برای مطلق جمع
و اشتراکست و بعضی گفته اند که واسجدی یعنی سجده شکر بگزار از برای خداوند
عالمیان و ارکعی یعنی نماز را بجای آر با نماز گزارندگان و بعضی گفته اند که یعنی نماز را
با جماعت ادا نمای بخاطر کمترین میرسد که ممکن است که چون سجده اشرف و افضل
از رکوع است و نهایت انقیاد و تذلل از آن معلوم میشود بجهت آنکه میگزارد
بنده اشرف اعضای خود را که رو و پیشانیست بر زمین بجهت آن مقدم داشته باشد
آن را حضرت رب العالمین و احادیث کثیره در فضیلت سجده واقع شده از جمله آن آنکه بنده در
هیچ حالت نزدیکتر نیست بدرگاه حق تعالی از حالت سجده و جایز نیست سجده بجهت
غیر خداوند عز و جل و او دوست مخصوص بسجده و غیر ذلک والله اعلم یعنی شیخ فقیه ابو جعفر
محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه روایت کرده است در کتاب
علل الشرایع بسند معتبر مذکور از اسحق بن جعفر نواده حضرت امام زین العابدین علیه السلم که او
گفت که من شنیدم از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت
میفرمود که بدرستیکه نامیده شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم محدثه بجهت آنکه فرود می آمدند
ملائکه مقربین و یا حضرت جبرئیل امین علیه السلم از آسمان پس ندا میکردند آنحضرت را
همچنانکه ندا میکردند حضرت مریم بنت عمران علیها السلم را پس میگفتند ملائکه مقربین و یا
میگفت حضرت جبرئیل امین که ای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بدرستیکه خداوند
عالمیان برگزیده و اختیار کرده ترا بانکه آفریده ترا از نعیم بهشت عنبر سرشت و بیرون
آورده ترا از صلب طاهر پاک بهترین پیغمبران حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و از رحم پاکیزه حضرت خدیجه کبری علیها السلم نیکوترین زنان عالمیان و تزویج
فرموده ترا بآنحضرت علی مرتضی علیه السلم خوبترین جمیع اوصیا و اصفیا و پاک و پاکیزه
گردانیده ترا بسبب ایمان کامل از پلیدی کفر و شک و ریب و یا بسبب تقی

کثرت

کثرت طاعات و عبادات از بدیهای عصیان و نقصان و یا آنکه پاک و پاکیزه
گردانید ترا از آلودگی کثافتها مثل حیض و نفاس که میباشد از برای زنان و یا آنکه
پاک و پاکیزه گردانید ترا از اخلاق ذمیمه و اوصاف ردیه و برگزیده و اختیار
کرده ترا بر زنان جمیع عالمیان بآنکه گردانید ترا مادر خلفا و ائمه هدی علیهم السلم
الی یوم القیام فی الواقع این معنی بغایت دقیق است بجهت آنکه منصب ارجمند
وصایت و خلافت خداوند عالمیان بعد از اندک زمانی از ذریه و رحم حضرت
مریم علیها السلم منتقل شد برحم و ذریه دیگر و همچنین بود در سایر زنان بعد از آدم البشر
حوا که منتقل میشد از رحمی برحمی دیگر اما بعد از حضرت فاطمه زهرا علیها السلم الی یوم القیام
در ذریه و رحم آنحضرت باقی و منتقل نشد برحم و ذریه دیگر و اشاره باینست قول خداوند
عالمیان در سوره مبارکه زخرف وجعلها کلمة باقیة فی عقبه ای حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم دایم بدار بندگی باخلاص خداوند عالمیان را و یا طول بده ایستادن در نماز را
و یا نیکو قیام کن بحقوق شوهر عالیمقدارت که بهترین خلق اولین و آخرین است بعد از
حضرت رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله اجمعین الی یوم الدین و یا بهر یک و یا بجمیع
معانی مذکوره در شرح بجهت محض رضای خداوند عالمیان و سجده کن از برای پروردگارت
بعد از قیام بطاعات سجده شکر توفیق عبادات و طاعات و رکوع کن با رکوع
کنندگان که امام باشد بنماز و یا بنماز جماعت چنانچه مذکور شد در شرح پس می آمدند
ملائکه مقربین و یا حضرت جبرئیل امین علیه السلم بنزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس حدیث
میکرد و حرف میزد آنحضرت با ایشان و حدیث میکردند و حرف میزدند ایشان
با حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس گفت شبی از شبها حضرت فاطمه زهرا علیها السلم با ایشان
که آیا نیست تفضیل داده شده بر جمیع زنان عالمیان حضرت مریم بنت عمران علیها السلم
پس گفتند ملائکه مقربین و یا گفت حضرت جبرئیل امین علیه السلم در جواب آنحضرت فاطمه زهرا

که بدرستیکه بود حضرت مریم علیها السلام سیده و بزرگ زنان عالم خودش و بدرستیکه
گردانید حضرت خداوند عز و جل نور سیده و بزرگ زنان عالم خود و عالم حضرت
مریم علیها السلام سیده و بزرگ زنان اولین و آخرین ایضا شیخ عالم فاضل رشید
شیخ محمد بن جریر الطبری علیه الرحمه در کتاب دلائل الامامه بسند مذکور از شیخ جلیل القدر
صدوق علیه الرحمه مثل این حدیث را روایت کرده است ع ۵۵ ابی عن عبد الله بن الحسن
المؤدب عن احمد بن علی الاصبهانی عن ابراهیم بن محمد الثقفی عن اسمعیل
بن بشار قال حدثنا علی بن جعفر الحضرمی بمصر منذ ثلثین سنة قال حدثنا
سلیمان قال محمد بن ابی بکر قرأ وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی ولا محدث
قلت وهل یحدث الملائکة الا الانبیاء قال ان مریم لم تکن نبیة وکانت محدثة
وام موسی بن عمران کانت محدثة ولم تکن نبیة وسارة امرأة ابرهیم قد عاینت
الملائکة فبشروها باسحق ومن وراء اسحق یعقوب ولم تکن نبیة وفاطمة بنت
رسول الله صلعم کانت محدثة ولم تکن نبیة قال الصدوق ره قد اخبر الله عز وجل
فی کتابه بانه ما ارسل من النساء احدا الی الناس فی قوله تبارک وتعالی وما
ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم ولم یقل نساء والمحدثون لیسوا برسل ولا انبیاء
شرح محدث بضم میم و فتح حاء مهمله و فتح دال مهمله مشدده و ثاء مثلثه مفرد مذکر اسم مفعول است
و محدثة بشرح ایضا بلحوق تاء تانیث مفرد مونث آنست و محدثون بشرح مذکور با ضم سیم جمع
صیغه جمع مذکر آنست و دخول زنان محدثه در محدث و محدثون بعنوان تغلیب است
شمه از احوال حضرت ساره در شرح حدیث سی و سوم و فقره از مناقب محمد بن ابی بکر
در شرح فقره حدیث سی و ششم همین باب سابقا مذکور شد هرگاه خواهند که موفق باحوال
ایشان بهم رسانند رجوع بآنجا فرمایند صح شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی
بن بابویه القمی علیه الرحمه بسند معتبر مذکور در کتاب علل الشرایع روایت کرده است که محمد

ابن ابی بکر

بن ابی بکر قرائت کرد و یا چون قرائت کرد آیه مبارکه را که در سوره حج است باین نحو وما
ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی ولا محدث گفت سلیمان راوی حدیث که من
گفتم باو که آیا حدیث میکنند و حرف میزنند ملائکه مقربین مگر با انبیاء و مرسلین گفت محمد بن
ابی بکر در جواب که بدرستیکه حضرت مریم بنت عمران علیها السلام نبود پیغمبر و حال آنکه بود محدثه
چنانچه ناطق است بآن قول خداوند عالمیان که فرموده است در سوره آل عمران واذ
قالت الملائکة یا مریم ان الله اصطفیک وطهرک واصطفیک علی نساء العالمین
یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین و ایضا در سوره مبارکه مذکوره فرموده
اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی بن مریم
وجیها فی الدنیا والآخرة ومن المقربین و مادر حضرت موسی علیه السلام محدثه بود چنانچه
حق تعالی اخبار نموده است بآن در سوره مبارکه قصص واوحینا الی ام موسی ان ا
رضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک و
جاعلوه من المرسلین و حال آنکه نبود والده حضرت موسی پیغمبر و ساره زوجه حضرت ابرهیم
خلیل الله علیه السلام تحقیق که دید برای العین ملائکه مقربین را بشارت دادند ملائکه
باو بتولد حضرت اسحق علیه السلام از او و بتولد حضرت یعقوب علیه السلام بعد از حضرت اسحق از
ذریه او چنانچه حق تعالی اخبار فرموده است بآن در سوره مبارکه هود وامرأته قائمة
فضحکت فبشرناها باسحق ومن وراء اسحق یعقوب قالت یا ویلتی ءألد وانا
عجوز وهذا بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب قالوا اتعجبین من امر الله رحمت الله
وبرکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید و حال آنکه نبود حضرت ساره پیغمبر و حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام محدثه بود چنانچه در احادیث کثیره متواتره واقع شده و نبود حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام پیغمبر گفته است شیخ جلیل القدر صدوق علیه رحمة الله الملک
الغفور بعد از نقل این روایت در کتاب مذکور که بدرستیکه اخبار فرموده است

خداوند عالمیان در قرآن مجید با آنکه نفرستاده است احدی از زنان را برسالت بسوی
مردمان در قول مبارکش که در سوره نحل است وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي
إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ نفرموده نساء یعنی بنص آیه وافی
هدایه معلوم میشود که باید بوده باشد رسول و پیغمبر البته مرد و محدثون نیستند رسولان و
نه پیغمبران پس جایز است که بوده باشد زن محدثه و مرد دیگه نبوده باشد رسول و نبی بوده
باشد محدث ٥٦ احمد بن محمد عن محمد بن الحسین عن ابن محبوب عن ابن رئاب عن
ابی عبیدة قال سأل اباعبدالله علیه السلام بعض اصحابنا عن الجفر فقال هو
جلد ثور مملو علما فقال له ما الجامعة فقال تلك صحیفة طولها سبعون ذراعا
فی عرض الادیم مثل فخذ الفالج فیها کل ما یحتاج الناس الیه ولیس من قضیة الا
وفیها حتی ارش الخدش قال له فمصحف فاطمة فسکت طویلا ثم قال انکم لتبحثون
عما تریدون وعما لا تریدون ان فاطمة مکثت بعد رسول الله صلی الله علیه
وآله خمسة وسبعین یوما وقد کان دخلها حزن شدید علی ابیها وکان جبرئیل
علیه السلام یأتیها فیحسن عزاها علی ابیها ویطیب نفسها ویخبرها عن ابیها ومکانه
ویخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها وکان علی ع یکتب ذلك فهذا مصحف فاطمة ع
شرح جفر بفتح جیم وسکون فا متصل برای مهمله معنی‌اش آنست که بوده باشد در لغت
بمعنی صندوق بزرگ مدور که ساخته باشند آنرا از چرم یا چوب و یا از چوب و چرم
بجهت آنکه ذکر کرده است صاحب قاموس الجفرة بالضم جوف الصدر او ما یجمع
البطن والجنبین وسعة فی الارض مستدیرة و ایضا ذکر کرده اند الجفیر جعبة
من جلود لا خشب فیها او من خشب لا جلود فیها و در نهایه مسطور است که الجفیر الکنانة
والجعبة التی یجعل فیها السهم و ممکن است که بوده باشد جفیر که ذکر کرده اند بتصغیر
بر وزن زبیر مصغر جفر مثل صندوق و صندوقچه که میگویند در زبان فارسی و واقع

شده است

شده است در حدیث طویلی که روایت کرده است آنرا شیخ کلینی علیه الرحمه در
کتاب حجت کافی از ابی بصیر که پس فرموده حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام که بدرستیکه در نزد ماست جفر و چه میدانند ایشان که چه چیز است جفر گفته
ابو بصیر که من عرض کردم که چه چیز است جفر آنحضرت علیه السلام فرمودند که ظرف
محفوظیست از پوست و در آنست علم جمیع پیغمبران و جمیع اوصیاء و علم جمیع علمای
آنجماعتیکه قبل از این بوده اند از قوم بنی اسرائیل و ایضا روایت کرده است که
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که در نزد ماست جفر سفید راوی گفت
که من عرض کردم بخدمت آنحضرت که پس چه چیز است در آن آنحضرت ع فرمودند که
در آنست زبور حضرت داود علیه السلام و توریه حضرت موسی علیه السلام و انجیل حضرت
عیسی علیه السلام و صحف حضرت ابراهیم علیه السلام و حلال و حرام و مصحف حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام و نمیگویم و ادعا نمیکنم که در آنست قرآن مجید و حال آنکه در آنست آنچه محتاج
میشوند مردمان بسوی آن و محتاج نمیشویم ما بسوی احدی حتی اینکه در آنست
تازیانه و نصف تازیانه و چهار یک تازیانه که هر کدام حد چه گناه است که باید حد
زد و تا آن نحو در آن گناه و دیت خراش که شخصی در پوست بدن دیگری کند و فرمودند
که در نزد من است جفر سرخ راوی عرض کرد که چه چیز است در جفر سرخ آنحضرت ع فرمودند
که در آنست اسلحه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و بدرستیکه خواهد گشوده شد
جفر سرخ از برای خون ریزی خواهد گشود آنرا صاحب شمشیر آل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که مراد از آن بوده باشد قائم آل محمد علیهم السلام عرض کردند بخدمت آنحضرت که آیا میدانند
آنچه را که فرمودید اولاد حضرت امام حسن علیه السلام یعنی جمعی از اولاد آنحضرت که
ادعای خلافت و داعیه خروج و پادشاهی دارند آنحضرت ع فرمودند که آری بخدا
عالمیان قسم میدانند چنانچه میدانند شب را که بتحقیق شب است و روز را که بیقین

روز است اما آنکه والد نوشته است ابنا از احد و خواهش دنیا بر نفی و انکار حق
و هرگاه طلب میکردند ایشان حق را بجهت صاحب حق بهتر بود از برای ایشان
در دنیا و آخرت و بنا بر بعضی روایات بعد از آن فرمود آنحضرت که بدرستیکه صبح
میکنیم ما و حال آنکه بسیار است دشمنان ما و بتحقیق که شب میکنیم ما در حالتی که
نیست از برای ما دشمنی که بوده باشد دشمنی او بیشتر از خویشان و اقربای ما و در حدیث
دیگر وارد شده است که پرسیدند از آنحضرت که چه چیز است جفر آنحضرت فرمودند
که پوست گوسفند و پوست بز است چسبیده است آنها بیکدیگر در آنست اسلحه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و جمیع کتب و مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلم جامع مشتق از اسم
فاعل است و باعتبار بزرگی و یا بسبب جمع مسائل کثیره و یا مسائل متباینه مختلفه در آن
علما را اطلاق اسم جامع بر آن ممکن است چنانچه ذکر کرده اند لغویین که میگویند دیگ
بسیار بزرگ را جامع و میگویند مسجد بسیار بزرگ را جامع بجهت اجتماع مردمان در آن
و یکی از نامهای بزرگ خداوند عالمیان جامع است و در معنی آن گفته اند که او است
خداوند آنچنانیکه جمع میکند خلایق را در روزی که شک و شبهه نیست در وقوع
آنروز و بعضی گفته اند که جامع اوصاف حمد و ثنا است و بعضی گفته اند که او است
خداوند آنچنانیکه جمع میکند مثل را با مثل و متباین را با متباین و ضد را با ضد و در بین
متضاد نمیتوانند شد مگر از خداوند قادر چنانچه وارد شده است که فرعون و
فرعونیان در حین غرق گرفتار شدند بآتش دوزخ و شعرای عرب گفته اند لا تعجبوا
الاضداد ان اجتمعت • والله یجمع بین الماء والنار • و نام جامعه ممکن است که بوده باشد
نام مسالة و کتب مثل نام علامه و ممکن است که بوده باشد نام تالیف بجهت آنکه
واقع شده است صفت از برای صحیفه و در حدیث طویل مزبور که روایت کرده است
آنرا ابن شیخ کلینی علیه الرحمه در کتاب حجة کافی از ابی بصیر مذکور است که حضرت امام بحق

ناطق

ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم فرمودند بابی بصیر که ای ابا محمد بدرستیکه در نزد
ما است جامعه و نمیدانند مردمان که چه چیز است جامعه گفت ابو بصیر که من عرض کردم
که فدای تو شوم چه چیز است جامعه آنحضرت فرمودند که صحیفه ایست که طول آن هفتاد
ذرع است بذرع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و املاء آنحضرت است که بیرون آمده است از
شکاف دهان مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خط مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
که نوشته است آنرا آنحضرت بدست راست مبارکش در آن نوشته است جمیع حلال
و حرام و هر چیزی که محتاج میشوند بسوی آن مردمان حتی ارش خراش در پوست و دراز
کرد آنحضرت دست مبارک خود را بسوی من و فرمود که اذن و رخصت میدهی از
برای من ای ابا محمد که گفت ابو بصیر است من عرض کردم که فدای تو شوم بدرستیکه من
بنده تو ام عمل بیار با من آنچه میخواهی پس آنحضرت فشردند یعنی دست و یا بازوی
مرا بدست مبارکش و بدستی فرمود که حتی ارش مثل این فشردن نیز در جامعه مرقوم
و مذکور است سید الفضلا میر سید شریف که از اعاظم علما و محققین اهل تسنن است در
کتاب شرح مواقف گفته است که بدرستیکه جفر و جامعه دو کتاب است که بوده است
از برای حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم بتحقیق که ذکر شده است در آن دو کتاب بعلم حروف
علم حوادث تا انقراض عالم و ائمه معروفین از اولاد آنحضرت میدانسته اند آنرا و
احکام غریبه میکردند بسبب آن و موید قول او است حدیثیکه روایت شده است از
حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا در وقتی که مامون ملعون آنحضرت را نموده است ولیعهد نما
و با آن حضرت وعده میکرد تسلیم خلافت و امر را آنحضرت فرمودند ان الجفر و الجامعة
تدلان علی خلاف ذلك و حدیثی که روایت کرده است شیخ کلینی در کتاب حجة
کافی که بدرستیکه عبد الملک بن اعین عرض کرد بخدمت حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم که بدرستیکه جماعت زیدیه و معتزله بتحقیق که جمعیت کرده اند بر محمد بن عبد الله

پس آیا پادشاهی هست از برای ذی نفس طالع و ستایش آنحضرت ع فرمودند که بحق آن قسم
که در تو رمنت دو کتاب که نوشته است در آن دو کتاب نام هر پیغمبر و هر پادشاهی
که پادشاه خواهد شد در زمین نه بحق قسم که نیست نام محمد بن عبد الله در هیچیک از آن
دو کتاب و محمد بن عبد الله مذکور محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب
علیهم السلام است و لقب او نفس زکیه بود و از ائمه زیدیه و خلیفه یحیی بن زید است چنانچه در
اول صحیفه کامله مذکور است و بجهت اخذ بیعت جبری حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را
حقیقه و محبوس کرده اند و خانه آنحضرت را غصب نمود چنانچه آنحضرت ع فرموده بود به پادشاهی
نرسید و در چهاردهم شهر رمضان سنه صد و چهل هجری لشکر منصور دوانیقی عباسی
او را در مدینه طیبه بقتل رسانیدند ادیم بفتح همزه و کسر دال و سکون یا مثناه و میم بروزن
کریم پوست دباغی شده را گویند و پوست سرخ و مطلق پوست را نیز میگویند
و جمع آن ادم بفتح همزه و فتح دال مهمله است مثل افیق و افق جوهری گفته است
که گاه میاید جمع آن آدمه مثل رغیف و ارغفه فخذ بفتح فا و کسر خا معجمه و ذال معجمه
مثل کتف فخذ و فخذ بسکون خا و با فتح و کسر فا ران را گویند ما بین ساق و ورک
و لفظ آن مونث سماعی و جمع آن افخاذ است فالج بکسر لام شتر بسیار بزرگ
دو کوهان دار را گویند ارش بفتح همزه و سکون را مهمله دیت جراحات و جنایات
و تفاوتی که بگیرد مشتری از بایع در وقت ظهور عیب در مبیع را گویند و اصل ارش
در لغت بمعنی افساد است خدش بفتح خا معجمه و سکون دال مهمله خراشیدن را گویند هر چند
خراشی باشد که بیرون نیاید از آن خون چنانچه میگویند کرمه را مخادیش و مخدوش بروزن
مخالیف مصحف بضم و فتح و کسر میم چیزی را گویند که بوده باشد صحف در آن و اصل در آن
ضم میم است چنانچه مشهور است تبحثون صیغه جمع مذکر مخاطب است از فعل مضارع
باب منع و بحث در لغت بمعنی تفحص و تفتیش است لهذا نامیده اند سوره مبارکه

توبه را سوره البحوث و بحث در لغت بمعنی استقصا نیز آمده است و در حدیث شریف
مذکور آن معنی نیز مناسب است تبدون صیغه جمع مذکر مخاطب است از فعل مضارع باب افعال
و اصل آن تبدیون بوده است با واو قلب کرده اند و او را با الف در فعل ماضی و بیا در فعل
مضارع و حذف کرده اند و او را در مصدر بجهت مجاورت آن با الف و عوض آورده اند
از آن ها را در آخر مصدر میگویند ابدی یبدی ابداء و ابداءة بمعنی مشیت و خواهش است و اراده
در خلق آنحضرت را گویند که خواهش کند با آن در دل و خواهد که بعمل آید آن در خارج و در حق
بمعنی ایجاد است و ظاهر آنست که مراد آنحضرت ع از فقره انکم لتبحثون عما تریدون
و عما لا تریدون آن باشد که شما شیعیان البته تفحص و تفتیش میکنید بجهت تحصیل علم بانچه
میخواهید آنرا و بانچه نمیخواهید آنرا چنانچه میگویند که فلانی سعی است در تحصیل علم بهر نیک و بد
و علمای امامیه علیهم الرحمه تفحص و تفتیش نموده است مسائل مخالف و موالف را خلاصه
مقصود آنکه این فقره متضمن خوش آمدن آنحضرت است از سوال و تفتیش شیعیان
و تحسین است با ایشان و تطابق هر جزو بجزوی منظور نیست که مصحف حضرت فاطمه علیها السلام
عما لا تریدون باشد بلکه مقصود حضرت از این کلام محض تحسین شیعیان است
باینکه استقصا و تفحص و تفتیش بلیغ مینمایند که بدانند جمیع اشیا را و نماند در نزد ایشان
مجهولی مولانا خلیل قزوینی علیه رحمة الله الملک الغنی در شرح کتاب حجه کافی در شرح این حدیث
شریف گفته بدرستیکه شما هر آینه تفحص میکنید از چیزهاییکه میخواهید و از چیزهاییکه نمیخواهید
یعنی اینکه بکار شما نمی آید و تفتیش کم است میتواند بود که اشارت باشد باینکه بعضی از
ذهنها نمیفهمند وقوع این را بی نبوت ع انکه معنی مذکور متضمن منع و زجر شیعیان است
از سوال و معلوم میشود که ناخوش آمده باشد آنحضرت را از سوال شیعیان و سوال
بی نفع مینموده باشند از آنحضرت ع و بوده باشد این شیوه و پیشه ایشان همیشه و این
بسیار بعید و منع آنحضرت ع ایشان را از چنین نظام که تفتیش مینموده اند فضایل

نموده می نویسند احوال ائمه یعنی
و احوال ائمه ظلم و جور را
و غلات تفحص و
تفتیش
صح

این غلام مرداعی معروض
مبداء اولا
صح

حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را چنین منع بلیغ بغایت بعید است با وجود قول خداوند
عالمیان که فرموده است وَاَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ثانیاً آنکه جواب سؤال بی نفع
لغو نیز مثل سؤال آنست استغفر الله پس لازم بود بر آنحضرت که نگویند بایشان جواب
با وجود آنکه در احادیث متعدده واقع شده است که حضرات ائمه معصومین علیهم السلم
بدون سؤال سائلی اظهار میفرموده اند مصحف حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را و استنباط
امور آینده را از آن بلکه اولاً بیان و اظهار میفرمودند آنرا اجمالا نحویکه باعث شوق و سؤال
سائل شود از حقیقت آن چنانچه بیان فرموده اند در حدیث ابی بصیر که روایت کرده است
در کتاب نجیبهٔ کافی و حدیثیکه مذکور میشود در متن بعد از این و حدیثیکه نقل خواهد
نمود کمترین در شرح حدیث آینده ثالثاً آنکه کدام نفع است انفع از دانستن
فضائل حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که باعث ازدیاد و قوت ایمان و وصول جنان
و دلخوشی شیعیان است چنانچه عرض کرد جابر انصاری علیه رحمة الله الملک الباری
بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم که فدای تو شوم یا ابن رسول الله نقل فرما بمن
حدیثی در فضیلت جده عالیمقدارت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که چون من نقل
کنم آنحدیث را بجهت شیعیان فرحناک و خوشنود شوند شیعیان بآن آنحضرت
حدیث فرمودند بجهت او حدیث شریف غریبی که بنهایت قدر و منزلت حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم در نزد خداوند عالمیان و رفعت شان آنحضرت از آنحدیث
ظاهر میشود چنانچه سابقا مذکور شد رابعاً آنکه عوام شیعه عالم و معتقدند بر اینکه حضرت
جبرئیل امین و ملائکه مقربین بودند خدمهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و جنبانندهٔ
گهوارهٔ اطفال آنحضرت حتی اینکه باواز بلند نقل میکنند آنرا درویشان و مداحان
در محلات و اسواق و جمیع از ایشان عوام میفهمند و معتقدند بوقوع آن بی نبوت
اما آمدن حضرت جبرئیل علیه السلم نزد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم در تعزیهٔ حضرت سید

المرسلین و تسلی دادن و نقل حکایت نمودن با آنحضرت را میفهمند و وقوع این را
بی نبوت خامساً آنکه شک و شبهه نیست در نهایت فصاحت و بلاغت کلام ربانی
و ایجاز و اختصار آیات قرآنی بمرتبهٔ که واقع شده است در احادیث که نیست هیچ حرفی
از حروف قرآن مجید مگر اینکه است از برای او هفتاد هزار معنی با وجود این ایجاز و اختصار
در چندین آیات مبارکات بیان فرموده است حق تعالی بدون سؤال و التماس
احدی نزول حضرت جبرئیل علیه السلم و ملائکه مقربین را بمریم بنت عمران و بساره زوجهٔ حضرت
ابراهیم علیه السلم و بوالدهٔ حضرت موسی علیه السلم و نمودار شدن و حرف زدن ملائکه
و خبر دادن از آینده بایشان و جواب و سؤال ملائکه با آن زنان چنانکه گفتند
بمریم که خواهد بهم رسید از تو پسری که بوده باشد نام او عیسی و او خواهد بود وجیه
در دنیا و عقبی و خواهد بود از جملهٔ مقربان درگاه احدیت و گفتند و دلداری دادند
بمادر حضرت موسی علیه السلم که شیر بده بفرزندت و چون بترسی باو از کشتن فرعون
و فرعونیان بینداز او را بدریا و مترس و محزون مشو بدرستیکه بعد از این رد خواهیم
کرد ما او را بسوی تو و خواهیم گردانید او را از جملهٔ پیغمبران مرسل و گفتند و نمودار شدند
بساره با وجود آنکه او کرد هاجر و اسمعیل را آواره که حق تعالی بعد از این عطا خواهد فرمود
بتو پسری که بوده باشد نام او اسحق و بعد از آن متولد خواهد شد از اسحق بجهت
تو نوادهٔ که بوده باشد نام او یعقوب و ساره گفت در جواب ایشان یَا وَیْلَتَی
ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ باز گفتند ملائکه مقربین در جواب
قول ساره أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ
چگونه میفهمند وقوع اینها را از ایشان بدون نبوت و نمیفهمند نزول و گفتگو و اخبار
بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را بدون نبوت و میفهمند دلداری والدهٔ حضرت موسی
علیه السلم را در انداختن فرزندش بدریا با وجود ظن سلامتی و اخبار بمادر حضرت عیسی را

باآنچه واقع خواهد شد در مستقبل بشیعیان و دلداری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از مصیبت پدر
عالیقدرش حضرت سید المرسلین و اخبار آنحضرت را باحوال ذریه اش بعد از این
و چه نفع کثیر وارد و ذکر نزول حضرت جبرئیل و ملائکه مقربین بجهت تعزیت حضرت سید المرسلین
مریم و والده حضرت موسی علیه السلم و ساره که نبودند ایشان خاتونان ما و نه پدران
ایشان پیغمبران ما و نه شوهران ایشان آقایان ما و نه فرزندان ایشان امامان ما که
نقوذ نشود آن نفع کثیر اضعافا مضاعفه بجهت تعزیت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله اجمعین در نزول حضرت جبرئیل و دلداری و اخبار و نقل احوال ذریه و مصیبت
در مستقبل بخاتون شیعیان و دختر گرامی پیغمبر آخر الزمان و شفاعت کننده ایشان
و زوجه کریمه آقا و صاحب کل ختم کننده پیغمبران و دستگیر هر دو جهان ایشان و والده عالیجناب
ائمه و حجج و امیدگاه دنیا یعنی شیعیان البته رسیده است بخاطر عاطر آن فاضل نحریر
چیزیکه قاصر است از ادراک آن عقل امثال فقیر و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل عزاء
بفتح عین مهمله و فتح زا معجمه و الف ممدوده در لغت بمعنی صبر است میگویند احسن الله
عزاک یعنی عطا کند حق تعالی ترا صبر نیک در حدیث واقع شده است که کسیکه بار
دارد مصیبت زده را بر صبر عطا میکند حق تعالی باو ثواب بسیار و ایضا در حدیث واقع
شده است که دیدن مصیبت زده دادن تعزیت است براو لطیب صیغه مفرد مذکر
غایب است از فعل مضارع باب افعال و ممکن است که بوده باشد فعل مضارع ثلاثی
مجرد بجهت آنکه میآید ثلاثی مجرد آن نیز متعدی و بمعنی ثلاثی مزید باب افعال در
قاموس مسطور است که طابته و اطابته طیبة پس معلوم میشود که آمده است مجرد و مزید
آن هر دو بیک معنی و متعدی و طیب مخالف خبیث است در جمیع معانی در حدیث
واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمودند که بنامند مدینه مشرفه را
طیبه و طابه بگویند بآن نیز یثرب چنانچه میگفتند قبل از آن صاحب قاموس ذکر کرده است

لطیبه

خداوند عالیان

که طیبه و طاب و طیبه و مطیبه مدینه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است جوهری گفته که طیبه
بر وزن شیبه نام مدینه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است یعنی شیخ ثقه عظیم
القدر محمد بن الحسن الصفار علیه رحمة الله الملک الغفار در کتاب بصائر الدرجات
روایت کرده است بسند معتبر مذکور از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلم که پرسیدند از آنحضرت بعضی از اصحاب یا شیعیان از جفر پس آنحضرت در جواب
فرمودند که آن پوست گاو نریست مملو از علم پس عرض کردند بخدمت آنحضرت که
جامعه چه چیز است آنحضرت فرمودند که آن صحیفه است یعنی مثل طومار که طول آن هفتاد
گز است و در عرض بقدر پوست مثل تماج و مثال آنست که لوله پیچیده آن مثل ران
شتر بسیار بزرگ و دو کوهانه است و فرمودند که در آنست کل آنچه محتاج میشوند مردمان
بسوی آن و نیست قضیه مگر آنکه نوشته است در آن حتی آنکه نوشته است در آن
ارش خراش که در پوست کسی دیگری نماید عرض کردند بخدمت آنحضرت که پس چه چیز است
مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آنحضرت مدتی ساکت شدند بعد از آن فرمودند که
بدرستیکه شما شیعیان هر آینه تفحص و تفتیش میکنید از آنچه میخواهید و از آنچه نمیخواهید
یعنی تفحص و تفتیش مینمایید و استقصا میکنید که بدانید جمیع چیزها را و نماند بر شما
چیزی مجهول خوب میکنید که طلب علم میکنید رحمت حق تعالی بر شما باد چنانچه در شرح
حدیث مذکور شد بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام باقی ماند بعد از پدر عالیقدرش
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین هفتاد و پنج روز و تحقیق که داخل شده
بود بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم حزن و اندوه بسیار بر رحلت پدر عالیقدرش
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و می آمد حضرت جبرئیل علیه السلم نزد آنحضرت پس نیکو
میگردانید صبر و عزای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را در مصیبت آنحضرت بوفات پدر
عالیشانش و آنحضرت را دلداری میداد و خاطر مبارک غمگین حزینش را از کدورت

وغبار غم و الم پاک میکرد و خبر میداد بآنحضرت از احوال خیر مآل پدر عالیمقدارش و قدر
و منزلت او در نزد خداوند عالمیان و جا و مکان آنحضرت در بهشت عنبر سرشت
و خبر میداد بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم بآنچه واقع خواهد شد بعد از رحلت آنحضرت
در ذریهٔ آنحضرت و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مینوشت آنچه را که خبر میداد از آن حضرت
جبرئیل علیه السلم بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس اینست مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلم این
غلام داعی معروض میدارد که ایضا شیخ کلینی علیه الرحمه در کتاب حجت کافی از محمد بن
یحیی از احمد بن محمد از ابن محبوب از ابن رئاب از ابی عبیده مثل این حدیث شریف را روایت
کرده است چنانچه حدیث آینده را بسندی که نقل خواهد شد ذکر کرده است و چون
دو حدیث مذکور در متن که از کتاب بصائر الدرجات نقل شده هر دو قریب بهم
بفاصله دو حدیث در یکباب کتاب حجت کافی روایت شده البته مؤلف کتاب علیه الرحمة
الی یوم الحساب چنانچه حدیث ثانی را از کافی نموده حدیث اول را نیز در اصل نسخه
بحار الانوار نقل نموده است اما چون سه نسخه بحار الانوار که در اینوقت در نظر این ذره
بمقدار است هیچیک مصحح و معتمد نیست نقل حدیث اول از کتاب کافی از قلم کاتبان
افتاده خواهد بود لهذا بذکر آن قیام نمود ۵۲ کا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ
حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ تَظْهَرُ الزَّنَادِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ
وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَذٰلِكَ لِأَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ قَالَ فَقُلْتُ وَمَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ
فَقَالَ إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ
مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا مَلَكًا يُسَلِّي غَمَّهَا
وَيُحَدِّثُهَا فَشَكَتْ ذٰلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهَا إِذَا أَحْسَسْتِ ذٰلِكِ وَسَمِعْتِ الصَّوْتَ
قُولِي لِي فَأَعْلَمَتْهُ فَجَعَلَ يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ حَتَّى أَثْبَتَ مِنْ ذٰلِكَ مُصْحَفًا قَالَ أَمَا إِنَّهُ
لَيْسَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَلٰكِنْ فِيهِ عِلْمُ مَا يَكُونُ كا الْعِدَّةُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بِتَلَة نمرج

تاریخ ولادت و وفات و مدت عمر حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

ولادت سراسر سعادت حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم در روز دوشنبه
هفدهم شهر ربیع الاول سال هشتاد و سه هجری در مدینهٔ طیبه واقع شد و در روز دوشنبه
هفتم شهر ذی الحجة الحرام سال یکصد و چهارده هجری برتبهٔ خلافت بعد از وفات پدر
عالیشانش حضرت امام محمد باقر علیه السلم فایز شد و در روز دوشنبه پانزدهم شهر
رجب المرجب سال یکصد و چهل و هشت هجری در زمان منصور دوانیقی در مدینهٔ طیبه بزهر جفا بدرجه
شهادت سرافراز و در قبرستان بقیع در نزد پدر و جد و عم خود امام حسن علیهم السلم مدفون
شد و بعضی وفات آنحضرت را در شهر شوال سنه مذکوره نقل کرده اند مدت عمر شریف
آنحضرت شصت و پنجسال و کسری قبل از رتبهٔ خلافت سی و یکسال و مدت امامت و خلافت
آنحضرت سی و چهار سال پس ظهور زنادقه و دولت بنی عباس در زمان خلافت آنحضرت
واقع شد در اوایل خلافت خود آنحضرت اخبار نموده خواهد بود تظهر صیغه مفرد مونث
غایبه است از فعل مضارع و معنی ظهور اظهر من الشمس است در قاموس مسطور است ظهر ظهورا
تبین جوهری گفته ظهر الشیء ظهورا تبین صاحب مجمع البحرین ذکر کرده است ظهر الشیء
ظهورا بدا بعد الخفاء مولانا خلیل قزوینی علیه رحمة الله الملک الغنی در شرح این حدیث
شریف در کتاب حجت کافی گفته الظهور مصدر باب منع قوت گرفتن یعنی قوت میگیرند
فلاسفه زنادقه بفتح زای معجمه و فتح نون متصله بالف و کسر دال مهمله و فتح قاف
متصله بها جمع زندیق بکسر زای معجمه و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یای متصله
بقاف است بر وزن قندیل جوهری گفته که زندیق معرب است و جمع آن زنادقه است
و اصل زنادقه زنادیق است حذف کرده اند یا را و عوض آورده اند از یاء در لفظ
در زیر که بود در مابین دال و قاف ها را در آخر کلمه بعد از قاف و اسم از آن زندقه
لغویین ذکر کرده اند که زندیق دهری را گویند که حشر را منکر نموده باشد و بعضی او
ملحد گویند و در حدیث نیز واقع شده که زنادقه دهریه اند که قایل نیستند بوجود

صانع و نه بهشت و نه دوزخ و میگویند وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ و بعضی از علما ذکر
کرده اند که زنادقه جمعی از مجوس اند که میگویند ایشان را ثنویه و اعتقاد ایشان آنست که
نور مبدأ خیرات و ظلمت مبدأ شرور است و بعضی گفته اند که زنادقه جمعی اند که
اظهار ایمان کنند در ظاهر و بوده باشند کافر در باطن مثل خلفای جور اهل سنت و
در کتاب مفاتیح العلوم مسطور است که زنادقه جمعی از مجوس آتش پرست اند که میگویند
ایشان را مانویه و بوده اند ایشان مزدکیه و مزدک اسم مردیست که ظاهر شد در زمان
پادشاهی قباد پدر انوشیروان در عجم و کتابی آورده زند نام و زند کتاب مجوس است
که نوشته بود آنرا زردشت حکیم و گمان ایشان آنست که زردشت حکیم
بوده است پیغمبر و زند کتاب سماویست پس مزدک مروج مذهب مجوس و آتش
پرستی شد و اصحاب و متابعان او منسوب شدند بزند و معرب شد کلمه پس
گفته شد زندیق پس زنادقه و زندیق معرب زندیست که اسم کتاب مجوس است
بعضی از علما ذکر کرده اند که این بحسب اصل وضع است بعد از آن استعمال
نموده اند در هر بیدین و سست دین و در قاموس مسطور است که یا اینکه
زندیق معرب زن دین است یعنی کسی که دین و مذهب او سست باشد
مثل دین زن خلاصه اینکه باتفاق لغویین کلمه زندیق معرب است و اصل آن
فارسی از زند کتاب مجوس و یا از زن دین است و مراد از ظهور زنادقه در سال
صد و بیست و هشت هجری ممکن است که بوده باشد ظهور دولت بنی عباس
چون خلفای بنی عباس ضعیف الایمان بوده اند مثل زنان نه کافر مطلق
بوده اند مثل خلفای بنی امیه و نه متصلب در دین و صاحب ایمان قوم
بوده اند مثل سلاطین صفویه انار الله برهانهم که گاه اقرار بامامت ائمه هدی
علیهم السلام مینموده اند و گاه ایشان را زجر و حبس نموده بقتل میرسانیده اند

خروج ابومسلم مروزی

و هر گاه اهل سنت را قوت و قدرتی بوده اظهار رسم مذهبی با ایشان مینموده اند
و هر وقت که فرقه شیعه را قوی میدیده اند اظهار تشیع میکرده اند باین
جهت حضرت ایشان را زنادقه نامیده و یا اینکه در ظاهر اظهار اسلام و در باطن
کافر بوده اند و یا اینکه چون ابومسلم مروزی که بانی دولت عباسی و صاحب
خروج شد مردی بوده مروزی و یا اصفهانی شهرت داده بود که من از فرزندان
سلیط بن عبد الله بن عباسم و سلیط پسر سلیطه کنیز عبد الله بن عباس بود و خلفای
بنی امیه جبرا او را فرزند عبد الله بن عباس نموده میراث بجهت او از اولاد
عبد الله بن عباس گرفتند چنانچه در کتب سیر مفصلا مذکور است خلاصه مدعا
آنکه در سال صد و بیست و هشت هجری ابومسلم مروزی حسب الامر نموده ابراهیم بن
محمد بن علی بن عبد الله بن عباس که او را ابراهیم امام میگفتند در خراسان خروج
نموده دعوت عباسیه را که از سال صدم هجری داعیان عباسی در اخذ و مخفی
داشتند آشکار نموده و مخترع سیاه پوشی که نشان و قوام دولت عباسیه بود گشته
تمام لشکر خود را سیاه پوش نمود و در سال صد و بیست و نه کل ولایت خراسان را مسخر
نمود و نصر سیار را که از جانب بنی امیه در آنجا والی بود بعراق گریزانید و باین سبب
مروان حمار که آخر خلفای بنی امیه بود ابراهیم بن محمد را محبوس و در حبس مقتول
نمود و سفاح بن محمد با سایر اولاد عباس بکوفه فرار نمودند بنو امیه از دفع ابومسلم عاجز
گشته لشکر بسیار بیشمار بر سر او جمع شده بود تزلزل تمام یوما فیوما در دولت
بنی امیه راه یافته در سال صد و سی و دو هجری بسعی و اهتمام ابومسلم مروزی
سفاح بن محمد برادر ابراهیم مذکور بر سریر سلطنت متمکن شد چنانچه سابقا مذکور
شد و در کتب سیر مذکور است که ابومسلم در زمان دولت عمر بن عبد العزیز در یکی
از قرای اصفهان متولد شد و او از اولاد گودرز بوده و از غرایب اتفاقات آنکه

کو ورزور روز جنگ لباس سیاه می پوشید و در غیر معرکه کارزار هرگز نمیخندید ابو
مسلم نیز در حین خروج و ظهور لباس سیاه پوشیده و هرگز در غیر روز جنگ کسی
او را خندان ندید و بعضی گفته اند که او از اولاد بوزرجمهر حکیم بود و او بجهت استحکام
بنای دولت عباسیه قریب بسیصد هزار نفر را بقتل رسانید منصور دوانیقی که
بعد از برادرش سفاح خلیفه شد او را بجزایش رسانیده مقتول نمود زمخشری در کتاب
ربیع الابرار نقل نموده که ابومسلم میگفت که من مستحق آتش جهنمم بجهت آنکه خاموش
کردم منتقل آتش بنی امیه را و برافروختم آتشکده ظلم بنی عباس را و ممکن است که
مراد از ظهور زنادقه ظهور سنباد مجوسی آتش پرست باشد سنباد مرد متمول
مجوسی بود ساکن بلده نیشابور و در سال صد و چهل و هشت هجری که ابومسلم
مروزی روانه خراسان بود در نیشابور بخانه سنباد در رفته ما فی الضمیر خود را با او
اظهار نمود و ما بین او و ابومسلم شرایط همخوارگی و دوستی محکم گشت چون در
همان سال ابومسلم در ولایت خراسان خروج کرد سنباد نیز در ولایت نیشابور
نیشابور بودند قتال نمود ابومسلم نیز دو هزار نفر مرد جنگی بمدد او فرستاد و جمیع
آن قبایل را بقتل رسانید و او نیز با برادرش لشبوه ابومسلم سیاه پوش گشته روز
بروز بتقویت گرمی ابومسلم کار آتش پرستان مجوس قوت و اوج گرفته بمرتبه رسید
که بعد از قتل ابومسلم سنباد مجوسی گبران آتش پرست را جمع نموده از نیشابور خروج
کرده تا حوالی ری و قزوین را تسخیر نمود و قریب صد هزار نفر از گبران در ظل
رایت او جمع گشته با والی ری قتال نموده ابوعبیده والی ری را بقتل رسانید
و اموال و اسباب بیشمار از مسلمانان غارت نمود و جمعی کثیر از زنان و عیال
مسلمین را اسیر و بر شتران سوار کرده با خود میگردانید و آتش دولت
مجوس زمانه بر فلک اثیر کشید و مزخرفاتی چند بجهت اصحاب خود بیان نموده بشارت ها

خروج سنباد مجوسی

سر [illegible]
صح

قریب رسید او میگفت که در وقتی که منصور اراده قتل ابومسلم نمود ابومسلم مرغ سفیدی
شده پرواز نموده و اکنون در فلان قلعه است و مرا فرستاده است تا بجهت او روی
زمین را از منافقان پاک سازم و در فلان کتاب دیده ام که مدت دولت
مسلمانان و خدا پرستان بسر رسیده است اراده آن دارم که بمکه رفته خانه کعبه را
خراب نمایم منصور دوانیقی سرداری عظیم الشان با لشکر گران بجهت رفع او تعیین نمود تلاقی
فریقین در حوالی بلده ساوه اتفاق افتاد چون نظر زنان مسلمانان که جمعی کثیر بودند بر
لشکر اسلام افتاد همگی یکبار فریاد کشیدند که وا محمداه مهم مسلمانان با آخر رسیده
مسلمانی بالکلیه زایل شد سردار عظیم الشان منصور امر بلشکریان خود نمود که جمیع شتران را
بجانب لشکر سنباد رم دهند چنان نموده سپاه لشکر سنباد از رم شتران و
افغان اسیران رم برداشته بارکیان فرار بر قرار اختیار نمودند باین سبب صفوف
آتش پرستان برهم خورده شکست بر میان ایشان افتاد جمعی کثیر از گبران سنباد
در آن روز مقتول و جمعی دیگر در بیابان به تشنگی هلاک شدند نقل کرده اند که در آن روز
هفتاد هزار نفر در معرض تلف آمدند و سنباد بجانب طبرستان ... او را گرفته بقتل رسانید
و آتش دعوت آتش پرستان را از مملکت خراسان فرونشانید مفصلا در کتب سیر
مسطور است هرگاه خواهند بآنجا رجوع فرمایند شکت بفتح شین و فتح کاف متصل بتاء تانیث
صیغه مفرد مؤنث غایب است از فعل ماضی معتل اللام باب قتل لام الفعل آن محذوف
گشته بسبب التقای ساکنین ملحق تاء تانیث و شکایت بر فرض ثبوت در
لغت بمعنی اخبار فعل نا ملایم در این حدیث شریف و امثال آن مجرد است از اعتبار
نا ملایمی فعل مقصود از آن محض اخبار است و تجرید از جمله محسنات بدیع است و بیان
نموده اند آن را علمای معانی و بیان و از این قبیل است قول خداوند عالمیان که
فرموده است سُبحانَ الذی اَسری بعبدِهِ لیلاً من المسجدِ الحرامِ اسرا در لغت عرب

فرار نمود و حاکم
طبرستان
صح

بلغ

رفتن در شب گویند و در آیه مبارکه مجرد است از اعتبار شب و مراد محض رفتن است
بدلیل بیلا و مثل آنست سفک دماء و غیر ذلک و ممکن است که بوده باشد بمعنی اخبار
فعل ناملایم نیز بجهت آنکه تحمل وحی امریست بغایت عظیم و طاقت بر داشتن آن
ممکن نشد بر آسمان و زمین و معلوم و مبین است در احادیث که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله با آن بعد رفعت جاه و جلال متغیر میشدند در وقت نزول وحی آلهی و میلرزیدند
و عرق بر آنحضرت صلعم می نشست و تغییر تمام در احوال آنحضرت بهم میرسید و اخبار
ناملایمی طبع باین دلیل حقیقت و مصدق آنست که گویا که اخبار نموده است آنحضرت صلعم حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را بنزول جبرئیل و وحی از جانب رب جلیل با بقیه و برهان با وجود
رغبت تمام باین و ممکن است که بوده باشد شکایت آنحضرت صلعم باعتبار اطلاع بر
احوال اولاد کرام و ذریه عظام خود از ظلم و ستم و قتل و غارت و شهادت که بعد
از آنحضرت صلعم بر ایشان واقع خواهد شد چون در حدیث سابق و غیره احادیث مذکور است
که خبر میدادند بآنحضرت بآنچه واقع خواهد شد بعد از آنحضرت در ذریه و اولاد آنحضرت
خصوصا اطلاع تمام بر وقایع کربلای پر بلا و شهادت جمیع ائمه هدی از زهر جفا و یا
بسیف دماء و بهر یک از معانی مذکوره تمام میشود مدعا مولانا خلیل قزوینی علیه
رحمة الله الملک الغنی در شرح الحدیث شریف در کتاب حجة کافی گفته السّکّ
بشین با نقطه و تشدید کاف مصدر باب نصر است کردن کسی چیزی را براهی مثل
راست کردن خیابان و درختان و مانند آن و بهمین معنی است بسین بی نقطه نیز
میتواند بود یعنی پس راست کرد فاطمه آنرا بسوی امیر المؤمنین علیه السلام یعنی
که هیچکس نگفت سوای امیر المؤمنین علیه السلام هر یک از معانی مذکوره که
راست سلیقه هر کس و لفظ آن در نظرش درست باشد آنرا قبول نماید شیخ
کلینی علیه الرحمه در کتاب حجة کافی روایت کرده است از فضیل که او گفت که

من داخل شدم بخدمت حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام پس آنحضرت ع
فرمودند که ای فضیل آیا میدانی که در چه چیز نظر میکردم ساعتی قبل از این فضیل
عرض کرد که نه نمیدانم آنحضرت صلعم فرمودند که نظر میکردم در مصحف حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام نیست هیچ پادشاهی که پادشاه خواهد شد بعد از این مگر اینکه
نوشته است در مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام باسم خودش و اسم پدرش و
نیافتم از برای اولاد حضرت امام حسن علیه السلام در آن چیزی یعنی هیچ پادشاهی در
اولاد حضرت امام حسن علیه السلام در آن مذکور نیست تا قیامت پس معلوم میشود که پادشاهیها
در اولاد حضرت امام حسین علیه السلام در آن مرقوم و بنام نامی خود و پدرش در مصحف
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخط مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته شده است
امید که سلطنت سلاطین صفویه حسینیه الی ظهور الدولة العلیة العالیة المهدویة الحسینیة
متصل و باقی باد بحق محمد و آله الامجاد معینی شیخ ثقه عظیم المقدار محمد بن الحسن الصفار
علیه رحمة الله الملک الغفار در کتاب بصائر الدرجات روایت کرده است
بسند معتبر که او از محمد بن عثمان که او گفت که شنیدم من از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت میفرمودند که ظاهر و آشکار خواهد شد زنادقه
چنانچه مذکور شد در خروج در سال صد و بیست و هشت هجری و اینرا برای آن میگویم
که نظر کردم در مصحف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و چنین یافتم که نوشته بود در آن
راوی گفت که پس من عرض کردم بخدمت آنحضرت که چه چیز است مصحف
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس آنحضرت صلعم فرمودند که بدرستیکه خداوند عالمیان
جل جلاله چون قبض روح منور پیغمبر برگزیده خویش نمود داخل شد بر حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام از وفات پدر عالیمقدارش آنقدر از غم و حزن که نمیداند قدر آنرا
مگر خداوند عالمیان پس فرستاد حق تعالی بسوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ملکی را

یعنی حضرت جبرئیل علیه السلم را بدلیل احادیث دیگر بجهت اینکه تسلی دهد بآنحضرت
و ساکن کرداند غم آنحضرت را و همدمی نماید و حدیث کند آنحضرت را پس خبر داد
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم آنرا آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلم پس گفت حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم که چون احساس کنی و خبردار شوی آمدن آن فرشته و بشنوی
صدای آمدن او را بگو از برای من و بمن خبر کن پس اعلام کرد حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را با آمدن آن فرشته پس شروع کرد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم بنوشتن و مینوشت هرچه را که میشنید از حضرت جبرئیل علیه السلم
تا آنکه نوشت از آن مصحفی گفت راوی که بعد از اتمام حدیث آنحضرت فرمودند
که آگاه باش و بدان که بدرستیکه نوشته شده است در آن علم آنچه خواهد شد
تا آخر الزمان افضل شیخ ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی علیه الرحمه در کتاب کافی
بسند مذکور مثل این حدیث بعینه را روایت نموده اقول ۵۸ قد اوردنا کثیرا
من فضائلها و مناقبها و سیرها فی باب غصب فدک و باب فضائل
اصحاب الکساء علیهم السلم و روی الحسن بن سلیمان فی کتاب المختصر من
تفسیر الثعلبی باسناده عن مجاهد قال خرج رسول الله صلعم و قد اخذ بید فاطمة
و قال من عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها فهی فاطمة بنت محمد صلی الله علیه
و آله و هی بضعة منی و هی قلبی الذی بین جنبی فمن اذاها فقد اذانی و من
اذانی فقد اذی الله شرح فضائل جمع فضیلة و فضیلت بمعنی درجه بلند است در
فضل و دانش بخلاف نقیصه در قاموس مسطور است الفضیلة الدرجة الرفیعة
فی الفضل جوهری گفته الفضل و الفضیلة خلاف النقص و النقیصة مناقب جمع
منقبه و منقبت چیزیرا گویند که موجب افتخار انکس باشد ضد عیب در قاموس
مسطور است المنقبة المفخرة جوهری گفته المنقبة ضد المثلبة تحقیق سر

نوشته شده است در آن تمام
مسائل حلال و حرام
بلکه

مذکور

مذکور خواهد شد در عنوان باب آینده یعنی مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة
مثواه گفته است تحقیق که ذکر کرده ایم ما بسیاری از فضائل و مناقب و رتبه والای
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را در باب غصب فدک و در باب فضائل آل عبا که در مجلد
سابق این جلد بحار الانوار است و روایت کرده است حسن بن سلیمان در کتاب
مختصر از تفسیر ثعلبی باسناد خودش از مجاهد که او گفت که بیرون آمد حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و بتحقیق که گرفته بود دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را و آنحضرت
فرمودند که هر که شناخته باشد این را پس بتحقیق که شناخته است او را و هر که نشناخته
باشد او را پس بشناسد و بداند که اینست حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر گرامی
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و او پاره گوشت از من و او دل من و نور
منست آنچنان دلی که در میان دو جانب منست پس هر که آزار کند و برنجاند
او را پس بتحقیق که آزار کرده است مرا و هر که آزار کند مرا پس بتحقیق که آزار کرده
و رنجانیده است خداوند عالمیان را کتاب ۵۹ دلائل الامامة للطبری عن ابی الفرج
المعافا عن اسحق بن محمد عن احمد بن الحسن عن محمد بن اسمعیل بن ابرهیم بن
جعفر بن محمد عن ابیه عن عمه زید بن علی عن ابیه عن الحسین بن علی ع
قال حدثتنی فاطمة بنت رسول الله صلعم قالت قال لی رسول الله صلعم الا ابشرک
اذا اراد الله ان یتحف زوجة ولیه فی الجنة بعث الیک تبعثین الیها من
حلیک شرح تحقیق تحفه و حلی قبل از این در همین باب مذکور شد هرگاه خواهند رجوع
بآنجا فرمایند یعنی شیخ عالم فاضل مسترشد شیخ محمد بن جریر الطبری علیه الرحمه در
کتاب دلائل الامامه روایت کرده بسند مذکور از حضرت امام حسین علیه السلم که آنحضرت
فرمودند که حدیث کرد بمن حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند از برای من که آیا بشارت

نعم تو ای حضرت فاطمه زهرا علیها السلم هرگاه اراده نماید حضرت خداوند عز و جل با یکه
عطا کند تحفه بزوجه مکرمه ولی خود در بهشت عنبر سرشت و سرافراز گرداند او را
میفرستند بسوی تو اینکه تو هرستی تو بسوی او چیزی از زیورهای خودت را تا باعث
افتخار او شود **باب** سیرتها و مکارم اخلاقها علیها السلام
و بعض من حالاتها **شرح** سیر بکسر سین مهمله و فتح یا مثناة با معجمه جمع سیره بکسر سین
و سکون یا و فتح را مهمله بمعنی است مثل سدرة و سدر و سیرت در لغت عرب بمعنی
سنت و طریقه و هیئت و حالت است و خدم بفتح خاء معجمه و فتح دال مهمله جمع خادم است
و اطلاق میکند خادم را بر مذکر و مونث **یعنی** این بابیست در بیان طریقه و اداب
و حالات حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و مکارم اخلاق آنحضرت و احوال بعضی از خدمتکاران
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و این باب چهارم از ابواب احوال حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام است **ب** التهذیب بن محمد عن ابی البختری عن ابی عبد الله علیه السلام عن
ابیه قال تقاضی علی و فاطمة علیهما السلم الی رسول الله صلی الله علیه و آله
فی الخدمة فقضی علی فاطمة بخدمة ما دون الباب و قضی علی علی بما خلفه
قال فقالت فاطمة فلا یعلم ما داخلنی من السرور الا الله باکفائی رسول الله
تحمل رقاب الرجال **شرح** مولف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان
این حدیث شریف گفته که تحمل رقاب رجال یعنی تحمل اموریکه متحمل آن میشود رقاب مردان
از بر داشتن مشک آب و هیمه و احتمال آن دارد که بوده باشد مراد حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم از آن عبارت کنایه از بیرون رفتن بمیان مردم یا راه رفتن بر گردنهای مردان
خوابیده در وقت بیرون رفتن حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در شب از برای طلب آب
و آوردن آن یعنی بر داشتن آن بر گردنهای مردان و دور نیست اینکه بوده
باشد اصل آن ما تحمل پس افتاده باشد کلمه ما که موصوله است از قلم کاتبان

باب چهارم

بیان قوله تحمل رقاب الرجال [illegible]

پس بدان بدرستیکه معروف در لغت کفاه است یعنی ثلاثی مجرد که بوده باشد مصدر
آن کفایت نه اکفاه که ثلاثی مزید باب افعال است که بوده باشد مصدر آن اکفا چنانچه
لفظ حدیث است شاید که واقع شده باشد در این نیز تصحیف یعنی که نوشته باشند
کاتبان حدیث آنرا بلفظ غیر صحیح **این غلام دانی** معروض میدارد که ظاهر و محقق است
که بمحاکمه آمدن حضرت امیر المومنین و حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب خدمت خانه بود نه بیرون خانه یعنی که از راه
اعزاز و اکرام که آن دو حضرت بیکدیگر مینموده اند حضرت امیر المومنین علیه السلم را
خواهش آن بود که جمیع خدمات خانه و یا اکثر آنرا آنحضرت خود بتقدیم رساند
تا نور دیده حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مرفه بوده باشد و حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم را رغبت بآن بود که جمیع خدمات خانه و یا باکثر آن خود قیام فرماید
تا حضرت امیر المومنین علیه السلم فارغ البال بوده مرفه الحال باشد هر یک از آن
دو حضرت بر یکدیگر سبقت در خدمت میگرفته اند تا اینکه بمحاکمه بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند که آنحضرت کهر یک از آنها را که فرماید حسب المقرر بآن
قیام نماید آنحضرت جمیع خدمات خانه را بدختر گرامی خود مرجوع فرمود و بحضرت
امیر المومنین علیه السلم فرمود که آنچه کار بیرون که با تو است با تو باشد کل کار خانه
با حضرت فاطمه زهرا علیها السلم باشد و خوشحالی حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بجهت
آن است که پدر عالیمقدارش کل خدمت خانه را باو مرجوع نمود و آنحضرت را
متحمل آن کردانید که از گردن مبارک حضرت امیر المومنین علیه السلم بار خدمت
خانه را بالکلیه بر داشته بر دوش مبارک و بر بدن ضعیف خود با خلاص تمام
بجهت خوشنودی خداوند عالمیان گذاشت بنا علیه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
کفایت کننده شد بآن و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گردانید آنحضرت را

کفایت کننده پس باید که بوده باشد عبارت حدیث اکفاه نه کفا و محتاج نیست
بوجود لفظ ما که افتاده باشد از قلم کاتبان و ایضا آمده است در لغت اکفا بمعنی
اقلاب و بمعنی گردانیدن و بمعنی میل کردن و هر یک از معانی مذکوره نیز احتمال آن
ممکن است و تحمّل در لغت بمعنی برداشتن بار و کار است از گردن مردمان
و گذاشتن آنست بر دوش نفس خود و صاحب نهایه گفته است التحمّل ان
تحملها عنهم علی نفسه و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در میان خانه تا بیرون شدن
بآنجناب قیام مینمود چنانچه از احادیث آینده معلوم میشود و از بیرون که منقضی بود
و بجز معنی تمام است البته که نه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را غیب و نه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام متوقع و راضی بآن بود حمل بر آن معنی که مشعر است بر عدم رضای حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام و توقع حضرت امیر المؤمنین ع از دختر حضرت رسول رب العالمین
بخدمت چنین بسیار مستبعد است والله اعلم قضا و در اینمقام بمعنی حکم و امر آ
خدّمه بکسر و فتح خاء معجمه نیز بنا بر تحقیق صاحب قاموس مصدر خدم بخدم بکسر
دال و بخدم بضم دال است یعنی شیخ جلیل القدر ابو جعفر محمد بن عبد الله بن
جعفر بن الحسین الحمیری القمی علیه الرحمه در کتاب قرب الاسناد روایت کرده است
بسند معتبر مذکور از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و آنحضرت
روایت فرموده از پدر عالیمقدار خود حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت ع
فرمودند که بمحاکمه و دعوا آمدند حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب خدمت باینمعنی که هر یک از آن
دو حضرت از راه اعزاز و احترام یکدیگر خواهش آن داشتند که بخدمت گزاری
قیام نموده بوده باشند آن دیگری مرفه و آسوده چنانچه مذکور شد در شرح پس حکم کرد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر دختر گرامی خود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخدمت

آنچه درون در خانه است یعنی کل خدمت خانه را بفرزند دلبند خود مرجوع و مفوض
فرمود و حکم کرد بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بآنچه بوده باشد بیرون در حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمودند که پس فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که پس نمیداند
قدر آنچه را که داخل شد بدل من از خوشحالی و خوشنودی مگر خداوند عالمیان بسبب
گردانیدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا کفایت کننده بر آنچه بر دارم بار گران گردن
مردان را و با آنچه عطا کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن آنچه متحمل شوم بار گردن
مردان را یعنی جمیع خدمت را از گردن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برداشت و بر گردن
من گذاشت و آنحضرت را مرفه و آسوده فرمود و ممکن است که بوده باشد مراد
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آنچه کفایت من کرد آنحضرت از بودن بار گردن مردان
بلکه گردانید مرا بار بر دارنده از گردن ایشان ن بالاسانید الثلثة عن الرضا علیه السلام
عن آبائه عن علی بن الحسین ع انه قال حدثتنی اسماء بنت عمیس قالت کنت عند
فاطمة علیها السلام اذ دخل علیها رسول الله ص و فی عنقها قلادة من ذهب کان اشتراها
لها علی بن ابی طالب ع من فیء فقال لها رسول الله ص یا فاطمة لا یقول الناس ان فاطمة
بنت محمد ص تلبس لباس الجبابرة فقطعتها و باعتها و اشترت بها رقبة فاعتقتها
فسرّ بذلک رسول الله صلی الله علیه و آله شرح قبل از این نیز مذکور شد که قلاده
بکسر قاف بمعنی گردن بند است فیء بفتح فاء و سکون یاء دو نقطه در زیر متصله بهمزه
در این حدیث نیز بمعنی غنیمت و خراج که در لغت آمده مناسب است رقبه
بفتح راء مهمله و فتح قاف و فتح باء متصله بهاء بمعنی بنده و مملوک است اسماء بنت عمیس
اول زوجه جعفر طیار و آخر زوجه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در وسط زوجه ابو بکر
لعین بود و والده محمد بن ابی بکر است شان او لایق آن است که معصوم علیه السلام نقل
حدیث از او نماید احوال او مجملا در شرح حدیث بیست و دوم باب سوم مذکور شد هر گاه خواهند

کرده‌ غنی باحوال و بهم رسانند رجوع بانجا فرمایند یعنی شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن
الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار الرضا باسناد معتبر
سه کانه روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا که آنحضرت روایت
فرموده‌اند از پدران بزرگوارش از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که آنحضرت فرموده
که حدیث کرد از برای من اسماء بنت عمیس و او گفت که بودم من در خدمت سرور
سعادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در وقتیکه داخل شد نزد آنحضرت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و در گردن مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گردن بندی بود از طلا که
خریده بود آنرا از برای آنحضرت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از وجه غنیمت و یا خراج
پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدختر گرامی خود که ای فاطمه نگویند مردمان
که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میپوشید
پوشاک ستمکاران را پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بسبب استماع این کلام معجز
نظام پدر عالیشانش برید آن گردن بند را و فروخت آنرا و بقیمت آن بنده
خرید و آن بنده را در راه رضای حق تعالی آزاد کرد پس شاد و خوشنود شد بان
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ع ۳ ابْنُ مُغِیرَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِیِّ
عَنْ جُنْدَلِ بْنِ وَاقِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْمَازِنِیِّ عَنْ عَبَادَةَ الْکَلْبِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ فَاطِمَةَ الصُّغْرَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَخِیهِ
الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ قَالَ رَأَیْتُ أُمِّی فَاطِمَةَ قَامَتْ فِی مِحْرَابِهَا لَیْلَةَ
جُمُعَتِهَا فَلَمْ تَزَلْ رَاکِعَةً سَاجِدَةً حَتَّی انْفَجَرَ عَمُودُ الصُّبْحِ وَسَمِعْتُهَا تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِینَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَتُسَمِّیهِمْ وَتُکْثِرُ الدُّعَاءَ لَهُمْ وَلَا تَدْعُو لِنَفْسِهَا بِشَیْءٍ فَقُلْتُ لَهَا یَا أُمَّاهْ
لِمَ لَا تَدْعِینَ لِنَفْسِکِ کَمَا تَدْعِینَ لِغَیْرِکِ فَقَالَتْ یَا بُنَیَّ الْجَارَ ثُمَّ الدَّارَ ع أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ
بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْمَرْوَزِیُّ عَنْ جَعْفَرٍ الْمُقْرِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

عَاصِمٍ عَنْ أَبِی زَیْدٍ الْکَحَّالِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَیْهِمُ
السَّلَامُ قَالَ کَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَیْهَا السَّلَامُ إِذَا دَعَتْ تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَدْعُو
لِنَفْسِهَا فَقِیلَ لَهَا یَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّکِ تَدْعِینَ لِلنَّاسِ وَلَا تَدْعِینَ لِنَفْسِکِ فَقَالَتْ
الْجَارَ ثُمَّ الدَّارَ شمح اسم ابن مغیره علی بن محمد بن الحسن قزوینی است در کتاب
علل الشرایع فقیه علیه الرحمه باین نحو روایت نموده حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ
الْقَزْوِینِیُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مُغِیرَةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِیُّ احادیث بسیار
در فضیلت و ثواب دعا بجهت برادران مؤمن واقع شده از جمله حدیثی است که
روایت شده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت
فرمودند که هر که دعا کند از جهت برادران مؤمنش ملکی در آسمان اول است که
میگوید که حق تعالی عطا کرد بتو صد هزار مثل آنچه طلب کردی از برای برادر مؤمنت ملکی در
آسمان دوم میگوید که حق تعالی میفرماید که بتو عطا کردم دویست هزار مثل آنچه طلب
کردی از برای برادر مؤمنت و همچنین در هر آسمان بشارت اضافه صد هزار را باو میرسد
تا آنکه در آسمان هفتم ملکی باو ندا میکند که حق تعالی عطا فرمود بتو هفتصد هزار مثل آنچه
طلب کردی از برای برادر مؤمنت پس آنحضرت ع فرمودند که هفتصد هزار دعای
مستجاب بهتر است از یک دعا که معلوم نیست که مستجاب خواهد شد یا نه یعنی
شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در
کتاب علل الشرایع بسند معتبر مذکور روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و آنحضرت ع روایت فرموده از پدر بزرگوارش حضرت
امام محمد باقر علیه السلام و آنحضرت روایت فرموده از پدر عالیقدرش حضرت امام
زین العابدین علیه السلام و آنحضرت روایت فرموده از خواهر گرامیش فاطمه صغری
و او روایت کرده از پدر عالیشانش حضرت امام حسین علیه السلام و آنحضرت روایت

فرمود از برادر بزرگوارش حضرت امام حسن ع علی بن ابی طالب علیهما السلم که آنحضرت
فرمودند که دیدم من والدهٔ عالیمقدارم حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را که ایستاده بود
در محراب عبادتش شب جمعه اش و دایما مشغول عبادت و در رکوع و سجود
بود تا اینکه صبح صادق روشن شد و سفیدی آن واضح گشت و شنیدم
من از آنحضرت که دعا میکرد در آن شب از برای مؤمنین و مؤمنات و نام میبرد
ایشانرا و بسیار دعا میفرمود از برای ایشان و دعا نمیکرد از برای نفس خودش
بچیزی پس گفتم من بجهت آنحضرت که ای مادر مهربان من چرا دعا نمیکنی از برای
نفس نفیس خودت همچنانکه دعا میکنی از برای غیر خودت آنحضرت ع فرمودند
که ای پسرک گرامی من اول همسایه بعد از آن خانه یعنی اهل خانه ، ایضا شیخ
جلیل القدر مذکور در کتاب مزبور بسند معتبر مسطور روایت کرده است از
حضرت امام موسی کاظم علیه السلم و آنحضرت از پدر بزرگوارش و آنحضرت از پدران
عالیمقدارش روایت نموده فرمودند که بود طریقه و دستور حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
اینکه هرگاه دعا میکرد دعا مینمود از درگاه الهی از برای مؤمنین و مؤمنات و دعا
نمیکرد از برای نفس نفیس خودش پس عرض کردند بخدمت آنحضرت که ای دختر
گرامی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدرستیکه تو دعا میکنی از برای مردمان
و دعا نمیکنی هرگز از برای نفس نفیس خودت پس آنحضرت در جواب فرمودند
که اول همسایه بعد از آن خانه ع القطان عن السکری عن الحکم بن اسلم
عن ابن علیة عن الجریری عن ابی الورد بن ثمامة عن علی علیه السلم انه قال
لرجل من بنی سعد الا احدثک عنی و عن فاطمة انها کانت عندی و کانت من
احب اهله الیه وانها استقت بالقربة حتی اثر فی صدرها و طحنت بالرحی
حتی مجلت یداها و کسحت البیت حتی اغبرت ثیابها و اوقدت النار تحت القدر

حتی

حتی دکنت ثیابها فاصابها من ذلک ضر شدید فقلت لها لو اتیت اباک
فسألتیه خادما یکفیک حر ما انت فیه من هذا العمل فاتت النبی ص فوجدت
عنده حداثا فاستحیت فانصرفت قال فعلم النبی ص انها جاءت لحاجة قال فغدا
علینا و نحن فی لفاعنا فقال السلم علیکم فسکتنا واستحیینا لمکاننا ثم قال السلم
علیکم فسکتنا ثم قال السلم علیکم فخشینا ان لم نرد علیه ان ینصرف وقد کان
یفعل ذلک یسلم ثلثا فان اذن له والا انصرف فقلت وعلیک السلم یا رسول الله
ادخل فلم یعد ان جلس عند رؤسنا فقال یا فاطمة ما کانت حاجتک امس
عند محمد صلی الله علیه و آله فخشیت ان لم تجبه ان یقوم قال فاخرجت
رأسی فقلت انا والله اخبرک یا رسول الله انها استقت بالقربة حتی اثر فی
صدرها و جرت بالرحی حتی مجلت یداها و کسحت البیت حتی اغبرت ثیابها
واوقدت تحت القدر حتی دکنت ثیابها فقلت لها لو اتیت اباک فسألتیه
خادما یکفیک حر ما انت فیه من هذا العمل قال افلا اعلمکما ما هو خیر لکما من
الخادم اذا اخذتما منامکما فسبحا ثلثا و ثلثین واحمدا ثلثا و ثلثین وکبرا اربعا
و ثلثین قال فاخرجت علیها السلم رأسها فقالت رضیت عن الله و رسوله رضیت
عن الله و رسوله رضیت عن الله و رسوله شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه
وجعل الجنة مثواه در توضیح این حدیث شریف گفته که صاحب نهایه گفته است مجلت
یده تمجل مجلا یعنی صلب و غلیظ شد پوست دست در کار کردن بچیزهای صلب
و از همین حدیث حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که واقع شده است که بدرستیکه
آنحضرت شکوه کرد بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم از مجل دست مبارکش از آرد کردن
در آسیا و گفته است صاحب نهایه که واقع شده است در حدیث فاطمهٔ زهرا علیها السلم
که بدرستیکه آنحضرت ع افروختند دیگ یعنی آنقدر آتش افروختند در زیر دیگ

تا اینکه دَکِنَتْ ثِیابُها یعنی چرک و برنگ غبار شد جامه مبارک آنحضرت علیها السلام
مضارع دَکِنَ یَدْکَنُ و مصدرش دَکَن است و گفته است صاحب نهایه
که لفاع جامه است که پوشیده میشود با آن کل جسد بوده باشد آن عبا یا غیر عبا
و از اینست حدیث حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که فرمودند
وَقَدْ دَخَلْنا فی لِفاعِنا یعنی لحاف ما و گفته است صاحب نهایه که واقع شده است
در حدیث حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که بدرستیکه آمد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس یافت در دست آنحضرت حَلائِب را یعنی جماعتی را که خدمت
میکنند و تحمل میکردند و حَلائِب صیغه جمع است بر غیر قیاس حمل کرده اند آنرا
بر نظیرش مثل سامِر و سُمّار و بدرستیکه سُمّار مخفف تونان است قول حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام که فرمودند فَلَمْ یَعْدُ اَنْ جَلَسَ یعنی تجاوز ننمود حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله از نشستن مشتق است از عَدا یَعْدُو جوهری گفته است عَدا یعنی
گذشت و تجاوز کرد آنرا و ما عَدا فُلانٌ اَنْ صَنَعَ کَذا یعنی تجاوز نکرد فلان از
کردن فعل چنین این غلام داعی معروض میدارد که مَجَل بفتح میم و سکون
و فتح جیم و مَجُول بضم میم و جیم در لغت بمعنی آبله آمده و آن انسب بمقام است
در قاموس مسطور است که اَلْمَجَلُ اَنْ یَکُونَ بَیْنَ الْجِلْدِ وَاللَّحْمِ ماءٌ اَوِ الْمَجَلَةُ
قِشْرَةٌ رَقِیقَةٌ یَجْتَمِعُ فیها ماءٌ مِنْ اَثَرِ الْعَمَلِ جَمْعُهُ مِجالٌ وَمَجْلٌ وَالْماجِلُ کُلُّ
ماءٍ فی اَصْلِ جَبَلٍ اَوْ وادٍ و فعل آن آمده است از باب نَصَرَ و فَرِحَ و عبارت
کتاب نهایه نیز موافق نیست با آنچه مؤلف کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب از آن
نقل نموده در کتاب نهایه باین نحو مذکور است مَجِلَتْ یَدُهُ تَمْجَلُ مَجَلاً اِذا ثَخُنَ
جِلْدُها وَتَعَجَّرَ وَظَهَرَ فیها ما یُشْبِهُ الْبَثْرَ مِنَ الْعَمَلِ بِالْاَشْیاءِ الصُّلْبَةِ الْخَشِنَةِ وَمِنْهُ
حَدیثُ فاطِمَةَ اَنَّها شَکَتْ اِلی عَلِیٍّ مَجَلَ یَدَیْها مِنَ الطَّحْنِ ظاهرا که بعضی از

کلمات

کلمات از قلم کاتبان بکار افتاده است مثل ضمیر تثنیه یدیها که در حدیث و در
نهایه هر دو بلفظ تثنیه است و در نسخ بکار رفته که در اینوقت در نظر است بلفظ
مفرد است و نَبْض بر وزن تمر که در عبارت نهایه مذکور است و آنهم مانند آبله است
و در دستور اللغه نیز مسطور است که مَجَل بفتح میم آبله را گویند و آنچه مؤلف کتاب
علیه الرحمة الی یوم الحساب در معنی دَکِنَ از صاحب نهایه نقل کرده است مطابق
عبارت صاحب نهایه است نهایت اینکه در تحقیق او تأمل است بجهت آنکه
ظاهر عبارت او افاده میکند اتحاد دُکْنَه و غُبْرَه را و این خلاف تحقیق محققین اهل
لغت و مخالف عبارت حدیث شریف مذکور است اِغْبَرَّتْ ثِیابُها در کَسَحَتِ
الْبَیْتَ و دَکِنَتْ ثِیابُها در اَوْقَدَتِ النّارَ در حدیث شریف مذکور شده دُکْنَه
بضم دال و سکون کاف و فتح نون متصله بهار رنگی را گویند که مانند سیاهی باشد مثل
رنگ جامه مستعمل لباسان و خبازان که بهم میرسد از کثرت مجاورت آتش و دود
جوهری گفته است اَلدُّکْنَةُ لَوْنٌ یَضْرِبُ اِلَی السَّوادِ وَقَدْ دَکِنَ الثَّوْبُ یَدْکَنُ دَکَناً
صاحب قاموس ذکر کرده است اَلدُّکْنَةُ بِالضَّمِّ لَوْنٌ یَضْرِبُ اِلَی السَّوادِ دَکِنَ کَفَرِحَ
فَهُوَ اَدْکَنُ و غُبْرَه بضم غین معجمه و سکون بای نقطه دار و فتح رای مهمله متصله بهار رنگ شبیه
بغبار را گویند جوهری گفته است اَلْغُبارُ وَالْغُبْرَةُ واحِدٌ وَالْغُبْرَةُ لَوْنُ الْاَغْبَرِ وَهُوَ
شَبِیهٌ بِالْغُبارِ وَقَدْ اِغْبَرَّ الشَّیْءُ اِغْبِراراً صاحب قاموس بعد از ذکر غبره و غبار
نقل کرده است وَالْغُبْرَةُ بِالضَّمِّ لَوْنٌ وَقَدْ غَبِرَ وَاغْبَرَّ وَاغْبارَّ در مجمع البحرین
مسطور است که الْغُبْرَةُ بِالضَّمِّ فَالتَّکْوینُ لَوْنُ الْاَغْبَرِ الشَّبِیهُ بِالْغُبارِ وَالْمُغْبَرُّ
شَیْءٌ فیهِ غُبارٌ وَفی حَدیثِ فاطِمَةَ کَسَحَتِ الْبَیْتَ حَتّی اغْبَرَّتْ ثِیابُها اَیْ صارَ
فیها غُبارٌ لفاع بکسر لام مثل لحاف چیزی را گویند که بپوشند کل بدن را بوده باشد
لحاف یا عبا یا پوست و مانند آن و غیر آنها حتی اینکه برگ درخت نیز در وقتی که

بپوشانند درخت را لفاع آنست مجب قاموس گفته است اللِّفَاعُ كَكِتَابٍ المِلْحَفَةُ
أوِ الكِسَاءُ أوِ النِّطْعُ أوِ الرِّدَاءُ وَكُلُّ مَا تَتَلَفَّعُ بِهِ المَرْأَةُ جوهری ذکر کرده است اللِّفَاعُ
مَا تَتَلَفَّعُ بِهِ وَتَلَفَّعَ الرَّجُلُ بِالثَّوْبِ وَالشَّجَرُ بِالوَرَقِ إذَا اشْتَمَلَ بِهِ وَتَغَطَّى حَدَاثٌ بفتح
مهمله وتشدید دال مهمله جماعت حدیث گوینده است بر غیر قیاس حمل نموده اند بر نظیرش سامر
وسُمَّار وسامِرٌ وسَمَرٌ در لغت افسانه گویی در شب را گویند وسُمَّار بضم سین مهمله وتشدید
میم مثل حُجَّاج جمع سامِر بمعنی محدثین وافسانه گویان است وبعضی از محققین محدثین
الحدیث شریف را بلفظ أحداث ضبط ونقل نموده اند وأحداث بفتح همزه جمع
حَدَث بفتح حاء مهمله وفتح دال مهمله بمعنی مرد جوان در لغت آمده است یعنی بودند
در خدمت آنحضرت جمعی جوانان لفظش موافق قاعده وقیاس ومعنیش مناسب
مقام است جوهری گفته است که رَجُلٌ حَدَثٌ أيْ شَابٌّ فَإنْ ذَكَرْتَ
السِّنَّ قُلْتَ حَدِيثُ السِّنِّ وَهَؤُلاءِ غِلْمَانٌ حُدْثَانٌ أيْ أحْدَاثٌ وعَدا در
لغت بمعنی ترک وصرف ودوری نیز آمده است وحمل عبارت حدیث بهر یک از
معانی مذکوره نیز ممکن است قِرْبَة بکسر قاف وسکون راء وفتح باء متصله بها الحجریت
که بتیرو آب کشند با آن بوده باشد خیک ویا غیر آن وجمع قلت آن قِرِبَات بکسر قاف
وفتح وکسر وسکون راء مهمله آمده است وجمع کثرت آن قِرَب بکسر قاف وفتح راء
مهمله متصله بباء الحفظ در زیر است وهمچنین است جمع هر چه بوده باشد بر وزن
فِعْلَة بکسر فاء وسکون عین مثل سِدْرَة وغیره می آید جمع آن بفتح وکسر وسکون
عین ومراد در الحدیث شریف آب کشیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است
درمیان خانه نه از بیرون چنانچه سابقا مذکور شد کَسَحَتْ صیغه مفرد مونث
غایبه است از فعل ماضی باب منع وکَسْح در لغت بمعنی رُفتن است ومِكْسَحَة بکسر
میم آلت رُفتن را گویند مثل جاروب وباروب قِدْر بکسر قاف وسکون دال مهمله

براه دیگ را گویند وجمع آن قُدُور بضم قاف ودال است وباوجود آنکه لفظ
قِدر مونث سماعیت آمده است مصغر آن قُدَيْر بدون هاء بخلاف قاعده
وقیاس خادِم در لغت خدمتکار را گویند اعم از آنکه بوده باشد مذکر ویا مونث
وجمع آن خُدَّام وخَدَم بفتحتین است وفعل آن می آید از باب ضَرَبَ ونَصَرَ ومصدر
آن آمده است خِدْمَة بفتح وکسر خاء معجمه در کتاب مغرب اللغة مسطور است که خادم
بمعنی خدمتکار است از مرد وزن اما اینکه اکثر استعمال آن در کلام ایشان بمعنی
جاریه وکنیز است ومعنی مذکور در الحدیث شریف انسب است وچنانچه صاحب مغرب
گفته است بودن مراد از خادم در اینمقام جاریه وکنیز اقرب است والله اعلم یعنی
شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمه در کتاب
علل الشرایع بسند معتبر مذکور روایت کرده است از حضرت امیر المومنین علی بن
ابی طالب علیه السلم که آنحضرت فرمودند بجهت مردی از بنی سعد که آیا خبر ندهم ترا از خودم
واز حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بدرستیکه بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم در نزد من وبود
آنحضرت محبوبترین وعزیزترین اهل حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بسوی آنحضرت صلو
بدرستیکه آب کشیده بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بظرف آب کشی درمیان
خانه آنقدر که اثر کرده بود در سینه منوره آنحضرت وآزرده کرده بود بدست آسیا
آنقدر که آبله کرده بود دستهای مبارک آنحضرت ورُفته بود خانه را آنقدر که از گرد و
غبار برنگ غبار شده بود جامههای مبارک آنحضرت وآتش افروخته بود در زیر دیگ
آنقدر که سیاه وتیره شده بود لباسهای مبارک آنحضرت پس رسیده بود بآنحضرت
از آنچه مذکور شد ضرر شدید پس گفتم من بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم که هرگاه بروی تو
بنزد پدر عالیمقدارت وسوال کنی از آنحضرت اینکه عطا فرماید بتو کنیزی که کفایت
میکند از برای تو سوزاِنیدن حیز را که هستی تو در آن از این کار وعمل پس حضرت فاطمه

زهرا علیها السلم بنا بر آن رفت بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس دید در خدمت آنحضرت
جمعی از جوانان را و با جمعی از مردان را که حدیث میکردند با آنحضرت پس حیا
نمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و لب بسوال و عرض مطلب بخدمت پدر عالیشانش
نگشوده مراجعت نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند که پس دانست حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم آمده بود از برای حاجتی
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند که پس صباح آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
نزد ما و بودیم ما در زیر پوشش خودمان پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
در نزد در السلم علیکم پس ساکت شدیم ما و جوابی ندادیم بآنحضرت و حیا کردیم
با جهت آنچه و مکان ما پس آنحضرت فرمودند ثانیا که السلم علیکم پس باز ساکت
شدیم ما از جواب آنحضرت باز آنحضرت ثالثا فرمودند السلم علیکم پس ترسیدیم ما
که اگر جواب نگوییم بر آنحضرت اینکه برگردد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بتحقیق که
بود قاعده و دستور آنحضرت اینکه میکرد همچنین سلام سه مرتبه پس اگر اذن دخول
میدادند بآنحضرت داخل میشد بخانه و الا برمیگشت و مراجعت مینمود پس گفتیم
و علیک السلم یا رسول الله داخل شوید و تشریف شریف ارزانی فرمایید پس آنحضرت
داخل شده و گذشت و یا دور نشد از ما و نشست در نزد سر ما پس آنحضرت فرمودند
که ای فاطمه چه چیز بود مطلب و حاجت تو دیروز در نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند که پس ترسیدم که اگر جواب ندهیم بآنحضرت
از اینکه برخیزد آنحضرت پس بیرون آوردم من سر خود را و عرض کردم بخدمت آنحضرت
که من بخداوند عالمیان قسم خبر میدهم شما را یا رسول الله بدرستیکه حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم آب کشیده است با خنبه و ظرف آنقدر که مجروح شده است سینه
منوره آنحضرت و آرد کرده است با آسیا آنقدر که آبله کرده است دستهای مبارک

آنحضرت

آنحضرت و رفته است خانه را آنقدر که برنگ گرد و غبار گشته است جامههای مبارک
آنحضرت و آتش افروخته است در زیر دیگ آنقدر که سیاه و تیره شده است لباسهای
مبارک آنحضرت پس گفتم من از برای آنحضرت که کاش بروی تو بخدمت پدر بزرگوارت
و طلبی از آنحضرت خدمتکار و کنیزی که کفایت نماید تو را از سوز آنچیزی که هستی
تو در آن از شدت این کار و عمل یعنی حاجت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم طلب جاریه
و خدمتکاری بود از شما برضا و تعلیم من پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که آیا
پس تعلیم بکنم من بشما آنچیزی را که بهتر است آن از برای شما از کنیز و خدمتکار چون تکیه گاه
خود روید پس بگویید سبحان الله سی و سه بار و بگویید الحمد لله سی و سه بار و بگویید
الله اکبر سی و چهار بار حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند که بعد از بیان و تعلیم حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله تسبیح مذکور را بعوض طلب جاریه بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم
پس بیرون آورد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم سر مبارک خود را و گفت که راضی و خوشنود
شدم از خداوند عالمیان و پیغمبر برگزیده اش راضی و خوشنود شدم از خداوند عالمیان
و پیغمبر برگزیده اش راضی و خوشنود شدم از خداوند عالمیان و پیغمبر برگزیده اش
ابن غلام داعی معروض میدارد که مشهور در میان علما نیز آنست که تسبیح حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم را هر گاه در وقت خوابیدن که مستحب است بعمل آورند اول
سبحان الله و آخر الله اکبر را گویند و اگر بعد از نماز بعمل آورند اول الله اکبر و آخر
سبحان الله را گویند جمع بین الاحادیث که در طریق آن واقع شده باین نحو میشود
والله اعلم مکا عن زرارة عن ابی جعفر ع قال كان رسول الله صلى الله عليه
وآله اذا اراد السفر سلم على من اراد التسليم عليه من اهله ثم يكون آخر
من يسلم عليه فاطمة عليها السلام فيكون وجهه الى سفره من بيتها واذا رجع بدأ بها
فاتى مرة وقد اصاب علي عليه السلام شيئا من الغنيمة فدفعه الى فاطمة فخرج فأخذ

سوارین من فضة وعلقت على بابها سترا فلما قدم رسول الله صلى الله عليه وآله
دخل المسجد فتوجه نحو بيت فاطمة كما كان يصنع فقامت فرحة إليه صبابة
وشوقا إليه فنظر فإذا في يدها سواران من فضة وإذا على بابها ستر فقعد
النبي صلى الله عليه وآله حيث ينظر إليها فبكت فاطمة عليها السلم وحزنت وقالت
ما صنع هذا بي قبلها فدعت ابنيها فنزعت الستر من بابها وخلعت السوارين من يديها
ثم دفعت السوارين إلى أحدهما والستر إلى الآخر ثم قالت لهما انطلقا إلى أبي فاقرآه
السلم وقولا له ما أحدثنا بعدك غير هذا فشأنك به فجاءاه فأبلغاه ذلك عن أمهما
فقبلهما رسول الله صلى الله عليه وآله والتزمهما وأقعد كل واحد منهما على فخذه
ثم أمر بذينك السوارين فكسرا فجعلهما قطعا ثم دعا أهل الصفة قوم من المهاجرين
لم يكن لهم منازل ولا أموال فقسمه بينهم قطعا ثم جعل يدعو الرجل منهم
العاري الذي لا يستتر بشيء وكان ذلك الستر طويلا ليس له عرض فجعل يؤزر
الرجل فإذا التقى عليه قطعه حتى قسمه بينهم أزرا ثم أمر النساء لا يرفعن رؤوسهن
من الركوع والسجود حتى يرفع الرجال رؤوسهم وذلك أنهم كانوا من صغر إزارهم
إذا ركعوا وسجدوا بدت عورتهم من خلفهم ثم جرت به السنة أن لا يرفع النساء
رؤوسهن من الركوع والسجود حتى يرفع الرجال ثم قال رسول الله صلى الله
عليه وآله رحم الله فاطمة ليكسونها الله بهذا الستر من كسوة الجنة وليحلينها
بهذين السوارين من حلية الجنة • عن الكاظم عليه السلم قال إن رسول الله
صلى الله عليه وآله دخل على ابنته فاطمة عليها السلم وفي عنقها قلادة فأعرض
عنها فقطعتها ورمت بها فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله أنت مني يا فاطمة
ثم جاء سائل فناولته القلادة **شرح** سلام نامیست از نامهای نیک خداوند
عالمیان و آن دست سالم از هر عیب و آفت و نقص و فنا و زوال بعضی از علما ذکر کرده اند

که گذشته

که گذاشته شود مصدر در موضع اسم و وصف می آورند تا آن هر گاه اراده نمایند
مبالغه را از جهت قول ایشان والله هو السلم که وصف است بر مبالغه تمام در بودن
خداوند عالمیان سالم از جمیع نقایص و مختلفست قول علما در معنی السلم علیک بعضی
گفته اند که معنی آن دعاست یعنی سلامت باشی تو از جمیع آفات و مکاره و بعضی
گفته اند که معنیش آنست که بوده باشد اسم سلام بر تو و بعضی گفته اند که معنیش آنست
که اسم خداوند عالمیان بر تو باد یعنی بوده باشی تو در حفظ و پناه حق تعالی چنانچه
میگویند الله معک و در فارسی میگویند خدا همراه و انسب آنست که بوده باشد معنی آن دعا
بسلامتی برای کسی از آفات دنیوی و از عذاب اخروی وضع نموده است آنرا شارع
در موضع تحیت و بشارت بسلامتی و جهت اختیار نمودن لفظ سلام و گردانیدن آن
تحیت و بشارت آنست که متضمن است لفظ سلام معانی کثیره را و مطابق است سلام
آنچنانچه آن نامیست از نامهای نیک خداوند عالمیان پس از راه تیمن و تبرک
امر فرموده است بآن و قبل از اسلام نیز تحیت مینموده اند بلفظ سلام و بغیر آن نیز اما
بوده است تحیت بسلام اقل و بغیر آن اکثر و اغلب حتی اینکه نشنیده و ندیده اند سند در
مقام بشارت و تحیت لفظ سلام را اکثری عرب در قاموس مسطور است که عرب
بدوی گفت السلم علیک عرب بدوی در جواب سلام دهنده گفت الجنجاث علیک
آنمرد گفت با او که این چگونه جواب بود که دادی عرب بدوی گفت که سلام و جنجاث
اسم دو درخت تلخ است حواله کردی تو بر من یکی را من نیز حواله کردم بتو آن دیگری را
غرض اینکه شایع نبود در میان اعراب سلام بلکه معمول بود صباح الخیر و مساء الخیر
و امثال آن پس چون حکم اسلام جاری و شایع شد اقتصار شد بتحیت بسلام
و منع شد از غیر سلام از الفاظ شایعه در زمان جاهلیت و علمای اعلام نقل نموده اند
که سخت ترین ساعات ابن آدم سه ساعتست روزی که میاید بدنیا و روزی که میمیرد

از دنیا و روزی که محشور میشود در آن روز و تحقیق که سلام کرد در آن سه روز حضرت عیسی علیه السلم بر نفس خودش چنانچه حق تعالی اخبار نموده است از آن در قرآن مجید که گفت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ اَمُوتُ وَيَوْمَ اُبْعَثُ حَيًّا و گفتن اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ بالف لام تعریف بهتر است لفظا و معنی از سَلَامٌ عَلَيْكَ و ظاهرش آنست که مراد از سلام در حدیث شریف سلام با دخول باشد چون داخل شدن بهر خانه بنص آیه وافی هدایه فَاِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلٰى اَنْفُسِكُمْ موجب و مستلزم سلام است تعبیر نموده اند از آن بسلام مؤید است تفریع آنحضرت که فرموده است فَيَكُوْنُ وَجْهُهُ اِلَى السُّفْرَةِ مِنْ بَيْنِهَا بر وتش ثُمَّ يَكُوْنُ آخِرُ مَنْ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ ع والله اعلم سِوَار بکسر سین مهمله مثل کتاب و بضم سین مثل غراب زیوریست از برای زنان که میباشد در بازوی ایشان مثل دستبرنجن و امثال آن و جمع آن اَسْوِرَه است بحرف واو و جمع اسوره اساوره است و آیه وافی هدایه سوره مبارکه زخرف فَلَوْلَا اُلْقِيَ عَلَيْهِ اَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ اسوره و اساوره قرائت نموده اند یعنی هرگاه آنحضرت هم صادق است در نبوت و سیادت بس پس باید که انداخته شود بر او اسوره از ذهب چون بود قاعده و دستور عرب اینکه می انداختند بر بازوی بزرگان خود اسوره از ذهب و بر گردنهای ایشان طوق طلا و حال نیز شایع است در میان ایشان و آمده است جمع اساور بدون ها نیز چنانچه حق تعالی در وصف اهل بهشت فرموده يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ اَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ بعضی گفته اند که اساور بدون ها جمع اُسْوَار بضم همزه است و اسوار نیز بمعنی سوار است بعضی از لغویین تصریح کرده اند بر اینکه هرگاه دستبرنجن و امثال آن از زینتهای بازوی زنان بوده باشد از نقره میگویند آنرا قُلْب بضم قاف و سکون لام مثل قفل بیا و هرگاه بوده باشد از غیر طلا و نقره مثل شاخ و عاج و شبه و شیشه و امثال آن

از طلا میگویند آنرا سوار و هرگاه بوده باشد

میگویند

میگویند مَسَكَه بفتح میم و سین مهمله و ظاهرش آنست که بوده باشد این قول صحیح بجهت آنکه مخالفست با ظاهر آیه وافی هدایه قرآنی و لفظ حدیث شریف بجهت آنکه اطلاق شده است سوار در این حدیث بر آنچه بوده است از نقره و سابقا نیز مذکور شد مثل این حدیث بلفظ مَسَكَه بار بجهت آنچه بود از نقره صاحب قاموس گفته است اَلسِّوَارُ كَكِتَابٍ وَغُرَابٍ الْقُلْبُ كَالْاُسْوَارِ بِالضَّمِّ ج اَسْوِرَةٌ وَاَسَاوِرُ وَاَسَاوِرَةٌ وَسُوْرٌ وَسُؤُوْرٌ صَبَابَه بفتح صاد مهمله رقت شوق و سوزش عشق را گویند جوهری گفته است اَلصَّبَابَةُ رِقَّةُ الشَّوْقِ وَحَرَارَتُهُ يُقَالُ رَجُلٌ صَبٌّ اَيْ عَاشِقٌ مُشْتَاقٌ در مجمع البحرین مسطور است اَلصَّبَابَةُ لَوْعَةُ الْعِشْقِ وَحَرَارَتُهُ شأن در لغت عرب بمعنی امر آمده پس میباشد معنی کلام حضرت فاطمه زهرا علیها السلم که فرموده فَشَانَكَ مثل آنچه میگویند در فارسی که امر از تو است یعنی بکن آنچه خواهی که تویی صاحب امر و اختیار و گفته اند که شأن بمعنی امر ماخوذ است از قول ایشان که میگویند شَأَنْتُ شَأْنَكَ یعنی قصد کردم قصد ترا و یا آنچه میکنیم آنچیز را که خوش آید ترا و بوده باشد مستحسن طبع تو و هر دو معنی در حدیث شریف مناسبست جوهری گفته است اَلشَّأْنُ اَلْاَمْرُ وَالْحَالُ وَيُقَالُ شَأْنَ شَأْنَكَ اَيْ اِعْمَلْ مَا تُحْسِنُهُ وَشَأَنْتُ شَأْنَهُ قَصَدْتُ قَصْدَهُ قبل از این مذکور شد که قِلَادَه بکسر قاف بمعنی گردن بند است و ظاهرش آنست که بوده باشد ضمیر عنها در قول آنحضرت که فرموده فَاَعْرِضْ عَنْهَا راجع بقلاده چنانچه راجع است آن ضمیر فَقَطَعَهَا قد رفعت بها که متصل است بآن بعد از آن و ممکن است که بوده باشد راجع بحضرت فاطمه زهرا مثل ضمیر عُنُقِهَا که قبل از آن است بمعنی که مذکور خواهد شد در معنی یعنی شیخ جلیل القدر ابو نصر حسن بن فضل بن شیخ طبرسی علیه الرحمه در کتاب مکارم الاخلاق روایت کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند که بود قاعده و دستور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه هرگاه اراده سفر میفرمود داخل

منید و سلام میکرد و بر هر که اراده داشت آنحضرت اینکه سلام کند بر او از اهلش پس بود
آخر کسی که داخل میشد و سلام و وداع مینمود بر او حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس بود
روانه شدن آنحضرت بسوی سفر از خانهٔ منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و چون
مراجعت میفرمود آنحضرت از هر سفر خیر اثر ابتدا مینمود بدیدن حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام و اول بخانهٔ مبارکهٔ فرزند گرامی خود تشریف شریف ارزانی میفرمود پس
آنحضرت بسفری تشریف بردند و رسیده بود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام چیزی
از غنیمت پس داد آنچیز را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
و بیرون رفت بسفر در خدمت سراسر سعادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس
بعد از تشریف بردن ایشان حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام گرفت دو دست برنجن
از نقره و آویخت پرده در در خانهٔ مبارکش بسیاق حدیث دلالت میکند بر اینکه آویخته
بود پرده را آنحضرت در در و بغلق و حلقه منورش پس چون حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله از سفر خیر اثر آمدند داخل مسجد مبارک شدند پس متوجه شدند آنحضرت بجانب
خانهٔ منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام چنانچه قاعده و دأب آنحضرت بود و همیشه پس چون
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل خانهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام شدند پس برخاست
بخوشحالی و خوشنودی تمام حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام باستقبال پدر عالیشانش
از روی سوزش عشق و اشتیاق لا کلام پس نگاه کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و ناگاه دید در دست مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام دو دست برنجن از نقره و
دید آنحضرت صلی الله علیه و آله که آویخته است از در اوطاق حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
پرده پس نشست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در همان جا و مکان که دیده بود آنها را
پس بعد از مراجعت آنحضرت گریه کرد و محزون شد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام و
گفت که هرگز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین دوری و کم مهربانی با من قبل از این

ازاین

از این هرگز پس طلبید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام هر دو پسر عالیمقدار خودش حضرت امام
حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام را پس کند آن پرده را از در اوطاقش و بیرون
آورد دو دست برنجنهای نقره را از دست مبارکش پس داد دو دست برنجنها را بیک
پسرش و پرده را بآن دیگری پس گفت آنحضرت بدو فرزند دلبندش که بروید بسوی
پدر عالیشان من پس برسانید سلام بر آنحضرت و عرض کنید بخدمت آنحضرت که
نکرده ایم ما بعد از تشریف بردن شما بسفر غیر از این را پس این از توست و قصد کن
قصد نوبت بآن و میکنیم آنچه را که خوش می آید ترا از آن پس حضرت امام حسن و
حضرت امام حسین علیهما السلام آمدند بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و رسانیدند
آنرا بآنحضرت از جانب مادر بزرگوارشان پس بوسید ایشانرا آنحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و در آغوش خود کشید و بسینهٔ پرنور خود چسبانید و نشانید هر یک از ایشانرا
بر سر ران و زانوی مبارکش پس امر کرد آنحضرت تا اینکه شکستند آن دو دست برنجن
نقره را پس گردانید آنرا پارچه پارچه پس طلب فرمود آنحضرت اهل صفه را که بودند
قومی از مهاجرین که هجرت نموده بودند بخدمت سراسر سعادت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و نبود از برای ایشان منزل و مکانی و نه مال و اسبابی پس تقسیم کرد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پارچهای دست برنجن را در میان ایشان پس
آنحضرت تکلف میفرمود از ایشان مردی عریان آنچنانیرا که نپوشیده بود چیزی و
بود آن پرده که فرستاده بود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام پارچه دراز کم عرض پس
امر آنحضرت مثل لنگ و فوطه میگرفت آنرا بر خودش آن مرد برهنه عریان پس
هر گاه سر بهم می آورد دو باره میکرد آنرا تا اینکه قسمت کرد آنحضرت آنرا در میان ایشان
بچند لنگ یعنی بآن پرده چند تن برهنه را آنحضرت پوشانید پس امر فرمود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله زنانرا که بر ندارند سرهای خود را از رکوع و سجود در نماز جماعت

بالحضرت تا اینکه بردارند مردان سرهای خود را جهت این امر آن بود که بدرستیکه
بودند ایشان از راه کوچکی لنگها و فوطها چون میرفتند مردان برکوع و سجود نمودار
میشد عورت مردان از عقبشان پس جاری شد با آن سنت آنحضرت مر اینکه
بردارند زنان سرهای خود را از رکوع و سجود در نماز جماعت تا اینکه سر بردارند
مردان یعنی هر چند که بوده باشند در جماعتیکه نموده شد ستر مردان ناقص است
از برای زنان جهت گذارا اینکه بردارند سرهای خود را از رکوع و سجود بعد از
مردان پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که رحمت کند حق تعالی بحضرت
فاطمه زهرا علیها السلم البته میپوشاند خداوند عالمیان بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم
بعوض این ستر و پرده که ساز جمعی شد از برهنه کان اهل صفه جامهای نفیس
بهشت عنبر سرشت را و هر آینه جزین خواهد نمود حق تعالی حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم را بعوض این دو دستینه نقره که تقسیم شد بر فقرای اهل صفه از زیورهای
نیکوی بهشت عنبر سرشت و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم روایت کرده است
که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد بخانه
مبارکه دختر گرامیش حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و در گردن مبارک حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم گردن بندی بود پس آنحضرت اعراض نمود از آن قلاده یا یعنی
که اقبالی که دلالت کند بر خوش آمدن از آن با آن نفرمود و یا از حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم یا یعنی که مبالغه در اعزاز و نوازش آنحضرت بدستور سابق
ننمود پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلم برید آن گردن بند را از گردن مبارکش
و انداخت آنرا پس فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمه
زهرا علیها السلم که تو از منی ای فاطمه پس آمد سائلی پس داد حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم با آن سائل آن گردن بند را قب حلیة ابی نعیم و مسند ابی یعلی

قالت عائشة ما رأيت احدا قط اصدق من فاطمة غير ابيها وروي انه كان
بينهما شيء فقالت عائشة يا رسول الله سلها فانها لا تكذب وفي رواية الحديثين
عطاء وعمرو بن دينار الحسن البصري ما كان في هذه الامة اعبد من فاطمة كانت
تقوم حتى تورم قدماها وقال النبي لها اي شيء خير للمرأة قالت ان لا ترى
رجلا ولا يراها رجل فضمها اليه وقال ذرية بعضها من بعض وفي الحلية الاولى
عن الزهري قال لقد طحنت فاطمة بنت رسول الله صلعم حتى مجلت يداها وطب
الرحى في يدها شیخ مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بیان این حدیث
شریف گفته است که طب تأنی در امور و تربیت نماید که بوده باشد معنی اینکه اثر
کرده بود آسیا در دست مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلم اندک اندک و شاید که واقع
شده باشد در این لفظ حدیث تصحیف یعنی کلمه دیگر بوده است در عبارت حدیث کاتبان
نوشته اند بعوض آن طب بفتح صحیح این خلاصه معروض میدارد که آنچه مؤلف
کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب در معنی طب نقل نموده قریب بعبارت قاموس است
و طب بکسر طاء مهمله و تشدید باء بحفظه در زبر در لغت بمعنی کار جدید و عادت و خوش
و اراده آمده است ممکن است که بوده باشد مراد اخبار باینکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم
با وجود آنکه آنقدر آرد کرده بود در آسیا که دست مبارکش آبله کرده و زخم شده
بود باز کار جدید آسیا در دست مبارک آنحضرت بود و دست از عادت قدیم بر نداشته
بسبب زخم و عذر جبلی خود را معذور ننموده باز بدان اشتغال مینمود چنانچه وارد شده است
در احادیث که حضرت فاطمه زهرا علیها السلم آرد میکرد در آسیا و خون جاری میشد در
عمود آسیا از زخمهای دست مبارک آنحضرت از آن جمله حدیثی است که روایت
کرده است آنرا سلمان علیه الرحمة و الرضوان قال کانت فاطمة جالسة قدامها
رحی تطحن به الشعیر و علی عمود الرحی دم سائل حدیث مزبور منقول از کتاب

[illegible]

قالت

خرایج الجرایج در باب سوم سابقا مذکور شد در قاموس مسطورست الطَّبُّ بالکسر الشَّهوة
والارادة کالشَّأن والعادة و بمعنی بسیار رقیق و فوق لطافت بشریت و عبارت
محمول بر آن نهایت سلیس ست چنانچه گویی در وصف دلیری که جنگ کرد فلانی آنقدر
که زخم دار شد و با وجود زخم باز کار جنگ در دست او و بجنگ مشغول بود و فلان
خادم آنقدر خدمت خانه نمود که بیمار شد و با وجود بیماری باز کار خانه در دست
او بود یعنی با وجود عذر زخم و بیماری خود را معذور و معاف نداشت و دست
از عادت و کار خود نکشید والله اعلم رَحًی بفتح رای مهمله و فتح حاء و الف مقصوره
آسیا را گویند و اصل آن بوده است با یاء دو نقطه در زیر قلب کرده اند یا را بالف
و می‌نویسند آنرا بصورت یا بجهت فرق در میان آن و منقلب از واو و لفظ آن
مؤنث است و می‌گویند رَحًی و رَحَیان [illegible] و اَرحاء و بعضی نقل کرده اند آنرا بالف
ممدوده و می‌گویند رحاء و رحاآن [illegible] مثل عطاء و عطاآن و اعطیة جوهری
گفته است که ابخاعت کردانیده اند آنرا منقلب از واو و نمیدانم که چه چیزست
دلیل ایشان در کتاب مجمع البحرین مسطورست که آسیای آبی و حمام و نوره از عمل جن است
یعنی بانی و واضع آن جن بوده و در زمان حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام وضع
نموده اند تحقیق نورم و مجمل قبل از این مذکور شد اوزاعی از اعاظم علمای اهل
سنت است و نام او عبدالرحمن بن عمرو است و علمای اهل سنت تبع او را امام
خود میدانند و امام عبدالرحمن بن عمرو منسوب است اوزاع قبیله ایست از قبائل همدان
که بوده است پدر ایشان مرثد بن زید ملقب باوزاع و چون بوده است عبدالرحمن
مذکور از آن قبیله مشهور گشته است باوزاعی زُهری بضم زای معجمه و سکون ها
یکی از رواة و علمای اهل سنت است و اسم او احمد بن محمد بن مفرج النباتی است
و زهره قبیله ایست از قبائل قریش و پدر آن قبیله کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن

غالب بن

غالب بن فهر است و زن کعب زهره نام داشته و اولاد او را نسبت داده اند
بآن زن و مسمی نمودند ایشان را بنام آن زن و بودند ایشان خالوهای حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و چون احمد بن محمد مذکور نیز از آن قبیله بود مشهور گشته است
بزهری یعنی شیخ فقیه رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب
المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب ذکر کرده است از کتب مخالف که در
کتاب حلیه ابونعیم و در کتاب مسند ابی یعلی روایت شده است که گفت
عائشه ملعونه که من ندیده ام احدی را هرگز که بوده باشد راستگوتر از حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام غیر از پدر عالیشان آنحضرت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و روایت کرده اند ابونعیم و ابویعلی هر دو در کتابهای خود که بدرستیکه واقع
شد در میان حضرت فاطمه زهرا علیها [illegible] عائشه ملعونه چیزی و چون محاکمه آن
بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] عائشه ملعونه عرض کرد بخدمت
آنحضرت که یا رسول الله بپرس از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس بدرستیکه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام نمی‌گوید هرگز دروغ و بتحقیق که روایت کرده است این
دو حدیث مذکور را عطا و عمرو بن دینار نیز که از علمای اهل سنت اند و منقولست از
حسن بصری که او گفت که نبود در این امت عبادت کننده‌تر از حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام می‌ایستاد آنحضرت در محراب عبادتش تا اینکه ورم میکرد پایهای
مبارک آنحضرت و فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام که چه چیز است بهتر از برای زن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در جواب
عرض کرد بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بهتر از برای زن آنست که
نبیند او مردی را و نه بیند او را مردی پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت را
در بغل گرفته سینه پر نور خود چسبانید و این آیه مبارکه را که در شان عالیشان

ایشان در سوره مبارکه آل عمران نازل شده بمناسبت مقام تلاوت فرمودند ذریة
بعضها من بعض والله سمیع علیم و در کتاب حلیه اوزاعی روایت کرده است
از زهری که او گفت که تحقیق که آرد کرده بود در آسیا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آنقدر که آبله کرده بود و مجروح شده
بود از کثرت گردانیدن آسیا دستهای مبارک آنحضرت و با وجود اینحال
باز بود کار آسیا در دست مبارک آنحضرت و معذور و معاف نگردانید بسبب آن
محنه مشغول شروع بدن مبارک مجروح ضعیف خود را از گردانیدن آسیا و قیام
تا بآن خدمت مشقت چنانچه مذکور شد در شرح قب ٧٠ فی الصحیحین ان علیا قال
اشتکی مما الذی بالغرب فقالت فاطمة والله انی اشتکی یدی مما اطحن بالرحی
وکان عند النبی اساری فامرها ان تطلب من النبی خادما فدخلت علی
النبی فسلمت علیه ورجعت فقال امیر المؤمنین ما لك قالت والله ما
استطعت ان اکلم رسول الله من هیبته فانطلق علی معها الی النبی فقال
لهما لقد جاء بکما حاجة فقال علی مجاراتهما فقال لا ولکنی ابیعهم وانفق
اثمانهم علی اهل الصفة وعلمهما تسبیح الزهراء کتاب الشیرازی انهما لما ذکرت
الحالة وسالت جاریة بکی رسول الله فقال یا فاطمة والذی بعثنی بالحق
ان فی المسجد اربعمائة رجل ما لهم طعام ولا ثیاب ولولا خشیتی خصلة لاعطیتك
ما سالت یا فاطمة انی لا ارید ان ینفك عنك اجرك الی الجاریة وانی اخاف
ان یخصمك علی بن ابی طالب یوم القیمة بین یدی الله عز وجل اذا طلب حقه
منك ثم علمها صلوة التسبیح فقال امیر المؤمنین مضیت تریدین من
رسول الله الدنیا فاعطانا الله ثواب الآخرة قال ابو هریرة فلما خرج رسول الله
من عند فاطمة انزل الله علی رسوله واما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربك

ترجوها یعنی عن قرابتك وابنتك فاطمة ابتغاء یعنی طلب رحمة من ربك یعنی
رزقا من ربك ترجوها فقل لهم قولا میسورا یعنی قولا حسنا فلما نزلت هذه الآیة
انفذ رسول الله جاریة الیها للخدمة وسماها فضة تفسیر الثعلبی عن جعفر بن
محمد وتفسیر القشیری عن جابر الانصاری انه رای النبی فاطمة وعلیها کساء
من اجلة الابل وهی تطحن بیدیها وترضع ولدها فدمعت عینا رسول الله فقال
یا بنتاه تعجلی مرارة الدنیا بحلاوة الآخرة فقالت یا رسول الله الحمد لله علی نعمائه
والشکر لله علی آلائه فانزل الله ولسوف یعطیك ربك فترضی ابن شاهین فی
مناقب فاطمة واحمد فی مسند الانصار باسنادهما عن ابی هریرة وثوبان انهما
قالا کان النبی یبدا فی سفره بفاطمة ویختم بها فجعلت وقاء من کساء خیبریة
لقدوم ابیها وزوجها فلما رآه النبی تجاوز عنها وقد عرف الغضب فی وجهه
حتی جلس عند المنبر فنزعت قلادتها وقرطیها ومسکتیها ونزعت الستر فبعثت
بها الی ابیها وقالت اجعل هذا فی سبیل الله فلما اتاه قال قد فعلت فداها ابوها
ثلث مرات ما لآل محمد وللدنیا فانهم خلقوا للآخرة وخلقت الدنیا لهم وفی
روایة احمد فان هؤلاء اهل بیتی ولا احب ان یاکلوا طیباتهم فی حیوتهم الدنیا
ابو صالح المؤذن فی کتابه بالاسناد عن علی ان النبی دخل علی ابنته فاطمة
واذا فی عنقها قلادة فاعرض عنها فقطعتها فرمت بها فقال رسول الله صلی الله
علیه وآله انت منی یا فاطمة ثم جاءها سائل فناولته القلادة ابو القاسم
القشیری فی کتابه قال بعضهم انقطعت فی البادیة عن القافلة فوجدت امراة فقلت لها
من انت فقالت وقل سلام فسوف تعلمون فسلمت علیها فقلت ما تصنعین ههنا
قالت من یهد الله فلا مضل له فقلت امن الجن انت ام من الانس قالت یا بنی
آدم خذوا زینتکم فقلت من این اقبلت قالت ینادون من مکان بعید فقلت

وما بينهما

ابن تقصد بين قالت ولله على الناس حج البيت فقلت متى انقطعت قالت ولقد
خلقنا السموات والارض في ستة ايام فقلت اشتهيت طعاما فقالت وما جعلناهم
جسدا لا ياكلون الطعام فاطعمتها ثم قلت هرولي ولا تعجلي قالت لا يكلف الله
نفسا الا وسعها فقلت اردفك فقالت لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا فنزلت
فاركبتها فقالت سبحان الذي سخر لنا هذا فلما ادركنا القافلة قلت الك فيها
قالت يا داود انا جعلناك خليفة في الارض وما محمد الا رسول يا يحيى خذ الكتاب
يا موسى اني انا الله فصحت بهذه الاسماء فاذا انا باربعة شباب متوجهين
نحوها فقلت من هؤلاء منك قالت المال والبنون زينة الحيوة الدنيا فلما اتوها
قالت يا ابت استاجره ان خير من استاجرت القوي الامين فكافوني باشياء فقالت
والله يضاعف لمن يشاء فزادوا على فسألتهم عنها فقالوا امنا فضة جارية
الزهراء ما تكلمت منذ عشرين سنة الا بالقرآن شرح استنكاف در لغت بمعنى
نكوه بمعنى درد و ورجع آمده بمعنى ثانى درين حديث شريف است غرب بفتح
غين معجمه وسكون را مهمله متصله بباء بخفظ دلو بسيار بزرگ را گويند
كه از پوست گاو درست نمايند وعرب بفتح را مثل قصب آبى را گويند كه تقاطر
نمايد از آن دلو و در ما بين چاه وحوض ومحل حديث شريف بر هر دو معنى ممكن است
هيبة در لغت عرب چنانچه بمعنى مخافه آمده بمعنى اجلال وبزرگى نيز آمده و در
اين حديث شريف معنى ثانى انسب است جوهرى گفته است الهيبة المهابة
وهي الاجلال والمخافة در مجمع البحرين مسطور است هاب الشيء اذا خافه واذا
وقره وعظمه والهيبة والمهابة وهي الاجلال والمخافة صاحب نهايه ذكر كرده است
هاب الشيء يهابه اذا خافه واذا وقره وعظمه ومجادله در كلام گفت وشنيد
با هم وخوض نمودن در سخن بيكديگر است وبمعنى مذكور است در حديثى كه واقع شده

وايّاكم ومجادلة من لا عقل له يعنى بپرهيزيد از گفتگو با كسيكه نداشته باشد
عقل وخوض با او در سخن وحرف كجا بجيم كاف مثل كتاب بوناك را گويند
واصل آن كجاو با واو است بجهت آنكه مشتق از كوه است اما چون واقع شده بود
واو بعد از الف قلب كرده اند آنرا بهمزه وجمع كجاء اكجيه است اجلّه بفتح همزه وكسر
جيم وتشديد لام متصله بها جمع جلاول بكسر جيم است مثل اجلّه وعقاول وجلاول بكسر جيم
جمع جُلّ بضم جيم است وجل بوناك حيوانات را گويند چنانچه بوناك انسان ازنوب
وجامه گويند جوهرى گفته است الجل بالضم واحد جلال الدواب وجمع الجلال اجلة
صاحب قاموس جل را بضم وفتح جيم نيز نقل كرده است واو منفرد است در نقل فتح
وغيره لغويين ذكر كرده اند آنرا بضم ظاهرش آنست كه بوده باشد جل از لغات مشتركه
بين العربية والعجمية مثل تنور وزنبور نعماء بفتح نون وسكون عين مهمله متصله بميم
والف ممدوده بمعنى نعمت بكسر نون وسكون عين است وجمع آن بنا بر تحقيق مما
مجمع البحرين انعم است در قاموس مسطور است النعمة بالكسر المسرة واليد البيضاء
الصالحة كالنعمى بالضم والنعماء بالفتح ممدودة ج انعم وتنعم ونعمات بكسرتين
وتفتح العين وجوهرى گفته النعمة اليد والصنيعة والمنة وما انعم به عليك وكذلك
النعمى فان فتحت النون مددت فقلت النعماء والنعيم مثله در مجمع البحرين مذكور است
كه النعمة اليد والصنيعة والمنة وما انعم به عليك وكذلك النعمى فان فتحت
النون مددت وقلت النعماء وجمع النعمة نعم كسدرة وسدر وانعم ايضا كافلس
وجمع النعماء انعم ايضا بعضى از محققين ذكر كرده اند كه نعما بفتح نون والف ممدوده
نعمتهاى باطنى را گويند وآلاء نعمتهاى ظاهر را گويند واين معنى انسب باين حديث
شريف است وتقديم حضرت فاطمه زهرا عليهاالسلام نعما را بر آلاء وذكر واشدن حمد را بجهت
نعما وشكر را در برابر آلاء مؤيد آنست ودر مجمع البحرين نيز مسطور است كه النعماء بالفتح

وَاللَّذِی هِیَ النِّعَمُ الْبَاطِنَةُ وَالْآلَاءُ هِیَ النِّعَمُ الظَّاهِرَةُ الاء در لغت بمعنی نعمتهاست و واحد
آن اَلَی بفتح همزه وفتح لام است مثل مِعًی وَاَمْعَاء و گاهست که می آید بکسر همزه و می‌نویسند
واحد آنرا بایا دو نقطه در زیر جوهری گفته است الآلاء النِّعَم واحدها اَلًی بالفتح وقد
یُکسر ویُکتب بالیاء مثاله مِعًی وَاَمْعَاء در کتاب غریب اللغه مسطورست که می آید
اَلَی واحد الآلاء بفتح وضم وکسر همزه صاحب قاموس نیز همزه آنرا بحرکات ثلث ذکر کرده است
وبعضی از محققین نقل کرده اند که الآلاء نعم ظاهره است چنانچه مذکور شد که نعماء نعمتهای
باطنی است در حدیث واقع شده است که تَفَکَّرُوا فِی آلَاءِ اللّٰهِ وَلَا تَتَفَکَّرُوا فِی اللّٰهِ
لَا تَعْجَلِی صیغه مفرد مونث مخاطبه است از فعل نهی وعجله در لغت بمعنی سرعت در رفتار
خلاف بطؤ است وحمل این حدیث شریف بر آن محتاج بتکلف است اولی آنست که بوده
باشد نهی از اضطراب وحیرت وامر بتحمل وصبر در آن مشقت و باین معنی نیز آمده است
در لغت در قاموس مسطورست العَجُولُ الثَّکْلٰی وَالْوَالِهَةُ مِنَ النِّسَاءِ وَالْاِبِلِ الْعَجِلَةُ بِهَا فَرَحًا کان بها او جزعًا
ودر مجمع البحرین مذکورست تَعَجَّلَ یَعْجَلُ بِالْکَسْرِ اَیْ فَلْیَکُنِ التَّحَمُّلُ وَالصَّبْرُ فِی تَحَمُّلِ الْخَطَا
وَاَمْرٌ مُجْمَلٌ و تحقیق معنی مخادمه و خدمت و جاریه و فضه و ذکر فضه و دیگر در احوال
جابر انصاری قبل از این مذکور شد هرگاه خواهند رجوع بسابق در تحقیق آنها نمایند دو نفر
شیرازی از جمله محدثین اهل سنت است اسم یکی محمد بن محمد بن سعید واسم آن دیگری عمر بن
محمد بن علی است وقشیر مثل زبیر اسم قبیله ایست از عرب که مسمی شده است باسم
قشیر بن کعب بن ربیعه که بوده است جد اهل آن قبیله ابن شاهین از جمله محدثین اهل
سنت است ظاهر آنست که بوده باشد ضمیر فَاَمْرُ عَنْهَا راجع بفضه چنانچه
راجع است بآن ضمیر فَقَطَعَتْهَا و ضمیر فرهت بها و ممکن است که بوده باشد راجع
بحضرت فاطمه زهراء مثل ضمیر عَنْهَا که قبل از آن است یعنی شیخ فقیه رشید
الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب

بطریق

بطریق مخالف ذکر کرده است که در صحیح مسلم ودر صحیح بخاری مسطورست که بدرستیکه
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند که بدرد آورده است مرا از آنچه برمیدارم
من بسبب آب کشیدن با دلو بزرگ کاوی و یا قطرات ریزان آن فیما بین
چاه و حوض پس فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که قسم بخداوند عالمیان که بدرستیکه
مریض و درد مند کرده است مرا دست من از آرد کردن با آسیا وبود در نزد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله جمعی اسیر پس امر کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت
فاطمه زهرا علیها السلام اینکه طلب نماید از پدر عالیشانش حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله کنیزی
پس داخل شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلام
کرد بآنحضرت ومراجعت نموده بخانه مبارکه خود آمد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که چه خبر شد از برای تو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت
که قسم بخداوند عالمیان که قادر نشدم بر اینکه عرض کنم مطلب خود را بخدمت حضرت
پیغمبر خداوند عالمیان صلی الله علیه وآله از راه تعظیم واجلال آنحضرت پس روانه شد
حضرت علی بن ابی طالب با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بسوی حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله پس چون بخدمت آنحضرت رسیدند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمودند بایشان که بتحقیق که آمده اید شما نزد من بجهت حاجتی پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد بخدمت آنحضرت گفتگوئی را که کرده بودند باهم حضرت
امیر المؤمنین وحضرت فاطمه علیهما السلام وآنچه را که گذشته بود در میانه ایشان پس
فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که نه یعنی نمیدهم کنیزی بشما از آن اسیرها
بلکه میفروشم جمیع ایشانرا وانفاق میکنم قیمت آنها را بر اهل صفه وتعلیم کرد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام بعوض عطای کنیز تسبیح حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام را در کتاب شیرازی محدث اهل سنت مذکورست که بدرستیکه حضرت

فاطمهٔ زهرا علیها السلم چون نقل کرد حال خود را در خدمت آنحضرت و سؤال نمود از آنحضرت
کنیزی را حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از استماع احوال و شنیدن کشیدن
مشقت فرزند گرامیش گریان شد پس فرمود که ای فاطمه قسم بخداوند
آنچنانیکه فرستاده است مرا به پیغمبری بحق و صدق که بدرستیکه در مسجد میباشند
چهار صد نفر مرد که نیست از برای ایشان خوراک و نه جامه و هستند جمیع ایشان
گرسنه و برهنه و با وجود آن هرگاه نمی بود ترس و اندیشه من از فضیلتی البته عطا میکردم
تو کنیزی ای فاطمه بدرستیکه نمیخواهم من اینکه جدا و منفک شود از تو مزد و اجر
عظیم تو در خدمت و مشقت و منتقل شود بسوی جاریه و کنیز و بدرستیکه میترسم
من از اینکه خصمی نماید با تو حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم در روز قیامت در
پیش خداوند عز و جل وقتی که طلب نماید حقش را از تو یعنی حق زوج را بر
زوجه از قیام بخدمات زوج و خود را معاف نموده باشی تو از آن و
اقدام ننموده باشی بتمامی آن پس تعلیم کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم صلوة تسبیح را بعوض آنچه طلب نموده بود آنحضرت پس
فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم که رفتی تو بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خواهش نمودی از خدمت آنحضرت دنیا را
پس عطا کرد حق تعالی بما ثواب آخرت را ابو هریره که از رواة معتبر اهل سنت است
روایت کرده است که چون بیرون تشریف آورد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
از نزد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم فرو فرستاد خداوند عالمیان بر رسول برگزیده اش
این آیهٔ مبارکه را که در سورهٔ بنی اسرائیل است وَاِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ
مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا یعنی اگر اعراض کنی تو البته از قرابت و دختر حضرت فاطمه
زهرا علیها السلم بجهت طلب رحمت از پروردگارت یعنی رزق از جانب خداوند عالمیان

خواهی

خواهی و امید داری آن را فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا یعنی پس بگو از برای ایشان قول
نیک خوش آینده موافق مطلب و سؤال ایشان پس چون نازل شد این آیه
مبارکه فرستاد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کنیزی بجهت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
از برای خدمت و نام گذاشت آنحضرت آن کنیز را فضه در تفسیر ثعلبی روایت
شده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم و در تفسیر قشیری
روایت کرده است از جابر بن عبد الله انصاری که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله دید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم را که بر آنحضرت بود پوشاکی از جلهای شتر
و آنحضرت آرد میکرد در آسیا بمشقت تمام با دستهای مبارک نازکش و در آن وقت
و حال شیر میداد فرزند گرامیش را پس چون نظر مبارک آنحضرت بفرزند دلبندش افتاد
و احوال آن نور دیده را با آن نحو مشاهده نمود پس اشک آلود شد هر دو چشم
مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرمود که ای دختر گرامی من تعجیل کن و بچش
تمامی تلخی دنیا بجهت شیرینی آخرت پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم عرض کرد
بخدمت پدر عالیشانش که یا رسول الله حمد از برای خداوند عالمیانست بر نعمتهای
باطنی او که عطا فرموده است بما و شکر از برای خداوند عالمیانست بر نعمتهای
ظاهری او که تفضل نموده است بر ما پس فرو فرستاد حق تعالی بر پیغمبر
برگزیده اش این آیه مبارکه را که در سورهٔ والضحی است وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ
فَتَرْضَى یعنی البته که بعد از این در آخرت عطا میکند ترا خداوند تو آنقدر که خواهی
پس راضی و خوشنود شوی تو با آن ابن شاهین در کتاب مناقب حضرت فاطمه
و احمد در کتاب مسند الانصار باسناد خود روایت کرده اند از ابی هریره
و ثوبان که بدرستیکه ایشان هر دو گفتند که بود دأب و دستور حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله اینکه ابتدا میکرد در هر سفر بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و ختم میفرمود سفر را

بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم یعنی اول سفر آنحضرت صلعم دیدن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
و آخر سفرش که مراجعت مینمود دیدن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بود البته بخوبی
متصل بود و دیدن آنحضرت صلعم برفتن و آمدن از سفر گویا بود اول و آخر سفر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله پس کرده بند حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم در وقتی که بود آنحضرت صلعم
در سفر پارچه پوشاک خیبریه را پرده و مزین نمود در خانه مبارکش را و همچنین آن
از جهت قدوم میمنت لزوم پدر عالیشانش و شوهر عالیمقدارش پس چون نظر
مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت مراجعت بآن افتاد و تجاوز نمود
و درگذشت از دیدن آنحضرت صلعم و بتحقیق که ظاهر شد آثار غضب در روی مبارک
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تا اینکه آمد و نشست در مسجد در نزد منبر پس کند حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلم گردن بند خود را از گردن مبارکش و گوشوارها را از گوش خود و
دست برنجنها را از دستهای پاکیزه اش و کند آن پرده را پس فرستاد کل
اسباب تجمل خود را بخدمت پدر عالیشانش و پیغام کرد بخدمت آنحضرت صلعم که بگردان
مجموع آنرا در راه خداوند عالمیان و عطا کن بفقرا و مساکین مسلمانان پس چون
آن اسباب و پیغام اخلاص آیین بخدمت حضرت رسول رب العالمین رسید
آنحضرت صلعم فرمود که بتحقیق که کرد آنچه را که دلخواه من بود فدای او شود پدرش
آنحضرت صلعم فرمود این کلام عالیمقام را سه بار بعد از آن فرمودند که نیست از برای
آل محمد صلی الله علیه و آله دنیا و نیستند ایشان آفریده شده از برای دنیا بلی
پس بدرستیکه مخلوق شده اند ایشان از برای آخرت و نعمتهای بهشت عنبر
سرشت و آفریده شده است دنیا از برای وجود شریف ایشان یعنی که واقع
شده است در حدیث قدسی لولاک لما خلقت الافلاک و در روایت احمد در
کتاب مسند الانصار چنین است که بعد از آن آنحضرت صلعم فرمود که پس بدرستیکه اهلبیت

اهل بیت

اهل بیت مستند و دوست میدارم که بخورند ایشان طیبات خود را در زندگی دنیای
ایشان یعنی نمیخواهم که بوده باشد کل طیبات ایشان مرزوق و مصروف برای آن
در دار عقبای ایشان ابو صالح موذن روایت کرده است در کتابش باسناد
خودش از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد بر دختر گرامیش حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم پس دید
آنحضرت صلعم در گردن مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم گردن بندی پس اعراض
کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله از آن قلاده بآنمعنی که اقبالی که دلالت کند بر خوش
آمدن از آن بآن ننمود و یا اینکه از حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بآنمعنی که نهایت
اعزاز و احترام با او مثل سابق آنحضرت صلعم بعمل نیاورد پس برید حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
آن گردن بند را از گردن مبارکش و انداخت آنرا پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله که تو از منی ای فاطمه پس آمد بدر خانه مبارک حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم
سائلی پس عطا کرد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بآن سائل آن گردن بند را ؛ ابو
القاسم قشیری در کتابش ذکر کرده است که گفت بعضی از ایشان که بازماندم
من از قافله در بیابان پس دیدم زنی را در آن صحرا پس گفتم من بآن زن که کیستی
تو آن زن در جواب من تلاوت نمود آیه مبارکه آخر سوره زخرف را وقل سلام
فسوف تعلمون اگرچه قرائت قراء السبعه در قرآن یعلمون بیاء دو نقطه در زیر است
اما ذکر شده است که تعلمون بتاء دو نقطه در فوق قرائت اهل مدینه و اهل شام است
اشعار نموده است آن زن بتلاوت این آیه که اول سلام بده بعد از آن احوال
بپرس پس گفت آنمرد که سلام دادم من بر آن زن و گفتم که چه میکنی در اینجا
او در جواب گفت من یهدی الله فلا مضل له ظاهرش آنست که تلاوت
نموده باشد آن زن آیه مبارکه سوره زمر را ومن یهد الله فما له من مضل

کاتبان بتصحیف نقل نموده باشند چنین اشاره بآنست که راه را گم کرده و از قافله
باز مانده ام پس گفتم من آیا از جنی تو یا از انس آن زن در جواب من تلاوت نمود
آیه سوره مبارکه اعراف را یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد یعنی بنی آدم
انسم پس گفتم من که از کجا می آیی تو تلاوت نمود در جواب آیه سوره مبارکه سجده را
ینادون من مکان بعید ایما نموده است براینکه از جا و مکان دوری می آیم پس
گفتم من که اراده کجا داری تلاوت نمود در جواب آیه مبارکه سوره آل عمران را
ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا یعنی اراده حج بیت الله الحرام دارم
پس گفتم من که کی جدا شده از قافله در جواب تلاوت نمود آیه مبارکه سوره ق را
ولقد خلقنا السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام اشاره بآنست که شش
روز است که از قافله جدا شده ام پس گفتم من که آیا میخواهی طعامی و اشتهای خوردن
آن داری تلاوت نمود در جواب آیه مبارکه سوره انبیا را وما جعلناهم جسدا
لا یاکلون الطعام اشعار نموده است بآنکه میخواهم پس طعام کردم باو بعد از آن
گفتم باو که بدو و مضطرب و حیران و با کم صبر ولی تحمل نشود در جواب تلاوت نمود آیه
مبارکه سوره البقره را لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف ما لا یطاق نکرده است
حق تعالی بر بنده اش بقدر طاقت و قوتی که دارم براه می آیم پس گفتم من باو که
ردیف سوار کردنم تو را با خودم در جواب تلاوت نمود آیه مبارکه سوره انبیا را
لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا اشعار بر آنست که دو نفر سوار شدن بر یک شتر
موجب اضرار و افساد آن حیوان است پس فرود آمدم من از شتر و سوار کردم
او را آن چون بر شتر سوار شد تلاوت نمود آیه مبارکه زخرف را سبحان الذی
سخر لنا هذا چنانچه سنت است خواندن آن در وقت سواری پس چون رسیدیم
بقافله گفتم من که آیا از برای تو هست نفری در این قافله در جواب تلاوت نمود آیه

سوره مبارکه ص را یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و آیه سوره مبارکه آل عمران
وما محمد الا رسول و آیه مبارکه سوره مریم را یا یحیی خذ الکتاب و آیه مبارکه سوره قصص را
یا موسی انی انا الله رب العالمین پس صدا بلند کردم من باین نامها پس ناگاه
دیدم چهار جوان را که متوجه اند بجانب آن زن پس گفتم من که چه چیز تو اند ایشان
در جواب تلاوت نمود آن زن آیه مبارکه کهف المال والبنون زینة الحیوة
الدنیا اشعار نموده است براینکه آن جوانان پسران اویند پس چون آمدند آنجا تا
نزد او تلاوت نمود بجهت ایشان آیه مبارکه سوره قصص را یا ابت استاجره ان
خیر من استاجرت القوی الامین اشاره نموده است بر ایشان که چیزی بدهند باو که
او قوی و امین بود در آوردن و رسانیدن او با ایشان پس دادند ایشان بمن
چیزی چند پس تلاوت نمود آن زن آیه مبارکه سوره بقره را والله یضاعف لمن
یشاء یعنی اضافه و زیاد کرد و اینها بر او عطا را پس زیاد کردانیدند بر من عطیه و
بخشش را پس پرسیدم من از آن جوانان از حال آن زن یعنی که این زن کیست
و حالش چیست پس گفتند آن جوانان که این زن والده ماست و او است فضه کنیز
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بیست سال است که حرف نمیزند مگر بآیات قرانی و کلام
فرقانی این غلام داعی معروض میدارد که ظاهرش آنست که بوده است اسم
پسر بزرگ او داود و ثانی محمد و ثالث یحیی و چهارم موسی تبرکا بتیمن که ذکر کرده آنها
فضه والا می باشد چنین بجهت تقدیم داود بر محمد و تقدیم یحیی بر موسی با وجود آنکه
مقدم است محمد در قرآن بر جمیع ایشان والله اعلم قب ۸ من کتاب زهد النبی
لابی جعفر احمد القمی انه لما نزلت هذه الایة علی النبی وان جهنم لموعدهم
اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم بکی النبی بکاء شدیدا
وبکت صحابته لبکائه ولم یدروا ما نزل به جبرئیل ولم یستطع احد من صحابته

ان يكلمه وكان النبي اذا رأى فاطمة فرح بها فانطلق بعض اصحابه الى باب بيتها
فوجد بين يديها شعيرا وهي تطحن فيه وتقول وما عند الله خير وابقى فسلم عليها
واخبرها بخبر النبي وبكائه فنهضت والتفت بشملة لها خلقة قد خيطت اثنى عشر
مكانا بسعف النخل فلما خرجت نظر سلمان الفارسي الى الشملة وبكى وقال واحزنا
ان قيصر وكسرى لفي السندس والحرير وابنة محمد عليها شملة صوف خلقة قد
خيطت في اثنى عشر مكانا فلما دخلت فاطمة على النبي قالت يا رسول الله ان
سلمان تعجب من لباسي فوالذي بعثك بالحق ما لي ولعلي منذ خمس سنين الا
مسك كبش نعلف عليها بالنهار بعيرنا فاذا كان الليل افترشناه وان مرفقتنا
لمن ادم حشوها ليف فقال النبي يا سلمان ان ابنتي لفي الخيل السوابق ثم قالت
يا ابت فديتك ما الذي ابكاك فذكر لها ما نزل به جبرئيل من الآيتين المتقدمتين
قال فسقطت فاطمة على وجهها وهي تقول الويل ثم الويل لمن دخل النار فسمع
سلمان فقال يا ليتني كنت كبشا لاهلي فاكلوا لحمي ومزقوا جلدي ولم اسمع بذكر
النار وقال ابو ذر يا ليت امي كانت عاقرا ولم تلدني ولم اسمع بذكر النار
وقال يا ليتني كنت طائرا في القفار ولم يكن علي حساب ولا عقاب ولم اسمع
بذكر النار وقال علي يا ليت السباع مزقت لحمي وليت امي لم تلدني ولم
اسمع بذكر النار ثم وضع علي يده على رأسه وجعل يبكي ويقول وا بعد سفراه
وا قلة زاداه في سفر القيامة يذهبون في النار ويتخطفون مرضى لا يعاد سقيمهم
وجرحى لا يداوى جريحهم واسرى لا يفك اسرهم من النار يأكلون [illegible] ويشربون
وبين اطباقها يتقلبون وبعد لبس القطن مقطعات النار يلبسون وبعد
معانقة الازواج مع الشياطين مقرنون شرح نهضت صيغه مفرد مؤنث
غايبه است از فعل ماضى باب منع و نهوض بمعنى قيام است التفت صيغه مفرد

مؤنث

مؤنث غايبه است از فعل ماضى باب افتعال و التفاع پوشانيدن كل بدن است بجامه
در قاموس مسطور است والتفت بثوبه تلفف در مجمع البحرين مذكور است التفت
بثوبها اي اشتملت شملة بفتح شين و سكون ميم و فتح لام متصله بها آنچيز را گويند كه
پوشيده شود و آن جوهرى گفته است الشملة كساء يشتمل به قال ابن السكيت
اشتريت شملة تشملني و در كتاب دستور اللغه مسطور است كه شملة تشملني اي كساء
تشمله گليم صاحب قاموس گفته الشملة بالفتح كساء دون القطيفة يشتمل بها كا
لشمل والمشملة بكسرهما او الشملة اعطاه اياها وشمله كعلمه شملا وشمولا اعطاه
بها سعف بفتح سين مهمله و فتح عين مهمله متصله بها جمع سعفة بفتح سين و فتح عين است
مثل قصبة وقصب وسعفة شاخ و برگ درخت خرما را گويند جوهرى گفته است السعفة
بالتحريك غصن النخل والجمع سعف از قاموس معلوم ميشود كه برگ درخت خرما را نيز
سعفه و سعف گويند ممكن است كه بوده باشد مراد در الحديث شريف از سعف
پوست شاخ و برگ ابن اثير گفته است كه سعفه شاخ درخت خرما و يا خشک شده آنرا
گويند و منه حديث ابن جبير في صفة الجنة ونخلها كرانيفها وسعفها كسوة اهل
الجنة قيصر بفتح قاف و سكون ياء و فتح صاد مهمله متصله برا الف هرقل پادشاه
روم بوده است و ملقب شده است بآن هركه بوده باشد پادشاه روم و
او را قيصر و هرقل بكسر ها و فتح و كسر راء و سكون قاف مثل دمشق و بسكون
راء و كسر قاف بر وزن قلقل و بفتح ها و فتح قاف مثل جعفر اسم
پادشاهيست از پادشاهان روم و بوده است او مذهب نصارى اول
كسيكه سكه زد بر طلا و اختراع اشرفى را نمود او بود و اول كسيكه بناى معبد
و كليسا بجهت نصارى گذاشت او بود و نقل كرده اند كه او را مهارتى تمام در
علم نجوم بوده و در مجمع البحرين مسطور است كه هرقل دانسته بود از علم حساب كه

ذكر هرقل پادشاه كه ملقب
بوده است بقيصر

ذکر شمه از احوال اکاسره پادشاهان ساسانیه

بدرستیکه بوده است مولود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بقران علویین در برج
عقرب و در کتاب مسند احمد مسطور است که او نوشت نامه بحضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله که بدرستیکه من مسلمانم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
که بدرستیکه او بر مذهب نصرانیت خود باقیست کسری بفتح کاف و سکون
سین و فتح را و بکسر کاف مثل جلبی معرب خسرو است و ملقب شده است
بآن هر که بوده باشد پادشاه عجم و جمع کسری اکاسره است بر غیر قیاس صاحب
قاموس گفته اکاسرة و کسور را نیز جمع آن ذکر کرده است و نسبت بسوی
آن کسری و کسروی است و از نسبت قول عرب که میگویند جبة کسروانیة
چنانچه در فارسی میگویند خم خسروی و مشتق اند لغویین در اینکه کسری معرب خسرو است
صاحب قاموس گفته است که معنی آن واسع الملک است و خسرو پرویز پسر هرمز
نواده انوشیروان عادل پادشاه عظیم الاقتدار عجم بوده است و تفسیر نموده اند
خسرو پرویز را پادشاه مظفر و حاکم عزیز و میگویند انوشیروان از اکاسره و نام
آنکه بوده باشد نام اصلی او نیز خسرو و مسمی شده باشد باسم جد نواده اش
خسرو که از طبقه چهارم پادشاهان عجم اند و ایشان را ساسانیان و اکاسره نیز
گویند و اول ایشان اردشیر بابک بن ساسان الاصغر از نسل ساسان بن بهمن
اسفندیار است در کتب سیر مسطور است که حضرت مسیح علیه السلام در زمان پادشاهی
اردشیر بن ساسان مبعوث شد و او اول پادشاهیست که در روی زمین ملقب
بشاهنشاه شد و اول کسی است که اختراع کمر کرد و آنرا بر میان بست و از او
مؤلفات و مصنفات ذکر کرده اند و از جمله کلمات او نقل کرده اند که فرموده است
سلطان عادل خیر من مطر وابل و بعد از او پسرش شاپور بن اردشیر که از جانب
والده نیز از اولاد اشک بن اشکان بوده پادشاه شد و مانی نقاش که ضرب المثل

بین الناس

بین الناس است در زمان او ظاهر شد و بنا بر اشهر روایات مورخین سی و دو نفر
از ایشان پادشاهی ملک عجم نموده و اکثر بلاد روم و عرب و ترک و هند را بحیطه
تصرف در آورده اند و پادشاهان معروف و مشهور مثل هرمز و بهرام اول و ثانی و ثالث
و بهرام گور از سلسله مذکوره است و طوایف عجم را اخلاص و عقیدت تمام بایشان
بوده بمرتبه که زنان و دختران پادشاهی مینموده اند و چون هرمز بن نرسی بن بهرام
ثالث که پادشاه نهم بود از دار دنیا رحلت نمود از او فرزندی نماند که وارث
ملک و تاج و تخت باشد ایرانیان غمناک گشتند که ملک بدست بیگانگان
خواهد افتاد مع هذا قطع امید ننموده از مخدرات اهل حرم استفسار نمودند
که آیا احدی حامله هست بعد از تفحص و تجسس بلیغ معلوم شد که والده شاپور ذوالاکتاف
حامله هست همگی خوشحال و خوشنود گشته تاج شاهی را بر بالای سر مادر
شاپور آویختند و باتفاق تمام کمر خدمت و جانفشانی او را و عقیدت و اخلاص بر
میان جان بستند تا آنکه شاپور متولد شد و مدت هفتاد و دو سال که مجموع عمر او بود
بنیک نامی جهانبانی و پادشاهی نمود و از کلمات اوست که فرموده ان
من الکلام ما هو انفع من الغیث و ما هو اقطع من السیف و کسری بن قباد مشهور
بانوشیروان پادشاه بیست و یکم ایشان و بنور عدالت مشهور بوده و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در زمان او متولد شد و خسرو پرویز نواده انوشیروان پادشاه بیست و دوم
ایشان است و در نهایت اقتدار و حشمت بوده و در کتب اهل سیر مسطور است که
اسباب حشمت خسرو پرویز بمرتبه بود که در عالم قرین او را نشان نمیدهند و او را تختی
بوده در نهایت ارتفاع و در آن تخت هر روز صد و بیست استاد که هر استادی
سی شاگرد داشت مدت دو سال بی تعطیل کار کردند و صد و چهل هزار میخ
نقره بر آن زده بودند از صد مثقال تا شصت و پنجاه قسم منقسم بود که در هر فصلی طرحی

از اطراف آن می‌نشست و آنرا بگوهرهای قیمتی مرصع کرده بودند و یکهزار گوی زرین
هر گویی پانصد مثقال از آن آویخته و صورت دوازده برج و هفت کوکب و اعمال
ساعات و غیر ذلک بر آن مرتب ساخته و سی هزار زین مرصع و صد گنج داشت
که هر یکی باسمی موسوم بود و یکی از آنها را گنج باد آورد میگفتند و در شبستان او دوازده
هزار کنیز ماه روی عنبر بوی بود و یکهزار و دویست فیل داشت و پنجاه هزار اسب در
طویله او بسته بود و دوازده هزار شتر کارخانه خاصه او و امکشید و مقداری طلای
دست افشار داشت که بی عمل آتش هر چه میخواستند از آن میساختند و اشتهار
که بر باد میتوان مسکرفت مشهور و معروفست و غیر ذلک بعد از آنکه سی و هشت سال
و چند ماه پادشاهی نموده بود در زمان بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پسرش قباد
که شیرویه مشهور است او را کشت و بر سر بر مملکت بعد از قتل پدر متمکن گشت
و شانزده نفر برادران خود را جمیعا بقتل رسانیده و برمک بن فیروز جد برامکه را وزیر
اعظم خود نمود و بعد از شهنشاه فرخشید و پوران دخت و آزرمی دخت دختران
خسرو پرویز که هر یک جمیلترین زنان و اعقل اهل زمان خود بودند هر یک
مدتی جهانبانی و پادشاهی نمودند و جمیع ایرانیان مطیع و منقاد بودند
و آخر پادشاهان آن سلسله که پادشاه سی و دوم بوده باشد یزدجرد بن شهریار
بن خسرو بن هرمز بن انوشیروان عادلست و شهربانو خاتون والده عالیمقدار
حضرت امام زین العابدین علیه السلام دختر گرامی یزدجرد بن شهریار و نواده کسری
معرب خسرو مذکور و ذریه سلاطین قدیم عجم بوده است و نام اصلی عجمی او را
شاه زنان و شاه جهان ذکر کرده اند در حدیث واقع شده است که چون
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را اعزاز و احترام نموده بجهت تزویج حضرت
امام حسین علیه السلام اختیار فرمود و از او پرسید که نام تو چیست او عرض کرد که

شاه جهان آنحضرت علیه السلام فرمودند که بل شهربانویه پس این نام نامی را حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بعوض اسم عجمی او بر او گذاشته پس معلوم شد که سلاطین صفویه موسویه
حسینیه لا زال ایام دولتهم و سلطنتهم متصلة الی دولة صاحب هذه الالقة وارث
حقیقی تاج و تخت سلطنت عجم و اولاد کسری و پرویز و سلاطین قدیم اند و زنجیر
عدل ایشان متصل بانوشیروان عادل و شاپور ذو الاکتاف و سلاطین کامیاب
الی شاهنشاه جهان اردشیر بابک بن ساسان است و این نیز معلوم و محقق شد
که نور ولایت و امامت بعد از رحم طیبه خاتون اولین و آخرین حضرت فاطمه زهرا
علیه السلام منتقل شد برحم پاکیزه شاهزاده عجم و باقی ماند خلافت و وصایت
در رحم و ذریه او و چنانچه باقی ماند در رحم و ذریه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام تا قیام قیامت و باین معنی دقیق که موجب افتخار عجم است
الی یوم القیام بر کافه انام سبقت گرفته است احدی از علمای اعلام بر نعلام
ظاهرش آنست که بوده باشد مراد در حدیث اهل قیصر و کسری و آن اشبه است
بمدعا مسک بفتح میم و سکون سین مهمله متصله بکاف در لغت عرب پوست را
گویند و جمع آن مسوک است مثل فلس و فلوس در نهایه ابن اثیر مسطور است که
المسک یکون الثوب الجلد ومنه حدیث علی ع ما کان فراشی الا مسک کبش ای
جلده انتهی الحدیث نیز موافق و مؤید حدیث شریف مذکور در متن است کبش بفتح
کاف و سکون با ء موحده و در آخر متصله بشین معجمه قوچ و بالطلق گوسفند است و جمع
آن کباش بر وزن کتاب و اکبش است و در مجمع البحرین مسطور است که الکبش
فحل الضأن فی ای سن کان و قیل اذا اثنی و اذا خرجت رباعیته والجمع
اکبش و کباش ککتاب صاحب قاموس اکباش را نیز در جمع آن باده جمع
مذکور ذکر نموده است مرفقه بکسر میم و سکون را مهمله و فتح فا و فتح قاف متصله

بها در لغت عرب پشتی و بالشت را گویند جوهری گفته المِرفَقَةُ بالکسر المِخَدَّةُ
در مجمع البحرین مسطور است که المِرفَقُ بالکسر فتکون المِخَدَّةُ ومنه تمرفق اذا
اخذ المرفقة ومنه كانت مرفقته من ادم این حدیث نیز مؤید حدیث شریف
مذکور در متن است آدم بفتح همزه و دال مهمله متصله بمیم بنابر ظاهر کلام لغویین و
تصریح صاحب مجمع البحرین جمع اَدیم بر وزن علیم است و اَدیم پوست دباغی شده را
گویند در مجمع البحرین مسطور است که والادیم الجلد المدبوغ والجمع اَدَم بفتحتین
وفي الخبر كانت مخدته من ادم جوهری گفته است الادم جمع الادیم مثل افیق
وأفق وقد يجمع على ادمة مثل رغيف وأرغفة ابن اثیر در نهایه بعد از ذکر اینکه
ادام بکسر همزه و اُدم بضم همزه نان خورش را گویند گفته است الادمة بالمد جمع
ادام مثل رغيف وأرغفة والمشهور في جمعه ادم و اطلاق جمع در حدیث شریف
ظاهرش آنست که بوده باشد بجهت آنکه نموده است ابره آن بالشت از پوست
واحد بلکه بوده است از پوستهای متعدده دوخته بوده اند آنها را بهم مثل خرقها و در بیان
و بمعنی انسب بمقام است لیف بکسر لام مشهور است از درخت خرما و آن چیزیست
مانند ریشه که میباشد از آن ریسمان و واحد آن لیفه است مزقوا صیغه جمع مذکر غایب
از فعل ماضی باب ضرب و ممکن است که بوده باشد از باب تفعیل چنانچه واقع
شده است در تنزیل بجهت مبالغه و مزق در لغت بمعنی دریدن و پاره کردن است
در مجمع البحرین مسطور است که مزقت الثوب من باب ضرب شققته ومزّقته
بالتشدید مبالغة جوهری گفته است مزقت الثوب امزقه مزقا خرقته ابن اثیر
وغیره لغویین نیز نقل کرده اند در معانی مزق پراکندگی و تفرق را و در قول سلمان
علیه الرحمة والرضوان بمعنی نیز چون مزق بعد از اکل واقع شده است مناسبت
عاقر در لغت زنی را گویند که آبستن نشود و نزاید فرزندی و مردی را نیز که حامله

نشود

نشود از برای او فرزند عاقر گویند جوهری گفته است العاقر المرأة التي لا تحمل
ورجل عاقر ایضا لا یولد له و جمع آن عُقَّر است بضم عین مهمله و فتح قاف مشدده
مثل راکع و رُکَّع وقفار بکسر قاف بر وزن کتاب جمع قفر است و قفر در لغت عرب
بیابان بی آب و گیاه را گویند که نبوده باشد در آن دیار تخطّف واختطاف بمعنی
زیادتی مبالغه است و خطف و خطّف در لغت عرب بمعنی ربودن و اخذ کردن بسرعت
و استعمال مینمایند در کندن درخت و گوشت و عضو از بدن و معنی اخیر انسب بمقام است
در نهایه مسطور است الخطف استلاب الشیء واخذه بسرعة یقال خَطِف الشيء
یخطفه واختطفه یختطفه و می آید مجرد آن از باب سمع و تعدی آن از باب
ضرب قلیل و نادر است و میباشد عضو و گوشت منقطع و کنده شده از بدن خطفه
جرحی بفتح جیم و سکون راء مهمله و فتح حاء مهمله متصله بیا جمع جریح است و اطلاق میکنند
آنرا بر جماعت مردان و زنان چنانچه اطلاق میکنند جریح را بر مرد و زن زخم
دار جوهری گفته است رجل جریح وامرأة جریح ونسوة جرحی اسری بفتح همزه
وسکون سین و فتح راء مهمله متصله بیا جمع اسیر است چنانچه اساری بضم همزه و فتح
سین متصله بالف و فتح راء متصله بیا نیز جمع اسیر است و قرائت نموده اند
بأسری و أساری آیه مبارکه سوره انفال را ما کان لنبي ان یکون له اسری شیخ
طبرسی علیه رحمة الله الملک الغنی در تفسیر مجمع البیان بیان نموده است که ابو علی
گفته است که اسری اقرب بقیاس و بهتر است از اساری بجهت آنکه اسیر مفرد آن
صیغه فعیل بمعنی مفعول است و فعیل بمعنی مفعول را میباشد جمعش بر وزن فعلی مثل
جریح و جرحی و قتیل و قتلی و جاری و مستمر است این قاعده در این باب بمرتبه
که تشبیه میشود بآن غیر آن از آنچیزی که نیست از جنس آن ولیکن موافق است
بآن مثل مرضی و هلکی و موتی و بهمانجهت شدت اموری که مبتلی شده اند بآن

و داخل شده اند در آن و ایشان کاره و ناخوش دارند آنرا پس گردیده است هر یک
از ایشان شبیه بفعیل بنابر قول خلیل پس معلوم شد که اسرٰی اصل و موافق قاعده و
قیاس است در جمع اسیر و قول ایشان اسارٰی در جمع اسیر مبنی بر تشبیه است بر کسالی
چنانچه میگویند کسالی بنابر تشبیه آن با سکارٰی و ازهری گفته است که اسارٰی
جمع جمع است یعنی اسارٰی جمع اسرٰی و اسرٰی جمع اسیر است و لغویین مشهور ذکر
نموده اند دقایق مذکوره را صاحب قاموس در جمع اسیر اسرٰی و اسرٰی و اسارٰی را
نیز ذکر نموده است اسر بفتح همزه و سکون سین مهمله متصله برا مهمله بند و بست
و حبس را گویند و بهمین سبب نیز مسمی شده است اسیر یعنی محبوس و بسته شده
در حدیث واقع شده است که حضرت داود علیه السلام چون یاد میکرد عقاب و عذاب
خداوند عالمیان راست و پراکنده میشد اعضای بدن آنحضرت بنحوی که ضبط و حفظ
آن نمیشد مگر باسر یعنی به بند و بست و ایضا آمده است اسر یعنی اسار بر وزن
کتاب و آن ریسمانیست که بسته میشود اسیر با آن لُبس بضم لام مصدر لَبِس
از باب سَمِعَ و بمعنی پوشیدن است و بفتح و کسر مناسب نیست در انتعام جوهری
گفته است اللُّبْسُ بالضّمِّ مصدرُ قولكَ لَبِسْتُ الثّوبَ وَاللَّبْسُ بالفتحِ مصدرُ
قولكَ لَبَسْتُ عليهِ الأمرَ وَاللِّباسُ ما يُلْبَسُ وَكذلكَ الملبَسُ وَاللِّبْسُ
بالكسرِ مثلُهُ حَرِيرٌ جامهٔ بسیار نازک نفیس ابریشمین را گویند و سُندُس بمعنی زربفت
و دیبای نازک فاخر است چنانچه قبل ازین با سایر لغات مذکور شد و معنی حدیث
آنست که بوده باشد فقره یا لیتنی کنتُ طائرًا فی الفضاء منقول قول مقداد
و افتاده باشد اسم او از قلم کاتبان کتاب و نبودن اسم مقداد با نام ابی ذر و
سلمان بعید است و شمه از مناقب و احوال سلمان و مقداد قبل ازین مذکور شد
و قدری از احوال ابی ذر بعد از ذکر معنی همین حدیث در تبصره مذکور خواهد شد

هرگاه

هرگاه خواهند معرفتی باحوال ایشان بهم رسانند رجوع بآنجا فرمایند یعنی سید عالم
و عابد و نقیب فاضل و زاهد جمال العارفین ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن
محمد بن الطاوس الحسینی علیه رحمة الله الملک الغنی در کتاب دروع الواقیه
روایت کرده است از کتاب زهد النبی تالیف شیخ ابو جعفر احمد القمی که هرگاه
چون نازل شد آیه وافی هدایه سوره مبارکه حجر بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ
گریه کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گریه بسیار شدید از خوف عذاب خداوند
قهار و ذکر جهنم و وصف نار و گریه کردند صحابهٔ کرام آنحضرت از برای گریهٔ آنحضرت
و نمیدانستند آنچه را که نازل شده است بآن حضرت جبرئیل علیه السلام و قادر نبود احدی
از صحابهٔ آنحضرت باینکه تکلم نماید و احوال پرسد از آنحضرت و بود دأب و دستور حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که هرگاه میدید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را خوشحال و خورسند
میشد بسبب دیدن آنحضرت پس رفتند بعضی از اصحاب آنحضرت که ظاهر اینست آنست
که بوده باشد سلمان علیه الرحمة و الرضوان بجانب در خانهٔ منورهٔ حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام پس دیدند آنحضرت را که در پیش او بود قدری جو و آنحضرت آرد میکرد
آنرا در آسیا و بکنه مضمون بلاغت مشحون آیه وافی هدایه سوره مبارکه قصص و
شوری را وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى یعنی آنچه در نزد خداوند عالمیان است از
مزد و جزا و مثوبات بهتر و باقی تر است از برای بندگان پس سلام کردند بر حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام و خبر نمودند آنحضرت را بخبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گریه آن
حضرت پس برخاست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و پوشیدند خود در اشمله که بود از
برای آنحضرت شمله کهنه که دوخته بودند پاره های آنرا در دوازده جا بپوست شاخ
و برگ مانند لیف درخت خرما پس چون بیرون آمد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

از خانه نگاه کرد سلمان علیه الرحمة والرضوان بچادرهٔ کهنهٔ پارهٔ آنحضرت گریه کرد سلمان
وگفت واحزناه بدرستیکه اهل قیصر پادشاه روم نصرانی و اهل کسری پادشاه
فارس مجوسی هرآینه درمیان زربفت دیبای نازک فاخر و درمیان جامهای
ابریشمین بسیار نازک نشینند و دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله
پیغمبر برگزیدهٔ خداوند عالمیان پوشیده است چادرهٔ پشمینهٔ کهنه را که دوخته
شده است در دوازده جا پس چون داخل شد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله عرض کرد بخدمت آنحضرت که یا رسول الله بدرستیکه
سلمان تعجب شود از لباس و چادرهٔ من پس قسم میخورم من بخداوندی که
فرستاده است ترا به پیغمبری بحق و صدق که نیست از برای من و حضرت علی بن
ابی طالب علیه السلام از ابتدای پنج سال الی الآن مگر پوست گوسفندی که علف
میدهیم بر روی آن در روز شتر خود را پس چون شب میشود فرش میکنیم آنرا در
زیر خود و بدرستیکه بالش ما ابره‌اش از پوستهاست یعنی از یک پوست و دو
پوست نیز نیست بلکه از پوستهاست که دوخته شده است بهم مانند خرقهٔ درویشان
و درمیانش آگنده شده است لیف درخت خرما پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمودند که ای سلمان بدرستیکه دختر گرامی من درمیان اسبان پیشی گیرنده است
یعنی از جملهٔ سابقین و مقربان درگاه رب العالمین است بعد از آن عرض کرد حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام که ای پدر عالیقدر جانم فدای تو باد چه چیز است آنچه گریان
گردانیده است ترا پس ذکر کرد آنحضرت از برای فرزند گرامیش آنچه را
که نازل شده بود با آن حضرت جبرئیل علیه السلام از دو آیه مبارکه که مذکور شد راوی
گوید پس از شنیدن آن دو آیه مبارکه افتاد حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بر روی
مبارک خود در زمین و میگفت ای وای پس ای وای از برای کسیکه داخل شود

باتش

باتش دوزخ پس شنیدند سلمان علیه الرحمة والرضوان آن دو آیه وصف جهنم و نار را
پس گفت که ای کاش که میبودم من گوسفندی از برای اهلم پس میخوردند آن
گوشت مرا و پاره و پراکنده مینمودند پوست مرا و نمی شنیدم من ذکر آتش
دوزخ را وگفت ابوذر علیه الرحمه ای کاش میبود مادر من عاقر نازاینده و
نمیزایید مرا و نمی شنیدم من ذکر آتش دوزخ را وگفت مقداد علیه الرحمه بنابر نقلی
ای کاش که میبودم من مرغی در بیابانهای بی آب و گیاه و نمی بود بر من حساب
و نه عقاب و نمی شنیدم من ذکر آتش دوزخ را وگفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که ای کاش پاره میکردند درندگان گوشت بدن مرا و کاش مادر من نمیزایید
مرا و نمی شنیدم من وصف و ذکر آتش دوزخ را پس گذاشت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
دست مبارک خود را بر سرش مانند مصیبت زدگان و اندوهناکان و گریه میکرد
آنحضرت ع و میگفت وای از دوری سفر و وای از کمی توشهٔ راه در سفر دور دراز قیامت
میبرند اهل آتش را در آتش و میکشند ایشانرا بسرعت تمام بیمارانند که عیادت
نمیشود و صاحب آزار ایشان و زخم دارانند که مداوا نمیشود زخم داران ایشان و
اسیرانند که وا نمیشود بند و قید ایشان میخورند از آتش دوزخ و می آشامند از آتش
دوزخ و درمیان طبقات آتش جهنم میگردند و بعد از پوشیدن لباسهای کر
پنبه رخوت بریده شده جبان آتشین را میپوشند و بعد از معانقهٔ ازواج
پاکیزه با شیاطین لعین قرین در قرب و جوار یکدیگر معذب بعذاب الیم آتش
جحیم اند خبر ابوذر علیه الرحمه از کبار صحابهٔ سید انام و قدیم الاسلام و ثالث
ارکان اربعهٔ ایمان و چهار قطب اهل عرفان است ذکر شده است که ایمان آورد
ابوذر علیه الرحمه بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بعد از سه کس چهارم مؤمنان او بود و
و او مردی بود بلند بالا و لاغر جثه و گندم گون و شیعهٔ خالص العقیده حضرت امیر المؤمنین

در ذکر احوال و فضائل ابوذر غفاری علیه الرحمه

بوده است بعنوان اختصار شمه از احوال وکیفیت حالات او مذکور میشود افضل المحققین
و قدوة الفضلاء المتأخرین علامه حلی علیه رحمة الله الملک الغنی در کتاب خلاصه
نقل نموده که اسم او جُندَب بضم جیم وسکون نون وفتح دال مهمله وباء بخطه
ابن جناده بضم جیم ونون و دال مهمله بعد از الف غفاری وکنیه او ابوذر است
وبعضی گفته اند که اسم او بریر بن جناده بوده است از جمله مهاجرین حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله واحد ارکان اربعه است روایت شده است از حضرت امام
محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرموده اند که برگشت ابوذر علیه الرحمه از حق و فوت شد
در زمان کفر بنیان عثمان علیه اشد اللعنة والنیران در ربذه نقل شده است از او
خطبه فصیح که شرح کرده است در آن خطبه اموری را که واقع شد بعد از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله و در کتاب استیعاب مذکور است که او اعلم وازهد واورع
بود از امثال و در قول حق وصدق گوی مسابقت از اقران ربوده و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله کلام اعجاز نظام مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ مِنْ ذِي
لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ در شان او فرموده و بمضمون بلاغت مشحون أَبُو ذَرٍّ
فِي أُمَّتِي شَبِيهُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فِي زُهْدِهِ او را ستوده و از حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلم پرسیدند از حال ابی ذر آنحضرت در جواب فرمودند که او مردی است
که از علوم دینی و مسائل یقینی آنچه فهمیده و حفظ کرده است دیگران از فهم آن عاجزند
شیخ کلینی علیه الرحمه در کتاب کافی و شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب امالی روایت
کرده اند بسند متصل از ابی بصیر که او گفت که فرمود حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلم از برای مردی از اصحاب آنحضرت که آیا خبر ندهم بتو که
چگونه بود سبب اسلام سلمان و ابی ذر علیهما الرحمه پس عرض کرد آنمرد و خطا و غلط کرد
در عرض که اما اسلام سلمان را پس میدانم من آن را خبر بده مرا که چگونه بود

جندب بن سکن است
بعضی گفته اند
که اسم او
صح

سب

سبب اسلام ابی ذر پس آنحضرت علیه السلم فرمودند که بدرستیکه ابوذر علیه الرحمه در
وادی مر که یک منزلی مکه معظمه است میچرانید گوسفندان خود را در انوقت آمد گرگی از جانب
راست گوسفندان او پس حمله کرد ابوذر بعصایش بر آن گرگ و دور کرد آن را
پس حمله کرد گرگ بر گوسفندان ابی ذر از جانب چپ پس دور کرد آنرا ابوذر بعصایش
و گفت ابوذر که بخدا قسم که ندیده ام من گرگی بدتر و شریرتر از تو پس گفت آن
گرگ در جواب ابی ذر که بدتر و شریرتر از من بخدا قسم اهل مکه اند فرستاده است
خدای تعالی بسوی ایشان پیغمبری پس تکذیب میکنند ایشان پیغمبر خداوند عالمیان را
و دشنام میدهند او را پس جا کرد حرف گرگ در گوش و دل ابی ذر پس گفت
ابوذر بهمشیره اش که بیار از برای من انبان ظرف توشه و مطهره آب و چوب
دستی مرا پس بیرون آمد ابوذر و روان شد بجانب مکه بجهت تحقیق کلام
ذئب و یافتن خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله پس می آمد تا آنکه رسید
بمکه در وقت بسیار گرم و تعب و مشقت تمام کشیده بود در راه پس آمد بر سر
چاه زمزم و دلو آبی کشید که بیاشامد و فرو نشاند تشنگی خود را پس بیرون
آمد دلو او از چاه زمزم مملو از شیر پاکیزه پس گفت ابوذر در نفس خود که بخدا قسم
که این دلالت میکند بر اینکه آنچه خبر داده است مرا آن گرگ و بر اینکه آنچه آمده ام
من بطلب آن حق و صدق است پس خورد آنرا و داخل مسجد الحرام شد و دیده
مسجد الحرام که حلقه زده و نشسته اند جمعی کثیر از قریش پس آمد ابوذر و نشست در
نزد ایشان پس دید ایشان را که دشنام میدهند و حرفهای زشت میگویند بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله چنانچه گفته بود گرگ پس گفت ابوذر که بخدا قسم که نیست آنچه
خبر داده بود مرا آن گرگ پس آنچنین بود کار و حرف ایشان تا آنکه وقت عصر
شد پس آمد بجانب ایشان ابوطالب چون نظر ایشان بابی طالب افتاد گفتند بیکدیگر

که پس کنید و ساکت شوید که بدرستیکه آمد عموی او پس چون ابوطالب علیه السلم نزدیک ایشان رسید
همگی اکرام و اعظام او نمودند و بود حضرت ابوطالب حرف زن ایشان و خطیب
ایشان تا اینکه متفرق شدند پس چون ابوطالب برخاست و روانه شد من نیز
از عقب او روان شدم پس ابوطالب متوجه شد بسوی من و گفت چه مطلب
داری و چیست حاجت تو من گفتم که مطلب من آنست که بخدمت این پیغمبری که مبعوث
شده است در میان شما مشرف شوم ابوطالب گفت که چه کار داری تو با او ابوذر
گفت که میخواهم اینکه باو ایمان آورم و تصدیق نبوت او نمایم و امر نکند مرا بامری مگر
اینکه اطاعت او کنم گفت ابوطالب که شهادت بده باینکه نیست خدائی موجود مگر
خداوند یگانه سبحانه و بدرستیکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پیغمبر برگزیده
خداوند عالمیان است پس گفتم من که بلی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا
رسول الله گفت ابوطالب بمن که فردا انوقت نزد من بیا پس چون فردا شد باز ابوذر
داخل مسجد الحرام شد و دید حلقه زده اند آنجماعت و دشنام میدهند بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و حرفهای زشت میگویند در شان آنحضرت چنانچه گفته بود که پس نشست
ابوذر در نزد ایشان تا اینکه آمد حضرت ابوطالب علیه السلم پس چون دیدند ایشان
ابوطالب را بیکدیگر گفتند که پس کنید و خاموش شوید بتحقیق که آمد عموی او پس ساکت
شدند همه و آمد ابوطالب و نشست در نزد ایشان و بود متکلم و خطیب ایشان تا اینکه
برخاست پس چون ابوطالب برخواست و روانه شد من نیز از عقب او روان
شدم پس ابوطالب متوجه بجانب من شد و گفت که چیست مطلب تو ابوذر گفت
که ادراک شرف خدمت این پیغمبر برگزیده که مبعوث شده است در میان شما
ابوطالب گفت که چه کار داری با او ابوذر گفت که میخواهم اینکه ایمان آورم باو و
تصدیق کنم نبوت او و امر نکند مرا بچیزی مگر اینکه اطاعت و پیروی کنم او پس گفت ابوطالب

که بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله گفت ابوذر که بلی میگویم
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله گفت ابوذر که پس بالا برد مرا ابوطالب
بسوی خانه که در آن خانه بود حمزة بن عبد المطلب پس چون داخل شدم بآنخانه سلام
کردم بحمزة بن عبد المطلب پس حمزه جواب سلام بمن داد و گفت که چه مطلب داری
من گفتم که میخواهم برسم بخدمت این پیغمبر که مبعوث شده است در میان شما گفت حمزه
که چه مطلب داری در نزد او من گفتم که میخواهم ایمان بیاورم باو و تصدیق نمایم
به نبوت او و اطاعت نمایم بامر او گفت حمزه که شهادت بده بیگانگی خداوند عالمیان
و برسالت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله من گفتم که بلی اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمدا رسول الله پس بلند کرد مرا بسوی خانه که در آن خانه بود جعفر بن ابی طالب پس چون
داخل شدم در آن خانه سلام دادم بر جعفر و او جواب سلام بمن داد و گفت که چه
مطلب داری من گفتم که میخواهم برسم بخدمت این پیغمبر که مبعوث شده است
برسالت در میان شما جعفر گفت که چه کار داری با او من گفتم که میخواهم ایمان
بیاورم باو و تصدیق کنم نبوت او را و اطاعت کنم فرمان او را گفت جعفر
که شهادت بده بیگانگی خداوند عالمیان و برسالت حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله من گفتم که بلی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس برد
مرا بخانه که بود در آنخانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم پس چون داخل شدم من بر
آنخانه پس سلام کردم بآنحضرت و آنحضرت جواب سلام بمن داد و گفت چه
مطلب داری من عرض کردم که میخواهم برسم بخدمت این پیغمبر که مبعوث
شده است در میان شما آنحضرت فرمودند که چه کار داری با او من عرض
کردم که میخواهم اینکه ایمان بیاورم باو و تصدیق کنم بنبوت آنحضرت و اطاعت
کنم فرمان آنحضرت را حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند که شهادت بده

بیکانگی خداوند عالمیان و بنبوت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله من گفتم که
بلی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس آنحضرت بلند کرد مرا بسوی
خانه که در آنخانه بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون داخل شدم بآن خانه دیدم
آنحضرت را نوری که بود در نور پس سلام کردم بخدمت آنحضرت و آنحضرت جواب
سلام داد بمن و گفت که چه میخواهی و چه مطلب داری من عرض کردم که میخواهم
برسم بخدمت این پیغمبر برگزیده که مبعوث شده است در میان شما آنحضرت
فرمودند که چه کار داری با او من عرض کردم که میخواهم ایمان بیاورم بآنحضرت
و تصدیق کنم بنبوت آنحضرت را و اطاعت کنم او امر آنحضرت را آنحضرت
فرمودند که شهادت بده باینکه نیست خداوندی موجود مگر خداوند یگانه
بیهمتا و بدرستیکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسول خداوند عالمیانست
من گفتم که بلی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس آنحضرت
فرمودند که منم رسول خداوند عالمیان ای اباذر برگرد و برو بسوی وطنت پس
بدرستیکه فوت شد پسر عموی تو پس ضبط و تصرف کن مال وراثتش در آنجا
تا آنکه ظاهر و آشکار شود کار من گفت ابوذر که پس مراجعت کردم از خدمت
آنحضرت بسوی بلادم پس دیدم که فوت شده است پسر عموی من در همان وقت
و ساعت که فرموده بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و مخلف شده است
از او مال بسیار پس من صاحب شدم آن مال را و ماندم در بلادم تا آنکه ظاهر
شد امر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس آمدم بخدمت آنحضرت در
تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مسطور است که حدیث کرد بمن پدرم از
پدرانش که بدرستیکه بود ابوذر از بهترین اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در نزد آنحضرت پس آمد ابوذر یک روزی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

دعوض

و عرض کرد بخدمت آنحضرت که یا رسول الله بدرستیکه من دارم بقدر شصت
گوسفند پس اکراه دارم از اینکه من خود ببرم آنها را بصحرا و مفارقت کنم از خدمت
سراسر سعادت شما و ناخوش دارم اینکه واگذارم آنها را بچوپانی بجهت آنکه مبادا
نگاه داری و رعایت ننماید چوپان بآن حیوانات و ظلم نماید بر آنها پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کردند باو که خود ببر آنها را پس ابوذر حسب الفرموده
آنحضرت گوسفندان خود را برداشته بصحرا برد و در روز هفتم بخدمت آنحضرت
مراجعت نمود چون نظر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو افتاد فرمود که
یا اباذر گفت لبیک یا رسول الله آنحضرت فرمودند که چه کردی گوسفندانت را
ابوذر عرض کرد که یا رسول الله بدرستیکه حکایت عجیبی واقع شد در گوسفندان
من آنحضرت فرمودند که چگونه بود آن ابوذر عرض کرد که یا رسول الله من مشغول
بودم بنماز که گرگان دوان شدند بجانب گوسفندان من گفتم که ای خداوند من
آیا من مشغول باشم بنماز و یا مشغول شوم بنگهداری گوسفندان پس برگزیدم نماز را
بر گوسفند و مشغول نماز و طاعت شدم شیطان آمده وسوسه کرد در دل من
که ای اباذر هرگاه تو مشغول شوی بنماز گرگان میبرند جمیع گوسفندان ترا و نمیماند
از برای تو در دنیا آنچیز که زندگی کنی تو بآن پس گفتم در جواب شیطان که باقی
میماند از برای من پرستش خداوند عز و جل بیگانگی و ایمان بحضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و دوستداری برادر او که سید جمیع خلایق است بعد از آنحضرت
حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام و دوستداری امامان هدایت کننده
و پاکان از جمیع گناهان از اولاد آنحضرت و دشمنی دشمنان ایشان پس هرگاه
باقی باشد این از برای من سهل است آنچه فوت شود از من در نزد من پس
مشغول شدم بنماز بفراغ بال پس دیدم در آنحال که آمد گرگی و گرفت بره را

و برده من میدیدم آنرا ناگاه دیدم که شیری آمد از برابر و گرفت آن گرگ را
و دو نصف کرد و بره را از دهن او گرفته آورد و داخل گله گوسفندان من نمود
پس صدا از داد آن شیر بمن که ای اباذر تو بخاطر جمعی تمام مشغول باش بنماز
بدرستیکه خداوند عالمیان موکل کرده است مرا بگلهداری گوسفندان تو تا
اینکه فارغ شوی تو از نماز پس من مشغول بودم بنماز و عارض شد بمن از تعجب
آنقدر که نمیداند قدر آنرا مگر خداوند عالمیان تا اینکه فارغ شدم از نماز پس
بعد از فراغ از نماز آمد نزد من آن شیر و گفت بمن که برو بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و خبر بده بآنحضرت که بدرستیکه خداوند عالمیان اکرام فرموده صحابه
آنحضرت ترا که حفظ کننده شرایع دین مبین تو است و موکل گردانیده است
شیر را که محافظت نماید گوسفندان او را پس تعجب کردند از این خبر ابی ذر
جمعی که بودند در دور و حوالی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس فرمود حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله که تو راست میگوئی ای اباذر بتحقیق که ایمان می آورم و تصدیق
میکنیم آنچه میگوئی تو من و علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام
حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام پس گفتند بعضی از منافقین که این خبر ساختگی
و تمهیدی بود در میانه محمد و ابوذر اراده حضرت محمد صلی الله علیه و آله آنست که
بازی زند و فریب دهد ما را بفریبهای که دارد حضرت محمد صلی الله علیه و آله
پس متفق شدند باهم جمعی از ایشان و گفتند که ما میرویم بمکانی که گوسفندان
ابی ذر در آنجاست و نظر میکنیم باو و گوسفندانش که آیا می آید شیر و محافظت
میکند گوسفندان او را در وقت نماز کردن ابی ذر تا ظاهر و آشکار گردانیم
کذب و دروغ او را پس رفتند بآن مکان و نظاره نمودند دیدند که ابوذر
ایستاده است بنماز و شیر میگردد در دور گوسفندان او مثل چوپانان و

هرگاه دور میشود گوسفندی از گله شیر می آرد و داخل میکند آنرا بگله تا اینکه فارغ شد
ابوذر از نماز پس ندا کرد آن شیر بابی ذر که هست گوسفندان تو صحیح و سالم سپردم
من آنها را بتو بعد از آن ندا کرد شیر بآن منافقین که البته بود از جمله ایشان که
سرکرده ایشان عمر لعین که ای گروه منافقین انکار میکنید شما از برای دوستدار
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حضرت علی مرتضی علیه السلام و آل پاک
ایشان و کسیکه متوسل است بخداوند عالمیان بسبب ایشان اینکه مسخر گردانید
حق تعالی مرا بجهت محافظت گوسفندان او و قسم بخداوند آنچنانی که گرامی کردانید
حضرت محمد و آل پاکیزه او را که گردانیده است حق تعالی مرا فرمانبردار ابی ذر بمرتبه
که اگر بفرماید بمن اینکه بدرم و پاره و هلاک کردانم شما را البته بعمل می آورم امر و
فرمان او را قسم بخداوند عظیم که اگر سؤال کند ابوذر از درگاه حق تعالی بحق حضرت
محمد و آل پاک او صلوات الله علیهم اجمعین اینکه بگرداند حق تعالی جمیع دریاها را
روغن زنبق و شیره و کوهها را مشک و عنبر و کافور و درختان روی زمین را
تمام زمرد و زبرجد البته که مستجاب میگرداند حق تعالی دعای او را پس چون
ابوذر بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت فرمودند که ای اباذر
بدرستیکه تو خوب و نیکو قیام کردی بطاعت و فرمانبرداری خداوند عالمیان
پس مسخر گردانید حق تعالی از برای تو کسی را که کفایت کند دشمنان تو را
ای اباذر بدرستیکه تو از جمله افاضل و بزرگان آنجماعتی که مدح کرده است
حق تعالی ایشان را بآنکه بپا میدارند نماز را. شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب
علل الشرایع روایت کرده است که آمد ابوذر علیه الرحمه روزی بمسجد حضرت پیغمبر
پس گفت بصحابه آنحضرت که ندیده بودم من مثل آنچه دیدم در شب گذشته
گفتند صحابه که چه چیز دیدی در شب گذشته ابوذر گفت که دیدم که حضرت پیغمبر

صلی الله علیه وآله بیرون آمد از حجرهٔ منورهٔ اش و چسپیده بود دست حضرت علی بن
ابی طالب علیه السلام را و بیرون رفتند هر دو باهم بسوی قبرستان بقیع و من
میرفتم از عقب ایشان تا اینکه رسیدند بقبرستان مکهٔ معظمه پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله نزد قبر پدر عالیقدر اش آمده دو رکعت نماز گزارد ناگاه قبر شکافته شد
و عبد الله پدر آنحضرت در میان قبر نشسته میگفت اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا عبده و رسوله پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند که کیست
ولی تو ای پدر مهربان من عبد الله گفت که کیست ولی ای پسر عالیقدر من
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند که هست ولی حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلام پس گفت عبد الله و ان علیا ولیی حضرت پیغمبر ص فرمودند که رجوع و
بازگشت نمای بسوی قبر و روضه ات پس آنحضرت ص نزد قبر مادر عالیشان اش آمده
بعمل آورده آنچه را که بعمل آورده بود در نزد قبر پدر بزرگوارش ناگاه قبر شکافته شد
و والدهٔ عالیشان آنحضرت در میان قبر نشسته میگفت اشهد ان لا اله الا الله
و انک نبی الله و رسوله پس آنحضرت ص فرمودند که کیست ولی تو ای مادر
مهربان من گفت والدهٔ آنحضرت که کیست ولی یا نبی الله حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمودند که هست ولی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پس گفت مادر عالیشان
آنحضرت که و ان علیا ولیی پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند که بر
گرد بسوی قبر و روضه ات چون ابو ذر علیه الرحمه این حدیث شریف را نقل نمود انکار
و تکذیب او نمودند مردمان و عرض کردند بخدمت حضرت پیغمبر ص که دروغ
بسته است بر شما امروز جندب و نقل میکند از شما چنین و چنین آنحضرت ص
فرمودند که ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من
ابی ذر ایضا شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب مزبور روایت

کرده

کرده است که عرض کردند بخدمت حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
که آیا ابو ذر افضل است یا شما اهل البیت آنحضرت ع فرمودند که چند است ماههای
سال راوی عرض کرد که دوازده آنحضرت ع فرمودند که ماههای حرام آن چند است
راوی عرض کرد که چهار ماه است آنحضرت ع فرمودند که ماه مبارک رمضان از جملهٔ
اشهر حرم است راوی عرض کرد که نه آنحضرت ع فرمودند که ماه مبارک رمضان افضل است
یا ماههای حرام راوی عرض کرد که ماه مبارک رمضان افضل است آنحضرت علیه السلام فرمودند
که پس همچنینیم ما اهل بیت نبوت و رسالت قیاس نمیشود با احدی بدرستیکه ابو ذر
علیه الرحمه بود در میان اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله پس مذاکره مینمودند ایشان
فضائل این امت را پس گفت ابو ذر علیه الرحمه که افضل این امت حضرت علی بن
ابی طالب علیه السلام است و اوست قسیم الجنة و النار و اوست صدیق این
امت و فاروق این امت و اوست حجت حق تعالی بر این امت پس جمیع آن قوم
اعراض نموده رو از ابو ذر گردانیدند و انکار قول او نمودند و او را تکذیب کردند
پس آمد ابو امامهٔ باهلی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و عرض کرد بخدمت
آنحضرت ص قول ابو ذر و انکار و تکذیب خلق را پس حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
فرمودند که ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء یعنی از شما ای ابا امامه من
ذی لهجة اصدق من ابی ذر و در تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده است که بدرستیکه
این آیات مبارکات سورهٔ انفال انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله
وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون
الذین یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون ۝ اولئک هم المؤمنون
حقا لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم نازل شده در شان حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و ابی ذر و سلمان و مقداد و ایضا روایت کرده است که آیه

مبارکهٔ سورهٔ توبه وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ المُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم
بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ نازل شد در شأن نقباء ابوذر و مقداد و
سلمان و عمار، در تفسیر شیخ فرات بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرمودند که بدرستیکه [illegible] شد آیهٔ مبارکهٔ
والتین إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ نازل شد در شأن
سلمان و مقداد و ابوذر و عمار علیهم الرحمه و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و از برای ایشانست
اجر غیر ممنون، شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب مجالس و شیخ فقیه علیه الرحمه در
کتاب خصال روایت کرده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت صلعم فرمودند
که بدرستیکه خداوند عالمیان امر کرده است مرا باینکه دوست دارم چهار نفر از
اصحابم را و خبر داده است بمن باینکه بدرستیکه حق تعالی دوست میدارد
ایشانرا، اصحاب عرض کردند که کیستند ایشان یا رسول الله پس جمیع ما میخواهیم که بوده
باشیم از جملهٔ ایشان آنحضرت صلعم فرمودند که آگاه باشید باینکه بدرستیکه حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام از جملهٔ ایشانست پس لمحهٔ آنحضرت صلعم ساکت شد و باز
فرمود که آگاه باشید باینکه بدرستیکه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از جملهٔ
ایشانست و باز ساکت گشته بعد از آن فرمود که آگاه باشید باینکه بدرستیکه
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از جملهٔ ایشانست و ابوذر است و سلمان
فارسی و مقداد ابن الاسود الکندی، احادیث کثیره باین مضمون از طرق خاصه
و عامه بعنوان تواتر روایت شده است، شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب خصال
روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا که آنحضرت روایت نمود
از پدران عالیمقدارش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمودند

که فرمود

که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستیکه بهشت عنبر سرشت
مشتاق است بسوی تو یا علی و بسوی سلمان و عمار و ابی ذر و مقداد و مضمون
این حدیث شریف نیز بطرق خاصه و عامه متواتر روایت شده، شیخ مفید علیه
الرحمه روایت کرده است در کتاب مجالس از جملهٔ احتجاجات عبد الله بن
عباس بر معویهٔ لعین، اینکه گفت ابن عباس بمعویه که بدرستیکه باقی ماند بر
دوستی صاحب ما که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمنزلهٔ هرون است با موسی
از اهل بیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلمان و ابوذر و مقداد و ثابت قدم بودند
ایشان در اخلاص و عقیده با آنحضرت تا اینکه ملاقات نمودند با خداوند عالمیان
ایضا شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب مزبور روایت کرده است از حضرت
امام رضا علیه السلام خلاصه اش مضمون آنکه جمعی عرض کردند بخدمت آنحضرت صلعم که ما از
جملهٔ شیعیان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام ایم آنحضرت ص فرمودند که وای بر شما
بدرستیکه شیعهٔ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
علیهما السلام و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر ایشان آنچنان جماعتی
بودند که مخالفت نکردند هیچ چیز را از امرهای آنحضرت، ایضا شیخ مذکور در کتاب
مزبور روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند
که شنیدم من از جابر بن عبد الله انصاری که او میگفت که هر گاه میدیدند
سلمان و ابوذر علیهما الرحمه این جماعت را که ادعا میکنند دوستداری شما
اهل بیت را البته میگفتند با ایشان که مجانبین اند، شیخ محمد بن علی بن احمد
الفارسی در کتاب روضة الواعظین روایت کرده است که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند که یا علی بدرستیکه بهشت عنبر سرشت مشتاق است بسوی تو
و بسوی عمار و سلمان و ابی ذر و مقداد و ایضا روایت کرده است که حضرت

ایشان که بدرستیکه دروغ میگویند
اینها و اگر ...
جماعت ایشان را
... صح

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستیکه سایه نینداخته آسمان و بر نداشته است
زمین صاحب لهجه را که بوده باشد راستگوتر از ابی ذر زندگی خواهد کرد یگانه
و تنها و خواهد مرد یگانه تنها و مبعوث خواهد شد از قبر یگانه و تنها و داخل بهشت
عنبر سرشت خواهد شد یگانه و تنها و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که
خواهد که نظر کند بسوی زهد عیسی بن مریم علیه السلام پس نظر کند بسوی ابی ذر علیه الرحمه
شیخ محمد کشی علیه الرحمه روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه عثمان لعین فرستاد دو غلام خود را در
خفیه نزد ابی ذر علیه الرحمه و همراه ایشان نموده بود دویست عدد اشرفی و گفت
بایشان که بگوید بابی ذر که میرساند عثمان بسوی تو سلام و میگوید که این دویست
اشرفی را فرستادم از برای تو که صرف کنی در آنچه خواهی پس چون غلامان
نزد ابی ذر آمدند و سلام و پیغام عثمان را رسانیدند ابوذر گفت بایشان
که آیا داده است عثمان بهر یک از مسلمانان دویست عدد اشرفی غلامان
گفتند که نه ابوذر گفت که پس من نیز از جمله مسلمانانم و گنجایش ندارد از برای
من مگر آنچیزی که گنجایش داشته باشد از برای هر یک از مسلمانان گفتند
غلامان بابی ذر که پیغام کرد بتو عثمان که بدرستیکه این از عین المال من است
و قسم بخداوند عالمیان که مخلوط نشده است بآن حرام و نفرستاده ام من بسوی
تو آنرا مگر از محض حلال ابوذر گفت که نیست مرا احتیاجی بآن و بتحقیق داخل شده ام
من باین روز در حالتی که هستم من غنی ترین مردمان گفتند باو غلامان عثمان
که حق تعالی اصلاح کند حال ترا نمی بینیم ما در خانه تو کم و زیاد که منتفع شوی
تو بآن گفت ابوذر که بلی در زیر این طبقچه است دو عدد نان جو خشک شده
که چند روز بر آن گذشته پس چه میکنم این اشرفیها را نه بخدا قسم که محتاج هستم من

بآن و بتحقیق که صبح کرده ام در حالتی که غنی و توانگرم بولایت حضرت علی بن
ابی طالب علیه السلام و عترت هدایت کننده و پاک و پاکیزه آنحضرت که هادیان
راه حق اند و همچنین شنیده ام از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و بدرستیکه
قبیح است از برای شیخ کبیر اینکه بوده باشد کذاب پس برگردیدند آن دو غلام
با آن اشرفیها بسوی عثمان و اعلام کردند باو که میگوید ابوذر که بدرستیکه نیست
مرا احتیاجی بآن اشرفیها و نه بآنچه در نزد عثمان لعین است تا اینکه ملاقات
کنم خداوند عالمیان را پس بوده باشد حق تعالی حاکم در میان من و میان او
شیخ کلینی علیه الرحمه روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه آمد ابوذر بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقتی که بود حضرت جبرئیل علیه السلام در نزد آنحضرت بصورت
دحیه کلبی و خلوت کرده بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو و چون دید ابوذر
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خلوت نموده است با دحیه کلبی برگشت و نبرید
کلام ایشانرا پس گفت حضرت جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که ای محمد
این ابوذر بود که آمد و برگشت و سلام نکرد بما اگر پیش می آمد و سلام میکرد
البته ما رد میکردیم باو سلام را ای محمد بدرستیکه از برای او است دعائی
که دعا میکند بآن و معروف است در نزد اهل آسمانها پس چون بروم من بآسمان
سؤال کنید شما از او از آن دعا بعد از رفتن حضرت جبرئیل علیه السلام آمد ابوذر بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنحضرت گفت باو که ای اباذر چه چیز مانع شد
از اینکه آمدی نزد ما و سلام نکرده برگشتی عرض کرد ابوذر که یا رسول الله گمان
کردم من که شما خلوت کرده اید با دحیه کلبی و حرفی دارید با او در میان پس
آنحضرت فرمودند که بدرستیکه او حضرت جبرئیل علیه السلام بود و بتحقیق که اگر سلام

میکردی برما البته برمیگردانیدیم ما هر دو بسوی تو سلام را پس چون دانست
ابوذر که او بوده است حضرت جبرئیل علیه السلام پشیمان شد از نکردن سلام آنقدر که
نمیداند قدر آنرا مگر خداوند عالمیان پس گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
باو که چه خبر است آن دعایی که میخوانی تو آنرا پس بتحقیق که خبر داد بمن حضرت
جبرئیل علیه السلام که بدرستیکه از برای تو هست دعایی که میخوانی آنرا و معروف
و مشهور است دعای تو در آسمانها پس عرض کرد ابوذر که بلی یا رسول الله میگویم من
اللهم انی اسئلک الامن والایمان والتصدیق بنبیک والعافیة من جمیع
البلاء والشکر علی العافیة والغنی عن شرار الناس شیخ محمد کشی علیه الرحمه
دعای ابی ذر را در انجابست باین نحو روایت نموده اللهم انی اسئلک الایمان
بک والتصدیق بنبیک والعافیة من جمیع البلاء والشکر علی العافیة والغنی
عن شرار الناس ایضا شیخ محمد کشی علیه الرحمه روایت کرده است که بدرستیکه ابوذر
علیه الرحمه چسبیده بود بحلقه در مبارک کعبه در موسم حج و باواز بلند میگفت که بدرستیکه
منم جندب از برای کسیکه شناسد مرا و منم ابوذر بن جناده از برای هر که
نشناسد مرا بدرستیکه من شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت
میفرمود که هر که معاونه کند با من در اول و در دوم پس او در سوم از جمله پیروان
دجال است بدرستیکه مثل اهل بیت من در این امت مثل کشتی نوح علیه السلام است
در دریای بی پایان هر که پناه آورد بآن نجات یافت از هلاکت و هر که تخلف
نمود از آن غرق و هلاک شد آیا رسانیدم و تبلیغ نمودم فرموده پیغمبر را بشما شیخ
فقیه علیه الرحمه در کتاب خصال روایت کرده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلام و آنحضرت روایت نمود از پدران عالیمقدارش که گریه کرد
ابوذر علیه الرحمه از ترس خداوند عالمیان آنقدر که بدرد آمد چشم او پس گفتند باو

ای اباذر کاش طلبی از حق تعالی اینکه شفا دهد چشم ترا ابوذر گفت که بدرستیکه
من مشغولم از آن بآنچه زیادتر است غم و المم من از برای آن گفتند باو که چیست
عزیزتر از چشم که مشغول گشته بآن بنحوی که فراموش کرده چشم عزیز خود را
ابوذر گفت که آن دو امر عظیم بزرگ قدر یکی بهشت و دیگری دوزخ در تفسیر علی بن
ابراهیم علیه الرحمه مسطور است که داخل شد ابوذر بر عثمان ملعون در حالتیکه علیل
و صاحب آزار بود و تکیه نموده بود بر عصایش و در پیش عثمان صد هزار درهم
بود که آورده بودند بجهت او از بعضی نواحی و متابعان عثمان دور عثمان را
فرو گرفته بودند بطمع آن مال که بلکه بدهد عثمان بایشان پس گفت ابوذر بعثمان
که چه زر و مال است این گفت عثمان لعین که [illegible] صد هزار درهم است که آورده اند
از برای من از بعض نواحی میخواهم که نگه دارم آنرا تا اینکه منضم کنم بآن مثل آنرا بعد از آن
بآنچه رایم تقاضا کند چنان نمایم گفت ابوذر که ای عثمان صد هزار درهم بیشتر است
یا چهار دینار عثمان گفت که صد هزار درهم ابوذر گفت که بخاطرت می آید که من
و تو داخل شدیم هر دو بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت عشا پس
دیدیم آنحضرت را مغموم و محزون پس سلام کردیم بر آنحضرت و از کثرت
غم و حزن آنقدر مغموم و محزون بود که جواب سلام بما نداد پس چون صبح شد
داخل شدیم بخدمت آنحضرت پس دیدیم آنحضرت را شاد و خندان پس عرض
کردیم بخدمت آنحضرت که پدران و مادران ما فدای تو باد بخدمت تو مشرف شدیم
در شب گذشته پس دیدیم شما را در نهایت غم و حزن و امروز می بینیم شما را در
نهایت خوشحالی و سرور پس آنحضرت فرمودند که بلی بدرستیکه باقی مانده بود
در نزد من از غنیمت مسلمین چهار اشرفی که تقسیم نکرده بودم من آنرا و ترسیدم
از اینکه مبادا ادراک کند مرا مرگ و آن باقی مانده باشد در نزد من و بتحقیق قسمت

کردم آنرا امروز پس استراحت یافتم از آن عثمان ملعون نگاه کرد بسوی کعب الاحبار
که عالم و نفیس او بود و گفت با او که ای ابا اسحق چه میگویی در حق کسی که بهره زکوة
واجبی مال شرع را ادا و جبت براو بعد از آن چیزی کعب الاحبار گفت که نه هر چند
که بگذارد بر روی هم خشت طلا و نقره واجب نیست بر او چیزی پس بلند کرد ابوذر
عصای خود را و زد بر سر کعب الاحبار و گفت با او که ای پسر یهودیه کافره ترا چه نسبت
دارد حکم کردن در میان مسلمانان فرموده خداوند عالمیان راستتر است از قول تو
که فرموده است در سوره مبارکه توبه وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا
يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ
فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا
مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ پس گفت عثمان لعین که ای اباذر بدرستیکه تو پیر و خرف شده
و عقلت زایل شده است و اگر نه نبودی تو از صحابه کرام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
البته میکشتم ترا ابوذر گفت که دروغ میگویی تو ای عثمان خبر داده است مرا حبیب
من حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس آنحضرت صلعم فرمودند که بازی و فریب
نمیتوانند داد ترا و قادر نیستند بر کشتن تو و اما از عقل من پس تحقیق که باقیمانده است
آنقدر که حفظ کرده ام حدیثی را که شنیده ام آنرا از حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله در حق تو و قوم تو عثمان ملعون گفت که چه خبر شنیده از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در حق من و در حق قوم من ابوذر گفت که شنیدم از آنحضرت صلعم که میفرمودند
که چون برسد آل ابی العاص بسی نفر مرد خواهند گردانید مال الله را دولت و دخل
خواهند کرد در کتاب الهی و بندگان شایسته حق تعالی را خوار و فاسقان را یار
و با صالحان جنگ خواهند نمود گفت عثمان لعین که ای گروه اصحاب محمد صلی الله
علیه و آله آیا شنیده است احدی از شما این حدیث را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

پس جمیع

پس جمیع ایشان گفتند که نشنیده ایم ما این حدیث را پس گفت عثمان لعین که
بطلبید حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را پس آمد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت
عثمان لعین که ای ابالحسن ببین چه میگوید این پیر کذاب آنحضرت صلعم فرمودند
که خاموش باش ای عثمان مگو با ابی ذر کذاب پس بدرستیکه من شنیدم
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت میفرمود که سایه نینداخته است آسمان
و بر نداشته است زمین صاحب لهجه را که بوده باشد راستگوتر از ابی ذر پس
گفتند اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که راست میگوید حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلام پس تحقیق که شنیده ایم ما این حدیث را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس گریه کرد ابوذر علیه الرحمه در اینوقت و گفت وای بر شما همگی دراز کرده اید
گردنهای خود را بسوی این مال فانی و گمان میکنید که بدرستیکه من دروغ
می بندم بر رسول حضرت رب العالمین پس نگاه کرد ابوذر بسوی آنجماعت و گفت
که کیست بهترین شما پس گفتند ایشان که تو بهترین مایی ابوذر گفت که یعنی من جدا
شدم از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله در این جبه و لباس که حال نیز در بر
منست و شما تحقیق که احداث کردید در دین احداثهای بسیار و حق تعالی
خواهد پرسید شما را از آن و نخواهد پرسید مرا پس گفت عثمان لعین که ای اباذر
سؤال میکنم از تو بحق حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه خبر بدهی بمن براستی
و صدق آنچه می پرسم از تو ابوذر گفت که اگر قسم نیز نمیدادی هم البته حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله باز میگفتم ترا آنچه را که بوده باشد حق و راست گفت
عثمان لعین که کدام شهر و بلاد محبوب و دوست داشته شده تراست در نزد تو
اینکه بوده باشی در آن ابوذر گفت مکه معظمه حرم خدا و حرم رسول خدا صلی الله
علیه و آله عبادت کنم در آن تا اینکه برسد بمن مرگ پس گفت عثمان که نه و گرامی نیست

از برای تو ابوذر گفت که مدینه مشرفه حرم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عثمان لعین
گفت که نه و کرامتی نیست از برای تو پس ساکت شد ابوذر گفت عثمان لعین که
کدام بلاد بدتر و ناخوش تر است در نزد تو ابوذر گفت که ربذه آنجائیکه بودم من
در آن بر غیر دین اسلام عثمان لعین گفت که برو تو بآنجا پس گفت ابوذر بعثمان
که تحقیق که پرسیدی تو از من آنچه خواستی و من راست و درست آنرا گفتم
تو و من نیز سؤال میکنم از تو پس تو نیز راست و درست بگو من عثمان لعین گفت
که بلی میگویم چنین پس گفت ابوذر که اگر نفرستی تو مرا با مسلمانان بجنگ مشرکان
و اسیر کنند مرا کافران و گویند که سر نمیدهیم او را مگر ثلث آنچه تو مالک آنی عثمان گفت
که چون بهای تو میدهم ثلث مالم را ابوذر گفت که اگر گویند که سر نمیدهیم اباذر را مگر آنچه
بهای تو نصف مالت را عثمان لعین گفت که میدهم ابوذر گفت که اگر گویند که چون
بهای ابوذر میخواهیم کل آنچه را که تو مالک آنی عثمان لعین گفت که میدهم ابوذر
گفت الله اکبر گفت بمن حبیب من حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در روزی از
روزها که ای اباذر چگونه خواهی بود تو در وقتی که بگویند از برای تو که کدام بلاد محبوبتر
در نزد تو پس بگوئی تو مکه معظمه حرم خداوند عالمیان و حرم حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله که عبادت کنم در آن خداوند عالمیان را تا اینکه برسد بمن مرگ پس بگویند
که نه کرامتی نیست از برای تو پس بگوئی تو که مدینه مشرفه حرم حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله پس بگویند که نه و کرامتی نیست از برای تو پس بگویند که کدام بلاد بدتر است
بسوی تو که بوده باشی در آن پس بگوئی تو که ربذه آنجائیکه بودم من در آن بر غیر
دین اسلام پس بگویند از برای تو که برو بآنجا و آن مکان پس من عرض کردم بخدمت
آنحضرت که بدرستیکه این امر واقع خواهد شد یا رسول الله آنحضرت فرمودند
که بلی واقع میشود همچنین قسم بخداوند آنچنانیکه جان من در ید قدرت اوست

پس

پس من عرض کردم که یا رسول الله آیا پس نکذارم من این شمشیرم را بر دوشم پس بزنم
با آن تا بمیرم پیش آنحضرت فرمودند که نه بشنو و ساکت باش هر چند که بشنوی
آنرا از غلام سیاه حبشی و تحقیق که فرو فرستاده است حق تعالی در شأن تو
و عثمان آیه و آن آیه قرآن پس عرض کردم من که کدام آیه است آن یا رسول الله
آنحضرت فرمودند آیه مبارکه که در سوره البقره است وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ
لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ
ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ
بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ
أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا
خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
شیخ فقیه علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع و معانی الاخبار روایت کرده است
از ابن عباس که او گفت که بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد قبا و در
نزد آنحضرت بودند جمعی از اصحاب پس آنحضرت فرمودند که اول کسی که داخل
شود بشما در این ساعت خواهد بود او از اهل بهشت پس چون شنیدند اصحاب
آنحضرت آنرا جمعی برخاسته بیرون رفتند بجهت اینکه برگردند و اولا و داخل
شوند بخدمت آنحضرت و مستوجب بهشت شوند پس دانست حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله مطلب و مقصود ایشانرا پس آنحضرت فرمودند بجهت جمعی که باقی مانده بودند
در خدمت آنحضرت که زود باشد که داخل شوند بر شما جمعی که سبقت کیرند از
بمن پس هر که خبر دهد بمن به بیرون رفتن ماه آزار پس از برای اوست بهشت پس
پس برگردیدند آنجماعت که رفته بودند و داخل شدند بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و همراه ایشان داخل شد ابوذر علیه الرحمه پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرمود از برای ایشان که در کدام ماهیم ما از ماههای رومیه گفت ابوذر که تحقیق
که بیرون رفت ماه آذار یا رسول الله پس آنحضرت فرمودند که تحقیق که میدانستم
من آنرا ای اباذر ولیکن دوست داشتم اینکه اعلام کنم بقوم و اصحاب خودم
اینکه بدرستیکه تو از اهل بهشتی و چگونه نباشی تو از اهل بهشت و حال اینکه دور
خواهند کرد ترا از حرم من بعد از وفات من بجهت محبت تو دوستداری تو با
اهل بیت من پس زندگی خواهی کرد تو یکه و تنها و خواهی مرد یکه و تنها و سعادتمند
خواهند شد بسبب تو جمعی که مرتکب تجهیز و دفن تو شوند و آنجماعت رفقای من
خواهند بود در جنت الخلد اینجانیکه وعده شده است از برای متقیان و شیخ محمد
کشی علیه الرحمه ذکر کرده است که مانند ابوذر علیه الرحمه در ربذه تا اینکه فوت شد
و چون اجلش نزدیک شد گفت بزنش که بکش گوسفندیرا از گوسفندانت و
بپز آنرا خوب و بنشین در سر راه و چون برسند بر تو جمعی از سواران
اول بگو با ایشان که ای بندگان مسلمان خداوند عالمیان اینست ابوذر صحابی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تحقیق که رسیده است باجلش و ملاقات
کرده است خداوندش را پس یاری کنید مرا بر دفن او و اجابت کنید او را
پس بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده است مرا باینکه بدرستیکه
من خواهم فوت شد در زمین غربت و بدرستیکه متوجه غسل و دفن و نماز من
خواهند شد جمعی از امت آنحضرت که بوده باشند صالحان این امت و از محمد بن
علقمة بن اسود النخعی روایت کرده است که او گفت که ما بیرون رفتیم باراده
زیارت حج بیت الله الحرام با جمعی از مؤمنان که از جمله ایشان بود مالک بن
الحرث الاشتر و چون رسیدیم بربذه پس دیدیم زنیرا در کنار راه ایستاده
و میگوید که ای بندگان مسلمان خداوند عالمیان اینست ابوذر صحابه حضرت

رسول الله صلی الله علیه و آله تحقیق که فوت شده است غریب و بیکس نیست
کسی که یاری و همراهی کند بمن در کفن و دفن او پس چون شنیدیم ما کلام آن
زنرا پس نگاه کردیم برروی یکدیگر و شکر کردیم خداوند عالمیانرا بر آنچه روزی ما
گردانید از توفیق بآن سعادت و گفتیم کلمه انا لله و انا الیه راجعون را از بزرگی
آن مصیبت پس روانه شدیم با آن زن و تجهیز نمودیم اباذر را و در کفن نفیس
او را کفن کردیم و غسل دادیم و دفنش و واداشتیم بجهت نماز مالک اشتر را پس
نماز کرد با ما مالک باو پس دفن کردیم او را بعد از دفن ایستاد مالک اشتر
بر سر قبر او و گفت ای خداوند ما این ابوذر مصاحب پیغمبر برگزیده تو است عبادت
و پرستش تو نمود در میان عابدان و جهاد کرد در راه تو با مشرکان تغییر نداد دین
قوم را و تبدیل نکرد فرموده پیغمبر گزیده ترا چون دید منکرین قوت را کرد انکار از
دل و زبانش را و ناخوشش داشت ایشانرا بدل و زبانش تا اینکه ستم و
ظلم نمودند بر او و دور کردند او را از حرم محترم خدا و رسول و خوار و حقیر کردند
او را ای خداوند ما پس بکش انتقام او را از کسیکه محروم کرد او را از دار
هجرتش و دور گردانید او را از حرم محترم پیغمبر برگزیده تو صلی الله علیه و آله و ما
همگی دست بجانب آسمان برداشته بودیم و میگفتیم آمین بعد از آن آورد
آن زن گوسفند آنجانیرا که پخته بود آنرا و گفت آن زن که بدرستیکه ابوذر
قسم داده است شما که نروید تا اینکه چاشت میل کنید پس چاشت کردیم ما و
روانه شدیم و در کتاب روضة الواعظین مسطور است که چون وقت وفات
ابوذر رسید گفتند باو که ای اباذر چه چیز است مال تو ابوذر در جواب گفت
که عمل منست گفتند که ما میپرسیم از طلا و نقره ابوذر علیه الرحمه گفت که من هرگز صبح
نکرده ام و شام داخل نشده ام و هرگز شام نکرده ام و صبح داخل نشده ام که بوده باشد

از برای من کندوج و در آن گذارم متاع خود را بدرستیکه من شنیده ام از دوست
و حبیبم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت میفرمود که کندوج مرد قبر
اوست و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که در عقب ماند از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله ابوذر در غزوهٔ تبوک بسبب ضعف و لاغری شترش پس واماند
شتر او در راه و منافقان گفتند که برگشت و تخلف نمود ابوذر از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و اسباب خود را بدوش بسته از عقب آنحضرت میشتافت تا اینکه بعد از
سه روز ملحق شد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس چون بلند شد آفتاب نظر کردند
مسلمانان بسوی شخصی که می آید از بیابان پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که گویا که آن آینده ابوذر است پس گفتند اصحاب که بلی اوست ابوذر پس فرمود
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آب برسانید باو که او تشنه است بسیار
پس صحابه حسب الامر آنحضرت بردند باستقبال او آب و رسید ابوذر بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و با او بود مطهره پر آب پس گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
باو که ای اباذر همراه تو بوده است آب و تو می آمدی در راه عطشان عرض
کرد ابوذر که بلی یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد رسیدم من بسنگی دیدم
که جمع شده است در آن از آب باران با صفای تمام پس چشیدم آنرا دیدم که
آبیست سرد و شیرین پس گفتم که نخورم من از این آب تا اینکه میل کند از آن
حبیب من حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس آنحضرت فرمودند که ای
اباذر رحمت حق تعالی بر تو باد زندگی خواهی کرد تو یکه و تنها و خواهی مرد یکه و
تنها و مبعوث خواهی شد تو از قبر یکه و تنها و داخل خواهی شد به بهشت عزیز
یکه و تنها و سعادتمند خواهند شد بسبب تو جمعی از اهل عراق که موفق شوند
بغسل دادن تو و تجهیز و تکفین و نماز بر تو و دفن نمودن تو پس چون عثمان ملعون

فرستاد

فرستاد اباذر را بربذه فوت شد در ربذه پسر ابوذر پس بعد از دفن ایستاد
ابوذر بر قبر او و گفت رحمت کند حق تعالی بر تو ای ذر بتحقیق که بودی تو کریم الخلق
و نیکوکار و مهربان بر پدر و مادر نسبت بر من در فوت تو دلتنگی و ملامت و
نیست از برای من بغیر درگاه الهی بدیگری حاجت و بتحقیق که مشغول گردانیده است
مرا غم و هم از برای تو از مغموم شدن بجهت تو اگر نمیبود هول و ترس روز قیامت
دوست میداشتم که بوده باشم من در جا و مکان تو ای کاش میدانستم که چه چیز
پرسیدند از تو و چه جواب دادی تو بایشان بعد از آن گفت که ای خداوند
من واجب کرده بودی تو از برای خودت بر او حقی چند و واجب کرده بودی
از برای من بر او حقی چند پس من بخشیدم باو حقوق خودم را پس تو ببخش باو
حقوق خودت را پس بدرستیکه تو اولائی بجود و بخشش از من و بود از برای
ابی ذر گوسفندی چند که معاش میکردند از آن پس در وی بهم رسید در گوسفندان او
و مردند کل آنها و فوت شد زن ابی ذر پس رسید بابی ذر و دخترش درد گرسنگی
پس گفت دختر ابی ذر که بر خورد بما گرسنگی تمام و باقی ماندیم ما سه روز گرسنه که
نیافتیم در آن سه روز هیچ خوراک و طعام پس گفت بمن پدرم که ای دخترک من
بیا برویم بریگزار شاید که بیابیم در آن علف و دانه دار پس رفتیم باهم بریگ
زار هر چند که جستیم نیافتیم علف و دانه دار پس جمع کرد پدر من ریگ را و گذاشت
سر را بر آن دیدم که منقلب شد چشمهای او پس گریه کردم و گفتم که ای پدر گرامی من
چه کنم با تو و من مانده ام یکه و تنها و غریب و بیکس پس گفت ابوذر که ای دخترک
من مترس پس بدرستیکه چون فوت شوم من می آیند نزد تو از اهل عراق جمعی
که کفایت کنند کار مرا پس بدرستیکه خبر داده است مرا آن حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله در غزوهٔ تبوک پس فرمود آنحضرت از برای من که ای اباذر تو زندگی

خواهی کرد یکه و تنها و خواهی مرد یکه و تنها و مبعوث خواهی شد یکه و تنها و داخل
بهشت خواهی شد یکه و تنها و سعادتمند خواهند شد بسبب تو جمعی از اهل
عراق که مرتکب شوند غسل و تجهیز و دفن ترا پس چون من فوت شوم بپوش
بر روی من عبای مرا و بنشین بر سر راه عراق پس چون بیایند نزد تو جمعی از
سواران بر خیز و بگو با ایشان که میت ابوذر مصاحب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بتحقیق که فوت شده جسد او در زمین مانده گفت دختر او که قبل از این آمدند
نزد او جمعی از اهل ربذه پس گفتند که ای اباذر چه درد آورده است ترا ابوذر
گفت که گناهانم گفتند که چه میخواهی گفت رحمت خداوندم را گفتند که طبیب میخواهی
گفت طبیب بیمار کرده است مرا گفت دختر او که چون ابوذر بحالت احتضار
افتاد شنیدم که میگفت در آن وقت که مرحبا بدوستی که رسانید خود را در وقت
احتیاج رستگاری نمی یابد هر که پشیمان گشته بر گردد خداوندا بخشش مرا بحقیقت
قسم بحق تو میدانی که من دوست میدارم لقای ترا پس چون برحمت الهی
واصل شد کشیدم من عبای او را بر رویش و آمده نشستم بر سر راه عراق پس
دیدم که آمدند جمعی پس برخاستم و گفتم که ای گروه مسلمانان میت ابوذر مصاحب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بتحقیق که فوت شده و جسد پاک او در زمین مانده
پس ایشان از استماع این [illegible] خود را از مرکب بزیر انداختند و پیاده و گریان
همراه من آمدند پس او را غسل داده کفن نموده دفن کردند و بود در میان ایشان
مالک اشتر و روایت شده است که گفت مالک اشتر که کفن کردم من او را در حله
که بود همراه من و قیمت آن حله چهار هزار درهم بود پس گفت دختر او که پس من
نماز میکردم و روزه میگرفتم بدستور او پس در این بین شبی خوابیده بودم در
نزد قبر او در خواب دیدم او را که قرآن میخواند و تهجد مینماید چنانچه بجا می آورد

در ایام

در ایام حیوة پس گفتم باو که ای پدر بزرگوار چه کرد با تو خداوند او گفت که
ای دختر گرامی من آمدم من نزد خداوند کریمی که راضی بود او از من و من
راضی بودم از او و اکرام کرد مرا و انعامات نمود بمن پس عمل نیک کن و فریفته
دنیای دون مشو این غلام داعی معروض میدارد که بموجب احادیث
کثیره و روایات خاصه و عامه اول عثمان لعین اباذر را بسبب حق گوئی و دوستداری
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اخراج بلد نموده بشام فرستاد و معویه ملعون که والی
شام بود هر چند سعی نمود که او را بزر و سیم فریفته نماید ابوذر علیه الرحمه فریفته
نگشته دست از گفتن مدایح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و مثالب ملاعین علیهم اللعنه
و موعظه حسنه بر مسلمین و امر بمتابعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
اجمعین بر نمیداشت معویه ملعون بعثمان لعین نوشت که اگر ترا احتیاج بمملکت
شام هست پس چاره ابی ذر ضرور است و نزدیک بآن شده که مملکت شام را
از تو باز دارد و اهل آنرا بر تو بشوراند عثمان لعین نامه باو نوشت که برسیدن
نامه من او را بر شتر برهنه بدراه درشت روی سوار و با دلیل بد کردار
که او را بعنف و تعدی تمام و مشقت لا کلام آورد ارسال دار معویه ملعون
حسب الامر آن لعین چنان نمود و مردم شام بمتابعت او نادیده قرآن آمدند
و در آنجا ابوذر با ایشان نماز جماعت گزارده و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت
بر ایشان خوانده و با ایشان وداع نمود خطبه مذکوره در کتاب مجالس شیخ مفید و غیره
مسطور است و او را بتعدی و مشقتی آوردند که جمیع رانهای ابی ذر مجروح گشته
بود بعد از آن چنانچه مذکور شد او را ثانیا اخراج بلد و امر بربذه نمود و امر کرد
عثمان لعین که کسی بمشایعت او نرود و با او حرف نزند مروان ملعون خود
که ابوذر را بخواری تمام ارسال دارد حسب الفرموده عثمان مروان بی ایمان

اورا اخراج نمود و احدی او را مشایعت ننمود چون این خبر محنت اثر بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام رسید که مروان ملعون حسب الامر نموده عثمان لعین ابوذر را
با این خواری روانه و احدی از خوف مشایعت و وداع او ننموده آنحضرت
آنقدر گریست که محاسن مبارکش از اشک چشم منورش تر شد بعد از آن فرمود
که آیا چنین میکنند با مصاحب حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس آنحضرت
برخواست و با حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و عبد الله بن عباس و فضل
و قثم و عبید الله و عقیل و عمار بن یاسر از عقب ابی ذر شتافت چون بابی ذر
رسیدند و نظر ابوذر بر ایشان افتاد میل بجانب ایشان نموده گریان شد و گفت
پدر و مادرم فدای شما باد می بینم روی چند که هر وقت میدیدم ایشانرا بخاطرم میرسید
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن دست بجانب آسمان برداشت و
گفت که خداوندا بدرستیکه من دوست میدارم ایشانرا هر چند که پاره پاره کنند
مرا در دوستی ایشان و دور گردانند مرا از خدمت ایشان و منفر سازند بمکان
بی زرع و گیاه که نبت در آن نیس و نه حیس پس حضرت امام حسن علیه السلام
با ابی ذر متکلم شد مروان لعین صدا زد با آنحضرت که ساکت شو ای حسن مگر نشنیده
که امیر المؤمنین عثمان نهی کرده است از حرف زدن با آن مرد اگر نمیدانی بدان
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حمله بر مروان لعین نمود و او را دشنام داد و
تازیانه بر سر مرکب مروان زد چون مروان از قدرت معارضه با آنحضرت نبود غضبناک
برگشت بجهت عثمان لعین خبر آورد بعد از آن ایشان با ابی ذر وداع نموده هر یک
نصایح حسنه بیکدیگر گفته گریان از مفارقت او مراجعت نمودند و همچنین بحث
رنجش عظیم عثمان لعین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شد در اکثر کتب خاصه
و عامه مفصلا مذکور است ابن ابی الحدید نیز که از اعاظم علمای اهل سنت است

تفصیل

تفصیل در شرح نهج البلاغه ذکر کرده است چون این کتاب گنجایش تفصیل آن نداشت
بذکر آن و سایر فضایل ابی ذر علیه الرحمه مفصلا قیام نتوانست نمود سنیند و فجار
سنیان لعین بصحابه بودن ابو بکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه است حتی اینکه احادیث
کثیره بجهت رد طعن شیعه در باب صحابه وضع و ذکر نموده اند از جمله احادیث
موضوعه ایشان که کمترین خود از زبان بریده علمای ایشان در بالای منبر در مسجد
الحرام لبند وقت تمام شنیده آنست که بمذمت مینمود آن واعظ ملعون گروه
ناجیه شیعه را بآواز بلند میگفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که الله الله
لا تقولوا فی اصحابی شیئا و گروه شیعه رافضی سخنان بد میگویند در باب صحابه کرام
و اسناد ظلم و ستم میدهند بر ایشان و نگه نمیدارند حرمت اصحاب حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله را و رعایت نمیکنند حق صحبت ایشانرا با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس آیا نبود ابوذر رحمه الله از جمله اصحاب کرام آنحضرت باتفاق جمیع امت و نکرد عثمان لعین
با او آنچه نکند هیچ مسلمان با مسلمان و نگه نداشت حرمت اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله را و رعایت ننمود حق صحبت آنحضرت را هرگاه راست و واقعی باشد احادیث
و امثال اینچنین پس چرا عمل ننمود بآن عثمان لعین علیه اللعنه الی یوم الدین ربذه
بفتح را و فتح باء و فتح ذال معجمه مشدده بها اسم محلیست در ما بین الحرمین در
سه چهار منزلی مدینه مشرفه و بالفعل مشهور است بصحرای مدینه و قبر ابی ذر علیه الرحمه
در آنجا معروف و معلوم و در نزد اهل آن مشهور و قدری راه از آبادی بیرون است
کمترین در ایام مجاورت بیت الله الحرام و حرم حضرت سید الانام وارد آن مقام
گشته و چند روز توقف نموده و بزیارت ابی ذر در آن چند روز هر صبح
و شام مشرف گشته مقبره او در سنگستان دامن کوهی واقع است که اکثر
سنگهای آن سنگ سماق و یا مانند سنگ سماق است و حصاری سنگ چین

ازسنگهای مذکوره درمقبره ابی ذر نموده اند و قبری در حوالی آن نمود بکریک قبر
دور از آن که اهل آن نمودند که قبر احدی از اهل سبزوارست و مضمون حدیث
نبوی صلی الله علیه وآله تموت وحیدا از آن انکارست و آنچه در مجمع البحرین
مسطورست که ربذه در سه منزلی مدینه طیبه بوده در ابتدای اسلام آباد بوده و
قبر ابی ذر و جمعی از صحابه در آنجا بوده است و در اینوقت خراب و برطرف گشته
نام و نشانی از آن معلوم و معروف نیست در نظر فقیر غایت بعید نمود والله اعلم
کشف من مسند احمد بن حنبل عن ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه وآله قال
کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا سافر آخر عهده باِنسان من اهله فاطمة و
اول من یدخل علیه اذا قدم فاطمة قال فقدم من غزاة فاتاها فاذا هو بمسح علی
بابها ورأی علی الحسن والحسین قلبین من فضة فرجع ولم یدخل علیها فلما رأت
ذلک فاطمة ظنت انه لم یدخل علیها من اجل ما رأی فهتکت الستر ونزعت
القلبین من الصبیین فقطعتهما فبکی الصبیان فقسمته بینهما فانطلقا الی رسول الله
صلی الله علیه وآله وهما یبکیان فاخذه رسول الله منهما وقال یا ثوبان اذهب بهذا
الی بنی فلان اهل بیت بالمدینة واشتر لفاطمة قلادة من عصب وسوارین من
عاج فان هؤلاء اهل بیتی ولا احب ان یاکلوا طیباتهم فی حیوتهم الدنیا شرح
مؤلف کتاب لباب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث شریف گفته
که قلب بضم قاف دست برنجن را گویند ابن اثیر در کتاب نهایه گفته است که
در حدیث ثوبان واقع شده است که مرسنگیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زینت
کرده بود حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بدو قلب از نقره و قلب دست برنجن
و گفته است که در این حدیث واقع شده است که مرسنگیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمودند ثوبان که بخر از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گردن بندی از عصب و

و دو دست برنجن از عاج خطابی گفته است در کتاب معالم که اگر نبوده باشد جامه یمانیه
پس نمیدانم که چه چیزست آن و نمیدانم اینکه گردن بند میباشد از عصب و گفته است
ابوموسی که احتمال دارد و در نزد من اینکه بوده باشد حدیث عصب بفتح صاد و عصب
بفتح صاد اطناب مفاصل حیوان است و آن چیز مدور نیست پس احتمال این دارد
که ایشان میگرفته اند پی بعض حیوانات پاک را پس میبریده اند آنرا و میگردانیده اند
مانند مهره پس چون خشک میشده است میساخته اند از آن گردن بند و هرگاه جایز
و ممکن باشد اینکه اخذ کنند از استخوان سنگ پشت و غیرش دست برنجن جایز و
ممکن است اینکه اخذ کنند از پی اشباه سنگ پشت مهره که برشته کشند و درست
نمایند از آنها گردن بند گفته است که پس گفت از برای من بعضی از اهل یمن که
مرسنگیکه عصب دندان حیوان بحریست که میباشد آنرا فرس فرعون و درست
میکنند از آن مهره و غیر مهره از دسته کارد و غیرش و میباشد سفید این غلام داعی
معروض میدارد که بر فرض ثبوت این قول ممکن است که بوده باشد مراد از فرعون
در قول ایشان تمساح بجهت آنکه ذکر کرده اند لغویین فرعون را بمعنی تمساح و
گفته اند که تمساح حیوانیست بحری بصورت سوسمار و آن از عجیبترین حیوانات
آبیست و پشت آن مانند پشت سنگ پشت است که کارگر نمیکند بآن آهن و چهار دست
و پا و دم درازی دارد و بلندی آن زیاده از پنج ذرع نمیشود و از برای اوست
زبانی در نهایت درازی و دهانی در نهایت وسعت و بزرگی و شصت دندان
ناب در بالا و چهل دندان ناب در پایین دارد و مابین هر دو دندان ناب
یک دندان کوچک مربع است و داخل بعضی از آنها در بعضی از آنها در وقت بهم آوردن
دهن و میگیرد آدم و گاو را و فرو میرود بدریا پس میخورد آنها را و این نمیباشد
مگر در رود نیل مصر و پس صاحب قاموس گفته که در نهر مهران نیز میباشد

بنا علیه ممکن است که بوده باشد فرس مذکور بسکون را مهمله بمعنی فرس و هم فرس
اما ذکر نکرده است احدی از اهل لغت عصب را بمعنی دندان فرس فرعون و نه
فرس فرعون را از جمله حیوانات بحریه و هرگاه چنین و همچنین شایع که میساخته اند از
دندان آن قلاده عبا بت که بوده باشد هر دو از جمله معارف و معنی دیگر که ذکر
کرده است ابن اثیر که بوده باشد پی بریده شده معینست بسیار بعید و خنک
ممکن است که بوده باشد مراد گردن بندی که چیده و کشیده باشند از مروارید
و جواهر و یا مانند جواهر بر خیط و پیچیده و جمع و بسته باشند آنها را بهم چنانچه حال
نیز در گردن بند و دست بند زنان معمولست که جواهر ریزه و امثال جواهر مکنونه را
بریسمان میکشند و می بندند و بدست میکنند و از گردن می آویزند و عصب در
لغت بمعنی جمع و شدّ و طیّ و لیّ و ضمّ متفرق و پیچیدن بعضی بر بعض آمده و هر یک
از معانی مذکوره که متفق اند جمیع لغویین در ذکر آنها تمام میشود مدّعا و در مجمع البحرین
مسطور است که جمع عُصبه بضم عین و سکون صاد و فتح با متصله بها عُصَبٌ است
مثل غُرفة و غُرَف و گفته است سمّیت بذلک لاحتمامی الشدّ کانّه یشدّ بعضهم
بعضاً و منه الاعصاب و در اینجا نیز مناسبه است هر دانه بدانه مثل بستن اعصاب ایضاً
گفته است قوله تعالی یوم عصیب ای صعب شدید قیل و منه العصبة لالتفاف بعضها
علی بعض و فی الحدیث سألته عن ثیاب تعمل بالبصرة علی عمل العصب الیمانی
هو برد یمنیة یعصب غزلها ای یجمع ثم یشدّ ثم یصبغ و ینسج جوهری گفته است
العصب الطیّ الشدید ایضاً گفته است و عصبت الابل و عصبت بالکسر اذا اجتمعت
ابن اثیر ذکر کرده است که اعصوصبوا ای اجتمعوا و صاروا عصابة واحدة و
ایضاً گفته است یعصب غزلها ای یجمع و یشدّ و گفته است یعصب فخذاها
ای یشدّان در قاموس مسطور است العصب الطیّ و اللیّ و الشدّ و ضمّ ما تفرّق من

الشجر

الشجر مختلطة در گردن بندی که بوده باشد بطرق مذکوره میباشد و در آن جمیع
معانی مزبوره و در معنی لیّ گفته است لواه یلویه لیّاً و لویاً بالضم فتله و ثناه فا
لتوی و تلوّی فی الواقع مثنی بلکه زیاده میگردانند آنرا در چیدن دست بند
و گردن بند ایضاً دلیل است بر آن شیوع بر هر دسته و بسته مروارید ریزه و غیر
آن که چیده و کشیده باشند آنرا بریسمان شده و میگویند بر کشیده شده بریسمان
شده و بر آن فیر شده و محتمل است که بوده باشد مراد از آن گردن بند از گل نیلوفر
چون بالفعل نیز معمول زنان اهل حرمین آنست که گردن بند ها میسازند از گل و شقایق
مینامند در چیدن و بستن آن و داد و ستد مینمایند بدان و شیوع تمام دارد
در میان ایشان و آمده است در لغت عصب بفتح عین مهمله و فتح و سکون صاد
مهمله متصله بیا بالحظ و بضم عین و سکون صاد بمعنی نیلوفر در نهایه مسطور است
که العَصَبة اللبلاب و هو نبات یتلوّی علی الشجر و مؤید هست تسمیه عرب موضع
گردن بند را از سینه لبّه و لبب در قاموس مسطور است که اللبب المنحر کاللبّة و
موضع القلادة من الصدر و غیر او نیز همچنین ذکر کرده اند که لبّه و لبب در لغت بمعنی
موضع گردن بند است از سینه و اطلاق میکنند عصبه را بر لبلاب والله اعلم بالصواب
قبل از این مذکور شد که قُلب بضم قاف و سکون لام و سوار بکسر و ضم سین دست
برنجن را گویند و قلادة بکسر قاف گردن بند را گویند و مسح بفتح میم و سکون سین مهمله
پلاس را گویند و جمع آن مُسوح و امساح است عاج بعضی از لغویین ذکر کرده اند که
آن چیزیست که اخذ میکرده اند از کاسه پشت سنگ پشت صحرائی و بعضی گفته اند که از
سنگ پشت دریائی و بعضی گفته اند که بوده است از استخوان پشت حیوان بحری و
بعضی گفته اند که عاج استخوان فیل است و بعضی گفته اند که مخصوص دندان فیل است
چون در حدیث واقع شده است که بود از برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

شانه از عاج و مذهب شافعی آنست که میباشد استخوان فیل نجس لهذا اختلاف نموده اند
در آن ظاهرش آنست که بوده باشد مراد استخوان دندان فیل و میساخته اند از آن
سوار و شانه و در حدیث واقع شده است که شانه کردن بشانهٔ عاج زایل
میکرداند وبا و طاعون را و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین شانه میکرده اند بشانه عاج ذکر کرده است صاحب
قاموس که هرگاه دود کنند بر زراعت و درخت باستخوان فیل نزدیک نمیشود
بآن کرم و نمیرسد بآن ضرر و هرگاه بخورد هر روز بقدر دو درهم از استخوان فیل را
زنی با آب و عسل تا هفت روز و در روز هفتم با او مقاربت شود البته میشود آن
زن آبستن و فروشنده آنرا در لغت عرب عواج گویند ثوبان غلام حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله بود و کنیه او ابا عبد الله است اسیر کرده بودند او را از قبیله حمیر
پس خرید او را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آزاد نمود او را و بود او در خدمت
آنحضرت صلعم و بعد از آنحضرت در خدمت اولاد آنحضرت صلعم تا زمان معویه ملعون یعنی
شیخ ثقهٔ زکی علی بن عیسی الاربلی علیه الرحمه در کتاب کشف الغمه نقل کرده است
از کتاب مسند احمد بن حنبل که در آن کتاب روایت شده است از ثوبان آزاد
کردهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که او گفت که بود دأب و دستور حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه هرگاه تشریف میبردند بسفر آخر عهد و دیدن آنحضرت صلعم
با انسانی از اهلش بود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و اول کسی را که داخل میشد بخانه
او و دیدن مینمود چون از سفر مراجعت میفرمود حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم بود
گفت ثوبان که پس تشریف شریف ارزانی فرمود حضرت صلی الله علیه و آله
از سفری پس آمد بدیدن حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و دید آنحضرت صلعم بلاسی
که آویخته شده بود مثل پرده بر در خانه منورهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم و در

بازوی حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم دو دست بند نقره پس
برگردید آنحضرت و داخل نشد بخانه حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم پس چون دید
آنرا حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم گمان کرد و دانست که داخل نشده است آنحضرت صلعم
بخانه مبارکه او از برای خاطر آنچه دیده است در طفلان از دست بند نقره و در
در آن پلاس پرده پس حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم کند آن پرده را از در و بیرون
آورد آن دو دست بند را از بازوی آن دو طفل پس برید و قطع نمود آنها را
و بگریه در آمدند طفلان آنحضرت پس تقسیم کرد در میان دو فرزند دلبند خود یعنی
که بعضی را بدست حضرت امام حسن علیه السلم و بعضی را بدست حضرت امام حسین علیه السلم
داد و فرستاد ایشانرا بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن دو طفل معصوم
گریه میکردند پس گرفت آنحضرت آنها را از ایشان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرمود که ای
ثوبان ببر این را بسوی بنی فلان اهل بیت در مدینه یعنی بده بایشان بجهت
استحقاق تمام ایشان و بخر از برای حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم گردن بندی
از بسته و شده از مهره و یا از دسته و چیده گل نیلوفر و یا از مهره دندان حیوان
بحری چنانچه مذکور شد در شرح و دو دست برنجن از عاج پس بدرستیکه اینها اهل
بیت منند و من دوست نمیدارم اینکه بخورند ایشان طیبات خود را در زندگی
دنیای ایشان کا مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ فُرَاتِ
بْنِ أَحْنَفَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ لَیْسَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ بَقْلَةٌ
أَشْرَفُ وَلَا أَنْفَعُ مِنَ الْفَرْفَخِ وَهُوَ بَقْلَةُ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللهُ بَنِی
أُمَیَّةَ هُمْ سَمَّوْهَا بَقْلَةَ الْحَمْقَاءِ بُغْضاً لَنَا وَعَدَاوَةً لِفَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ کا مُحَمَّدُ بْنُ
یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِی یَحْیَی الْوَاسِطِیِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام
قَالَ بَقْلَةُ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الْهِنْدِبَاءُ وَبَقْلَةُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ

البادروج و بقلة فاطمة علیها السلام الفرفخ فرفخ بفتح فا و سکون را مهمله
و فتح فا ثانیه متصل بخاء معجمه در لغت عرب خرفه را گویند و آنرا در فارسی بخله بضم با بخفظ
و بربهن نیز گویند و در لغت عرب بجهت آن هفت نام در کتب مشهوره لغت
مذکور است اول فرفخ که مذکور شد و گفته اند که آن معرب پربهن است دوم فرفین
بفتح فا و سکون را مهمله و کسر فاء ثانیه و سکون یاء دو نقطه در زیر متصله بنون سوم
رجله بکسر را مهمله و سکون جیم و فتح لام متصله بهاء چهارم بقلة المبارکة بجهت آنکه
ستوده و بهترین سبزیهاست پنجم بقلة اللینة ششم حمقاء بفتح حاء مهمله هر چند اشهر
آنست باذروج است اما خرفه را نیز حمقاء گویند چنانچه در قاموس و مجمع البحرین مسطور است
هفتم بقلة الحمقاء لغویین ذکر کرده اند که چون آن با وجود منافع کثیره قدر و مکان
خود را نمیدانند و در محل سیلاب و در زیر پا بدون کاشتن میروید باین اعتبار نامیده اند
آنرا بقلة الحمقاء و از حدیث شریف معلوم میشود که واضع این اسم بجهت خرفه
بنو امیه علیهم اللعنة اند از راه بغض با اهل بیت نبوت و رسالت و عداوت با حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام یعنی چون خرفه نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود بنو امیه
از راه دشمنی نام گذاشتند آنرا بقلة الحمقاء بخیل که آنچه ذکر کرده اند لغویین در
وجه تسمیه آن شهرت داده باشند آنرا نیز بنو امیه علیهم اللعنة و گفته باشند بجهت
آنکه نفرت نمایند مردمان از آن که این بقله است احمق بجهت آنکه میروید
بدون کاشتن در زیر پا و در جاییکه میگذرد رشته آنرا سیلاب مولانا خلیل
قزوینی علیه رحمة الله الملک الغنی در شرح کافی در شرح این حدیث شریف گفته که نام
نهادند بنو امیه آنرا بقلة الحمقاء یعنی سبزی زن بی عقل مراد اینست که تکلم آن
البقلة الحمقاء که مرکب توصیفی است بنو امیه اسقاط الف لام کردند تا مرکب
اضافی شود و ظاهرش آنست که بوده باشد این مراد و تا منند آنرا التسمیه و لغویین نیز

گاه ذکر کرده اند آنرا با الف لام و گاه ذکر کرده اند بی الف لام بمناسبت مقام
و نیست الف لام را دخلی در تسمیه در حدیث شریف مذکور شد الفرفخ و جوهری
گفته است الفرفخ البقلة الحمقاء التی یقال لها الفرفین پس هر گاه کسی بگوید
فرفخ و فرفین تسمیه دیگر نموده است بغیر این و در قاموس مسطور است که البقلة
المبارکة الهندباء او الرجلة و کذا البقلة اللینة و کذا بقلة الحمقاء و نسبت کسی
منسوب بزنی که بوده باشد غافل و با حمق ملکه آنکه نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و احدی از لغویین نقل کرده است حمقی بجهت الحمقاء دیگر رویدن آنرا بدون کاشتن
در مسیل آب و در زیر پا و مشترکست در این معنی نیز هندبا و فرق کرده اند در ذکر
آن با الف لام و بی الف لام و هر گاه بوده باشد آن البته مرکب اضافی نیست
و چه از اضافه موصوف بصفت اشتهار مسجد الجامع و جانب الغربی که ناطق است
بر آن کلام ربانی و ایضا روایت کرده است شیخ کلینی علیه الرحمة از حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که بالکه داشت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بر رنگ بسیار گرمی پس سوزانید آن رنگ از شدت
گرمی پای مبارک آنحضرت را پس گذاشت آنحضرت پای مبارک خود را بر بوته
خرفه پس ساکن شد از پای مبارک آنحضرت سوزش رنگ گرم پس دعا کرد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای خرفه و دوست میداشت آنحضرت خرفه را و میفرمود
که چه نزه است صاحب برکت و نفع هندباء بکسر ها و سکون نون و فتح و کسر دال
مهمله و فتح با بخطه در زیر و الف ممدوده و مقصوره کاسنی گویند و آن هندب بکسر ها و سکون
نون و فتح دال متصله بباء نیز میگویند و واحد آن هندباه است و مذکور شد که آنرا بقلة
المبارکة و بقلة اللینة و بقلة الحمقاء نیز گویند و ممکن است که واضع اسم بقلة الحمقاء نیز
بجهت کاسنی بوده باشد بنو امیه از راه بغض و کینه که داشتند با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

در حدیث واقع شده است که کاسنی درختیست در در بهشت عنبر سرشت و نیست
هیچ برگ آن مگر اینکه بر آنست قطره از بهشت پس بخورید آنرا و میفشانید آنرا در
وقت خوردن حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرمودند که
بدرستیکه جدم نهی میکرد ما را از افشاندن آن در وقت خوردن و ایضا روایت
شده است که کاسنی سید تره ها و سبزیهاست و هر که بخواهد و در شکم او باشد
هفت برگ کاسنی ایمنیست از درد قولنج در آن شب انشاء الله تعالی و هر که خواهد
که بسیار شود مال و فرزندان او پس بسیار بخورد کاسنی را و خوردن کاسنی
شفاست از هر درد و آزار و نیست هیچ درد و مرضی که بوده باشد در شکم
بنی آدم مگر اینکه قلع میکند آنرا کاسنی حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
فرمودند که بدرستیکه گمان میکنید شما که سرد است کاسنی و نیست چنین بلکه
معتدل است و فضیلت کاسنی بر سایر تره ها و سبزیها مثل فضیلت ماست
بر کافه ناس و در حدیث دیگر فرمودند که کاسنی زیاد میکند آب منی را و نیکو میکند فرزند را
کاسنی گرم و نرم است فزون میگرداند فرزندان ذکور را یعنی خوردن کاسنی
موجب حصول فرزندان ذکور میشود در قاموس و مجمع البحرین مسطور است که کاسنی
نافع است از برای معده و جگر هر گاه بخورند آنرا و هر گاه ضماد کنند آنرا با ریشه اش
بر عضوی که گزیده باشد آنرا عقرب نافع است باذروج بفتح باء بخطه در زیر
متصله بالف و فتح ذال معجمه و ضم راء مهمله و سکون واو و متصله بجیم لغویین
ذکر کرده اند که آن تره ایست معروف و تقویت مینماید جگر را بسیار و قابض است
و آن نوعی از ریحان کوهیست و آنرا در لغت عرب حوک نیز گویند در کتاب
اختیارات بدیعی مذکور است که باذروج نوعی از ریحان کوهیست و میباشد
در دامن کوهها و صاحب کتاب محاسن الآداب تفسیر کرده است آنرا بادرنجبویه

ونفیر

ونفیر او مخالف تحقیق صاحب قاموس است و بعضی گفته اند که آن بالنگو و یا
شبیه بالنگو است که تخم آن تخم شربت است و بعضی دیگر ذکر کرده اند که آن تره خراسانی است
و در کتاب بلغة اللغة مسطور است که الباذروج بادرنگ بوی چیزی باشد
مانند نعنع و در حدیث واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله را خوش
می آمد از تره ها باذروج و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را نیز همچنین و از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام روایت شده است که آنحضرت طلبیدند در سر سفره باذروج را و فرمودند
که بدرستیکه من دوست میدارم اینکه ابتدا کنم در خوراک بباذروج بدرستیکه
آن میگشاید سده ها را و اشتهای طعام می آورد و زایل میگرداند آزار سل را
و بیرون میکنم هرگاه ابتدا کرده باشم بباذروج از آنچه بخورم بعد از آن از جمله طعامها
پس بدرستیکه باک ندارم بعد از خوردن آن از هیچ درد و آزار و فساد و چون
فارغ شدند از خوردن طعام باز طلب فرمودند باذروج را و بعد از طعام میل نمودند
برگهای آنرا و بحاضرین عطا کردند و فرمودند که ختم کنید خوراک خود را بآن بدرستیکه
آن گوارا میکند و هضم مینماید آنچه را که خورده شده است قبل از آن چنانچه اشتها
می آورد جهت آنچه خورده شود بعد از آن و زایل میکند ثقل معده را و خوشبو
میکند باد گلو و بوی دهن را و از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
روایت شده است که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه باذروج تره ایست نعمت
آگاه باشید که در آن هشت خصلت است اول اینکه گوارا و هضم میکند طعام را دوم
اینکه میگشاید سده ها را سوم اینکه خوشبو میکند باد گلو را چهارم اینکه خوشبو میکند بوی
دهن را پنجم اینکه اشتها می آورد جهت طعام و خوراک ششم اینکه بیرون میکند
درد را هفتم اینکه باعث ایمنیست از کوفت جذام هشتم اینکه چون قرار گیرد
در شکم انسان قلع و قمع میکند جمیع دردها را یعنی ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی

علیه رحمة الله الملک الغنی در کتاب کافی روایت کرده است بسند معتبر مذکور از
حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که نیست
بر روی زمین تره اشرف و پرنفع تر از خرفه و آن تره و سبزی حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام است بعد از آن آنحضرت علیه السلام فرمودند که لعنت حق تعالی بر بنی امیه باد
ایشان نامیدند آنرا بقلة الحمقاء از روی بغض و کینه با او و دشمنی با حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام یعنی این نام را که متضمن خفت و خواری و موجب نفرت طبایع است
از آن بنو امیه وضع کردند برای آن چون بود آن تره محبوب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سبزی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام نامیدند ایشان آنرا از راه بغض
و کینه که داشتند با اهل بیت نبوت و رسالت و دشمنی که داشتند با حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام بقلة الحمقاء و باین اسم موسوم نبوده است قبل از آن ایضا شیخ جلیل
القدر مذکور بسند معتبر مسطور در کتاب مزبور روایت کرده است از حضرت امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که بود تره و سبزی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کاسنی و تره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بادروج
و تره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خرفه ممکن است که بوده باشد جهت اختصاص
اینکه موافقتر بوده است هر یک ازینها بذائقه و مزاج هر یک از حضرات و
راغبتر بوده است آنحضرت بآن و بیشتر میل میفرموده است از آن والله اعلم

باب محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن الحسین عن محسن بن احمد عن محمد بن
حباب عن یونس عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فاطمة علیها السلام کانت تأتی
قبور الشهداء فی کل غداة سبت فتأتی قبر حمزة فترحم علیه وتستغفر له

شرح قبر بفتح قاف و سکون بای موحده رای مهمله محل دفن انسانرا گویند و ذکر
کرده اند در تفسیر قول خداوند عالمیان که فرموده است در سورهٔ مبارکهٔ عبس ثم اماته
فاقبره یعنی گردانید حق تعالی از جمیع مخلوقات انسانرا صاحب قبر که پوشیده
و پنهان شود در آن و نگردانید از برای غیر انسان قبر و مقبره پس قبر از جملهٔ آنچیزیست
که گرامی داشته است حق تعالی بنی آدم را بآن و جمع آن قبور بضم قاف و با بحفظ
و مقبره بفتح میم و بضم و کسر با و بحفظه است مقبره بکسر میم و فتح با موضع قبر را
گویند و قبر حمزه عموی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و قبور شهدا علیهم السلام در دامنه
کوه احد است قریب بیک فرسخی مدینهٔ مشرفه سبت بفتح سین و سکون بای منقله
تا در لغت بمعنی راحت و فراغت است لهذا تفسیر کرده اند بعضی از مفسرین
آیه مبارکه را وجعلنا نومکم سباتا یعنی گردانیدیم خواب شما را راحت و استراحت
از برای بدنهای شما و بعضی دیگر گفته اند که معنیش آنست که گردانیدیم خواب شما را
قطع کننده اعمال شما و دخل و تصرف شما و یوم السبت روز شنبه را گویند ذکر
کرده اند در وجه تسمیهٔ آن اینکه چون آفرید حق تعالی عالم را در شش روز که اول
آن بوده است یکشنبه و آخرش جمعه پس نامیده شد روز هفتم یوم السبت بجهت
انقطاع شغل و عمل و اتمام کار و راحت و استراحت در آن و آن روزیست
در نهایت یمن و برکت و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا و طلب فرمود بجهت امت
از درگاه رب الغفور مبارکی و نیکی را در صبح روز شنبه و پنجشنبه و جمع آن در لغت
عرب اسبت و سبوت است ترحم در لغت عرب در انسان بمعنی رقت قلب
و مهربانیست میگویند رحمته از باب علم و ترحمت علیه از باب تفعل و ذکر کرده اند
که ترحم آمده است بمعنی گفتن رحمک و یرحمک الله و آمده است بمعنی کردن گریه
بسیار و ناله و افغان و بجمیع معانی مذکوره مناسبت دارد مقام یعنی شیخ ابی جعفر
محمد بن الحسن الطوسی علیه رحمة الله الملک الغنی در کتاب تهذیب الاحکام روایت
کرده است بسند معتبر مذکور از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام

که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را دستور و قاعده چنین آن بود
که تشریف می آورد بزیارت قبور شهدا که واقعست در دامنه کوه احد بقدر فرسخی مدینه
مشرفه در هر صبح روز شنبه پس می آمد آنحضرت نزد قبر عمش حمزة بن عبد المطلب سید
الشهداء علیه منا التحیة والسلام و رقت مینمود آنحضرت بر عم بزرگوارش و گریه و ناله و
افغان مینمود بر او و رحمت میفرستاد باو و طلب آمرزش و غفران مینمود از درگاه
خداوند رحیم و رحمن بجهت او **متن** إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا
وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ قال علي بن ابراهيم حدثني
ابي عن محمد بن ابي عمير عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان سبب نزول
هذه الآية ان فاطمة ع رأت في منامها ان رسول الله ص هم ان يخرج هو وعلي
وفاطمة والحسن والحسين صلوات الله عليهم من المدينة فخرجوا حتى جاوزوا
من حيطان المدينة فتعرض لهم طريقان فاخذ رسول الله صلى الله عليه
وآله ذات اليمين حتى انتهى بهم الى موضع فيه نخل وماء فاشترى رسول الله
شاة كبراء وهي التي في احد اذنيها نقط بيض فامر بذبحها فلما اكلوا ماتوا في
مكانهم فانتبهت فاطمة باكية ذعرة فلم تخبر رسول الله ص بذلك فلما
اصبحت جاء رسول الله ص بحمار فاركب عليه فاطمة ع وامر ان يخرج امير
المؤمنين والحسن والحسين عليهم السلام من المدينة كما رأت فاطمة في نومها فلما
خرجوا من حيطان المدينة عرض له طريقان فاخذ رسول الله ص ذات اليمين
كما رأت فاطمة حتى انتهوا الى موضع فيه نخل وماء فاشترى رسول الله ص
شاة كما رأت فاطمة ع فامر بذبحها فذبحت وشويت فلما ارادوا اكلها قامت
فاطمة وتنحت ناحية منهم تبكي مخافة ان يموتوا فطلبها رسول الله ص حتى وقع
عليها وهي تبكي فقال ما شأنك يا بنية قالت يا رسول الله رأيت كذا وكذا

في نومي وقد فعلت انت كما رأيته فتنحيت عنكم فلا اريكم تموتون فقام
رسول الله ص فصلى ركعتين ثم ناجى ربه فنزل عليه جبرئيل فقال يا محمد هذا
شيطان يقال له الدهار وهو الذي ارى فاطمة هذه الرؤيا ويؤذي المؤمنين
في نومهم ما يغتمون به فامر جبرئيل فجاء به الى رسول الله ص فقال له انت
اريت فاطمة هذه الرؤيا فقال نعم يا محمد فبزق عليه ثلث بزقات فشجه
في ثلث مواضع ثم قال جبرئيل لمحمد صلى الله عليه وآله قل يا محمد اذا رأيت
في منامك شيئا تكرهه او رأى احد من المؤمنين فليقل اعوذ بما عاذت به
ملائكة الله المقربون وانبياء الله المرسلون وعباده الصالحون من شر ما رأيت
من رؤياي ويقرأ الحمد والمعوذتين وقل هو الله احد ويتفل عن يساره ثلث
تفلات فانه لا يضره ما رأى وانزل الله على رسوله انما النجوى من الشيطان
الآية **شرح** مولف کتاب لباب الله ثراه وجعل الجنة مثواه در بیان این حدیث شریف
گفته است که ندیده ام من گبرا و یا آنچه را که بوده باشد بشکل آن در آنچه در نزد
ماست از کتب لغت باینمعنی که مذکور شده است در حدیث مزبور **این غلام**
داعی معروض میدارد که ممکن است که بوده باشد مراد از آن در حدیث دلالت بر سبیل
التزام و نبوده باشد در گوش بزه نقط سفید و نشان و چون گوسفند بزرگ شود
بهم رسد در گوش آن خط و خال باین اعتبار اطلاق نمایند بر آن گبرا و نه
باعتبار وضع لفظ بجهت اینمعنی چنانچه عکس شدن سفید دلالت میکند
بر بزرگی و پیری آن و گره گره شدن شاخ بز کوهی و آهو دلالت میکند بر بزرگی
آن بلکه باعتبار و تعبیر مینمایند از هر گره آن بیکسال شاید که بوده باشد نقاط
سفید در گوش سفید نیز اینچنین از حکمت صنع خداوند آسمان و زمین نجوی در
لغت عرب بمعنی سر و راز است که بوده باشد در میان دو نفر و نجوی اسم

وفرا گفته است که آمده است بنجوی اسم مصدر و بنا بر اینحدیث مراد از آن در این
آیهٔ مبارکه خواب باطل شیطانیست بعضی از مفسرین نیز حمل نموده اند بر آن
شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بیان نموده است که گفته اند بعضی که
مراد از نجوی در این آیهٔ مبارکه احلام اضغاثیست که می بینند آنرا انسان در خواب
پس محزون و مغموم میگرداند او را شیطان مشهور است و در لغت عرب اطلاق
میکنند شیطان را بر هر یاغی سرکش متمرد که بوده باشد از انس و جن و حیوانات
و اختلاف نموده اند در نون شیطان که آیا زاید است یا اصلی هرگاه بوده باشد
زائده بالف خواهد بود و شیطان غیر منصرف و مشتق است از شیط که بمعنی
سوختن و هلاک شدن است و یا از استشاط که بمعنی تندی در غضب و برافروختن است
و هرگاه بوده باشد اصلیه خواهد بود منصرف و مشتق از شطن که بمعنی دور است
یعنی دور است از خیر و صلاح و یا از شطن که بمعنی ریسمان طویل است یعنی طویل
در شر و فساد و اصلی بودن نون اقرب است بصواب سیبویه ذکر کرده است
در یکموضع از کتابش نون را زائده و در موضع دیگر آن کتاب نقل نموده است
آنرا اصلی حُزن بضم حاء مهمله و سکون زاء معجمه متصله بنون و بفتح حاء و زای
بمعنی اندوه نقیض سرور و خشنودیست و جمع آن احزان است و فعل ثلاثی
آن از باب فرح میباشد لازم البته و تعدیهٔ آن بنا بر لغت تمیم بهمزه است یعنی نقل
مینمایند آنرا بباب افعال و میگویند احزنه و بنا بر لغت قریش بحرکت است یعنی
بنقل نمودن بباب نصر متعدی میگردد در این باب متعدی میگویند حزنه یحزنه جوهری
ذکر کرده است که قرائت شده است بهر دو در قرآن مجید و منع کرده است ابو زید
استعمال فعل ماضی ثلاثی را متعدی و ذکر کرده است که نمیباشد متعدی از فعل ماضی و
نمیگویند حزنه و منحصر است استعمال متعدی در فعل مضارع ثلاثی باب نصر و میگویند

یحزنه هَمَّ صیغهٔ مفرد مذکر است از فعل ماضی و هَمّ در اینمقام بمعنی قصد و اراده است
چنانچه در آیهٔ مبارکه وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا بمعنی مذکور است و در نهایه مسطور است
هَمَّ بِالْأَمْرِ يَهُمُّ اِذَا عَزَمَ عَلَيْهِ حیطان جمع حائط است و موافق قیاس آن بود که بوده
باشد حوطان و اصل حائط حاوط است قلب کرده اند واو را بیا و میگویند
آنرا حائط و جمعش را حیطان صاحب قاموس ذکر کرده است حیاط را نیز در جمع
آن و حائط در لغت دیوار و باغ حصار دار را نیز گویند و حمل حدیث شریف مذکور
بر هر دو معنی محتمل است اِنْتَبَهَتْ صیغهٔ مفرد مؤنث غایبه است از فعل ماضی باب
افتعال و اِنْتِبَاه بمعنی بیدار شدن است از خواب ذُعْر بضم ذال معجمه و سکون
عین مهمله متصله براء مهمله در لغت بمعنی ترس و خوف و دهشت است و عبارت حدیث
شریف ذَعِرَة بفتح ذال معجمه و کسر عین و فتح راء متصله بهاء تانیث است که بوده باشد
صفت مشبهه آن هر چند که نقل ننموده اند آمدن آنرا هیچیک از لغویین ممکن است
که بوده باشد لفظ حدیث ذاعِرَة مثل باکیه شُوِيَتْ بضم شین معجمه و کسر واو و فتح
یاء متصله بتاء صیغهٔ مفرد مؤنث غایبه است از فعل ماضی مجهول از باب ضرب شِوَاء
بکسر شین بر وزن کتاب و بضم شین نیز مثل غراب بنا بر ذکر صاحب قاموس و لغت
عرب بریان را گویند و آنرا شوی بر وزن غنی نیز گویند و پاره از آنرا شُوَاءه
گویند تَنَحَّتْ صیغهٔ مفرد مؤنث غایبه است از فعل ماضی ناقص باب تفعّل و تنحّی
در لغت عرب بمعنی قصد کردن و اراده نمودن و متوجه شدن بسوی گوشه
و کنار و بمعنی دوری کردن و کناره گزیدن از مردمان نیز آمده و بهر دو معنی مذکور
حمل نموده اند مضمون حدیث شریف را که واقع شده است وَتَنَحَّى فِي بَيْتِه
وَقَامَ اللَّيْلَ فِي حِنْدِسِه و در انحدیث شریف انسب باول معنی اول و بثانی معنی
ثانی است ناحِيَه در لغت عرب بمعنی جانب است و ذکر کرده اند که آن صیغهٔ فاعله است

که آمده است بمعنی مفرج و جمع آن نواجح است در قاموس مسطور است که ناجیه و ناجرة دو
آمده است بمعنی جانب بَزَقَ صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی باب قَتَلَ بُزاق
بضم با مثل غُراب در لغت عرب آب دهان را گویند چون بیرون آید و جدا شود از
دهان و مادامیکه بوده باشد در آن میگویند آنرا ریق شَجَّ صیغه مفرد مذکر غایب است
از فعل ماضی می آید فعل آن از باب ضَرَبَ و نَصَرَ و شَجّ در لغت عرب بنا بر اصل وضع
شکستن سر را گویند و بعد از آن استعمال نموده اند آنرا در زخم و شکستن سایر
اعضا در مجمع البحرین مسطور است که الشَّجُّ فی الرأس خاصّةً و هو ان تضربه بشیءٍ فتجرحه
فتشقّه ثم استعمل فی غیره من الاعضاء یقال شجّه یشجّه من باب قتل علی
القیاس و فی لغةٍ من باب ضرب و بعضی از علما ذکر کرده اند که مخصوص است شجّ زخم و
شکستن سر و رو و مانند زخم و شکستن اعضای دیگر را که بوده باشند غیر سر و رو
جَرْح بقول مطلق یَتْفِلُ بکسر و ضم فا صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل مضارع معلوم و
آمده است آن از باب ضَرَبَ و نَصَرَ و تَفْل در لغت عرب نفخ را گویند که بوده باشد
با آن قدری از آب دهن و ذکر کرده اند که تفل شبیه است به بزق و آن کمتر است
از بزق و زیاده تر است از نفث اول بزق است بعد از آن تفل است بعد از آن
نفث است بعد از آن نفخ است و هم آن تُفْل بضم تا و سکون فا متصله بلام
و تُفال بضم تا و فتح فا متصله بالف قبل از لام است جوهری گفته است که التَّفْلُ
شبیهٌ بالبزق و هو اقلّ منه اوّله البزق ثم التفل ثم النفث ثم النفخ و قد تفل یتفِل
و یتفُل در قاموس مسطور است تفل یتفُل و یتفِل بصق و التُّفل و التُّفال بضمهما
البُصاق و الزبد در مجمع البحرین مسطور است التفل نفخٌ معه ادنی بزاقٍ و هو
اکثر من النفث یعنی شیخ عالم فاضل علی بن ابراهیم بن هاشم القمی نقل کرده است
در تفسیرش در آیه وافی بدایه سوره مبارکه مجادله حق تعالی فرموده است انّما

نفخ النفث

النجوی

النجوی من الشیطان لیحزن الذین آمنوا و لیس بضارّهم شیئاً الا باذن الله و
علی الله فلیتوکّل المؤمنون گفته است که حدیث کرد مرا پدرم بسند مذکور از
حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که بود سبب
نزول این آیه مبارکه اینکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دید در خواب که گویا
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قصد و اراده کرده است اینکه بیرون رود آنحضرت مع
و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
صلوات الله علیهم اجمعین از مدینه مشرفه پس بیرون رفتند ایشان تا اینکه گذشتند از
دیوارهای مدینه مشرفه و یا از باغهای حصاردار مدینه مشرفه پس پیش ایشان آمد و ظاهر
شد از برای ایشان دو راه پس گرفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله راه جانب
راست را و رفتند تا اینکه رسیدند ایشان بموضعیکه بود در آن درختهای خرما
و آب پس خرید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گوسفند بزرگی و آن گوسفند
آنچنان بود که بوده باشد در یکی از گوشهای او نقطهای سفید پس امر فرمود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بکشتن آن گوسفند پس چون خوردند ایشان گوشت
آن گوسفند را وفات شدند همگی در همان جا و مکانشان پس بیدار شد حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام از خواب گریان و ترسان و خبر ننمود آنخواب خود را بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله پس چون صبح شد آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با حماری
پس سوار کرد بر آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را و فرمود که بیرون بیاید حضرت
امیر المؤمنین و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام از مدینه مشرفه چنانچه دیده بود
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در خواب پس چون رفتند و گذشتند از دیوارها
و یا از باغهای حصاردار مدینه مشرفه برخورد و ظاهر شد از برای آنحضرت مع
دو راه پس گرفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله راه جانب راست را چنانچه

دیده بود در خواب حضرت فاطمه زهرا علیها السلم تا اینکه رسیدند ایشان بموضعیکه
در آن بود درخت خرما و آب پس خرید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گوسفندی
چنانچه دیده بود در خواب حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس امر کرد بذبح آن گوسفند
پس کشتند آنرا و بریان کردند پس چون اراده کردند خوردن آنرا برخاست حضرت
فاطمه زهرا علیها السلم و قصد کرد و اراده نمود گوشه و جانبی را از ایشان و در آن
گوشه و کنار گریه میکرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم از ترس اینکه مبادا بمیرند و فوت
شوند ایشان پس طلب نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلم را
تا اینکه رسید آنحضرت و دید که گریه میکند حضرت فاطمه زهرا علیها السلم پس فرمود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که چه میشود ترا و چیست موجب گریه تو ای دختر گرامی
من حضرت فاطمه زهرا علیها السلم عرض کرد که یا رسول الله بدرستیکه دیدم من
چنین و چنین در خواب و بتحقیق که بعمل آورد دید شما همچنانکه دیده بودم من
آنرا در خواب پس برگزیدم گوشه و کناره گرفتم از شما جهت اینکه نبینم شما را
که فوت میشوید پس برخواست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و دو رکعت نماز بجا
آورد و بعد از نماز مشغول شد بگفتن سر و راز بدرگاه خداوندی و نیاز پس نازل
شد حضرت جبرئیل علیه السلم و گفت یا محمد این شیطانیست که میگویند او را دهار
یعنی نام او و یا لقبش دهار است و اوست الحکی که نموده است بحضرت فاطمه
زهرا علیها السلم این خواب را و آزار میکند مومنانرا در خواب ایشان و مینماید بایشان
آنچه را که مغموم و محزون شوند مومنان بسبب آن پس امر شده بود بحضرت
جبرئیل علیه السلم پس آورده بود حضرت جبرئیل علیه السلم آن شیطان را حسب الامر بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدهار شیطان
که تو نموده بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم این خواب را عرض کرد که بلی یا محمد پس آب دهن

انداخت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن دهار شیطان سه بار پس گفت
آنحضرت بسر او را در سه موضع پس گفت حضرت جبرئیل بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که بگو یا محمد هر وقت که ببینی در خواب کراهت چیزی را که ناخوش آید
ترا دیدن آن و یا ببیند یکی از مومنان همچنان پس باید که بگوید
اَعُوذُ بِمَا عَاذَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللهِ الْمُقَرَّبُونَ وَاَنْبِيَاءُ اللهِ
پناه میبرم بآنچه پناه بردند بآن ملائکهٔ حق تعالی که مقربان درگاه الهی اند و پیغمبران خداوند تعالی
الْمُرْسَلُونَ وَعِبَادُهُ الصَّالِحُونَ مِنْ شَرِّ مَا رَاَيْتُ مِنْ رُؤْيَايَ
که مرسلین اند و بندگان شایسته خدای تعالی که صالح اند از شر آنچه دیدم من از خواب دیدم
و بخواند بعد از این دعا سوره مبارکه الحمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
و قل هو الله احد را و تفل کند بجانب چپش سه تفل پس بدرستیکه هرگاه بعمل آورد
اینچنین ضرر نمیرساند او را آنچه دیده است در خواب و فرو فرستاد حق تعالی
در آنوقت بر پیغمبر برگزیده خویش آیه مبارکه اِنَّمَا النَّجْوٰى مِنَ الشَّيْطَانِ را تا آخر آیه
و فی هدایه که واقعست در سوره مبارکه مجادله متن ۳ عَنْ اَبِي بَصِيرٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَاَتْ فَاطِمَةُ فِي النَّوْمِ كَاَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ ذُبِحَا اَوْ قُتِلَا فَاَحْزَنَهَا
ذٰلِكَ فَاَخْبَرَتْ بِهِ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا رُؤْيَا فَتَمَثَّلَتْ بَيْنَ
يَدَيْهِ قَالَ اَنْتِ اَرَيْتِ فَاطِمَةَ هٰذَا الْبَلَاءَ قَالَتْ لَا فَقَالَ يَا اَضْغَاثُ اَنْتِ اَرَيْتِ
فَاطِمَةَ هٰذَا الْبَلَاءَ قَالَتْ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ فَمَا اَرَدْتِ بِذٰلِكَ قَالَتْ اَرَدْتُ
اَنْ اُحْزِنَهَا فَقَالَ لِفَاطِمَةَ اسْمَعِي لَيْسَ هٰذَا بِشَيْءٍ شرح ذُبِحَا صیغه تثنیه مذکر غایب است
از فعل ماضی مجهول باب منع ذبح بفتح ذال معجمه و سکون با و متصل بحاء مهمله در لغت
شق و نحر و بریدن حلقوم را گویند چنانچه مذبح بفتح میم حلقوم و مذبح بکسر میم
کارد را گویند و ذبح بکسر ذال و سکون با و متصل بحاء آنچه را گویند که ذبح میکنند

ومیکشند آنرا چنانچه حق تعالی فرموده است وَفَدَیْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ قُتِلَ اَصْحابُ الاُخدود صیغه تثنیه
مذکر غایب است از فعل ماضی مجهول باب نصر و بعضی ذکر کرده اند آمدن آنرا لازم نیز
و تعدیه آنرا با بعضی میکویند قتل به چنانچه شایع است کفتن قتله که متعدیست
و قتل مطلق کشتن است بهر نحو که بوده باشد رُؤیا بضم را و سکون همزه و فتح یا مشدد
بالف بدون تنوین بر وزن فُعلی در لغت عرب آنچیزیست که می بینند آنرا در خواب
و غیر منصرفست کلمه آن و جمع آن آمده است رُؤًی بتنوین مثل هُدًی و دُعی
و حقیقت آن بنا بر آنچه ذکر کرده اند بعضی از علمای اعلام آنست که بدرستیکه خداوند
عالمیان خلق میکند باسباب مختلف در ذهنها در وقت خواب صور علمیه را که
مطابقت بعضی از آنها با آنچه گذشته است و با آنچه خواهد شد و بعضی دیگر مطابق
نیست با گذشته و آینده و در حدیث واقع شده است که بدرستیکه احداث
کرد حق تعالی آنرا و نبود قبل از آن و علت احداث آن آن بود که حق تعالی فرستاد
پیغمبری از پیغمبران را بهدایت خلق پس دعوت نمود آن پیغمبر خلق را بعبادت
و اطاعت حق تعالی پس گفتند ایشان که اگر ایمان آوریم ما تو و عبادت و اطاعت
نماییم خداوند عالمیان را چه چیز خواهند از برای ما گفت آن پیغمبر که اگر ایمان آورید شما
داخل میکند حق تعالی شما را بهشت عنبر سرشت و اگر عصیان ورزید و کافر شوید
داخل میکند خداوند قهار شما را بجهنم گفتند ایشان بآن پیغمبر که چه چیز است بهشت
و چه چیز است دوزخ پس وصف کرد آن پیغمبر از برای ایشان بهشت و دوزخ را
پس گفتند ایشان که کی داخل خواهیم شد ما بآن گفت آن پیغمبر در جواب
ایشان که داخل میشوید بآن در وقتی که فوت شوید شما پس گفتند ایشان که بتحقیق
دیده ایم ما مردکان خود را که کردیده اند استخوان و پوسیده شده اند یعنی اجساد
ایشان را ملاحظه نموده ایم در دنیا که نبوده اند در بهشت و نه در نار و نقصور ر

نموده

نموده بودند ثواب و عقاب ارواح را بدون اجساد پس زیاد شد تکذیب
و استخفاف ایشان باین سبب بر آن پیغمبر پس احداث کرد حق تعالی دیدن خواب را
در میان ایشان پس ایشان آمدند بخدمت آن پیغمبر و خبر دادند باو بآنچه دیده
بودند و بآنچه انکار میکردند از وقوع آن یعنی میدیدند در خواب چیزی را که متلذذ و
خوشنود میشود بآن روح و یا متوحش و محزون میکردد روح از دیدن آن بدون
مفارقت ابدان و اجساد پس گفت آن پیغمبر که بدرستیکه خداوند عالمیان
خواست که تمام کند حجت را بر شما همچنین خواهد شد ارواح شما چون فوت شوید
شما و بمانند بدنهای شما در زمین میباشند ارواح در عقاب تا اینکه مبعوث شوند
اجساد و ابدان ذکر کرده اند بعضی از علما که مستفاد میشود از این حدیث اینکه
حادث است احلام و نبوده است قبل از آن و اینکه عالم برزخ شبیه است بعالم
خواب و باینکه ارواح مثاب و معاقب اند قبل از آنکه مبعوث شوند ابدان و در
حدیث واقع شده است که حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم فرمودند
بمفضل بن عمر که فکر کن در دیدن خوابها که چگونه تدبیر کرده است خداوند عالمیان
امر او را در آن پس ممزوج کردانیده است راست آنرا بدروغش پس اگر میبود جمیع
خوابها راست پس میشدند کل مردمان پیغمبران رسکوی خداوند عالمیان و اگر
میبود جمیع آنها دروغ میبود مطلق در دیدن آنها نفع و سود بلکه میبود همکی هرزه
و پوچ پس کردانید حق تعالی بعضی از آنها را راست در بعضی از اوقات تا آنکه
منتفع شوند بسبب آن مردمان و هدایت یابند بآن بآنچه بوده باشد موافق
مصلحت ایشان و احتراز نمایند بسبب آن از آنچه بوده باشد موجب مضرت
ایشان و کردانید بسیاری از آنرا دروغ بجهت آنکه اعتماد نکنند مردمان بر آن بکل
اعتماد و روایت شده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که

خواب میباشد بر سه قسم یکی خواب دیدن بشارت و خوشنودیست از جانب
خداوند عالمیان و یکی دیگر موجب حزن و اندوه است که میباشد از جانب شیطان
و یکی دیگر آنست که حدیث میکند انسان نفس خود را تا آنکه پس می بیند آنرا در خواب و از
تحقیق بعضی از محققین نیز چنین مستفاد میشود که خواب بر سه قسم است یکی رؤیای
صادقه است و آن چیزیست که مشاهده میکند آنرا نفس مطمئنه از روحانیات و از
عالم علوی و این خواب است واقعی و واقع میشود البته تعبیری نکنند آنرا و یا آنکه
نکنند بجهت آنکه آنچه بوده باشد در عالم علوی حقیقی است کل آن و تغییر و
تبدیلی نیست در آن و میباشد آن مثل وحی منزل موافق واقع و وقت آن
بعد از انقضای دو ثلث شب است که وقت حلول ملائکه مقربین و حوالی سحر است
و گاه است که ظاهر میشود از آن بعد از مدتی بجهت آنکه ادراک کرده است آنرا
نفس از عالم علوی قبل از نزول بر زمین و یکی دیگر خواب شیطانیست که مکدر
و محزون میشود بسبب آن پس این آنچیزیست که مشاهده میکند آنرا نفس در وقت استیلا
قوت شهویه و غضبیه بر حصول امور شریره بجهت مباشرت شیطان و نفس شیطانی و یکی
دیگر آنست که می بیند در خواب امور مرتسمه در نفس از قوت متخیله و متوهمه و ظاهرش
آنست که بوده باشد این اضغاث و داخل شود با آن چیزی از رؤیای صادقه
و شیطانیه و اکثر آنست که دیده میشود این دو تای اخیر در ثلث اول شب و واقع
میشود این دو تا بحسب تعبیر و در حدیث واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند که خواب بسته است بر پای مرغ پرنده و پرواز مینماید مادامی
که تعبیر ننمایند آنرا و چون تعبیر نمایند پس واقع میشود بر آنچه تعبیر شد تا آن از نیک
و بد پس باید که نقل نمود آنرا بر مردمان عاقل خیرگو ابن اثیر نقل کرده است که زنی
در خواب دید که ستون خانه او شکست بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه آمده گفت

آنحضرت عرض کرد شوهر آن زن در سفر بود آنحضرت ص فرمودند که خواب تو دلالت
میکند بر اینکه بیاید شوهر تو بزودی و سلامتی از سفر چنان شد که فرموده بود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از مدتی باز آن زن در خواب دید مثل آنچه را که دیده بود
قبل از آن و روانه شد که بیاید بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در عرض راه
برخورد با ابی بکر و نقل کرد با او خوابش را ابوبکر گفت که تعبیرش آنست که فوت شود
شوهر تو پس آن زن داخل شد بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خواب خود را
عرض کرد آنحضرت ص فرمودند که نقل کرده خوابت را بکسی آن زن عرض کرد که بلی
در عرض راه برخوردم با ابی بکر و نقل کردم با او و تعبیر کرد چنان آنحضرت ص فرمودند که
واقع میشود خواب بر آنچه تعبیر شود اول بار آن و از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا روایت
شده است که آنحضرت ص روایت نموده از پدر بزرگوار خویش از جد عالیمقدار خویش از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که هر که ببیند مرا در خواب پس بتحقیق که دیده است
مرا بجهت آنکه شیطان متمثل نمیشود بصورت من و نه بصورت یکی از اوصیای
من و نه بصورت احدی از شیعیان ایشان و بدرستیکه رؤیای صادقه جزئیست
از هفتاد جزو از نبوت و در حدیث دیگر واقع شده است که رؤیای مؤمن در آخر الزمان
جزئیست از شصت جزو از نبوت و در حدیث واقع شده که مخرج رؤیای صادقه و کاذبه
هر دو موضع واحد است یعنی موضع هر دو دل است و از احادیث معلوم میشود که عدل
و ظلم پادشاه را دخل تمام است در جمیع امور حتی اینکه خوابها میباشد راست و درست
در عصر پادشاه عادل دادرس و میباشد کذب و دروغ در زمان پادشاه فاسق ظالم
و پاک و پاکیزه و باوضو بودن و بذکر و دعا مشغول بخواب رفتن و در شکم لقمه حلال
بودن و امثال آنها را نیز مدخلیت تمام است در صدق و راستی خواب والله اعلم بالصواب
ضغث بفتح و کسر ضاد معجمه و سکون غین معجمه و ثاء مثلثه در لغت عرب دسته

علف را گویند که مخلوط و ممزوج شده باشد در آن تر و خشک آن و ایضا آمده است
ضغث بمعنی جمع و خلط و اضغاث احلام بمعنی اخلاط احلام است مثل اضغاث
حشیش و میگویند اضغاث احلام بر رؤیاهای آنجا بلکه صحیح نباشد تاویل آن بجهت
مخلوط شدن صدق و کذب در آن جوهری گفته که و اضغاث احلام الرؤیا
التی لا یصح تاویلها لاختلاطها و ضغث الحدیث خلطه و از حدیث شریف مذکور
متن نیز خلط صدق و کذب در اضغاث معلوم است بجهت آنکه بود ذبح و قتل حضرت
امام حسین علیه السلم حق و مطابق واقع یعنی شیخ ثقه زکی محمد بن مسعود السلمی معروف
بعیاشی علیه الرحمه روایت کرده است در تفسیرش از ابی بصیر که او روایت نموده است
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که آنحضرت فرمودند که بدرستیکه
حضرت فاطمه زهرا علیها السلم دید در خواب که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلم
شده اند مذبوح یا مقتول تر دید از راویست پس محزون و مغموم نمود حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم را آن پس اخبار نمود آنحضرت به آنچه دیده بود در خواب بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که ای رؤیا پس متمثل شد آن در
پیش روی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمود بر رؤیای صادقه که تو نموده
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم این بلا را رؤیای صادقه عرض کرد که نه من نمودم بآنحضرت
آنرا پس آنحضرت فرمود که یا اضغاث تو نموده بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم این
بلا را اضغاث عرض کرد که بلی یا رسول الله من نموده ام آنرا بآنحضرت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمودند که چه چیز اراده نموده بودی تو با آن اضغاث عرض
کرد که اراده کرده بودم از نمودن آن اینکه محزون کردانم حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را
پس آنحضرت فرمودند بحضرت فاطمه زهرا علیها السلم بجهت دلداری آنحضرت که
بشنو آنچه میگوید اضغاث نیست این چیزی یعنی اضغاث چیزی نیست که اعتماد

تمام باشد بر آن بلکه مخلوط میباشد از صدق و کذب نه آنچه دیده در خواب بجهت
آنکه بود قتل و ذبح حضرت امام حسین علیه السلم مطابق صدق و واقع چنانچه مذکور
شد و در شرح نوادر الراوندی باسناده عن موسی بن جعفر علیهما السلم عن آبائه
علیهم السلم قال قال علی علیه السلم استاذن اعمی علی فاطمة فحجبته فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله لها لم حجبته و هو لا یراك فقالت ان لم یكن
یرانی فانا اراه و هو یشم الریح فقال رسول الله اشهد انك بضعة منی و
بهذا الاسناد قال سال رسول الله اصحابه عن المراة ما هی قالوا عورة قال فمتی
تكون ادنی من ربها فلم یدروا فلما سمعت فاطمة ذلك قالت ادنی ما تكون
من ربها ان تلزم قعر بیتها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان فاطمة بضعة منی
شرح حجبت صیغه مفرد مونث غایبه است از فعل ماضی باب قتل و حجب در حدیث
شریف بمعنی منع کردن از دخول است از ستر و بمعنی مذکور نقل شده است در لغت
عرب جوهری گفته حجبه ای منعه عن الدخول و از اینجا مشتق است که مشتق باشد
حاجب که بمعنی دربان و جمعش حجاب بتشدید جیم است و حجب نمودن برادران
ام را و میراث ثلث از معنی مزبور مراة و المراة زن را گویند چنانچه مرء و امرء مرد را
گویند میباشد مذکر و مونث آن بی همزه وصل و با همزه وصل و نقل شده است در میم
مرء بی همزه وصل فتح و ضم و کسر و می آید تثنیه آن از لفظش و نیامده است بجهت آن
صیغه جمع از لفظش صاحب قاموس ذکر کرده است که شنیده شده است از عرب
مرءون در جمع آن و هر گاه بوده باشد با همزه وصل ذکر کرده اند در راء مهمله آن
سه لغت فتح راء دائما و ضم راء دائما و اعراب را موافق عامل و میباشد تصغیر آن
با همزه وصل هر گاه خواهند که مصغر نمایند آنرا حذف مینمایند همزه آنرا میگویند
مرد مری و در زن مرینه بعضی ذکر کرده اند که جایز است در مراه نقل حرکت همزه

براء ساکنه و حذف همزه مذکور رد پس گفته شود مره عورة بفتح عین مهمله و سکون واو و
فتح راء متصل بهاء در لغت عرب آمده است بمعنی آنچه بد آید انسان را از ظهور
آن و کل آنچه بپوشد انسان آنرا از حیا نماید از کشف و بروز آن و ایضا آمده است
در لغت بمعنی زن چنانچه ظاهر حدیث شریف مذکور همین است بجهت آنکه حیا
میشود از ظهور آن چنانچه حیا و شرم میشود از ظهور عورة و جمع آن عورات
بسکون واو و فتح واو است و قرائت شده است در آیه مبارکه ثلث عورات
بسکون و فتح واو و در مجمع البحرین مسطور است که العورة القبل و الدبر و سمّیت
السوءة عورة لقبح النظر الیها و کل شیء یستره الانسان انفة او حیاء
فهو عورة و الجمع عورات بالسکون للتخفیف و القیاس الفتح لانه اسم
و هی لغة هذیل و العورة النساء و منه الحدیث المرأة عیّ و عورة فجعلها
نفسها عورة لانها اذا ظهرت یستحیی منها کما یستحیی من العورة اذا ظهرت
در کتاب نهایه نیز این حدیث بدون لفظ عیّ مذکور و در شرحش نیز همین مضمون
مسطور است جوهری گفته است که جمع عورة عورات بسکون واو است و [illegible]
تحریک حرف ثانی فعلة در جمع اسما هرگاه نبوده باشد حرف ثانی یاء و واو
و قرائت عورات بتحریک قرائت بعضی است و ذکر کرده اند که عورت در مردان
که باید بپوشند آنرا و ناخوش است کشف و ظهور آن مابین ناف و زانوی
مرد است و در زنان آزاد جمیع جسد ایشان است حتی موی سرهای ایشان
و چنین نیست در کنیزان قعر بفتح قاف و سکون عین مهمله متصله براء مهمله
بیخ و ته آنچیزیست که بوده باشد در آخر و ته آن چیز و جمع آن قعور بروزن
فلوس است در مجمع البحرین مسطور است که قعر الشیء نهایة اسفله و الجمع قعور
کفلس و فلوس و تحلّس فی قعر بیته کنایة عن الملازمة در قاموس مسطور است

که راوند

که راوند اسم موضعیست در حوالی شهر صفاهان و مشهور آنست که اسم قریه ایست
از دهات شهر قم و بوده است قطب راوندی از آن و تحقیق بضعه مذکور شد
در باب سابق هرگاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند یعنی سید جلیل المقدار فضل الله
بن علی بن عبید الله الحسنی الراوندی علیه الرحمه مسندا روایت کرده است
در کتاب نوادر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که آنحضرت روایت نموده
از پدران عالیشانش که فرمود حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که طلب اذن
و رخصت داخل شدن نمود مرد کور نابینایی از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
بآنکه داخل شود بخدمت آنحضرت پس منع فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
آن کور نابینا را و رخصت نداد باو بآنکه داخل شود بخدمت آنحضرت پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که بچه جهت و سبب
منع کردی او را و رخصت دخول ندادی باو و حال آنکه او نمی بیند ترا پس عرض
کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخدمت آنحضرت در جواب که اگرچه نمی بیند او مرا
پس من میبینم او را و او میشنود و میبوید [illegible] را پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند که شهادت میدهم بر آنکه بدرستیکه تو پاره گوشتی از منی
و ایضا سید عالیمقدار روایت کرده است در کتاب مذکور بهمین اسناد
که فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که پرسید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
از اصحاب کرامش از زن که چه چیز است حقیقت زن عرض کردند اصحاب
که زن عوره است یعنی باید که بوده باشد پوشیده و پنهان و ناخوش است
کشف و ظهور او آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که در چه وقت میباشد زن
نزدیکتر بخداوند عالمیان پس ندانستند آنرا اصحاب و قیام نتوانستند نمود
بجواب پس چون شنید این را حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت در جواب که نزدیکترین

حالات زن مدبر که خداوند عالمیان حالت لزوم و بودن او است در منتهای
خانه خودش پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی بعد از شنیدن
جواب حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام که مدبرستیکه حضرت فاطمهٔ زهرا پارهٔ گوشتیست
از من خاتمة ابن غلام داعی معروض میدارد که در کتاب نهایه
مسطور است که فیه فاطمةُ بَضْعَةٌ منّي يُنْصِبُني ما أَنْصَبَها اي يُتْعِبُني ما
أَتْعَبَها والنَّصَبُ التَّعَبُ وقد نَصِبَ يَنْصَبُ ونَصِبَهُ غيرُه وأَنْصَبَهُ وفيه فاطمةُ
بَضْعَةٌ منّي يُسْعِفُني ما أَسْعَفَها الإسعافُ الإعانةُ وقضاءُ الحاجةِ والقُرْبُ اي
يَنالُني ما نالَها ويُلِمُّ بي ما أَلَمَّ بها وفي حديث فاطمة فلمّا رآها استبشر و
تَهَلَّلَ وجهُهُ اي استنار وظهرت عليه امارات السرور شرح تعب در لغت
عرب مشقت و مشقت است نال صیغهٔ مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی معلوم باب
تَعِبَ يَنالُ صیغهٔ مضارع آنست و اصل آن نَيِلَ يَنْيَلُ بوده است مثل تَعِبَ
يَتْعَبُ و نیل در لغت عرب بمعنی رسیدن و برخوردن است و اکثر استعمال آن
بما باشد در خیر جوهری گفته است نِلْتُ الخيرَ أَنالُ نَيْلاً اي أَصَبْتُ واصلُهُ نَيِلَ يَنْيَلُ
مثل تَعِبَ يَتْعَبُ وأَنالَهُ خيرًا و أَلَمَّ صیغهٔ مفرد مذکر غایب است از فعل ماضی باب افعال
و يُلِمُّ مضارع آنست والالمام در لغت بمعنی فرود آمدن و نازل شدن و نزدیک شدن است
و اصل لَمّ بمعنی اصلاح و جمع کردن متفرق است و جمیع معانی المقصود مناسب است
جوهری گفته است لَمَّ اللهُ شَعَثَهُ اي أَصْلَحَ وجَمَعَ ما تَفَرَّقَ من امورِهِ و أَلَمَّ
به اي نَزَلَ به و ایضا گفته است در معنی أَلَمَّ اي قَرُبَ یعنی ذکر کرده است ابن اثیر
که از مشاهیر علمای اهل سنت است در کتاب نهایه که در حدیث نبوی صلی الله علیه
و آله واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام پارهٔ گوشتیست از من برنج و آزار رسانید مرا آنچه برنج و آزار آورد او را

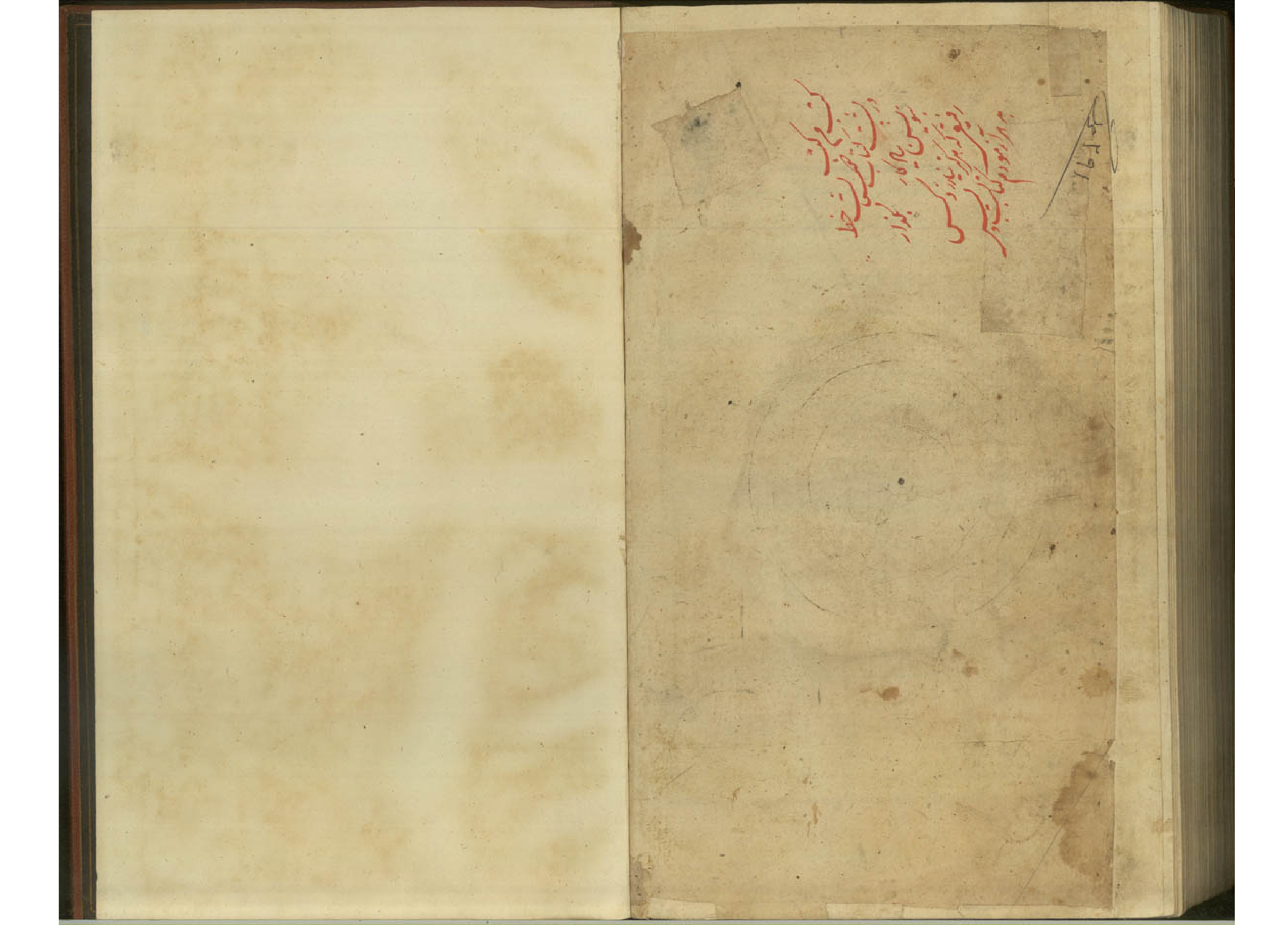
وگفته است

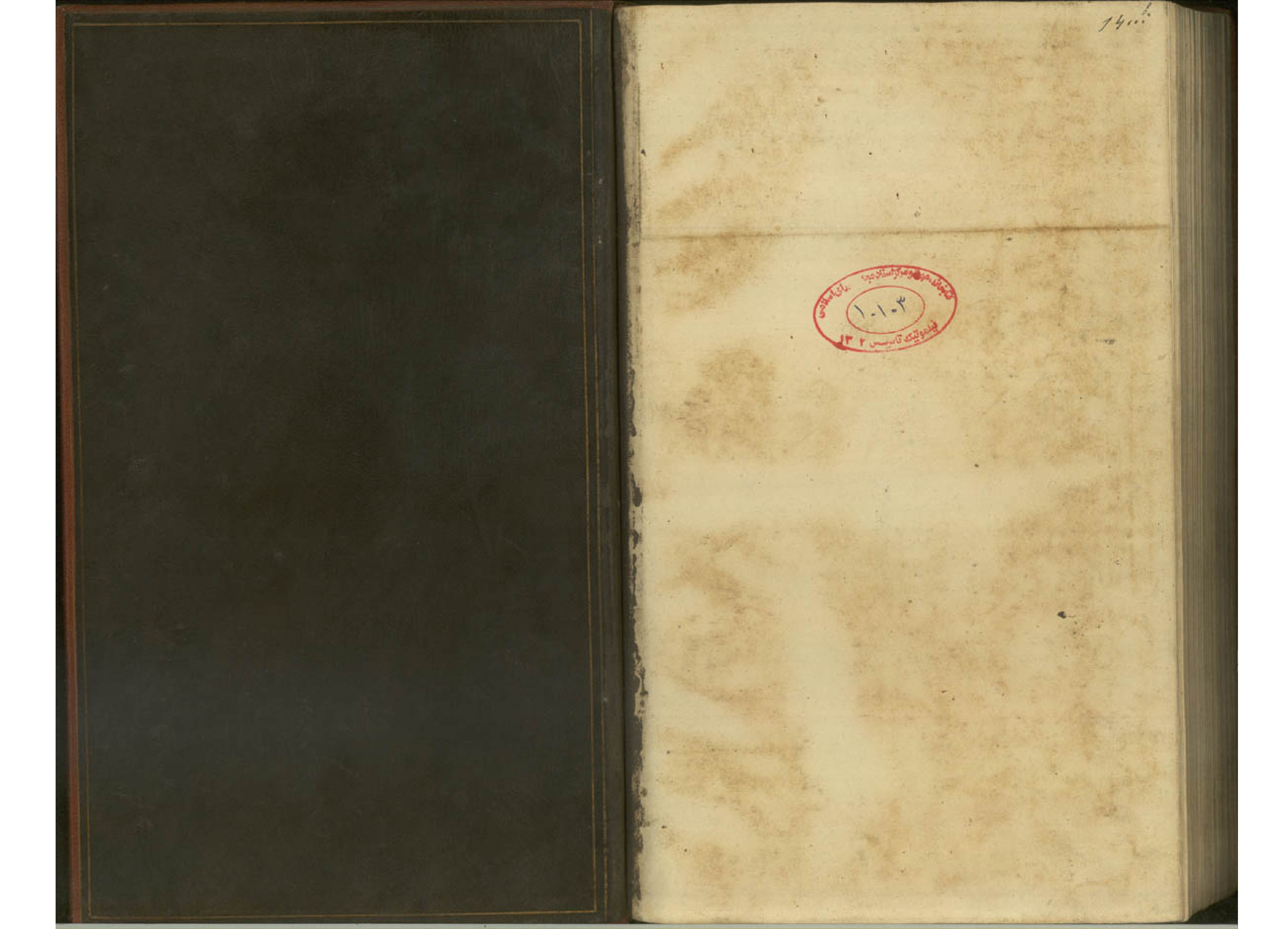
وگفته است که آمده است نَصَبَ در لغت عرب بمعنی تعب می آید ثلاثی مجرد آن
لازم و ایضا می آید متعدی مثل ثلاثی مزید باب افعال و ایضا ذکر کرده است که در حدیث
نبوی صلی الله علیه و آله واقع شده است که آنحضرت فرمودند که حضرت فاطمهٔ زهرا
علیها السلام پارهٔ گوشتی است از من هر که یاری و همراهی کند با او و بر آورد حاجت
او را و تقرب جوید بخدمت گذاری او پس یاری و همراهی نموده است با من و
بر آورده است حاجت مرا و تقرب جسته است در نزد من بخدمت گذاری من یعنی
میرسد بمن آنچه میرسد بآن دختر گرامی من و فرود می آید و نزدیک میشود بمن
آنچه فرود آید و نزدیک شود بآن فرزند دلبند من ایضا ذکر کرده است که در حدیث حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام واقع شده است که چون میدید آنحضرت علیها السلام را حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله خوشحال و خوشنود میشد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
از دیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و نورانی و شکفته میشد روی منور حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و ظاهر و هویدا میشد در روی مبارک آنحضرت آثار خوشنودی
و سرور چون معلوم میشود که احادیث سه گانهٔ مذکوره ثابت و متواتر است در
نزد سنیان بمرتبه که ذکر کرده اند لغویین از ایشان و شرح و تحقیق نموده اند
الفاظ آنها را موافق واقع پس ضرور و مناسب بود که ذکر شود در این باب
و یا در باب سابق تا حجت باشند بر سنی منافق ظاهرا که بوده است آن حصه و
نصیب ابن غلام که ذکر نماید از کتب مشهوره ایشان در اینمقام ختم شد بآن کلام
در جلد اول احوال حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بعد ازین شروع خواهد نمود
بعون الله الملک العلام بشرح باب پنجم در ذکر عروسی حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام
و ابواب بعد از آن در سایر احوالات آنحضرت ان شاء الله تعالی
بزیارت رقم مبارک قدر توام در شب عید رمضان سنه ۱۱۲۳ امتفرق شد



و در شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال بتحصیل نسخه صحیح منتسخ متن و سایر نسخ مزبوره اوقات را
بالتمام مصروف نموده باطراف بجهت تحصیل آن معتمدین ارسال نمود چون بزودی
تحصیل آن ممکن نشد و تاخیر در امتثال فرمان قضا جریان ولینعمت عالم و عالمیان
بر این غلامان باخلاص نوئمان حرام و غیر مجوز است لاعلاج با وجود عدم
نسخ صحیح و سایر اسباب ضروری و عدم قوت و استطاعت و کثرت موانع و
عوایق بتعجیل تمام در غره شهر ذی القعدة الحرام سنه ١١٢٣ شروع بنسخ نمود و بعون الله
و حسن توفیقه در شب جمعه ١٥ شهر ربیع الاول سنه اربع و عشرین بعد الف
و مائه هجری شرح مجلد اول باتمام رسید امید که در نظر کیمیا اثر اعلیحضرت ظل الله
فی العالمین مستحسن و مقبول گشته ثواب آن الی یوم النشور بروزگار فرخنده آثار
نواب کامیاب سپهر رکاب شرع پرور و بارواح کثیر البرکات سلاطین صفویه
انار الله برهانهم سیما نواب خاقان طوبی آشیان
قدس مکان نور الله مرقده و جعل الجنة مسکنه
واصل و عاید گرداد بحق محمد و آله
الطیبین الطاهرین
آمین یا رب
العالمین

قد وقع الفراغ من المقابلة لیلة ... عشر شهر ذی الحجة الحرام سنه ١١٢٤




۱۰۱۰۳